باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۸۲۲۱

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۷۷۴ ف ۷۳۹ ع ۱۳۴۳ مرجع

سرشناسه: قشارکی، محمدباقر بن محمدجعفر، ۱۲۵۱ - ۱۳۱۴ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: عنوان الکلام به ضمیمه عشریه

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۳۴۳ ق

صفحه شمار: ۳۳۵ ص مصور درسی گراور یا افست

زبان: فارسی ابعاد: ۱۷ × ۲۶ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی اهدایی خریداری ارسالی

واقف: خریداری تاریخ ثبت: اسفند ۱۳۲۴

یادداشتها: مفهرس به فهرست مطالب است. شرح ضمایم: عشریه (۱). مشریه (۲) للمؤلف.

موضوع(ها): ۱. دعاها، ماه رمضان - نقد و تفسیر. ۲. دعاها. ۳. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۴. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق. ۵. روضه خوانی - متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه(های) افزوده: الف. عنوان.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: مرداد ۸۱

آقایان طلاب و فضلا این جلد کتاب ...

در عصر فرخنده اثر
شاهنشاه عدالت گستر رعیت پرور
اعلیحضرت شهریاری ظل الله فی الارضین
سلطان السلاطین خاقان الخواقین
السلطان احمدشاه خلد الله ملکه و دولته
بطبع رسید

سنه ۱۳۳۳

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا فهرست کتاب المستطاب المسمی بعنوان الکلام

کرشب قدر

وحکایت

در فهرست کتاب عشریه بتفصیل ذیل است

و اینکه مومن

جان گداز آن مظلوم الا لعنة الله علی القوم الظالمین تمت الفهرست

بعون الله تعالی بید الحقیر [illegible] محمد حسین [illegible]

خوانساری فی شهر محرم الحرام در سنه ۱۳۳۳

هو الله تعالی شأنه

هذا کتاب مسمی بعنوان الکلام من مصنفات العالم الفقیه حجة الاسلام آقا میرزا محمد باقر الاصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی قصرت اوهام العارفین عن ادراک ذاته وانحسرت افهام العارفین عن عرفان کنه صفاته وکلّ السنة الناطقین عن عدّ آلائه الذی لا یحویه مکان ولا یسبقه زمان ولا یقوم بسلطانه سلطان الذی لا ضدّ له یعانده ولا ندّ له یعاضده ولا شریک له یعاضده احصی کل شیء عددا وجعل لکل شیء امدا والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم

وبعد این فقیر خاکسار وضعیف شرمسار وعاصی تبه غفار تراب اقدام محبین ائمه اثنی عشر شفعاء یوم محشر محمد باقر بن محمد جعفر الاصفهانی بعرض برادران ایمانی واخلاء روحانی میرساند که شهر صیام شهر نسبتا برکت ورحمت وقلوب تا انظر مراقبت ایشان وعدم سلطنت شیاطین وبند از تسخیر آنها وخلو معدهها ابعد وصفا است ومطالب علمیه ومواعظ شافیه ونصایح کافیه در آن دفع امثال آنها اوقات ونظر باینکه دعاها که جمله هر روز دعاها بیست بلند مضمون مشتمل بر مطالب عالیه وفقرات عالیه حاوی مقامات اصولیه وفروعیه اخلاقیه وفروعات فقهیه واین فقیر در سنوات عدیده هر روزی دعای آن روز را عنوان نموده در آن صحبت میداشتم وبیان فقرات آنها بقدر آنچه اقتضا میکرد مقام ودرک افهام مینمودم ودر همه سنوات جمعی از اعزه واشراف وکثیری از احباء صاحبان محامد واوصاف خواهش داشتند اینها را بسمت تحریر درآورده تا سایر مؤمنین از آن منتفع وامر بر حضرات اهل منبر تکمیل سهل وآسان شود واین فقیر بجهت عدم مساعدت احوال الی الوقت میکرد تا اینکه در این شهر صیام هزار وسیصد وهشتاد وسه از طلاب صاحبان فهم که در تدریس حضرت مجتمع بودند بنا بر اینمعنی مصر شد توفیق شامل امد وبسبب توسل بذوات وسایط فیض بدعا از ابتدا الی آخر شروع نمودم وامیدوارم که ملتمس این مسئول که بشده مسئلت مینمایم از رب کریم از کرم توفیق ابرا تمام وانما

تعمیم اثر این الحواص والعوام اکر بلکه ذخیره یوم القیام این اضعف انام کرداند انه علی کل شیء قدیر ومرتبست ختم اورا بر پنج مقدمه وچهل مجلس مقدمه اول بدان ایعزیز که اکرچه سند این دعاها ضعیفست ولیکن اصل فقرات آنها اشعار دارند بر صدور آن از معصوم وعلاوه در احادیث متعدده وارد شده است که هر کاه بر یکسی ثواب بر عملی برسد وبجا آورد آن عمل را بقصد آن ثواب خداوند عطا میفرماید بآن ثواب را واکرچه در واقع هم چنین نباشد پس باین واسطه است که علمای ما رضوان الله علیهم در دلیل استحباب مسامحه میکنند وبخبر ضعیف فتوی وقید اکتفا در اثبات استحباب مینمایند بکمان فقیر وجمعی از اعیان احتمال عقلی در مطلوبیت کفایت میکند پس هر کاه عقل احتمال مطلوبیت فعلی را بدهد خداوند بدهد وبرانباز ودر ضرر تهمت مترتب واحتمال حرمت ندهد هم نداشته باشد راجح است اتیان بآن وعقل قاطع حکم میکند باین رجحان واستحقاق ثواب اما مبنی بر هر کاه عقل احتمال بدهد که مولی فلان عمل را میخواهد واز مولی امر بآن صادر نشده واحتمال مبغوضیت آن ندهد وانصوف عقل حکم میکند که هر این عبد راجح است اتیان باین عمل وحکم نیز میکند که مستحق این عبد بواسطه این اتیان ثواب واحسان از مولی ودر خواندن این دعاها ضرری نیست وقطعا مبغوض حضرت حق نیست ومقتضای اخبار دیگر مجملا اشاره بمدلول آنها شد اینست که هر کاه عبد بجا آورد افعالرا بقصد مطلق ثواب خاصی که در آنها وارد شده خداوند آن ثواب را عطا فرماید پس مؤمنین در این شبها وبواسطه ضعف سند نبایند ازینها را واسطه نمایند خود را از این فیوضات عظیمه محروم نکنند وهیچ اکر بآنها بواسطه همان نجات حاصل شود چه مؤمن نباید حقیر شمارد هیچ طاعتی از طاعات را چه اینچه وارد شده است خداوند پنهان چیز را در چهار چیز پنهان داشته اول رضای خود را در طاعتها پنهان داشته پس نباید حقیر شمرد هیچ طاعتی را شاید رضای خداوند همان باشد که حقیر شمرده دوم غضب خود را در معصیت پنهان داشته پس نباید هیچ معصیتی را کوچک شمرد شاید همان معصیتی را که کوچک شمرده موجب غضب خداوند باشد سوم اجابت را در دعاها پنهان داشته است پس نباید هیچ دعائی را حقیر شمرد شاید همان دعا بود اگر حقیر شمرده مستجاب شود چهارم ولی خود را در میان بندگان پنهان داشته فرموده پس نباید هیچ بنده را حقیر شمرد شاید که همان بنده که تو حقیر شمرده ولی خداوند باشد پس مبادا این دعاها را حقیر بشماری که شاید همانها موجب رضای خداوند باشد ولیکن اطاعات همه طاعات جز آنست که نظر نماید بهمان وجه مشترک میشود چنانچه مخصوص ربعضی از مواضع واقعه است چنانچه در موسی کلیم وارد شده است که سبب کلیمیت کوسفندی خود را از زمین ما لیدن تو یا رحم بر بره کوسفند که شدی بر او وا کرم تو ذکر کرده اند که سبکتکین پدر سلطان محمود شیعه بود وصیاد که یکروز ادا کرد او را سوار شد در بیابان بنا صید منمود روزی بره آهوئی را صید کرده پیش روی خود کذارد روانه شد مادر بره آهو از عقب او میآمد ونظر بحالت التماس میکرد دلم کرفت آن بره آهو را رها کرد در آن شب در خواب حضرت رسول را دید که فرمود که بواسطه این رحم بآن آهو خداوند سلطنت را بتو عطا فرمود پس بندگان

برحم نما و هم چنین در بعضی از کتب دیدم که شخصی عاصی در صحرائی سگی را تشنه دید که سر در چاه آب میکرد
و آب بسیر نمیرسید آن عاصی بآن سگ رحم کرد لباس خود را بریسمان بسته در چاه انداخت آب ممزوج آورد و سگ را سیراب
نمود بعد از آنکه از دنیا رفت او را در خواب دیدند بمقام بلندی داشت از او پرسیدند که حال تو چه شد تو که
از اهل عصیان بودی چگونه باین مقام رسیدی جواب گفت بجهة سیراب نمودن آن سگ باین مقام رسیدم این عبارات
در اخبار بسیار است و در این باب نظیر حکایت همان ضعیف که ترا فی مرحوم در مخزن ذکر کرده که در بعضی کتب
معتبره اصحاب است که در مدینه زنی بود فاحشه و پراهیبا بود که همیشه اوقات مواظبت به تعزیه جناب امام
حسین داشت روزی مشغول تعزیه داری و جمعی در خانه او بودند و آن شخص یکی در بالای آتش گذارده بود
که طعامی از برای اهل تعزیه برآتش آن خاموش شده آن زن فاحشه مشغول روشن کردن آتش و باین سبب حرارت
آتش در چشم او تأثیر کرد و چند قطره اشک از چشم او بیرون آمد پس آتش برداشت و بخانه خود آمد و آن زمان
ایام تابستان بود و آن زن را عادت بخواب قیلوله بود خوابید در خواب دید قیامت بر پا شده ناگاه زبانه آتش
گرفت او را و بغلها او زنجیرها آتش بستند گفتند خدا ترا غضب کرده و ما را امر کرده که ترا بجهنم بریم
آن زن فریاد مینمود و کسی بفریاد او نمیرسید و ملائکه او را میکشیدند تا بکنار جهنم و چون خواستند او را
بجهنم اندازند ناگاه شخصی نامد بر آنها ندا کرد دست از او بردارید ملائکه دور شدند و عرض کردند
یا بن رسول الله این زن فاحشه است و جمیع اوقات خود را بفجور گذرانیده حضرت فرمودند بلی اما امروز داخل
شد بمجلسیکه مشغول تعزیه داری من بودند و آتش بجهة آنها روشن کرد و باین سبب دست او سوخت و آب از
چشم او بیرون آمد چون ملائکه این را شنیدند دست از او برداشتند پس آن زن رو بآن جناب کرد و گفت من
گفت انا حسین بن علی ابیطالب پس آن زن از خواب بیدار شد و در نهایت استعجال خود را بتعزیه رسانید و خواب خود را
برای آنها نقل نمود در آن مجلس شور شوری بر پا شد آن زن توبه نمود و رجوع بدرگاه قابل التوبات نمود و باقی عمر خود
را در تعزیه داری سید الشهدا بسر برد پس ای عزیز ببین این زن چگونه نجات یافت با عمل کمی پس کو عملی شمار هیچ عملی
و طاعتی را خاصه گریستن در مصیبت جناب سید الشهدا را که موجب رضایت خدا و رسول و ائمه انام است
و چگونه گریه میتوان نکرد و حال آنکه مصیبت آن بزرگوار از همه مصیبتها بالاتر بود جناب رسول خدا نهی فرموده که
طفل حیوانی را در حضور مادر نکشند در آغوش آن بزرگوار طفل شیرخوار او را با تیر جفا زدند رسول خدا نهی
فرموده که حیوان را تشنه نکشند و آن بزرگوار را تشنه شهید کردند در شریعت نهی فرموده که سر حیوان را تا نمیرد
نبرند و سر آنحضرت را بکمر سر از قفا بریدند در شریعت نهی شده از اینکه میت را دیر دفن کنند بلکه امر بتعجیل
دفن اما جسد آنحضرت را سه روز و دو شب بروی خاک گذاردند در شریعت نهی شده از اینکه حیوان را غیر از
ذبح مثله کنند بر بدن [illegible] فاطمه زهرا را دو صد و پنجاه زخم بلکه بیشتر زدند و حال آنکه جناب
رسول خدا در حق او فرموده حسین منی و انا من حسین مقدمه دوم در رفع استبعاد از دو ثواب عظیمه

بر بینه عامه شیر نفر و غیر آن باید عامه و اعمال دیگر و بیان آن آنستکه هرگاه کسی بکند اثر بر از برای کسی کند
محله بر نباید آن که خدا احسان بفعل آن بر مکند بلکه نظر بر بزرگی و دولت خود بکند و در مقابل احسان
و هرگاه هدیه بر بزرگ برای او زعفران باید احسان او زعفر نعمتی که خدا باشد و هرگاه هدیه را ببرد برای حاکم باید
احسان بقدر خود نماید و هرگاه اشخاص بر قوم ملاحظه مقدار هدیه نماید هر آینه جمیع عقلا آن را تقبیح می
کنند و از این باب است که شخصی که هدیه برای سلطان ببرد هر چند جزئی سلطان در مقابل انعامات بسیار مینماید
چنانچه شاهد بر این مطلب آن روایت است که وقتی جناب ابی عبدالله بحج میرفتند و جمعی هم در خدمت آنحضرت بودند
روزی چنان اتفاق افتاد که [illegible] و ایشان گرسنه بودند ناگاه خیمه بصحرای دیدند
و زنی در آن خیمه بود بجانب خیمه توجه نمودند پیرزال ایشان را استقبال نمود و احترام کرد و گوسفندی داشت
فرمود شیر از او دوشید نزد ایشان آورد و گفت این گوسفند را ذبح کنید و بجهة خود طعامی مهیا کنید
ایشان بموجب سخن او عمل کردند با او گفتند که ما از قریشیم چون بمدینه مراجعت نمائیم پیش ما بیا تا در حق تو
احسان کنیم و چون روانه شدند شوهر او آمد و گوسفند را ندید از حالش پرسید صورت حال را بگفت شوهر
او را ملامت نمود که تو یک گوسفند داشتی او را هم بجور قومی دادی که ایشان را نمیشناسی آن زن گفت
کرد طعام بکسی دهد که او را نشناسد بعد از مدتی روزی آن زن و شوهر از شدت فقر و فاقه بمدینه رفتند و زن
در کوچه از کوچه‌ها راه میرفت ناگاه نظر آن حضرت امام حسن بر او افتاد و او را شناخت پس فرمود ای مادر
میشناسی گفت لا والله فرمود منم آنکه ترا روزی مهمان کردی و همان لحظه هزار گوسفند و هزار درهم با و داد
و بنزد جناب امام حسین فرستاد آن بزرگوار از او پرسید که برادرم بتو چه داد گفت هزار درهم
و هزار گوسفند آن جناب نیز همان گوسفند و مبلغ با و داد و او را نزد پسر عم خود عبدالله جعفر فرستادند
او نیز همان نقد با و داد پس ای عزیز هرگاه ایشان یک گوسفند او احسان میفرمودند بمقتضای حکمت بود پس احسان خدا
بیشتر کاینه از افعال جزئیه که از ایشان برای رضای خدا صادر میشود باید بملاحظه کرم خود باشد نه بملاحظه افعال
ایشان زهی است حکمت خلود مؤمنین در بهشت زیرا که خدا وند جزا بایشان بقدر عظمت خود میدهد نه بقدر عظمت
اینها [illegible] حکمت [illegible] بهشت [illegible]
است که فیض کریم باید دائم باشد و باید تمام باشد و اگر در بهشت فانی بود فیض ناقص بود پس [illegible]
بهشت تا آنکه فیض از هر جهت تمام باشد پس این ثوابها کلیه در مقابل عمل جزئی بسیار است [illegible]
فضل خدا وند که باید در مقام جزا ملحوظ باشد چنانچه بهشت مگر نشنیدی که در وقتی حضرت یوسف در قصر خود
نشسته بود جوانی با لباسها چرکین از پای قصر او گذشت جبرئیل در خدمت آنجناب بود نظر او بجوان افتاد عرض کرد
ای یوسف این جوان را میشناسی فرمود نه عرض کرد این همان طفلی است که در گهواره بسخن آمد شهادت بر پاکی تو داد
عزیز دل فرمود پس او را بر ما حقی است فرستاد او را آوردند امر کرد او را تنظیف کردند و لباسها فاخر با و

پوشانیدند مقرر ساز برای او مقرر داشت و انعام داد در حق او نمود چون پادشاه تبسم کرد یوسف فرمود در حق او
احسانکم نمود گفت نه ولیکن تبسم من از این بود که هر گاه تو که مخلوقی در حق این مخلوق بواسطهٔ اینکه یکشهادت
خوبی کرده در حال بی شعوری اداء کرد این همه احسان نمودی آیا خداوند کریم در حق بندهٔ خود که در تمام عمر خود شهادت
حق بر توحید او داده در حق ایشان چه قدر احسان خواهد فرمود پس واضح شد که استبعادی در مثوبات بسیار
در مقابل عمل جزئی ندارد بلکه باید همان نحو باشد چنانچه وارد شده است که هر گاه کسی در وقت صدور بگوید
لا اله الا الله محمد رسول الله طائری از او حاصل شد که طیران مینماید در زیر عرش و تسبیح میگوید تا روز قیامت
و نوشته میشود از برای گوینده ثواب و جناب رسول خدا فرمودند هر گاه کسی مرور کند بر قبرستان پس بگوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر خداوند روشن میفرماید قبور آنها را و بیامرزد
گوینده او را و می نویسد برای او هزار هزار حسنه و بلند مینماید از برای او در بهشت هزار هزار درجه و محو فرماید
از نامه عمل او هزار هزار سیئه و هکذا وارد شده است که در ثواب جماعت که تکبیرة الاحرام امیر اگر مومن درک
جماعت نماید بهتر است از شصت هزار حج و شصت هزار عمره و مجملا در غالب اعمال ثوابهای بسیار وارد شده و تمام
اختصاص بایتعاها کو چنین ندارد چنانچه در ثواب صلوات وارد شده است که جناب رسول خدا فرمودند که هر
کسی یکمرتبه بر من صلوات بفرستد باقی نماند از گناهان او ذره و هر گاه کسی بر من هزار مرتبه صلوات بفرستد نمیرد
تا آنکه بشارت داده شود ببهشت و از آنچه ذکر شد معلوم شد حکمت و حقیقت آنچه که هر گاه کسی در تمام عمر خود
یک حسنه که مقبول حق باشد از او صادر شود خداوند او را داخل بهشت مینماید حکمت او اینست که همینکه
این حسنه مقبول شد خداوند باید جزای آنرا عنایت فرماید و جزای خداوند باید بملاحظه کرم خود باشد و آن
بهشت است پس مبادا استبعاد کنی و بدون اعتقاد بخوانی این دعا و خود را از این ثواب محروم نمائی بلی ملتفت
باش که از فضل خداوند است نه بعمل و همچنین از احادیثی که وارد شده است در ثواب گریه در
مصیبت سید الشهداء با آن ثوابهای بسیار هیچ استبعادی ندارد و علاوه در اینمقام خاص جهت دیگر هم دارد
و این واضح میشود ببیان این حکایت که وقتی پادشاهی بشکار رفت صیدی بنظرش آمد از عقب او روانه شد که از
لشکر دور افتاد صید از نظر او پنهان شد گرسنه و تشنه در بیابان میگردید بنظر او بچادری افتاد بسوی آن بچادر رفت
و داخل شد ضعیفه در آن بود چون نظر آن زن بپادشاه افتاد با وجود اینکه او را نمیشناخت با او گفت
اگر چه من زیاد فقیرم و بیش از این گوسفند چیزی ندارم و پسری دارم بعلف کندن بصحرا رفته باید امر معاش ما بگذرد
پسر و این گوسفند بگذرد لیکن چون تو میهمان عزیزی گوسفند را برای تو ذبح مینمایم برخواست و گوسفند را
ذبح کرد و بریان نمود برای پادشاه آورد پادشاه خورد و بیرون رفت و با او گفت هر وقت پسرت آمد او را بردار
و بیا بشهر من در نزد پادشاه قربی دارم توسط از برای تو میکنم و رفت بلشکر رسید معاودت بشهر کرد پسر آن زن
آمد روز دیگر با پسر روانه شهر شدند پادشاه بالای قصر خود نشسته بود دید آن زن با پسرش میآید آنها را احضار

و وزیر خود را طلبید و واقعه را با او گفت و فرمود چه قدر باو انعام نمایم گفت هزار دینار گفت کم است وزیر گفت ده هزار
دینار باز گفت کم است و هکذا تا رسید بنصف دولت پادشاه فرمود کم است وزیر تعجب کرد گفت یک گوسفند ذبح کرده
و عوض بنصف دولت نمیرسد باز میگوئی کم است پادشاه گفت بلی زیرا که این زن جز یک گوسفند نداشت پس آنچه داشت
داده هر گاه تمام سلطنت را باو دهم با او معاوضه نشده است پس این زن جناب ابی عبد الله در راه خدا فرزند داد مال داد
سر داد آنچه داشت داد از همه بالاتر اسیر عیال و دختران که جوانی مثل علی اکبر و برادری مثل عباس داد خدا هر چه باو
کرامت فرماید کمست پس چه استبعاد دارد که گریه کنندگان او را عفو فرماید بجهت انتساب بآنحضرت اگر چه گناهان بسیار داشته
باشند در حال آنکه قبول استرضا مابجهت گناهکاران بوده است و از اینجهة است نقل شد که سید علیخان میگوید در ایام محرم در
مشهد مقدس مجلس تعزیه بود و یکی از اصحاب ما مقتل امام حسین را میخواند چون بآنجا رسید که حضرت امام محمد باقر فرمود که هر کس
در عزای امام حسین بقدر بال پشه آب دیده او بیرون آید حق تعالی جمیع گناهان او را بیامرزد اگر چه بقدر کف دریاها باشد
مرد با هلی که مدعی علم بود در آن مجلس حاضر بود گفت این حدیث نباید صحیح باشد چگونه میشود که این ثواب مترتب باشد
جمعی او را از بحث منع نمودند و منازعه کردند بر نگشت برخواست رفت بخانه خود چون روز دیگر شد گریان نزد ما آمد و گفت
آنروز که چون از نزد شما رفتم و شب خوابیدم در خواب دیدم که قیامت برپا شده مردم را در صحرای محشر جمع نموده اند ترازوی
اعمال را او سنجیده اند نامهای اعمال مردم را گشوده و جهنم را افروخته اند بوقت تشنگی بر مردم غالب شده دیدم در جانب راست محشر
حوض کوثر است مردم میروند بآنجا و بر لب حوض دو نفر و یک زنی با جمعی ایستاده اند اما گریه میکنند و تمام سیاه
پوشیده اند شخصی در نزد من بود از او پرسیدم ایشان کیستند گفت یکی رسول خدا و دیگری علی مرتضی و اولیا و این زن فاطمه است گفتم چرا
سیاه پوشیده اند گفت مگر نمیدانی ایام عاشوراست پس نزد فاطمه رفتم و گفتم ای دختر رسول خدا من از شیعیان شما هستم
از تشنگی هلاک شدم امر فرمائید شربتی بدهند آنحضرت از روی غضب فرمود تو چگونه از شیعیان مائی و انکار میکنی
فضیلت گریه بر فرزندم حسین را حاشا که ترا آب دهم با دهشت از خواب بیدار شدم و آمدم نزد شما بعذر خواهی که گناه
حوض کوثر بدست و مادر او آب را بلب تشنه در کنار فرات شهید میکنند هر چه میگوید اسقونی شربة من الماء فقد
تفتت کبدی من الظما کسی گوش بکلامش نمیدهد و حال آنکه بارحم بسیار او را بر و یحال انداختند و جواب بتیرها و جمله کمان کردند
و انجا بر آنسرور کردند چه تیرها بلکه یکی از آنها تیر سه شعبه زهر آلود بود که بر سینه مبارکش زدند که از عقب بر آورد
و گویا آن بدکاران جابر بدست او بیکسی اهانت بر او وارد نشد و باشد دیگر چه حاجت به بریدن سر او ایکاش بریدن
سر اکتفا نموده بودند بلکه اکتفا نکردند سر او را بر نیزه زدند ایکاش باین اکتفا کرده بودند نکردند بچوب خیزران بر لبهای مبارک
زدند صلی الله علیک یا ابا عبد الله یا لیتنی کنت لک الفداء و لعنة الله علی القوم الظالمین

مقدمهٔ سیم بدان ای عزیز که چند چیز است ضایع میشود نمودن آنها را
چراغ در آفتاب روشن کردن و طعام برای شخص سیر حاضر کردن و عروس برای شخص عنین زینت
کردن و احسان بکسی کردن که اهل آن نیست و علم را در مجلسی گفتن که اهل آن مجلس گوش ندهند و اعتنا بآن نکنند که چه

سکوید بعض از اولاً بدانکه حقیر آنچه در این دعاها ذکر نمایم عنوان کلام است و از این جهت است که
او را مسمّی کردم بعنوان الکلام فی ادعیة شهر الصیام ولی کوینده اقتضای مجلس را ملاحظه نماید از
جهة طول و اختصار مقید نباشد بانچه نوشته شده است بسا هست که در مجلس بسیاری از آنها را
باید انداخت با اینکه بشرح یکی از فقرات اکتفاء نمود هم چنین بسا هست که مجلس اقتضای بیان مطالب
دقیقه را ندارد بجهة آنکه همه عوام کالانعام هستند در اینوقت این مطالب را بیندازد و اکتفا بیان
قصص و حکایات نماید و بسا هست که اکثر اهل مجلس خواصّند بکوشد در مطالب دقیقه و علی کل
حالٍ هر روز چند مسئله از مسائل فقهیّه مندرج نماید که مردم شدّة احتیاج بانها دارند
و هرگاه اصل مجلس را مسئله قرار دهی فرار میکنند بلکه انها را در اثناء مطالب مندرج سا(زد)
تا یاد کیرند بدون تفرقه مجملاً در منبر که نشسته بدان که انها همه مریضند باید دوائی بیاوری که برای همه
نافع باشد یا از همه دواها حاضر نما که هر مریضی دوای خود را بردارد در فکر هدایت ایشان باش نه
فکر شیرین کردن مجلس به بیان نمودن حکایات مضحکه و اخبار غریبه که هیچ دخلی بامر دین ندارد
چنانچه عادت بسیاری از اهل منبر است و زیاد تکرار مکن و زیاد تند حرف مزن که هیچ یاد نمیکیرند و
زیاد هم بتأنی حرف مزن که مستمع ملول میشود بلکه حد وسط را اختیار کن و هر روزی بر آنچه اقتضا
منبر باید رفتار کن و در بیان مطالب زیرا که بهترین صفات عدالت است بلکه عدالت حقیقت وضع هر چیز
در مقام خود و اینست معنی عدل خداوند و بهمین معنی مسئله را میتوان نمود با اینکه انبیاء و ائمه
جناب رسول(ص) کامل یا حامل انوار بزرگوار که در عالم حقیقت متحد بود با انوار سیزده معصوم
کلاً باید موحد باشند و مشرک نباشند بهمین جهت که ذکر شد که خداوند جلّ شانه عادل و حکیم است
و هر چیز را در مقام خود مقرر میفرماید و چگونه میشود که خداوند نور مقدس رسول(ص) را در صلبها
و رحمهای مشرکین و مشرکات قرار دهد تعالی عن ذلک علوّاً کبیرا و وجه دیگر هم میتوان ذکر نمود
و آن اینست که در کتاب مجالس المتقین است که راوی میکوید روزی وارد شدم بر انس بن مالک بعد از
آنکه طعام صرف شد دستمال حاضر نمودند چون چرک آلود بود او را انداختند در آتش چرک
او را برداشت و او را نسوزانید من تعجب کردم از سبب او استفسار نمودم گفت روزی جناب رسول
تشریف آوردند بمنزل من و من طعام حاضر نمودم بعد از آنکه دست مبارک را شستند این دستمال را
حاضر نمودم دست مبارک را پاک نمودند و از آنجا آتش در آن اثر نمیکند و همچنین مأمون سؤال
نمود از حضرت امام رضا علیه السلام که سبب آنکه وقتی ابرهیم را خواستند در آتش بیندازند اصلا
خوف نکرد اما وقتی که سحرهٔ زمان موسی سحرهای خود را انداختند موسی علیه السلام خوف نمود
تا اینکه امر لا تخف انت الاعلی باو رسید فرمودند ابرهیم چون انوار ما در صلب او بود مطمئن بود

که نمیسوزد اما حضرت موسی چون انوار ما در صلب او نبود از اینجهت خوف نمود با اینکه ... بود که
در کوه طور تجلّی نمود بعد از سر سوزنی از نور ایشان تا نور چشمان بود و هر چه ... آن
بوده همه صحیح شد لهذا ابها شد کوه طور مانند آب در آن شد جناب موسی سه روز یا هفت روز
مدهوش بود پس لا محاله این نور در هر صلبی که باشد البتّه او باید بسوزد و او نمیشود مگر اینکه
مؤمن باشد اما عایشه و حفصه و امثال اینها پس حامل نبودند باین جهة است که میشوند تا اینکه بدن جناب
رسول(ص) مسّ بدن اینها نموده است مجملاً مقصود از این مطلب با این اختصار اینست که بدانی هر مطلبی را
در چه مقام بیان نمائی و از این بابست که حضرات ائمه در بیان مطالب نسبت باصحاب خود مختلف بودند
بعضی اسرار را بعضی فرمایش میداشتند و بعضی فرمایش نمیکردند و همچنین بعضی را فقه تعلیم میکردند و
بعضی را کلام و بعضی را توحید بجهة اختلاف ایشان در استعدادات و باین واسطه است که نهی فرمودند از
افشاء اسرار ایشان زیرا که همه کس را تاب تحمل آن نیست و بسا هست که موجب کفر میشود و از اینجهت است که
در حدیث است که فرمودند امتحان کنید شیعیان ما را در محافظت ایشان بر اوقات نماز و محافظت اسرار ما پس
رعایت مراتب را در هر حال داشته باش اگر بیان مطلبی احیاناً در این مجلس شد استعداد آنها کامل نیست به
اختصار بکوش و مکرر نما سالها بالاتر از آنچه گفتم از سلوک ائمه علیهم السلام بالاتر نیست مکر نشنیدهٔ احوال
جناب سید الشهدا را در اول شب عاشورا که بجهة امتحان اصحاب اینکه همراه بودند بعد از حمد و ثناء فرمودند که
بدانید من فردا در این زمین کشته میشوم و هر کس همراه من است کشته میشود غیر از فرزندم علی حال من
خود را از گردن شما برداشتم بهر جا که میخواهید بروید و در بعضی از کتب دیدم که سکینه خاتون میفرماید
که دیدم پنج پنج ده ده پدرم را میگذارند و میرفتند تا آنکه تک پدرم متغیر میشد تا آنکه باقی ماندند آنها که ...
بودند و هر کدام برخواستند و عرضی کردند هر کدام که ماندند مقامات ایشان بجا رسید که در زیارت میفرماید بابی
أنتم و امّی طبتم وطابت الارض التی فیها دفنتم وفزتم فوزاً عظیماً ای کاش چه فوز است از این فوز بالاتر که شخص
خود را در رکاب امام ببرد یا نمی بینید که ابو الفضل العباس بجهة جانسپاری بمقامی رسید که باب الحوائج است
و هر صاحب حاجتی بالتجاء باو بمراد میرسد و کویا سبب او این باشد که او چون بمراد نرسید که رسیدن آب بخیمگاه
باشد امید واران بالتجاء او بمراد میرسند که مرتبهٔ نیست که شخص دست ... آب بعنایت نکند متوجه
شک باشی و ... بدندان بکیرد و هم چنین چشم بخیمه داشت بلکه آب بجکر سوختگان و اطفال برساند که بیکر ...
... نا امید **مقدمهٔ چهارم** کوینده باید ملتفت باشد تا اینکه ...
باید رعایت نکند تا ان بسیار است ولی کلا بهتر و اجمع میشود نیت خود را تنها مقصود او خود نمائی و
مدح مردم نباشد بلکه مقصود هدایت ناس و تنبیه غافلین و ترویج شرع مبین و نشر اخبار ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین باشد تا رستکار دنیا و عقبی باشد و بدان که همینکه غیر این باشد مقصود

او باشد و الا که حاصل نمیشود بر فرض هم که مقصودی حاصل شود و مردم هم مداح او باشند کل اهل
و عابدند و از ایشان بدون مشیت خداوند جل شانه نمیرسد چنانچه بدون مشیت او هم نمیتوانند ضرر
رسانند بلکه دربا هست در مقام اذیت شخص بر می آیند چنانچه این جمله از احوال محمدیه و آل او معلوم میشود
که چه قدر در مقام اذیت ایشان بر آمدند کل اینها بر عکس باز ده چنانچه در ابواب حالات هر یک این جمله
معلوم میشود و احادیث در اینها ذکر نمینمایم در مصابیح القلوب روایت نموده است که منصور بن دوانیقی
میخواست جناب امام جعفر صادق علیه السلام را کو حیله نماید فرستاد از اطراف خاصه از شهرها که
محل سحر بود هفتاد ساحر جمع نمود و ایشان را امر نمود که با آنجناب سحرها بکار برند در مجلسی که موجب
خجلت آن بزرگوار شود آن هفتاد نفر هم نهایت سعی را نمودند منصور بسیاری از اعیان و اشراف را خواسته
و آن بزرگوار را هم دعوت نمود و آن هفتاد نفر هم سحرهای خود را انداختند صورتهای شیر و پلنگ و اژدها
و امثال اینها شد رو به آن بزرگوار کردند خطاب به آنها فرمودند که برگردید بصاحبان خود هر سحری برگشت
صاحب خود را هلاک نمود و این جمله موجب زیادتی عزت آنجناب شد عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد
مگر نشنیدی که فرعون و نمرود چه قدر طفلها را کشتند که ابرهیم و موسی متولد نشوند آنچه خداوند خواست شد
همان شد موسی را در خانه فرعون پرورش داد پس از او کاری ساخته نمیشود علاوه از اینها که ذکر
اگر نیت تو مغشوش باشد انتها مطلب که تو حقه نمیتوانی برائی و اگر هم برا ملک شیرینی در کام
ندارد و اگر هم شیرینی داشته باشد ظاهر بیت لذت روح حیوانیت را نسانی چنانچه در کتاب
خلاصة الاخبار ذکر شده است که در زمان سابق جمعی بودند که درختی را میپرستیدند شیطان هم در
اندرخت میرفت و با ایشان صحبت میداشت و ایشان چنان گمان میکردند که صحبت درخت است
و این جمله موجب مزید اعتقاد ایشان میشد بآن درخت تا آنکه عابدی رفت که آن درخت را بکند شیطان
هم بصورت پیر نائی آمد مانع شد از کندن آن درخت معارضه شد تا آنکه بیکدیگر آویختند عابد
شیطان را بر زمین زد شیطان دید از عهده بر نمی آید او گفت از کندن این درخت اگر مقصود تو تحصیل
ثواب است از او بگذر و من از برای تو چیزی فراهم آورم که اجرش زیاده بر این باشد و آن اینستکه من هر روز
تو را دو دینار طلا بر تو میآورم تو تصدق کن بفقراء عابد بیچاره فریب خورده دست
از سلطان برداشت چند روزی وفا بقرار داد نمود و بعد دیگر نیاورد عابد دیگر از تخلف نمود

که درخت را بکند باز شیطان بصورت [illegible] آمد مانع شد [illegible] با یکدیگر [illegible]
بر زمین افکند عابد متعجب شد که چه چیز سبب شد که اول من غالب شدم و این دفعه تو غالب
گشتی بواسطه آنکه آن دفعه غرض تو لله بود و این دفعه مقصود تو دینار است [illegible]
باشد [illegible] مطلب [illegible] و کلمات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کرد و حدیث معتبر وارد شده است از حضرت رسول که کاشتن آن سراز جهت حسرت و ندامت [illegible]
[illegible] اول [illegible] که [illegible] داشته باشد [illegible] اطاعت خداوند [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
حسرتها و زیاد شده [illegible] بالاترین [illegible] وحقوق خداوند
[illegible] در نامه عمل [illegible]
حسرتها و شدید شود ستمی عالی است که مردم را در دنیا هدایت نموده و خود آنچه گفته عمل
[illegible] روز [illegible] میبیند مردم را که بواسطه [illegible]
حسرت [illegible]
[illegible] میشود و حال آنکه [illegible]
[illegible] که معصوم فرمودند [illegible]
و می نفس بوده که عالی که عمل ندارد با ابلیس برابر است پادشاهی که عدل ندارد با فرعون برابر
فقیر که صبر ندارد با سگ برابر است [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] طفل [illegible]
[illegible]

آنحضرت فرمود خود امروز خرما خورده ام مادام میگویم او را بیرون رود دیگر بیاور و روز دیگر او دید
خرما نخورد و نخورد واضح است که بجهه دستور العمل دیگرانست نگوئی که پس چرا کلام نسبت بکار انبیا تأثیر
ملکه فرمایشات خود این بزرگوار به بسیار اثر نداشت زیرا که جواب این واضح است وان اینستکه تأثیر کلام
موقوفست بدو چیز یکی سعادت گوینده و یکی عدم شقاوت شنونده و تأثیر نمودن از انبیا از جهه شقاوت قلب
شنونده میباشد چنانچه آنها که شقاوت نداشتند فوراً متأثر میشدند و بخداوند اینستکه زمین وقتی وان
شنونده ملکه بخداوند است که رسول و امامی که قرار میدهد تام و تمام باشد که از جانب خدا حجت تمام باشد
وان موقوف باین است که عصمت داشته باشد تا مواد معتبره منطبق شوند هدایت یابند و چه در تم که ایشان متمم ما
فیما بینستکه انبیا و ائمه معرفی از برای خلقند تا بهدایت خلق باشند که آن موقوفست باینستکه هادی باشد
ره بکردار و نیز اگر کردار ایشان موافق با گفتار ایشان نباشد تأثیر نمی نماید اگرچه بگفتار هادی بند اما بکردار بلکه
و غرض از بعثت حاصل نمیشود بن بود یکی از جهات تحمل شدائد و صبر ایشان و بر خود قرار دادن مشقات طاعات
و مکروهات و مناجات و اعتذار ایشان بود که ما امثال آنها از مردم یاد گیرند و بایشان تأسی نمایند تا مثل ایشان هادی
خلق باشند چنانچه روایت شده که اعرابی از بنی سلیم بخدمت حضرت رسول آمد معجزه دید مسلمان شد پیغمبر از برای
او نان فرمود تمامه طعام طلبید یکی از زنان فرستاد و جناب امیر او را تمامه داد و سلمان برای طعام او بر در خانه فاطمه
رفت فاطمه فرمود که سه روز است ما طعام نخورده ایم و حسنین از گرسنگی اضطراب میکردند تا بخواب رفتند
پس فرمود ای سلمان پیراهن مرا بگیر و نزد شمعون یهودی ببر و بگو فاطمه میگوید یک صاع جو بمن قرض بده سلمان
نزد شمعون رفت شمعون آن پیراهن را گرفت و میگریست و میگفت ای سلمان هذه دنیا اینست آنکه
حضرت موسی بن عمران با خبر داده و از برکت آن پیراهن مسلمان شد بتفصیل تحقیقش ... این اشخاص
میشود مقصود همین جزء بود پس اگر این قناعت را نداشتند البته این مسکن نمیشد چون این بود در فضائل
مقام حیا در مظلومه چنان بود که در حدیث معتبر وارد شده است که روزی جناب امیر محتاج بقرض شد
چادر مظلومه را نزد یهودی برد و گرو گذارده و این چادر از پشم بود و رنگ زرد گرفته پس آن یهودی چادر را در حجره
گذارده و چون شب شد زن یهودی در آن حجره در آمد نور از آن چادر ساطع بود که تمام حجره را روشن کرده بود
آنحال غریب را مشاهده کرد نزد شوهر آمد و آنچه دیده بود باو گفت یهودی از استماع این سخن متعجب شد
و فراموش کرده بود که چادر فاطمه در آن حجره است پس بسرعت بآن حجره شد دید که شعاع چادر از فلاع ...
که مانند ماه ... خانه را روشن کرده است پس ... بخانه خویشان و ... هشتاد نفر از ایشان
از برکت شعاع آن چادر از ظلمت کفر بنور اسلام شدند اینستکه بعد از اینکه این مطلب
را جهت ... مقام ... اهل مجلس ... را در نظر داری باید ملتفت باشی که ذکر
غریبه و قصص عجیبه چندان باعث حسن مجلس نمیشود بلکه رعایت کن ذکر اخبار معتبره را و ... بگو

... از اصول و فروع و فضائل ائمه طاهرین علیهم السلام که هر گاه آن دو چیز را مراعات کردی
اگر چنانچه مردم ... باشند ... بگوی ... شیرینی دارد بشرط بیان خوش بوقت مدارا و ثانی و وسط و ختم مجلس را
بیاد ذکر مصائب ائمه اطهار علیهم السلام و حالات ملک و رقت قلب خود شاید بین دعا کن و این فقره را
هم انه کرده ... کردن از نظر ... که ... عام مردم را متذکر شهید کنی و نبودن توشه و طول سفر و عقبات
آن نمائی که موجب رقت قلب ایشان میشود و امیر این حالات بگویند که اثر زیاده در استجابت دارد و
در ذکر مصیبت زیاد اکثار مکن همینکه خوب انقلاب حاصل شد متوجه دعا شو و مردم را کسل مکن اگر
دارای شرایط باشی بیک قطره اشکم کافیست مجلس را بیهوده ختم نما و در مصیبت زیاد دخالت مکن چنانچه
... رسم ... مجالس ... فضائل زیاد ... مصائب مشهوره از برای رقت قلب کافی است
مگر همان تشنگی ایشان که مصیبتی است عظیم من فاطمه با همسایه ها ... داشت هنگام رفتن بسفر آخر
اید خبر کرده که نان طبخ نماید که اطفال او گرسنه نباشند بامثال ... بهر حال آنکه مثل اعتبارات ...
داشتند و در وصیتهای خود سفارش هر یک را می نمود ... فرزند عزیزش در کربلا ... اطفال تشنگی
بود کسی آب نداد بلکه کار بجائی رسید چون علی اکبر ... از کشت ... اطفال تشنگی بودن ... بزرگوار انگشتر
در دهان او گذارده ... بخداوند بموسی خبر داد که ای موسی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان
و این بود که در آخر ... فرمایش نمود فانکان لابد من قتلی فاسقنی شربة من الماء اثر نکرد الا لعنة الله علی القوم
الظالمین **مقدمه ششم** در باب رعایت ائمه عزیز است که باید در آخر مجالس ... نام ...
بجناب رسول ... نمود همان خطبه این بزرگوار را بخوانند که اثر تمام دارد و مردم را بشرارت او مطلع سازند
ایشان را تنبیه نمایند که مصائب ایشان بدون ... خوب نیست چنانچه بطریق صحیح روایت شده از حضرت
امام ... فرمایش ذکر نمودیم مصائب این بزرگوار فرمودند که نگوئید این مصائب ... اینکه در
... اسناد از اسماء ... خداوند و خداوند ... بنماید ... ولیکن بگوئید ... چون انبیا ... خداوند
و باید ... ساحت ایشان ... رعایت ... شکر این نعمت را بجا آورند چه انبیاء در نزد جمیع
انبیاء محترم بوده بجهه نزول جمیع کتابها ... زیرا که صحف ابراهیم ... تمام نازل شد بمقتضای
مساعدت حکمت و باین واسطه ائمه عزیز در نزد جمیع انبیاء محترم بوده است و لیکن نظر باینکه خدا
جل شانه حکیم است و جناب رسول خدا را افضل فرموده است از جمیع انبیاء لهذا هر چیز افضل را باین بزرگوار
مرحمت داشتند چنانچه نمازیکه در شریعت این بزرگوار است افضل است از نماز شرایع سابقه و هم چنین
شیخ و غیر اینها از آنجمله افضل روزها را بامت مرحمت فرموده است که روزه ائمه شهر رمضان را در ... ایام
... فرموده است چنانچه از جناب رسول ... روایت که خداوند در هر شب هفتاد هزار کس را از آتش
جهنم آزاد میفرماید و در شب آخر بعدد ... در تمام ماه آزاد فرموده آزاد میفرماید ... اهل ایمان ...

…بعضی اعمال خود را شناخته و این شرافت کرده را از دست نداده نوعی نمایند که از اینها بیرون نروند
نعوذ بالله و حسب المقدس باید خود را از نیوشتان بهرمند نمایند که اعمال وارده از آنها است خاصه
شبی از شبهای ایشان از جناب رسول خدا وارد است یعنی جناب امیر روایت نموده است دو رکعت نماز بکند
در رکعتی بعد از حمد سه مرتبه سوره توحید را بخواند و بعد از آن هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله
از گناه او امرزیده شود و حضرت امیر فرمود که رسول خدا شش مرتبه قسم خوردند که هر کس این نماز را
بجا آورد خداوند عالم هشتاد هزار ملک را که برای او حسنات نویسند و سیئات او را محو نمایند و درجات
او را بلند نماید تا ماه رمضان آید و در بهشت قصرها برای او بنا کنند و درختها غرس نمایند
اعطا نماید ثواب هفتاد هزار حج و هفتاد هزار بنده آزاد کردن و همچنین سایر اعمال وارده که در اینها
وارد شده بجا آورد البته در اینها نوافل را ترک ننمایند خاصه نوافل شب که انس بن مالک میگوید که روزی
به خدمت رسول خدا رسیدم که دست خود را بشوید فرمود ای انس اگر بخواهی عمرت طولانی شود دائما با وضو باش
و اگر خواهی خیر و برکت در خانه تو بسیار شود پس بشوی دست خود را قبل از طعام و ترک مکن نماز شب را
آداب صالحین است البته در اینها اهل ایمان ترک ننمایند و بعد از آن دعا را خاصه دعای
و چون قرآن شریف در اینها نازل شده لذا اینها ماه قرآن است و باید در این ماه باید خواندن
معتقد باشی چه خواندن چه گوش دادن چه خط حضرت رسول است عمل نمایند خاصه افطار روزه داران را
ایمان نمایند اول کسی که افطار نماید هفتاد هزار ملک… خود…
اطعام هرگاه بر زیاده بر آن قدرت نداشته باشد چه با جو قدرت بر زیاده بر آن چه کسی باشد
دادن خرما از آن البته نماز… زیاده از آن ثواب است در نزدیکی که افطار دهد مگر…
آن دو ماه پی در پی روزه گرفتن یا شصت مسکین طعام دادن یا ملک بنده آزاد کردن است و در ثواب
روزه آن در حدیث معتبر وارد شده است که هر کسی بهشت مشتاق است و بهشت مشتاق است با آنها
قاری قرآن و اکرام… و سیر… از خواب رسول خدا وارد است که هر
کسی که… چون داخل بهشت شدم قصرها دیدم از نقرهای یاقوت سرخ که با حوران از طلا
آن بیابان دیدم… از کیست گفت از هر کس از امت تو که اطعام طعام کند و کلام خود
پاکیزه کند و نماز کند در حالی که مردم در خواب باشند و همیشه روزه بدارد گفتم امت من طاقت…
چه پاکیزه کند مقصود از اطعام اینست که نفقه عیال خود بدهد و مقصود از پاکیزگی کلام اینست که
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بسیار بگوید و در حدیثی صبح ده مرتبه و شام ده مرتبه
بخواند و مقصود از نماز در حالی که مردم در خواب باشند اینست که نماز عشاء را کرده بخوابد که یهود و نصاری
غافلان نکرده… و مقصود از همیشه روزه داشتن اینست که روزه ماه رمضان را بگیرد…

بخودی در روز خود را ناقص نمائی و افطار بعد از نماز مغرب نما بعد از آنکه تعقیب خواندی چون دعای
سوم دعا مستجاب است بخصوص بعد از نماز مغرب در وقت افطار دعا بسیار خاصه سوره قدر را بخواند
بعد دعائی که وارد است بخواند اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت و علیک توکلت و دیگر بسم الله الرحمن الرحیم
یا واسع المغفرة اغفر لی البته ترک مکن در هر شب یکبار بعد از آن که ثواب آزاد کردن بنده دارد و اگر
بتوانی هر شب زیارت کن جناب سید الشهدا علیه السلام را و روزها یاد کن تشنگی و گرسنگی آن بزرگوار
نقل کرده اند که عمرو بن لیث امر کرد لشکر او جمع شدند صد سیصد علم برپا شد هر علمی علامت هزار نفر همینکه
عدد را دید پادشاه گریه بسیار کرد گفتند در سرور است نه روز بکاء گفت بلی اما بخاطرم آمد که ابن سعد مطابق
با این لشکر بخیال افتاد است که در صحرای کربلا به جنگ امام حسین آمده بودند با خود خیال کردم که چه میشد اگر من
لشکر در کربلا بودم و یاری آن بزرگوار را میکردم اشکم جاری شد و شنیدم که از دنیا رفت او را در خواب دیدند
در منزل رفیع جای داشت با او گفتند از کجا یافتی و سبب این مقام گفت مرا در قبر گذارده نکیر و منکر
سؤال از من نمودند از عهده برنیامدم خواستند مرا عذاب کنند طرف راست قبر شکافته شد جوانی خوش
روی وارد شد و گفت واگذارید او را که خداوند او را بمن بخشید گفتند سمعا و طاعة و رفتند من دست
بر دامن او انداختم و گفتم تو کیستی که در این وقت بفریاد من رسیدی فرمود منم حسین بن علی بن ابیطالب
انتظور (؟) اشکی که از روز تجمع بفریاد تو رسیدم پس تو هم یاد کن احوال آن امام را خاصه دمی که
با لب تشنه بود و بخاک افتاده هر چه استغاثه میکرد کسی بفریاد او نمیرسید بلکه تیر و شمشیر بر بدن
مبارکش میزدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس اول در دعای روز اول ماه مبارک

در ثواب دعای این روز وارد است که هر کس این دعا را در این روز بخواند بعدد هر روزی هزار حسنه برای
او نوشته میشود و هزار گناه از نامه عمل او محو میشود و بلند شود از برای او هزار درجه چنانچه در نماز شب
دویم وارد است که هر کس در شب دویم ایشان چهار رکعت نماز بکند در هر رکعت بعد از حمد سی مرتبه
سوره قدر را بخواند خداوند گناهانش را بیامرزد و در دنیا روزی او را وسعت دهد که ثواب امر را بیان از آنها
بکند دعا هم اینست اللهم اجعل صیامی فیه صیام الصائمین وقیامی فیه قیام القائمین ونبهنی فیه
عن نومة الغافلین وهب لی جرمی فیه یا اله العالمین واعف عنی یا عافیا عن المجرمین اما بیان فقرات دعا از عزیز
شرافت هر چیز به سببی است و ظاهر است که بدون سبب شرافت بر اشیاء حاصل نمیشود چنانچه شرافت
هفتم بعرش است و شرافت آسمان چهارم به بیت المعمور و شرافت مکه به بیت الله و تمام مساجد است
مساجد بانتساب آنها است بخداوند شرافت مدینه بجناب رسول و شرافت نجف بجناب امیر و کربلا بجناب
سید الشهدا و هکذا اشیاء دیگر و شرافت کل اینها بواسطه جناب رسول است زیرا که خداوند خلق نمود
آن بزرگوار جوهر نورانی و نظر و نمود به نظر شفقت فرمود عرش شد و به نظر هیبت… شد شرافت

المعمور و بیمه نثار ... شب قدر که ... شاید در مجلس ابن ... المعمور
شرافت منقوله در آن ... است در آن سه مهاجرت رسول و دفن آنجنابست در آن بقعه و امکنه با واسطه
ذکر شد اما ابن ابنیه هم چنین پاره زمانها شرافت یافت بواسطه سببی از انجمله روز جمعه بولادت حضرت رسول
و غدیر با نعقاد ولایت امیر المؤمنین و روز عید غدیر و روز مباهله و روز نوروز بقتل عمر و استقرار آن بزرگوار و نهم ربیع و عید اضحی بملاقات ابرهیم
از اتمام الحجه رسید و ندا از برای اسمعیل و همکذا سایر ایام و همچنین پاره از لیالی شرافت دارد بپاره سببی ... بکر
سبی شب جمعه و نیمهٔ شعبان بولادت حضرت حجة الله عجّل الله تعالی فرجه و صلوات الله علیه و شب عید ...
فترا و تعقیب و لایت در آن هم چنین پاره از ماهها شرافت دارد بپاره سببی مثل ماه ذی الحجه بواسطه حج و بو
بعضی از ایام شریفه در آن و ماه رجب باینکه ماه امیر المؤمنین و ماه شعبان باینکه ماه حضرت رسول و ماه رمضان باینکه ماه
خداوند و کسی نکوید که حکم خلاف ترتیب شد است زیرا که اگر چه اوّل مقام نبوّتست بعد مقام ولایت و بعد
ولایت عالم ظاهر امّا بمقتضای حسن و جدان و شهادت حدیث نبوی انا مدینة العلم و علی بابها ولایت باب نبوّتست
باب نبوّتست اوّل واضح است که از باب داخل شهر توحید میشوند چون بماه شریف ماه رمضان است
لهذا از جمیع ازمنه اشرف است و سبب این اینست که قرآن بحضرت رسول که از جمله شانه نزول قرآن کلام ...
در شب قدر لهذا در مجلس سابق از خطبهٔ جناب رسول واضح شد هم چنین در حدیث دیگر از جابر بن عبد الله انصاری
از جناب رسول روایت شده که آن بزرگوار فرموده که بخشیده شد امت مرا در این ماه پنج خیر که داده نشده
به پیغمبری اوّل آنکه هر گاه روز اوّل شود از ماه رمضان نظر کند حق تعالی باینها من نظر رحمت و چون نظر رحمت
نمود او را عذاب نمیفرماید دوّم آنکه بوی دهان ایشان در روز قیامت خوشتر از بوی مشک است سیّم آنکه استغفار
میکنند ملائکه هر روز از برای روزه داران ماه رمضان چهارم آنکه حق تعالی امر میفرماید بهشت را زینت نماید
را بمؤمنین پنجم چون شب آخر شود بیامرزد حق تعالی همه را پس چون این ماه اشرف ماههاست باید ...
امر کنیم بعضی از فضل مناسب بحیثیکه نافع مریض است رحمت خداوند جلّ شانه در این ماه افتتاح است ... بند
خود ایشان مریض و دوست طبیب لهذا بندگان مریض نه تنها بلکه کلّ الّا المعصوم مریض گناهند و بعضی
مریض فراق و طالب وصل بمقامات قربند لهذا ایشان از در این فصل شریف امر فرموده که هر کدام
بکار برند دفع مرض میشود و آن صوم است و سبب و اینست اولا چند حدیث است یکی از جهة حصول تشنگی
و گرسنگی در آن و اصل حالت گرسنگی و تشنگی اهو باعث قربست چنانچه در شب معراج خطاب
رسید یا احمد صلّی الله علیه و آله که نزدیکتر این حالات بسوی من در چه وقتست عرض کرد ربّ
وقت است خطاب مستطاب رسید که یا رب الارباب وقتیکه تشنه یا گرسنه باشد یا گریان یا
سجده باشد و از این جهت بود که گویا حضرت سیّد الشهداء خامس آل عبا علیه السلام در روز عاشورا

و هنگامیکه از ذو الجناح بر خاک افتاد و بر روی خاک کربلا و با جمیع عضو خود بر روی خاک کذا
جمع شود تشنگی و گرسنگی و چشم گریان بواسطه داغ جوانان و خیال اسیری زنان و
تشنگی اطفال و در سجده بود همین یکی از حکمتها باشد که سر مطهر آن بزرگوار را از قفا بریدند که
در حالت تشنگی و گرسنگی داشت و سجده باشد که در بهترین اوقات شهادت آن بزرگوار واقع
امّا قلب شیعه شکافته میشود که سر عزیز فاطمه بر روی خاک را از قفا بریده باشند روحی لک الفدا
یا ابا عبد الله مجملا اصل حالت تشنگی و گرسنگی موجب قربست چنانچه خطاب بموسی فرموده
که ای موسی بجا آورده عمل خالصی را عرض کرد پروردگارا نماز کرده ام از برای تو روزه گرفتم و تکبیر گفتم خطاب
رسید یا موسی نماز موجب گذشتن از صراط است روزه سپر از آتش است تکبیر و تهلیل و تکریم موجب درجه
بهشت یا موسی چه عملی است خالص باشد از برای من موسی گریست عرض کرد خداوندا مولای من مرا
دلالت کن بر عملیکه خالص باشد از برای تو خطاب شد یا موسی یا گرسنه را سیر کرده یا برهنه پوشانیده
یا تشنه سیراب نموده یا عالمی را اکرام نموده یا مظلومی را یاری نمود اینها عمل خالص است از برای من
چون در روز روزه شخص گرسنه و تشنه میشود باین واسطه قابل نظر حق میشود و لیکن از تشنگی و گرسنگی
متذکر این حالت خود در صحرای محشر میشود و توبه از گناهان خود مینماید باین جهة نظر باینکه التائب
من الذنب کمن لا ذنب له مستحق بخشش و رحمت و احسان میشوند و اینکه متذکر گرسنگی و تشنگی فقرا شوند دعای
ایشان نمایند و بواسطه رعایت ایشان بمقتضای ارحم ترحم مستحق رعایت پروردگار منان شوند و اینکه
بظاهر متصف بصفات حق میشوند چه او نمیخورد و نمی آشامد جماع نمیکند همچنین روزه دار هم متصف
بصفات حق است و از این جهة است که در حدیث است که سه طایفه اند که دعای ایشان مستجابست روزه دار تا افطار نماید
بهمانا تاب شود حاجی تا مراجعت نماید مجاهد تا کشته شود یا برگردد پس روزه دوائی است که طبیب حقیقی در این فصل
شریف امر فرموده تا بکار برند نفع کلی از آن حاصل نمایند روزه سه قسم است روزهٔ عام و خاص و خاص الخاص
امّا روزه عام عبارت از ترک امور شرعیه است قربة الی الله و آن نخوردن و نیاشامیدن و جماع کردن و طلب
منی کردن و غبار غلیظ رسانیدن و سر زیر آب کردن و شب بر جنابت عمداً تا صبح باقی ماندن و قی کردن
اماله کردن و قصد افطار کردن چه عمد افطار در زمان بعد باشد بنابر اقوی باقصد افطار بالفعل بنابر
مذهب مشهور منسوب الاجماع فی بعض الصور و هو ضابطه الصوم الذی هو الامساک یا بعضهم علی
هر گاه تردید نمود در افطار و عدم آن باز باطل میشود مگر آنکه سبب تردید امری باشد که حقیقت آن معلوم
مثل ضرر داشتن و نداشتن و وقوع امری که مسئله از آن را نداند که میگوید اگر ضرر دارد یا موجب بطلان
باشد روزه را اتمام میکنم والّا افطار میکنم که این تردید موجب فساد صوم نیست مثل

مجلس اول کذا

دروغ بر خدا و رسول و امام که موجب بطلان نیست بنابر اقوی و هم چنین است دود و بخار بلی از برای اهل
ایمان سزاوار نیست عدم احتراز از دود و قلیان بر نحو متعارف بلکه البته از آن احتراز نمایند بجهة آنکه روزه عام
از مفطرات شرعیه است اگر چه اقتضا کند اجتهاد او یا تقلید او از برای عوام که البته در آن تقلید نمایند اما روزه
خاص پس آنست که علاوه از احتراز از این نه چیز بدن او روزه باشد از محرمات شرعیه چنانچه تاکید
در آن مخصوص در اینماه شریف یاد است چنانچه از فقرات خطبه که در مجلس سابق ذکر شد [illegible]
و از این جهت است که در کثیری از احادیث وارد است که غیبت روزه را باطل میکند و هم چنین [illegible]
بلکه ظلم یعنی این روزه خاص که روزه کامل باشد باطل میکند اما روزه خاص الخاص آنست که علاوه بر مفطرات
شرعیه حفظ اعضا و جوارح از معاصی قلب هم روزه باشد از غیر حق و قلب خود را نگاهدارد از توجه بغیر حق
چنانچه در بعضی از اخبار وارد است که روزی حضرت عیسی در مناجات عرض نمود که پروردگارا دوستی از دوستان
خود را بمن بنما خطاب رسید برو فلان موضع برو که آنجا ما را دوستی است و وارد شد آن حضرت در آن موضع
دید زنی که نه چشم دارد و نه دست و نه پا افتاده و مگس بر وی جمع آمده و از زبانش الحمد لله علی
نعمائه و الشکر لله علی آلائه است بشتاب تعجب نموده پیش رفت بر او سلام کرد آن زن گفت علیک السلام
یا روح الله فرمود ای زن تو مرا از کجا دانستی که من عیسی هستم گفت آن کسی که تو را بمن راه نمود
مرا معلوم کرد آن حضرت فرمود ای زن تو نه چشم داری نه دست و نه پا آنگاه تو بکدام نعمت شکر میکنی گفت
الحمد لله دلی دارم ذاکر و زبانی شاکر و [illegible] دارم صابر خدا را بیگانگی یاد میکنم که هر چه الآن معصیت [illegible]
من اگر چشم داشتم بنامحرم نظر میکردم و اگر دست داشتم لقمه حرام بر میداشتم و میخوردم و اگر پا داشتم
از پی لذات میرفتم این نعمت که خدا بمن داده بهیچ کس نداده عیسی فرمود در اینجا با اینحالت که داری که غمخواری
تو را میکند گفت آنکس که هفت آسمان را معلق میدارد فرمود چرا [illegible] گفت خبری دارم بجهت تو
[illegible] فکر آن میشود از حضرت [illegible] میخواهم که آنچه را از من بعد [illegible] از برای
حضرت عیسی [illegible] گفت سبحان الله
[illegible] پس روزه خاص الخاص مخصوص [illegible] حسین است [illegible] از غیر او کند
چنانچه [illegible] از هر [illegible] شیرخواره و برادر [illegible]
عباس و سایر برادران و خویشان از جان خود گذشتند بلکه [illegible] از بدن گذشت و تسلیم کرد [illegible]
[illegible] کردند که [illegible] تا مقام ایشان [illegible] و خوب ظاهر شود [illegible]
است [illegible] همین باشد که هر چه داشت [illegible] حتی [illegible] از همه [illegible]
گذشتن که [illegible] بر سر [illegible] مانند اسیران [illegible] شهر بشهر گردانیدند و این [illegible]
دارا مقام امامت بعد از آنکه زنان و طفلان بر ایشان چه گذشت که با این همه صدمات که در شب

و روز عاشورا بر ایشان وارد شد عصر خیمه‌ها را آتش زدند و زنان با حرارت [illegible] از ترس دویدند این
حالت بنابر روایت مشهور همان عصر ایشان را بر شتران سوار نموده از راه قتلگاه بسوی کوفه بردند اگر چه
طاقت شنیدن یاد مشکل است [illegible] یا شنیدن و خود را گریه کردن فکر کن که بتواند شنیدن یا رب هیچ
چه امید دارند پس این است روزه خاص الخاص [illegible] سعی کن در تحصیل این مقام و الا روزه
خاص را از دست مده اینست که در فقره اول این دعا است اللهم اجعل صیامی فیه صیام الصائمین یعنی
خداوندا بگردان روزه مرا در این روز مثل روزه داران حقیقی که روزه خاص الخاص باشد اللهم وفقنا
وارزقنا بلوغه [illegible] مع الحمیم بالخیر و السعادة بمحمد و عترته الطاهرة و چنانچه روزه بسه قسم
منقسم میشود هم چنین نماز هم سه قسم میشود صلوة عام آن نمازیست که دارای مقدمات باشد و مقارنات
و خالی از مبطلات باشد نماز خاص آن نمازیست که خالی باشد از موانع قبول مانند بخل و حسد و عجب
و امثال آن چنانچه احادیث بر آن شهادت میدهد که دارا باشد شرایط قبول کامل را مثل تقوی و معرفت امام
کما انه ظاهر مثل اذان و اقامه جماعت در مسجد و امثال آن صلوة خاص الخاص آن نمازیست که علاوه بر
آنها قلب [illegible] هم متوجه است بخدا و [illegible] مراتب نماز دو اقل مراتبش آنست که ملتفت باشد که صحبت میدارد
و [illegible] مرتبه اینست که از همه چیز غیر از حق غافل باشد که بجا شکسته پیکان تیر از پای او
بیرون بیاورند و ملتفت آن نمیشود چنانچه شنیده از احوال جناب امیر و اقلا آن مرتبه که برای تحصیل نماز
[illegible] از نماز [illegible] و چون بسط این مطلب منجر بطول مجلس میشود لهذا حواله میکنم بمجلس آتی
و این است ترجمه فقره ثانیه و قیامی فیه قیام القائمین یعنی بگردان نماز مرا در [illegible] مانند نماز گذارنده
حقیقی که قطع نظر از شرایط ظاهره دارا فی الجمله حضور هم باشد و واضح است که [illegible] باینمقام روزه و نماز
فرع غافل نبودن است که در فقره ثالثه است و نبهنی فیه عن نومة الغافلین یعنی بیدار کن مرا خداوندا
[illegible] از خواب غفلت که غافل نباشم و سعی نمایم که روزه و نماز که موجب رستگاری است بتوانم بجا آورم یا
یا اینکه مراد بنومة الغافلین نوم سحر باشد چون خواب در دوره شبانه روز بر هفت قسم منقسم میشود
بنابر آنچه از احادیث مستفاد میشود اول نوم لعنت و آن خواب ما بین الطلوعین است بدون نماز موجب لعنت [illegible]
چون زمین از [illegible] ناله میکند [illegible]
[illegible] ۵ خواب بین الطلوعین بدون نماز دوم خواب [illegible] از خواب [illegible]
۳ خواب نعمت [illegible] خواب قیلوله [illegible] از خواب [illegible] عصر [illegible]
و حماقت [illegible] خواب شقاوت است [illegible] از خواب اول شب [illegible] نماز مغرب عشا [illegible]
ششم خواب [illegible] ۷ خواب غفلت [illegible] و آن خواب سحر است [illegible]
این باشد که خداوندا [illegible] مرا در سحرها از خواب غفلت بیدار کن [illegible] بیداری سحر و توجه

در آن وقت مناجات و استغفار در آن زمان مزید کان اینها شوم چون خداوند ده رشتی از شبها اینها بنابر حدیث
سنبل مناجات هفتاد هزار هزار گناه کاران را از دفتر ها پاک سیر وقد فتح است که با دعوای و سعت رحمت که کار
امر زید نشود و حال آنکه وقت سحر ده هر رقیبی یا بار آن حظ رحمت و کفایت بکند رهروان که جناب سید
انبیا و سرور اوصیا علیهم السلام در آن غایت شما زاد اشتند حتی اینکه پیچیدن آن بر حنابی رسول واجب بود و این
مرحله بهم سر شود بکر است که تا بتوانید خود کوار تماید و ادب و اغتنمت شمارید اما معلوم دنیا و آخرت
خود دانید نشنیده که جناب رسول شبی امید روی پا ایستاده کرد پاهای مبارکش ورم کرده که بر آن بزرگوار
نازل شد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی یعنی ای طیب از هر رخسی و هدایت کننده ماه قرآن نسوی تو نفرستادیم
بقمی نکردیم که اینقدر مشقت کشی و حال اینکه آن بزرگوار چه قدر صدمات که بر وجود مبارکش وارد شد بهر رشید
وارشاد چه جراحتها از زبانیکه بر قلب با رتیش زدند چه قدر صدمات که بر بدن مبارکش زدند چه قدر خار ها
که بر سر راهش ریختند و شکنبها شتر بر سر او ریختند همه را متحمل شد چنانچه وارد شده است که روزی ابو جهل
با جمعی از سفها در موضعی از قبرستان بر سر آنحضرت ریختند و او را نهایت اذیت رسانیدند تا آنکه رخساره
مبارکش را بر خاک مالیدند و اینقدر سنگ زدند که از پیشانی مبارکش خون جاری شد در آن وقت حمزه
بشکار رفته بود و ابو طالب بشعب خود رفته بود از برای آنکه بدن کو سفند فضار الحمره سه روز در کوه و صحرا
کشته بود و شکاری بدست نیاورده بود گرسنه و تشنه و خشم آلوده بدروازه مکه رسید کنیزی از عبدالله
جدعان در آنجا حاضر بود چون حمزه را دید گفت یا حمزه میدانی که با برادر زاده تو چه کردند با وجود این
شکار تر ابچه کار آید و این عار را تو بکجا میبری حمزه از سخن کنیز متغیر شد بخانه آمد چون بسیار گرسنه
بود طعام طلبید پس طعام حاضر نمود چون نگاه کرد او زن گریان دید حمزه گفت چرا گریانی زن گفت
یا ابا عماره چرا گریه نکنم و حال آنکه امروز با برادر زاده تو کردند کسی با هیچ یهودی روا ندارد ابو جهل با جمعی بر سر
او ریختند و اینقدر صدمه زدند که از پیشانی مبارکش خون جاری شد نه تو حاضر بودی و نه عمش ابوطالب
حمزه که اینرا شنید گریان شد برخواست بطلب حضرت بیرون رفت تا بمسجد الحرام چون حمزه داخل
مسجد شد دید که حضرت در پیش خانه کعبه نشسته سر را بزانو نهاده گفت السلام علیک یا بن اخی
ای برادر زاده چرا مهموم ای بزرگوار آه سرد از د ... گفت ای عم بجا آ ... خود و اگر از بیکسی که در بند
دارد و نه مادر و نه خویشی حمزه اینرا شنید گریان ش ... جهل رو آورد در ... سعی یا و رسید که
با جمعی از اعاظم نشسته بود چون بوی رسید با و گفت که ... تیر برادرزادم این سلوک کردی ... کمانی در دست
بی محابا بر سر او زد که سرش شکست عزیزان ملاحظه ... سر و لرا شکست ... حمزه انتقام کشید
و حال آنکه آن بزرگوار لبش تشنه و داغ دید ... ابا ... نشد و کسی نبود که انتقام
کشد بلکه چون جاری شد بر صورت و محاسن مالید ... قطع نشد سراهن ... الا کرد که چون

پیشانی را پاک نماید بهتر سر شیعه زهرا لود بر سینه ها زدند بند ند جناب رسول سر زانو نهاد حمزه بر بالین
آن بزرگوار آمد آیا و را تسلی داد آیا ابا عبدالله مر بیکس خاک نهاد کسی پیش او نیامد و دشمنان از اطراف
او را گرفتند و هر کدام بنوع ضربی بر آن بزرگوار زدند تا آنکه او را بدرجه شهادت رسانیدند الا
لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دوم در شرح دعای روز دوم

در ثواب دعای روز دوم وارد شده است که هر که این دعا را بخواند بهر قدمیکه بر میدارد عبادت
یکسال که روزها روزه و شبها بنماز گذرانیده باشد با و عطا شود چنانچه در نماز شب دوم وارد شده است که
هر که در شب دوم ده رکعت نماز بکند در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله بخواند در قیامت خطاب
با و میرسد که تو را آتش دوزخ آزادی و دعای امروز اینست اللهم قربنی فیه الی مرضاتک وجنبنی فیه
من سخطک و نقماتک ووفقنی فیه لقرائة آیاتک برحمتک یا ارحم الراحمین بیان فقرات شریفه ابتدای
این دعا که بهترین چیزها از برای بنده خدا رضای خدا وند است زیرا که خداوند هر گاه از بنده راضی شد جمیع
خیرات دنیویه و اخرویه از برای عبد مهیا است شاهد این سخن آنکه خیر در بهشت است و بهشت خلاف کرده اند
بعضی از حکما قائل شده اند که بهشت همان فرح است و جهنم همان غم است و بهشت همان خیر با مجرد بین
و جهنم همان شر با آن ذلت و انکار دارد بهشت خلاف جمیع علما شرع است بل عقل و نص یا آن قرآن
و اخبار اهل بیت علیهم السلام بخلاف ... ای جمیع علما ... با جمیع پیشارات ائمه السنة و شبهه نیست
در اینکه اعلا الخیر ... جمیع خیرات
و جمیع شرور را اگر جمع کنی در هر ... در ... از شر ... باشند ... الی آخر
که هر دو جزای خیر و شر ... باشد ... است پس
مقتضای عقل ... بهشت لذات روحانیه
هست و لذات ... ارواح مصادره
و جسمانیه هر دو ... هست لذات ... سلام علیکم طبتم
فادخلوها خالدین ... از برای انها
بد بنوا سطه ... انوار حضرت و دیدن
جمال حضرت ... رضوان من الله اکبر پیغمبر در
روزهای ... مشرف بحار انس مشوند و انوار
حضرت حق ... اسند اذان شان مکالمه
میفرماید ... رضوان خداوند
بلذات ... لذات روحانیه اهل بهشت همان

است چنانچه شنیدی و با نیز واسطه بود که مقربان درگاه حق همین را طالبند و تحمل صدمات دنیا بجهت تحصیل
رضای خدا می‌شدند ملاحظهٔ احوال ائمهٔ هدی نما و ببین که هر یک با وجود اینکه قادر بودند
بر دفع شدائد باز متحمل صدمات شدند چون رضای حق در آن بود چنانچه حدیث زهری بر این
مدعا شاهد است که در کشف الغمه از زهری منقول است که گفت عبدالملک بن مروان از شام بمدینه فرستاد که
سید سجاد را بشام برند آنحضرت را در غل و زنجیر کردند از مدینه بیرون بردند موکلان بر آنحضرت گماشتند
و من از موکلان التماس کردم که مرا رخصت دهند خدمت آن بزرگوار سلام کنم اذن دادند چون بخدمت آن بزرگوار
رسیدم آنجناب را با این حالت دیدم گریستم و گفتم دوست میداشتم که این غل و زنجیر بر من باشد و شما را این آزار نباشد
حضرت تبسم نمود و فرمود ای زهری تو گمان میکنی که مرا آزاری میرسد بین که اگر خودم را از زنجیر بیرون آورد
فرمود چون شما را این چنین چیزها پیش آید عذاب خدا را بخاطر آورید و تو را خاطر جمع باشد که من بیشتر از دو
منزل با ایشان همراه نیستم پس روز چهارم دیدم موکلان سراسیمه بمدینه برگشتند و تفحص آنحضرت میکنند و می
گویند که بر دور او نشسته بودیم که دیدیم غل و زنجیر بر جا هست و او پیدا نیست چون من بشام رفتم عبدالملک
از من احوال آن بزرگوار را گرفت آنچه دیده بودم نقل کردم گفت والله همان روز که در پی او میگشتند بنزد
من آمد بمن خطاب کرد تو را با من چکار است من گفتم دوست میدارم که با تو باشم و از پیش من بیرون رفت
و چنان هیبتی از آن بزرگوار بمن افتاده بود که چون بخلوت آمدم جامهٔ خود را ملوث کرده بودم من گفتم علی بن الحسین
بحال خود مشغول است شما را از برای چه او متعرض حال کسی که بشغل او مشغول باشد اینجا چنین میکند و از کربلا
تا شام چنانکه مکرر شنیده حکایت بستن دستهای جناب امام را در طفولیت که مادران بزرگوار نیکو نبسته
چگونه بیان نمود و فرمود بگذار دستهایم گشاده باشد که بگویم یا خداوند بلند نمایم اما رسم نبود و صبر در مصیبت
و تمکین میکند اینها همه بجهت اینست که طالب رضای خداوند بوده باشد هر چه رضای او اقتضا میکند همان میکنند اگر چه
برخلاف خوشان صدمهٔ بسیار داشته باشد رضای خدا خود بجو بخاطر ای بشنو چنانچه در دو حدیث وارد است که
شد از خداوند که من پنج چیز در پنج قرار دادم و مردم در غیر آن طلب کنند و نمی‌رسند باو هر که را خیر آن را
در آخرت قرار دادم و مردم در دنیا طلب میکنند و علم را در غربت قرار دادم مردم او را در وطن طلب میکنند
و نمی‌رسند باو و عزت را در خدمت خود قرار دادم مردم آنرا در خدمت سلاطین طلب میکنند و نمی‌رسند باو هرگز و
غنا را در قناعت قرار دادم و مردم طلب میکنند آنرا در زیادتی مال و نمی‌رسند باو هرگز و رضای خود را از بنده
در خلاف خواهش نفس قرار دادم و مردم طلب میکنند او را در متابعت هوا و نمی‌رسند باو هرگز پس از این حدیث
معلوم میشود که رضای خداوند در خلاف هوای نفس است چه امر نفس غالباً بمخالفت اوامر الهی است و بنابر این
طالب رضای خداوند از متابعت [illegible] از احادیث معلوم میشود که رضای خداوند از عبد در ضمن رضای
بنده است از خداوند یکی از انبیاء در مناجات از خداوند خواهش نمود که خداوندا مرا راه نما بعملی که موجب

خوشنودی تو شود خطاب رسید که خوشنودی من موقوف بخوشنودی تو است چون در نفس خود حس کردی من هم از تو
خوشنودم یکی از عباد بنی اسرائیل مدت مدیدی بعبادت ملک علام مشغول بود شبی در خواب دید که او را گفتند فلان زن
در بهشت رفیق تو است عابد زن را طلبید و پرسید از عبادات او تا کیفیت عبادات او را معلوم کند و از بهشت
بغیر از ادای فریضه چیزی نمود و بعد از الحاح و مبالغهٔ بسیار گفت صفت من اینست که اگر بیمار شوم صحت
نخواهم و اگر بمحنت افتم راحت نطلبم و در شر در آرزوم که آنچه حق تعالی بمن داده است غیر او را طلبم و هر چه پیش آید
بر آن پسندم [illegible] اهل عبادات اینست اینکه مراد خدا است هر که راضی باشد
از رضای [illegible] رضای خدا و مخفی نماند که دعا [illegible] منافات با رضا
ندارد [illegible] راضی است بخواست خداوند ولیکن چون او امر نموده است بدعا و دعا مینماید جهة
امتثال امر [illegible] خداوند است خوشنودی [illegible] چنانچه وارد است که
خطاب [illegible] بکن آنچه خواهی که خدا از تو راضی است [illegible] بکن آنچه خواهی که خدا از تو
راضی است [illegible] از حوض کوثر [illegible] از فیض روحشان
[illegible] قرآن بتعلیم
[illegible] پیغمبر کسیکه
[illegible] خوب بدارد چنانچه از جملهٔ امور که
[illegible] شوهران از ایشان
[illegible] امتثال امر او موجب رضای خداوند
[illegible] مرضات الله
[illegible] مثل افطار
[illegible] سبب رضای خوشنود
[illegible] اشقامان خود زیرا که مرا تاب
[illegible] غضب او هم شد بهلست
[illegible] طاقت ندارند آسمانها
[illegible] مغضوب
[illegible] حضرت رسول
[illegible] بعد
[illegible] در بهشت عمودی دیدم از
یاقوت سرخ [illegible] پرسیدم که اینها

است چنانچه شنیدی و با بنواسطه بود که مقربان درگاه حق همه بنا طالب بودند تحمل صدمات بسیار بجهت تحصیل
رضای حق مینمودند ملاحظهٔ احوال ائمه اطهار و بنی هاشم دیده بر این مدعا که هریک با وجود اینکه قادر بودند
بر دفع شدائد باز متحمل صدمات شدند چون رضای خدا در آن بود چنانچه حدیث زهری بر این
مدعا شاهد است اکشف الغمه از زهری منقول است که گفت عبد الملک بن مروان از شام بمدینه فرستاد که
سید سجاد را بشام برند آنحضرت را در غل و زنجیر کردند از مدینه بیرون بردند موکلان بر آنحضرت گماشتند
ومن از موکلان التماس کردم که مرا رخصت دهند خدمت آن بزرگوار رسیده سلام کنم اذن دادند چون بخدمت آن بزرگوار
رسیدم آنجناب را با آن حالت دیدم گریستم و گفتم دوست میداشتم که این غل و زنجیر بر من باشد و شما از این آزار نباشید
حضرت تبسم نمود و فرمود ای زهری تو گمان میکنی که مرا از این غل و زنجیر دردی میرسد اگر بخواهم خود را از زنجیر بیرون آورد
فرمود چون شما را اینچنین چیزها پیش آید عذاب خدا را بخاطر آرید از برای تو را خاطر جمع باشد که من پیشتر از دو
منزل با ایشان همراه نیستم پس دو سه چهار دیگر موکلان سراسیمه برگشتند تفحص آنحضرت میکنند و می
گویند که بردیم او را نشسته بودیم که دیدیم غل و زنجیر بجا است ولی او نیست چون من بشام رفتم عبد الملک
را دیدم که از من احوال آن بزرگوار را گرفت آنچه دیده بودم نقل کردم گفت والله همان روز که بیرون رفته و میگشتند بجانب
من آمد بمن خطاب کرد تو را با من چکار است من گفتم دوست میدارم که با تو باشم و از پیش من بیرون رفت
و چنان هیبتی از آن بزرگوار در دل من افتاده بود که چون بخلوت نامه جامه خود را ملوث کرده بودم من گفتم علی بن الحسین
بحال خود مشغول است گمان مبر در حق او مثل خودت حال کسی که بشغل او مشغول باشد اینجا چنین میکند و از کربلا
تا بشام چنان مکر شنیده حکایت بستن دستهای جناب امیر را در طفولیت که مادران بزرگوار چگونه بست و
چگونه باز نمود و فرمود بگذار دستهایم گشاده باشد که بدرگاه خداوند بلند نمایم آنجا بر سر منبر رو و مسجد
و تمکین میکند اینها همه بجهت اینست که طالب رضای خداوند میباشد هرچه رضا او اقتضا میکند همان میکنند اگرچه
بر آنها خوش نیاید صدمه بسیار داشته باشد رضای خدا خود بجو تحصیل بشود چنانچه در وحی وارد است که
شد از خداوند با وکر من پنج چیز در پنج قرار دادم و مردم در غیر آن طلب میکنند و نمیرسند بآن و هرگز راحت را
در آخرت قرار دادم و مردم در دنیا طلب میکنند و علم را در غربت قرار دادم مردم او را در وطن طلب میکنند
و نمیرسند بآن و هرگز عزت را در خدمت خود قرار دادم مردم آن را در خدمت سلاطین طلب میکنند و نمیرسند بآن و هرگز و
غنا را در قناعت قرار دادم و مردم طلب میکنند آن را در زیادتی مال و نمیرسند بآن و هرگز رضای خود را از بنده
در خلاف خواهش نفس قرار دادم و مردم طلب میکنند آن را در متابعت هوا و نمیرسند بآن و هرگز پس از این حدیث
معلوم میشود که رضای خداوند در خلاف هوای نفس است چه امر نفس غالباً بمخالفت امر الهی است و بنا
طالب رضای خداوند از متابعت آن احتراز نماید نیز از پاره از اخبار معلوم میشود که رضای خداوند در عبادت فرع رضای
بندگان است از خداوند یکی از انبیاء در مناجات از خداوند خواهش نمود که خداوندا مرا راه نما بعملی که موجب

خوشنودی تو شود خطاب رسید که خوشنودی من موقوف بخوشنودی تو است چون بقصاص خوشنودی منهم از تو
خوشنودم یکی از عباد بنی اسرائیل مدت مدید بعبادت ملک علام مشغول بود شبی در خواب دید که او را گفتند فلانی تو
در بهشت فلان زن است عابد آن زن را طلبید پرسید از عبادات او و تا کیفیت عبادات او را معلوم کند و از شوهر
بغیر از آنکه ادای فریضه چیزی نمود بعد از الحاح و مبالغه بسیار گفت صفتی من اینست که اگر بیمار شوم صحت
نخواهم و اگر بمحنت افتم راحت نطلبم و شرم دارم که آنچه حق تعالی بمن داده است غیر او را طلبم هرچه پیش آید
بر پسندم تا وقتیکه خود کفایت کند [illegible] اهل عبادات اینست که اینکه مراد خداست هرکه راضی باشد
از قضای خدا ظاهر و هویدا است رضای خدا و مخفی نماند که دعا در دفع [illegible] تمام [illegible] منافات با رضا
ندارد بسا هست که بنده راضی است بخواست خداوند و لیکن چون او امر نموده است بدعا دعا مینماید جهة
امتثال امر خود و از جمله چیزها که اسباب رضای خداوند است خوشنودی والدین است از فرزند چنانچه وارد شده که
خطاب بجای من شو بکن آنچه خواهی که خدا از تو راضی نیست [illegible] بسیار بکن آنچه خواهی که خدا از تو
راضی است از جناب رسول صلعم مرقوم شده که فرمود [illegible] از حوض کوثر شربت آب بغیر پیش از قبض روحشان
اول کسیکه صبح و شام نزد علما باشد [illegible] دوم کسیکه بدهد فرزند خود را بتعلیم قران سیم
کسیکه مسلمانان را افطار [illegible] چهارم کسی که پدر و مادر را خوشنود باشد پنجم کسیکه
زن خود را بگوید [illegible] و مکن ششم زنیکه عزت شوهر خود را خوب بدارد چنانچه از جمله امور یکه
موجب رضای خداوند است زنان را خشنودی شوهر است از ایشان چه هرگاه شوهران از ایشان
راضی باشند خداوند از ایشان راضی است [illegible] اطاعت [illegible] امتثال امر او موجب رضای خداوند
[illegible] است [illegible] مرضات
یعنی خداوند توفیق [illegible] مراد [illegible] رضای تو [illegible] سلامت نفس مثل افطار بعد
از نماز مغرب [illegible] که سبب رضای تو شود
[illegible] غضب خود و انتقامات خود [illegible]
مثل انها نیست [illegible] ضعیف [illegible] انتقامها [illegible] چنانچه [illegible] غضب [illegible] شده است
[illegible] طاقت ندارند اسامیها
[illegible] مغضوب
[illegible] احوال [illegible] عفر [illegible] خضر [illegible]
[illegible] بعد
از آنجنت و ترک [illegible] خدمت جناب رسول را یافت فرمودند که در بهشت عمودی دیدم از
یاقوت سرخ که [illegible] جواهر از جبرئیل پرسیدم که اینها

از کتب کشف الغمه که از امام باقر روایت شده که فرمود چون ابلیس از سجده امتناع نمود و بعد از آن عجایب چیزها دید که عرض کرد که ابلیس
را برود سینه که نشستم و عرض میکرد خداوندا اگر میخواهی مرا عذاب کنی من دیده ام که در لوح که قسم یاد نمود
که سوال کنند که تو را بحق خمسه آل عبا علیهم السلام قسم بدهد که محمد و منهم نها او را منهم قسم میدهم تو را بحق
خمسه آل عبا عذابم را از من دفع نمائی یا رسول الله آیا چنین است فرمود بلی اما اسما ایشان را ازنظر
او محو میشود و هم چنین حدیث فابیل را شنیده که بعد از آنکه امر بزمین شد که او را فرو برد تا زانو بزمین
فرو رفت عرض کرد پروردگارا ابلیس تکبر نمود سجده نمود و امر کردی بزمین او را فرو برد خطاب رسید بلی
اما قطع رحم نکرد و بعد تا کمر فرو رفت عرض کرد پروردگارا بدنم را فرو میبرد نزدیک شجره طوبی نشود
شدم امر نکردی که زمین او را فرو برد خطاب رسید بلی قتل نکرد زمین فرو برد او را عرض کرد پروردگارا
بدنم قسم داده تو را بحق خمسه آل عبا از او عفو فرمودی منهم قسم میدهم بحق خمسه آل عبا که این بلا را
از من دفع نمائی خطاب رسید که بیرون نیندازد او را و امر شد بجبرئیل که برو فرق او عمودی بکوب و مهلت
مده او را که سخن بگوید زمین او را پرتاب کرد بکوه قاف جبرئیل فورا عمودی از آتش بر فرق او کوبید که
بجهنم واصل شد عزیز من همین که خداوند غضب نمود بنده را رستگاری نبود او حاصل نشد و
اسباب نجات برای او بسته میشود و در حدیث هم وارد شده است که کثیر کاران امت رسول که مستوجب عذاب شده اند
در قیامت بعد از اینکه ایشان را ببرند بجهنم میبرند اسم جناب رسول را فراموش میکنند و اسم آن ایشان میپرسند
که کدام امتید میدانند بعد از آن خبر میدهند عزیز من در این شهادت ابوحمزه را بخوان و ببین سید
سجاد چه عرض میکند الیک الظلمة قبری الخ بلی چون معلوم و واضح است که چیزیکه موجب سخط و غضب
خداوند است مخالفت و عصیانست و باید در مقام دفع او بر آمد و از جمله اسباب عمده رفع قرائت قرآن است
خاصه در اینماکه هر آیه از آن ثواب عظیم قرار داده در اوقات دیگر و هر چیز را بهاریست و بهار قرآن
ماه است پس از اینجهة است که فقره ستم این دعا است وفقنی فیه لقراءة آیاتک یعنی توفیق ده مرا از برای
آیات قرآن چه هرکه قرآن را بخواند در نماز ایستاده هر حرفی صد حسنه دارد و در نماز نشسته
حسنه و همین است حکمت دو رکعت نشسته مقابل یک رکعت ایستاده در نمازهای مستحبی چون نشسته میتوان بجا
آورد تمام در آن شرط نیست مستحب است همین که نشسته بجا آورد بعوض هر رکعت ایستاده دو رکعت نشسته بجا
آورد و خواندن قرآن در غیر حالت نماز با طهارت هر حرفی بیست و پنج حسنه و بی طهارت ده حسنه و از این
جهة است قاری قرآن محترم است و حضرات ائمه تاکید داشتند در قرآن حتی در ماه رمضان چهل ختم قرآن
میکردند و هم چنین در غیر ماه چه شبها و صبح میمودند تلاوت هم چنین اصحاب ایشان و بسا بود که
ایشان میکردند جناب رسول را بجهة تلاوت آن چنانچه وارد است که روزی جناب رسول تلاوت مینمود والنجم
اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی مردی از قریش حاضر بود گفت کفرت برب النجم آنحضرت فرمودند

که خدا اسکے را بر تو مسلط کند بعد از یکروز آن مرد متوجه شام شد در راه شام شیر بر او برخورد براندام او
افتاد دچار عبکه با او بود گفتند تو را چه حال است که چنین خوفناکی و ما همراه تو میباشیم آن ملعون گفت محمد
بر من نفرین کرد و من میترسم که نفرین او اثر نماید چون شب شد او را در میان خود جا دادند و مردمان بر دور او خوابیدند
بعد از آن شیری عظیم میان ایشان آمد و از میان ایشان گذشت تا آنمرد را پیدا کرده و اعضای او
را از هم درید و استخوانهای او را شکست و آن لعین بدرک واصل شد پس آن ملعون بجهة جسارت به حرمت قرآن
بجهنم واصل شد پس عزیز من حرمت قرآن اکر جناب رسول نبود با اعلم چگونه با آنشخص نفرین کرد و حال آنکه حلم آن
جناب بیشتر بود که زاری میکوبید رکوع میکرد با مکر جوانی زاد بدم از بیش میرفت و میگفت قولوا لا اله الا
الله تفلحوا بگوئید لا اله الا الله تا رستگار شوید شخصی از عقب او میرفت و سنگ بر پای او میزد و می
گفت نشوید سخن این ساحر را گفتم ای داعی اول کیست گفتند محمد بن عبد الله و دوم عم او ابی لهب است
تمیدانم دنیا چه کرد با محمد و آل او که ما از جناب رسول میفرمود این کلمه را بگوئید تا رستگار شوید و
ابولهب اذیت بان بزرگوار میکرد اما روز عاشورا فرزند دلبند ابی عبدالله میفرمود آن لشکر بیحیا را
دهید بعضی ابن اسعد را اذیت میکردند که جناب رسول نبود تنها بود فرزند او را بسنگ و تیر و شمشیر اذیت
کردند تا آنکه رحم نها بیسابا ورزند بلکه بدن او را پامال سم ستوران کردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سیم در دعای روز سیم است

در ثواب آن وارد است که هر کس این دعا را بخواند خداوند در بهشت خانه با وعطا کند از لؤلؤ که مشتمل
باشد بر فوقانی و تحتانی و مشتمل باشد آنخانه بر صد و چهل غرفه و در هر غرفه حوریه باشد که روی او
افتاب جمال و درخشنده تر باشد و در هر غرفه هزار فرشته داخل میشوند از جانب خداوند هدیه ها برای
او میاورند چنانچه در نماز شب چهارم وارد است که هر کس در این شب هشت رکعت نماز بکند در هر رکعت بعد از حمد
بیست و پنج سوره قل هو الله بخواند بلند شود عمل او در آنشب با عمل هفتاد پیغمبر و مثل دعا اینست اللهم ارزقنی
فیه الذهن والتنبیه وباعدنی فیه من السفاهة والتمویه واجعل لی نصیبا من کل خیر تنزل فیه بجودک
یا اجود الاجودین ترجمه فقره اولی موقوف ببیان این مقدمه است بدانکه ای عزیز من که اشرف مخلوقات
انسانست بواسطه آنکه مجموعیست که در آن همه مقامات از جنبه جمادیت و نباتیت و حیوانیت و ملکیت
در او منطویست انجمن در عالم کبیر است همه چیزیکه موجب شرافت او است نعمت عقل است که بواسطه
آن درک کلیات را میکند و بواسطه او معرفت را حاصل مینماید و مستعد فیوضات کلیه
از حضرت حق میشود و باینواسطه است که مکلف نموده او را و از شرط صحت و وجوب جمیع
عبادات شرط انعقاد جمیع معاملاتست که هرگاه او نباشد نه عبادات و نه معاملات منعقد می
شود از اینجهة است که در بسیاری از احادیث وارد شده است که اول چیزیکه خداوند خلق نموده

اگرچه در اول ما خلق الله اختلاف کثیر در اخبار وارد است و در بسیاری از اخبار است که اول ما خلق
الله نور جناب رسول است و در بعضی دیگر لوح آمده و در بعضی دیگر قلم است و در بعضی دیگر عرش است
و در بعضی دیگر آبست و در بعضی دیگر روح است و در بعضی دیگر نور است و در بعضی دیگر عقل است و رفع
تعارض را بعضی باین نحو نموده اند که مراد اولیت بجانب خود میباشد پس اول ما خلق الله نسبت بعالم علوی عرش
است و اول ما خلق الله نسبت بعالم سفلی آبست و اول ما خلق الله نسبت بارباب وحی قلم است و اول ما خلق
الله نسبت بکسانیکه باو وحی میشود لوح است و اول ما خلق الله نسبت بانبیا نور جناب رسول است
و اول ما خلق الله نسبت بمجردات عقل است و این توجیه عیبی ندارد ولیکن دور از ظاهر لفظ است و بعضی
چنین توجیه نموده اند که چون همه اینها از نور جناب رسول مخلوق شدند پس آن نور که خلق شد همه
اینها خلق شدند پس همه اول مخلوق هستند و این دور است زیرا که همه موجودات از نور ایشان مخلوق شدند
پس اگر این توجیه صحیح باشد همه اول ما خلق الله میباشند و توجیه سیم و آن حق است که همه در حقیقت
و مراد همه نور جناب رسول است فی الحقیقه بمقامات آن بزرگوار است پس آن نور عرش است بجهت
احاطه بجمیع عوالم و قلم است بواسطه آنکه آن نور مبارک ثبت فرموده نقوش را و تکمیل اشکال
او واقع اشیاء که بتعلیم آن بزرگوار یاد گرفتند و لوح است بواسطه ثبت علم و نقوش علم اشیا علی الدوام
بزرگوار و آبست بواسطه آنکه باعث حیوة اشیاء است و نور است بواسطه آنکه نور عالم است و
روح است بواسطه اینکه حیوة عالم بوجود ایشانست و عقل است بواسطه اینکه همه را تعقل نموده زیرا که
این اختلاف در تعبیر میشود از اسم مقامات ایشان واضح میشود … اسم عقل … از انوار
ایشان چنانچه در حدیث دال بر خلقت اشیا از نور آن بزرگوار که در اول جلد … القلوب …
است و مدار ثواب و عقاب بر آنست حتی اینکه از پاره از احادیث چنان مستفاد میشود که هر شخص عقل
… میشود ثواب اعمال زیاد تر است و این عقل بر اشخاص مختلف است اگرچه … شرط تکلیف و
شرط تعلق است و … هست لیکن نهایت امر اینستکه در بعضی زیاده است چنانچه در حدیث
وارد شده است قریب باین مضمون و در انوار جزایری مذکور است که بسبب چیست بعضی مطلب را به
مجرد عنوان درک مینمایند و بعضی مطلب را تا تمام نگوئی درک نمینمایند و بعضی محتاج است بتکرار
جواب فرمایش شد باین مضمون یا قریب باین که هر کدام که عقلش … نمودند … و
بعضی اگر … اضلاع عقل … انداز قسم … بعضی … اضلاع …
مجملا اشهر در اختلاف … عقل و ادراک … هست اینستکه … از زیاده …
مرحمت فرموده … بشود … معلوم میشود … اسباب …
… است بعضی در بحث اخبار … و بعضی هست … پاره از امور …

هرگاه زن حامله بیرون انار بخورد موجب زیادی عقل طفل میشود و همچنین هرگاه کندر بخاید و همچنین هرگاه بخورد
در بطن طفل بچکانند موجب زیادتی عقل او است و اما قسم دویم امور یستکه در تحت قدرت شخص است و آن
احتراز از امور یستکه موجب کمی عقل میشود خواب طرف عصر است و خواب بین الطلوعین و اکل زیاد و خوردن
پاچه و بجا آوردن امور یستکه موجب نادانی عقل میشود مثل خاییدن کندر و سؤال کردن و خوردن نکرده و
مثلوله و قرآن خواندن و … و امثال اینها که اینها هست هرگاه از امور یکه موجب حماقت است
احتراز نمایند و امور یکه موجب زیادتی عقلست بجا آورد موجب زیادتی عقل و ادراک شود و همین که
عقل و ادراک زیاد موجب معرفت اصول و فروع میشود چه بعقل درک میکند وجود صانع را از ملاحظه
آثار صنع او و از استحکام آثار صنع و اختلاف اینها استنباط میشود کمال و قدرت او جل شانه و از عقل
درک میکند نبوت جناب رسول را چه اگر آنجناب برحق نبود مدعی این همه رواج … البته خدا
ظاهر نموده بود بطلان او را و حال آنکه روز بروز اعانت فرموده و این معلوم است که برحق است و
بعضی درک میکنند حقیت جناب امیر و بطلان خلفا ثلاثه را چنانچه کسانیکه خارج مذهب بودند بعضی
ملتفت شده درک کردند چنانچه وقتیکه جناب امیر با لشکر خود نزدیک صفین رسیدند بموضعی که آب نبود
چون تشنگی بر ایشان غالب شد پس آنحضرت بهر طرف نظر کرد در آنجا راهبی بود آن بزرگوار از او آب
خواست راهب عرض نمود که تا آب … فرسخ راه است و در هر ماه از برای من اندکی آب می آورند که بتا
بزحمت تلف میشوم آن بزرگوار از راه پرسید رفت و اطراف را ملاحظه فرمود زمینی را نشان داد و امر
فرمود که بکنند چون کندند سنگ عظیمی پیدا شد فرمود سنگ را بردارید آب بجوش بید خلق کثیری بر سر
آن سنگ جمع شدند نتوانستند که حرکت دهند و در بعضی روایات وارد شده که تا … بودند
آن بزرگوار خود از اسب فرود آمد دست … آن سنگ را حرکت داد و دور افکند از زیر آن چشمه
پیدا شد که از عسل شیرین تر بود و از یخ سرد تر بود و از برف سفید تر بود و تمام لشکر که بود هزار بودند
و چهار پایان سیراب شدند و مشکها پر از آب کردند و باز آن سنگ را بجای خود انداخت و نشانه بر آن گذاشت
راهب از دیر فرود آمد پرسید این شخص نبی است یا وصی نبی است گفتند ای … است
بزرگوار شناخت و در دست آن بزرگوار مسلمان شد و عرض کرد از پدران بما رسیده است که
در این حوالی … است و از آن آب نشان نمیدهد الا نبی یا وصی پدران من منتظر بودند در این دیر
بسر ببرند که بلکه درک آن نبی یا وصی نمایند و این سعادت روزی من شد این در خارج بدیدن این اعجاز
اسلام میآورد و اما مسلمانان با دیدن خارق عادت باز بحال شغل خود مشغول بودند و از عقل بعضی درک
مقام اخذ مسائل احکام دین بر میآیند چه معلوم است تکلیف بفروع دارند و باید طریقه آنها را بفهمند
یا … استنباط باشد که درک نماید یا از دیگری اخذ نماید بعبارت دیگر عقل حکم میکند که یا خود

بابدرا هر ابد اند با از دیگری اخذ غایی بدون هر دو ممکن نیست که بغیر تکلیف خود را و بعقل در مقام عمل
بر میابی و از دنیا میگذری و از رفتار پیشینیان سرمشق میگیری که اگر چنانچه دنیا جای خوبی بودی هر اینه ایشانها
با او اعتنا میکردند و مثال خواجه و غلام که با هم براهی میرفتند خواجه از پیش و غلام از عقب رسیدند بیک توده زری
خواجه برنداشت غلام رسید خواست بردارد عقل مانع او شده که در این زر البته نقصی هست که مولای من برنداشت
من چرا بردارم او هم برنداشت و گذشت چه خوبست که مانندگان هم تاسی بموالی خود نمائیم و چنانچه ایشان
اعتنا بدنیا ننمودند و از او گذشتند تو هم اعتنائی ننمائی و بگذری مگر نشنیده که طریقه جناب رسول این بود
که هر گاه از سفر مراجعت مینمود اول بخانه فاطمه تشریف میبردند بعد بخانه زوجات خود وقتی آن بزرگوار بسفر
رفتند و معصومه طاهره گردن بندی و خلخالی از برای خود گرفتند و پرده از برای در حجره که خود جناب رسول
از سفر مراجعت فرمودند بحجره طاهره تشریف بردند دیدند فاطمه را که خود را با این اسباب زینت نموده متغیر از
آنجا بیرون تشریف بردند و مکرر میفرمودند محمد و آل محمد را با دنیا چه کار است فی الفور فرستادند فاطمه
که آن حالت مشاهده نمود پرده را باز کرد و آن اسباب را در آن گذارد و از برای پدر بزرگوار خود فرستاد که
انفاق نماید در راه خدا چون چشم جناب رسول بر آنها افتاد فرمودند فدای او باد پدر او کرر این جمله را که
میفرمود مقصود اینستکه هر گاه عقل را حاکم سازی و بحکم او رفتار نمائی میگوید دنیا چیزی نیست که بهوای
خود کنی اعتنائی بدنیا و هم چنین عقل حکم میکند که تدارک از برای سفر خود مهیا کن از اعمال خیر قبل
از آنکه محتاج شوی و در شب جمعه بیائی بخانه و از باقیماندگان خود التماس کنی که تو را یاد نمایند بخیرات
و از تو نشنوند و تو را فراموش نمایند اینستکه ترجمه فقره اولی از دعاء امروز اینستکه خداوندا روزی
کن مرا تدارک را پیش از آنکه فوت شود و تدارک کامل و آگاهی که ملتفت باشم جمیع ها سوء و خود را بی توشه و راحله و
تدارک نکرده ام و ترجمه فقره دویم اینستکه دور نما خداوندا مرا از سفاهت یعنی کمی عقل و تلبیس زیرا که
سفاهت موجب صرف مالست در غیر مصرف خود یا تحصیل آنست از غیر مصرف خود و هر دو موجب
هلاکت مردم در تحصیل مال دنیا بر چهار قسمند اول کسیکه از حرام تحصیل مینماید و در
حرام صرف مینماید و هلاکت او در جهنم است دویم از حرام تحصیل مینماید و در حلال صرف
نماید و هلاکت سیم از حلال تحصیل نماید و در حرام صرف مینماید و هم هلاکت چهارم
از حلال تحصیل مینماید و در حلال صرف مینماید این شاید بعد از حساب ناجی باشد و هم چنین تلبیس موجب
هلاکت چنانچه حضرت رسول در غالب خطب خود این چهار کلمه را میفرمود چنانچه در بعضی از احادیث
وارد است لا دین لمن لا امانة له و لا ایمان لمن لا عهد له لیس منا من غش مسلما لا صلوة لمن لا یتم
رکوعها و سجودها نیست دین برای کسیکه امانت ندارد و نیست ایمان برای کسیکه عهد درست نیست و نیست
از ما کسیکه تلبیس کند مسلمانی را و نماز ندارد کسیکه رکوع و سجود خود را تمام بجا نیاورد و بعد از وضوح اینکه

اینکه فقره سیم است و بگردان خداوندا از برای من هر آنچه از هر چیز یکه از آن میترسم و مطلب در اینجا واضح است که آن خود بخود
حاصل نمیشود بلکه فرع استعداد محل است چه باران عنوان ظاهر رحمت است و چنانچه تطهیر کردن او فرع زوال
عین نجاست هم چنین شمول رحمت خداوند فرع نبودن موانع است چنانچه از واجبات وضو و غسل و تیمم ازاله مانع از
محل است پس اول باید رفع موانع احاطه رحمت را از خود نمائی تا مشمول آن خواهی شد زیرا که استعداد محل میخواهد
و همین بود جهت تاثیر ننمودن مواعظ شافیه و نصایح کافیه حضرت رسالت پناه و اوصیاء طاهرین آن بزرگوار
در قلوب اشرار که محال مستعد نبودند چنانچه معجزات و اخبار را میدیدند و حمل بسحر مینمودند و آنانکه مواد قابله
بمحض دیدن صاحب ایمان میشدند چنانچه در بعضی از کتب مناقب ذکر کرده اند که وقتی از جانبی قافله بعزم تجارت
بمکه معظمه آمد نزد ابو طالب جناب رسول را با خود نزد قافله برد یکی از آن جماعت نظر بر آنحضرت افکند و در تفحص
احوال شخصی بلیغ بتقدیم رسانید بغایت بیطاقت شد و برخواست دست آنحضرت را بوسید و روی خود را به
پای مبارک آنحضرت مالید و بعد از آن گفت خطاب بتوریت و انجیل واقع نمیشود پس نام آن بزرگوار را پرسید
آن بزرگوار نام شریف و حسب و نسب خود را بیان نمود باز پرسید که این خدا یا میکنید در کعبه لات و عزی اطاعت فی عبادتها
سزاوار است آن بزرگوار متغیر الحال فرمود که هیچکس را لیاقت پرستش غیر خالق و لم یزل نیست آنشخص فریاد بر
آورد بتوریه موسی و انجیل عیسی قسم که این پیغمبر آخر الزمانست و رای ایشان چنین بعثت و رد و الازم دانسته
اعتنا بسخن او نکردند گفت اگر کلام مرا باور ندارید او را امتحان نمائید امر فرمودند که از حرارت آفتاب جگرها
در تابست او را بصحرا ببرید و از او بخواهید تا دست بر دارد و از خداوند خود باران خواهد اگر دعا او مستجاب
شد من در این کلام صادقم و شما تسلیم و اطاعت او نمائید والا فلا پس آن بزرگوار را بر داشته بصحرا رفتند آنجناب
دست بدعا برداشت از خدا باران خواست فوراً ابرها اجابت مقرون شد باران بسیاری بارید نزدیک شد که
خانهها خراب شود و حقیقت کلام آن شخص ظاهر شد یا رسول الله کجا بودی در صحرای کربلا که دعا کنی باران برای
تشنه لبان ببارد و فرزندانت را از فیض تشنگی برهانی مجملا مقصود اینستکه محل باید مستعد باشد چنانچه تربت
جناب امام حسین در محلی شفا میدهد و در محلی جگر پاره میکند مگر نشنیده تفصیل خون آنجناب را که
بردند این زید با آنچه کرد سوراخ میکند و بر بدن دختر یهودی میافتد او را اسلام از آفات میدهد مثل باران که
در دهان ماهی میافتد جواهر و لؤلؤ میشود و در دهان مار میافتد زهر میشود مقام حکایت اطلاع مرغان بر
شهادت مظلوم کربلا و آمدن ایشان بکربلا و رفتن بجوانب و شفا یافتن دختر یهودی از برکت خون آنجناب و
مسلمان شدن یهودی اللهم اجعل عاقبة امرنا خیرا و اجعل ما یاتینا خیرا من ماضینا و احشرنا مع موالینا
انک علی کل شیء قدیر

مجلس چهارم در دعای روز چهارم

در ثواب آن وارد است که هر کس این دعا را در این روز بخواند خداوند در بهشت با و هفتاد هزار سریر
عطا فرماید که بر هر سریری حوری تکیه نموده باشد چنانچه در شب پنجم دو رکعت نماز وارد

شده است در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه سوره توحید و بعد از نماز صد مرتبه صلوات و از روایت است که
هر کس در این شب این نماز را بکند جناب رسول فرمودند بر در بهشت با من مزاحم است یعنی با من داخل بهشت
شود و دعا این است اللهم قوّنی فیه علی اقامة امرك وارزقنی فیه حلاوة ذکرك واوزعنی فیه
لاداء شکرك بکرمك واحفظنی فیه بحفظك وسترك یا ابصر الناظرین بیان ترجمه فقره اولی موقوفست
ببیان مقدمه و آن اینست که چون حکمت الهی اقتضا نموده که بندگان را خلق نماید فاعل مختار یعنی
که اگر بخواهند مرتکب خیر شوند میتوانند و اگر خواهند مرتکب شر شوند میتوانند زیرا که اگر مجبور باشند
برخیر و از ایشان غیر از خیر سر نخزند هر اینه استحقاق فیض ندارند چنانچه هر گاه مجبور باشند بر شر
و از ایشان غیر از شر چیزی سر نخزند هر اینه استحقاق عقوبت ندارند و از این جهت است که
حضرات انبیا و ائمه علیهم السلام که دارای مقام عصمت بودند با وجود عصمت اگر میخواستند
معصیت نمایند میتوانستند نه آنکه مجبور بر خیر بودند و الا کمالی نداشتند بلکه مرتبه عصمت
ایشان بهتر میباشد زیرا که او میتواند معصیت کند و نکرده و ایشان نمیتوانستند و ایشان
قطع الفساد است یعنی ایشان قادر بر معصیت بودند لیکن نمیکردند بواسطه اکمالی که در
ایشان بود که مقتضی طاعت بود نه بنحوی که مجبور نماید مثل اینکه هر گاه کسی گرسنه باشد و
طعامی پیش روی او باشد حال نه اینست که او مجبور باشد بغذا خوردن و لیکن این مثل باعث
شود که غذا را میخورد عصمت هم در انبیا در سببیت از برای طاعات مثل گرسنگی است در
سببیت از برای خوردن غذا و همچنین شیطان و هوا و نه اینست که مجبور باشند بر معصیت بلکه
هر گاه بخواهند نکنند میتوانستند بلکه غایت امر اینست که حالت ایشان مثل شخصی است که
بر او غالب شده باشد و زنی هم نزد او باشد که مانع زنا با او نباشد حال این شخص در ارتکاب زنا مجبور
نیست و لیکن شهوت میدارد او را بر عصیان حال شهوت شیطان و غیرها بعینه همین است غیر
این اعتقاد منافی با قواعد شرعیه است هیچکدام مجبور بر خیر و شر نبودند بلکه مقتضی خیر در ایشان
و مقتضی شر در شیطان و امثال او قوه داشته است زیرا که اگر غیر از این باشد هر اینه اهل ایمان مستحق
مدح و ثواب هستند هر اینها را استحقاق ذم و عذاب و همچنین سایر ناس هم باید مختار باشند
قادر بر خیر و شر هر دو باشند تا استحقاق ثواب بر طاعت و عذاب بر عصیان داشته باشند و چون
حکمت چنین اقتضا نمود اسباب خیر و شر را برای ایشان فراهم آورده هم در ظاهر و هم در باطن
پس از برای ایشان طینت علیین قرار داده و طینت سجین و هر یک را نیک بهره داده است و همچنین
هر یک عقل داده که مقتضی ارتکاب طاعت باشد و نفس داده که مقتضی عصیان باشد و همچنین
دو تخم شیطان از طفولیت مستولی بر ایشان میشوند و ملائکه هم بر ایشان موکل بکرده اند که

چنانچه انسان تعلیم شر مینمایند و باز میدارند او را از خیر ایشان تعلیم خیر مینمایند و باز میدارند از شر چنانچه
خود شیطان هم هست در مقابل انبیا و ائمه علیهم السلام را مقرر داشته است و از اینجهت است که زمین
خالی از حجت نیست زیرا که باید در مقابل شیطان کسی باشد لا محاله و همچنین در مقابل راه خیر راه شر هم
قرار داده اند و از این جهت بود که در مقابل حق باطل هم بود مقابل ابرهیم نمرود مقابل موسی فرعون مقابل
جناب رسول ابوجهل مقابل جناب امیر ابوبکر و عمر و عثمان مقابل امام حسن معویه و هکذا با اینجهت بود
که با وجود اینکه قدرت بر دفع آنها داشتند نکردند چون باید باشد لا محاله و الا منافی با حکمت بود
پس اسباب خیر و شر هر دو فراهم است ایشان را قوتی و حالتی داده که اختیار هر کدام را اگر بخواهند نمایند
و در هنگام اراده شر منع قوه از ایشان نمیفرماید و الا اختیار از دست میرود ولی بعضی از بندگان
را اعانت بر خیر میفرماید بجهت اسباب خارجه مثل اینکه هر کسی لعن کند بر جبت و طاغوت در این روز معصیت
از او صادر نمیشود و همچنین هر گاه در روزی ده مرتبه بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریك له الهاً واحداً احداً صمداً لم یتخذ صاحبةً ولا ولداً چهل و پنج هزار حسنه در نامه اعمال
او نوشته شود و چهل و پنج هزار گناه از نامه عمل او محو شود و چهل و پنج هزار درجه از برای او بلند
شود و ثواب ختم دوازده قرآن در نامه عمل او ثبت شود و در آن روز گناهی از او سر نزند اگر چه شیطان
دماغ خود را بخاک بمالد و همچنین هر گاه عصر روز جمعه هفتاد مرتبه بگوید استغفر الله و اتوب
الیه گناهان گذشته او آمرزیده شود و در بقیه عمر او را از گناه حفظ نماید همچنین در غسل روز جمعه
یا طهارت تا شده هفته آینده یعنی طهارت از گناه یا آنکه خود از خدا و ند طلب نماید توفیق را چنانچه روایت
شده است که شخصی از علما در خواب دید جناب رسول را با او فرمودند بفلان مجوسی بگو که اند عا مستجاب
شد آن شخص از رفتن نزد مجوسی امتناع نمود بخاطرش رسید که مبادا مجوسی مقام را حمل بر تعریف کند تا
اینکه آن خواب را بار دیگر دید مرتبه سیم نزد مجوسی رفته پیغام را با او داد مجوسی گفت که مرا میشناسی
که منکر دین اسلام هستم گفت بلی لیکن تا سه بار رسید ابرار بجواب نیامد نزد تو نیامدم مجوسی فی
الحال مسلمان شد و اهل و عیال خود را طلبید گفت از مرتبه از شماها که مسلمان شوید با پنجه
مال در دست او میباشد از آنها و اشتقامی آنها مسلمان شدند و بعادت مجوس که پسر و دختر
خود را تعقد بکدیگر در آورده بود میان ایشان تفرقه نمود گفت مبدای دعای من چه بود گفت
مجوسی گفت روزی که دختر مرا به پسر تزویج نمودم طعام بسیاری مهیا کردم و جماعت بسیاری
بمهمانی آوردم و در همسایگی من جمعی از اشراف خانه داشتند و لیکن بسیار فقیر بودند من در صحن خانه
مشغول ضیافت بودم آواز دختری از همسایگان شنیدم که بمادر خود میگفت بماده بوی طعام مجوسی مرا
بسیار آزار میدهد مرا از حرم بخاطر آمده کسی را نزد ایشان فرستادم التماس نمودم که آنچه نزد ایشان نفرستم

قبول کنند طعامی نیست برای ایشان فرستادم علاوه برای هر یک رختی و خرجی فرستادم همان دختر با
اهل خانه گفت بخدا قسم ما از این طعام نمیخوریم تا دعائی برای مجوسی نکنیم و همه دست بدعا برداشتند و گفتند خدایا
این مرد را با جد ما رسول خدا محشور کن این دعا است که مستجاب شده سبحان الله مجوسی بواسطه اولاد رسول خدا رحم می
کند اما مسلمانان بر اولاد دختر پیغمبر رحم نمیکنند و عمداً در بازار کوفه غذاهای لذیذ ترتیب میدهند
که قلب اطفال پسر رسول خدا را میسوزانند اما ایشان هم رحم کردند بکاش رحم نکرده بودند لقمه‌های نان
و خرما با طفال ابی عبدالله دادند چون از اسباب توفیق دعا است لهذا در فقرهٔ اولی این دعا است
خداوندا القوه بده مرا در بپا داشتن اوامر تو بجمیع اقسام قوه از بدنی و عقلی و قلبی و دینی و چون هر عبادتی
را صورتیست و روحی و روح توجه بخداوند است و انس با او است مثل نماز روح او خضوع و خشوع است
و توجه با خداوند و روزه هم قلب را باز داشتن از غیر خداوند و همیشه متذکر او بودن در فقرهٔ دویم اشاره
همین است که نه همین محض اتمام صورت اوامر باشد بلکه خداوندا چنان بمن شیرینی ذکر بود که اگر اقامه
اوامر نمود اگر مینمایم با روح باشد و این مقام فوق مقامات است زیرا که عمده در عبادات توجه قلبی و انس باطنی
است و هر کس طعم او را یافت میداند اینچه مقامی است و از این جهت است که جناب رسول فرموده‌اند من از
دنیا سه چیز را اختیار کردم زنان و بوی خوش و روشنی چشم من در نماز است چه لذتی از نماز میبردند
بواسطه انس با خدا که فوق لذات بوده و هم چنین سایر بندگان خاص خداوند بهر قسمی مانوس بوده‌اند
که از همه چیز بواسطه او میگذشتند چنانچه آورده‌اند که غلامی بود با خواجه خود قرار داده بود که روزی
یکدرهم بخواجه بدهد و شب هر جا که بخواهد برود خواجه روزی مدح غلام نمود نزد جمعی یکی گفت شاید
این غلام نباشی میکند و این درهم را میدهد خواجه مغموم شد در شب مقام استعلام بر آمد چون غلام
اذن گرفته و روانه شد خواجه از عقب روانه شد تا از شهر بیرون رفت و وارد قبرستان شد و از قبری
خاک بیرون آورد بعد از آن پیش رفت دید که قبری وسیع ساخته و پلاس سیاه پوشیده غل بر گردن
انداخته روی بر خاک میمالد و میزارد و با مولای حقیقی در مقام راز و نیاز است خواجه که این را دید
گریان شد بر سر قبر تا صبح نشست غلام تمام شب را مشغول عبادت بود چون صبح شد عرض کرد پروردگارا
میدانی که خواجه مجازی درهم میخواهد و من ندارم تو بفریاد رس مضطران چون مناجات او تمام شد
نوری در هوا پیدا شد درهمی در آن بود تا بکف دست او آمد خواجه طاقتش طاق شد فریاد زد و
غلام را در بر گرفت غلام اندر هنگام شد گفت خدایا پرده مرا دریدی بعزت خودت جان مرا بگیر فی الفور
جان سپرد خواجه چون اینحالت را مشاهده کرد مردم را خبر کرده او را غسل داد و در همان پلاس کفن
کرده دفن نمود سبحان الله خواجه غلام خود را دفن میکند غلامان کوفه و شام مولای حقیقی خود را
بعوض کفن برهنه کرده بر روی خاک میانداختند مجملاً شیرینی ذکر خدا را هر کس درک نمود غیر او را

براو احتیاج نمیکند و حال آنکه هر چه خیر است همه در اینست ولیکن چون مقام بلند بود و از شرایط صحت
عبادات قرار نداده تا غفلت بالکلیه حاصل نشود نماز باطل نمیشود و روزه غفلت بالکلیه باعث بطلان
نمیشود و چون از خداوند توفیق در اقامه اوامر خواسته شد و طلب چنانکه در اینجا ذکر شد حال رفع
طلب میکند که بدارد مرا خداوند در اینماه بر اداء شکر تو تا اینکه موجب دوام این نعمت و سایر نعمتها
باشد زیرا که همینکه شکر او بجا آورده نشد نعمت از دست میرود و تفصیل شکر شاید در روز غدیر
ذکر شود حال بیش از این اقتضا ندارد اقل آن در زمینه شکر لسانی است چنانچه در حدیث است که هر گاه
صبح چهار مرتبه الحمد لله رب العالمین و شام چهار مرتبه بگوید شکر نعمتهای شبانه روز بجا آورده است
والبته بعد از هر نمازی ترک ننمائید که فوائد آن بیحد است بعد از آن دست بمحل سجود مالیده
ببدن خود مالد که رافع ناخوشیها از بدن است و شفا است و چون طلب توفیق شد و
طلب لذت مناجات شد طلب شکر شد معلوم است که این فرع صحت بدن است زیرا که بیمار هیچ کار
نمیشود از این جهت است که در فقرهٔ چهارم این دعا طلب میکند که خداوندا حفظ نما مرا بحفظ خود
مستور گردان زیرا که اگر مرا ستر ننمائی و عیوب مرا ظاهر نمائی مخلوق مرا ذلیل میکنند و همینکه مرا
مستور میداری از عیوب من آگاه نمیشوند مرا محترم میدارند بلی چه خداوندی داریم که عیوبی که
از ما مطلع است اگر یکی از آنها را دوست میدانست البته از ما اعراض میکرد چه خداوندی که با ما میدانند و با
احسان مینماید نعمتهای گوناگون بما عطا میفرماید که گویا از ما هرگز گناهی سرنزده است بعلاوه سبب
قرب جناب رسول است اینکه بندگان او در نهایت رحم بر رعیت بوده‌اند و باید است که چون روز قیامت میشود
جناب رسول بموقف حساب میاید عرض میکند خداوندا حساب امت مرا بمن واگذار که امت
مفتضح نشوند خطاب میرسد که تو چنانچه امت خود را دوست میداری ما هم بندگان خود را دوست
میداریم چنانچه بجنابت انها بوسم که تو هم با عمال انها اطلاع نیابی و مرا بظاهر دوستی و الا جابر ستر
عالم با عمال انها میباشیم رحمت در باب امت چه میکند و در حدیث مرویست که فردای قیامت
با آن بزرگوار خطاب میرسد که یا احمد امت خود را بعرصه‌گاه قیامت از انجا امت خود را در یکجا جمع
کند و اجساد و مکان امتیاز جدا کند و بمقام عرض در آورد خطاب رسد این انبیاء اولین الخ
مقام خود بایستادند خطاب میرسد ایشان را نیز در موقف حساب آورد حضرت بنا بدستور امر جدا کند
که اعمال حسنه ایشان بیش از سیئات ایشان باشد بمقام عرض آورد خطاب رسد یا محمد عاصیان کجا بند
بزرگوار عرض کند که در مقام خجلت ایستاده‌اند خطاب برسد که ایشان را بیاور حضرت عاصیان را گویا بروی
ایشان را بیاورد و در میان ایشان باشند خطاب رسد رضی الله عنهم که من با ایشان کار دارم و باید
ایشان را فرو گیرد حضرت عاصیان گام دور شود و گام دیگر پیش آید تا خطاب رسد رضی عنهم

دو کام دور شوند و دو کام بر کردند میان ایشان تا خطبه شد خطاب قهر امیر رسید یا احمد نحّ عنهم انجناب
در آنوقت گریان شد و بگوید اللهم انک عهدت الیّ ان لا تفضح امتی در آنوقت ندای رحمت الهی بجنبش
آمد خطاب رسید یا حبیب من هرگاه تو اینقدر اهتمام داری من این گروه عاصیان را بتو بخشیدم عزیز من وای بر
اینکه فرزند دلبند این رسول را با آنهمه سفارشها که درباره او فرمود او را با لب تشنه و شکم گرسنه شهید
کردند بهفتاد موضع بوسه از او که گویا حکمت زیاد بوسیدن این بود که بدانند انجناب این موضع را بسیار
دوست میداشت و آنجها موضع بود یکی گلو مبارک که خنجر بر آن بر آمد از عقب و یکی لبهای
مبارکش بود که بر چوب خیزران بدرد شمشیر از بدن جدا کنند و یکی دیگر پیشانی نورانی بود که او را بسنگ جفا
شکستند خون جاری شد بر محاسن مبارک خون قطع نشد رنج زیاد تا اگر دست آنش نمایان شد تیر سه شعبه
زهرآلودی بر سینه اش زدند سر از عقب بیرون آورد دگر فت بیرون کشید طاقت سواری تمام شد
قلبش گویا قطع شد گویا فرمود ذوالجناح من طاقت سواری ندارم از اسب بر گشت صلی الله علیک یا
ابا عبدالله روحی لک الفدا

مجلس در دعای روز پنجم

اللهم اقض حوائج بحقه

در ثواب این دعا روایت است که هر کس این دعا را بخواند عطا کند خداوند به او بعدد ستاره‌های آسمان و بعدد هر ستاره هزار شهر در هر
شهری هزار هزار خوان در هر خوانی انواع نعمتها که هیچ نفسی از طعامها باشد و در نماز شب ششم وارد شده که هر کس در
این شب چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از حمد سوره تبارک الذی بیده الملک را بخواند فضیلت
قدر را درک کند و دعا اینست اللهم اجعلنی فیه من المستغفرین واجعلنی فیه من عبادک الصالحین القانتین
واجعلنی فیه من اولیائک المقربین برأفتک یا ارحم الراحمین بیان این دعا موقوفست به بیان اینکه معلوم
کرد آنکه ایمان که مشتمل از اهل کلام که ایمان مرکب است از تولا و تبرا و معنی تبرا برائت از دشمنان اهل بیت
است و از اینجهت است که صلوات و لعن هر دو لازم است زیرا که لعن تبراست و صلوات تولی است پس
تحقق ایمان موقوف باین دو چیز است چنانچه در معالجه امراض اهل طب گفته اند تمام طب مندرج است در
دو کلمه تنقیه و تقویه تنقیه عبارتست از رفع اخلاط فاسد و تقویه عبارتست از تقویت دادن
مزاج و تقویت بدون تنقیه هیچ نفعی ندارد همینکه خون فاسد شد یا صفرا غالب شد یا بلغم غالب شد
یا سودا حاصل شد باید در مقام رفع آنها بر آمد و بعد تقویت مزاج را نمود و این مطلب ظاهر
و محسوس است زیرا که هرگاه بخواهد زارعی زمینی را زرع نماید باید اول مانع را از اعتراض از سنگ
و خار و امثال آنرا رفع نماید و بعد از آن بذر بیفشاند چنانچه تو هم بخواهی باغچه را گلستان
نمائی تا اول او را پاکیزه نمائی او را گلستان نمیتوانی نمائی و همچنین هرگاه بخواهی خود را خضاب
نمائی بدون رفع کثافات خضاب سودی ندارد و همچنین علماء متشرعه فتوی داده اند در مقام خود ذکر
نموده که در تطهیر نجاست اول زوال عین بشود و بعد تطهیر بشود و در مخرج بول چیزی غیر از آب کفایت

نمیکند و باید با آب شسته شود و حتی از غایط هم بعضی دست را لیکن در کار نیست الا اینکه آلوده نمکند
و بخوانا باشد و را بصوف یا بسنگ پاک شود و تا اینقدر باید شسته شود تا پاک شود و در مخرج غایط
اگر تعدی کرده است یا نجاست دیگر با او باشد یا زهر غیر آب کفایت نمیکند و باید با آب شسته شود
و حدی ندارد الا زوال عین و هرگاه تعدی نکرده و نجاست دیگر با او نیست در آنحال آب کفایت
میکند و غیر آب هم کفایت میکند مانند سنگ و کلوخ و پارچه و امثال آنها یعنی ای حال معتبر
زوال عین بلکه بعضی معتبر دانسته اند هرگاه غیر آب باشد از سه کمتر نباشد و این احوط است و هم
چنین در سایر نجاسات اول زوال عین معتبر است بلکه خلاف در تعدد است و اشکالی نیست
که در ظروف هرگاه با آب قلیل شسته شود باید سه دفعه تطهیر نمود این کتاب موضوع از برای
فتوی نیست مقصود بیان اینست که در شریعت هم مقرر است اول ازاله عین بعد تطهیر و همچنین
در علم اخلاق که علم صفات است اهل اخلاق گفته اند که اول تخلیه است بعد تحلیه یعنی اول
باید رفع کثافات صفات بد را نمود و بعد خود را زینت نمود بصفات ملک اینها از کرم
پس بر آن آنچه گفته شد در حال سلوک الی الله همینکه بنای او شد برود بسوی خداوند موقوف
است به چیز اول رفع موانع توجه که آن گناهانست و بعد بجا آوردن اعمال صالحه
رافع گناهان پس آن استغفار است چنانچه در حدیث وارد شده است که دوا کنید مرض گناهان
را بصدقه و رفع نمایید شدائد خود را بدعا و سبب نمایید گناهان خود را باستغفار
استغفار الله مقام دارد درجه سفلی و درجه وسطی و درجه علیا اما درجه سفلی آنستکه بزبان
استغفار میکند مقرون بندامت از گناهان و این موجب رفع و تخفیف گناهانست و از برای او اقسام
است بهترین اقسام پنج قسم است اول استغفار بعد از صبح هفتاد مرتبه بلفظ استغفر الله موجب آمرزش
هفتاد هزار گناه است دوم استغفار بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه بلفظ استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه باعث آمرزش گناهانست اگر چه بسیار باشد سیم
استغفار وقت خواب است باین لفظ استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال
و الاکرام و اتوب الیه که در حدیث معتبر وارد شده است که آمرزیده میشود گناهان او اگر چه بعدد ریگ بیابان
و ستاره آسمان و کف دریاها باشد چهارم استغفار باین لفظ است در ماه شعبان روزی یکمرتبه استغفر الله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یصلی علی محمد
و آل محمد و ان یتوب علی سبب آمرزش جمیع گناهان کبیره است پنجم در نماز در سه موضع ترک نشود اول بعد از
تکبیرة الاحرام دوم بین السجدتین سیم بعد از تسبیحات اربع و درجه وسطی استغفار پشیمانی از
گناهان گذشته است و عزم بر ترک گناهان آینده و این معنی هرگاه حاصل شود مقام آن

بلند تر است از مقام سابق و این موجب مغفرت همه گناهان سابق است و از برای اینکه حدیث بهتر از این بالفعل
در نظر ندارم سید جزائری ره در نوادر ذکر کرده است که در بعضی از اخبار معتبره وارد است که مردی معصیت خود
خدا را کثیر نموده بود و نفس را بدین حق پس چون مدتی گذشت پشیمان شد و اراده کرد توبه نماید پس آمد
نزد عابدی و حکایت حال خود را بیان نمود عابد گفت توبه تو قبول نیست چون عابد اینکلام را گفت عابد
هم کشت بعد از آن رفت نزد عالمی و حقیقت حال خود را بیان نمود گفت اگر توبه کنم توبه من قبول میشود
یا نه آن عالم گفت بلی برو در فلان زمین در آنجا عالمی است برو نزد او توبه نما آن عزم در وانه شد در بین
راه اجل او رسید ملائکه رحمت بقبض روح آمدند و ملائکه عذاب هم آمدند و منازعه نمودند در قبض
روح او خطاب رسید از جانب خدا با یشان که ذرع نمائید زمین را و ببینید که بیشتر راه را آمده است
یا نه پیمودند بقدر ذرعی یا شبری راه توبه نزدیکتر بود ملائکه رحمت قبض روح او نمودند سید مرحوم
نقل میکند که در حدیث دیگر وارد شده که آنچه باقی مانده بود زیاد بود ولی خداوند زمین پیچید زمین را
که راه آمده بیشتر باشد پس هرگاه ندامت از گذشته و عزم بر ترک گناهان در زمان بعد حاصل شد
حقیقت توبه ثابت و موجب آمرزش الهی هرگاه وفا نمود مقام دیگر بیشتر درجه علیا استغفار حدی است که از جناب
امیر علیه السلام ماثور است و آن اینست که شخصی در حضور آن بزرگوار استغفار نمود آنجناب فرمود مادرت بعزایت
بنشیند میدانی که حقیقت استغفار چیست عرض کرد چیست فرمود شش چیز است اول ندامت از گناهان
گذشته دویم ترک آن در زمان آینده سیم اداء حقوق خداوند که بذمه او است چهارم
اداء حقوق خلق پنجم چشیدن تلخی طاعات را بقدری که لذت معصیت را برده است
ششم آب کردن گوشتهائی که از حرام روئیده در بدن او و اختلاف در این حدیث در کتب
اخبار هست ولی ماحصل همه اینست که ذکر شد و این درجه هرگاه حاصل شد فوق مقامات
است ولی حصول آن در نهایت اشکال دارد مجملا استغفار دوای درد گناهان است
اصل آن درجه اولی است و آن کمتر میشود این یک چیز است که باید در عالم متحقق شود
دویم از آن دو چیز عمل صالح بجا آوردن است که تحلیه است که بعد از اینکه استغفار کردی
و خود را خالی از گناه کردی و حال باید در مقام عمل برآئی تا موجب رفع درجات تو شود و
خداوند که بهشت بجزئی عملی ثواب کلی مرحمت میفرماید همین نمازی که ما شبانه روز بجا
آوریم هرگاه صحیح باشد هر رکعت او بقدر ثواب بیست حج دارد و بجماعت ثواب شصت حج
دارد و هر حجی بهتر است از اینکه خانه پر از طلا باشد و شخص همه آنرا در راه خدا انفاق نماید
در کتاب جامع المعجزات ذکر کرده که در روز قیامت بنده را بموقف حساب در آورند نامه عمل او را
بدستش دهند می بیند همه سیئات است خود راه جهنم را پیش گیرد خطاب رسد که بکجا میروی

عرض میکند بسوی جهنم خطاب میرسد که تو را نزد ما امانتی است شبی از خواب بیدار شدی و تدبیر
کفی در نامه عمل تو ثبت شده و در نزد ما است ما بدان واسطه تو را آمرزیدیم و همچنین هرگاه
کسی آب دهد تشنه را در جائیکه آب باشد بهم میکند مثل هفتاد هزار حسنه در نامه عمل او ثبت
شود و هرگاه آب دهد در جائی که آب نباشد ثواب آزاد نمودن بنده از اولاد اسمعیل باو دهند
هرگاه کسی خوشحال کند اولاد دختر را ثواب عتق رقبه زیاده رقبه از اولاد اسمعیل دارد و هرگاه
خوشحال نماید اولاد پسر را ثواب کسی که بگرید از خوف خدا داده شود اینکه در فقره اول دعا امر
اشاره باین دو مطلب است اللهم اجعلنی فیه من المستغفرین یعنی خداوندا بگردان مرا در این روز از
استغفار کنندگان تا رفع موانع شود و اجعلنی فیه من عبادک الصالحین القانتین و بگردان مرا
در این ماه از بندگان صالح با خضوع خود بارتکاب اعمال صالحه حال که رسید بمقام صلاح کم کم بالا
میرود تا از اولیا مقرب شود این مرتبه دارد یک مرتبه مرتبه اصحاب خاص انبیاء و ائمه علیهم السلام
و نظائر ایشان از پاره از عباد و زهاد مانند سلمان و ابی ذر و اویس قرنی و احزاب ایشان و یک مرتبه
هم مرتبه جمعی از انبیاء سابقین مانند ابراهیم و موسی و عیسی و یک مرتبه مرتبه جناب رسول ص و ائمه
طاهرین علیهم السلام که مرتبه ولایت مطلقه و ولایت کلیه است مقام مقتضی بیان و همین که به
این مقام رسید باراده او اشیاء موجود و معدوم میگردد انسان را سنگ میکند و باز انسان
چنانچه در ابواب معجزات هر یک مذکور است مجملا انسان بعد از سلوک مقام اول که مقام
توبه است داخل میشود در مقام دویم و از آنجا بارتکاب صالحات و ریاضات و مجاهدات در
طاعات و عبادات حق داخل میشود در اولیاء و این مقام در نهایت مشکل است عمده این مقام
لازم دارد تسلیم بلاها را در احوال جناب رسول خدا مذکور است که فقیری بود خدمت
آن بزرگوار که همیشه در مقام رعایت آن بودند روزی شخصی آمد کیسه آورد که در او صد
درهم بود عرض کرد یا رسول الله اینها را بگیر و در راه خداوند انفاق کن آن بزرگوار
بآن فقیر فرمودند بگیر این دنانیر را که رفته بده نانی را است آن شخص عرض کرد یا رسول الله
بحق تو من در این کیسه درهم کرده بودم فرمود بلی خداوند نخواست که آنچه من گفتم غیر او کند
پس محض توجه دنانیر شد مع ذلک آنها همه صدمات با توجه مبارک رد نمودند همه را صبر کردن با
اینکه قادر بود دفع همه بخوبی که هیچ است بود و در خلفاء طاهرین آن بزرگوار هم آن مرحله جلوه
بود چنانچه در احوال جناب امیر المومنین علیه السلام شنیده که روزی دو نفر آمدند نزد آن
بزرگوار بمرافعه بعد از صدور حکم محکوم علیه عرض کرد یا علی حکم کن بحق آن بزرگوار فرمود
اخسا فوراً سگ شد و بعد بالتماس بسیار دوم مرتبه مثل اول شد و کیفیت مرد زن شدن

در مجلس امام حسن بفرمایش آن بزرگوار معروفست و مع ذلک مجمل شد اما آنچه شنیدید چنانچه
احوال مظلوم کربلا هم بدینمنوال بود با وجود آنکه قادر بود که از هر جای زمین که میخواست آب
جاری کند با وجود صبر نمود در تشنگی بمثابه‌ای که زبان مبارکش در دهان معجز بیانش مانند چوب
خشکیده بود مرویست که چون حضرت رسالتپناه بمعراج رفت وحی رسید که ترا امتحان و ابتلا و
امتحان میکنیم بسه چیز اول آنکه خود را و عیال خود را گرسنه داری و محتاجان امت را بر خود و
عیال خود رجحان دهی عرض کرد راضیم دویم آنکه بر تکذیب امت صبر نمایی و با کفار از جهت دین و
جان خود را در راه من بذل نمایی آن بزرگوار اظهار تسلیم و رضا نمود سیم بعد از تو با اهل بیت
تو مصایب نسبت بتو خواهد رسید باید همه را اظهار راضی باشی اما برادرت علی را بعد از تو اذیت بسیار خواهند
نمود و او را از حق خود منع خواهند کرد و ریسمان در گردن او خواهند افکند و او را از خانه بیرون
خواهند کشید و بعد از آن او را بظلم و ستم شهید خواهند نمود اما دخترت فاطمه بعد از تو مظلوم
خواهد شد و او را از میراث تو محروم خواهند نمود و حق او را غصب خواهند نمود و بدون
رخصت او داخل خانه او میشوند و منزلت و خواری باو خواهند رسانید و در بر شکم او خواهند
زد بنحوی که فرزندیکه در شکم او باشد سقط خواهد شد و از شدت آن ضربت شهید خواهد
شد و اما دو فرزند تو حسن و حسین یکی را که حسین باشد بدیار غربت طلبیده و او را مانند
گوسفند سر خواهند برید و فرزندان و برادران او را در برابر او شهید خواهند نمود و خیمه
او را غارت خواهند نمود و اهل بیت او را باسیری خواهند برد و چنان مصیبتی باو برسد
که بر مظلومی او جمیع اهل آسمانها و زمینها خواهند گریست آنحضرت عرض کرد حکم ترا
تسلیم خواهم کرد و بقضای تو راضی شدم پس خداوند فرمود اما برادرت علی جزای وی نزد
من آنستکه در روز قیامت کلید بهشت و دوزخ را باو میسپارم که هر که را خواهد
داخل بهشت نماید و هر که را خواهد داخل دوزخ نماید و در قیامت چنان اختیاری
بوی دهم که هر که ذره محبت او را داشته باشد از جهنم بیرون آورد و داخل بهشت کند
و حوض کوثر را باو واگذارم که دوستان خود را از آن آب دهد اما دختر تو را در روز
قیامت در نزد عرش خود بدارم و او را اذن دهم که تو را حاکم کردم بر خلق پس هر که ستم
در حق تو و فرزندان تو کرده است خواهی حکم کن در حق وی و اما دو فرزند دختر تو پس روز
قیامت عرش خود را با ایشان زینت دهم و زیارت کنندگان ایشان را کرامت دارم زیرا که زیارت
کنندگان ایشان زیارت کننده تواند و زیارت کننده تو زیارت کننده منست و بر من لازم است
که زیارت کننده خود را گرامی دارم عزیز من از حدیث ظاهر شد که گریستن برای ابی عبدالله ع

شد بر هیچ کس نشد کسی شنیده که سر بریده را چهل منزل بر سر نیزه در شهرها بگردانند کی شنیده
که سر بریده را سنگ بر او زنند حکایت ضعیفه شامیه شاهد براین مدعا است القصه

مجلس ششم در دعاء روز ششم

در ثواب آن وارد شده که هر کس این دعا را در این روز بخواند عطا کند خدا بتعم در دار السلام با
هزار شهر در هر شهری هزار خانه و در هر خانه هزار سریر و در هر سریری حوری باشد که گیسوهای
ایشان از مشک باشد چنانچه وارد شده که هر کس در شب هفتم چهار رکعت نماز بکند در هر رکعتی
بعد از حمد سیزده مرتبه انا انزلناه بخواند بنا کند خدا بتعم در جنت عدن برای او قصری از طلا و باشد
انشب در امان خدا باشد دعا اینست اللهم لا تجعل لی فیه لنعمتی من معصیتک و لا تضربنی فیه بسیاط
نقمتک و زحزحنی فیه من موجبات سخطک بمنک و ایادیک یا منتهی رغبة الراغبین بیان آنکه دعا
اینست بدانکه از جمله براهین قویه بر اثبات صانع و وجود خالق از برای علما ثابت است بالحس و الوجدان
مداخله بنمایند که هر کس معصیت و مخالفت امر پروردگار را نمود ذلیل و خوار شد و هر کس
اطاعت او را نمود رستگار شد و عزیز و محترم شد پس بارتکاب معصیت جز ذلت چیزی مترتب
نیست عاصی هر کس که خواهد باشد چنانچه شنیده اید احوال اولاد ائمه که اشرف خلق بودند بعد
از رسول خدا که هر کدام از ایشان که از جاده اطاعت پا بیرون نهادند از حیز انتفاع افتادند بلکه
هلاک شدند چنانچه در احوال زید بن الحسن و علی بن اسمعیل و جعفر کذاب مذکور است آنچه
شنیده در حیات القلوب از جناب امیر ع روایت شده که در زمان سابق یتیمی بود که مادر و پدر نداشت و
پیره زالی از بنی اسرائیل او را تربیت مینمود و پادشاهی از بنی اسرائیل که در آن زمان بود دو قاضی داشت
و آن دو قاضی دوستی با هم داشتند و آن مرد صالحی بود و زن جمیله صالحه داشت و آن مرد نزد پادشاه
میامد و با پادشاه سخن میگفت روزی پادشاه را احتیاج بهم رسید که او را بجائی بفرستد پس با دو
قاضی گفت شخصی را اختیار کنید که من برای بعضی امور بجائی فرستم ایشان شوهر آن زن را نشان
دادند و پادشاه او را از برای آنکار فرستاد چون آن مرد روانه شد با قاضیان سفارش کرد که از احوال
زن من بپرسید و از او غافل نباشید پس آن قاضیان میامدند بدر خانه دوست خود که خبر از احوال
آن زن بگیرند پس هر دو عاشق آن زن شدند و او را تکلیف کردند که راضی شو بزنا و او ابا میکرد پس
گفتند اگر راضی نشوی ما نزد پادشاه گواهی میدهیم که تو زنا کرده تا ترا سنگسار کند آن زن گفت هر چه
خواهید بکنید پس آمدند و خاطر نزد پادشاه آمدند گواهی دادند که زن عابد زنا کرده است
امر بر پادشاه گران آمد و شهادت قاضیان را رد نمیتوانست کرد با ایشان گفت شهادت شما مقبولست اما
بعد از سه روز او را سنگسار کنم و ندا کرد در آن شهر که فلان روز حاضر شوید بجهت کشتن زن عابد

که او زنا کرده ما مردیم در این باب گفتگوی بسیار کردند پادشاه بوزیر گفت با الحری بخاطرت میرسد که
باعث نجات عابده گردد چون روز سیم شد وزیر روانه خانه پادشاه شد که ناگاه در اثنای راه بر
طفلی چند رسید که بازی میکردند و طفلی دانیال در میان ایشان بود وزیر با ایشان ایستاد دانیال
گفت ای گروه اطفال بیائید من پادشاه شوم و فلان طفل عابده و فلان و فلان دو قاضی و خاک تود
خود جمع کرد و شمشیر از برای خود ساخت و با اطفال دیگر حکم کرد که بگیرید یکی از آن دو گواهان را
و بفلان موضع ببرند پس یکی از آنها را طلبید و گفت بگو راست بگو پس نطفلی که گواه بود
گفت که عابده زنا کرده گفت چه وقت زنا کرده گفت فلان روز پرسید که با کی زنا کرده گفت
با فلان کس پرسید که بکجا زنا کرد گفت فلان موضع دانیال گفت این را ببرید بجای خود دیگری را
بیاورید او را آوردند دانیال پرسید چه شهادت میدهی گفت که عابده زنا کرده است پرسید
در چه وقت گفت در فلان وقت پرسید با کی گفت با فلان کس پرسید که در چه موضع گفت در
فلان موضع پس هر یک از آنها مخالف بودند با گواه اول پس دانیال گفت الله اکبر بناحق گواهی
دادند گفت بفلان کنید که ندا کنند در میان که بناحق گواهی دادند پس حاضر شوند مردم که مال ایشان
را میکشیم وزیر این قصه عجیبه را از دانیال مشاهده نمود پس آمد بخدمت پادشاه و آنچه از دانیال
مشاهده نموده بود عرض کرد پادشاه فرستاد و قاضیها را طلبید و ایشان را از یکدیگر جدا کرد
و هر یک را تنها طلبید و از خصوصیات زنای عابده سؤال کرد هر یک خلاف دیگری گفتند پس پادشاه
امر فرمود ندا کردند که حاضر شوید برای کشتن آن دو قاضی که ایشان افترا کرده بودند بعابده
و امر کرد بکشتن ایشان پس تبین دو قاضی بر تمام شهر حکم و بر جهت معصیت قابیل شدند و عبرت
خلق شدند و دنیا و آخرت ایشان فنا رفت و این بر خاصه ایشان است بلکه هر کس در مقام بر
آید چنین میشود و از اینجهت است که در فقره اولی دعا امروز است اللّهمّ لا تجعلنی فیه لتعرّض معصیت
و چون آنچه غیر خطا و سهو و نسیان بلکه عصیان عمدی هم از انسان غیر معصوم صادر میشود
همینکه عصیان از او صادر شد استحقاق تازیانه انتقام از خلاق عالم جل شانه دارد و
واضح است که این بدن ضعیف طاقت این چنین ندارد در فقره دوم است وَلا تَضْرِبنی فیه
بِسِیاطِ نَقِمَتِکَ یعنی خداوندا مرا زدن مرا در آن به تازیانهای انتقام خود ولیکن هرگاه در معصیت
اصرار نمودی البته تازیانه انتقام بتو خواهد خورد چنانچه بیا بقین هم همین طور بوده
مگر نشنیده احوال جرجیس پیغمبر را که خداوند او را برسالت فرستاد نزد پادشاهی که در شام
بود و او بت پرست بود با و گفت که پادشاه بتو لکن نصیحت مرا بشنو از نیست خلق را که عبادت
کنند غیر خداوند را پادشاه با و گفت اهل کدام زمینی فرمود که من اهل روم و در فلسطین

میباشم امر کرد جرجیس را حبس کردند و بدن مبارک آن ایشان را با شانههای آهنین مجروح کردند تا گوشتهای او
ریخت و سرکه بر بدن او ریختند و پلاس بر آن بدن مجروح مالیدند پس امر کرد میخهای آهنین سرخ کرد
و بدنش را با آنها داغ کنند چون دید با آنها کشته نشد امر کرد که میخهای آهنین را بر زانوها و زانوها
او بکوبیدند و چون دید با آنها کشته نشد امر کرد که میخهای آهنین بزرگ ساختند بر سرش فرو بردند
که مغزش روان شد سرب را آب کرده بر بدنش ریختند و چیزی بود از آهن در زندان که کمتر از
هیجده نفر نمیتوانستند حرکت بدهند بر روی شکم او گذاشتند چون شب شد اهل زندان دیدند که ملکی
نزد آنحضرت آمد و گفت ای جرجیس حقیقت میفرماید که صبر کن و شاد باش که خدا با تو است و تو را
از ایشان خلاصی خواهد داد و ایشان چهار مرتبه تو را خواهند کشت و من آزار و الم از تو رفع
خواهم نمود چون صبح شد پادشاه آنمرتبه درگاه خداوند را طلبید و حکم کرد تا زیانه بسیار بر شکم
مبارک آنحضرت زدند باز گفت که او را بزندان بردند و باهل مملکت خود نوشت هر ساحری
که در مملکت او باشد روانه کنند پس فرستادند ساحری را که از همه ساحرتر بود و هر چه در او
که توانست کرد در آنحضرت تاثیر ننمود پس زهر کشنده آورد با آنحضرت داد جرجیس گفت
بسم الله و قصد قرب کذب الفجرة و سحر السحرة هیچ ضرر بآنحضرت نرسانید آن ساحر گفت
اگر من این زهر را بجمیع اهل زمین میخورانیدم هر آینه احشای ایشان را میریخت و خلقت
همه متغیر میشد پس گفت ای جرجیس توئی نور بخشنده راه هدایت و شهادت میدهم که خدای
تو بر حق است و هر چه بغیر او است باطل است و ایمان آوردم و تصدیق تو کردم پیغمبری
تو را پس پادشاه او را کشت و باز فرستاد جرجیس را آوردند با انواع عذابها معذب
کردانید و گفت آنحضرت را پاره پاره کنند و در چاهی افکندند و مجلس آراست
و مشغول شراب خوردن شد پس سر کرد حق تعالی باد را که مرا بر سیاهی برانگیخت و صاعقه
حادث و زمین و کوهها بلرزید و مردم همه ترسیدند پس خدا میکائیل را فرستاد و بر سر
چاه آمد و گفت برخیز ای جرجیس بقوت خداوند بگیر تو را آفرید پس جرجیس زنده و صحیح
برخاست و میکائیل او را از چاه بیرون آورد باز رفت نزد پادشاه و گفت خدا مرا
بسوی تو فرستاده است که من بر تو حجت را تمام کنم پس سپهسالار لشکر او گفت ما آوردیم
بخدائیکه تو را بعد از مردن زنده کرد و گواهی میدهم که او حق است و چهار هزار کس هم
متابعت او نمودند ایمان آوردند و تصدیق آنحضرت کردند پس پادشاه همه را هلاک کرد
و امر کرد لوحی از مس ساختند و آتش بر روی او افروختند تا سرخ شد پس جرجیس را بر روی او
خوابانیدند و سرب گداخته بگلوی او ریختند و میخهای آهن بر سر او کوبیدند پس میخها

جرجیس

کشیدند و سرب گداخته بر درختها انها ریختند چون دیدند که آنها کشته نشد امر کرد که آتش بر سر او
افروختند تا سوخت و خاکستر شد و خاکسترش را بر باد دادند پس خدا امر کرد میکائیل را که
حضرت جرجیس را زنده کرد زنده شد و رفت نزد پادشاه وقتیکه در مجلس عام نشسته بود و تبلیغ رسالت
الهی باز نمود پس شخصی برخواست و گفت در زیر ما چهارده منبر است چوبهای آن از درختهای
مختلف که بعضی میوه دهند و بعضی غیر میوه دهند اگر سؤال کنی از پروردگار خود که
هر یک از اینها را درختی گرداند و میوه بدهند من تصدیق تو کنم جرجیس چنین نمود و زانو زد
و دعا کرد در همان ساعت درخت شدند با میوه پس پادشاه امر کرد آنحضرت را در میان دو چوب
گذاشتند و چوب را با اره با آنحضرت دو نیم کردند پس دیگی حاضر کردند و نفت و گوگرد و سرب
در آن ریختند و جسد آنحضرت را در دیگ گذاشتند و آتش افروختند تا همه بر زبر دیگ تا جسد
حضرت با آنها ممتزج شد پس زمین تاریک شد و خداوند اسرافیل را فرستاد که نعره بر آنها
زد که همه برو در افتادند بعد دیگر اسرافیل نگون کرد و گفت برخیز ای جرجیس پس بقدرت حق زنده
شد و رفت منزل پادشاه باز تبلیغ رسالت نمود چون مردم او را دیدند تعجب کردند پادشاه امر
کرد آنحضرت را گردن زدند پس خداوند شهر جرجیس همه را هلاک نمود بلی طغیان در معصیت
چنین مینماید و چنین گمان ممکن که مصیبات جرجیس زیاده از مصیبات سید الشهداء زیرا که
جرجیس کشته نشد و داغ جوانان در دل او ننشست و عیال او را باسیری نبرده بودند بهرحال ای عزیز
که تو طاقت تازیانه انتقام خداوند را نداری از اینجهت است که در این دعای شریف اول مسئلت نموده
شد که خداوند ما را دلیل مفرما بعلت متعرض شدن معصیت تو که این موجب خذلان است چون
انسان غالبا متعرض معصیت میشود بعد سؤال شد که هرگاه متعرض شدیم مزن ما را با تازیانه های
انتقام خود ولی چون بعضی از معاصی هست که موجب غضب خداوند میشود لهذا در فقره سیم
شد و زحزحنی فیه من موجبات سخطک از جناب امیر ع مرویست که آن بزرگوار فرمودند که
پنج چیز است که خداوند را بغضب میآورد اول عقوق والدین چنانچه در حدیث است که خطاب
بعاق میرسد که بکن هر چه خواهی که خداوند از تو راضی نیست دوم بجا آوردن دوم قطع رحم
قطع رحم است چنانچه در حدیث است که خداوند میفرماید منم رحمن و رحیم و ما خود نمودم رحم را
از این دو اسم پس هر که صله نماید رحم را او را وصل مینمایم برحمت خود و هر که قطع نماید قطع
نمایم او را از رحمت خود و دور نیست که نکته در رحمانیت و رحیمیت در این باشد که رحمانیت
دنیویه حق است و رحیمیت رحمت اخرویه پس هر که صله نماید مستفید میشود برحمت دنیویه و اخرویه و
هر که قطع نماید رحم از هر دو قطع میشود و دلالت بر این فقره دارد اخبار بسیاری که دلالت میکنند

براینکه صله رحم موجب طول عمر و سعه معاش و بهرت نجات از مکاره آخرتی است و قطع رحم موجب کوتاهی
عمر و ضیق معاش و ابتلا بمکاره آخرتیه است سیم تاخیر نماز از وقت خود بدون عذر که مراد وقت فضیلت
باشد چنانچه ظاهر حدیث چهارم منع دادن حقوق الهیه است مانند زکوة و خمس و رد مظالم و
امثال آن پنجم رد ماءمول و شاید مراد بان منع امید کسی است که بتو امیدوار باشد و بواسطه
امید بتو رو کرده باشد تو قدرت بر انجاح امید او داشته باشی و اصلاح ننمائی و امید او را نا امید گردانی
چنانچه وارد است که روزی پیرمرد گبری برابراهیم وارد شد که میهمان بود حضرت منع از غذا با او نمود و
با او گفت تا دست از طریقه خود بر نداری غذا نمیدهم او نیز قبول نکرد و رفت جبرئیل نازل شد و گفت یا
ابراهیم خداوند میفرماید ایشخص هفتاد سال است غیر مرا میپرستد و هیچ روزی او را بی روزی نگذاشتم
یکروز روزی او را بتو واگذاشتم او را محروم کردی ابراهیم او را فورا برگردانید غذا داد از سبب
استفسار نمود واقعه را فرمود آنمرد گفت انصاف نیست پرستیدن چنین خدائی مسلمان شد سبحان الله
مرد گبری مجوس دید بینائی این تعالی است از منعش باطل خود بر داشته امثال پیغمبر آخر الزمان
همه احسانهای پیغمبر را فراموش کردند و بر اولاد او منع کردند بهرحال آنکه در احوال آن بزرگوار
مذکور است که بعد از آنکه مرض آن بزرگوار شدت کرد عمامه مبارک بسر بست تکیه بر دوش
جناب امیر و فضل بن عباس نموده بمسجد رفت و بر منبر نشست و خطبه مشتمل بر حمد خداوند خواند پس
فرمود ایا ران میبینم از دنیا مفارقت کنم و چون از شما دور شوم مرا فراموش نکنید بعد از حق خدا توصیه
رعایت عترت و اهلبیت مرا نمائید و از کمتر ایشان غفلت نکنید پس فرمود ایها الناس چگونه پیغمبری
بودم در میان شما جهاد کردم دندانم را شکستند از جهال بجهاد و مشقتها کشیدم و بر کردهای شما صبر
نمودم همه گفتند نعم الرسول انت و در همین خطبه یا خطبه دیگر بعد از آنکه همه اقرار بحقوق آن بزرگوار
نمودند فرمود من دو امر عظیم در میان شما میگذارم یکی قرآن و یکی اهل بیت خود را من نمیدانم بعد
از من با ایشان چگونه سلوک خواهید کرد و از یکدیگر جدا نشوند تا در لب حوض کوثر بمن برسند ببین
عزیز من که این رسول محترم با وجود اینهمه صدمات که با و زدند همه را صبر کرد و هیچ از امت خود خواهش
نکرد جز اینکه با این دو چیز بدرستی رفتار کنند اینهمه صلاح خواهش خوب نشنیدند اما قرآن را
سوختند اما با اهلبیت با هر یک هر چه توانستند بدرفتاری کردند اما بدرفتاری که با فرزند او
حسین مظلوم کردند با هیچکدام نکردند زیرا که عمر با آنشقاوت که جناب امیر را بمسجد برد و از
او بیعت خواست چون فاطمه بمسجد آمد و فرمود دست بردار یا نفرین میکنم دست برکشید
اما در روز عاشورا عمر سعد وقتیکه دور ابیعبدالله را گرفتند و ضربتها بر آن بدن مبارک
زنند تا آنکه صالح سیزده مرتبه بر پهلوی آنجناب زد فرمود آه امیدوارم که از امت سخن بگوید بیان

زینب نتوانست خودداری نماید آمد بقتلگاه و رو بعمر سعد کرد فرمود ای عمر تو ایستاده و برادرم را میکشند
آن ملعون گوش بکلام آن معصومه نداد مظلومه آمد با لب برادر از آنحضرت بدست اشاره کرد خواهر برگرد بخیمه
زینب مراجعت نمود الا لعنة الله الخ

مجلس هفتم دعاء روز هفتم

در ثواب این دعا وارد شده است که هر که بخواند این دعا را بخواند بلند کرده شود عملهای او با عمل صدیقین
چنانچه در شب هشتم وارد شده است که هر کس دو رکعت نماز بکند در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه قل هو الله
احد بخواند و در روایت دیگر یازده مرتبه و بعد از سلام هزار مرتبه سبحان الله بگوید درهای بهشت برای او
گشاده کرده گردد که از هر در که بخواهد داخل شود و دعای امروز اینست اللهم اعنّی علی صیامه و قیامه و جنّبنی فیه
من هفواته و آثامه وارزقنی فیه ذکرک بدوامه بتوفیقک یا هادی المضلین بدان ای عزیز این روزه در شرایع دیگر
هم بوده اگرچه در شهر رمضان بخصوص نبوده ولی اصل روزه بوده و از اینجهة است که اهل تحقیق گفته‌اند که
نسخ شرایع و اختلاف آن در اصول دین و اصول فروع نشده بلکه اختلاف و نسخ در فروع فروع است زیرا که
اصول دین کامل اشان شده حال هم اشاره میشود و بعد هم شاید اشاره شود و آن پنج است اول توحید
و معنی آن خداشناسی است و آن در جمیع مذاهب معتبر بوده و اختلاف و نسخ در آن اصلا نیست دوم نبوت
که اذعان و اقرار بحقیت انبیا است که خداوند عالم پیغمبران بسیار بجهة هدایت و ارشاد بندگان فرستاده
بلی امت پیغمبر هر عصری مامورند که اذعان نمایند بر پیغمبران گذشته و بنبوت پیغمبر خود بخصوص سیم عدل
که اذعان بآنست که خداوند بندگان را مجبور بر افعال نفرموده است بلکه ایشان را فاعل مختار خلق فرموده
این هم در جمیع مذاهب بوده چهارم امامت که اذعان بحقیت خلفاء پیغمبر باشد و اینهم در جمیع پیغمبران
هست غایت امر اینست که امت هر پیغمبری مامورند که اذعان خلفاء پیغمبر خود نمایند چنانچه ما ها ماموریم
که اذعان بحقیت و خلافت دوازده امام داشته باشیم پنجم معاد است و آنهم معلوم است که در جمیع شرایع
سابقه بوده است خاصه این امت نیست پس اختلاف در اصول نیست و در همه مذاهب و ادیان این اصول همین است که
ذکر شد و اما فروع هم بجز از اخبار و آیات مستفاد میشود است که اصول فروع هم در همه مذاهب بوده است مثل نماز
و روزه و زکوة و حج و جهاد و امثال اینها که اینها همیشه برقرار بوده است الا اینکه اختلاف در کیفیت اینها بوده است چنانچه
از تتبع در احوال انبیا و امتان ایشان و آیات قرآنیه که از انبیا خبر میدهد خوب واضح میشود که ایشان هم نماز میکردند
و هم روزه میگرفتند و از جمله روزه است چنانچه خدا در قرآن خبر داده است که یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم
الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نوشته شده است بر شما روزه چنانچه نوشته شده
است بر کسانیکه پیش از شما بودند چنانچه در اخبار هم وارد شده که یکی از علمای یهود از جناب رسول سؤال کرد که
چرا خداوند سی روز روزه بر امت تو واجب کرده است فرمود بجهة آنکه گندمیکه آدم خورد سی روز در شکم او ماند
پس خداوند سی روز گرسنگی و تشنگی بر ذریه او واجب کرده است و اینکه شبها میخورند تفضلی است و همین

محروم و واجب بود برادرم پدر ای عزیز بهر گاه خوردن آن گندم نهی عنه بود و چون آنکه نهی تنزیهی بود باعث این شد که گرسنگی
و تشنگی بر ذریه او تا قیامت مقرر شد پس کسانیکه از جانب خداوند نهی تحریمی بشما رسیده و مع ذلک اقدام
در معصیت آنها مینمایند باید بدانند که البته خداوند گرسنگی و تشنگی را بجهة ایشان و اولاد ایشان خواهد داد و هم خود
و هم اولاد ایشان ذلیل و خوار خواهند شد پس چرا معصیت مینمایند اینکه روزه برقرار بوده و عدد آنهم سی روز نبوده
الا اینکه از برای موسی چهل روز شد بسبب آنکه در دعای الظاهر و بنابر بعضی از احادیث این بود که موسی با خدا
مناجات نمود در دعا اینکه اول سوال نمود خطاب رسید ای موسی چرا مسواک کرده مگر نمیدانی که بوی دهان
روزه دار نزد من خوشتر است از بوی مشک و بنابر بعضی احادیث صحیح باشد که او هم صائم بود
در حال گفتگو با حضرت موسی بخاری از دهن آن بیچاره موسی رسید و فرمود مگر سوال نکردی اینکه
موجب خجلت آن شخص شد و این هم حمله باعث شد که خداوند عتاب فرمود بموسی که چرا سخنی گفتی که موجب
رنجش خاطر او گردید بدین واسطه ده روز دیگر باقی از دارد اشتد و اینها هر دو سبب ظاهری بود و
سبب باطنی آن ابتلا و امتحان قوم موسی بود بجهة دیر کردن موسی و الا ای عزیز خداوند بموسی خطاب فرمود
امر فرمود بجهة سخنی که گفت با چه خواهد کرد با کسانیکه در روز عاشورا در صحرای کربلا متصل قلب
جناب ابی عبدالله را میشکستند با اینکه داغ جوانان و فرزندان و برادران او را بر قلب آن بزرگوار نهادند
و سخنهای ناملایم باو گفتند بلی چون موسی دیر کرد و تاخیر افتاد در مراجعت بسوی قوم سامری ملعون طلاها
را جمع نمود و گوساله از طلا ساخت و تشبه کرد بر ضعفای بنی اسرائیل که موسی وعده کرده با شما که بعد
سی شب بسوی شما بیاید این چهل شب شد که نیامد موسی مرده کار خود را ندیده و پروردگار را
آمده است بسوی شما و میخواهد بشما بنماید که او قادر است که خود شما را بسوی خود خواند بی آنکه موسی
در میان شما باشد و میدانید که موسی را برای این فرستاده است که احتیاجی باو داشته باشید پس سامری
گوساله که ساخته بود برای ایشان ظاهر نمود و آنجا که از زیر سم اسب جبرئیل برداشته بود در دهن گوساله
پیش روی فرعون [illegible] سامری دید که [illegible] هر کجا که پا میگذارد از آن زمین بحرکت میاید بجهة حیات بدان از
آنخاک قبضه برداشت و همیشه بر بنی اسرائیل فخر میکرد که من چنین خاکی دارم و چون گوساله را بر بنی
اسرائیل ظاهر نمود که خدا در آن حلول نموده است [illegible] شکم او ریخت بنا بر تعلیم شیطان لعین
در همان ساعت بحرکت آمد صدای گوساله کرد و موران بوسید پس بنی اسرائیل برا او سجده کردند و
هر چند هارون ایشانرا نصیحت کرد مفید نشد و گفتند ما ترک این گوساله نمیکنیم تا موسی بیاید و خواستند
که هارون را هلاک کنند چون موسی مراجعت نمود حال ایشانرا بآن نحو دید با هارون تغیر کرد و
هارون عذر خود را ذکر کرد موسی خطاب بگوساله نمود که ای گوساله آیا پروردگار تو بود چنانچه اینها
میگویند گوساله بسخن آمد و گفت پروردگار من از آن منزه و بزرگتر است از آنکه گوساله باشد درخت

باو احاطه کند والله اعلم پس چون گوساله پرستان این نوع سخنان گفتند عتاب با سامری فرمود که حال مقام گریز نیست پس
خطاب با قوم کرد که شما ظلم کردید بر خود باینکه گوساله را اختیار نمودید پس بازگشت کنید بسوی خداوند و
بکشید نفسهای خود را باینکه بکشند آنها که گوساله نپرستیده اند آنها را که گوساله پرستیده اند این کشته شدن از
برای شما بهتر است نزد آفریدگار شما از اینکه در دنیا زنده بمانید و آمرزیده نشوید پس نعمت را بر شما تمام یا
وبازگشت شما در آخرت بسوی جهنم باشد چون باینجا منتهی شد بعضی از گوساله پرستان انکار کردند و گفتند
ما گوساله نپرستیده ایم پس خدا امر فرمود آنکه گوساله را بسوهانها ریزه ریزه نمودند و در دریا ریختند و همه از
آن آب خوردند پس هر کس که گوساله پرستیده بود لبها و بینی او سیاه شد آنها که گوساله نپرستیده بودند ده
هزار کس بودند ما بقی ششصد هزار گوساله پرستیده بودند بجهة آنها امر شد که آنها که گوساله نپرستیده بودند
شمشیرها بکشند و بیرون آیند بر سر بنی اسرائیل و بکشند آنها را و منادی ندا کرد که خدا لعنت کرده است
کسی را که دست خود را حرکت دهد تا کشته شود و هر که از کشنده ملاحظه کند که کیست که او میکشد و فرق
بگذارد در کشتن خویش و بیگانه را او نیز ملعون است پس گناه کاران گردن کج کردند و بی گناهان با سینه اشکبار
آمدند نزد موسی و گفتند ما گوساله نپرستیده ایم و مصیبت ما عظیم تر است از آنها که گوساله پرستیده اند
زیرا که بدست خود پدران و مادران و خویشان خود را میکشیم پس حق تعالی وحی بموسی فرستاد که من ایشان را
برای این باین تکلیف شدید امتحان نمودم که دوری نکردند از گوساله پرستان و انکار نکردند و دشمنی با ایشان
نکردند بگو با ایشان که هر که دعا کند بحق محمد و آل طیبین او سهل میکنم بر او کشتن آنها را که مستحق
کشتن شده اند پس ایشان دعا کردند حق تعالی بر ایشان آسان کرد که هیچ الم از کشتن آنها نمیکردند کشتن
بر آنها منجر شد و ایشان ششصد هزار بودند مگر آن ده هزار که گوساله نپرستیده بودند پس
توفیق داد ایشان را که بعضی بگویند که چون خدا فرموده که توسل بمحمد و آل او از هیچ حاجت نا امید
نشود و هیچ سوال او از درگاه حق رد نگردد و پیغمبران همه با نوار مقدسه ایشان توسل نمودند که رسیدند
چرا ما متوسل نشویم پس همگی جمع شدند و فریاد بر آوردند که خداوندا بجاه محمد و آل محمد سوگند میدهیم
ترا که گناهان ما را بیامرزی پس حق تعالی وحی کرد بموسی که دست از کشتن باز دارند که بعضی از ایشان سوال
کردند از من و مرا سوگند دادند که اگر در اول این سوگند را بمن داده بودند ایشان را از آنکه میداشتم از
گوساله پرستیدن و اگر شیطان مرا چنین قسمی میداد هر آینه اورا هدایت میکردم و اگر نمرود یا فرعون چنین
میدادند ایشان را نجات میدادم پس کشتن را از ایشان برداشت پس ایشان گفتند ای حسرت که در اول
کار غافل بودیم از توسل بانوار محمد و آل او تا خداوند ما را از شر این فتنه حفظ میکرد مقصود از ذکر
این حکایت و واقعه این بود که روزه سی روز بود و در شرایع سابقه هم بود ولی در شرع حضرت موسی از برای
این بود که احتمال زیادت جهت امتحان آن قوم چنانچه فهمیدی ولکن روزهای امم سابقه در شهر رمضان نبوده

و روزه اینها چنانچه بعد حکم کرد که ازبرای این امت مقرر شده است [illegible] در جمیع [illegible] بجهت کرم از
برکه رحمت بهره ور باشیم که روزه ما تمام باشد بلکه بواسطه آن دستگاه تمام و تباه تمام انعام [illegible]
و چون نماز ستون دین است و [illegible] کامل بنابر عبادات چنانچه از اخبار واضح میشود وقوف [illegible]
نماز لطف زاد و فقره اولی دعا امر فرموده اللهم اعنی علی صیامه و قیامه یعنی خداوندا اعانت بده مرا در
اتمام روزه و نماز آن که کامل گردیده بجا آورم تا استحقاق نزول رحمت حاصل شود و چون از جناب رسول
رسید که بجناب امیر و [illegible] فرمود که هر که اینها را نداشته باشد عمل او تمام نشود و [illegible]
که او را حفظ کند از معاصی [illegible] الا بورع [illegible] و جوهر بل خاصه ورع واضع
زیرا که هر که ورع ندارد و معاصی را مرتکب میشود [illegible] مقابل عمل صالح میافتد و عمل او اثر آن
مترتب نشود چنانچه ذکر کرد [illegible] که شخصی [illegible] تمر [illegible] و همه [illegible] مجنون
[illegible] شعله [illegible] شخص و [illegible]
خبر [illegible] و [illegible] آن [illegible]
و چون وارد [illegible] و [illegible]
مجنون [illegible] بواسطه [illegible] عمل
صالح [illegible] تغییر [illegible]
آنکه [illegible] اعمال الصالحه بدون
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] جمیع
عبادات [illegible] اینکه عبادات
بدون قصد قربت [illegible] صحیح [illegible]
غیر [illegible] روزه [illegible] فاسد [illegible]
[illegible] تمام [illegible] کفایت نمی
کند [illegible] وضو و تیمم [illegible] زاد [illegible]
[illegible] اینکه [illegible]
[illegible] آثار و منافع [illegible]
باشد [illegible] ما [illegible] اینکه [illegible]
باعث [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] الله [illegible]

که نداند چه میکند و از اینجمله استکه از جمله شکوکی که مبطل نماز است اینستکه نداند چند رکعت نماز کرده
است و بهتر اینستکه در جمیع حالات حقیقة متذکر خدا باشد و او را بدو بطریقی متذکر باشد بلکه در غیر حال اتیان
باعمال بلکه در هر حال از احوال متذکر خدا باشد از اینجمله استکه ذکر کرده اند که لقمان حکیم به پسر خود
گفت که چهار چیز از ارکان حکمت را موختیم و از اینجهار رکن دو کلمه را با نصب کن و از اینجا نصب عمل و از اینجهل کلمه
اختیار نمودم که در اینجا تمام اینجهار رمل جست و آن چهار اینستکه دو چیز را فراموش مکن و دو چیز
را فراموش بکن خدا را فراموش مکن مرگ را فراموش مکن و نیکی که با کسی میکنی فراموش کن و بدی که
با تو میکنند او را فراموش کن و جمیع این سه کلمه را خیر هم در کلمهٔ اولی مندرج است که هرگاه خدا را یاد داشت
باشی همه چیز است و بعضی ذکر کرده اند که مراد بذکر کثیر که خدا در قران امر بان فرموده و اذکروا الله ذکرا کثیرا
لعلکم تفلحون باین است که خدا بود و حال البتاس مجمل آن تفهمیده ام از این جمله استکه از ابا جعفر
ماثور استکه آن بزرگوار فرمود تلعوا من مبتلا انشاالله است بچیزیکه شنیدیم باشد از سه خصلت که بر ان
انها برادر و این نیست عرضکردند که چه چیز است فرمود مواساه کردن با برادر دینی و انصاف دادن از نفس
خود و هر چیزیکه ضرر دنیا داشته باشد و ذکر خدا را بسیار کردن نه انکه فرمود که من میگویم از برای شما که ان سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر است که اینها ابتیتا بگویید بلکه اینستکه خدا و نزد اینعمل را در
نزد هر چیز بکه مرتوحلال است یا حرام و خدا را بزر انها اطاعت نمائی و چون این هم از ذکرها است
خداوند جل شانه از غایت مرحمت ثواب اینها بسیار بر ذکرهاء شرعیه مقرر فرموده که باشند آن واسطه آن ذکرها
کرده ان ثمره غایت سهولت و انس با شرع کامل شوند چنانچه در جمیع معتبر وارد استکه دزدترین مردم
کسی استکه از نماز خود بدزدد با نیکه از رکوع و سجود هایش ابعال را فرو نبشکند و ضایع بجا آورد
و بخیلترین مردم کسی استکه از سلام بخل کند و جفاکار ترین مردم کسیستکه اسم مرا بشنود و بر من صلوا
نفرستد و عاجز ترین مردم کسی است که از دعا عاجز باشد و تنبل ترین مردم کسی استکه فارغ باشد و
مشغول کاری نباشد و زبان او مشغول ذکر نباشد عزیز من ببین رافت خداوند را در حدیثی وارد استکه
هرگاه اینها هستکان و زمینها هفتگانه را در یک کفه بگذارند و لا اله الا
الله را در کفهٔ دیگر هر اینه لا اله الا الله از همه انها سنگینی میکند هرگاه در روزی صد مرتبه لا اله الا
الله بگوید عمل هیچکس در روز من مقابل او نیست مگر کسیکه زیاده بر از صد مرتبه گفته باشد و هرکه بعد
از نماز صبح سی مرتبه سبحان الله بگوید بر هفتاد بلا از او دور شود که اسهل انها فقر باشد و هم چنین هرگاه
در روزی صد مرتبه ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله بگوید خدا او را رزق او را وسعت دهد و همچنین
ازسایر اذکار و اوراد بکه ذکر انها موجب طول است و بیان انها در کتب ادعیه مشروح است یس هم بابد
غنیمت شمارد این فرصت را و انها را ترک ننماید ای اخوان ما اینجمع دو نفره سیم از دعا آوازی فیر

ذکر لک بدوام یعنی روزی فرمود خداوند امرا در انیماء متذکر بودن که بلکه به برکت او رفع شدائد شود در شکار
دنیا و اخرت حاصل شود چنانچه اینچیز یکه سبب نجات حضرت یونس شد از شکم ماهی ذکر بود و ان ذکر کلمهٔ طیبه لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چنانچه خدا فرموده است فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه
الی یوم یبعثون بعد از آنکه یونس از شکم ماهی بیرون آمد ضعیف بود و بدن او هم زیاده نازک شده بود که طاقت
افتاب نداشت خداوند بز کوهی را فرستاد که باو شیر دهد و درختی کدو را خلق فرمود که بر بدن او سایه
افکند عزیز من مقام یونس کجا و مقام ابیعبدالله علیه السلام کجا خداوند از برای یونس بز کوهی فرستاد که او را شیر
دهد که رفع گرسنگی او بشود اما روز عاشورا هیچکس نیامد که اب بجهت ابیعبدالله بیاورد که رفع تشنگی او
بشود بلکه رفت نهر فرات او را لا ایام از دهن نور و الحلق شکایت کرد اب نیا شامد ملعونی صدا زد یاحسین بوا
میبوکی و لشکر ما هر روز میخشد با انکه بیر مجازات سید بزرگوار اندلخت و ان تیر بر دهان مبارکش خورد انکه
بانور کوبا خیال کرد نبود که از ودادن اینها کرام احباب و اقارب آن حضرت تشنه شهید شوند و او اب بیاشامد مملا
امامت که با شما دو واسطه کردن زنان و طفلان در خیمه تشنه آن بزرگوار سیراب بیاشامد ملاحظه فرمود کر عهد
چنین شده که با لب تشنه در راه خدا شهید شود لهذا با لب تشنه بیرون آمد مثل برادرش ابا الفضل
العباس که او هم بجهة رعایت نیافت از اب و با اینکه بیا شامد متذکر شد تشنگی برادر را لهذا ابر
ریخت و با لب تشنه بیرون آمد اللهم افضح الحاسو بیرا لاخوینه ولا تفرق بینهما وبینهما فی الدنیا

مجلس هشتم در ذکر نماز هشتم و شرح ان

هر کس امین نماز را بخواند عملش با عمل صد هزار صدیق بالا رود چنانچه در نماز هشتم وارد استکه هر کس
فیما بین نماز مغرب و عشا شش رکعت نماز بکند در هر رکعتی بعد از حمد هفت مرتبه ایة الکرسی بخواند بعد
تمام نماز ما مره صلوات فرستد بالا رود عملش با عمل صد هزار صالحین و دعا اینست اللهم ارزقنی فیه رحمة الایتام
والمغفرة للطعام و افشاء السلام ومجانبة اللئام وصحبة الکرام بطولک یا امل الاملین مبان اینکه تا این
موعظه بیان این مطالب کنیم بعد از آنکه در مجالس سابقه فهمیدیم که خداوند جامع جمیع کمالات و مبرا از جمیع
نقایص است پس بدانکه از جمله کمالات الهیه حکمت است و ان عبارتست از جمیع صفات که خلقت و رزق و اماته
و احیاء و غیرهم بجا اوردن انها باید بر وفق حکمت باشد پس انیان منیر باید هرکار حکمت اقتضا نماید هرکار
منافی با حکمت نباشد انجام دهند چنانچه روایت شده در بعضی از احادیث وارد استکه حضرت موسی مرض
شده عرض کرد پروردگارا مرا شفا ده مدتی آنکه رجوع بطبیب و استعمال دوا شود خطاب رسید که حکمت
چنین اقتضا میکند که رجوع بطبیب نموده دوا خورده شفا یابی و از جمله حکمتهای الهی هرکس که هر
نباشد قطع نظر از اینکه باید بروند نعیم دیگر هم در دنیا بجز اعمال صالحه این دنیا هم که اصل نیست
بواسطهٔ امور چندیکه مقام ذکر انها نیست پس باید هرکس باشد که اشتغال از اینعالم بعالم باقی

غافل شود و بجا نیاید اعمال خیر مستحبه علاوه بر این هرگاه مرتکب نباشد [illegible] و صفت [illegible] فصل چهارم
در صدقه نیست که روزی فوج فوج نزد پیغمبر آمدند و گفتند که دعا کن که مرگ در دنیا نباشد تا ما [illegible] خواهیم از پیغمبر
دعا نمود پس جمعیت بسیار شد خانه‌ها که این نداد صحراها را خانه نمودند پیران بسیار شدند و از کار افتادند
هر چه لازم باید متحمل چند نفر بشود از امور لازم زیرا آنها از کار و شغل باز ماندند آمدند نزد پیغمبر که دعا
کن که مرگ بیاید مرا که آنها اسوده شدند پس مرگ بجهت حکمت مکافات جزاء اعمال و بجهت [illegible] امر
بندگان و انتظام معیشت ایشان زیرا که ایشان مقرر شده و معلوم است که لازمه مرگ است که بعد از شخص
اطفال بماند که بی پدر شوند و همینکه چنین شد البته از طفل دل شکسته میشود و حال او پریشان [illegible]
خداوند رئوف و رحیم بجهت اینکه با آنها بد نکنند دو ثواب بسیار برای رعایت آنها قرار داده است تا اینکه مردم
مایل طباع شوند که ترحم بر او نمایند که با طفل بد نکنند حتی اینکه در حدیث معتبر است که هر که دست بر سر
یتیمی بکشد بعدد هر موئی که از زیر دست او بگذرد حسنه در نامه عمل او ثبت میشود و از این مرحله پی ببر
که هرگاه متحمل امور دیگر او بشود چه قدر ثواب دارد [illegible] که از آیات و اخبار مستفاد میشود اینست که
صحرای محشر تاریک است هر کس از برای خود نوری [illegible] از برای او نور و روشنی هست والا در صحرای حیران و سرگردان
بدون آنکه راه بجائی برد تشنه و گرسنه و کور و خائف میباشد و چند چیز است که اینها نور محشر است
یکی وضو را صحیح گرفتن موضع وضو روشنی میدهد یکی دیگر چشمها را از خوف خدا گریستن روی او
نورانی میشود و دیگر نماز عشا را در مسجد خواندن که [illegible] نور قبر است و نور محشر و نور صراط و دیگر
در تاریکیها بمسجد رفتن است بشر المشائین فی الظلم الی المساجد بالنور التام یوم القیمة و دیگر
دین آموختن یاد دادن بمسلمانها [illegible] نور [illegible] و از آنجا دست بر سر یتیم
کشیدن هر موئی در محشر نوری [illegible] آمده است و [illegible] فضائل [illegible] عفو
بسیار از برای دست طفل یتیم قرار داده اند حتی اینکه در حدیث وارد است که عرش الهی سیصد و شصت
هزار قائمه است هر قائمه شصت هزار برابر آسمان و زمین و هر قائمه شصت هزار صحرا [illegible]
شصت هزار صحرا است و در هر صحرائی شصت هزار عالم است و در هر عالمی شصت هزار برابر دنیا
و چنان است که هیچکس از انس و جان [illegible] که حق تعالی عالم را آفریده یا نه [illegible] مراد [illegible]
[illegible] هر عالمی [illegible] عرش صد هزار [illegible] که هفت طبقات آسمان و زمین و جهنم
و هشت بهشت در یک قندیل [illegible] مملو از خلقست و هیچکس اطلاع بر آنها ندارد و
این عرش [illegible] که خداوند خلق نموده نور محمد و آل محمد پس از نور آنحضرت شعبه [illegible] آفرید
[illegible] کرد [illegible] نظر هیبت نمود آب شد و نیم دیگر منظر رحمت عرش شد و عرش بر روی آب بود بعد
از آنکه مشیت [illegible] تعلق گرفت بخلقت آسمانها و زمینها خلق فرمود برای هر قائمه سیصد و شصت هزار

ملک که هرگاه خداوند اذن میداد بگو [illegible] ایشان که هفت آسمانها و زمین در دهان او [illegible]
بگذارد نمی‌شود در دهان او مگر مثل یکی که در بیابان وسیعی افتاده باشد پس امر فرمود بر دارید عرش را قدرت
نداشتند حرکت دادن او پس خلق کرد با هر یکی یکی دیگر باز امر فرمود بردارید نتوانستند پس با هر یکی
ده عدد دیگر باز نتوانستند باز خلق کرد با هر یک بعدد همه باز نتوانستند باز خلق فرمود باز نتوانستند
فرمود واگذارید او را اگر بخواهم میدارم بعد از خود فرمود هشت نفر از ایشان که بردارید و شکر نمودند پروردگار را
این جمعیت نتوانستند پس چگونه ما جمع قلیل هشت نفر میتوانیم خطاب شد که تعلیم میکنم شما کلماتی که هرگاه بگوئید
بر شما آسان شود برداشتن آن عرض کردند که آن کلمات کدام است خطاب شد بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین پس گفتند و برداشتند و سنگینی عرش
بر شانه‌های آنها مانند موئی بود که بر شانه مردی باشد بجهة عظمت عرش نه اینها است تفصیل او و آن
جزائری در انوار و صاحب [illegible] الاخبار ذکر کرده مقصود در اینجا اشاره اجمالیه بود بعظمت آن
و عرش با این عظمت در چهار [illegible] بلرزه درمیآید یکی وقت استغفار و دعا [illegible]
وقت طلاق [illegible] عرش الهی [illegible] اضطراب بود
تا وقتیکه عیال ابی عبدالله از شهر شام بیرون آمدند [illegible]
[illegible]
خرما اللهم العن بنی امیة قاطبة و اتباعهم پس ثواب [illegible] ایتام از جمله عبادات جلیله است و از این بود
که شنیده شد که خداوند [illegible] در فقره دعای امروز است اللهم ارزقنی فیه رحمة الایتام [illegible]
[illegible] و ثواب و در روز قیامت
و فقره دویم است [illegible] اطعام طعام [illegible] از جمله طاعات جلیله اطعام
که [illegible] بهشت او را واجب شود [illegible] دیگر وارد است که هر که [illegible] را طعام
دهد تا سیر شود هیچیک از خلق خدا [illegible] او و اجر [illegible] از جمله چیزهائیکه امر [illegible]
میکرد اطعام دادن مسلمانان گرسنه [illegible] دیگر وارد است که [illegible] است که هر که [illegible]
بجا آورد داخل بهشت میشود [illegible] تشنه را سیراب کند یا گرسنه را سیر کند یا برهنه را بپوشاند یا
بنده که در مشقت باشد آزاد کند [illegible] ثواب اطعام زیاد از آنست که بشود بیان نمود و از اینجهت ثواب اطعام
[illegible] جناب [illegible] فرمود که ثواب بنده آزاد کردن و آمرزش گناهان گذشته [illegible]
است و چون اینها امر [illegible] است [illegible] در مقام [illegible] از جمله [illegible] اطعام [illegible]
است پس اینها [illegible] است که [illegible] فقره اولی این فقره است که خداوند [illegible] اطعام را
[illegible] که خداوند [illegible] رحمت است [illegible] بندگان [illegible] است که بنده [illegible]

نداشته باشد یا رها از اعمال را با ثواب بسیار مقرر داشته است بدو آنکه محتاج بود نباشد از جمله
سلام از اینجهت است که بعد از اطعام افشاء سلام را خواسته است چه فرمود حضرت واردست که سلام صد حسنه
دارد نود و نه از برای سلام کننده و یکی از جواب گوینده و حکمت تشریع او را در علل الشرایع ذکر نموده
است که بعد از آنکه ابلیس سجده آدم نکرد و ملائکه سجده کردند ندائی رسید بآدم که برو بگو اینها آنکه
و بگو السلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس آدم رفت و سلام کرد و برگشت ندا رسید که هذه تحیتک
و تحیة ذریتک من بعدک الی یوم القیمة و اما ابتدا آن از آنوقت بود که بقلم فرمود که بنویس توحید قلم
هزار سال مدهوش شد از شنیدن این کلام چون بهوش آمد گفت پروردگارا چه بنویسم فرمود بنویس لا اله الا الله
محمد رسول الله چون قلم نام خدا را شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الله الواحد القهار سبحان الله العظیم الاعظم
پس سر برداشت و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا کیست این محمد که نام او را بنام خود مقرون کرده خطاب
بقلم شد که اگر او نبود تو را خلق نمیکردم و دنیا را من بدین خلق خود را مگر از برای او و پس او بشارت دهنده و ترساننده
و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده نظر نما پس نظر کرد از استعرش تا ملا احاطه نمائی نور او را پس قلم نظر کرد
گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت بدو جواب فرمود و علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته پس از
آنوقت سلام کردن سنت شد و جواب واجب تا تأسی بقلم سنت و تأسی بحضرت رسول واجب و سلام جناب رسول
فیض است بر آن با استعداد و محلست پس قلم سلام کرد و منتظر جواب بشد لهذا آنجناب جواب فرمود لهذا سلام
مقرر شد پس امیر ذکر کرد تست بر المعانی ندارد پس افشاء کن سلام را اینها همه ناشی است از دفقره آخر است که صحبت
کرام و مجانبت لئام باشد چنانچه در حدیث معراج است که جناب رسول فرمود دیدم بر در اول بهشت نوشته
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة و حیلة طلب العیش فی الدنیا اربع خصال القناعة
و مجالسة اهل الخیر و ترک الحقد و الحسد و از جناب امام محمد باقر وارد شده که جناب امام زین العابدین فرمود
که با پنج طایفه مصاحبت مکن اول با احمق که میخواهد بتو خیر رساند ضرر میرساند دوم با طامع که او ترا
موضع قرآن ملعون است ... با فاسق که ترا با دم بفروشد
با دروغگو که بر مدروغ نزدیک را دور و دور را نزدیک میکند پنجم با بخیل از تو میخواهد منتفع شود و نفع او
بتو نرسد پس با نیکان مصاحبت کن تا بدان الخیر دنیا و آخرت را بی نظر تا ببین سلمان فارسی بجهة صحبت
با کرام چه فایدها یافت از او روایت شد که بعد از رحلت رسول خدا روزی حضرت امیر بمن فرمود ای سلمان
بخانه بیا که بعد از وفات رسول خدا بخانه من نیامدی گفتم نیامدن من بجهة حزن مفارقت پیغمبر است یا علی رسول خدا را در
میان شما ها می بینم دل را تاب نمی آورد که خود را از گریه نگاه دارم فرمود بخانه ما بیا که فاطمه برای تو تحفه گذارده
است که از بهشت برای او آورده اند سلمان میگوید بخانه فاطمه داخل شدم فاطمه با من همان عتاب کرد
که جناب امیر نموده بود و من همان جواب گفتم پس ابتداء زنان ... فرمود ای سلمان من متفکر نشسته بودم

وحی از ما منقطع شد و املی شد فرشتگان از عالم باز افتادند که چهار زن داخل حجره شدند که زنی بخوبی
ایشان ندیده بودم گفتم از زنان شما کیستید گفتند از حوریان بهشتیم که خدا ما را فرستاده بپرسش عزای تو
کنیم و تو را تعزیت دهیم از یکی پرسیدم چه نام داری گفت مقداد گفتم از برای چه این نام داری گفت بجهة آنکه در
بهشت هم نشین مقداد اسود خواهم بود از دیگری پرسیدم نام تو چیست گفت ذره پرسیدم هم گفت بجهة آنکه
هم نشین ابوذر غفاری خواهم بود از دیگری پرسیدم چه نام داری گفت عماره چرا این نام داری گفت برای خبر این نام
داد گفت برای آنکه در بهشت هم نشین عمار یاسر هستم از دیگری پرسیدم چه نام داری گفت سلمی گفتم از
برای چه تو را این نام است گفت برای آنکه در بهشت هم نشین سلمان خواهم بود ایشان تحفه چند از بهشت
آورده بودند و از خرما است آمده فاطمه بیرون آورد رطبی چند که از تابیخ ... و سفیدتر از برف
و خوشبوتر از مشک ... فاطمه دو خرما بمن داد ... خرما را برداشتم ... خود ...
رفتن فرمود ای سلمان انچه افطار کنی یکی از این خرما را بخور و استخوان آنرا از برای من بیاور ...
میگفتند ای سلمان ... مشک همراه داری گفتم از آن خرما افطار کردم مطلقا هسته از برای او
نبود چون صبح شد بخدمت حضرت فاطمه مشرف شدم و عرض کردم خرما را هسته نبود فرمود ای سلمان
خرمائیست که خلاف عالم رسید ... خود نخله او را در دار السلام نشانیده از آنکه استخوان نباشد پس
دعائی با و آموخت میگفت ... خرما داشتم و میخوردم و حصه میکردم چون روز ... درست بود تا
فاطمه از دنیا رفت ای ... امت خداوند از برای فاطمه حور بسیار ... و امثال پدر او ... مباش
را شکستند و محسن او را سقط میکنند خداوند از برای تسلی خاطر او از بهشت حور بسیار فرستاد و امثال پدر او
تسلی داد و او را همینکه گریه او بسیار میشد اهل مدینه نزد حضرت امیر میآمدند که یا علی فاطمه را بگو یا شب
گریه کند یا روز جناب امیر پیغام اهل مدینه را رسانید عرض کرد یا علی اینک از دنیا رفتن من نزدیک است
بعد از آن روزها دست حسنین را گرفته میرفت بقبیع بنا بر روایتی زیر درختی می نشست و میگریست و شام
مراجعت میکرد منافقین بجهة تسلی او امل درخت را قطع کردند چون روز بعد آمد دید درخت را بریده اند
در آفتاب نشست مشغول گریه شد جناب امیر آمد دید ایشان در میان آفتاب نشسته ایشان را برد
بخانه و از برای ایشان جناب امیر بیت الاحزان ساخت ... ایشان در آفتاب باشند پس چه حالتی که بر آن
بزرگوار روی داده بود که در عالم باطن میدید بد مظاهر فرزند خود را که ... افتاده
بود بلکه ... روز و ده شب تا آنکه ...

مجلس هشتم در دعاء روز هشتم است

در ثواب این دعا وارد شده که هر که این دعا را بخواند عطا شود باو ثواب اسرافیل چنانچه در نماز شب هم وارد
است که هر که ... رکعت نماز بکند و در هر رکعت بعد از حمد ... مرتبه قل هو الله بخواند و ...

دوری او را و سعت دهد از رستکاران باشد و دعا اینست اللهم اجعلنی فیه نصیبا من رحمتک الواسعة
واهدنی فیه لبراهینک الساطعة وخذ بناصیتی الی مرضاتک الجامعة بمحبتک یا امل المشتاقین بیان انکه
موقوفست بیان اینمطلب که خداوند عالم رحمت و دنیا طیب موجود شد هرکدام بر دو قسم حکمت اقتضا نماید
بیان آنکه وسعت رحمت او بقسمی است که وقتی که آدم از بهشت بیرون آمد گفت بسم الله الرحمن الرحیم جبرئیل گفت
که کلمه بزرگی بر زبان جاری کردی نعمت امرزش قبول کرد تو بدین اسم بهشت خدا بر سید جبرئیل بیکبار دیگر
که حال اگر بناست همه را بیامرزد و از دنیا بیرون اید با توبت و هیچ هیچ کس که در بار بیامرزم و از
این باب بود و قتیکه فرعون میکفت که سلطنت از غرق شدن مطلع شد تو بموجب قبول استغفار او
نکرد خطاب رسید بغیر باد فرعون توبه کرد چون خلاص نکرد بود مقصد ایشان از دنیا و عیش و عشرت
جوان کنهکاری نزد حضرت رسول آمد عرض کرد یا رسول الله گناه کرده‌ام آیا امر طلب امرزش تمام از این بزرگوار
طلب امرزش نمود خداوند عفو فرمود باز رفت و بعد از مدتی مراجعت کرد عرض کرد یا رسول الله دوباره
شرمنده‌ام از برای من طلب امرزش نما آن بزرگوار طلب امرزش نمود خدا عفو نمود باز رفت و بعد از
مدتی مراجعت کرد عرض کرد یا رسول الله سه مرتبه شرمنده‌ام از برای من طلب امرزش نما که تصدیق نمود
چهارم آمد و باز طلب مغفرت نمود آن بزرگوار فرمود ای جوان پنج مرتبه آمدی و تفصیل عرض نمودی
کرم از من طلب امرزش نمودم اینمرتبه من شرمنده‌ام که از برای تو طلب امرزش نمایم ای جوان با دل
از خدمت آن بزرگوار مرخص شد فورا جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله خداوند و سلام میرساند
و میفرماید ایا نمیدانی که من او را خلق نموده‌ام عرض کرد میدانم
بلکه من مخالفت امر او را میکنند بخالفت بود او را فرمود عرض کرد بلکه خداوند میفرماید
که ایا نمیدانی که او بنده من است عرض کرد که خداوند میفرماید حیا مکن تو شرمنده شده‌ای
بنده مرا و از برای او طلب امرزش نمودی تو بدو ... موضع سر او را از دنیا المیداد و او را بشارت داده
آن بزرگوار امر فرمود بجا اگر توبه بیاری ... اذ انا لمعظرة ...
و در روایت است همین ... بشیم ابن خلق را کرد ... و صیب ...
حق منصور و از فرج ... و ابن فرج ... که اثنی عشری میباشند که امر ایشان را ...
کما هنا از همه زیاد تر است که این فرقه مجل شیعه ... از جهه همین از ائمه مسلمین ...
معتقد از انکه ... حاصل بعضی از اینها اینست که شیطان چون از فرق باطله ایمان که مرتبه از طاعت ...
ضیع عبادت از انها گرفته ... دیگر کاری بایشان ندارد زیرا که ... آلودگی ... ایشان
مجازاً از انها نگرفته ... بواسطه ... از برای ایشان ... فروع طاعات ایشان از ... میدهد
و باید ... که ... اینست که ...

با زبانها نعمت میدهد و اصلاً و قطعاً کویا از ایشان عصیان سر نزده و غایت احسان در حق هر یک عمیداد
و ادای قرض ایشان میکند و دفع امراض ایشان میکند چه بلاها که دفع میکند چه دردها که دوا میکند
و چه دشمنها که چاره میکند و چه رحمتها که میفرماید که آنچه در حق هر یک احسان نمود خود فلک کریم
است رحمت او بر دو قسم است دنیوی و اخروی اما رحمت دنیویه عموم دارد هرکس را چون نعمت دنیا از جهه
فنای او او را از جهه تکدر او با انواع بلیات و زحمات و صدمات که هر چیز از آن مشوب است با نواع مصائب
لهذا هرکس چه قابل و چه غیر قابل از او بهره دارد و علاوه چون دنیا محل زراعت است باید هرکس در آن تهیه
اسباب مکنت فراهم باشد چه خوب و چه بد تا اینکه امتیاز سعید از شقی و طیب از خبیث بشود پس نعمتها
دنیویه عموم دارد بلکه دنیا غیر قابلست غالبا از برای اهل عصیان مهیا تر است تا از برای اهل طاعت چه اهل
طاعت بواسطه معرفت بمعایب آن خود از آن کناره نموده مثل بسیاری از اولیاء الله یا اینکه خدا بواسطه
تکرم بایشان نداده زیرا که او حکیم است و وضع هر چیز در موضع خود میکند دنیا غیر قابل را بکسیکه قابل و مستعد
است نمیدهد و از این بابست که در بعضی احادیث وارد است که خداوند جل شانه در قیامت از فقراء عذر
میخواهد که من دنیا را بشما ندادم نه از جهة این بود که حقیر بودید بلکه تو حقیر بودی که تو را الوده بدنیا کنم
بالجمله دنیا غیر قابل است مقتضای لئامت او مهیا بودن او است از برای مثل خود لهذا نعمتهای دنیا عموم دارد
بلکه اهل باطل زیاده از دیگران بهره دارند و اهل حق از او اکتفاء نموده بقلیلی تا اینکه همین قدر متوانند
مکث نمایند و فوت طاعت پروردگار را داشته باشند و آن بخلاف نعمتهای اخرویه که چون همیشه باقی
است و زوال از برای آنها نیست مشوب بنقمات نیست لهذا مهیا است از برای اهل استعداد و استحقاق
که شایسته آن باشند اما کسانیکه قابل او نیستند پس مقتضای حکمت نیست که از آن بهره داشته باشند
و چون اینمطلب را دریافت نمودی که خداوند جل شانه نعیم اخروی را مخصوص باهل استحقاق است معلوم
که مراد باهل استحقاق در آن مؤمنین میباشند چه ایشان بواسطه اذعان و اعتراف باصول حق البته
قابل درک فیوضات میباشند لهذا در فقره اول امید ما سؤال شد که خداوندا بکردان از برای من در این ماه
بهره از رحمت واسعهٔ خود چون شمول بعضی از انواع آن که رحمتهای اخرویه باشد فرع قابلیت و ایمانست
لهذا در فقره دویم اینماه است که هدایت نما مرا در این ماه بجلوه برهانها روشن که از برای طریق هدایت
موجود است زیرا که اصل وجود حق را که هر یک از آثار صنع او شهادت بر آن میدهند و وجوب وجود
شاهد بر وحدت او است علاوه اگر خدا و ند یکی نبود هر آینه آثار و ارسال رسل و انزال کتب بود و حال انکه
نیست علاوه دروغ بر خداوند قبیح است خود خبر داده و در همه جا شهادت بر وحدت داده و اما ثبوت انبیا
او پس حقانیت از آن زیرا که واضح است که بر خداوند منان تعلیم صلاح و فساد عباد و من باب انتظام امور ایشان
تا بصلاح و فساد ایشان را با ایشان برسانند و این بواسطه میخواهد و واسطه از جنس نظیر هم که اقتضا ثبوت نمود بر

طبق ادعای خود معجزه اقامه نمود ادعای او ممنوع و اطاعت او واجب است و از انجمله خاتم انبیا است که ادعای نبوت
نمود و بر طبق ادعای خود معجزه اقامه نمود و اینجهت مهر نبوت متواتر ثابت است و اما امامت پس معلوم است که رسول که از دنیا
میرود امام را میخواهند که خلیفه رسول باشد و قول او که از رسول میبرند مانند احکام و حل مشکلات بعد از فوت
از امام برده میشود و الا سلطنت مقام دیگر است و خلق بمقام امامت ندارد که خلیفه رسول کسی است که دارای صفات
رسول باشد و مسلم میان شیعه و سنی است که کسیکه متصف بصفات و حاوی کمالات آن بزرگوار علی ابن ابیطالب بود و از
جهت آنکه خداوند او را نفس رسول خوانده و اختیار شبهات بر آنحضرت نور ایشان دارد است آنجناب امیر است پس بمقتضا
عقل قاطع باید خلیفه رسول آنجناب باشد و اما امامت پس معلوم است که مردم بعد از فراخواندن رسول و امام
دو صنف‌اند صنفی مطیع و صنفی عاصی میباشند باید هر یک بجزای خود برسند پس جزای دیگر مقرر است بجهت درک
جزای اعمال علاوه اگر وعد و وعید نباشد اطاعت حاصل نمیشود چنانچه در تربیت اطفال مشاهده است و النفس
شبیه ما اطفال بتربیت پس بحمد الله با این قلیل عبارات با وضوح وجهی توجه نبوت و امامت و معاد ثابت شد و عدل
هم بثبوت اینها ثابت است و هر یک از این مذکورات واضح و روشن است و بعد از اینکه در اینها شک ادعا و اعتراف
باصول خمسه شد این ایمان ثابت و واضح شد آنگاه امید نجات هست و اگر گاهی بواسطه مخالفت در فروع حاصل شود
جبران و بشفاعت شفعا خواهد شد چنانچه این مطلب هم از اخبار ثابت است که بسیاری از گناهکاران بواسطه شفاعت
رستگار میشوند بلکه اینها محل این صفات شدند بجهت در اینمقام چنانچه در باب اولاد جناب ابی عبدالله
است که بعد از اینکه خبر شهادت آنجناب را بر جناب رسول آوردند عرض نمود یا رسول الله هر پیغمبر را دعای
مستجاب نزد خداوند هست از خداوند بخواه او را ذخیره شفاعت گناهکاران نماید بجهت اینکه چون بایشان رسید که بجهت
اصول امید فوز بنجات اخروی هست اگرچه بتوسط وسایط باشد ولی چه خوب است که بنده نوعی نماید که خداوند
او خوشنود باشد زیرا که همینکه او خوشنود است اسباب نجاة هم حاصل میشود و اگر خوشنود نباشد و انصار
نباشد اسباب نجاة حتی شفاعت که از همه بالاتر است مشکل است صورت بگیرد من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه
پس باید بنده در صدد بجا آوردن اسباب رضای خداوند باشد و اسباب رضا مختلف است بعضی هست که فوائد
آن دنیاست و بعضی اخروی جامع فیما بین بسیاری از خیر است فیها بسیار آثار از انجمله نماز است که موجب صحت
بدن و وسعت معاش و طول عمر و دفع اسقام و همو الام و قضای حوائج و انجاح مقاصد و بنای ساجدان
و روشنی قبر و آسانی حساب و دخول بهشت و رفع درجات است و اینجمله از تتبع در اخبار و سیما تجربه
ثابت است و از انجمله نماز جماعت است چنانچه از جناب رسول مرویست که فرمودند که توفیق نمازیست شامل حال
او شد در پنج وقت نماز را بجماعت دریافت حقتعالی ده خصلت او را کرامت فرماید اول برکت عمر او نمی ماند
دوم عصمت در بلا سیم عصمت در زوال چهارم نامه بدست راست او دهند پنجم مغفرت ششم آسانی جان
دادن هفتم نور در حشر هشتم توفیق طاعت نهم نجات از دوزخ دهم کرامت بهشت و فرمودند که نماز

مطعون که هر که نماز صبح را بجماعت بکند و بنشیند بذکر خدا تا آفتاب بر آید برای او خواهد بود در فردوس
بهشت هفتاد درجه که میان هر درجه یکسال راه است و هر که نماز ظهر را بجماعت بکذارد پنجاه درجه در جنت
عدن دارد و هر که نماز عصر را بجماعت بکذارد اجر هشت عتق از فرزندان اسمعیل دارد و هر که نماز مغرب را
بجماعت بکذارد ثواب یک حج مقبول دارد و هر که عشا را بجماعت بکذارد کویا شب قدر را دریافته و تکبیر اول امام
بهتر است از دنیا و آنچه در آن است مجملا ثواب جماعت بسیار است حال مقام ذکر زیاده بر این ندارد و از مرضیات
جامعه است چنانچه از مرضیات جامعه صدقه است از جناب رسول مرویست که فرمودند تصدق کننده اول کسی است
که داخل بهشت وارد بر من میشود و فرمودند یک نان در رضای خدا تصدق کردن بهتر است از هزار اشرفی بعد از
مرگ و در حدیث دیگر وارد است که بجز پیش فرستادن بهتر است از صد مثقال طلا که بعد از تو فرستند از
جناب امیر المؤمنین مرویست که پرسیدند از جناب رسول از قرائت قرآن فرمودند بر تو باد بصدقه که نور است در
صراط گفتم که روزه چه طور است فرمودند بر تو باد بصدقه پس بتحقیق که آن نور است در دل گفتم نماز شب چه طور است
فرمودند بر تو باد بصدقه که بهر جود العین است گفتم پس نماز شب گفتا فضل آن از نماز شب هزار درجه یا علی
لقمه نانی تصدق بهتر است از ده هزار رکعت از نماز شب پس واضح شد که از جمله مرضیات جامعه صدقه است
و چون مجلس بطول انجامید اکتفا مینمائیم بر آنچه و بالاتر از همه آن محبت و دوستی جناب امیر است چنانچه
از سلمان مرویست که گفت روزی نشسته بودم نزد رسول خدا که رو کرد بعلی و فرمودند یا علی بشارت دهم تو
را از اخبار حبیب خود جبرئیل گفت بلی فرمودند خبر میدهد مرا از جانب خدای جلیل بتحقیق که عطا کرده
بمحبین و شیعیان تو هفت خصلت رفق و مدارا در هنگام جان کندن و انس نزد وحشت قبر و نور در
ظلمت قبر و امنیت در فزع و سنگینی در میزان و گذشتن از صراط و داخل بهشت شدن پیش از سایر
بهشتاد سال سلمان فارسی را در خواب دیدند در حجره بلندی داشت از او پرسیدند که از چه چیز باین درجه
رسیدی گفت نرسیدم باین درجه مگر بمحبت و دوستی علی بن ابیطالب در شب معراج خطاب شد بجناب رسول
که یا احمد که را دوست میداری عرض کرد هر که تو دوست میداری خطاب رسید که من علی را دوست میدارم
و هر که او را دوست میدارد پس خوشا بر احوال دوستان آن بزرگوار و اولاد طاهرین آن بزرگوار اگر
نبود مگر همین از برای دوستی اولاد آن بزرگوار هر آینه بس بود از جناب رسول مرویست که
من از خداوند درباره حسنین سه مطلب خواهش نمودم اول اینکه خداوند ایشان را از هر رجسی
پاکیزه گرداند پس مرحمت فرمود دوم از خداوند خواهش نمودم که جمع نماید همه مردم را بدوستی ایشان این را
هم مرحمت فرمود سیم از خداوند خواهش نمودم که دوستان ایشان را از آتش جهنم آزاد فرماید این را
مرحمت نمود و تمام امت تمنا دوستی این بزرگوارها اینست که در هنگام شنیدن مصائب ایشان خود داری نماید
خاصه مصائبی که در روز عاشورا واقع شد که سوراخ نمود جگرها را اللهم العنهم از همه بالاتر و قبیح تر اینکه

منبر یکدیگر بدوش رسول برود پس تا قنبر بود و فاطمه هر وقت شانه میکرد میگریست او را بر سر نیزه جفا زدند شهر
بشهر گردانیدند با این هم اکتفا ننمودند بلکه بمنزله اشتر مناسبی که دارند مثل تنور خانه خولی و غیر آن الا لعنة
الله علی القوم الظالمین

مجلس دهم در شرح دعاء روز دهم

در ثواب این دعا وارد است که هر کس این دعا را در این روز بخواند هر ملکی که در عالم است برای او استغفار
کند چنانچه در دعا نشنیدیم و وارد است که هر کس دو رکعت نماز کند در هر رکعت سوره حمد یک مرتبه و پنج مرتبه
انا اعطیناک الکوثر را بخواند خداوند گناهان او را بیامرزد و دعا این است اللهم اجعلنی فیه من
المتوکلین علیک واجعلنی فیه من الفائزین لدیک واجعلنی فیه من المقربین الیک باحسانک یا غایة
الطالبین بیان این دعا واضح میشود ببیان این مطلب ان یعرفنا مو بدانست پروردگار همیشه که هر گاه
اراده خیری نماید از برای بنده خود کسی نمیتواند دفع نماید و هر گاه اراده ضرری نماید چاره کننده از برای او نیست
و با وجود این بندها نمیدانند که عاقبت صلاح و فساد ایشان چیست مناسبت که شخص
در این عالم تفویض امور خود را با و نماید چشم امید از غیر او بپوشد خصوص با وجود اینکه خدا امر با و فرموده و
علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین یعنی بر خدا توکل نمائید اگر میباشید از اهل ایمان و فرموده است و من
یتوکل علی الله فهو حسبه هر کس توکل کند بر خداوند پس خداوند بس است او را دیگر حاجت بغیر او ندارد
زیرا که همینکه بخداوند توکل نمود خداوند معین او باشد چه حاجت بدیگران دارد و از حضرت سجاد منقول
است که روزی از خانه برآمدم و رفتم تا بفلان دیوار رسیدم بر آن تکیه کردم ناگاه در برابر خود مردی دیدم که
دو جامه سفید پوشیده و بمن نگاه میکند پس گفت یا علی بن الحسین چرا ترا غمناک می بینم اگر از برای دنیا است
روزی خدا از برای نیک و بد آماده است گفتم حزن من از برای این نیست گفت اگر از برای آخرت است آن وعده
ایست راست که پادشاه قادر قاهری در آن روز حکم خواهد نمود گفتم چنین است و حزن من از برای آن نیست گفت
پس حزن تو از برای چیست گفتم بر مردم از فتنه عبدالله بن زبیر میترسم پس آن شخص خندید و گفت ای علی بن الحسین
آیا احدی را دیده که از خدا سؤال کند و باو عطا نکند گفتم نه پس آن شخص از نظر من غائب شد گویا که خضر بود
و در حدیث معتبر وارد است که هر که را سه چیز دادند سه چیز از او منع نشد کسیرا که دعا دادند اجابت هم
دادند و کسیرا که شکر دادند زیادی نعمت باو دادند و کسی را که توکل با و عطا فرمودند امر او را هم کفایت نمودند
چنانچه خدا فرموده است و من یتوکل علی الله فهو حسبه و لئن شکرتم لازیدنکم و فرموده ادعونی استجب
لکم و در حدیث دیگر سه چیز دیگر مذکور است اول هر که را توبه دادند آمرزش هم دادند دوم هر که را
صبر دادند از زیادی اجر محروم نکردند سیم هر که را استغفار دادند تخفیف گناه هم دادند مجملا اخبار وارده
در توکل بسیار است باید مؤمن مجاهده نماید تا باین صفت در حوصله عمل نماید تا امور او اصلاح شود چنانچه در بعضی
اخبار وارد شده که جناب امیر روزی عرض لشکر میفرمودند که [illegible] تا شمشیر بکدیگر بزنند پس فرمودند

الله اکبر هر کس [illegible] چنین [illegible] شمشیر باشد تا [illegible] عرض کرد یا علی مرا قصه عجیبی هست فرمود
چون نیست عرض کرد وقتی بسفر رفتم مادر این پسر حامله بود گفتم خداوندا این فرزند که در شکم این زن است او
را بتو سپردم چون از سفر مراجعت نمودم [illegible] زن از آن بار حمل کرده بود و مرده بود
من میگریستم شبی در خواب دیدم که نوری از قبر وی بیرون میاید بجانب آسمان بالا میرود بعضی از رفقا گفتم
که آیا چه حالتست چون بر سر قبر آمدم صدای کودکی شنیدم قبر را شکافتم دیدم کودکی [illegible] شکمش پاره شده و
کودک در پستان مادر او بچه شیر میخورد فرزند را بیرون آوردم و گفتم خداوندا چه بود که مادر این کودک را
زنده [illegible] اگر مادر او را هم بتو سپرده بودم [illegible]
میگردیم سبحان الله خداوند طفل شیر خوار را حفظ میفرماید و او را بیدرش میرساند [illegible] فاطمه
[illegible] بلکه [illegible] بعضی [illegible] سر او را پیش روی مادر او [illegible]
او را بر سر نیزه جفا [illegible] شهر بشهر گردانیدند [illegible] تفویض امر کن بکسیکه چنین قادر است [illegible]
[illegible] که این [illegible] نمودند از باب این بود که عالم [illegible] بلکه عالم بودند گویا
[illegible] دیگران [illegible] والله اعلم ان بزرگوار
[illegible] امام مبین و اخبار کثیره که عالم بجمیع اشیا بودند [illegible]
[illegible] علم او بذات اقدس [illegible] توحید
[illegible] الا ترکیب لانه [illegible] و این با وجود
[illegible] علم [illegible] چیز [illegible] باشد [illegible]
[illegible] زیرا که ایشان معرفت بذات حق نیست و [illegible]
[illegible] ایشان تعلیم نفرموده ولیکن ایشان عالمند بجمیع اشیا [illegible]
که با علم ایشان [illegible] میگویند [illegible] امام پیش بوده است و لیکن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بلکه قبل عالم بوده اند زیرا که علم از امامت منفک نیست
و امامت ایشان مثل جناب رسول خدا همیشه بوده و هر گاه که ایشان همیشه امام بوده اند [illegible]
[illegible] امامت [illegible] امام قبل بوده [illegible] امامت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] از اوضاع کواکب [illegible]
[illegible] نطفه مبارک [illegible] بشمعون [illegible]
[illegible] بن محمد بن عبدالله [illegible]
[illegible] تمام [illegible] با بن [illegible]
[illegible] عرض خواهم نمود و گو [illegible]

نمود باز هر آمیخته از برای خانه ابیطالب هدیه فرستاد فاطمه بنت اسد بر خواست که او را بگیرد سنگینی در خود
مشاهده نمود و صدائی از رحم خود شنید که مادر مگیر این را که بزهر آمیخته اند فاطمه بنت اسد قبول ننمود
هدیه را رد نمود مراجعه نمود از قضا دو طفل شمعون بمکتب رفته مراجعت نمودند غذا خواستند شمعون و زن
او بجائی رفته بودند نا بجاریه آنکه طفلها بر سر آنها مانده او را بایشان خورانید فورا هلاک شدند مادر و پدر مراجعت
کردند و طفلهای خود را مرده دیدند هر دو خود را هلاک کردند بدین نحو روانه شدند در اثبات علم ایشان در حال
ولادت کافیست حدیثی که در جلاء العیون مسطور است که جناب امیر هنگام ولادت جمیع کتابهای آسمانی را قرائت
که هنوز نازل نشده بودند او تلاوت فرمود بجهه آنکه مقتضی بسط این مطلب نیست اینقدر هم که ذکر شد استطراد بود که نما
نشود والا اصل عنوان کلام در توکل بود و اینها مؤید مطلب است که خداوند آنچه مشیت او تعلق گیرد چنان
خواهد نمود و هر کس در مقام رفع آن بر آید جز ندامت چیز دیگر حاصل نمیشود چنانچه در اینواقعه شنیدی پس توکل
باو نما تا معین تو باشد چنانچه در فقره دعا امر وارد است اللهم اجعلنی فیه من المتوکلین علیک بلی با توکل
منافات ندارد که پی اسباب رفتن بلکه باید بود زیرا که خداوند امر فرموده در پی رزق رفتن اما باید خداوند مقرر
داشته است بجهه امتثال امر خدا منافات با توکل ندارد بلکه او نیز طاعتی است خدا که اینرا بلی باید اعتقاد
نمود بر آنچه خداوند او را اسباب قرار داده نه اسباب مجهوله خود و نه اسبابیکه خلاف فرمان حق باشد مانند
کم فروشی و تقلب و دزدی و خیانت و نحو اینها چون این مطلب از خداوند مسئلت شد و بنا بر این شد که توکل
خود را در امورات او قرار دهی پس باید عمر خود را مصروف داری در آنچه موجب رستگاری است در اجتناب از
سیئات و ارتکاب طاعات تا موجب رستگاری تو شود زیرا که رستگاری با عمال صالحه است و بدون اعمال صالحه
هیچ کس از گناه رستگار نشد چنانچه سوره والعصر شاهد است که خداوند قسم بپیغمبر ما یاد نموده بعصر یا بعصر
رحمت الحمد که هر آینه کل افراد انسان در زیانکاری میباشند مگر کسانیکه ایمان آورند و عمل صالح کردند
و وصیت نمودند بحق و وصیت نمودند بصبر پس این آیه شریفه صریح است که بدون عمل صالح رستگاری حاصل نخواهد
شد چنانچه بوجدان خود می بینی اصحاب رسول و انبیاء سلف چه وقت رستگار شدند وقتیکه از دنیا گذشتند
و اعمال صالحه مرتکب شدند گوی سعادت از میدان ربودند همچنین غیر ایشان از اهل ایمان از منصور عمار
منقولست که گفت شبی از خانه بیرون آمدم از اندرون خانه آواز حزینی شنیدم که با خدای خود راز میگفت که
خداوندا این معصیتها که کرده ام با زخلاف تو نخواستم ولیکن هوای نفس مرا بر این داشت اکنون بر
خود میا دستگیر و بمغفرت خود مرا بیامرز پس سکوت کرد بیت من سر بر شکاف در خانه نهادم و این آیه
را خواندم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة چون این آیه را خواند رفقا
نعره کشید و زمانی بر آمد ساکت شد پس چون صبح آمدم جنازه برون خانه دیدم و پیره زنی زار زار میگریست
گفتم چه خبر است گفت این شخص دیشب دو سه ناله و زاری کرد و بگذشت و آیه از آیات عذاب خوانده از صلابت

آتشی در نهادش افتاد و مانی اضطراب کرد و بعد جان بحق تسلیم کرد منصور گفت دانستم که آن جوان کشته منست گفتم
ای پیره زن اگر رخصت دهی تو را بشوم گفت تو را باشد نزدیک رفتم دیدم پلاس سیاهی پوشیده غلی بگردن نهاده
انهار از او دو کریم که او را غسل دهم دیدم که در بشره او بخط سبز نوشته که این میتی است بغسل داده
حاجت بغسل نیست گفتم در شرع این روا نیست برداشتم خواستم که بدن او را بی پلاس بحجم دیدم که آنجا نوشته باد که
و بدن او را کفن کرده و دفن نموده اینست که بعد فرموده است واجعلنی فیه من الفائزین بالهلاک ای برادر بر حسب
محو که بدون راه بمقصد نتوان رسید و کونهیدی شخص بفوز و نیکی صالحی فائز شود بمثوبات چنانچه شخص
از خوردن زهر عادة ممکن نیست که صحت و فرطبی حاصل نماید بعد اگر لازمه مرض هلاکت بعمر البته ممکن نیست
عاده که غذا آنها مناسب با مزاج علت دیده نشود تا حاصل شود همچنین اینها انکاه رستگاری حاصل نمیشود و از طریق
هلاکت صالحه نمیشود بعد الا آنکه توکل را در امور خود بخدا قرار دهد از بوجه بهای زناده بود فایز مثوبی و همچنین
سعی و عبادات نمود که رستگار نمیشود و لیکن بعض اینمقام اگر چه خوب است ولیکن منظور صاحبان همت بود است
باید همه مقصود قرب بحق باشد انرا بجز حق نخواهد حاصل نشود بلکه باید همه را منصف بصفات خدا بداند
و کرم و عفو و احسان و امثال آنرا با اینمقام برای تو حاصل شود و اینمقام بالاتر است از مقام صلاح که در فقره دوم
دعا خواسته شد و از اینجهة است که بعد از خواستن مقام صلاح در فقره سیم دعا مقام قرب را خواسته که
واجعلنی فیه من المقربین الیک زیرا که هر چه خیر است در مقام قرب است با اینجهة همیشه بندگان خاص خدا طالب
اینمقام بوده اند و هر چه موجب حصول اینمقام بوده است او را بیان نموده اند اگر چه متفق عند الکل
است پس رستگاری بطاعات است و قرب بحق با تصاف بصفات بندگی و احتراز از صفات بد است و لیکن نه امثال
عصیان مثل این فقیر شرمسار بوی شوند زیرا که مبتلا شد که بواسطه التفات بشر مندگی و ورود در مهالک
عمر بطالت حاصل شود که بواسطه رستگاری از رستگاری حاصل شود چنانچه از بزرگان دین ما ثور است
بعضی از کتب که شبی بگورستان بصره در آمد چون شب از نیمه گذشت نگاه کردم دیدم چهار نفر که جنازه بدوش
کشیده بیایند گفتم که این کشته باشد نزد ایشان رفتم و گفتم شما را بحق خدا قسم میدهم که شما این کشته
یا کسی بکر کشته است گفتند ای مرد کمان بد مبر در حق مسلمانان که این را کسی نکشته است و ما مزدوریم و زر
بما داده اند که در قبر نهیم و گفتند این مادر او است پیش رفتم و گفتم ای پیره زن اینجا الست بهر این میت
را روز بیاوردی زن گفت این پسر من است و جوانی بود فاسق و خمر میخورد و بدکار بود در این شهر او را
بیک مثل میزدند چون هنگام فوتش رسید مرا وصیت کرد که ای مادر چون مردم کسی را نفرستی که مرا
بکفن و دفن این خانه بگردان و بگوای پرودگار اینست بنده گنهکار بدعمل که مدتی سلطان اجل
گرفتار آمد او را بستر نبرد تا او درگذشت وصیت دیگر من ای مادر اینست که جنازه مرا در شب بردار تا مردم مرا
لعنت نکنند بیتم انکه تو خود مرا در قبر گذاری که شاید خداوند بواسطه موی سفید تو بر من رحم کند چون

مرده بود ضعیف او اقدام کردم و در بیابانی که بودیش اندا خیم خواستم او را بگیرم [illegible] مگر نام صلی الله عالم بالا
بکوشم رسید که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ابرهه کار بیک [illegible] یاد دوستان و جهر
کسانی خبیث که با جرمی در بیابان کرد [illegible] مگر تشنه که خداوند باید کان خود بهره یابند این شخص [illegible]
از بداد او دارد کرد [illegible] در قبر [illegible] اذن داد او را [illegible] برکت [illegible]
[illegible] خداوند بهره یابند و ببند کان خود رحم [illegible] کار [illegible] نام [illegible] بعجب
[illegible] و صحبت [illegible] اشیند الشیخ [illegible] المال [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] یا مصطفی [illegible] راضی نشد [illegible]
[illegible] جناب سعید الله [illegible] ناز [illegible]
[illegible] ابرهه [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] امیر [illegible] رسول [illegible] غسل داد [illegible] محمد [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] جناب امیر [illegible]
چون [illegible] مبارکش [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] زینب خاتون [illegible]
[illegible] قتلگاه [illegible]
[illegible] بمقام [illegible]
[illegible] پرستار [illegible]
[illegible] خون [illegible]
فرزند رسول [illegible] زینب [illegible]
خاک [illegible] زینب [illegible] عالم [illegible] زینب [illegible]
[illegible] یا ایها الرسول [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
کربلا [illegible]
[illegible] وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible]

مجلس یازدهم در تفصیل اعمال روز یازدهم

در ثواب زیارت [illegible] در این روز [illegible]

چنانچه وارد شده است که هر که در شب یازدهم دو رکعت نماز بکند [illegible] انا انزلناه [illegible]
ثواب شاکران داده باشد [illegible] اللهم حبب الی فیه الاحسان وکره الی فیه الفسوق
والعصیان وحرم علی فیه السخط والنیران بعونک یا غیاث المستغیثین بیان این دعا موقوفست ببیان این مطلب
که از جمله اصول دین نبوتست و آن بر دو قسم است نبوت عامه و نبوت خاصه نبوت عامه عبارتست از اینکه بر خداوند
[illegible] لطف لازم است که پیغمبری بسوی خلق بفرستد [illegible] و ارشاد ایشان و دلیل بر این مطلب بسیار است و از آن
جمله اینست که چون افعال و اعمال [illegible] اختلافست بعضی صلاح ایشان در ارتکاب آنست و بعضی فساد ایشان در ارتکاب
آنست و بعضی خالی از هر دو جهت است و واضح است که عقول خلق قاصر است از ادراک آنچه سبب از افعال که صلاح
است در ارتکاب آن مثل صوم و صلوة و تضرع و امثال آن و عقول ایشان از ادراک آنکه چه سبب از افعال که
فساد ایشان در آنست و عقول ایشان ادراک آن از [illegible] مثل غنا و زنا و [illegible] در حال حیض و امثال
آن و واضح است که در اینصورت بر خداوند رؤف حکیم سزاوار نیست که ایشان را بحال خود واگذارد [illegible] صلاح و فساد ایشان
را بایشان تعلیم نماید [illegible] سزاوار است که صلاح و فساد و [illegible] تعلیم نماید [illegible] حاضر [illegible]
غذا حاضر نباشد [illegible] مسموم باشد [illegible] در آن مجلس [illegible]
[illegible] البشر [illegible] عالمی [illegible]
[illegible] ماکول و مشروب و ملبوس [illegible] کیفیات [illegible] عامه خلق و معامله [illegible]
[illegible] خداوند عالم [illegible] رؤف حکیم لازمست که مطلع سازد [illegible]
مفاسد و واضحست که [illegible] ایشان باید باشد [illegible]
نماید پس واضح شد که من باب لطف بر خداوند لازمست که رسولی از جنس بشر بسوی ایشان بفرستد تا صلاح
و فساد ایشان را بایشان تعلیم نماید بخلاف هرگاه مخالفت نموده خود را خوار کرده اند از جانب خدا حجت تمامست
از او و معلم فرستاده نشده و ایشان خود را از خیر ممنوع کرده اند [illegible]
[illegible] صلاح و فساد و افعال [illegible] و ازمان و اشخاص و اعضا مختلف [illegible]
در شرایع [illegible] بعضی از افعال هست که در همه شرایع مطلوبست چنانچه [illegible]
جل شانه [illegible] در همه شرایع [illegible] حفظ فرموده است اول [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] حفظ نموده است بحرام کردن مسکرات سیم مالهای مردم را حفظ فرموده [illegible]
[illegible] حفظ [illegible] پنجم دین ایشان را حفظ نموده [illegible]
[illegible] از جمله امور یکه در جمیع شرایع مرغوب و امر بآن شده است [illegible]
[illegible] احسان [illegible] فواید آن بسیار است و اما طول عمر [illegible] چنانچه در حدیث معتبر [illegible]
[illegible] طول رکوع و سجود [illegible] و طول جلوس بر مائده و احسان [illegible]

موجب وسعت است چنانچه از حضرت امام موسی مرویست که در بنی اسرائیل مرد صالحی بود و زن صالحه داشت شبی در خواب دید او را و گفتند حق تعالی فلان عمر ترا برای تو مقرر کرده که نصف عمر تو در فراخی گذرد و نصف دیگر در تنگی و فقر اختیار کن که هر یک را اگر تو میخواهی مقدم دارد آن مرد گفت من زن صالحه دارم او شریک منست در معاش پس با او مشورت کنم و بعد خواهم گفت چون صبح شد خواب را بزوجه خود نقل نمود آن زن صالحه گفت که نصف اول را اختیار کن و تعجیل نما در عافیت شاید خدا بر ما رحم کند و آن نعمت را بر ما تمام کند چون شب دویم باز همان خواب را دید و گفت اختیار کردم نصف اول را پس آنمرد چنین دنیا رو باو آورد پس زوجه اش باو گفت که از آنچه خدا بتو داده است بخویشان و پریشان و اهل بده و بر برادران خود بده و بپوشان او را امر میکرد که نعمت خدا را در مصارف خیر صرف نماید چون نصف عمر او گذشت و بوعده منتظر بود رسید همان شخص را در خواب دید و گفت خدا بجزای احسان که نمودی رحم کرد و بقیه عمر ترا نیز مقرر فرمود که در گشادگی بگذرد عزیز من احسان موجب عزتست چنانچه در بعض المجالس ذکر کرده که سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی اول شخص صیادی بود مرکوبی داشت و بسواری آن میشد در طلب صید مشغول میشد یکی از روزها بره آهوئی صید کرد و مادر او عقب او میرفت و چون مادر آهو بره را با این احوال دید رحم و احسان او طفل او را بر زمین گذاشت و روانه شد شب در خواب دید رسول خدا را که با او فرمودند که بجهت این احسان و رحم که با این حیوان نمودی خداوند تقدیر فرمود از برای تو سلطنت را پس کلید همه خیرات احسانست چنانچه فوائد آن عاید خود شخص میشود سرایت باولاد و احفاد هم میکند چنانچه در حدیث وارد شده که خوبی شخص سرایت میکند باولاد تا هفت پشت بلکه تا هفتاد پشت بنا بر بعضی اخبار و از این جهت است که در فقره دعا امر شده اللهم حبب الیّ فیه الاحسان یعنی خداوندا جلوه گردان بسوی من درین ماه احسان به بندگان خود را تا اینکه بواسطه احسان با ایشان مستحق احسان تو شوم چنانچه عزیز من میخواهی بفهمی مرتبه احسان را همین بس که آیا نیست که حضرت موسی عرض کرد پروردگارا سبب مهلت دادن فرعون چیست خطاب رسید هفت خصلت خوب دارد از آنجمله اینکه آن مرا امر میکند و جور در حکم نمیکند و سخن مدعی را در غضب مذهب علیه گوش میدهد و آنچه از بندگان من میگیرد صرف خود آنها میکند و طعام بسیار میخوراند و زنا و لواط نمیکند ببین فرعون علیه اللعنه با آن شقاوت ببرکت این احسانها چهارصد سال سلطنت نمود با ادعاء خدائی بدون اینکه سر او درد بیاید و مخفی نماند که احسان بخلق مقصود با احسان مالی نیست بلکه بسوی آن احسان نمودن بایشان باصلاح امور ایشان و خیرخواهی ایشان بزبان که لا اقل بدعای ایشان که در خواب(?) دعا کند در بعضی احادیث وارد است که هر گاه شخص روزی بیست و پنج مرتبه بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات خداوند بعدد مؤمنین و مؤمنات که آمده اند و خواهند آمد تا روز قیامت در نامه عمل او حسنه ثبت میکند ملاحظه کن عموم مرحمت را اگر بواسطه این عمل جزئی چه قدر ثواب مرحمت میفرماید پس حسب المقدور او را از دست مده بهر قسم از اقسام باشد تا دستگاه رسوی و لا اقل از احسان خود بازمان

طاعات که وانمیکند نیز اگر بجا آورید نماز احسان بخود داشته بلکه احسان بدیگران هم احسان بخود است چنانچه حق تعالی میفرماید ان احسنتم احسنتم لانفسکم شاهد این مدعی است بر این وجه چنانچه در بعضی تفاسیر دیده شد که شخصی زوجه ذکر او در بعضی روزها بیرون تا اینکه صبح بشه بجهت بر خود تعیین نمود او را خود آن امتحان نماید مضمون این شر بشهر را با اطفال هلاک نماید حلوائی طبخ نمود با زهر و آنرا تا چند کرده نان نیز داد او و زوجه اش نمود که برای تو طبخ نمود نام آن شخص صالح گرفت و روانه شد قضا از شهر بیرون رفت و بیرون شهر گردش میکرد دو جوان با او رسیدند با آن مرد صالح گفتند که از گرسنگی قوت را بر ما تمام شد آیا در نزد تو طعامی هست نماید همین شخص نان و حلوا از نزد ایشان گذاشته خوردند آن دو فرزند آن مرد صالح آمدند خدمت جناب رسول خدا و اظهار عرض کردند آن بزرگوار فرمان داد را آوردند و فرمودند منادی ندا دهد که هر کس مسافری داشته باشد بیاید آن قضا دو جوان از ضعف مردند دیدند آن ضعیفه همینکه این را شنید از خانه بیرون آمد ملاحظه کرد دو طفل خود را از حلوا اینکه خود از برای آن مرد صالح ترتیب داده مرده اند حقیقت این شهر بشهر برو معلوم شد که بگیا و چگونه عاید بخود او شده اسلام شد پس چنانچه جزای احسان عاید خود شخص میشود جزای عصیان نیز عاید شود اینست که در فقره تمام اینده عا است کره الیّ فیه الفسوق والعصیان یعنی مکروه گردان خداوندا از برای من فسق و معصیت را یعنی چنان فرما که بد بیاید مرا از آن تا ترک نمایم و مبتلا بعقوبات آن نشوم و اصل حب طاعت در اهل طاعت و بغض معصیت در اهل معصیت خود بنفسه از لوازم ایمانست و منافاتی با ترک طاعت و اتیان معصیت ندارد زیرا که بسا هست که طاعت را دوست میدارد ولی بواسطه بعضی دواعی ترک میکند یا معصیت را دشمن میدارد و بواسطه بعضی دواعی بجا میاورد چنانچه در خارج محسوس است و لیکن همینکه معصیت از شخص صادر شد علامت بغض این بود ندامت از آن و بغض نفس خود است بواسطه ارتکاب و شاید بهمین واسطه معصیت آمرزیده شود چنانچه در حدیث وارد است که بسا هست عاصی به بهشت میرود و مطیع بجهنم از سبب آن استفسار نمودند فرمودند که آن عاصی از معصیت خود پشیمان است و با نفس خود بد است چرا که معصیت بود کار از او صادر شد و بهمین واسطه شرمسار است و آن مطیع بطاعت مغرور است و عجب میکند و بهمین واسطه هلاک میشود و از اینجهت است که در بعض اخبار وارد است که وقتی حضرت موسی در هنگام مناجات سه مرتبه عرض کرد یا اله العالمین یکدفعه لبیک شنید عرض کرد یا اله المطیعین دو مرتبه لبیک شنید عرض کرد پروردگارا در نداء اول یکدفعه جواب فرمودی و در یک نداء آخر دو دفعه خطاب رسید عالمین بعلم خود مغرورند و عابدین بمعرفت خود مطمئن اند و عابدین بعبادات خود امیدوارند اما اهل معصیت کبرا بغیر من پناهی ندارند لهذا دو مرتبه جواب گفتم پس مؤمن باید همینکه عصیان از او صادر شد فوراً توبه نماید و گویا فقره سیم دعا هم اشاره بهمین باشد زیرا که ترجمه آن اینستکه حرام نما خداوندا بر من در این ماه غضب و سخط خود و آتش جهنم را و واضح است که حرمان این مرحله بجود بخود نمیشود بلکه مقصود اینستکه توفیق فرما که عصیان و گناهی که موجب

یعنی است صادر نشود یا اینکه هر گاه صادر شد اسباب عفو از او فراهم آورد که بتوفیق توبه یا شد اگر اعظم عفو عنه
آن ولایت اهل بیت عصمت علیهم السلام که با آن از دنیا رحلت نماید چنانچه در حدیث صحیح است که حضرت سجاد علیه السلام می فرماید
که سلمان گفت روزی نشسته بودیم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آمد علی بن ابیطالب و فرمود یا علی بشارت دهم ترا از اخبار
حبیب خود جبرئیل گفت بلی فرمود خبر داد مرا جبرئیل به اینکه عطا کرده بشیعیان و محبان تو هفت خصلت
رفق و مدارا هنگام مردن و انس نزد وحشت قبر و نور در ظلمت قبر و امنیت در روز فزع و سبکی حساب در وقت
میزان و گذشتن از صراط و داخل شدن در بهشت پیش از امتهای دیگر بهشتاد سال و پیغمبر بزرگوار فرمود
که محبت اهل من نفع می کند در هفت جا که احوال آنها عظیم است یکی هنگام مردن و در قبر و وقت حساب و نزد میزان
و نزد صراط پس هر که ایمنی خواهد در این هفت موضع و خدا خواهد امن ملاقات کند باید دوست داشته باشد علی و اولاد
او نماید پس ولایت ایشان عمده در حوزه صراط و میزان است و باید مؤمن روز بروز در استحکام آن بیفزاید و
خود بجوید حاصل نمی شود مگر به تحصیل معرفت بحق ایشان بیشتر نماید ولایت و محبت ایشان مستحکم
میشود پس بنویسم بعضی از فضایل و مناقب ایشان تا مطلوب و مقصود حاصل شود و در بیان آن
ایمن حدیث مذکور است که اعرابی از بنی سلیم بخدمت رسول خدا آمد و معجزه دید و ایمان آورد و کلام اسلام
مسلمان شد و جناب رسول خدا از برای او ناقه و عمامه و پوشش طلب کرد و جناب امیر علیه السلام
برای طعام بخانه فاطمه آمد فاطمه فرمود سه روز است که طعامی نخورده ایم
اضطراب میکردند تا بجواب رفتند فرمود سلمان برای من ... و فاطمه
فرمود ...
السلمان ... اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ...
نمودند ... سلمان ... اسلمان ...
کرده را اخذ قصد کردیم ...
آمد ...
فاطمه آثار ضعف ... مشاهده ...
...
بیدار ...
کردن پیغمبر ...
و الوکیل ... فاطمه ...
و دست دعا برداشت و عرض کرد ای پیغمبر تو و سبط پیغمبر تواند و همه گرسنه اند پس ...

چنانچه پیغمبر اسلام ... ایشان ... که فرشته خدا با برما فرو فرستد که بدان ایمان آوردند ... هنوز
دعا اعظم تمام نشده بود که ... و بوی خوشتر از مشک و عنبر از آن اطعام برآمد
نزد آن بزرگوار او جناب امیر ... فاطمه از کجا آورد که جناب رسول خدا فرمود یا علی بخور و مپرس و حمد بکن
خدا را که مرا نمرد تا اینکه فرزندی داد مثل مریم بنت عمران که هر گاه زکریا نزد او رفتی در محراب پیش او
روزی یافتی گفتی ای مریم از کجا است او گفتی از نزد خدا ... اما عجب است بسیار ...
بود فاطمه در صحرای کربلا و قتیکه فرزندش جناب ابی عبدالله از شدت تشنگی زبانش ... بود ...
و می فرمود ... اما ... دعا کند ...
اما در روز عاشورا ... کربلا ... مبارکش ... روز عاشورا از کثرت ...
دنیا ... از شدت تشنگی زبان ... چشمهای مبارکش ...

الا لعنة الله علی **مجلس دوازدهم در شرح دعای روز دوازدهم** القوم الظالمین

در ثواب آن وارد شده است که هر کس در این روز این دعا را بخواند گناهان گذشته و آینده او آمرزیده شود و ...
او بحسنات مبدل شود و در نماز شب دوازدهم وارد است که هر کس در این شب چهار رکعت نماز بکند در هر رکعت بعد از حمد
پنج مرتبه قل هو الله احد بخواند بگذرد از صراط چون برق جهنده و اینست دعا اللهم زینی فیه بالستر و العفاف و استرنی
فیه بلباس القنوع و الکفاف و احملنی فیه علی العدل و الانصاف و آمنی فیه من کل ما اخاف بعصمتک یا عصمة الخائفین
بیان این دعا موقوف به بیان این مقدمه است که سابقا ذکر شد که اول از اصول دین توحید است و مراد بآن معرفت
الله ... و چهار رکن است **اول** معرفت وجود او **دوم** معرفت وحدت او **سیم** معرفت صفات ثبوتیه
چهارم معرفت ثبوتیه و از جمله صفات ثبوتیه قدرت و علم است که خدا توانا است و دانا است ...
از برای اثبات علم و قدرت حقه ملاحظه مخلوقات و مصنوعات او است که هر یکی را در نهایت استحکام خلق فرموده و هر یک را
اجزائی بکمال او است از چشم و گوش و سایر اعضا و گرگ و پشم و غیر اینها داده است و همچنین هر یک را در محل خود
قرار داده و هر میوه در فصل خود و همچنین است خلقت کوهها و معدنها و اینها هر یک در کمال اختلاف که مقادیر
آنها بنسبه جوع شود بتوحید مفضل پس از خلق کردن خلقتها مختلفه و خلق نمودن هر یک را بر نحو حکمت و مصلحت
و عطا کردن هر یک را آنچه محتاج اند واضح میشود کمال علم و قدرت خداوند از آنجمله اینست که عورت چون تمام امتو
کرداند بانچه می بینید بعضی را بدم و بعضی را بپاها و بعضی را ببال و هر یک را زینتی داده است بخوبیکه فراخور
حال او باشد که بواسطه آن زینت نسبت بخود محبوبیتی دارد که اگر زینت دارند مثل عورت ایشان هم مستور
بود هر آینه در نظرها کریه بود و طباع از ایشان متنفر بود و همچنین از برای انسان ستر ظاهر و زینت ظاهر
مقرر فرموده ستر ظاهری لباس است و زینت ظاهری شانه کردن و مسواک کردن و خضاب نمودن و لباس خود
را پاکیزه نمودن و انگشتر در دست نمودن و نحو اینها و از برای انسان ستر باطنی و زینت باطنیه مقرر فرموده اما

ستر باطنی پس قناعت و کفافست قناعت از بنده است که قناعت کند بانچه خداوند باو لطف فرموده و کفاف از جانب
خداوند است باینکه عطا فرماید به بنده بقدریکه کفایت او کند پس اگر قناعت را شعار خود نکند هر اینه ذلیل خواهد
شد چنانچه ذکر کرده اند که دو طفل بودند یکی نان با عسل میخورد و دیگری نان خالی انکه او را نان خالی بود از عسل
دیگری طمع داشت و از تمنا میکرد او گفت اگر سگ من میشوی من بتو عسل میدهم ان طفل در عقب او مثل سگان
چهار دست و پا راه میرفت صاحب عسل انگشت بعسل الوده باو میداد پس هر کس طمع بدیگری داشته باشد مثل
ان طفل باید ذلیل دیگری بشود و چنانچه این طفل بنان خالی خود قناعت میکرد مثل ان بود هم چنین هرگاه بنده
بانچه خداوند باو عنایت فرموده قناعت نماید مثل دیگران خواهد بود جناب امیر فرمودند استغن عن الناس
کن کاحد من الناس مجملا باید لباس قناعت را بپوشی تا بذلت طمع گرفتار نشوی و عیب باطن تو مخفی باشد علاوه
دین تو که بهترین چیزها است از دست تو بدر میرود زیرا که دنیا و کبر و حرص و طمع مرضها از بیخها شرک خفی است
که باید مؤمن اینها را از این چیزها احتراز کند لهذا این قناعت مفید است و فیکه برسد از جانب خداوند بقدر کفاف
واما هرگاه بقدر کفاف نرسد هر چه قناعت داشته باشد بذل سؤال میافتد زیرا که مال دنیا خوب نیست
بقدر کفاف به بنده برسد نه زیاده و نه کم جناب رسول در هنگام مهاجرت بمدینه رسیدند بشبانی و از او شیر
خواستند نداد ان بزرگوار عرض نمود خداوند زیاد کردان مال او را بشبان دیگر رسیدند از او شیر خواستند دیگری
شیر دو شید او را ان بزرگوار عرض کرد خداوند او را بقدر کفاف عطا فرما اصحاب عرض کردند شبان اول شما
شیر نداد و شما خواستید زیاد نی مال او را و انمرد شیر داد از برای او بقدر کفاف طلب فرمودید فرمودند مال
دنیا همینکه زیاد شد و بال است در دنیا و عقبی الحق چنین است چنانچه خود می بینی صاحبان مال را اگر ساعتی از او
دارند متصل گرفتار ند با قسام گرفتاریها در اخرت هم گرفتارند بحساب او چنانچه زیاد او خوب نیست هرگاه
کمتر از کفاف هم باشد از برای ما ضعیف الایمانها خوب نیست مفاسد بسیار براو مترتب است پس لباس باطنی
دو چیز است قناعت از خود داری و کفاف از خداوند و زینت باطنیه هم دو چیز است ستر و عفاف اما ستر
از خداوند است که مستور دارد بنده را و اسباب افتضاح او را فراهم نیاورد و اما عفاف از خود بنده است که
عفت را شعار خود نماید از حرام چه مال باشد و چه فرج اما ستر خداوندی حاصل است مگر نشنیده که ذکر
کرده اند در تفسیر یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح که از برای هر کس نمایندگی است در عرش و هر چه شخص در روی زمین
مشغول باشد امثال هم بعینه همان مشغول است و دور نیست که عرش از قبیل اینه باشد که صورت در ان منطبع
میشود و همینکه شخص مشغول عبادت شد ملئکه می بینند او را بدان حالت و اما هرگاه مشغول عصیان
باشد امثال هم مشغول همانست نور خداوند پرده خلق میکند که ملئکه نه بینند و اطلاع بر حال او هم
نرسانند این است معنی باطن یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح مرحوم سید نعمت الله جزائری ره در انوار نعمانیه
ذکر فرموده که هر فرد و ملکی که در روز و شب میایند عمر در و ملک شب که نشسته اند تا این بنده بر بادی عصیان مفتضح نشود

و هم چنین در کیفیت حساب اهل محشر وارد شده است که بعد از انکه صفوف اهل محشر بر پا شود خداوند رکوش هر بنده
صندوق اخلق میکند و با نحساب ایشانرا میکند و هر یک مشغول حساب خود میباشند از حال دیگری با خبر نمیشوند و هم
چنین در حدیث وارد است که چون روز قیامت شود جناب سید انبیا از خداوند مسئلت نماید که خداوند خواهش
اینست که حساب امت مرا بمن واگذار نما که امت من مفتضح نشوند که خطا برسد که انچنان بحساب امت برسیم که تو هم از
احوال ما مطلع نشوی نخجل نماند که مراد باین اطلاع اطلاع عینیست در ظاهر حال و الا ان بزرگوار مطلع است بر احوال
کل چنانچه حدیث که سابقا ذکر شد که خطا برسد که بیا و زامنان خود را تا اخر حدیث بر این مدعا شاهد است اگر علم
نداشته باشد چگونه خوبان امت را میدانند مجملا اینست ستر خداوند در عقبی و اما ستر خداوند در دنیا
هر کس بچشم خود میبیند که چه گناهان بزرگ از ما و حساب میشود خداوند او را مفتضح نمیشاید بلکه منع از عیب مسلمانان
نموده بجهت همین چنانچه منع نموده از تجسس عیوب ایشان و هم چنین قرار چهار شاهد عادل در زنا مقرر فرموده از
همین جهت است که در خبر است که وقتی یکی از انبیا الاغ او را دزد برد از خدا مسئلت افتضاح دزد را نمود خطاب رسید
مثل الاغ خود را از من بخواه و از من بخواه که او را مفتضح کردانم و هم چنین در احوال حضرت موسی مذکور است که
بعد از اینکه با بنی اسرائیل بدعا باران رفتند و پیر دعا او بهدف اجابت مقرون نشد جهت اینکه نمامی در میان
انها بود عرض کرد پروردگار انمامی که کیست تا او را بیرون نمایم خطاب رسید یا موسی من بنده خود را پاره نمیکنم
عزیز من خداوند بنده راضی نشد پرده حرمت نمامی را پاره کند در نزد مثل تو ای ایا چه خواهد کرد با کسانیکه
پرده حرمت فرزندان پیغمبر زاده را دریدند و عیال او را اسیر کرده شهر بشهر دیار بدیار گردانیدند و ایشانرا در مجلس
نامحرمان حاضر نمودند تا اینکه ایشانرا اسیر الله دو فرزند خیال کرده طمع کرده نمودند مجملا خداوند عالم مستور
داشته و میدارد بنده گان را در دنیا و عقبی مادامیکه خود نوعی ننماید که باید مفتضح شود چنانچه در حدیث وارد شده
که خداوند از برای هر بنده ارشند کان چهل پرده خلق نموده و هرگاه کبیره از کبایر را مرتکب شود بیات پرده پاره میشود
پس اگر توبه نمود دو مرتبه بحال اول بر میگردد و هرگاه کبیره بعد از کبیره اول مرتکب شد یک پرده دیگر پاره میشود
و هم چنین تا چهل پرده و هرگاه در این اثنا توبه نمود بحال اول بر میگردد و هرگاه توبه نکرد تمام چهل پرده پاره
میشود ملئکه عرض میکنند خداوندا بنده تو تمام پرده ها خود را پاره کرد خطاب میرسد که ستر نمائید او را با بالهای
خود پس او را با بالهای خود ستر میکنند پس هرگاه طغیان در معصیت نمود ملائکه عرض مینمایند که پروردگارا این
تو زیاد طاغی است خطاب میرسد که بردارید بالها خود را از او پس در این هنگام مفتضح میشود و از این جهت است که
اگر چه خداوند ستار است ولی باید ما نان هم عفت داشته باشد زیرا که بسیار هست که بواسطه بی عفتی رسوائی
حاصل میشود پس عفت را شعار خود نما چنانچه از امام جعفر صادق روایت شده است که فرمود نیست شیعه جعفر مگر
کسیکه شکم و فرج خود را از حرام بعفت باز دارد و کوشش او شدید و برای امر دنیا کار خود کند امید ثواب
و خوف عقاب داشته باشد پس اگر چنین جماعت را ببینید ایشان شیعه منند پس باید مؤمن عفت فرج و شکم داشته

باشد از آنچه حرامست چنانچه دأب الصالحین است و موجب رستگاری در دنیا و آخرتست چنانچه از جناب رسول منقول
است که آن بزرگوار فرمودند که هفت طایفه‌اند که ایشان در روز قیامت در زیر سایه عرش الهی بیاسایند اول امام عادل
دوم جوانیکه اطاعت خدا نماید سیم کسیکه قلب او متعلق بمسجد باشد که چون بیرون رود باز برگردد چهارم
کسیکه تصدق از دست راست بدهد بنحویکه دست چپ او مطلع نشود پنجم مردیکه زن صاحب جمالی او را بخود دعوت کند و او
قبول نکند ششم کسیکه خداوند را بخلوت یاد کند و اشک از چشمهای او جاری گردد هفتم کسانیکه برای خداوند
با دیگری دوستی میکنند و در بعضی از کتب بنظر رسیده است که جوانی بود خیاط و وجیه بود روزی چند جامه دوخته بود باد
آنشهر را دختری بود در نهایت حسن صورت و قصری داشت رفیع روزها در آن قصر می نشست از قضا عبور آنجوان از
پای قصر دختر اتفاق افتاد نظر آن دختر چون بر آنجوان افتاد مایل باو شد و او را خواست بخود دعوت نمود آنجوان
ابا نمود اظهار خوف از خداوند نمود آن دختر گفت چاره جز اجابت نداری آنجوان دید چاره ندارد اذن حاصل نمود
که برود بر بام قصر و خود را شست و شوی دهد دختر گفت در خفیه و خبر را بکند تا مراجعت نمایی آنجوان رفت به بام
قصر و خود را از بالای قصر بر زمین انداخت که این عمل شنیع را مرتکب نشود چون عمل او لله بود خداوند امر نمود
جبرئیل فوراً بر زمین آمد قبل از آمدن آنجوان بر زمین او را گرفت بر زمین گذارد آنجوان بخانه آمد عیال او بر سر او
که چرا آورده بعیال خود گفت قیمت متاع را وعده روز دیگر داده عیال و اطفال را نوعی تسلی داده تا بخواب روند و در تنور
آتش افروخت که همسایگان گمان نکنند که در خانه چیزی نیست ضعف اطفال را خواب نماید و آتش در تنور افکنده
در نزد شوهر خود نشسته همسایه آمد بر سر تنور دید تنور مملو از نان تازه است آواز داد که حال نانها مطبوخ از
آمد دید نانها پخته در نهایت خوبی او زود در نزد شوهر خود آمد حقیقت حال را برای زن نقل نمود که این ثمره عفت
و اطاعت پروردگار را داشته و از این قبیل حکایات بسیار است در حدیث وارد شده است که گذشتن از در
حرام بهتر است از عبادات هفتاد سال بعد از تمهید این مطالب مذکوره واضح شد ترجمه دو فقره اولی اللهم
زیّنی فیه بالستر و العفاف خداوندا زینت ده مراد از اینها پوشانیدن تو عیبهای مرا که مبادا مستوجب شرمندگی
شدن پرده افتضاح را و استرنی فیه بلباس القنوع و الکفاف بپوشان مراد از اینها ملبس بقناعت کردن نفس بعطاهای
تو و عطا فرمودن تو بقدر کفاف و احملنی فیه علی العدل و الانصاف خداوندا وادار مرا مراد از اینها بعدل که بتدکان به
عدل رفتار نمایم و انصاف با ایشان نمایم چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق ماثور است که فرمودند که کسیکه
ضامن شود چهار چیز بجهة او خانه در بهشت انفاق بی ترس از فقر و افشاء سلام در عالم و ترک جدال اگر چه بحق
باشد و انصاف دادن بمردم از خود بجمیع کمالات مصداق آن انصافست اگر انصاف باشد چگونه مرتکب میشود
که مخالفت خداوند کند با آن حقوقیکه خداوند باو هست با اینکه علم بحضور او و اطلاع او دارد در احوال او
و زلیخا مذکور است که وقتیکه زلیخا یوسف را بخلوت برد بتی داشت که او را می پرستید جامه بر روی او انداخت یوسف گفت
چرا چنین میکنی زلیخا گفت شرم میکنم که در حضور او چنین عملی از من صادر شود فرمود تو از بتی بی شعوری

شرم و حیا میکنی آیا من حیا نکنم از خداوندیکه مرا خلق فرموده و حاضر و ناظر است پس بعد از آن طفلی حیا میکنی و از
مخلوقی شرم مینمائی و منهیات خالق را مرتکب میشوی اگر انصاف باشد پیغمبر را که در همه حال فکر تو بوده حتی در حال
ارتحال چنانچه شاید بسیار شنیده باشی از خود بیگانه و آن بزرگوار را مهموم و مغموم داری بجا نیاوردن نظر بعترت آن
بزرگوار و نرفتن بقانون شریعت مطهره او چه آنجناب بنا بر مذهب ما مطلع است بر اعمال ما امتان علاوه بمقتضای
احادیث متعدده اعمال را بر آن بزرگوار عرض میکنند و آن بزرگوار از خیرات مسرور و از شرور مغموم میشود چگونه
مومن با انصاف بشود و چنین پیغمبری مهربان راضی میشود چگونه جناب امیر را خانه نشین کردند و ابا بکر را بجای
پیغمبر می نشاندند و حال اینکه قطع نظر از نص پیغمبر بر خلافت آنجناب ابن سهل ادراکی میخواهد که باید خلیفه
و جانشین پیغمبر کسی باشد که در اخلاق و صفات مشابه با آن بزرگوار باشد و تالی آنجناب باشد و مسلم عند
الکل است که این مرحله خاصه جناب امیر بود و شاهد بر این است حدیث مواخاة که برادری قرار داد در نجد
فیما بین اصحاب و جناب امیر را برادر خود قرار داد فرمود و از القاب آنجناب است اخ الرسول شاهد قوی
آیه مباهله است که خداوند جناب امیر را نفس پیغمبر قرار داد زیرا که باتفاق کل علمای اسلام مراد بانفسنا
جناب امیر است و واضح است که جناب امیر نفس پیغمبر بود بلکه در صفات و اخلاق و احوال مثل پیغمبر بود کانه
نفس پیغمبر بود باین جهة است که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذکر میکند که باین آیه استدلال میشود
کرده که هر کمالیکه پیغمبر را بود جناب امیر را بود الا نبوت که آنهم باجماع ثابتست اختصاص او برسول خدا و الا
او را هم میگفتیم که آنجناب را بود پس بنا بر این کسیکه چنین باشد که مثل نفس پیغمبر باشد آیا او باید خلیفه
رسول باشد یا ابا بکر که حال او واضح است که نهایت ما بینهما بین او و جناب رسول بود و حال آنکه
اگر ما بینهم نباشد مثل جناب امیر نفس رسول بود پس هر ذی شعوری و با انصاف روا ندارد که علی بن
ابیطالب خانه نشین و ابا بکر بجای رسول بمنبر او بالا رود و حال آنکه اسباب امامت از صفات آنرا
جمع بنود و در جناب امیر جمع بود عجبتر این خود این مرد که میگوید که جمیع آنچه پیغمبر داشت جناب امیر هم
دارا بود جز نبوت که آنهم باجماع خارج است از آنچه ها اینکه جناب رسول دارا بود مقام ولایت
بود پس بمقتضای نص ابن شهر آشوب باید جناب امیر هم دارای او باشد زیرا که آنچه باجماع ثابت شد که خاصه
جناب رسول است نبوتست نه ولایت پس جناب امیر دارای ولایت بود سبحان الله انصاف اگر باشد هیچ بی
شعوری این حکم را نمی پسندد و اگر انصاف باشد آیا رواست که در روز عاشورا آب فرات یهودی آب
بخورد و نصرانی آب بیاشامد و پاره تن رسول خدا از آن ممنوع باشد و صدای العطش اطفال او را بشنوند
و رحم بر ایشان نکنند بلکه جناب ابی الفضل العباس بجهة رحم بر آن اطفال بیاید و مشک خود را از آب
مملو نماید و از فرات بیرون آمد سعی نماید بلکه جرعه از آب بآن اطفال تشنه برساند دستهای او
را قطع نمایند و او را تیرباران کنند و تیر بر مشک آبش زنند و آبرا بریزند آن مظلوم در آن وقت

در روایت معتبر منقول است تیر بر منبرش زدند از اسب برگشت بنابر آنچه مذکور است تیر بر چشمش زدند عمود بر فرقش همانوقت
زدند از اسب برگشت صدا نمود یا اخاه ادرکنی اخاک مجملا هر کسیکه انصاف داشته باشد میداند که این ظلم عظیم بود و کل اینها ناشی از
بی انصافیست بلکه این بی انصافی اگر انصاف باشد چگونه ظلم میکند بدیگری و بقول چیزی را ناقص و معیوب میکند چگونه راضی
میشود از برای دیگر آنچه را که از برای خود راضی نمیشود بلکه اگر انصاف باشد چگونه ظلم بخود میکند و آخرت باقیه را بر
دنیای فانیه میفروشد یا اینکه راضی میشود باینکه توشه از برای سفر طویل مهیا نماید و اموزات خود را ضایع نماید
و خود را در معرض هلاکت در آورد بجهت خوش کردن اینکه دیگران در حالتیکه هیچ چیز و هیچ کس با او وفا نمیکند
جز عمل صالح و واضح است که شخص هر چه در دنیا سبکبارتر باشد در آخرت امر بر او آسانتر است چنانچه در احوال
سلمان فارسی است که در مداین حاکم بود با طغیان کرد بنحویکه کوچها را گرفت سلمان مطهره آبی و پوستی و سفره
داشت اینها را برداشت که از شهر بیرون آید و دیگران گرفتار عیال و اموال خود بودند و سلمان در کوچها که میرفت
بجهت موعظه دیگران میفرمود همچنین که من با سبکباری میروم و از خرابی سال هشتم هم چنین نجات می یابند سبکباران
و این واسطه بود که بزرگان دین بکلی از او گذشتند و اگر چنانچه چیزی هم داشتند در وقت انفاق انفاق می
کردند و از آنچه ذکر شد معلوم میشود که هیچ خبر دار مقام انصاف نیستیم و بجز رسوائی و شرمندگی چیزی در
دست نداریم پس باید از خدا بخواهیم که از فضل خود رحم فرماید و ایمن فرماید از مفاسد گناهان در دنیا
و عقبی و از آنجمله است که در فقره آخر دعا است که ایمن فرما خداوندا مرا از آنچه میترسم از مفاسد بی انصافیها
در دنیا و عقبی خود فکر کن ببین که بزرگان دین چگونه در برداشتن توشه سفر آخرت بودند و از هر چه مشغول
میشد بجهت رضای خداوند چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که روزی جناب رسول خدا نماز عصر را
ادا فرمودند مرد پیری از مهاجرین عرب بخدمت آن بزرگوار رسید و عرض کرد یا رسول الله که گرسنه و برهنه و
فقیرم مرا سیر نما و بپوشان و غنی کردان جناب چیزی حاضر نداشت او را برفاقت بلال بخانه فاطمه
فرستادند پیر سلام کرده و احوال خود را بیان کرد آن مظلومه را هیچ در خانه نبود و سه روز بود که تناول نفرموده
بود و حضرت رسالت ... پس فاطمه پوست گوسفندی که حسنین بر روی او میخوابیدند بمقتضای
انما السائل فلا تنهر بان پیر داد پیر گفت من آنرا چه کنم فاطمه گردن بندیکه داشت از گردن گشود نزد آن
پیر مرد نهاد و فرمود بفروش و صرف کن پس آن پیر مستمند آنگردن بند را نزد جناب رسول آورد و گفت این را
بتول عطا کرده که بفروشم عمار یاسر برخاست و اذن خواست که آنرا خریداری نماید فرمود بخر اگر تمام جن و
انس شریک شوند در این گردن بند خدا ایشانرا معذب نگرداند عمار گفت چند میفروشی گفت با نفقه که
سیر شوم و یک برد یمانی و یک دینار طلا که خود را باهل خود برسانم عمار گفت میخرم به بیست دینار طلا
و دویست درهم هجری و یک برد یمانی و شتریکه ترا باهلت برساند و نفقه نان و گوشت که سیر شوی اعرابی خوش
حال شد قبول نمود عمار او را بخانه خود برد و آنچه گفته بود تسلیم اعرابی نمود اعرابی سیر و غنی و مسرور شد بخدمت جناب رسول

رسیدن آن بزرگوار فرمود فاطمه را دعا کن بسبب آنچه بتو عطا کرده است اعرابی گفت خدایا عطا کن بفاطمه آنچه را که دیده
ندیده و گوشی نشنیده جناب رسول آمین گفتند و رو کرد باصحاب و فرمود که حقتعالی عطا فرمود بفاطمه آنچه اعرابی برای
او سؤال کرد زیرا که منم پدر او و واحدی از عالمیان را پدری مثل من نیست و علی شوهر او است و اگر علی نبود برای فاطمه
جفتی نبود و حقتعالی حسنین را باو عطا فرمود که هیچکس از عالمیان چنین فرزندان ندارد در آن وقت سلمان و مقداد
و عمار نشسته بودند پس فرمود میخواهید زیاده بگویم گفتند بلی فرمود جبرئیل بنزد من آمد و گفت چون فاطمه از دنیا
میرود او را دفن کنند دو ملک در قبر او در آیند و از او سؤال کنند که کیست پروردگار تو جواب گوید خداوند
عالمیان پس گویند که کیست پیغمبر تو گوید پدر من پس گویند که کیست ولی و امام تو گوید این مرد که در کنار قبرم ایستاده
است علی بن ابیطالب است فرمود دیگر بگویم زیاده بدرستیکه حقتعالی موکل کرده است بفاطمه گروهی از ملائکه
را که محافظت مینمایند او را از جانب پیش رو و پشت سر و از جانب راست و چپ و با او هستند در حیات او و بعد از وفات و نزد قبر او خواهند
بود و صلوات بسیار بر او میفرستند و بر پدر او و بر شوهرش و فرزندانش پس هر که او را زیارت کند بعد
وفات من چنانست که مرا زیارت کرده باشد در حیات من و هر که علی را زیارت کند چنانستکه فاطمه را زیارت
کرده و هر که حسنین را زیارت کند چنانستکه علی را زیارت کرده باشد و کسیکه امامان از فرزندان ایشان
را زیارت کند چنانستکه ایشانرا زیارت کرده باشد پس عمار گردن بند را خوشبو کرده و در برد یمانی
پیچید و غلامی داشت قلاده را بان غلام داد و گفت اینها بخدمت پیغمبر ببر و ترا نیز باو بخشیدم غلام
قلاده را بخدمت آن بزرگوار برد و آنچه عمار گفته بود عرض نمود فرمودند ببر نزد فاطمه چون نزد آن مظلومه رفت
گردن بند را گرفت و غلام را آزاد کرد پس غلام خندید حضرت فرمود چرا خندیدی گفت تعجب میکنم از بسیاری
برکت این گردن بند که گرسنه را سیر کرد و برهنه را پوشانید و فقیری را غنی کرد و بنده را آزاد کرد و بنزد
صاحبش برگشت سبحان الله دنیا چه قدر بی اعتبار است که فاطمه با این شرافت دنیا بنوعیکه گردن بند او را
بجهت سرور او میخرند و میفرستند اما بعد از وفات رسول خدا در خانه اش را شکستند و سوزانیدند و مذکور
است چون در سوخته شد در را گشودند آن مظلومه ناله بر آورد عمر را از داخل شدن مانع شد آن ملعون غلاف شمشیر
بر پهلوی فاطمه زد آن مظلومه فریاد بر آورد باز آن ملعون تازیانه بلند کرد و بر دست مبارکش
فرو آورد فاطمه ناله بلند نمود آن ملعون داخل خانه شد جناب امیر او را بلند و بر زمین زدند و فرمود ای
پسر صهاک اگر وصیت پیغمبر نبود هر اینه میدانستی که بی اذن من داخل خانه من نمیتوانستی شد پس عمر فرستاد
و معین خواست مردم فوج فوج بیاری او آمدند و ریسمان بگردن امیرالمؤمنان بستند آن بزرگوار را خواستند
بمسجد ببرند چون بدر خانه رسیدند فاطمه مانع شد پس تازیانه بر بازوی مبارکش زدند که تا شکست و باز خود
ایستاد از آنجناب بر نداشتند تا اینکه در بر شکم او زدند و استخوانهای پهلوی مبارکش را شکستند محسن او را سقط
کردند فاطمه متوانسته ... علی را باینحالت بمسجد بردند آیا کجا بود که ببینی فرزند بیمارت را غل جامعه در

کردن و دست بسته بر شتر برهنه سوار از کربلا تا شام گردانیدند بلکه با تازیانه بر بدن مبارکش میزدند هر چه می
فرمود من بیمارم بر او رحم نمیکردند بلکه عوض ترحم سخنان درشت میگفتند و حال آنکه از همه صدمها بالاتر میباید
عمه و خواهران خود را در کوچه و بازار میگردانیدند از همه بالاتر که میباید طمع کرد نحو اهرش فاطمه کردند نمیدانم
این صعبتر بود یا اینکه دید میدید پیش روی او یزید چوب بلب و دندان پدر بزرگوارش میزد آیا این صعبتر بود یا آنکه میدید
سر پدر بزرگوار بر سر نیزه در طشتی که سر جناب ابی عبدالله در آن بود آیا این صعبتر بود روحی لک الفداء یا مولای
و ابن مولای لعنة الله على القوم الظالمین

مجلس سیزدهم در دعاء روز سیزدهم

در ثواب این دعا وارد است که هر که این دعا را بخواند بعدد هر سنگ و کلوخی عطا شود باو حسنه چنانچه در نماز شب
چهاردهم وارد شده است که هر کس شش رکعت نماز کند بعد از حمد هر مرتبه اذا زلزلت را بخواند خداوند سکرات مرگ را
بر او آسان میکند و نکیرین از او خوشنود شوند دعا اینست اللهم طهرنی فیه من الدنس و الاقذار و صبرنی فیه علی
کائنات الاقدار و وفقنی فیه للتقی و صحبة الابرار بعونك یا قرة عین المساکین ترجمه این دعا موقوفست بر این
مقدمه و آن اینست که از جمله صفات ثبوتیه و عمده آنها قدرتست و معنی آن توانائی داشتن حضرت حق است بر هر چیز که خواهد
و شبهه در احاطه قدرت حق نیست که هیچ چیز در تحت قدرت او بیرون نیست ولی باید دانست که باید محل قابل تعلق قدرت باشد
باینکه ممکن باشد و وجود آن ممتنع باشد پس هر گاه چنین باشد قدرت بآن تعلق نمیگیرد و این نه بواسطه نقصان قدرتست
بلکه بواسطه عدم قابلیتست مثل جا دادن دنیا را در تخم مرغی بدون اینکه دنیا را کوچک و تخم مرغ را بزرگ نماید چه این امر
تناقضی است متعلق قدرت نمیتواند شد و مثل اینکه شیء واحد هم طلا باشد هم نقره و هم سایر معدنیات با اینکه شیء واحد
بتمام جمیع اعضاء همه حیوانات باشد اینها هیچکدام صورت پذیر نیست بلی میشود در هر آنی چیزی باشد و هم چنین است خلق
نمودن مثل خود را زیرا که هر چه خلق کند باز مخلوقست و محتاج چگونه میشود مثل خداوند باشد و هم چنین است خلق نمودن مثل
نور محمد و آل او زیرا که اول ما خلق الله نوری بود و باز بطفیل وجود ایشان موجود شده است مقصود از تعدد این امثله
ایضاح مطلبست بوجه واضح که تعلق قدرت کامله بحسب فرع قابلیت محلست چنانچه اعظم مطهرات آبست و اعم آنها و
بالاترین اقسام آنها آب بارانست که پاک میکند هر چیز را که فرو میگیرد و از آنجا تعدد و فشار ندارد در هیچ شیء از اشیاء
نجاسات و در هیچ مکانی از امکنه الا در ولوغ کلب و خنزیر نظر است که در آن اولا خاك بمالند و بعد از آن در باران نهند
این باران پاک میکند هر چیز را که قابل طهارت باشد پس اعیان نجسه را پاک نمیکند مثل سگ و خنزیر و عذره و امثال آن
و از اینجهت است که اعیان نجاسات تا باقی باشد پاک نمیشود و هم چنین حکم در سایر مطهرات که حصول تطهیر بآنها
موقوفست بزوال عین نجاسات و هم چنین پاک نمیشود مایعات متنجسه مادامیکه بر صفات خود باقی باشد مثل شیر
و دوغ و خمر و امثال اینها زیرا که اینها قابل تطهیر نیستند و رحمت ظاهره عنوانست از برای رحمت باطنیه پس
رحمت باطنیه شامل میشود محال قابل را و از اینجهت است که رحمانیت که رحمت عمومیه باشد شامل میشود
جمیع خلق را و اما رحیمیت که رحمت اخرویه است مقصود خاصه اهل ایمانست پس تنها مرید غیر

ایشان بجهة نقص خود ایشان بود و ایشان از قبیل اعیان نجسه میباشند و شاید حکمت حکم بنجاست ایشان در دار
دنیا بواسطه تنبیه بر اینمطلب باشد و چنانچه رحمت و قدرت شامل میشوند محال قابل را هم چنین است سایر فیوضات
حقیقیه زیرا که خداوند عادل الحکیم است و معنی عدالت و حکمت وضع هر چیزیست در موضع خود و وضع شیء
در غیر موضع لغو و قبیح است و از خداوند صادر نمیشود چنانچه در حدیث وارد است که چند چیز ضایع میشود یکی
چراغ در آفتاب روشن کردن دوم غذا از جهة شخص سیر حاضر کردن سیم عروس از برای عنین آوردن چهارم
مطلب علمی را در جائی گفتن که اهل آن مجلس گوش نه دهند پنجم احسان بکسی کردن که او قدر کسی را نشناسد پس
فیوضات خداوند شامل میشود خلق را بقدر استعدادات و قابلیات ایشان و از اینجهة است که اهل بهشت قبل
از اینکه داخل بهشت میشوند امر میشود بایشان که غسل کنند در نهر کوثر و سلسبیل در نهر کوثر که غسل می
کنند از عیوب ظاهره پاک میشوند صاحب حسن ظاهری میشوند و چون در سلسبیل که غسل میکنند عیوب باطنیه
ایشان دفع میشود مانند بخل و حسد و عداوت و امثال آن تا بظاهر و باطن لیاقت تمکن شریف و مصاحبت انبیا
و اولیا را حاصل نمایند و هم چنین قبل از نماز امر بطهارات از خبث و حدث شده است از اینجهة است که این
مطلب را که دانستی پس بدانکه مشمول ترحمات الهیه با آلودگی بکثافات و خباثات جمع نمیشود و کسیکه طالب
درك اینمقامات باشد باید اولا در مقام تهذیب اخلاق بر آید خود را تخلیه از اخلاق رذیله و تحلیه بصفات
حسنه نماید تا اینکه شایسته شمول فیوضات الهیه شوند و بدانکه این جمله صورت پذیر نیست مگر من بهشت
ظاهری معروفست که بالفعل مخلوقست و بهشت حقیقی توجهات خاصه حق است و لیکن با او است و چنانچه
بهشت ظاهری را نمیتوان رفت بدون رفتن در کوثر که تطهیر ظاهر شود و در سلسبیل که تطهیر باطن شود و
هم چنین بهشت حقیقی نتوان فایز شد بدون تطهیر از کثافات ظاهریه و خباثات باطنیه و اشاره باین
مطلبست فقره اولی دعاء امروز اللهم طهرنی فیه من الدنس و الاقذار خدایا پاکیزه فرما یعنی توفیق
ده مرا که خود را پاکیزه نمایم از دنس که کثافت باطنیه باشد و قذر که کثافت ظاهریه باشد چه نجاسات
شرعیه که آنها بول و غایط و خون و منی و میته و سگ و خوك و کافر و شراب و فقاع است و عرق
جنب از حرام نجس نیست بنا بر اظهر چنانچه آب انگور هم بجوش آمدن حرام میشود و نجس نمیشود و عرق شتر
جلال محل اشکالست و اما ترجمه فقره ثانیه چند احتمال دارد ذکر آنها موجب طولست و اظهر وجوه در
نزد حقیر اینست که صبرنی بباء موحده خوانده شود باین معنی که خداوندا صبر بده مرا بر تقدیرات
تا بشر چون تقدیرات بر دو قسم است یکی از آنها قابل تغییر و تبدیل هست و بعضی قابل این مرحله نیست بلکه
ثابت است و میشود لا محاله پس آنچه قابل تغییر نیست باید توفیق الهی شامل شود که حالتی در عبد حاصل شود
که مقتضی رفع تقدیر باشد زیرا که آن رفع نمیشود تا حالت عبد خوب شود چنانچه آیه شریفه ان الله لا یغیر
ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم یعنی خداوند تغییر نمیدهد چیزیرا که بقومی داده است چه خیر و چه شر تا

تغییر ندهند آنچه در ایشانست یعنی اگر نعمتی با ایشان داده است تغییر نمیدهد تا حالت ایشان بد نشود و هم چنین
هرگاه در بلیه باشند رفع نمیفرماید تا حالت ایشان خوب نشود و از اینجهة است که در فقرهٔ اولی خواستیم شدهٔ ما
از ادناس و اقذار را تا موجب شود رفع تقدیرات بد را که بر تغییر حال رفع شود چون بعضی تقدیرات هست
که لا محاله میشود و شدنی است چاره نیست باید در آنها توفیق صبر خواست که بواسطهٔ اجر صبر بلیات دور
شود پس کانه در فقرهٔ اولی حسن صبر خواسته شد بر تقدیرات که ثابت اند و بحسن حال رفع میشود و از این
باب بود که ائمهٔ طاهرین چون عالم بودند بنا بر اظهر بسیاری بود نوع از تقدیرات چه در حق خود و چه در حق سایر
موجودات لهذا این بلیاتیکه بر آنها وارد میشود که میدانستند حتم است تسلیم میکردند چنانچه جناب
امام حسن را چند مرتبه زهر دادند و هر یکبار ابدعا و غیره رفع فرمودند مرتبهٔ آخر را که میدانستند حتم است
خود کوزه را بر داشته میل فرمودند و هم چنین جناب سید الشهداء از مکه قبل از فراغ اعمال حج بیرون آمدند
و آنچه اصرار بر موقوف داشتن این سفر کردند فرمودند که اگر بروم در رسول را خواب دیدم امر بر رفتن نمودند
و میکشند هم چنین سایر ائمه هر یک را چند مرتبه خواستند شهید نمایند هر دفعه میدانستند تغییر پذیر هست
و رفع میشود رفع میفرمودند چنانچه در ابواب معجزات ایشان مذکور است و آن دفعه را که میدانستند حتم است در مقام
غایت تسلیم و انقیاد بود رضا و تسلیم مینمودند چنانچه در ابواب معجزات جناب امیر مذکور است که تشریف بردند
بالای منبر مسجد کوفه و کلماتی فرمودند که معنی آنها این بود که مراد بو الدین در آیهٔ شریفه و بالوالدین احسانا من
میباشم و رسول خدا پس برخواست مردی از اهل مجلس و گفت ای پسر ابو طالب جادو کردی اهل حجاز را حال آمده
جادو کنی اهل عراق را بیا و قبل خود پس آن بزرگوار بگوشهٔ چشم نظر بسوی او نمودند آن مرد کلاغی شد پرواز
کرده و برد بود از مسجد نشست پس بعضی ببعضی گفتند رسید سحر پسر ابو طالب بجائیکه مسخ کند مردم را قسم بخدا اگر
چاره او را نکنید بکشتن هر آینه با شما خواهد کرد آنچه با رفیق شما کرده آن قوم سی هزار نفر بودند پس با یکدیگر
معاهده کردند که چون آن بزرگوار بنماز جمعه بیاید و بمسجد برود بریزند بسوی او با شمشیرهای خود و او را شهید
نمایند پس روز جمعه شد شمشیرهای خود را برداشته بمسجد آمدند چون بمسجد کوفه اولی تشریف بردند هر یک
دست بشمشیرها گرفتند که بیرون آورند نماند در دست ایشان جز دسته شمشیر چون نماز تمام شد حضرت
تشریف بردند بمنزل خود و آن جماعت تعجب کردند یکی از دوستان آن بزرگوار با ایشان بود که از این حال آگاه بود
میگوید من رفتم بمنزل آن بزرگوار و کید قوم را حکایت کردم آن بزرگوار فرمودند فردا اول روز در نزد من
بیا پس فردا صبح رفتم نزد آنجناب فرمودند برو پشت کوفه تا برسی بفلان موضع پس هر گاه رسیدی بآنجا خواهی دید
قافله را که میاید و پیش آنها مردی است سوار قاطری پس برو نزد او و بگو امیر المؤمنین مرا فرستاده بسوی تو
میگوید تسلیم کن بمن قافله را و برگرد بسلامت پس من رفتم تا بموضع رسیدم دیدم که پیش آن قافله میاید پس
گفتم آنچه گفت بیان قافله را بگیر و برو پس قافله را بر داشتم و آمدم نزد آنحضرت و بارها را فرود آوردند گفتم که حضرت

چیزاست

چیز است پس قوم حاضر شما فلان و فلان را که از دوستان آنجناب بودند آنها را حاضر نمود فرمودند بیرون آورید آنچه
در این بارها است چون بیرون آوردیم همهٔ شمشیرها بود پس شمردیم عدد آنها سی هزار بود پس قسمت فرمودند میان دوستان خود پس
آنها را بردند ببازار و فروختند بصاحبان شمشیرها که شناختند شمشیرهای خود را بقیمتهای عالیه پس من برگشتم و عرض
کردم یا علی این شمشیرها کجا بود فرمودند شمشیرهای آن جماعت است چون ایشان اراده مکر کردند خداوند بسی هزار ملک فرمان
کرد هر ملکی رفته شمشیر یکی را جمع کرده و آوردند با این شهر که دیدی مقصود اینست که اینها سی هزار نفر بودند اراده قتل
کردند چاره آنها شد و این یکنفر بود و کرد آنچه را که کرد و چاره نشد بجهة حتم بودن چنانچه مثل امروز که روز
سیزدهم است آن بزرگوار بالای منبر مسجد کوفه فرمودند پس بجانب امام حسن نگاه کردند امام حسن را دید نشسته فرمودند
یا بنی کم مضی من شهرنا هذا عرض کرد سیزده روز پس بجانب امام حسین نظر کردند امام حسین نشسته فرمودند یا بنی کم بقی من شهرنا
هذا عرض کرد هفده روز پس آن بزرگوار دست بسر گذاشته بمحاسن شریف فرمودند و فرمودند لیخضبن اشقی
هذا الشهر شیبتی من دم رأسی و این شعر را میخواند اریدحیاته و یرید قتلی عذیرک من خلیلک من مرادی یعنی
حیات او را میخواهم و او قتل مرا میخواهد بخواه عذری از قبیلهٔ مراد پس آن بزرگوار فرمودند ابنوهم باید و گمان میکنید
که من از مردن میترسم والله پسر ابو طالب انس او بمرگ بیشتر است از انس طفل به پستان مادرش و من همیشه مشتاق
مرگ بوده ام و انتظار شهادت را کشیده ام اما گریه من برای فرزندان مظلوم منست که با وجود یکه بعد از من بی مسلا ابنده و از
مدینه که وطن خود باشند دور اند و بهجران مادر گرفتارند بعد از من چه خواهد شد چه ظلمها که بر آنها کرده
با ایشان نمایند که آخر کار یکی را بزهر ایذا در او ودیعه یکی را در صحرای کربلا گرسنه و تشنه شهید نمایند و بدن او برهنه
را در صحرا افکنند و سر او را شهر بشهر بگردانند پس فرمودند بحاضران سلام مرا بغایبان برسانید که هر که در مصیبت
فرزندان من بگرید یا در ماتم ایشان محزون شود گریه و ناله او در نزد من ضایع نخواهد شد یا علی البته ما در بسیاری
از اوقات در مصیبت ایشان گریه باید پس شفاعت نمائید ما در نزد خداوند بجهة اصلاح امر دنیا و آخرت و کوتاه
نشدن دستهای ما از دامان شما در دنیا و آخرت پس مومن باید با ایشان تاسی نماید در شدائد و مصائب
صبر نماید با اینکه رستگاری حاصل شود اللهم صل علی محمد و آل محمد اما ترجمه فقرهٔ ثانیه الشرو نعمنی بالتقوی وصححه
یعنی خداوندا توفیق ده مرا و زینت ما از برای تقوی و صحیح نما کار اگر بخواهم تفصیل دهم کلام را که از اینجا چیز هر
مجلس بطول بیانجامد بی محالا باید آنکه این چیز باشی همه خیرات کفایت میکند و مدح تقوی بسی است بر شریفه
ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی هر کس پرهیز دارد خدا یعنی از مخالفت خدا خدا
میگرداند از برای او محل خروجی از شدائد و روزی میدهد او را از جائیکه گمان نداشته باشد پس اگر طالب
اصلاح امور دنیا است باید تقوی را شعار خود نماید بنص این آیهٔ شریفه اصلاح امر او میشود علاوه اینکه توشهٔ آخرت
پس در تقوی جمع است خیر دنیا و آخرت چنانچه از این حدیث معلوم میشود از حضرت حق تعالی منقولست که در بنی اسرائیل عابدی
بود که میگفت الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین پس ابلیس از گفتار او در خشم شد شیطانی را نزد او فرستاد

وکفت

وگفت بگو عاقبت نیکو از برای پرهیزکاران است و چون آمدند انرا گفتند با شیطان و عابد نزاع شد اخیر شد و حکم
کیستکه اول پیدا شود بشرط آنکه سخن هر یک را که تصدیق کنند یک دست دیگری ببرد پس شخصی پیدا شد از او پرسیدند
گفت عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است چون این را شنید انشیطان یک دست عابد را برید و باز عابد میگفت الحمد لله رب
العالمین والعاقبة للمتقین شیطان گفت باز همان را میگوئی باز راضی شدند بحکم هر کس اول پیدا شود پس بار دیگر پیدا شد
و تصدیق شیطان را کرد انشیطان دست دیگر عابد را گرفت و قطع کرد باز عابد همان ذکر اول را میگفت شیطان گفت باز
میگوئی اینمرتبه محاکمه میکنیم نزد اول کسیکه پیدا شد بشرط کردن زدن پس آمد حقتعالی ملکی را فرستاد بصورت شخصی و
قصه خود را نقل کردند انشخص دستهای عابد را بجای خود گذاشت و دستها بر تمام بدن او درست شد و کردن شیطان را زد
وگفت عاقبت نیکو از برای پرهیزکاران است و از این حدیث ظاهر شد که عاقبت نیکو و سعادت دارین برای پرهیزکاران است
تقوی درجات و مراتب دارد و پائین ترین درجات او ترک واجبات و ترک محرمات است و اما صحبت نیکان هم راس همه خیرها است
و شخص بواسطه از نیکان میشود و در حدیث معراج است که جناب رسول فرمودند که بردر اول بهشت نوشته لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله لکل شیء حیلة و حیلة طیب العیش فی الدنیا اربع خصال از برای هر چیز حیله ایست و حیله خوبی عیش در دنیا
چهار خصلت است ترک حسد و ترک کبر و قناعت داشتن و مجالست با اهل خیر نمودن چه خوش گفته است این شعر را با رحمت ابناغ
خند کند صحبت نیکان آزنکان کند عزیزه من ام ایمن زنی بود مصاحب با خاتون دو سرا فاطمه زهرا بعد از وفات
انمظلومه از مدینه بیرون رفت و سر بصحرا نهاد تشنه شد عرض کرد پروردگارا من کنیز خیر نسوان ام مرا سیراب کن که من خادم
او میباشم نور مطهره الهی از آسمان فرود آمد خورد و سیراب شد ندائی رسید که بر کرد بمدینه و تو خبر نما بر اطفال فاطمه
ببین ثمره مجالست با نیکان چه قدر شد که از برای آوازی آسمان آب میاید اما عزیزه من ام ایمن خادمه فاطمه بود و از برای
آب فرستاد اما جناب ابی عبدالله که پاره تن آن مکرم بود روز عاشورا با اینکه بغایت تشنه بود بحدیکه زبان مبارکش
مانند چوب خشک شده بود هر چند طلب آب فرمود یک جرعه آب بلب مبارکش نرسانیدند و او را با لب تشنه شهید کردند و سیعلم

الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون مجلس چهاردهم در دعاء روز چهاردهم

در ثواب آن مذکور است که هر که این دعا را در این روز بخواند چنان باشد که با انبیا و شهدا و صلحا روزه گرفته باشد
در شب پانزدهم وارد شده که هر که در این شب صد رکعت نماز بکند و در هر رکعت حمد یکمرتبه و قل هو الله ده مرتبه
بخواند ده ملک با و موکل کردند که او را از ضرر دشمنان جن و انس محافظت نمایند در روز مرگ او را
بهشت بشارت دهند و او را ایمن کردانند از عذاب جهنم و غسل و زیارت جناب امام حسین در این شب وارد است
دعا اللهم لا تؤاخذنی فیه بالعثرات و اقلنی فیه من الخطایا و الهفوات و لا تجعلنی فیه غرضا للبلایا
و الآفات بعزتک یا عز المسلمین بیان این دعا واضح میشود به بیان مقدمه و آن اینستکه چون بر خدا وند من باب
لطف بر بندگان واجب است رسال رسل و انزال الکتب بجهة هدایت ایشان و تعلیم مصالح و مفاسد ایشان چون عقول ایشان
قاصر از درک مصالح و مفاسد امور واضح استکه تمام آن امور بر وعد و وعید برای که بجزای نیست که حال بندگان

مثل حالات اطفالست طالب شهوات نفسانیه و خیالیه اند و توجه ایشان بجز این نیست مثل اطفال و چنانچه
تربیت اطفال بدون وعده و وعید تمام نمیشود و تربیت بندگان هم بدون آن تمام نمیشود چه اطفال را اهتمام بلذات
و لعب است و لهذا بندگان را اعلاء شهوات دیگر هست بین به مقتضی حکمت سزاوار بل من باب لطف لازمست که وعده
ثواب بر امتثال او امر و وعید عقاب بر ارتکاب منهیات مقرر نماید تا باعث شود بر رستگاری ایشان از برای که ما میبینیم که
با وعده و وعید هم میکنیم پس چگونه خواهد بود حال ما بدون آنها پس باید مکافات در کارها باشد و این دنیا محل
آن نیست کما هو ظاهر بوجوه بسیار از انجمله نقصان عیش بندگان نجه البته واضح استکه در دهر سلسله اقلا یکی مستحق
عقوبت میشود و هر کاه عقوبت وارد کردید بنا مقرر دارند عیش آن سلسله بهم میخورد و اطلاع حال او ناقص میشود
و بهم شغل بهو واخروی نمیرسند چنانچه هر کاه مریضی در سلسله باشد بینی که حال ایشان چه نحو است و وجه دویم منافات
او است با شان ربوبیت خداوند که این دنیا و جهت که عمده آن است منتکه در چنین حالی کرمی بعید ثواب و عقاب
بجنسه خوده لا بدا مقام الطاعة سابقه کالمجبور میشوند و امثال سعید از شقی نمیشود پس باید عالم دیگر
باشد که مکافات در آن عالم باشد تا این معنی محظور لازم نیاید معلوم است که الطاعة و عصیان از روح است پس باید جزا هم
بروح داده شود در این بدن پس تا نشود معا الجسمانی و همین قدر از بیان در این مطلب در این مقام کافیست و واضح است
بلنا از ما ها که اهل طاعت بهشتیم بلکه از اهل عصیانیم بدن ضعیف طاقت عذاب نیست در کتاب مجمع المعارف حدیثی ایراد
و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب تا آنکه رسول خدا بجبرئیل فرمود که وصف کن احوال جهنم برای من
گفت از هر دری تا در دیگر هفتاد سال راه است و هر دری در کرمی هفتاد برابر ما الا بر است و اول را هاویه نام است و جای
منافقین و کفار و فرعون است دویم جحیم مسکن مشرکین است سیم سقر و مقر صابئین است چهارم لظی و آن جای
ابلیس و اتباعش و مجوس است پنجم حطمه و آن منزل یهود است ششم سعیر و آن مکان نصاری است و چون به هفتم رسید ساکت
شد حضرت فرمود خبر ده مرا از هفتم گفت در آنجا اهل کبایر از امت تو خواهند بود که توبه نکرده باشند در آن
حال حضرت بر رو در افتاد و مدهوش شد چون بهوش آمد فرمود ای جبرئیل عظیم کردی مصیبت مرا آیا امت من هم
داخل جهنم خواهند شد گریست جبرئیل هم گریان کردید پس آن بزرگوار تا چند روز کسی را بحجره راه نداد و با
هیچ کس تکلم نکرد و چون شروع بنماز میکرد گریه مینمود و اصحاب آن بزرگوار میگریستند و سبب را نمیدانستند
و جناب امیر غایب بود ندیم اصحاب بدر خانه فاطمه آمدند در حالتیکه حجرات منکر و متفکر بود و فاعله الله
خبر و این چون قصه را شنید چادر بسر کرد که دوازده موضع از لیف خرما وصله داشت و بر حال آن بزرگوار و
اصحاب گریستند پس آن زن بر او داخل شد بعد از سلام عرض کرد کرد آیا نمی بینید که سلمان تعجب میکند از چادر من با خدا اینکه
شاهان روم و فارس با لباس حریر و سندس و قاکم دختر پیغمبر علی را فرشی مگر یکپوست میش که روز شتر خود را بر آن علف میدهیم و شب فرش
زیر ما میباشد و بالش ما پوستیست پر از لیف خرما پس آن حضرت فرمود یا سلمان الفقر فخری ای سلمان این شخص نفر میفرمود
فرمود و آگاه از نو دیده من از آنکه بقصبر داخل خواهند شد یقین کرد که در جهنم خواهند اند ایمظلومه خدمت پدر بزرگوار رسید پدر را بپای

و گفت نیکو عاقبت برای توانگر است و چون آمدند آنرا گفتند پس شیطان و عابد نزاع شد آخر شد ...
کیسه که اول پیدا شود بشرط آنکه سخن هر یک را که تصدیق کنند بگیرد پس شیخی پیدا شد از او پرسیدند
گفت عاقبت نیکو برای توانگر است چون اینرا شنیدند شیطان یک دست عابد را برید باز عابد میگفت الحمد لله رب
العالمین و العاقبة للمتقین شیطان گفت باز همانرا میگوئی باز راضی شدند بحکم هر کس اول پیدا شود پس باز یکی پیدا شد
و تصدیق شیطان را کرد آن شیطان دست دیگر عابد را گرفت و قطع کرد باز عابد همان ذکر اول را میگفت شیطان گفت باز
میگوئی اینمرتبه محاکمه میکنیم نزد اول کسیکه پیدا شد بشرط کردن زدن پس آمدند حقتعالی ملکی را فرستاد بصورت شخصی و
قصه خود را نقل کردند آنشخص دستهای عابد را بجای خود گذاشت و دست بر آنها مالید تا درست شد و گردن شیطان را زد
و گفت عاقبت نیکو از برای پرهیزکاران است و از این حدیث ظاهر شد که عاقبت نیکو و سعادت دارین برای پرهیزکاران است
تقوی درجات و مراتب دارد و پایین ترین درجات او ترک محرمات و واجبات و ترک شبهات است و اما صحبت نیکان هم راس همه چیزهاست
و شخص بواسطه از نیکان میشود و در حدیث معراج آمده که جناب رسول فرمودند که بر در اول بهشت نوشته لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله لکل شیء حیلة و حیلة طیب العیش فی الدنیا اربع خصال از برای هر چیز حیله ایست و حیله خوشی عیش در دنیا
چهار خصلت است ترک حسد و ترک کینه و قناعت داشتن و مجالست با اهل خیر نمودن چه خوش گفته است این شعر را با رخنه باغ
خندان کند صحبت نیکان از نیکان کند عزیز من ام ایمن زنی بود مصاحب با خاتون دو سرا فاطمه زهرا بعد از وفات
آنمظلومه از مدینه بیرون رفت و سر بصحرا نهاد تشنه شد عرض کرد پروردگارا بمن رحم کن بحق فاطمه که من خادم
او میباشم دلو مطهری از آسمان فرود آمد خورد و سیراب شد ندائی رسید که برکت همین بود تو خدمت با اطفال فاطمه
ببین ثمره مجالست با نیکان چه قدر شد که از برای آن از آسمان آب میآید اما عزیز من ام ایمن خادمه فاطمه بود از برایش
آب فرستادند اما جناب ابی عبدالله که پاره تن آن مکرمه بود روز عاشورا تا اینکه بغایت تشنه بود بحدیکه زبان مبارکش
مانند چوب خشک شده بود هر قدر طلب آب فرمود یکجرعه آب بلب مبارکش نرسانیدند و او را با لب تشنه شهید کردند و سیعلم

مجلس چهاردهم در دعای روز چهاردهم

الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

در ثواب آن مذکور است که هر که این دعا را در این روز بخواند چنان باشد که با انبیا و شهدا و صلحا روزه گرفته باشد
در شب پانزدهم وارد شده که هر که در این شب صد رکعت نماز بکند و در هر رکعت حمد یکمرتبه و قل هو الله ده مرتبه
بخواند ده ملک با و موکل کردند که او را از ضرر دشمنان جن و انس محافظت نمایند و در وقت مردن او را
بهشت بشارت دهند و او را ایمن کردانند از عذاب جهنم و غسل و زیارت جناب امام حسین در این شب وارد
دعا اینست اللهم لا تؤاخذنی فیه بالعثرات و اقلنی فیه من الخطایا و الهفوات و لا تجعلنی فیه غرضا للبلایا
و الآفات بعزتک یا عز المسلمین بیان این دعا واضح میشود ببیان مقدمه و آن اینستکه چون بر خداوند من باب
لطف بر بندگان واجبست ارسال رسل و انزال الکتب بجهة هدایت ایشان و تعلیم مصالح و مفاسد ایشان چون عقول ایشان
قاصر است از درک مصالح و مفاسد امور و واضح است که تمام آن موقوف بر نبوت و وعد و وعید برای آنکه بخبر ثابت نیست که حال بندگان بعد

مثل حالات اطفالست طالب شهوات نفسانیه و خیالیه اند و توجه ایشان بجز اینست مثل اطفال و چنانچه
تربیت اطفال بدون وعده و وعید تمام نمیشود و تربیت بندگان هم بدون آن تمام نمیشود چه اطفال را اهتمام باین
و لعب تماما است لیکن بندگان را علاوه شهوات دیگر هست پس بمقتضای حکمت سزاوار بل من باب لطف لازمست که وعده
ثواب بر امتثال اوامر و وعید عقاب بر ارتکاب منهیات مقرر نماید تا باعث شود بر سعادت ایشان از برای که ما میبینیم که
با وعده و وعید چه میکنیم پس چگونه خواهد بود حال ما بدون آنها پس باید مکافات در کار باشد و این دنیا محل
آن نیست کما هو حقیقة الحق و بیان آن بجمله نقصانات عیش بندگان جهة البدن واضح است که در هر سلسله اقلا یکی مستحق
عقوبت میشود و هر گاه عقوبت وارد کردند ما مقرر دارند عیش آن سلسله بهم خورده و اطلاع حال او ناقص میشود
و هیچ شغل نمیشود و اخروی نمیرسند چنانچه هر گاه مریضی در سلسله باشد میبینی که حال اینها بچه نحو است و وجه دوم منافا
او است با منافات خدا و ندکر این دنیا و وجه سوم که عمده است اینستکه در چنین حالی کسی نمیتواند ثواب و عقاب
بچشم خود بداند مقام الطاعة سابق کالمجبور میشود و امثال اینها سعید از شقی نمی‌شد پس باید عالم دیگر
باشد که مکافات در آن عالم باشد تا این سر محظور لازم نیاید معلوم است که اطاعت و عصیان از روح است پس باید جزا هم
بروح داده شود در این بدن برزخ تا نشد معاجلا و همین قدر از بیان در این مطلب در اینمقام کافیست و واضح
بلند از ما هاکه اهل طاعت نیستیم بلکه از اهل عصیانیم بدن ضعیف طاقت عذاب نیست در کتاب مجمع المعارف
و ان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب تا آخر ذکر شده که رسولخدا از جبرئیل فرمود که وصف کن احوال جهنم را
گفت از هر دری تا دری دیگر هفتاد سال راه هست و هر دری در دیگری هفتاد برابر بالاتر است و اول هاویه و آن جای
منافقین کفار و فرعون است دوم جحیم مسکن مشرکین است سوم سقر و آن مقر صابئین است چهارم لظی و آن جای
ابلیس و تابعانش و مجوس است پنجم حطمه و آن منزل یهود است ششم سعیر و آن مکان نصاری است و چون هفتم رسید
ساکت شد حضرت فرمود خبر ده مرا از هفتم گفت در آنجا اهل کبایر از امت تو خواهند بود که بی توبه مرده باشند در این
حال حضرت بر رو در افتاد و مدهوش شد چون بهوش آمد فرمود یا جبرئیل عظیم کردی مصیبت مرا آیا امت من هم
داخل جهنم خواهند شد گریست جبرئیل هم گریان کردید پس آن بزرگوار تا چند روز کسی را بجواب ندا دو با
هیچ کس تکلم نکرد و چون شروع بنماز میکرد گریه مینمود و اصحاب از بزرگوار میکرییستند و سبب را نمیدانستند
و جناب امیر هم غایب بودند پس اصحاب بدر خانه فاطمه آمدند در حالیکه جوابی میکرد و متغیر بود و ما عنده الله
خیر و ابقی چون قصه را شنیدند چادر بسر کرده که دوازده موضع از لیف خرما وصله داشت و بر حال آن بزرگوار و
اصحاب گریستند چون وارد شد بر بزرگوار بعد از سلام عرض کرد که ای بابا میبینید که سلمان تعجب میکند از چادر من بخدا اینکه
شادی هم شش سال است که مفروش ما بود پس علی را فرشی مگر یک پوست میش که روز شتر خود را بر آن علف میدهیم و شب فرش
زیر پای ماست و بالش ما پوستیست که از لیف خرما پر نموده پس سلمان میگفت با گفتار الفقر فخری النفات با آنحضرت نمود
فرمود آنکه از تو دیده مرا تا شاید بصبر داخل جنت باشد بقین کرده و بعد انمظلومه خدمت پدر بزرگوار رسید پرسید

کرم

کریه و شدة اندوه ونک میباکش سیفیکند وکسنز وکوشت سخناب شرهنس کداخبر بروایت کاشفی از بیار کریه کر
کرده بود در حالت سجود زمین گل شده بود عرضکرد حبیب طاهرم جانم فدای شما باد چه خبر تو را بکریه آورده فرمود چون
کو میر نکنم که جبرئیل آمد و ورد در وصف جهنم و خبر داد مرا از یکباب آن که در آن هفتاد هزار کوه از آتش است و در هر
کوه هفتاد هزار وادی از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شکاف از آتش و در هر شکافی هفتاد هزار قصر از آتش
و در هر قصری هفتاد هزار خانه از آتش و در هر خانه هفتاد هزار تابوت از آتش و در هر تابوتی هفتاد هزار نوع از عذاب
ناگاه در این حال فاطمه زهرا صلوات الله علیها مدهوش شد و بر رو در افتاد و میگفت وای بر کسیکه داخل بر آتش شود و چون
بهوش آمد عرضکرد که ای بهترین خلایق از برای کیست این عذابها فرمود برای هر کس که نماز را ضایع کند و متابعت
شهوت و خواهشهای نفس شوم خود نماید و بدانند سینکه این که در بین درکات جهنم است پس اصحاب بیرون شدند و هر یک
نوحه میکردند و فریاد میکردند که آه از دوری سفر و کمی زاد در راه و بعضی میگفتند که ایکاش مادر مرا از نزاییده بود
و ذکر جهنم را نمی شنیدیم و عمار میگفت ایکاش مرغی بودم و از جهنم و حساب و عقاب ایمن بودم پس بلال گفت یا رسول الله
برخوردی و بپوشید چه خبر است گفت وای بر من و بر تو هر گاه بار دست من و تو بعد از لباس که آن لباسها آتشین باشد
وای بر من و بر تو ای بلال هر گاه بپوشانند ما را از جهنم و زقوم جهنم پس فاطمه عرضکرد که چه گونه داخل آتش جهنم خواهند
شد فرمود نوزده ملک ایشان را امیر هست بسوی آتش جهنم بدانها که نوزده بر مثل کفار روسیاه و بکردن جهنم
میبستند و زنجیر میدارند عرضکرد چگونه میکشند ایشان را بسوی جهنم فرمود مردان را از ریشهای ایشان و زنان را
بگیسوهای ایشان و صاحبان موی سفید از ایشان را میکشند ایشان را بسوی جهنم و او فریاد کند واسوأتاه و اضعفاه
پس این بدن ضعیف کجا و ابتدا کجا و حال اینکه یکساعت دو ساعت یک شب یک روز نتوان داد نیست
خداوندا است که چه قدر اشاره باینست در فقره کمیل و انت تعلم ضعفی عن قلیل من بلاء الدنیا و
عقوباتها تا آخر و حال آنکه بنا هست که در دنیا هم عقوبت پاره معاصی دامن کیر شخص میشود و موجب ذلت
و کوتاهی عمر و تنگی معیشت و امثال آنست چنانچه از احادیث بسیار منطبق واضح میشود و شعبان هم برکت
شهادت میدهد چنانچه در حدیث وارد است که سه گناه است که وبال آن در دنیا و آخرت هر دو عاید شخص میشود
ظلم و قسم ناحق و قطع رحم و حال اینکه خاص این سه نیست بلکه زیاده بر این نماز هم هست چنانچه از احادیث
وارد در عقوبت آنها معلوم میشود بلکه غیر از آنها هم هست چون مواحد از برای معاصی ثابت مکافات عاجل
است یا در دنیا یا در عقبی پس از آنجهت بمغفرت ادعی دعا اللهم لا تؤاخذنی بالعثرات یعنی خداوندا مؤاخذه
مفرما مرا در اثناء ملغزشهای گناهان و چون نقص از مؤاخذه مقام بلند نیست بلکه خوب است عفو شود از خدا در
نقره دوم آن و اقلنی من الخطایا و الهفوات یعنی اقاله فرما بر و نگاه دار و بکذر مرا در اثنا از خطاها و شبابت و
اسبابها الاذکناهان بسیار است بلی بعضی از آنها این فقره عرض میشاید مؤمن بخواهد در رسیدن اسباب برای
از جمله اقاله اینکه ندامت شخصی که معامله کرده با او و پشیمانی باشد بس بخواهد معامله را با او فسخ کند بجهت رها او

فسخ نماید و در حدیث وارد است که هر که چنین نماید خداوند تعالی اقاله میفرماید گناهان او را یعنی عفو میفرماید اگر چه حدیث
خاص بیع است و فقها هم اقتصار فرموده اند بر آن ولیکن از عموم آن در هر معامله الا زمیکه منعقد شده باشد بیکی
از طرفین نادم شده باشد پس فسخ معامله نماید همین ثواب این مرتبت از آنجمله آمده مصافحه با مؤمنین و صلوات
فرستادن در آنحال گناهان از ایشان ریخته شود مانند برگ درخت و از آنجمله تشییع جنازه مؤمنست که هر گاه شخص یکی
بردارد بهر قدمی صد هزار حسنه در نامه عمل او نوشته شود و صد هزار درجه در بهشت از برای او بلند شود و اقل آنچه که
خداوند بسبب عطا فرماید اینست که مثل بعینه او را میآمرزد و از آنجمله آنکه هر گاه کسی در لقمه اول غذا بگوید بسم الله و الحمد
رب العالمین آن لقمه از گلوی او فرو نبرد جز آنکه خداوند او را میآمرزد و از آنجمله اینکه هر گاه به نبیند لقمه نانی بر
جا افتاده باشد بردارد و بخورد و فرو برد از حلق او جز اینکه خداوند او را بیامرزد و از آنجمله افطار صائم چنانچه در خطبه
جناب رسول فرمودند ایها الناس هر که افطار دهد روزه دار مؤمنی را در این ماه از برای او خواهد بود ثواب بنده آزاد
کردن و آمرزش گناهان گذشته پس بعضی از اصحاب عرضکردند یا رسول الله همه ما قدرت بر این نداریم حضرت فرمود
بپرهیزید از آتش جهنم با افطار فرمودن روزه دار اگر چه بقدر نصف دانه خرما باشد یا بکشربت آب باشد بدرستیکه
خداوند این ثواب را میدهد کسیرا اگر چنین کند اگر قادر بر زیاده تر نباشد و عزیز من حدیث را خوب ملاحظه نما و ببین ایچه
در این وقت معمول میدارند که دانه خرما با یکجرعه آب کرم میدهند با آنکه مکنت بر زیاده بر این دارند بخیال درک
این ثواب عظیم اصلا ندارند و از آن جمله است که در وقت افطار ابتداء بخوانند یا عظیم یا عظیم انت الهی لا اله
غیرک اغفر لی الذنب العظیم انه لا یغفر الذنب العظیم الا العظیم از گناهان بیرون آید مانند روزیکه
مادر متولد شده باشد و در عبیر وقت افطار بسیار است و ترک نکند این دعا را بخصوص دعا بکردار دو آن این
بسم الله الرحمن الرحیم یا واسع المغفرة اغفر لی و هم چنین این دعا را بخوانند اللهم لک صمت و علی رزقک
و علیک توکلت تا خداوند عطا فرماید ثواب هر کسیرا که در این ماه روزه داشته و چون روزه نماند ماخالی از
نقص نیست این دعا را بخوانند وقت افطار بلکه این ثواب که برزرگ تفضلی است از خدا و ندد ریابیم زیرا که
درک ثواب روزه دار آنکه ثواب بی تبیست و از آنجمله است استغفار چنانچه ذکر شد در حدیث جناب رسول روزی
صد مرتبه ترک نکند جناب رسول تا اینکه دارای مقام عصمت بود در شبانه روزی صد مرتبه استغفار میکرد
و مخفی نماند که این فوائد بود که استغفار اگر چه وارد شده است ولی قید متیقن آنست که مقرون باشد بندامت
و پشیمانی چه خداوند و تو قیست که از برای هر دردی دوائی مقرر فرموده که صاحب هر دردی آنرا استعمال نماید تا علاج
درد او شود در کتاب بینش المجالس آورده اند که وقتی عبدالملک مروان نوشت بحاکم مدینه که فرزند جناب امام زین العابدین
را اگر فرزند در مسجد ملاء عام صد تازیانه بر او بزن و کوتاه مقصودم ملعون ذلیل کردن و الا در یعلئه بود که منابر ا
خیال خروج داشته باشد حاکم مدینه فرستاد فرزند آنحضرت را نکاه داشتند در مسجد تا از نماز جمعه فارغ شوند
شاید حکم آن لعین را جاری نماید از دحام عام هم بسیار شد خبر رسید بسجاد دادند که در باب ابن عم خود را آن بزرگوار

اوردند بر در مسجد چون حاکم بیرون آمد خواست که ادخال نسبت بان عمّ زاده محترم بعمل آورد جناب بندگان
فرمودند اگر میخواهی بخوان کلمات فرج را لا اله الا الله الحلیم الکریم الی آخر پس خواند پس رفع حاکم امر کرد این بزرگوار را
بردند بمحل سول و بر سر قبر حضرت رسول آنچه کرده بود حاکم پشیمان شد و نوشت بعبد الملک که من صلاح دولت
را ندانستم که این فعل شنیع را بجا آورم سبحان الله اینجا بر فرزند رسول رحم میکنند اما در کربلا بادشاه فرزند
علیل جناب امام حسین را بر شتر برهنه سوار کردند و غل جامعه در گردن مبارکش نهادند و بازوی او را بستند و پاهای مبارک
بر زیر شکم شتر بستند و باینها اکتفا نکردند کاهی تازیانه بر بدن علیل ضعیف ناتوان میزدند و اذیت میکردند و میگفتند
کفتند که این فرزند رسول خدا است بیمار است طاقت تازیانه ندارد که مجملاً مقصود اینست که اقرار کردن خداوند رحمان
و لعنتها را هی داند و بلند از راه نتوان بسیند مراه ان بجا آوردن اعمال مذکوره و غیر آنها از چیزهائیکه مکفر سیئات
وانشاء الله الرحمن در مجالس آینده ذکر انشاء میشود و چون از جمله اسباب مکفره و امور یکه باعث رفع کناهان میشود
ابتلاء بامراض و مصیباتست زیراکه علت امراض یا جزا از اجزاء مستقیما میشود بسیار است از انجمله چهار چیز است یکی عادت
مثلا عادة مقتضی اینست که شخص باید اصل غذا را تناول میشود یا اینکه هر کاه خورده باشد ترشی یا میوه خورده باشد بنو بهر
و نبت نماید یا اینکه بدغذا باشد منافات داشته باشد بخورد مریض میشود و همچنین از اینجهت است که جناب امیر بجناب امام حسن
فرمایش فرمودند که میخواهی بتو تعلیم نمایم بخصلتهایکه هر کاه انها را بجا آوری محتاج بطب هیچ طبیبی نشوی عرض کرد بلی
فرمود غذا مخور تا کرسنه نشوی و دست از غذا خوردن بکش در حالیکه هنوز مایل بغذا باشی و لقمه را کوچک بردار
خوب بجاوی و در وقت خواب جوذر را ببیت الخلا عرضه نماکه اگر فضولی باشد دفع شود که باعث دفع مرض است چنانچه در
حدیث وارد شده است که کراهت داشته باشید از سه چیز که امان است از سه چیز دیگر کراهت داشته باشید از زکام که امان است
از جنون کراهت داشته باشید از سرفه که امان است از فالج کراهت داشته باشید از درد چشم که امان است از کوری چشم و در
امر دیگر کناهان چنانچه در حدیث وارد است که یکشب تب کفاره کناهان یکسالست و در حدیث دیگر وارد است که یکشب تب کفاره کناهان
یکسال و یک شب تب معادل است با عبادت یکسال و یک شب تب معادل است با عبادت هفتاد سال و ایضا در اخبار معتبر است که خداوند عالم
بمریض چند چیز مرحمت فرموده اول اینکه نفس کشیدن او ثواب تسبیح دارد دوم آنکه ناله کردن او ثواب تهلیل دارد سیم
آنکه پهلو بپهلو کردید او ثواب جهاد دارد چهارم اینکه اعمال مرض نوشته میشود در نامه عمل او ثواب طاعاتیکه در حال صحت
معتاد بوده که بجا میاورده و حال بواسطه ممنوع شده پنجم اینکه چون از مرض فارغ و خوب شد خطاب میشود باو که عمل از سر
بگیر که از کذشته تو کذشته شد و هرگاه بمیرد امرزیده میشود و درک مقامات عالیه بواسطه صبر بر آن چنانچه در حدیث معتبر
وارد شده است که وقتی جناب امیر بعیادت سلمان فارسی تشریف بردند فرمودند یا سلمان چگونه صبح کردی عرض
کرد که حمد میکنم خداوند را بسیار و شکایت میکنم بشما از بسیاری دلتنگی را فرمودند لشکر مشو پس نیست احدی از شیعیان ما که
برسد او را دردی مکر بواسطه کناهانیکه از او صادر شده است و نبود یا کسیره آورا از کناهان سلمان عرض کرد پس
هرکاه امر چنین است که شما ذکر فرمودید پس از برای ما اجری سوای همین رفع کناه نیست آن بزرگوار فرمودند از برای

شما است از جهت صبر بر ان درد و تضرع نمودن بسوی خداوند عالم که بسبب ان نوشته میشود برای شما حسنات و بلند میشود
از برای شما بسبب ان درجات و اما خود درد باعث تطهیر از کناهان پس سلمان بوسید مابین دو چشم ان بزرگوار را
و کریه کرد و کفت که جه کسی غیر میشد از برای ما این چیزها هرگاه تو نباشی یا امیر المؤمنین پس از این حدیث شریف
چنین معلوم میشود که علاوه بر تکفیر کناهان هرکاه صبر باشد موجب کثرت حسنات و رفع درجات و هرکاه از اصل
کناه نباشد معلوم است که حسنات بیشتر و درجات بلندتر است و لیکن دخلی ندارد و اینجمله خاصه انبیا و اولیا است
ولی از برای ما موجب تخفیف کناهان خواهد بود و لیکن چون ایمانها ضعیف است بنا هست العیاذ بالله که بعضی از مکفر حاصل
میشود مثل اینکه او را ظالم میداند از جانب خداوند و از ضعف ایمان دور نیست که بجزع و شکایتی بر باد میرود
اعمال او و بدی بواسطه آنستکه یا مقصود از فقره تا انکه باید عاکر خداوند بسبب آن افاله امور دیگر مقرر فرماید که
تجعلنی فیه عرضا للبلایا و الآفات یعنی نکردان آپرورد کارم نشانه از برای بلاها و آفتها که رفع کناهانم از انها
بشود بلکه رفع فرما از امور دیگر و لیکن هرکاه شکایت نشود مریض مقام بلندی دارد همین بس که در بلندی مقام او کرا
جناب رسول مرویست که فرمودند هر کس عیادت نماید مریضی را از برای او است هر قدمی که میرود تا آنکه برکردد ثواب
هفتاد هزار هزار حسنه و محو میشود از او هفتاد هزار هزار سیئه و بلند میشود از برای او هفتاد هزار هزار درجه
موکل میشود ما هفتاد هزار هزار ملک که عیادت نمایند او را در قبر او و استغفار نمایند از برای او تا روز قیامت
و دعاء او در حق عیادت کنندگان او مستجاب میشود و خداوند چه قدر رعایت او را منظور فرموده که مقرر داشته که
عیادت کنندگان از نزد مریض زود برخیزند شاید مریض کاری داشته باشد که منافی با وجود او داشته باشد و هم
چنین در دعا از سوره را اذن داده است که مریض نخواند اگر مشتاق باشد بر او خواندن یا نباشد اگر چه احوط
اینستکه بدر صورت شاق بودن بخواند نماید ترک نماید و هم چنین هرکاه قیام بر او شاق باشد بنشیند
نشسته نماز کند و هم چنین بجهة سرور خاطر او مستحب فرموده که چیزی از برای او هدیه ببرند اخبار موجب که
موجب هم و غم باشد باو ندهند و معلوم است که مراتب مریضها هم بحسب شرافت مختلف است هرکاه مریض صالح
باشد اشرف است و هرکاه عالم باشد مقام او بلندتر است و هرکاه سید هم باشد مقام او بالاتر است سبحان
الله بیماری که ملا صالح بود یا عالم بود یا سید بود یا فرزند رسول بود که او را بر ابر بیند ولد الزنا غل بکردن و
دست بسته برده و با نکاهش داشتند پس مقام ان بزرگوار بقسمی بلند بود که ابا حمزه ثمالی مرویست که کفت
روزی خدمت امام زین العابدین بودم عرض کردم یابن رسول الله مرا سوالی است که جواب آنچشم روشن شود
فرمود بپرس آنچه میخواهی کفتم یابن رسول الله چه میفرمائید در حق اول و ثانی که بر ایشان انواع عذاب
و اصناف لعنتهای نامتناهی است بخدا سوگند که هر دو رفتند از دنیا در حالیکه کافر و مشرک بودند به
خداوند کفتم یابن رسول الله آیا ائمه دین مرده زنده میکنند و چشم نابینا را بینا میکنند و مریض را شفا
میدهند ... ابراه میرو ندر فرمودند یا اباحمزه آنچه خداوند بجمیع کرام خود داده به پیغمبر آخر الزمان داده و آنچه حضرت

آوردند بر در مسجد چون خاک بر فرق آمد خواست که ادب را نسبت بآن امامزاده محترم بعمل آورد جناب سید سجاد
فرمودند ای پسر عم بخوان کلمات فرج را لا اله الا الله الحلیم الکریم الخ تا آخر خواندند و رفع الم حاکم از دختر ابن بدر کت آنحضرت
بر در مسجد رسول صلعم و بر سر قبر حضرت رسول صلعم ابحر کنند کردن هذا منتشر شد و نوشت عبد الملک که من صلاح دولت
ترا ندانستم که این فعل شنیع را بجا آوردم سبحان الله اینجا بر فرزند رسول ترحم بکنند آنجا که در کربلا با آن شاه فرزند
علیل جناب امام حسین علیه السلام بر شتر برهنه سوار کردند و غل جامعه در گردن مبارکش نهادند و بازوی او را بستند پاهای مبارک
بر زیر شکم شتر بستند با اینها اکتفا نکردند که هر تازیانه بر بدن علیل ضعیف ناتوان میزدند و اذیت میکردند و میگفتند
گفتند که این فرزند رسول خدا است بیمار است طاقت تازیانه ندارد که بحمد الله مقصود اینست که اول کردن خداوند از جهاد
و لغزشها را الهی دانه و بلند از راه نتوان رسید همراه آن بجا آوردن اعمال مذکوره و غیر آن از چیزهائیکه مکفر سیئات است
و انشاء الله الرحمن در مجالس آینده بعضی ذکر از آنها میشود و چون از جمله اسباب مکفره و اموریکه باعث رفع گناهان میشود
ابتلا بامراض و مصیبات است زیرا که علت امراض ابحره از اخراج مستقیما میشود بسیار است از آنجمله چهار چیز است یکی عادت
مثلا عادت مقتضی اینست که شخص باید اول غذا ناخوش میشود یا اینکه هرگاه خورده باشد ترشی یا میوه خورده باشد نوبر
و بمیمانی یا اینکه بعد غذا اینکه منافات داشته باشد بخورد مریض میشود و هکذا از اینجهت است که جناب امیر بجناب امام حسن
فرمایش فرمودند که میخواهی ترا تعلیم نمایم بچهار خصلتها اینکه هرگاه از آنها بجا آوری محتاج بطب هیچ طبیبی نشوی عرض کرد بلی
فرمود غذا مخور تا گرسنه نشوی و دست از غذا خوردن مکش در حالیکه هنوز مایل باشی بغذا و لقمه را کوچک بردار و
خوب بخای و در وقت خواب خود را بر بیت الخلا عرض نما که اگر فضولی باشد دفع شود که باعث دفع مرض است چنانچه
حدیث وارد شده است که کراهت نداشته باشید از چهار چیز که امانست از چهار چیز دیگر کراهت نداشته باشید از زکام که امانست
از جنون کراهت نداشته باشید از پیری که امانست از فالج کراهت نداشته باشید از رمد چشم که امانست از کوری چشم و در
امر رفع گناهان چنانچه در حدیث وارد است که یکشب تب کفاره گناهان یکساله است و در حدیث دیگر وارد است که تب یکشب معادل است با عبادت
یکسال و تب دو شب معادل است با عبادت دو سال و تب سه شب معادل است با عبادت هفتاد سال و ایضا در اخبار متفرق است که خداوند عالم
بمریض چند چیز مرحمت فرموده اول اینکه نفس کشیدن او ثواب تسبیح دارد دوم اینکه ناله کردن او ثواب تهلیل دارد سیم
اینکه پهلو بپهلو کردن او ثواب جهاد دارد چهارم اینکه اعمال المرض نوشته میشود در نامه عمل او ثواب طاعاتیکه در حالت صحت
معتاد بوده که بجا میآورد و حال بواسطه مرض ممنوع شده پنجم اینکه چون از مرض فارغ و خوب شد خطاب میشود باو که عمل از سر
بگیر که از گذشته تو گذشتند و هرگاه بمیرد از مرتبه شهدا میشود و درک مقامات عالیه بواسطه صبر بر این چنانچه در حدیث معتبر
وارد شده است که وقتی جناب امیر بعیادت سلمان فارسی تشریف بردند فرمودند ای سلمان چگونه صبح کردی از ناخوشی خود عرض
کرد که حمد میکنم خداوند را بسیار و شکایت میکنم بسیار بادی دلتنگی را فرمودند ای سلمان مشو پس نیست حدی از شیعیان ما که
برسد او را دردی مگر بواسطه گناهانیکه از او صادر شده است و ابتدا پاک کننده آنست او را از گناهان سلمان عرض کرد پس
هرگاه امر چنین است که شما ذکر فرمودید پس از برای ما اجری سوای همین رفع گناه نیست آن بزرگوار فرمودند از برای

شما است از جهت صبر بر این درد و تضرع نمودن بسوی خداوند عالم که بسبب آن نوشته میشود برای شما حسنات و بلند میشود
از برای شما بسبب آن درجات و اما خود درد باعث تطهیر از گناهان پس سلمان بوسید دست آن بزرگوار را
و گریه کرد و گفت که هرگاه کسی غیر مبتلی شد از برای ما ها این چیزها هرگاه تو نباشی یا امیرالمؤمنین پس از این حدیث شریف
چنین معلوم میشود که علاوه بر تکفیر گناهان هرگاه صبر باشد موجب کثرت حسنات و رفع درجات و هرگاه از اهل
گناه نباشد معلوم است که حسنات بیشتر و درجات بلندتر است ولی دخلی نماید ندارد و این هم خاصه انبیا و اولیاء است
ولی از برای ما موجب تخفیف گناهان خواهد بود و لیکن چون ایمان ما ضعیف است نباهست العیاذ بالله که اینجا از مکفر حاصل
مینماید مثل اینکه او را ظلم بیند از جانب خداوند و از ضعف ایمان دور نیست که بجزع و شکایتی بر باد میرود
اعمال او و بدین واسطه است که با مقصود از فقره تا لیرا بندگا که خداوند بسبب افعال ذات امور دیگر مقرر فرماید و لا
تجعلنی فیه عرضا للبلایا و الآفات یعنی نگردان ای پروردگار مرا نشانه از برای بلاها و آفتها که رفع گناهانم از آنها
بشود بلکه رفع فرما از امور دیگر ولی هرگاه شکایت نشود مریض مقام بلندی دارد همین بس در بلندی مقام او که از
جناب رسول صلعم مرویست که فرمودند هرکس عیادت نماید مریضی را از برای او است هر قدمی که میرود تا آنکه برگردد ثواب
هفتاد هزار هزار حسنه و محو میشود از او هفتاد هزار هزار سیئه و بلند میشود از برای او هفتاد هزار هزار درجه و
موکل میشود ملائکه هفتاد هزار هزار ملک که عیادت نمایند او را در قبر او و استغفار نمایند از برای او تا روز قیامت
و دعا او در حق عیادت کنندگان او مستجاب میشود نزد خداوند چند فقره از آداب او را منظور فرموده که مقرر داشته که
عیادت کننده از نزد مریض زود برخیزد شاید مریض کاری داشته باشد که منافی با وجود او داشته باشد و هم
چنین در نماز سوره را اذن داده است که مریض نخواند اگرچه شاق باشد برای خواندن یا نباشد اگرچه احوط
اینست که مدح سورت شاق بودن بجای آورد ترک ننماید و هم چنین هرگاه قیام بر او شاق باشد بمشقت شدید
نشسته نماز کند و هم چنین بجهت سرور خاطر او مستحب فرموده که چیزی از برای او هدیه ببرند از احباب مومنین که
موجب هم و غم باشد یا و نه هدیه و معلوم است که مراتب مریض ها هم بحسب شرافت مختلفست هرگاه مریض صالح
باشد اشرفست و هرگاه عالم باشد مقام او بلندتر است و هرگاه سید هم باشد مقام او بالاتر است سبحان الله
همینه اقربها ذکر بلا صالح بنو یا عالم بنو یا ذریه رسول بنو که او را زیر برابر بوند ولد الزنا غل بگردن و
دست بسته بر روی یا بکجا هر دو داشتند پس مقام آن بزرگوار بقسمی بلند بود که ابا حمزه ثمالی مرویست که گفت
روزی خدمت امام زین العابدین ع بود عرض کردم یا ابن رسول الله مرا سوالی است که بجواب آنحضرت روشن شود
فرمود بپرس آنچه میخواهی گفتم یا ابن رسول الله چه میفرمائید در حق اول و ثانی که بر ایشان انواع عذاب
و اصناف لعنتهای نامتناهی است بحد اسوکند که هر دو رفتند از دنیا در حالیکه کافر و مشرک بودند به
خداوند گفتم یا ابن رسول الله آیا ائمه دین مرده زنده میکنند و چشم نابینا را بینا میکنند و مریض را شفا میدهند
[illegible] فرمودند یا ابا حمزه آنچه خداوند بجمیع کرام خود داده به پیغمبر آخرالزمان داده و آنچه حضرت

تا برین قسم بان بزرگوار عطا کرده از معجزات و کرامات و خوارق عادات تفویض فرموده آنحضرت با میر المؤمنین و آنحضرت
عطا کرد بامام بعد از خود و هر امامی بامام بعد از خود عطا میکند پس برخواستند و باصحاب مجلس تو خبر بهم رسانیدند من نیز
در خدمت ان بزرگوار بودم چون بصحرا رسیدیم آهو بچه پیدا شد چرا میکردند آنحضرت آهو بره را آواز دادند در ساعت
پیش آمد حضرت فرمودند تا آن آهو را ذبح کردند و بریان نمودند بعد از آن حضرت از آن بریان خوردند و سیر شدند پس آنحضرت
استخوانهارا جمع کردند در پوستش و دعا کردند آهو چنانکه یافتند و آن صحرا در پیش گرفت و با آن آهو ننه بیا چرید پس کرد
با وجود این مقام در بهار بعوض آنکه آب نجابت دادند بعوض آنکه خبر موحشی با و بدهند داغ برادر که مثل علی
اکبر و علی اصغر و پسر مثل جناب امام حسین بر دلش نهادند عوض آنکه عبایش نمایند بر سر او بخشند خیمه اش را غارت
نمودند و فرش از زیر پای مبارکش کشیدند و او را برد رخسارها اندا ختند و خیمه اش را آتش زدند بعوض آنکه هدیه از برایش
بیاورند غل آهنین او بر گردن مبارکش نهادند بعوض آنکه او را تسلی دهند و رفع غم از قلب او نمایند تمام
اهل حرم را از عمهها و خواهران و سایر زنان را در پیش چشمش اسیر نمودند و بعوض اینکه او را بمکان مناسب
برند از راه قتلگاه او را بردند چون وارد قتلگاه شد بدنهای شهدا را دید که برهنه بر روی خاک افتاده
و آفتاب بر آن بدنها تابیده و زخم بسیار بر هر یک رسیده و سرهای ایشان بالای نیزه و حال همه کجا میخواهند
در قتلگاه خشک شد و روز دیگر که پانزدهم است این مجلس او شرح خواندیم الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس پانزدهم در شرح دعای روز پانزدهم

در ثواب این دعا ذکر کرده اند هر کس این دعا را بخواند برا و کرد خدا بتعمیر هشتاد حاجت او را در دنیا و بدهد خانه
او را در آخرت و بنا کند از برای او در بهشت فردوس هزار شهر لؤلؤ و دو دو جوار ابنیا باشد چنانچه در نماز
شانزدهم ذکر کرده اند هر کسیکه در این شب ده رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی یک مرتبه حمد و ده مرتبه سوره
مبارکه الهیکم التکاثر را بخواند از قبر بیرون آید تر و تازه و دعا اینست اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ طَاعَةَ الْخَاشِعِینَ وَ
اشْرَحْ فِیهِ صَدْرِی بِإِنَابَةِ الْمُخْبِتِینَ بِأَمَانِكَ یَا أَمَانَ الْخَائِفِینَ بیان این دعا شریف موقوفست بر بیان مقدمه و آن
اینستکه اصل از اصول دین چنانچه سابقا اشاره شد توحید است و ذکر شد سابقا که معنی توحید معرفت الله
و آن چهار رکن دارد اول معرفت او است بحسب وجود دویم معرفت او است بیگانگی سیم معرفت او است
صفات ثبوتیه چهارم معرفت او است بحسب صفات سلبیه اما اول معرفت حضرت حق است بوجود و از فطرت عقول
و حاجت باثبات ندارد زیرا که بهمان هر مصنوعی بر وجود صانع اما معرفت او بیگانگی پس این چهار رکن دارد اول معرفت
بیگانگی وجود دویم معرفت بیگانگی صفاتی سوم معرفت بیگانگی افعال چهارم معرفت بیگانگی عبادتی اما معرفت
بیگانگی وجود معنی او اینستکه از برای خداوند شریک و عدیل و نظیر نیست و بر خارج و برهان واضح است و نهایت
اشاره و برهانیکه قریب بفهم عوام باشد اینستکه دروغ بر خداوند روا نیست و خداوند در کتابها بلسان
انبیا خود خبر داده بیگانگی خود با دلیلها معجزات متواتره و دروغ بودن محالست پس دویم محالست بیگانگی صفاتی

یعنی او بیگانگی ذات او است با صفات او که در ذات او دوئیت نیست زیرا که اگر غیر از این باشد لازم میاید احتیاج و با
وجوب وجود منافی است و بیگانگی افعال معنی او بیگانگی او است در صدور افعال از او یا معنی که در بجا آوردن افعال مانند
خلق و رزق و احیا و اماته و نحو آن حاجت بهیچکس و هیچ چیز ندارد و اینکه می بینی در عالم ظاهر بعضی از اسباب از برای
بعضی از امور قرار داده است این نه من باب احتیاج باشد بلکه من باب اقتضا مصلحت و حکمت است زیرا که اگر غیر از
این باشد محتاج خواهد بود و احتیاج منافی است با وجوب وجود بیگانگی عبادتی معنی او اینستکه مستحق پرستش او است
و بس و غیر او استحقاق این مطلب ندارد زیرا که معنی استحقاق و پرستش و عبادت غایت خضوع و خشوع و تذلل است و معلوم
است که این غایت خضوع باید از برای کسی که حق او بالاترین حقوق باشد چه واضح است که بالاترین حقها اقتضا دارد
بالاترین خضوعها را و بالاترین خضوعها عبادت و پرستیدنست پس غیر او مستحق این مرحله نیست پس قرار دادن معبودیت
و پرستش از برای غیر خداوند قرار دادن چیزیست در غیر محل خود و چون این ارکان اربعه متحقق شد توحید متحقق میشود
و حاصل اینها اینستکه او است خداوند مستحق پرستش غنی مطلق و غیر او نیست نه خداوند نه غنی مطلق و نه مستحق
پرستش و این هم چهار مرتبه دارد توحید مسلمین و توحید مؤمنین و توحید مقربین و توحید صدیقین اما توحید
مسلمین پس او اظهار این چهار رکنست بزبان و توحید مؤمنین اظهار این چهار رکن است بزبان و اعتقاد با نهایت قلب
ولی در رفتار کاهی مخالفت مینمایند و توحید مقربین اظهار این چهار رکن است با اعتقاد بقلب و عمل بارکان و نمی
بینند اسباب را غیر از مسبب و این است معنی حقیقی لا اله الا الله یعنی لا مؤثر فی الوجود سوی الله یعنی نیست
مؤثری در عالم وجود غیر از ذات حق جل شانه و ثمره مرتبه اولی حکم باسلام است در ظاهر بحفظ مال و عیال و جان و
طهارت بدن و امثال آن و ثمره مرتبه ثانیه دخول در بهشت بدون عذاب ولی از بهشت حقیقی که عالم انس با توجهات
خاصه حق باشد بهره چندی ندارد و ثمره مرتبه ثالثه و ثمره مرتبه رابعه انس چنین سابقست با فیض چهارم که عالم
انس و توجهات خاص حق است که فی الحقیقة وصول الی الله و لحوق الی الله و المسکن فی جوار الله باشد عبادت
نکشد و مقام بلند و افهام قاصر باید گذشت و حواله مطلب را اکتفا باستعداد و قابلیت و مقدار افهام
مخاطبین بعد از اینکه فهمیدی و این مقدمه را دانستی که معنی عبادت غایت خضوع و خشوع است و ظهور آن با طاعت
و انقیاد است هر چه خضوع و خشوع بیشتر میشود اطاعت و انقیاد زیادتر است و هر چه شخص در توحید کاملتر
میشود خضوع و خشوع او زیادتر است و از اینجهت بود که خضوع و خشوع و انقیاد و اطاعت اولیا و انبیا از همه کس
بیشتر بود چون توحید ایشان کاملتر بود و اشاره باین مطلب است آیه شریفه اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ زیرا
کمال معرفت بعظمت مقتضی خشیت است باز مطلب دقیق شد میگذریم از آن و باجمال اکتفا مینمائیم زیرا که غالب
استعدادات لیاقت فهم اینمرحله را ندارد مقصود اینستکه کمال شخص در کمال توحید او است و کمال توحید مقتضی
کمال خضوع و خشوع آنهم بعد از اینکه دانست مؤثری جز ذات حق نیست خاضع و خاشع میشود از برای او و ظهور او با طاعت
و انقیاد پس روح عبادت ظاهره و حقیقت آنها و اصل آنها خضوع و خشوع است و باین جهت است که

از برای هر کس از انبیا و ائمه معراجی بود که در ان حال عروجی داشتند معراج آدم هنگام گریه او بود معراج نوح هنگام ابتلای بصدمها بود معراج ایوب هنگام ابتلای بکرمان بود معراج یونس در شکم ماهی بود معراج یعقوب هنگام ابتلای بفراق یوسف بود معراج یوسف در چاه و زندان بود معراج موسی هنگام ابتلای بصدمات فرعون بود معراج عیسی در بالای دار بود معراج جناب رسول هنگام ابتلای او بدست کفار مکه بود که خاک بر سر راهش میریختند و سنگ بپاهای مبارکش میزدند در کوچه‌ها و معراج امیرالمؤمنین وقتی بود که ریسمان بگردن مبارکش بستند و اورا بمسجد کشیدند و در پای منبر بردند و نزد ابوبکر نگاه داشتند و معراج فاطمه آنوقتی بود که در خانه او را آتش زدند و پهلوی مبارکش را شکستند و محسن مظلومه را سقط نمودند و بازوی او را از ضرب تازیانه خسته کردند و معراج امام حسن وقتی بود که گرفتار اذیتهای معاویه بود و دیگران بود که مصلی از زیر پایش کشیدند و رداء از دوش مبارکش بردند و اشتند صدمات بسیار در عرض چندین مدت باو زدند و معراج کلکون کفن صحرای کربلا در روز عاشورا بود خاصه آنوقتیکه با لب تشنه و شکم گرسنه و بدن پاره پاره بر روی خاک گرم کربلا افتاده بود و شمر با خنجر برهنه بر بالینش آمد اینستکه از شمر منقول استکه میگوید در آنوقت حضرت تبسم میفرمود اما در ظاهر مکرر میفرمود جگرم از تشنگی میسوزد یک جرعه آب به لب تشنه من برسانید و معراج بیمار کربلا هنگام سوار بر شتر برهنه و رفتن بشهر شام و رفتن بمجلس یزید بود و هکذا معراج دیگران در وقت خضوع و خشوع ایشان بود چه خضوع هریک از ایشان در انحالات که مبتلا بودند از حالات دیگر بود پس معراج هر یک در وقت خضوع و خشوع است و ان نمازیکه معراج است ان نمازیستکه با خضوع و خشوع [illegible] کن و [illegible] و حقیقت انها را ایهام کردیم اوست و چه قسمت دیگر از دست بود اما معراج جلی معراج جناب رسول الله [illegible] که خاصه آن بزرگوار بود که با بدن بشری و چشم عنصری رفتند بمقام قاب قوسین او ادنی که غایت مقامات و نهایت درجات که ما فوق آن در عالم امکان متصور نیست که فوق آن مرتبه وجوب وجود است اینستکه در مرتبه چهارده معصوم سلام الله علیهم اجمعین باید چنین اعتقاد نمود که مرتبه انها دون مرتبه خالق و فوق مرتبه مخلوق است و عمده وجه بردن حضرت رسول بآسمانها اظهار مرتبه آن بزرگوار بود بحس و وجدان بود و اینمرحله ظاهر شد باسباب متعدده یکی انکه شخصی بجناب امام محمد باقر عرض کرد که مسئله از تو میپرسم که کسی جواب نگفته مگر پیغمبر و وصی او حضرت فرمود که ان مسئله چیست گفت خبر ده مرا میان حضرت رسول و عیسی پیغمبر چند سال فاصله بود فرمود بقول ما پانصد سال و بقول شما ششصد سال گفت مرا خبر ده از قول حقتعالی واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون یعنی سوال کن انکسیرا که فرستادیم پیش از تو از پیغمبران آیا قرار دادیم بغیر از خداوند رحمن خدایان دیگر که پرستیده شوند راوی گفت هرگاه فیمابین جناب رسول و عیسی پانصد سال فاصله بود خداوند اورا امر کرد که از پیغمبران سوال کند حضرت فرمود که چون حقتعالی پیغمبر خود را بمعراج برد از جمله آیاتی که باو نمود آن بود که در بیت المقدس ارواح جمیع پیغمبران را نزد آنحضرت جمع کرد و جبرئیل امر نمود که اذان و اقامه گفت و در اذان حی علی خیر العمل گفت و حضرت رسول پیش ایستاد و جمیع پیغمبران با ان

حضرت اقتدا نمودند و نماز کردند و چون از نماز فارغ شد بامر الهی از ایشان سوال نمود که بر چه چیز گواهی میدهید گفتند گواهی میدهیم که خداوندی نیست جز معبود یکتا و اورا شریکی نیست و گواهی میدهیم که تو پیغمبر اوئی و بدین اعتقاد از ما عهد و پیمان گرفته اند دیگر انکه بعد از انکه آن بزرگوار را باسمانها بردند خطاب رسید بجبرئیل امین که برو در حجابها هفتاد هزار حجاب که نور پیغمبر خود را در ان مستور نموده ام بردار جبرئیل یک حجاب بر داشت احاطه کرد نور همه سموات را بقسمیکه ملائکه تاب مشاهده آن نور را نیاوردند عرض کردند پروردگارا این چه نوریست که ما را تحمل دیدن او نیست ندا آمد که این نور حبیب من محمد است که پس هفتاد هزار حجاب مستور بود یکی از حجابها برداشته شد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله با این نور چگونه غم امت میخوری در روز قیامت جمیع این حجابها برداشته خواهد شد و با نور اصلی بصحرای محشر خواهی آمد و امت تو خواهند بود در زیر نور تو پس چگونه آتش ایشان را فرو میگیرد دیگر انکه هریک از انبیا را در آسمانها مقامی است چنانچه از احادیث معراج واضح میشود و منتهای مرتبه ایشان آسمان هفتم است و همچنین هریک از ملائکه را مقامی است و این بزرگوار از همه گذشت و از مرتبه ملائکه هم گذشت از عرش بالا رفت و از حجابات بالا رفت و رسید بمقامیکه غیر از حضرت حق جل شانه چیزی نبود و محسوس شد بر کل عالم سوی مرتبه و مقام این بزرگوار از جمیع ما سوی الله و دیگر وجوه دیگر هم هست که ذکر هریک موجب طول کلام است و مقام اقتضا ندارد دیگر در وضوح افضلیت آن بزرگوار همان اول ما خلق الله بودن و علت ایجاد اشیا و اصل انها بودن و ختم نبوت بان بزرگوار شدن و شفاعت انبیا بان جناب دادن کفایت میکند و هریک بتنهائی کفایت میکند و از برای اهل فهم دلالت هریک واضح است مقصود در این باب اشاره اجمالیه بمطلب بود و بیان اینکه معراج دو معراج است یکی معراج حقیقی و روحانی و یکی معراج جسمانی و ثانی خاصه حضرت رسول بود اما اول از برای همه انبیا بلکه اولیا بلکه مؤمنین بود و هست وقت خضوع و خشوع و انس با حضرت حق جل شانه میباشد و این خضوع روح حقیقت همه طاعات است اینستکه در فقره اولی دعای امروز است اللهم ارزقنی فیه طاعة الخاشعین یعنی خداوندا روزی فرما مرا در اینروز طاعت خاشعین را یعنی طاعتی را که با روح باشد که الخشوع [illegible] اللهم [illegible] و بعد از اینکه شخص معتقد شد بر اینکه نیست در عالم غیر از خداوند جل شانه [illegible] بازگشت است بسوی او در جمیع امور زیرا که فریاد رسی نیست غیر از او و چون کریم رؤف رحیم است و وعده فریاد رسی نموده است مطمئن میشود باو و از غیر او اعراض مینماید در جمیع شدائد اطمینان باو است و بس و همین که چنین حالتی پیدا شد البته اعانت میفرماید و دفع شدائد مینماید از اینجهة است که از جناب رسول مروی است که فرمود سه چیز است که با آن ضرر نمیرساند هیچ چیز اول استغفار است که با وجود ضرر نمیرساند هیچ گناه دوم صلوات است که با وجود ضرر نمیرساند هیچ بلائی سوم دعا است که ضرر نمیرساند با او هیچ [illegible] اینستکه در فقره ثانیه دعا است واشرح فیه صدری بانابة المخبتین یعنی منشرح نما سینه مرا یعنی وسعت ده او را و از تنگی بیرون ور بانکه او حاصل اید انابه مخبتین یعنی بازگشت نمودن کسانیکه مطمئن اند بیرون کار خود زیرا که هر چیزی کلید دارد این باز گشتن [illegible] در کتاب تحفة المجالس نقل کرده که روزی حضرت رسول در مکه معظمه در موضعی نشسته بودند و جمعی از

اصحاب خدمت آن بزرگوار بودند استماع احکام از آن رسول ملک علام می‌نمودند در آن اثناء دو نفر حاضر شدند
یکی مرد پیر و یکی جوان و منازعه بر سر شتری داشتند که هر دو ادعای آن داشتند پیرمرد بود آن پیرمرد عرض کرد که این جوان ده شتر
مرا دزدیده است یکی را حال شما خریده‌اید که از من است در هر چه میگویم بمن بدهید حضرت فرمودند که ای جوان تو چه میگوئی
جوان عرض کرد که این شتر از پدر من بمن میراث رسیده است و بیست و شش نفر دیگر غیر از این شتر دارم
و از پدر اموال بسیار بمن ارث رسیده است حضرت رسول به پیرمرد فرمودند آیا شاهدی داری عرض کرد بلی شش
نفر پیش بیرون هستند آوردند همه شهادت دادند که این شتر با شترهای دیگر از این پیرمرد است و این جوان
دزدیده و یکسال است این پیرمرد در تفحص آنها است آن بزرگوار فرمودند که در شرع ما حکم ساق بریدن دست
این جوان چون فرمایش آن بزرگوار را شنیدند بر خواست در موضعی خواست و خبر بحضرت قاضی الحاجات نمود
خداوندا تو قادر و بر تو ظاهر است احوال ما اگر بر خلق پوشیده است بر من ستم روا مدار که ناگاه جبرئیل
نازل شد عرض کرد یا رسول الله واقعه را از شتر استفسار نما که حضرت پروردگار او را بسخن میآورد و حقیقت
حال را معلوم میشود حضرت امر فرمودند شتر را ببیان حال و اینکه مال کیست و کدام یک در دعوی کاذبند و
شتر بسخن درآمد بعد از سلام و صلوات بر آن بزرگوار عرض کرد که شاهد باش که شهادت میدهم که در هیجده
هزار عالم خدا یکی است و تو پیغمبر بر حقی و گواهی میدهم من شتر این جوانم هستم و زیاده از من شصت و شش
شتر دیگر دارد که همه میراث پدر او است با بسیاری از اموال دیگر و این جوان هرگز دزدی نکرده و در نسل
این پیرمرد دروغ میگوید و این شش نفر منافق و کذابند بر حال این جوان حسد برده‌اند و خواستند که
مال خود را بایشان بدهد و او قبول نکرد مرا از شترانش دزدیدند و یکی مدعی و دیگران شاهد شدند پس آن
بزرگوار منافقان را نفرین فرمودند و از آن جوان اعتذار خواستند آن جوان آن شتر را بر سم زکوة بآن بزرگوار
تسلیم کرد عزیزمن خداوند راضی نشد که آن جوان مظلوم واقع شود و دستش بریده شود آیا چه خواهد
کرد با آن کسانی که در روز عاشورا دستهای حضرت ابا الفضل العباس را قطع کردند و او را در نزد اهل بیت خجل
ساختند و اطفال کوچک را خجلت دادند و نگذاردند که آب بر تشنگان حرم برساند بلکه تیر بر مشک آبش زدند و
هم اکتفا نکردند و بروایت بحار تیر بر سینه نازنینش زدند آن مظلوم از اسب بر روی خاک گرم کربلا افتاد فریاد برآورد
یا اخا ادرک اخاک صدا آمد ای شیعیان گریه کنید این دستها بشیر دل شما را میسوزاند یا بریدن دست طفل یازده
ساله حضرت امام حسن که نام او عبدالله بود هنگامی که عمو بزرگوار خود را غریب و بی‌یار دید از خیمه‌گاه بقتلگاه آمد جناب
عبدالله به زینب خطاب فرمود ای خواهر زینب نگاهدار عبدالله را که ایشان یزید بن لعین کی چنین بما رحم میکنند
مظلوم خواست که او را نگاه دارد نتوانست آه آه عبدالله آمد خود را در دامن عموی خود انداخت ملعونی شمشیر کشیده
بود بقصد امام داشت که بر آن مظلوم شمشیر فرود آورد آن طفل دست خود را پیش او نگاه داشت و گفت ای پسر
اتقتل عمی ای ملعون بر خود رسول و بتیمی و تشنگی او رحم نکرد شمشیر را فرود آورد و دست آن عزیز را قطع کرد پس آن طفل

خود را با دست دیگر گرفت و ندا داد ای عمو بزرگوار دستم افتاد و عرض کرد ای عمو جان بسر را بریدند اسیر مظلوم او را
در آغوش گرفت نوازش نمود قاعده چنین است هر گاه طفلی را نوازش میفرمایند در مطلبی که در دل دارد میگوید چون امام
شهید آن طفل نا ابلد نوازش مینمود سر بالا کرد و عرض کرد ای عمو جان تشنه‌ام آتش از جگر ابی عمو والله جگرم از تشنگی
میسوزد آیا میشود یکقطره آب بلب تشنه من برسانید فرمودند آخر بدی صبر کن الحال از دست جد بزرگوارت سیراب میشوی
ناگاه حرمله ملعون تیری بجانب امام انداخت آن تیر آمد بر حلقوم نازنین آن طفل خورد و در دامان عمش شهید شد
عزیزم ای مولای من در آنحال بر تو چه گذشت که نظر میکردی بر نعش برادران و برادر زادگان و فرزندان که همه ایشان
پاره پاره بر روی خاک افتاده بودند گویا در آنوقت آهی کشید اصحاب که زمین کربلا بلرزه درآمد اللهم انی اسئلک
الطفل وابیه وعمه واجبر ان یحیی من الغم الذی انا فیه برحمتک یا ارحم الراحمین الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس شانزدهم شرح دعاء روز شانزدهم

در ثواب آن مذکور است که هر که این دعا را در این روز بخواند چون روز بگذرد از قبر بیرون آید و رویش درخشنده باشد
و حله از بهشت پوشیده باشد و بر ناقه از نور سوار باشد و شراب که در دار شراب بهشت در ثواب نماز امشب که
شب هفدهم است دو رکعت است در رکعت اول حمد و هر سوره که خواهد بخواند و در رکعت دوم حمد و صد مرتبه سوره
توحید را بخواند بعد از نماز صد مرتبه لا اله الا الله بگوید ثواب هزار حج و در باقیات باشد دعا امروز این است
اللهم وفقنی فیه لموافقة الابرار و جنبنی فیه مرافقة الاشرار و ادخلنی فیه برحمتک الی دار القرار بالهیتک
یا اله العالمین ترجمه فقره اولی این دعا واضح میشود بر شما بحدیث شریف که روزی جناب امام حسین در مسجد
نشسته بود و عتبه بن ابی سفیان در جانب دیگر نشسته و عبدالله زبیر در گوشه دیگر نشسته پس اعرابی داخل مسجد
شد و آمد در مقابل عتبه بن ابی سفیان ایستاد و گفت ای پسر عمو خود را آکنده‌ام و از من مطالبه دیه کامله کرده‌اند
پس عتبه بکاه بغلام خود کرد و گفت صد درهم باعرابی بده اعرابی قبول نکرد و غضب آلوده از پیش او رو
و آمد نزد ابن زبیر و سخن را گفت با و پسر زبیر گفت دویست درهم با و بدهید باز قبول نکرد و آمد بخدمت آن
بزرگوار و واقعه را بعرض آنمولا رسانید آنجناب فرمودند از سه مسئله از تو سوال میکنم هر گاه هر سه مسئله را جواب
گفتی تمام دیه را بتو میدهم و هر گاه دو تا را گفتی دو ثلث دیه را میدهم هر گاه یکی را گفتی یک ثلث دیه را خواهم
داد عرض کرد یا ابن رسول الله آیا مثل شما از مثل منی سوال میکند فرمودند که جدم رسول خدا فرمودند
المعروف بقدر المعرفة یعنی احسان بقدر معرفت است عرض کرد سوال فرمایند هر گاه میدانم میگویم جواب هر گاه
نمیدانم از شما تعلیم میگیرم فرمودند افضل چیزها چه چیز است عرض کرد ایمان است بخداوند فرمودند احسنت
ثانیا سوال کردند که نجات از مهالک بچه چیز حاصل میشود عرض کرد بتوکل و اعتماد بر خداوند فرمودند احسنت
ثالثا سوال کردند زینت آدمی در چه چیز است عرض کرد در علمی که با او حلم باشد فرمودند هر گاه او را نباشد
باشد عرض کرد مالی که با او انفاق باشد فرمودند هر گاه او هم نباشد عرض کرد فقری که با او صبر باشد

فرمودند هر گاه او هم نباشد عرض کرد پس چنین کسی مراد از برای او سزاوار است پس آن بزرگوار فرمودند هر زن بنا
بجهنم دنیا و مرحمت فرمودند و چهل دینار هم اضافه بر مهر تو شد باو عطا فرمودند اعرابی عرض کرد الله اعلم حیث
یجعل رسالته در مضمون و عبارات این حدیث اختلافی است ولیکن معنا یکی است با قلیل تفاوتی و مقصود
اینستکه افضل چیزها ایمانست و اقوی دلیل بر این مدعی اینستکه قوام جمیع اعمال باو است و شرط صحت جمیع اعمال
او است ولی او مشروط باعمال نیست بنا بر مذهب حق بلکه از اقرار بزبان و اعتقاد بقلبست و عمل شرط ایمان نیست
بلکه کمال ایمانست باعمال صالحه بلکه محفوظ بودن آنهم باعمال صالحه است زیرا که بسا هست که از شدت عصیان
ایمان از دست میرود چنانچه مکرر واقع شده است و از اینجهة استکه جناب رسول ص بجناب امیر ع فرمایش فرمودند که
یا علی هفت خصلت است که در هر که باشد حقیقت ایمان در او کامل شده اول اینستکه وضوی شاداب بسازد [illegible]
من کونما حکمت اقتصاص شاداب مذکر با وجود اینکه واجبات و مستحبات وضو بسیار است این باشد حکمت اصل قرار
دادن وضو را چند چیز ذکر کرده اند و ذکر کل آنها موجب طولست ولی بیک چیز از آنها اکتفاء میشود یکی اینکه جناب رسول
در جواب یهودی بعد از سؤال از علت وضو فرمودند آن اینستکه چون وسوسه نمود شیطان آدم را و آدم نزدیک شد
بدرخت پس آدم برداشت و بسوی آن درخت رفت و خورد از آن درخت و آنچه حلی و زیور
در بدن او بود ریخت پس آدم دست خود را نهاد بر پیش سر خود و گریست پس چون قبول نمود خداوند توبه آدم
را آنگاه واجب نمود بر او و ذریه او تطهیر این جوارح چهارگانه را که بواسطه آنها این عمل بروز و ظهور نمود که
امر نمود بشستن صورت چون نظر نمود با آن درخت امر نمود بشستن دستها تا مرفق بجهت آنکه از آنها گرفت از آن
درخت امر نمود بمسح سر بجهة گذاشتن دست بر آن و امر نمود بمسح پا بعلت آنکه از آنها رفت بسوی آن خطا
و خبر دیگر آنکه از جناب امام جعفر صادق ع مرویست که آن بزرگوار فرمودند که رسول خدا فرمود که چون مرا به
آسمان بردند وحی نمود خداوند عالم که یا محمد نزدیک شو بچشمه صاد و بشو جاهائیکه بآن سجده مینمائی و تطهیر
نما آنها را و نماز کن از برای پروردگار خود پس آن بزرگوار تشریف بردند بنزد چشمه صاد که آبی است که از طرف
راست عرش سیلان مینماید پس آن بزرگوار از آن آب برداشت از دست راست خود و از اینجهة سنت گردید آب
وضو را بدست راست برداشتن پس وحی شد بر آنحضرت که بشوی صورت خود را بدرستیکه نظر کنی بعظمت من
پس بشوی دو ذراع خود را بدرستیکه اخذ کنی بآنها کلام مرا پس مسح کن سر خود را بزیادتی آنچه باقیمانده از آب
در دست تو از آب وضو و مسح کن پاهای خود را تا برآمدگی پشت پا بدرستیکه من برکت میدهم ترا بسوی تو و میبرم ترا بعقاب
احدی غیر از تو با اینها [illegible] فقیر گوید چون نماز معراج مؤمنست پس از برای مؤمن هم معراج شد که چون اراده معراج
دارد تاسی نماید به پیغمبر خود و بجا آورد آنچه آن بزرگوار بجا آورد و چیزی [illegible] عمل است و آن مانند مغز وجود
دیگر مانند پوستست و اینکه امر شد بشستن اعضا بواسطه آنکه چون شخص با این اعضا مرتکب امور [illegible] میشود
و آنچه از شخص صادر میشود از افعال نیز از این اعضاست از خیالی که محل آن پیش سر است خیال آنها را میکند بصورت خود و با نها

میکنند بدست بجا میآورد و بپا رو بسوی آنها میرود مقرر شد که هنگام اراده نماز که مقام ملاقات و مقام توجه
بجهة شخص است این اعضا را [illegible] فعل اینکه باید بجا آورد بسوی آنها را چونکه توجه بغیر حضرت حق داشته اند
تا شسته نشوند قابل توجه بحق نشوند و مورد نظر رحمت شدن نمیشوند اگر این مرحله را عنوان قرار دهی که این اعضا با
وجود یکه آلات فعلند [illegible] شسته شوند از آلودگی پس قلب که اصل است [illegible] و سطوح نظر حق است بطریق اولی باید
شسته شود از خیالات [illegible] چیزهای غیر حق [illegible] باید توجه او با حضرت آفریننده کارها
پس امر بغسل اعضا نمودند از برای غسل قلب و حکمت اختلاف اعضا بعضی بغسل و بعضی بمسح بسیار است از آنجمله چون
عمده ارتکاب امورات از صورت و بدن است لهذا آنها امر بشستن فرمودند و اما پاها و پیش سر را امر بمسح فرمودند
چون حالت این سر عضو [illegible] این عضو دیگر است و از آنجمله استکه چون خداوند بندگان رؤف و رحیم است
و تکلیف شاق برایشان مقرر نفرموده است و شستن سر و پاها در سفر و مرض و زمستان و اغلب اوقات متعذر و متعسر است
لهذا اکتفا بمسح فرمودند و از این جهة استکه هر گاه در مواضع مغسول زخمی یا دملی یا شکستگی باشد بر روی آن جبیره بسته باشد
و شستن آن محل ضرر داشته باشد باید جبیره نماید باینکه هر گاه آنچه بسته است بر روی آن پاک است بر روی او دست [illegible]
چیزهای که بر روی آن بگذارد [illegible] مذکر نمایم تا دانسته
شکسته شود خداوند راضی نمیشود که کهنه بر روی زخم بسته بیند همینکه خوف ضرر باشد کفایت است از برای بجا آوردن وضوی
واجب اما چه خواهد کرد با کسانیکه پیراهن خون آلوده ابی عبدالله که از کثرت زخم سوراخ سوراخ شده بود و بدن
مبارک او با خون خشکیده بود آن پیراهن را از بدن اطهرش با [illegible] صدمه بسیار بیرون آوردند بدن مجروح را
برهنه بر روی خاک گذاشتند و آفتابی که طلوع میکرد بر آن جسم پاره پاره طلوع میکرد و چون غروب میکرد از بدن
نازنین غروب میکرد [illegible] حکمت نمیشود که خداوند راضی شده که محل وضوی همینکه مجروح باشد زخمی
از ضرر آب باو برسد [illegible] بدن فرزند فاطمه را با وجود اینکه چهار هزار زخم برداشته و
از جمله آن جراحتها یکی آن جراحت تیر سه شعبه زهر آلود بود که بر سینه مبارکش زدند با وجود اینکه آن بدن عزیز فاطمه
پرورده و در رسول خدا پرورش یافته بود بعد از آن همه زخم نیزه و خنجر و شمشیر پایمال سم اسبان نمودند و
استخوانهای مبارکش را در هم شکستند یا مولای [illegible] لقد جلت
و عظمت مصیبتک فی السموات و اهلها روحی لک الفداء یا ابا عبدالله مجملاً مقصود حکمت شاداب ساختن وضو
و بخصوص [illegible] نمودن شاید آن باشد که اشاره فرمودند که قلب را خوب شاداب بشوید که هیچ جز از غیر حق
در آن آثاری نباشد دوم از هفت خصلت اینستکه نماز را خوب بجا آورد و در وقت واضع استکه نیک بجا آوردن
نماز [illegible] محقق میشود باشتمال جمله از سنن باشد که اهم از تمام آنها با خضوع قلب بجا آوردنست چنانچه از حضرت
امام جعفر صادق ع منقولست که کسیکه دو رکعت نماز بگذارد و بداند که چه میگوید چون از نماز فارغ شود
برای او گناهی نیست و گناهان او محو میشود ای عزیز من اصل حکمت قرار دادن نماز چند چیز است و ذکر آنها

موجب تطویلست وطول میکشد کلام یکی از آنها اینستکه بنده در اوقاتیکه میکیرد با پروردکار خود و در مقام
اظهار عبودیت و بندکی بر آید توجه بحضرت حق نماید اول بقیام بدرکاه او و بعد انتقال برکوع او باینکه عبد را لایق
قیام نیست بلکه باید تواضع از برای حضرتش زیاده از اینها باشد زیرا که ابن التراب و رب الارباب پس بسجود میرود و خود را
با خاک یکسان مینماید که خود را مثل خاک ذلیل و خوار مینماید و از جمله اینستکه مقربان درکاه احدیت چون ملتفت باین
مقامات و بالاتر از اینها بودند از شدت توجه بحق و استغراق در بحر شهود بهیچوجه ملتفت عالم ظاهر نمیشدند چنانچه
استشهاد ثابت است که پیکان تیر از پای مبارک جناب امیر بیرون آوردند و در حال صلوة ملتفت بالم آن نشد و باید در غیر نماز
بجهة کثرت آلام آزار میشد که بیرون آورند مجملا باید که در حال نماز ملتفت باشد که رو بدرکاه کی ایستاده و با که مناجات
و کفتکو مینماید و حسب المقدور قلب خود را منصرف نماید چنانچه مرویست که چون بنده خدا بنماز بایستد خدا بنظر رحمت
باو مینکرد و چون بنده بجای دیکر نظر کند حقتعالی فرماید که ای بنده من بتو مینکرم تو بکه نظر میکنی که از من بهتر باشد روی
خود را بمن کن که از من بهتری برای تو نیست حسن الطاعة از توجه بقلب است بحضرت حق جل شانه و حسن ظاهر آن اشتمال
است بمستحبات علاوه بر واجبات با قول و فعل معتنی به از مستحبات را ادا نماید مثل اذان و اقامه و طول رکوع و سجود
و قنوت و وضع اعضاء در موضع که در شریعت مقدسه زیرا که آنها مقرر شده است سیم از آن هفت خصلت این
استکه ادا کند زکوة مال خود را و چون مقام شرح این فقره نیست همین حدیث شریف اکتفا میشود که از جناب رسول
خدا مرویست که چهار طایفه اند که داخل جهنم میشوند بدون حساب شارب الخمر و لو بقطرة تارک الصلوة و لو برکعة
عاق والدین و لو بلحظة مانع الزکوة و لو بحبة پس مومن باید از منع زکوة احتراز نماید و زکوة را ادا نماید چیزیکه
هست اینستکه این حدیث شریف بیان استحقاق مینماید یعنی این چهار طایفه مستحقند که داخل جهنم شوند بدون حساب پس اکر
توبه کردند از استحقاق خارج میشوند و الا باستحقاق میروند و هرچند از اینجهت و شاید از جهة دیکر مستحق هستند و شاید که
عمل خیر مقبولی بجا آورده باشند یا اینکه رحمت پروردکار شامل حال ایشان شود یا شفاعت دست بدامن ایشان کیرد پس هر کسی از
این چهار طایفه باشد از رحمت پروردکار مایوس نباشد باینحدیث بجهة اینکه این حدیث در مقام استحقاق است و آما تغیر معاصی آن
توبه یا اعمال صالحه یا رحمت پروردکار یا شفاعت شفعا منافات ندارد پس اینمطلب را خوب بفهم که یکباره نومید نباید باعث رجا
تو میشود چهارم از آن هفت خصلت حبس کردن زبانست از زیادتی زیرا که اکثر و غالب شرور از زبان ناشی میشود از جمله
که جناب رسول فرمودند که بر در بهشت نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء
حیلة و حیلة الصحة فی الدنیا اربع خصال قلة الکلام و قلة الطعام و قلة النوم و قلة المشی یعنی از برای هر چیز حیله
و حیله صحیح بودن در دنیا چهار خصلتست کم کفتن و کم خوردن و کم خوابیدن و کم راه رفتن و کویا مراد از کمی راه کمی
معاشرتست و بر در دوم بهشت بعد از سه کلمه اولی نوشته است من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیکرم جاره و من
کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیکرم ضیفه و من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیکرم والدیه و من کان یؤمن بالله
و الیوم الاخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی هرکه ایمان دارد بخدا و روز جزا باید نیکی کند بوالدین خود و کسیکه ایمان دارد

بخدا و روز جزا باید سخن خیر بکوید یا ساکت باشد پس عزیز من زبان خود را از غیر سخن خیر نکاهدار و هر چه بدو مبدای
که در نامه عمل نوشته شود او را بکوی زیرا که خداوند میفرماید ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی کسی
تلفظ نمیکند بقولی مکر آنکه نزد او رقیب و عتید هستند که هر چیز بکوید مینویسند کلام او را خواه خیر باشد یا شر
باشد خواه کم باشد یا زیاد پس سکوت راحت انسانست و راحت ملائکه پس شخص تا ساکتست سالمست و مقام
معلوم نیست مجملا فواید سکوت بسیار است و حال مقصود بیان اینمطلب نیست میکذاریم پنجم از هفت خصلت اینستکه
از کناهان خود استغفار کند چرا که انسان معصوم نیست بسا هست که بواسطه فریب شیطان و نفس معصیتی را مرتکب میشود
پس مومن اینستکه فورا رفع او را نماید باستغفار چنانچه هرکاه شخص زهری را غافل بخورد فورا در مقام رفع آن برمی
آید و استفراغ باید و بهر که احتمال بدهد رفع اثر او میشود میکند و رفع آن زهر را مینماید و واضح استکه هلاکت
حاصل از زهر کناه اشد است از سموم مادیه و موجب کوتاهی عمر و موجب تنکی روزی و ذلت و نزول بلا و کرفتاری بعقوبات
اخرویه است پس باید رفع او را نمود بدون تامل و بانکه احتمال رافع او باشد مانند استغفار که رافع کناه است چنانچه در حدیث
نوشته که فرمودند بشوئید کناهان خود را با استغفار و حقیقت استغفار ندامت و پشیمانی و بازکشت است
صورت او استغفر الله کفتن بهر شکلی از اقسام آن که باشد و شرح اینمطلب امید هست که در فقرات آتیه بیاید لیکن بجهت
رقت قلوب مومنان و کثرت امید کنه کاران اینحکایت را نقل مینمایم از کتاب جامع الاخبار منقولستکه مرد فاسقی بود
در بنی اسرائیل که اهل بلد از معصیت او عاجز شدند و تضرع نمودند بحقتعالی از معصیت او پس خداوند عالم وحی
فرمود بحضرت موسی که این جوان فاسق را از آن بلد اخراج کند تا آنکه آتش نکیرد اهل آن بلد از معصیت او پس
حضرت موسی آن فاسق را از آن قریه بیرون کرد رفت بسوی قریه دیکر تا آنکه امر شد که او را از آن قریه نیز بیرون نمایند
پس آن جوان را نیز از آن قریه بیرون کردند پس آن فاسق بغاری رفت و در آن غار مریض شد و کسی نبود که پرستاری او را نماید
پس آن جوان در آن حالت خوابید و روی خود را بر خاک نهاد و عرض نمود بدرکاه پروردکار از روی نیاز که یا رب لو کانت والدتی
عند راسی لرحمتنی و بکت علی ذلی و غربتی ای پروردکار من هرکاه والده من بر بالین من میبود هر آینه رحم مینمود
مرا و کریه میکرد بر ذلت و غربت من و لو کان والدی حاضرا لغسلنی و کفننی و دفننی و اکر پدر من بر بالین من میبود
هر آینه غسل میداد مرا و کفن میکرد و دفن مینمود مرا و لو کانت زوجتی و اولادی حاضرین عندک لبکوا علی و
قالوا اللهم اغفر لوالدنا الغریب الضعیف العاصی المطرود من البلد الی بلد و من قریة الی قریة معاذ یعنی اکر زوجه
من و اولاد من در نزد من بودند هر آینه بر من کریه مینمودند و میکفتند خداوندا بیامرز پدر غریب ضعیف ما را که
کناهکار بود و از اهل شهر بیرون شد و از شهری بشهری و از دنیا رفت و مایوس از همه جا اللهم یا ربی
اذا قطعتنی و فرقت بینی و بین والدی و والدتی و زوجتی و اولادی فلا تقطعنی یا رب من رحمتک و کما احرقت
قلبی بفراقهم فلا تحرقنی بنارک لاجل معصیتی یا رب ای پروردکار من چنانچه قطع نمودی و جدائی افکندی
میان من و پدر و مادر من و زوجه و اولاد من پس قطع مکن مرا از رحمت خود چنانچه سوزانیدی

قلب مرا بمفارقت ایشان پس سوزان مرا با نفس خود بواسطه گناه من آتش زدی کار چون باین جوان انجامید پروردگار
ندا کرد خود نمود ارحم الراحمین امر نمود بحوریه از حوریان بهشت که بصورت مادر این جوان شو و نزد او برو و امر شد بحوریه
دیگر که بصورت زوجه او شو و نزد او برو و امر نمود ملکی از ملائکه که بصورت پدر او شو و نزد او برو و امر نمود بغلمان
بهشت که بصورت اولاد او شوید و نزد او روید پس ایشان جمع شدند در سر آن … برکردند تعزیت و آغاز گریه نمودند
چون آن جوان ملتفت شد دید که اگر … نظر کرد دید پدر و مادر و زوجه و اولاد او برد ور او نشسته اند پس
قلب آن جوان شاد شده و در آن حالت روحش از بدن مفارقت کرد و از دنیا رفت پس حق تعالی وحی فرستاد بحضرت موسی
که امروز … شخصی که فوت شده است و شخصی از دوستان من در فلان موضع برو نزد او و او را غسل بده و کفن کن
پس حضرت موسی روانه آن موضع شد چون بنعش رسید … چون ملاحظه کرد دید همان جوانست که او را
از شهر بیرون کرده … چون او را شناخت عرض کرد … که بی نیاز که امروز … کار این همان
جوانی فاسق نیست که امر نمودی مرا با اخراج او از شهر … که ای موسی این همان جوانست من رحم نمودم او را
از تقصیرات او در گذشتم بسبب ناله او … و بسبب دوری از وطن خود و از والد و والده و زوجه و اولاد و اعتراف
بگناه خود و طلب نمودن او عفو مرا و امر نمودم حوریه بصورت والده و حوریه بصورت زوجه و ملکی را بصورت
پدر و غلمان بصورت اولاد او بر نزد او فرستادم و از تقصیرات او در گذشتم و او را عفو نمودم بسبب غریب بودن او
ای موسی اذا مات الغریب بکت علیه ملائکة السماء و اهل الارض … یعنی هرگاه غریبی …
کند بر او ملائکه آسمان و زمین … رحم او و غریبی او و منم ارحم الراحمین ایها الناس امان از بیرحمان کوفه
و شام و ابن زیاد و یزید نافرجام که هیچ رحم بر مظلوم کربلا نکردند با آنکه هم غریب بود و هم فرزند رسول
بود و هم لب تشنه بود … از آبی که … طیور هوا و یهود و نصاری و مجوس و جمیع حیوانات می خوردند
از آنجناب و فرزندانش منع کردند هر چند … و مانع می شدند تا بسوی فرات …
از اعیان شام و … بر لب تشنه کان … اثر نکرد تا آنکه بجهت امام … و طفل شیر
خوار … و … که … او را بلند نمود … زیر بغل
مبارکش نمایان شد و فرمود ای لشکر اگر بزعم شما من گناهکارم این طفل در هیچ مذهبی گناه نکرده و …
و از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده … قطره آبی بر لب تشنه او برسانید بر این طفل مظلوم رحم نکردند …
بعوض آب تیر جفا بر حلقوم نازنینش زدند و او را در آغوش پدر شهید کردند … خداوند راضی نشد که
نعش جوان … یکزمان بر روی زمین ماند بحضرت … امر نمود که بجهت تجهیز او
حاضر شو اما کوفیان بی وفا و شامیان نعش فرزند رسول مختار را با آنکه برهنه بود و زخم بیشمار داشت بر روی زمین گرم
کربلا برابر آفتاب انداختند و در مقام دفن او بر نیامدند بلکه بعد از شهادت بجدل بن سلیم بجهت انگشتری انگشت مبارکش را
قطع کرد و ساربان بجهت … قطع نمود و کوفیان بی ایمان اسبان خود را نعل تازه نمودند بر بدن

مبارکش تاختند … و اینهمه جراحت … و این همه مصیبت … اگر اهل کوفه و شام رحم بر آن شهید مظلوم
نکردند مرغان هوا رحم کردند … از بالهای خود بر آن بدن پاره پاره سایه افکندند که حرارت آفتاب بر آن بدن شریف اثر
نکند بیچاره زینب که نعش برادر خود را بآن حالت دید … حالت داشت آن مظلومه … از رحمت خدا … بسیار … و اهل
… ششم از آن هفت خصلت اینست که شخص نگاه دارد خود را از غضب
زیرا که بسیار از معاصی … مترتب بر این صفت است چنانچه واضح و ظاهر است که ممکن نیست که مجموع سلوک …
با شخص … طبع او باشند … از جهتی مخالف هستند اگر شخص حلم را شعار خود ننماید بخواهد
با هر یک در مقام مواخذه بر آید همیشه در تعب و مشقت است و آسودگی برای شخص حاصل نیست و حال آنکه بواسطه
غضب بسیار هست که معاصی کبیره متعدده مانند فحش و تهمت و … از او بروز نماید چنانچه …
و شاهد بر آن اینست که در بعضی از احادیث وارد شده که وقتی شیطان نزد موسی آمد عرض کرد که … هزار و …
پند بتو بگویم جبرئیل نازل شد و عرض کرد … ای موسی از نزد حق تعالی … که بشیطان بگو همان سه را بگوید …
الحذر از مکر و حیله اش … فرمود آن سه را بگو عرض کرد یا موسی اول آنکه اگر چیزی بخاطرت گذرد که بکسی بدهی در
دادن آن تعجیل کن و الا تو را پشیمان میکنم دویم آنکه با زن بیگانه در جائی خلوت منشین و الا …
سیم آنکه هرگاه غضب بر تو مستولی شد بجا خود را تغییر ده و الا تو را بفتنه میاندازم و … عرض کرد که نزدیک
ترین اوقات که من بر انسان مستولی میشوم وقت غضبست و چون مجلس بطول انجامید …
و در مدح کظم الغیظ همین حدیث کافیست که جناب امام جعفر صادق فرمودند که هر که … ایمان او …
… صبر بر ظلم و فرو بردن غیظ و خشم در راه خدا و عفو از تقصیر مردم خداوند او را … داخل بهشت میکند و شفاعت …
مثل ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیمه از قبایل عرب هستند حواریین از حضرت عیسی پرسیدند که چه چیز است شدید تر …
فرمود غضب الهی عرض کردند که چه چیز از آن نجات توان یافت فرمود که بکسی غضب نکردن … که هر یک از انبیا و …
دارای این صفت بودند که با وجود اینهمه صدمات و اذیتها که از قومشان … متحمل می شدند تا اینکه …
رسیدند هفتم از آن هفت خصلت اینست که خیر خواه اهل بیت رسول باشد باینکه اسرار ایشان را فاش ننماید …
حقوق ایشانرا ادا نماید و بزیارت قبور ایشان حسب المقدور برود و فضایل ایشانرا نشر دهد و مقامات ایشانرا … از
آن ذکر نماید دوستان ایشانرا دوست دارد و دشمنان ایشانرا دشمن دارد و نوعی ننماید که ایشانرا بغیظ و خشم بیاورد
و رعایت اولاد ایشانرا بنماید ثواب و فواید هر یک از آنها بسیار است و در محل خود مذکور است انشاء الله الرحمن بعد از این …
خواهد شد پس هر کاه کسی دارای این هفت خصلت باشد خصایل … در او کامل شده است و از ابرار … است …
با ابرار بود در رفقای ایشان از اینجهت است که در فقره اولی … امروز است اللهم وفقنی فیه لموافقة الابرار یعنی
خداوندا توفیق ده مرا در این روز از جهت موافقت کردن با ابرار باینکه رفتار ایشانرا شعار خود نمایم و بر رفتار ایشان رفتار نمایم
چنانچه موافقت ابرار محبوب و مطلوبست و موجب رستگاری هم چنین رفاقت با اشرار و بدان موجب هلاکت و خسرانست

بسیار از اشخاصیکه بواسطهٔ رفاقت و مجالست با اشرار هلاک شدند چنانچه در حدیث است از عبدالمطلب بن هاشم که جناب امام جعفر صادق
دیدند بعضی از اصحاب خود را که با طایفهٔ از اهل بدعت نشسته بودند آن بزرگوار عتاب فرمودند ایشان را باین مضمون که نزدیک
است شما که لعنت بر اینجماعت وارد شود و شما را هم فرا گیرد چنانچه شاهد بر این مطلب است که وارد شده که یکی از
اصحاب حضرت موسی با اینکه از خواص آن بود بعد از اطلاع بر اینکه فرعونیان غرق میشوند باز او در نزد ایشان بود رفت
بهر رابت بکلی خود ملکه او را هدایت نماید و از غرق شدن نجات دهد او را دید که فرعونیان در دریا فرو رفتند
بالاخره دید که آب فرو گرفت فرعونیان را و یکباره او را نیز غرق نمود از اینجهت استکه در فقره زیارت امروز است که و جنبنی
مرافقة الاشرار یعنی خداوندا دور گردان مرا از رفاقت اشرار که موجب هلاکت است خلاصه سعی شخص باید بجهة
تحصیل خاتمه آخرت باشد که هلاکت آخرت از برای او حاصل نشود و الا دنیا گذشت و منکه زندگی هیچ نقص ندارد
بر فنا گذشتن منکر دارد و حال اینکه همه او نقص است و هیچ چیز او اعتبار نیست و چیزی ندارد جز صدمه و هم و غم
و محنت و مصیبت و گرفتاری و آفات و غمها و بلیات و خسرانها از دنیا او باش هر چه خوبیست که خانه آخرت
باشد که هیچ کدورتی و غم و الم و حزن در آن نیست بلکه همه او نعمت است و راحت و از همه بالاتر
با خوبان و بشر با نیکان خاصه محمد و آل محمد و از اینجهة استکه در فقره ثالثه دعا امروز است و اوجب
برحمتك الی دار القرار یعنی خداوندا جای ده مرا برحمت خود ای پروردگار در بهشت دار القرار که آخرت باشد برا
که آنجا دار قرار است و آسوده میباشد و جای خوش کند از بهشت عشرت و محل نعمت که کدورت اگر دنیا خوب
بود نعمتهای او جاوید و خوش میگذشت و از این دنیا این همه بلاها و صدمه‌ها وارد نمیامد خوش میاید جعفر را
که ذکر این حدیث شریف در این مقام بشود زیرا که جناب رسولخدا بحضرت امیر فرمودند که ذکر نمیشود این حدیث
در مجلسی از مجالس اهل زمین که در آن بوده باشد بسیاری از شیعیان و دوستان مگر اینکه نازل میشود بر ایشان
رحمت و احاطه میکنند در اطراف ایشان ملائکه و استغفار میکنند بر اهل مجلس تا متفرق شوند ایضا فرمودند که بحق
آنخداوندیکه مرا براستی و درستی برای نبوت برانگیخته است و از برای رسالت برگزیده که ذکر نمیشود این حدیث در مجلسی از
مجالس اهل زمین که در آن بوده باشد شیعیان ما مگر آنکه در آن مجلس مهمومی بوده باشد خداوند او را فرج دهد و نبوده
باشد در آن مجلس مغمومی مگر آنکه خداوند غم او را برطرف نماید و نبوده باشد طالب حاجتی مگر آنکه خداوند حاجت او را
روا فرماید بعضی از علماء نوشته اند که شنیده است که در مجلسی که ذکر این حدیث میشود جناب امام زمان روحنا فداه
در آن مجلس حاضر میشود پس باید رعایت ادب نمود که مناسب مقام که حضور آن بزرگوار است اهل مجلس نمایند و آن
حدیث شریف اینستکه از فاطمه زهرا علیها السلام روایت شده است که میفرماید روزی داخل شد بر من پدر بزرگوارم رسولخدا
و فرمود که ای فاطمه برو و از برای من عبای یمانی را بیاور و مرا بپوشان حضرت فاطمه میفرماید عبای یمانی را آوردم و
بر روی مقدس آن بزرگوار انداختم و نظر بروی مقدس او میکردم که چون ماه شب چهارده میدرخشید بعد از آنکه آن
بزرگوار در زیر آن عبا آرام گرفتند یکساعت بیش نگذشت که ناگاه دیدم فرزندم حسن داخل خانه شد سلام کرد

وگفت ای مادر عجب بوی خوشی میشنوم که مثل بوی جدم رسولخدا میباشد مظلومه در جواب آنفرزند ارجمند فرمودند ای
فرزند گرامی اینک جد بزرگوارت در زیر عبا خوابیده آنگاه جناب امام حسن بجانب عبا آمده سلام کرده عرضکرد یا جداه
آیا اذن میدهی که در زیر عبا آیم آنحضرت از زیر عبا صدا زدند که اذن دادم ترا ای فرزند گرامی داخل شو پس حضرت امام حسن
داخل شده در آغوش جد بزرگوار خود قرار گرفت فاطمه میفرماید که در آن اثنا فرزند دلبندم حسین داخل شده و سلام
کرد جواب او را گفتم پس مظلوم گفت ای مادر بوی خوشی میشنوم گویا که بوی جدم رسولخداست گفتم بلی ای فرزند گرامی
اینک جد بزرگوارت و برادرت در زیر عبا خوابیده اند چون حسین این کلام را شنید از من نزدیک عبا رفت و عرضکرد
السلام علیک یا جداه السلام علیک یا من اختاره الله آن بزرگوار رد سلام جناب امام حسین عرضکرد یا جد
بزرگوار آیا اذن میدهی حسین را که داخل عبا شود فرمودند بلی اذن دادم ترا داخل شو فاطمه میفرماید که ناگاه والد
حسنین جناب علی بن ابیطالب داخل خانه شده و فرمودند ای فاطمه عجب بوی خوشی میشنوم گویا بوی پسر عمم رسولخداست
من در جواب گفتم بلی اینک آنجناب با دو فرزندت حسن و حسین در زیر عبا خوابیده اند پس آنحضرت چون اینکلام را شنید
نزد ایشان آمد گفت السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که با شما باشم جواب فرمودند یا علی داخل شو
پس داخل شد مظلومه میفرماید چون آنچهار نفر در زیر عبا قرار گرفتند من نزدیک آن عبا آمدم و عرضکردم
السلام علیک یا اباه یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که با شما باشم در زیر عبا فرمودند بلی یا فاطمه اذن دادم ترا
داخل شو پس مظلومه نیز داخل عبا شد از جانب خداوند ندا رسید که ای اهل آنکه من و ساکنین آسمانهای من بدانید
بدرستیکه خلق نفرمودم آسمانها را که بنا کرده ام و نه زمین را که گسترده ام و نه ماه و آفتاب که نور دهنده و نه افلاک
که دور زننده اند و نه دریا که جاری شونده اند و نه ملائکه که در اطراف سیر کنند اند مگر بمحبت این پنج نفر که در
زیر عبا خوابیده اند پس جبرئیل امین عرضکرد پروردگارا کیانند در زیر عبا ندا رسید که ایشانند اهل بیت رسالت
و نبوت و معدن فتوت و کرامت ای جبرئیل فاطمه است و پدر فاطمه است و شوهر فاطمه است و دو فرزندان
فاطمه جبرئیل عرضکرد که ایخدای من آیا مرا اذن میدهی که بزمین نازل شوم و در زیر عبا داخل شوم تا ششم
ایشان باشم ندا رسید اذن دادم پس جبرئیل بزمین نازل شده بالای سر ایشان ایستاد و عرضکرد السلام
علیک یا رسول الله بدانکه خداوند علی اعلی سلام میرساند و میفرماید بعزت و جلال خودم قسم یاد مینمایم که
خلق نفرمودم تمام آسمانها و زمینها و آنچه در آنها است مگر محض خاطر شما پنج نفر بزرگوار و خداوند جل شانه
اذن داده است مرا که با شما باشم در زیر این عبا آیا شما اذن میفرمائید مرا که در زیر عبا در آیم آنحضرت فرمود
اذن دادم داخل شو پس از آن داخل شد و عرضکرد انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا ای عزیز برادر جبرئیل با اینکه امین وحی الهی بود و از سنخ بشر نبود با خاتون جنان نامحرم نبود بدون اذن
زیر عبا نیامد لعنت خدا بر کسانیکه بعد از رحلت سید انبیا احترام خانه او را ندانستند در آنخانه را سوزانیدند
و بر پهلوی آن مظلومه زدند و بدون اذن داخل خانه اش شدند و محسن او را سقط نمودند و ریسمان بگردن شوهرش

نمودند و بدان حالت بمسجد بردند عبد ام ای شیعه اما این حالت صعب تر است یا حالت عصر روز عاشورا که اشقیا کوفه و
شام بخیمهای ابی عبد الله ریختند و خیمها آن جناب را سوختند بنحویکه از زنان دربدر و اطفال خونین جگر همه رو بصحرا
نهادند اگر انجا ریسمان بگردن امیرمؤمنان کردند اینجا غل جامعه بگردن بیمار کربلا افکندند ولی امیرمؤمنان را
بمسجد نزد ابوبکر لعنه الله نگاه داشتند این علیه السلام را غل بگردن نزد یزید بی پا نگاه داشتند اما انجا نمش بنت زهرا بود
این علی نمش بنت زهرا بود حبیش نزد زاد آن برد آن علی عباس نزد نا محرم بود اما این علی همه عمها و خواهران
و زنان و در مجلس یزید بودند علاوه سر پدر و عمو و برادران و خویشان در برابر روبش گذارد یزید ملعون
چوب جفا بر لب و دندان پدر بزرگوارش میزد علیا جناب زینب خاتون گویا میفرمود. یزید چوب مزن بر لب
برادر من سر بریده چه کرده است خاک بر سر من بریده تو سر شه را ز تن بصد خواری هنوز از سر او دست بر
نمیداری الا لعنة الله على القوم الظالمين

مجلس هفدهم شرح دعا روز هفدهم

در ثواب دعا امروز استکه هر کس این دعا را بخواند امر زیده شود هر چند از زیان کاران باشد چنانچه در نماز
هیجدهم وارد است که هر کس در این شب چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی بعد از حمد بیست و پنج مرتبه انا اعطيناك
الكوثر را بخواند ملک او را بشارت دهد که خدا از تو راضی است و دعا امروز این است اللهم اهدني فيه لصالح
الاعمال واقض لي فيه الحوائج والآمال يا من لا يحتاج الى التفسير والسؤال يا عالما بما في صدور العالمين صل على محمد واله
الطاهرين ترجمه این دعا موقوف است بر بیان اینمقدمه که هر چیز ها واضح استکه ایمان است زیرا که شرط صحت جمیع عبادات است
و هم چنین موجب نجات است از عذاب اخروی و نجاه بدن انخاص نیست و اینمطلب باجماع و تواتر اخبار ثابت است در تحقق
ایمان لا محاله اعتقاد قلبی معتبر است که یقین باصول دین و ایمان که توحید و نبوت و عدل و امامت و تصدیق
نصوص و ثابت دین که از انها معاجسمانی است داشته باشد محض اظهار بزبان تنها کافی نیست چنانچه خلفاء ثلاث
و احزاب ایشان اقرار بزبان داشتند ولی اعتقاد بقلب نداشتند چنانچه در احوال ابی بکر ذکر کرده اند در ابواب
معجزات شبهه و صبا منقول است که چون ابوبکر بجهنم واصل و بجای او نشست اعرابی بمسجد امد و گفت خلیفه
رسول کدام است عمر گفت منم ای اعرابی مطلب تو چیست گفت در سال گذشته مرد پیری در اینجا بود و ان مدعی
خلافت بود حال کجا است عمر گفت که او از دنیا رفته است مطلب تو چیست گفت ده هزار زر سرخ باو سپرده بودم
و تمسکی از او در دست دارم چون تو بجای او نشسته امانت مرا رد کن عمر گفت از پسرش محمد ابا بکر مطالبه کن پس
محمد ابا بکر را حاضر نمودند و خط و مهر پدر او را با و نمودند گفت ای عمر تو میدانی که من از مال پدر سوای است
شمشیر و نیزه و شتر بکر بمن داده اند و بکر عقائد قبول نکرده ام تو میدانی که بواسطه محبت من بشاه ولایت پدرم مرا
با پدر محبت نبود و نیز او را با من بعد از وفات خانه و اثاث البیت او نزد برادرم عبد الرحمن بود امانت شما باید
نزد او باشد عمر از راه عداوت که با جناب امیر داشت بهمان اعرابی گفت دست از او بر مدار محمد دیگر رجوع فرمودند
ناگاه دید اعرابی باشارت بر پا و حسن گفت یا امانت مرا بده امانت ندهم محمد بند تربیت قصا ناى او بیچه

معکوس میدهد با عرابی گفت مرا مهلت ده که نجات مولای خود برسم که ان حلال مشکلات است عمر بطعنه گفت که از
برای تو زود نمیشود که دین تو را ادا کند بعد از این شرط میروی که قبل از ظهر به نزد ما اید والا از عهده دین برائی محمد بیچاره
بخدمت امام عالم علی بن ابیطالب روانه کردید و کیفیت را بعرض انسرور رسانید حضرت فرمودند غم مخور برو بکی میروی
سر چهار سوی بازار میرسی در جا بمکه قصابان گوسفند ذبح میکنند سک سیاه خواهی دید و در میان ایشان سک سیاه
گوش و دم بریده که از قفا او خون میچکد خواهی دید سگهای دیگر از او دور میشوند او را در میان خود راه نمیدهند چون
اسک را به بینی انقاب عثم در میان سکها پنهان میشود و پیش تو سر عجز بزمین نهد و بنشیند او بگو تو است
بگو که امیرالمؤمنین میفرماید که نزد اعرابی را چه کردی هر جواب که گوید بدان عمل کن پس محمد روانه گردید چون باین
موضع رسید سک بیماری دید همانکه اگر انحضرت فرموده بودند دید پس قصه اعرابی را و فرستادن او را امیر
مؤمنان ع بیان نمود و گفت حضرت فرمودند که زر اعرابی را بمن بنما انسک گفت ای پسر من بد کردم و سزای خود را
دیدم برو و دست از امیرالمؤمنین بردار که هر کی که واقف از احوال بهشت و دوزخ باشد میداند اعرابی
کجا است محمد بخدمت آن جناب امد انچه دیده و شنیده عرض کرد حضرت فرمود اعرابی را بردار و بخانه که پدرت
می نشست برو و از طرف شمال فلان سنگ را بشکاف زر اعرابی را بیرون آور و با و تسلیم کن محمد چنان کرد اعرابی
چون این معجزه را دید هزار دینار بر سم هدیه بخدمت حضرت اورد و یک هزار بمحمد داد و مابقی را خود برداشت
روانه مکان خود گردید بعد معلوم میان نفاق ابن ملعون نو که بزبان اقرار بود و چون بباطن اعتقاد نبود تمری نبخشید
ولی در اینمقام ففر و مند گردیده که هر گاه شما ها از ابیا و اوزم متاثر میشوید از انسنکه جناب امیر پیر ابی بکر
را گرفتار کنید و به سعادت استخلاص او بر امدید حال انکه از تبیه نکردند او را نمیدانم چه حالی داشت
در روز عاشورا الشیبه در باطن بود و میدید فرزند خود را که با لب تشنه و شکم گرسنه و زخم بسیار گرفتار بود
و بعشق بایده از صد هزار نفر و هر کدام بنوعی اذیت او مینمودند یکی بزخم زبان و یکی بزخم تیر و یکی بزخم نیزه و
یکی بزخم شمشیر و یکی بعصا و یکی بسنان و مع ذالک ان بزرگوار از ان جماعت خواهش شاق نمود بلکه میفرمود
اسقوني شربة من الماء فقد تفتت كبدي من الظماء اسبان خود را اب داده اند بلکه بتیر بای انها اب دادند
و گوش بکلام فرزند رسول خدا نداده اند و او را با لب تشنه سر بریدند محمد لا مقصود اینستکه ایمان بمجرد اقرار
زبانی حاصل نمیشود چنانچه بسیاری اعتقاد بتوحید و نبوت داشته اند و بزبان انکار داشته اند چنانچه در
احوال فرعون مذکور است که در باطن میدانست حقیقت حضرت صانع را بلکه در بعضی از شاید توجه بخدا
خود در رفع انها مینمود چنانچه در خلاصه الاخبار است که بعد از انکه فرعون دعوی خدائی نمود روزی رود نیل
از هیبت این سخن از رفتن باز ایستاد و خلایق گفتند اگر راست میگوئی رود نیل را جاری نما لشکر را گفت با سوار
شوید هفتصد هزار سوار جمع شد بعد فرعون با ان لشکر بیرون رفتند چون یکفرسنخ راه رفتند صد هزار
از لشکر را گفت بایستید و هم چنین تا هفت فرسنخ چون کسی باقی نماند بوادی فرود امد و بعا دری

رفت و پلاس و غل بکردن افکند سر بسجده نهاد و گفت خداوندا مرا معلوم است که تو حکم بر حقی و من بر باطلم ولیکن من بهار را بر آخرت اختیار کردم تو مرا دنیا بده چون آن ملعون این مناجات کرد خداوند دعای او را مستجاب کرد روز نیل روان شد پس آن ملعون اعتقاد بحضرت حق داشت ولی بزبان چون اقرار نداشت لهذا از اهل ایمان نبود پس در ایمان این دو چیز که اقرار زبانی و اعتقاد قلبی هر دو شرط است ولی کلامیکه هست در اینکه آیا عمل بارکان که بجا آوردن طاعات و احتراز از سیئات باشد آیا شرط هست در ایمان یا نه مذهب صحیح این استکه شرط نیست ولیکن احتراز از سیئات موجب حفظ ایمانست همینکه احتراز از سیئات نباشد ایمان در معرض زوال است از این جهة استکه در بعض احادیث وارد استکه نگاهدارید جانهای خود را بصدقه و حفظ اموال خود را بدادن زکوة و ایمانهای خود را برفع معاصی و سیئات بدرستیکه بمنزله خارها ئیستکه در اطراف زرع پیدا میشود چنانچه هرگاه آن زیاد شد آن زرع خشکیده میشود و همچنین معاصی هرگاه زیاد شد ایمان را تلف میکند و معرفت و بجا آوردن طاعات موجب زیاد شدن ایمانست و آن بمنزله زرع آبیست باید مؤمن ملتفت باشد و اعمال صالحه را بجا آورد و بداند که انیس او بعد از وفات چنانچه در بعض اخبار وارد شده مضمونش که حاصل مقام آن اینستکه هنگام مردن مجتمع میشود نزد او سه چیز مال و عیال و عمل رو میکند بمال میگوید که در دار دنیا در تحصیل تو بسیار زحمت کشیدم و حال وقت در ماندگی منست تو با من چه خواهی کرد میگوید من متعلق بدیگران شدم و ترا از من بهره بجز بدن کفن نیست پس رو میکند بعیال خود و میگوید من در دنیا در ره تو زحمت کشیدم و عمر خود را صرف شماها نمودم حال روز درماندگی منست شماها از برای من چه خواهید کرد آنها گویند ما ترا میبریم در مقبره دفن مینمائیم و زیاده از این از ما بر نمیآید پس رو میکند بعمل خود که در دنیا در حق تو بسیار مسامحه مینمودم و در باره تو زیاد تقصیر نمودم حال روز درماندگی منست تو چه خواهی کرد در جواب گوید که من انیس تو میباشم در قبر و حال و با تو میباشم در هر مکان پس عمل با او است اگر نیکست بصورت نیک و اگر بد است بصورت بد مجسم و با او مانوس است و اینست تو شنیده که در قبر مارها و عقربها است همه اعمال تو اند پس عمل خود را نیک نما تا انیس خوب داشته باشی و از بد احتراز داشته باش و همچنین عملست که در ترازوی اعمال سنجیده میشود خوب بهتر خوب بهتر بد و این اجسام خوب و بد را با یکدیگر میسنجند و از این جهة استکه بعضی اعمال خیر هستند که در روز نیاد سنگین است در ترازوی اعمال مثل خلق نیک و نیت و هوای کریم و کلمه طیبه لا اله الا الله در حدیث استکه آسمانها همه کاله ترازو بهر دو را نها است با زمینها که هفتگانه اند و هر چه در آنست در زیر کفه ترازو بگذارند و کلمه طیبه توحید را در کفه دیگر ترازو هر آینه این کلمه بر آنها سنگینی خواهد نمود و همچنین ذکر صلوات بر محمد و آل او در احادیث متعدده وارد استکه می سنجند اعمال حسنه مؤمن را با اعمال سیئه او پس سیئات و بر حسنات او سنگینی میکند پس من میگذارم در کفه حسنات او صلوات را اکرم من فرستاده پس سنگینی میکند و همچنین است سقط هم فرزندیکه سقط شود در قیامت هرگاه حسنات در دین او سبک باشد او گذارده شود در او سنگین

شود و از این جهة استکه جناب رسول خدا فرمودند تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة و لو بالسقط و شاید وجه نحو سقط همین باشد پس فواید عمل صالح اجمالا معلوم شد عبدالله بن سلام از جناب رسول سؤال نمود که بچه چیز در بهشت درجات بهشت را تقسیم مینماید فرمود باعمال صالحه پس مؤمن حسب المقدور در آن سعی نماید تا بثمرات او رستگار گردد اینستکه در فقرهٔ دعا امروز است اللهم اهدنی فیه لصالح الاعمال یعنی خداوندا مرا هدایت فرما در اینماه باعمال صالحه و شاید مراد بهدایت در اینجا ایصال الی المطلوب باشد یعنی خداوندا مرا در اینماه برسان باعمال صالحه همینکه شخص مرتکب اعمال صالحه شد کم کم مقرب درگاه الهی خواهد شد دیگر بانواع حوائج و آمال او صورت خواهد گرفت و دعوات او بهدف اجابت مقرون میگردد چنانچه در فقرهٔ دیگر است اقض لی فیه الحوائج و الامال یعنی حوائج و آمال مرا بر آور در اینماه و آمال ...زهای حاجتها را آنکسیکه محتاج بتفسیر و سؤال باشد که عالم بعلم سر باشد مثل ما التسبیه الا این درگاه دگانی استکه کاروبت پستی امر و نکرده بلکه چیزیکه طالب استجابت دعا باید او را تحصیل کند انقطاع از خلق و توجه کل بحضرت باری همینکه این حالت پیدا شد استجابت حاصل میشود لامحاله چنانچه ذکر کرده اند که بت پرستی بود هفتاد سال بت پرستی میکرد بعد از هفتاد سال حاجتی او را پیدا شد آمد نزد بت هفتاد مرتبه یا صنم گفت جواب نشنید از آن مایوس شد بکمر مینا یا صمد گفت و در عقب جواب لبیک شنید خروش در ملکوت اعلی شد که خداوندا هفتاد سال است بت میپرستید هفتاد مرتبه یا صنم گفت جواب نشنید یکمرتبه یا صمد گفت و در عقب جواب فرمود بدخطاب بی سبیل است پس شماها قاصر است اگر هم جواب بنده خود را نگویم پس چه فرق میان من و این بت چیز است پس همینکه انقطاع شد استجابت میباید و اینستکه صوم حقیقی روزه گرفتن از غیر حق است چنانچه در اول دعاها اشاره شد و در نماز همه چیز مطلوبست توجه کلی است بحضرت حق و اگر چه او را در شرط نماز ذکر نکرده اند ولی او را بجهة عسر و حرج شرط صحت ندانسته اند ولی شرط کمال دانسته اند حال از این کذشته مردم شرایط ظاهری را هم رعایت نمیکنند چه از جمله مقارنات نماز تکبیرة الاحرام است در او چند چیز واجبست اول قیام باشرایط آن دویم او را بعد از نیت گفتن سیم قصد احرام نمودن که قصد او این باشد که بعد از این تکبیر داخل نماز میشوم چهارم رعایت ترتیب تکبیر است باید بترتیب صحیح گفتن ششم قطع همزه او که اظهار او باشد و اما بلند کردن دستها در حال تکبیر مستحبست هفتم رعایت کردن تمام مقدمات نماز در این حال ملاحظه کن غالب مردم را که او را در حال قرار نمیگویند بلکه غالب تعیین عمل را در حال گفتن او مینمایند و این در رسم غیبت انصاف بده که این نمازها ئیکه ظاهر را ندارد و باطن چگونه باعث رستگاری و قرب میشود و از این جهة استکه بعد از نماز پنجگانه دعا کی مستجاب شود در حال آنکه هر کبیر را بعد از فریضه دعا مستجابی هست پس باید آنکه ادای فریضه شده است الا دعا مستجاب میشود مثل روزه ها در حدیث وارد استکه هر روزه دار را وقت افطار دعا مستجاب است پس کو این دعاها مستجاب و عوام خدا خلف میشود نعوذ بالله بلکه روز بروز بدبختی ما الا توجه بخدا و

موجب شفا ارشد دعا شد چنانچه در ابواب معجزات جناب امام حسن ذکر کرده اند که پادشاهی در خطا
بود در غایت حسن و جمال و خوش سخن که اسبیاد داشت پادشاه را وزیری بود او را نیز پسری بود در نهایت حسن و جمال و در زمان این
پادشاه و وزیر چنان شد که دختر بعد از آن پسر وزیر او بند و در آن دیگر حسد بردند در این باب خواستند چاره بکنند
روزی که پادشاه شراب خورده بود از نیش غیرت سفیهی در عالم مستی با پادشاه گفتند شب پسر
وزیر را نفس خود بی خانه ایکه بکر صحبت میکنند پادشاه در غضب شد ایشان را بقتل رسانید چون بهوش آمد
خود را و اهل خطا را عزادار دید بدست بیما کریبان صبر را پاره نمود خاصان خود را طلب نمود و اطبار را جمع نمود
که چاره کار مرا نماید الا اهل شهر را بقتل رسانم در آن اثنا پیری بیمن در آمد گفت پادشاه غضب پادشاهی
خوش نما نیست در عقب کشتن ثمری بران مترتب نیست و زنده کردن مردگان از طاقت بشر خارج است دیگر
چاره اینکار نبود مگر بدست حسن بن علی بن ابیطالب که سبط رسول و خلیفه او است پادشاه از اینکلام مسرور شد
نامه در نهایت ذلت خدمت آنحضرت نوشت و طلب نجات خود را از آن بزرگوار نمود که چه شود در
این ولایت قدم رنجه فرمائید بلکه بنفس شریف خود این کشته را زنده فرمائی و اهل این ولایت را از کشتن
دهی پس آن نامه را بدست پیک سریع داده بجانب مدینه خواست و انزاش کند از آن پیر پرسید که تا آنجا چقدر
راه است قاصد گفت بخواهم مسافت را سه روز و شبه و سه روز باز آئی قاصد با خود گفت این امر بسیار
مخالفت کنم و بروم کشته میشوم و اگر بروم چگونه بروم و لحظه بخاطر باقی اهل شهر ... تا شهر
دفن نوحه دیدنگاه حق عود و دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشت و از سبب اصلاح آن امر
خواستن و اشک و انندا باران بصورت جاری شد که ناگاه ... از جانب سر الملوح کرده
بنور جمال او روشن شده نزد او آمده نامه را از او طلب نمود خواست علی او ورد این بزرگوار حکایت
نقل فرمود و فرمود منم حسن بن علی بن ابیطالب برو پادشاه را خبر کن مقصود تو حاصل شد بدانکه
مقصود تو را حاصل نماید همینکه قاصد این بشارت را به پادشاه داد و سایرین بخدمت آن بزرگوار
آمده گریستند ناگاه سیر یوسف حسن آل عبا حضرت امام حسن مجتبی در رسید و آن بخبر مسرت اثر از دحام
خاص شده که احدی را حرکت نمانده بود پس آن بزرگوار اشاره باوردن دو مقتول نمود چون ایشان را
آن بزرگوار دو رکعت نماز کرده دست خود را بدعا برداشت جناب ایشان از حضرت حق قیوم خواستم
که هر دو زنده شدند و بر خواسته نشستند که خوش از خلق بر خواسته همه ایشان را ... اشهد
یا حسن بن علی چنانچه از مدینه بخطا آمدی بجهة زنده کردن عروس داماد و مسرور کردن اهل آن شهر
که از بهشت بکربلا رفته بودی بجهة زنده کردن نو داماد خود بجهة مسرور کردن اینال ... دیده از غربی خونین جگر
اما ندای مقام در مرثیه است شویم بجهة اینجمله بگوید برادر بابی فرزند قاسم دیدی که روز عاشورا آنکیا
در عروسی نماید چون گشود دید نوشته است بود دید قاسم چون در کربلا بسینی عمت دارغب ... شفها

مهمان نهاد دست از پای او بند کرد وسعی نمای جان خود را در راه عمت در باز با سعادت ابدی و اورا مادر با بیچون این نامه را
درو از بر خواست نزد عم بزرگوار خود آمد آن بزرگوار چون نظر بجمال برادر خود نمود اهی کشید و گوئی فرمود برادر سر بردار
و ببین که چگونه غریب و تنها مانده ام و اتفاق کرد شتید که ضعف نمود چون بحال آمد در مقام ندا را عروسی برآمد اما
چه عروسی که بعوض شادی همه گریه کنان و بعوض هلهله نوحه کنان و بعوض نثار عروس همه خاک بر سر کنان و بعوض حنا
بر سر عروس انگشت کرده که مقعر از سر شهر بود و بعوض ... دامادت او را پایمال ستم ستوران نمودند الا لعنة الله
مجلس هجدهم در غارت روز هجدهم در ثواب وارد است که هر کس این نماز در این روز بخواند
باد ثواب هر از پیغمبر عطا فرماید و اما نماز شب پاد درضمن اعمال آن اشاره خواهد شد و دعا امروز این است اللهم هیئنی فیه
برکات اسحاره و نور فیه قلبی بضیاء انواره و خذ بکل اعضائی الی اتباع آثاره یا منور قلوب العارفین ترجمه این دعا
موقوف بیان است مقدمه که از احادیث معتبره مستفاد میشود که چهار ساعت است در شبانه روز که بهترین ساعات است
و نفقات در آن ساعات ساعت اول قبل از روز که اول طلوع فجر باشد که از قرآن بفجر گویند خداوند در قرآن خود
اشاره فرموده است که ان قرآن الفجر کان مشهودا یعنی مشهود ملئکه شب و ملائکه روز است و از اینجهت است که نماز صبح
هر گاه در اول طلوع اداشود در دو جا نوشته میشود یکی در دیوان اعمال شب و یکی در دیوان اعمال روز و از اینجهت
بر هر نماز دیگر افزوده شده اما بر نماز صبح افزوده نشد چون دو رکعت هر گاه در اول وقت بشود چهار است هر گاه
نماز این بیانها و خود را از آن محروم کرده است دویم در وقت ساعت اول زوال است و از اینجهت است که در حدیث
وارد است که غنیمت شمارید نماز در وقت زوال را و وقت گشوده شدن ابواب آسمانها است سیم ساعت اول شب که وقت
مغرب است و از نماز غفیله میباشد که وقت غفلت شیاطین است و از اینجهت است که نماز غفیله در این وقت وارد است
و این نماز را از برای قضاء حوائج و اصلاح مفاسد و اداء دیون از مجربات است و آن دو رکعت است اول بعد از حمد این
وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت ثانیه بعد از حمد این وعنده مفاتح الغیب
لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب
ولا یابس الا فی کتاب مبین و در قنوت این نماز بخوانند اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها
الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد و بعد از آن ذکر حاجت کند چون اغلب مردم از عربی عاجزند و کفتن
بفارسی احتیاط است چنین گویند وان تقضی حوائج الدارین وتصرف عنی شر الدارین اللهم انت ولی نعمتی
والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بمحمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی یا ارحم الراحمین
در فضل این نماز همین کافی است که در جای دیگر که بعد از اینکه بعد از ذکر ... خود پشیمان شد از سید سجاد
چیزی خواست که موجب تخفیف اعمال او شود آنحضرت فرمودند مگر اینکه نماز غفیله بفریاد تو برسد جناب
زینب خاتون عرض کرد که آیا نور دیده برادر این ملعون تا وجود این همه بلیه ها که برما نمود شما را و تعلیم میفرمائید

امام حسن علیه السلام ... پادشاه

قاسم علیه السلام

... نماز غفیله

ان بزرگوار فرمودند موفق نمیشود و چنان هم شد هر وقت خواست بجا آورد بدل درد مبتلا شد و نتوانست که
بجا آورد و شرط نیست در آن باقی بودن سحر بلکه هر وقت از شب که نماز مغرب را بجا آورد قبل از نماز عشا
میتواند بجا آورد این ساعت شریفیست و توبه آدم در این وقت بدرجه قبول رسید چهارم از ساعات سحر
و چون این ساعات بهترین اوقاتست در دعا و مستجاب است خداوند بجهت رأفت در حق بندگان خود در آن امر
نماز که افضل طاعاتست بعد از ایمان فرموده ولی باز از راه مرحمت چون وقت نماز سحر که نماز شب باشد
هر گاه امر حتمی بان میفرمود اغلب بواسطه غلبه خواب در حرج میافتادند و از بسیاری ترک میشد و بعد بواسطه مستحق
عذاب میشدند لهذا افضل او را بواسطه شرافت وقت زیاد فرمود ولی امر حتمی بان نفرمود بلکه بر جناب پیغمبر
که افضل موجودات بود واجب فرمود پس معلوم شد واجب کردن نماز در این اوقات مخصوص ولی باز برحمت
نمود و سعی در انها قرار داد که باز بندگان در حرج نباشند و چه خوبست که شخص رعایت این ساعات را نماید
و نماز را در این ساعتها بجا آورد خاصه وقت سحر را که اشرف اوقاتست در مدح این همین بس که بعد از این که
اولاد یعقوب از حیله با یوسف کرده بودند پشیمان شدند از یعقوب خواهش کردند که از برای ایشان طلب آمرزش
نماید جواب گفت سوف استغفر لکم و بعضی از تفاسیر وارد است که مقصود از دعا طلب سحر تا سحر بکه مخصوص شب
جمعه بود و در احوال اسمعیل صادق الوعد مذکور است که بعد از انکه بر خورد در بین راه بمؤمنی که میرفت نزد پادشاه
جهت حاجتی با اسمعیل وعده کرد در همان مکانی که با او ملحق شود چون اسمعیل با مکان رسید آن مؤمن که نزد آن پادشاه
رسید فراموش کرد آن وعده را که با اسمعیل کرده بود و اسمعیل در آن مکان بجهت وعده با آن مؤمن توقف نمود تا مدت
یکسال خداوند در آن مکان چشمه آبی و درختی از برای او خلق نمود تا بعد از یکسال پادشاه و وزیر و آن مؤمن از آنجا
عبور کردند چون آن مؤمن نظر باسمعیل کرد متذکر شد گفت تو هنوز اینجائی اسمعیل فرمود بلی و لکن خداوند از برای
من این درخت و این چشمه آب را خلق فرمود چون پادشاه از این واقعه اطلاع حاصل نمود وزیر تکذیب اسمعیل نمود گفت من
بسیار از اینجا عبور کردم و اسمعیل اینجا نبود و این چشمه و این درخت مدتی است اینجا بود عرض کرد پروردگارا بگیر
از او بعضی از نعمتها را که بلطف خود باو داده ای او و درخت و چشمه بلطف شد اظهار ندامت نمود و از او خواهش نمود
که دعا کند به ندامتها او برگردد وعده فرمود دعا خواهم کرد و مقصود او سحر بود چون از خالقی که از دل داشت بعد
نداشت لهذا وعده سحر را داد چه اگر حالت دعا باشد همیشه سحر است و اگر نباشد باید سحر که برکت وقت
استجابت حاصل شود پس شرافت وقت سحر از این حدیث معلوم شد که دعا که در آن میشود اگر
بحالت اثم نباشد برکت دعا مستجاب میشود عزیزمن در احوال این اسمعیل ذکر کرده اند که مبعوث
شد بهدایت قوم خود در مقام اذیت برآمدند پوستش را از سر او کندند خداوند ملکی که نام او
سطاطائیل بود نزد او فرستاد که هر چه تو بگوئی میخواهم که ترا از قوم او انتقام بکشد او در جواب گفت من تعلیم الله
دانسته ام اگر امر از برای من عمری بباید که نام او [illegible] خدا [illegible] الیه السلام [illegible]

و او را با لب تشنه و شکم گرسنه شهید کنند و او زنده میفرماید قصاص خون خود و خون کسان خود را از آنها میفرماید
میخواهم خداوند مقرر فرموده با او زنده شوم بدنیا برگردم خداوند خواهش او را قبول فرمود و از کسانیکه در رجعت
سید الشهداء زنده خواهند شد آن بزرگوار است عزیزمن خداوند غضب فرمود بر قوم اسمعیل بجهت اینکه پوست
سر او را زنده کنده بودند و حال آنکه مقام او کجا و مقام ابی عبدالله کجا زینت عرش بود و سید جوانان بهشت بود
و جگر گوشه رسول خدا بود با وجود آن سر مطهر او را بر سر نیزه کرده شهر بشهر گردانیدند آیا جگر شیعیان کباب نمیشود
که او را در مجلس شراب در طشت طلا گذارده و با وجود آنکه قرائت قرآن مینمود با چوب خیزران اشاره بر لب و دندان
او مینمود مجملا برکت سحر بقدری بسیار که بیان نتوان نمود و اگر شرح زیاد بنویسم مقصودهای دیگر از دست میرود
کفایت میکند در مدح آن که با وجود آنکه جناب رسول اشرف کاینات بود و سید مخلوقات نماز بر او واجب بود
قیام سحر و نافله شب و سبب این بود که چون آن بزرگوار واسطه خلق بود و سحر وقت نزول فیض بوده لهذا بر آن
بزرگوار واجب بود قیام سحر که کسب فیض از مبدأ نماید و از آن بزرگوار بخلق برسد پس مؤمنان باید این وقت را غنیمت
شمارند و انس با پروردگار خود را مقدم دارند بر انس با محبوبهای ظاهر چنانچه در حدیث مشهور وارد است که خداوند
خطاب فرمود بموسی دروغ میگوید کسیکه ادعا میکند دوستی مرا و شب که شد مانند مردار میخوابد با دیده کردوست
طالب دیدار و انس با دوست خود نباشد پس همه سحرها مغتنم است خاصه سحرهای شبهای ماه که در هر شبی خداوند
هفتاد هزار هزار گناه کار را از آتش [illegible] باید سحر را بر خیزند و با پروردگار خود انس گیرند و از معاصی خود استغفار نمایند
خاصه در سحر این شب بلکه در تمام امشب که فضل آن بسیار است چنانچه انشاء الله در مجلس بعد اشاره میشود و از این جهت است که
در دفعه اول دعا امر وارد است اللهم هیئنی فیه لبرکات اسحاره یعنی خداوندا مهیا فرما مرا در این ماه از برای درک کردن
برکتهای سحرهای این ماه نیز آگر واضح است که هر گاه سحرها را برخواست و در آن وقت مناجات با قاضی الحاجات نمود قلب او
نورانی خواهد شد و کدورتها از قلب او رفع میشود و باید مؤمن طالب باشد که قلب او منور شود زیرا که قلب
هر گاه نورانی شد سینه مشروح میشود و هموم و غموم بر او مستولی نمیشود حوادث دنیا بر آن صدمه نمیزند لذت
از نعمتهای اخروی میبرد کم کم حب دنیا از او بیرون رفته بزهد و عارف باسرار میشود چنانچه هر گاه تاریک شد گرفته میشود
هموم حاصل میشود بلکه نورانیت قلب و از آنجمله است بیداری و مناجات در سحرها و از آنجمله است روزه
در ماه عصر چه نورانیت و صفائی دارد در قلب خود و احساس مینماید که تا هیچ عصری ندارد چنانچه از جمله است
قلت اکل و کم خوردن و قرائت قرآن با خضوع و نماز با حضور قلب و از آنجمله است بقبر نماز رفتن اینها هر یک
هستند که قلب را روشن مینماید اینست که تاثیر این دعا است که روشن فرما خدایا قلب مرا در این ماه بروشنی
روشنیهای این ماه که انچیزها یکه باعث روشنائی قلب میشود بجا آورده شود تا قلب روشن شود چون از فوائد این ماه غافلی
و نتوان ملتفت شدن بفواید روزه اگر در اوایل مجالس سابقه اشاره باین شد ملتفت شدن تشنگی و گرسنگی
[illegible] از برای آن بود ارونشنگی و گرسنگی فقرا [illegible] ایشان نمایند دانستن آنکه [illegible]

پر زیاد نماید و نماید و نماید از استحباب عمل را در انما پس اصرار بر عمل در آن تمایل میکند آثار بکر ابنها اسراف
که هر پیغمبر اصح است از جمله است که زیاد اند روز عید قربان مغفرت است شرعی است بلکه در حقیقت آنستکه هم اعضا
روزه باشد از آنچه خداوند حرام فرموده و از آن بالاتر آنستکه قلب او از غیر خدا دور باشد و توجه او از همه جهت
بخداوند باشد که معنی توحید حقیقی آنستکه کلمه طیبه لا اله الا الله کلمه توحید است و معنی ظاهر آن اینستکه نیست
معبود بحقی غیر از خداوند بکه خداوند جمیع صفات کمال را و خالی است از جمیع نقایص حقیقت معنی او آنستکه لا مؤثر
فی الوجود الا الله یعنی نیست مؤثری در وجود غیر از ذات حق و همینکه دانست مؤثری در وجود نیست غیر از حق از
جمیع مراتب شرک محفوظ میماند که از جمله است ریا و آن بر دو قسمست یکقسم آن کفر است و یکقسم آن فسق است اما
قسم اول که کفر است پس آنستکه عبادت را بجا آورد بجهة غیر خداوند چنان داند که استحقاق پرستش را دارد و این کفر
یا شرک جلی است و اما اینکه فسق است آنستکه عبادت کند از برای غیر خدا و لیکن بداند که او مستحق پرستش نیست و مستحق
پرستش ذات حق است ولی شیطان با خیالات فاسده او را وا داشته بر اینکه عبادت خود را از برای غیر خدا بجا بیاورد و این
از معاصی کبیره است و موجب فساد عبادت است ولی در آن تفصیلی هست و آن اینستکه هر کاه ریا در عبادت کرد تمام فاسد
شود اگر چه بجزئی از اجزاء تمام باشد چه جزو واجبی یا مستحبی باشد اگر چه بدل تکبیر باشد تمام هر کاه وضو یا غسل یا تیمم
پس اگر بنیکه در آن ریا شد اعاده نماید بقصد قربت و اعاده اجزاء سابقه نمیخواهد بشرطیکه موالات تا فی باشد و هر کاه
ریا در روزه باشد تمام روزه فاسد است اگر چه در جزئی از اجزاء آن باشد هر کاه در غیر و قرائت قرآن باشد از محل که در آن ریا
شده باشد فاسد است ثانیا باید بجا بیاورد و هر کاه بجا آورد ثواب آن عمل را درک نماید مجملا یا چه کفر و چه شرک آن باشد و چه
آن ناشی از توحید حقیقی نداشتن است چه هر کاه فهمید و دانست که مؤثری در وجود بغیر از ذات حق نیست دیگر چگونه توجه بغیر
مینماید بعد از آنکه توجه او باشد من جمیع الجهات و معین خواهد بود و باعث او اصلاح امر دنیا و آخرت هر دو خواهد شد
و از این جمله است که در فقره سیم دعا امروز است و خذ بکل اعضائی الی اتباع آثاره یعنی بگیر خداوندا همه اعضا مرا بعد از
کردن آثار این ماه شریف یعنی وادار همه اعضا مرا که هر کدام بر وفق آثار آنها بجو بکیر ذکر شد فنا نماید ختم می
نمایم این مجلس را بذکر این حدیث شریف که از برای این مطلب است و وارد شده است که روزی جناب امیر بخانه آمد
دید که فاطمه در شدت مرض و التهاب تب است سر انمظلومه را برداشت گرفت بر رخسار بخفه او میکریست و میکریست
فاطمه چون بهوش آمد آنجناب فرمود بچه میل داری تمنا حیا عرض کرد چیزی از شما نمیخواهم آنجناب ثانیا فرمود
انمظلومه عرض کرد پدرم فرمود هر گز از شوهرت چیزی خواهش مکن مبادا خجالت بکشد آنجناب فرمود فاطمه بحق
من بچه میل داری بگو عرض کرد حال که قسم دادی اگر اناری باشد خوبست آنجناب بیرون تشریف برده از اصحاب
جویای انار شد عرض کردند فصل او گذشت مگر آنکه چند یوم قبل بجهة شمعون یهودی چند انار از طایف
آورده اند آنجناب بدر خانه شمعون رفت حلقه باب کوبید شمعون بیرون آمد عرض کرد چه باعث شد که آستانه مرا
روشن کردی آنجناب فرمود شنیده ام که اناری از طایف بجهة تو آورده اند چنانچه چیزی از او باقیست یکی بمن بفروش

که میخواهم بجهة بیمار عزیزی عرض کرد آنچه بود مدتی است فروختم آنجناب بعلم امامت میدانست یکی باقیست فرمودند برو
در خانه تفحص کن شاید باقی باشد و تو مطلع نباشی عرض کرد که از خانه خود مطلعم زوجه اش پشت در ایستاده بود از
حکایت مطلع شد گفت ای شمعون یک انار ذخیره کرده ام آنکاه آنرا نزد آنجناب آورد آن بزرگوار چهار درهم داد شمعون
عرض کرد قیمت انار نیم درهم است فرمود این زن بجهة ذخیره نفقه منظور داشت سه درهم و نیم را بدو او باشد آنجناب
بر داشته روانه خانه شد در اثناء راه صدای ضعیفی شنید عقب صدا رفتند تا داخل خرابه شده دید شخص اعمی
مریض افتاده از شدت مرض مینالد آنحضرت بالین او نشست سر او را در کنار گرفت پرسید ای مرد چند یوم است
که مریضی عرض کرد ای جوان صالح از اهل مدائنم و ببلای فقر و مرض مبتلا شدم و مدتی است که اینجا آمده ام که عرض حال
امیر مؤمنان ع برسم که اینجا مریض شده ام آنجناب فرمود بچه میل داری عرض کرد هر کاه اناری باشد بسیار
مایلم فرمود یک انار بجهة بیمار عزیزی تحصیل نموده ام حال نصف آنرا بتو میدهم و نصفی بجهة او نگاه میدارم آنجناب بدست مبارک انار را بدو نیم نمود بدهان او ریخت همینکه آن نصف تمام شد آنکاه فرمودند
دیگر میل داری عرض کرد هر کاه نصف دیگر را احسان نمائی امتنان است از جناب مرد خود را مبرا نمود
بنفس خود خطاب نمود یا علی این مریض در این خرابه غریب و فرزند افتاده این جمعه نگاهدار بیاوری و سزاوار است
شاید بجهة فاطمه خداوند و سیله دیگر بسازد پس آن نیم دیگر را باو داد آنجناب متفکر بود که ایا جواب فاطمه را
چه بگوید بعد از اینکه او را وعده انار داده باشد آهسته آهسته از خرابه بیرون آمد تا آنکه بدر خانه رسید
حیا میکرد داخل شود اول سر پیش برد که ببیند انمظلومه در خوابست یا بیدار دید انمظلومه عرق کرده و طلب می
از انار در نزد او میباشد که چنین انار دنیا نیست و نه اول میباید خوشحال داخل شد پرسید از واقعه جویا شد عرض
کرد یا ابن عم شما که تشریف بردید زمانی نگذشت عرق کردم تا کاه دق الباب شد فضه رفت دید شخصی بدر خانه طبقی
انار آورده که این را جناب امیر ع داد یا علی بمیدانم که از جنت کجا بود که در شهر شام که نالد فرزند بیمار است
علی بن الحسین ع را بشنوی و او را فریاد رسی نبود و این نه عطا برای او امیر داشت بلکه ساییر کرد از آن
استراحت کند بود حکایت منهال عمرو که بعد از شهادت میدید میکوید پدرم آن بزرگوار که از خرابه
بیرون میاید بعد از سوالات بسیار عرض کردم که حال بکجا میروی فرمود از اینجا که ما را منزل داده اند
سقف ندارد مرحوم ساییر را بیدار نمایم میدانم دنیا چه کرد با آل محمد بلی ایشان را او کشته شد که هر
مدد بود برایشان وا ز دنیا نماند تا اینکه فتح هر مهمی و فریاد رسی بدست ایشان بود زیرا که ایشان در دوره
مطلقه مربی کل موجودات بودند و نفوس جزئیه چون روح نسبت بعالم و آفتاب نسبت باشراقات و اضافات
مربی کل نفوس کشند و از آن تعبیر بروح القدس در اخبار شده و این روح است که صاحب مقام علم و عصمت است و در
حدیث بکلیه الهیه تعبیر شده و حکما او را نفس کل مینامند و از اینجهه بود که رفع شدائد نشد مگر بتوسل ایشان
ومع ذلک زندگی کردند در دنیا بنوعیکه شنیده اید که فرزند جناب امیر ع در خانه تو شوی بود که در روزها

شتر بود و علف میخورد و شبها با فاطمه بر روی او میخوابیدیم و بالش ایشان برگ خرما بود و چادر فاطمه بنابر
حدیث صحیح دوازده موضع او از لیف خرما وصله داشت و خود جناب امیر با اهل کوفه فرمودند که این جامه از بسکه
بر پینه دوز داده ام وصله نماید تا آنکه گفت یا علی برو بینداز از این جامه اگر اینجا مرا صبح صاحب الاغ
راضی میشود که جل الاغ نماید نور الله بجناب ان حضرت پر شیوس دوزانیان مهم و از ار بسبب پشیدند بجناب
اشاره بجنبش نمود از خوف آنکه مبادا روغن داخل آن نمایند راوی گوید گفتم بقنبر چرا سبوس از نان این مرد
پیر نمیگیرند گفت خودشان فرموده از این جهت بود که در مثل امشب که شب نوزدهم است ام کلثوم مهمیز افطار طبقی نزد
آن بزرگوار گذارد که در آن دو قرص نان جو و یک کاسه شیر و قدری نمک بود همین که از نماز فارغ شد نظر نمود
بآن و سر مبارک جنابان بگریست تا آنکه محاسن او تر شد فرمود با ام کلثوم متی ابولک تناول الخبز مع الادام
ام کلثوم میفرماید خواستم نمک را بردارم فرمود بحق من شیر را بردار شیر را برداشتم نان جو را با نمک صرف
کرد و همه شب بزاری و عبادت الهی بود و گاهی بیرون میامدند و باطراف آسمان نظر میکردند
فرمود صلی رسول الله در آن شب اهل بیت خود را جمع نمود و فرمود اولادی و اهلی فی هذه الایام تفقدونی پیغمبر
را در خواب دیدم فرمود یا ابا الحسن انا مشتاق و انک قادم الینا فی العشر الآخر من هذا الشهر در آنوقت صدای ناله
عیال بلند شد چه شبیه این مقام بروز عاشورا است وقتیکه جناب سید الشهدا امد بعقب خیمه و فرمودند بسکینه و کلثوم
بیایید مرا ببینید که دیگر مرا نخواهید دید تا آخر و اقتصر الا لعنة الله علی القوم الظالمین تمام شد این مجلس و چون
مقصود شرح دعای هر روز است لهذا دعا شرح شد و لیکن مناسب در این روز روز شنیم و روز بیست و دوم بیان شب قدر
است لهذا بر این روز مجلس دیگر بر شرح دعاها افزوده میشود که بیان آنها هم بشود لیکن فقیر را باید بجای خیر یاد نمایند

یکی این مجلس **مجلس نوزدهم در فضیلت سوره قدر** نوزدهم است

قال الله تبارک و تعالی انا انزلناه فی لیلة القدر بدانکه اولا این سوره بسیار مبارک است و خواص آن بسیار
از آنجمله اکتفا میشود بذکر فضایل آن بانچه در کتاب منهاج العابدین ذکر شده هر که این سوره را بخواند چنانستکه ماه
مبارک را روزه گرفته است و شب قدر را احیا داشته است و هر که در نمازها واجبی بخواند خطاب میشود که عمل از سر گیر
گناه گذشته تو آمرزیده شد هر که این سوره را بلند بخواند ثواب کسی دارد که با شمشیر در راه خدا جهاد نمود و هر که
آهسته بخواند ثواب کسی دارد که در راه خدا بخون خود غلطیده باشد هر کس ده بار بخواند خدا هزار گناه او را بیامرزد
و هر که در وقت خروج از خانه اینسوره را بخواند نشاط از او دور شود و هر که این سوره را بخواند حفظ کند چنانست که
همه علوم را حفظ نموده است از حضرت امام محمد باقر منقولست که این سوره گنج اهل فقر و فاقه است و در نزد هر پایه
از قوائم عرش صد هزار ملک طواف و تعظیم میکنند هر که اینسوره را بر ذخیره خود بخواند خیر و محفوظ ماند و هر که
این سوره را بشوید با آب و آنرا بیاشامد خداوند نور چشم و یقین قلب و حکمت نصیب او گرداند و هر بهموم و صاحب ضیق
و مسافر و مهموم بخواند مطلب یابد اگر بر یزد اعمی بخواند برکت نماید اگر بر روغن گل بخواند و بخورد ... مخلوط نماید

در بینی بالا کشند دفع طعم نماید و هر گاه اثر اهن را خوب جلا دهند این سوره را بزعفران بر آینه بنویسند کسیکه
لقوه داشته باشد بجانب تاریک داخل شود و مکرر تا بآیینه نظر کند باذن خدا شفا یابد اگر این سوره را بر کوزه نوی
نویسند و آب باران بشویند بخورد کسی دهد که درد جگر داشته باشد شفا یابد هر که بعد از زوال آفتاب صد مرتبه
بخواند هرگز منافق نشود و هر که اراده حج کند جامه نوی بپوشد و در حین اراده آب بگیرد و سی و پنج نوبت اینسوره را بر آن بخواند
و آن آب را بر جامه بپاشد و بعد از آن چهار رکعت نماز بجا آورد و سلام بگوید بحمد و هر سوره که خواهد و بعد از آن از خدا
متوقع را طلب نماید خداوند او را بحج برساند و اما معنی اینسوره اینستکه بدانستیکه ما نازل نمودیم این قرآن را در
قدر و چه میدانی که چه چیز است شب قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه نازل میشوند ملئکه با روح باذن پروردگار
از جهة هر امری که در آن تقدیر شده و مشغول سلام اند در آن تا طلوع فجر و در وضوح حقیقت آن موقوفست بر بیان
چند امر که در این سه مجلس ذکر میشود اول اینستکه واضح استکه مراحل عبودیت و بندگی از برای حضرت حق است
در سیم حقیقت است بسیم طریقت و مراد بحقیقت وصول بمقام قربیست که اصل است و مراد بطریقت طریق رفتن بمقام قرب
که راه بروند تا بمقصود برسند و از تخلق باخلاق الله و اتصاف بصفات الله که بدان راه
انبیا تهذیب صفات و تصحیح ملکات است که اخلاق جمیله را شعار خود نماید و از اخلاق ذمیمه احتراز نماید چه بدن آن
قابل توجه حق نخواهد بود زیرا که در آنحال از انسانیت خارج است و انسانیت بصورت نیست بلکه بصفات است
هر گاه انسان صفات حیوانات را داشته باشد حیوانیست بصورت انسان چنانچه وارد استکه مردم شش صنفند
بعضی شیر و بعضی گرگ و بعضی سگ و بعضی شغال و بعضی خوک و بعضی گوسفند اما شیر پس سلاطین و امراء
میباشند که طالبند غلبه بر یکدیگر و اما شغال کسانی هستند که ظاهر و باطن آنها مخالفست با یکدیگر و اما سگ
آنها میباشند که اذیت مردم میکنند بزبان و غیر زبان و اما گرگ تجار و کسبه اند که مدح متاع را میکنند هنگام
فروختن و اما خوک آنها میباشند که اجابت هر دعوتی را نمایند هر چه میخواهی آنها را مثل زنا و لواط و
غیرها قبول میکنند اما گوسفند مؤمنین اند که خلق از ایشان منتفع میشوند و مقصود از این تهذیب
اینستکه بدانند هر صورت انسانی آدم نیست تا انسان نشود منظور نظر حق نمیتواند بشود پس هر مرحله
محل فیوضات خاصه نمیشوند معلوم استکه نیست جمیع از الاسماء آنها پس هر گاه صفات آنها در انسان باشد
همان مانع موجود است پس چگونه محل توجه حق میتواند شد مگر نشنیده حکایتی که در مصابیح القلوب است که
شخص کناسی با صورت بد آرزوی میکند شنیده صنیعه خوش روئی هم از آن راه عبور میکرد نظرش بر او و آن
عاشق شده بعد از عقب او آمد تا زن چون او را دید سبب پرسید در جواب گفت که تیر عشق تو را خورده ام
از آن راهی که رفتی آمدم گفت تا من بیا او را بر دو شتر منزل خود آورد و از وقت حرمت زینت
نمود و آینه را مقابل خود و او گذاشت نگاه کن خود را نصب بده که آیا مثل توئی سزاوار استکه با
مثل منی سر بری آن شخص دید که در بسیاری از صفات نسبت دارد پس خود را ذکر فنی و وقتی در نهنگ

کمنا سبی فیها بن نیست پس دیر بدن تا کی فرع مناسبت پس تو هم انصاف بده که با اتصاف برذیله چگونه
توان بود منظور نظر رحمت حق نشود مگر نشنیده که اهل ایمان با وجود اینکه نظیف باطنی هستند بعد از اینکه امر
میشود از جانب رب العزه بدخول بهشت اول داخل نهر کوثر میشوند و بعد از آن جمیع نقایص ظاهریه ایشان
برطرف میشود و در حسن صورت مانند حضرت یوسف خواهند شد و تا داخل نهر سلسبیل میشوند بعد از دخول
در آن حسن خلق پیدا میکنند بر مثال خلق حضرت رسول و سبب همه اینست که صفات ظاهریه و باطنیه
مثل هم نشین خود میشوند قابل انس با انبیا میشوند مقصود از این تفاصیل آنست که واضح شود که با وجود اتصاف
شخص به صفات رذیله و تخلق باخلاق ذمیمه محل توجه خاص از پروردگار نمیتواند شد پس طالب مقام
حقیقت باید در مرحله تهذیب اخلاق و صفات بر آید زیرا که اینجا از اخبار مستفاد میشود عبادات شرعیه ظاهریه را
با صفات ذمیمه قبولی نیست یا قبول کامل نیست پس طالب نجات را لابد است که اول معارف یقینیه را محکم نماید و بعد
از آن مواظب خود باشد و علم اخلاق را تحصیل نماید و بر وفق آن رفتار نماید تا شایسته محل قرب شود و ترقی
از برای او بواسطه اتیان باعمال شرعیه ظاهریه حاصل نماید و از این مرحله که گذشت باید بر وفق قانون شرعیه
مقدسه رفتار نماید و عبادات مجعوله الهیه را بجا آورد و در مقام اتیان آنها بر وجه صحیح شرعی مسامحه ننماید
زیرا که زیاده واضح است که هر گاه در مقام اول صورت گرفته عبادات شرعیه را بجا نیاورد حاصل نخواهد
شد چنانچه از جناب رسول خدا مأثور است که آن بزرگوار فرمودند که چهار طایفه داخل جهنم میشوند بیحساب
تارك الصلوة اگرچه نیک کعبه بوده باشد مانع الزکوة اگرچه سیکدل هم باشد عاق والدین اگرچه ملك
لطیف باشد شارب الخمر اگرچه پیغمبر باشد پس باید عبادات شرعیه را بجا آورد و از آنچه ذکر شد معلوم شد
که عمده مقصود حقیقت آنست که لیاقت مقام قرب یابد و حصول امر موقوف است با تحصیل معارف یقینیه و اتصاف بجلا
نیك و احتراز از اخلاق ذمیمه و بجا آوردن عبادات شرعیه و این سه مقام از یکدیگر منفك نیستند طالب سیر
سلوك الی الله باید غایت جهد را نماید مجملا کلام در این مقام طول کشید مقصود اینست که این شرح که دلیلرا
که ذکر نمودیم هر یك از قرآن مستفاد میشود و قرآن اصل همه و کلید همه برکت چه توحید و نبوت و امامت
و معاد و سایر معارف و اخلاق نیك و بد و سایر فروع دین هر یك از قرآن مستفاد میشود پس اصل نجات
و بشیر همه مقامات قرآن است علاوه کلام الله است و بواسطه صدور آن از حضرت حق محترم و مکرم و بعد
از این آنچه در بیان از فوائد جهات احترام آن اشاره بشود زیرا که اگر بخواهم شرح دهم این مطلب را از
خارج میشویم مجملا بعد از آنکه یافتی شرافت قرآن را و اینکه واسطه همه خیرات او است پس البته تو قنع داری
که قرآن در آن نازل شده است البته اهم بواسطه او محترم است با شرافت و چون بنص قرآن نزول او در شب
قدر شده است چنانچه در این سوره مبارکه اشاره باو شده است که انا انزلناه فی لیلة القدر یعنی بدرستیکه
ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر و این فقره از برای غایت تعظیم شب قدر است و اینکه آن بزرگوار نیز حقیقة

شنیده ایاك اعنی واسمعی یا جاره خطاب با آن بزرگوار است و مراد سایرین الذین فی الحقیقه معنی اینست که چه چیز دانا کرد
خلق که چه چیز است شب قدر و نیستم این شب قدر را تو که دلیل و شاهد است بنا بر شرافت زیرا که از برای چه تسمیه
این شب شد بجهت معنی استعمالی انکر قدر بمعنی تنگی است تا بر قبیل است لیلة القدر شب تنگی
فظن ان لن نقدر علیه یعنی گمان برد یونس را و او را ذا النون میگویند بوجه معنی یکی از آنها اینست که مراد بنون ماهی
است که یونس در شکم او قرار گرفت که نون اسم او بوده است یعنی گمان کرد صاحب ماهی از ما نیکه در غضب
کنان کرد که ما با و تنگ بگیریم کار را و از این قبیل است آیه شریفه و اما من قدر علیه رزقه یعنی اما کسیکه تنگ گرفته شده
روزی او پس باید انفاق کند از آنچه خداوند باو داده است و وجه دیگر آنست که مراد تقدیر شان و منزلت باشد زیرا که در این
و شرافت او همین بس است که در همین سوره تنصیص شده است که لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی شب قدر بهتر است از هزار ماه
و سبب این چند چیز ذکر کرده اند یکی اینکه روزی جناب رسول خدا از برای اصحاب بجهت ترغیب بجهاد ذکر فرمودند که در زمان سابق
مرد صالحی بود از بنی اسرائیل شمعون نام و بسیار شجاع بود در آن زمان پادشاه جابری بود و اهل شهر و آن پادشاه همه از خدا بیخبر بودند
آنچه امر میکرد بر خلاف امر بمعروف و نهی از منکر ایشان را نصیحت مینمود مفید نیفتاد تا آنکه بیرون آمد و اسلحه در کمر خود راست
و جنگ داشت قافله از ایشان بجای دور و خارج شهر با آنها جهاد نمود تا آخر الامر پادشاه لشکری بجنگ او فرستاد
و او مدتی با ایشان جهاد کرد بنصرت خداوند مغلوب شدند تا مدت هزار ماه بود تا آنکه دیدند از عهده او بر نمی آیند زر خفا
فرستادند نزد زوجه او فریفته نمودند او را که در وقت خواب دست و پای او را ببندد تا ایشان او را بگیرند و بقتل رسانند
خواب بود آن ضعیفه طنابی او را دست و پای او بست او از خواب بیدار شد قوت کرد طنابها را باز کرد از ضعیفه پرسید
پرسید ضعیفه گفت میخواستم شجاعت ترا معلوم کنم که چه قدر است در خفا زن نقود فرستادند که ره او را بگشد
زنجیر محکم بفرستید تا او را ببندم آنها زنجیر فرستادند باز وقت خواب دست و پای او را بست بیدار شد قوت کرد
زنجیر پاره شد آنمرد گفت هر چه میبندی پاره مینمایم مگر آنکه بگیسوان سر خود ببندی آن ضعیفه در وقت خواب او را با مو
او بست آنمرد بیدار شد دید که او را با موی سر خود بسته طاقت پاره نمود آن ضعیفه اخبار نمود آن جماعت آمدند و آنمرد را گرفتند
گوش و بینی و لبها و دستهای او را بریدند و او را زنده آوردند در قصر آن پادشاه بستون بستند پادشاه آنروز را عید نمود مجلس
عیش برپا نمود آلات لهو و لعب مهیا نمود مشغول شرب خمر شد و از شراب بر روی آنمرد پاشیدند آنمرد عرض نمود خداوندا
اگر اعضای مرا قطعه قطعه نمایند چون در راه تو است سهل است ولی میخواهم قدرت را بر اینها ظاهر نمائی
خداوند دعای او را مستجاب فرموده ملکی بنزد او آمد و او را مژده داد که خداوند اعضا ترا بر گردانید
قوه ده تا این قصر بلرزه در آید خراب شود و همه هلاک شوند آن شخص اعضای خود را صحیح دید بقوت هر چه تمام
آن ستون را که بر او بسته بودند حرکت داد قصر سرازیر شد و پادشاه و هر که در زیر قصر بودند همه هلاک شدند
غیر من اینجا فقره بنا در آمد لمرد الکتاب کرد این سر را اگر چه اعضا قطع شده او زدند تا زنده او را
بستون بستند شراب بروی او پاشیدند خداوند تنها از غضب فرمود و قصر او را سرنگون کرد آن اشقیا را هلاك نمود

اما در مجلس یزید که سر مطهر امام حسین علیه السلام را در طشت طلا گذارده بود و ما بیمار کربلا را غل بگردن در مقابل او نگاه داشته
بود عیال و ذریات آن بزرگوار را در مجلس نامحرمان جا داده بودند مجلس عیشی برپا نموده مشغول شرب خمر و شطرنج بازی شد بنابر
بعضی از اخبار انتر ابر از در طشتی که سر انور و دندان بوده میریخت آه آه که با اینها اکتفا ننموده که با چوب خیزران
اشاره بلب و دندان انور مطهر مینمود مجملا چون بجناب رسول این فقره را فرمایش داشتند اصحاب عرض کردند که کدام
یک از ما طاقت این نوع جهاد است جبرئیل نازل شد این سوره را آورد که احیای شب قدر بهتر است از هزار ماه جهاد کردن
این شرح نمود و این برکت خاتم النبیین است وجه دیگر آنکه و چون جناب رسول خواب تشریف داشتند از خواب بیدار
شدند در حالتیکه فاطمه زهرا و آن بزرگوار نزد آن بزرگوار بودند و آن بزرگوار مهموم و مغموم از خواب بیدار شدند مطلوب سبب پرسیدند
در جواب فرمودند که در خواب دیدم که بر منبر من میمونها چنگ بالا میروند و بر ما منبر جمع بودند و امت مرا
اغوا مینمودند جبرئیل نازل شد عرض کرد که بغیر این نیست که بعد از تو جمعی از اشقیای امت از بنی امیه غصب خلافت
تو علی بن ابیطالب را مینمایند مدت خلافت ایشان هزار ماه طول میکشد این معنی موجب ملال آنجناب شد این سوره را
نازل فرمود که ما فرستادیم قرآن را در شب قدر و چه دانی که چه چیز است شب قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه
یعنی این شب قدر که ما بتو عطا فرمودیم بسبب غصب خلافت هزار ماه است و این بهتر است از آن و اشاره بیان
وجوه دیگر در مجلس بعد که متعلق بشب بیست و یکم است خواهد شد انشاء الله و شاید این معنی باشد که نکته بعضی
تقدیر باشد چونکه شب قدر تقدیر امور بندگان میشود باین واسطه است که احیای آن وارد شده است با اعمال
بسیار بلکه برکت اعمال صالحه از برای ایشان خیر تقدیر شود و بیان تقدیر و کیفیت آن انشاء الله در مجلس بعد معروض
میشود پس آنچه اهم است از این شبها احیا است و مراد باین زنده داشتن شب بیدار بودن تا طلوع صبح
قربة الی الله پس باید ملتفت باشند که خواب نروند مشغول بلهو و لعب و کلام بیجا نشوند در مجامع مؤمنین حاضر شوند
که بلکه برکت اجتماع مؤمنین مقام اصل نمایند برای که همین که یکنفر در قومی مستحق نزول رحمت شد برکت او
بر اهل مجمع نازل میشود چنانچه بکرات نعمتها قرار داده اند جماعت همین است که اگر یکی از اهل جماعت نماز او قبول
شود دیگران هم بطفیل او مقبول شود ولی باید مراقب باشند که شب این شب نعمتی را بحرف بیهوده نگذرانند
اینکه مستحق فیض شوند مستحق عذاب شده باشند بعوض اینکه ملائکه با او مصافحه نمایند و بر او سلام
نمایند از او متنفر باشند و بر او لعن نمایند بواسطه دروغها و غیبتها که میکنند نعوذ بالله از این اشخاص چون
که بخوابند از رخانه ها خود بیرون نباید پس عمده مطلب بیدار بودن شب تا ترک معاصی بلکه حسب المقدور
اشتغال حاصل نمایند با عمال وارده در این شبها که هر کدام کلید چیزیست و خاصیتی دارد چنانکه
چنانچه تاجر انواع تجارتها میکند شاید یکی از آنها منفعت نماید باید مؤمن هم انواع اعمال خیر را نماید تا
اینکه شاید یکی مقبول شود و اما بیان اعمال وارده در این شبها پس ذکر آن در این کتاب خروج از وضع است
بلی مناسبت در این شبها بخصوص چون وسایط فیض محمد و آل محمد اند صلوات بسیار فرستادن که

اقلاً دو بیت مرثیه که هر معصومی بهاره علی باشد که انشاء الله ایشان توسط نزد خدا و ند نمایند و بتوسط ایشان
فیضی شامل حال او شود ولیکن نه بفصاحت رود در این شبها نیز اکه بخصوص این بعض مذبور ام ولی فوائد آن بسیار
است چنانچه لعن بر اعدا ایشان خاصه لعن بر قاتلین جناب امیر فوائد بسیار دارد و بخصوص در این شب که شب
نوزدهم است صد مرتبه اللهم العن قتلة امیر المؤمنین وارد است بلکه در کتاب منهاج العارفین در شرح نقل کرده
است و البته و من محبان آن بزرگوار را سزاوار نیست که این شب شهادت آن بزرگوار باشد بر قاتل آن بزرگوار
لعن نمایند و حال آنکه ملائکه لعن نمودند بر قاتل او چنانچه در کتاب ریاض الشهادة نقل نموده است که در چند حدیث
رسید است که رسول خدا فرمودند شبیکه مرا بمعراج بردند در ملکوت اعلی کبیر ادر دست راست عرش بر منبری از نور
نشسته بود و ابتر از یکدانه مروارید سفید بر بالای سر او نصب شده بود و تلألو انقبه بر نیز بود که بیرون آن از اندرون
مینمود و بالعکس و فرشتگان بسیار از دست چپ و راست او صف زده بودند در نهایت عجز و انکسار ایستاده بودند و نگاه ایشان
از بود با کردیهای کج کرده پس گفتم ای جبرئیل این کیست که اینقدر جلال دارد گفت نزدیک برو چون رفتم دیدم برادرم
علی است پرسیدم از جبرئیل مگر علی در زمین بمعراج پیش از من سبقت گرفته است گفت نه ولیکن قدیسان ملاء اعلی
نظر محبت و دوستی فطری که با علی دارند از کمال شوق و عشق آرام نمیگرفتند و توت صبر و شکیبائی از ایشان رفع
شده بود بزبان بی زبانی بدرگاه حضرت کبریائی رو آورده و همگی استدعا نمودند که ما علی را هر روز میخواهیم به
ببینیم خداوند عالم این ملک را بصورت علی از نور او در یمین عرش بیادر بیت المعمور خلق نمود و جمیع ملائکه
در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد مرتبه او را زیارت میکنند و ملاقات او مشرف میشوند و تسبیح الهی بجا میآورند
و صلوات بر علی میفرستند و ثواب آنرا هدیه بروح دوستان علی بن ابیطالب میفرستند و در این چه عجب است که
رسول خدا با ابی ذر غفاری فرمودند که در هر یک از ارکان عرش هزار فرشته است که هیچ قسم عبادتی را متحمل نمیشوند مگر
دعا کردن از برای شیعیان آنجناب و بجهت روایات مذکوره این زیادتی هست که همین نسبت آن ملک بوده و ملائکه
او را زیارت میکردند تا شب نوزدهم ماه مبارک رمضان که ابن ملجم ضربت بر سر آن بزرگوار زد و اثر آن
ضربت بر سر آن ملک ظاهر شد با فرق شکافته و خون بر سر و صورت و ریش او جاری بود ملائکه چون اینحالت را
دیدند همه با آه و ناله آمدند بدرگاه الهی و عرض کردند این چه حالتیست که مشاهده میشود فرمود که ملائکه من در
این وقت بنده خاص من علی را در زمین در حینیکه در سجده بود او را شهید کردند پس همگی منکر بشتند
و لعنت بر قاتلان او مخصوص مینمودند پس در آنحالت جبرئیل ما بین آسمان و زمین صدا بلند کرد که جمیع

ل امیر المؤمنین بس شیعیان آنجناب را زمستی که ناسیعلا آنکه نمانید	اهل کوفه شنیدند که الا
بلکه این بزرگوار مثل اشب از خانه ام کلثوم چند لقمه نان و نمک بجوی	چهه در جیش وارد است که
و ل بنماز شد بند و بسیار از اطاق بیرون میرفت و نگاه با سمان میفرمود	که ذکر شد افطار کرده
پس زا خوانده انکاه قلیل خوابی نموده و نشستن اولاد و عیال خود را جمع	اضطر المغربی یراننه

نموده و بنظر حسرت در ایشان کریست و فرمود در اینماه از میان شما میروم در حال خواب دیدم پسر عمم رسول خدا را و چون
مرا دید بغل گشود و فرمود یا ابا الحسن در این نزدیکی نزد ما خواهی آمد و شقی ترین این امت ریش ترا از خون سرت خضاب
خواهد کرد و من بسیار مشتاق ملاقات تو شده ام چرا بسیار طول کشید ایام مفارقت سعی نما که در اول دهه آخر ماه خود
را بما برسانی چون اهل بیت سخن او را شنیدند فریاد بر کشیدند پس آنجناب ایشان را قسم داد که ساکت شوید چون ساکت
شدند ایشان را وصیت بصبر و طاعت امام حسن و بعد امام حسین فرمود پس فرمود ای زینب و ام کلثوم تلخ تر کن
یا شب عاشورا در وقت سحر که امام حسین عیال خود را جمع نموده بعد از آنکه قلیل خوابی کرده بنظر حسرت برروی یکیک
نظر میفرمود و فرمود فردا در این زمین کشته میشوم و هر کس با من است از مردان کشته میشود عنقریب فرزندم علی اما
دل بحال شما ها میسوزد که در این زمین با وجود اینکه غریبید بعد اسیر گرفتار و مبتلا میشوید **مجلس بیستم**
در بیان نحو موعظه شب نوزدهم قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
ای برادران معلوم است که شما ها در این مکان جمع شده اید و از اول شب تا بحال ها را با نواع عبادات اشتغال
داشته اید عمده مقصود شما توجه حضرت حق است شما ها که رحمتی بشما ها نمیشود بواسطه آنکه امور دنیا و آخرت شما
اصلاح نشود و واضح است که مبدا از تجلی نیست بلکه در غایت جود و کرم نسبت به بندگان است چنانچه البته شنیده
اید که وقتیکه حضرت آدم خواست از بهشت بیرون بیاید بکلمه بسم الله الرحمن الرحیم جبرئیل معروض داشت که تامل نما کلمه بر زبان
بر زبان جاری نمودی امید هست که بسبب آن خداوند رحیم ترا بیامرزد خطا برسید جبرئیل بگذار برود که اگر حال بیامرزم
این یکنفر را امروز بیده ام بگذار برود تا از نسل او بسیار بیاید اشقیا که فوج فوج را بیامرزم و هم چنین وارد است که جوان
گنه کاری آمد خدمت حضرت رسول و عرض نمود که دارم از برای من طلب آمرزش نما تا خدا مرا بیامرزد آن بزرگوار از
برای او طلب آمرزش کردند خدا او را آمرزید بار دیگر آن جوان بعد از مدتی مراجعت کرد و عرض کرد یا رسول الله باز دوباره
شده ام از برای من طلب آمرزش نما تا خدا مرا بیامرزد باز آن بزرگوار طلب آمرزش نمود و بهمین طریق تا سه دفعه تا آنکه
دفعه دیگر آمد آنحضرت فرمود ای جوان سه دفعه معصیت نمودی و آمدی من از برای تو طلب آمرزش نمودم امید قبول
خجلت میکشم آن جوان دل شکسته و اشک جاری گشت از خدمت حضرت بیرون رفت سر بصحرا گذارد جبرئیل نازل شد و
گفت یا رسول الله خدا میفرماید بنده گان مرا تو دور میکنی یا من فرمود خداوند عالم عرض کرد خداوند میفرماید که
بندگان من معصیت ترا میکنند یا معصیت مرا فرمود معصیت خدا را عرض کرد خدا میفرماید که بندگان مرا
تو میآمرزی یا من فرمود خدا عرض کرد که خداوند میفرماید پس چرا بنده مرا دل شکسته نمودی مگر نمیدانی که
ارحم الراحمینم و دوست میدارم که امرزم بندگان را با احمد برخیز و بصحرا آن جوان سر برو و بخاک نهاده سر
او را از روی خاک بردار و او را مژده بآمرزش ما بده در بعضی از کتب دیده ام که جناب رسول گاه از میکائیل سوال نمود
که آیا خداوند عالم بزبان فارسی تکلم فرموده یا نه میکائیل عرض کرد بلی اولاد آدم طغیان در عصیان نموده ما عرض
کردیم چه خواهی کرد فرمود چکنم با این مشت خاک جز اینکه بیامرزم پس رأفت خدا و دوا ... بندگان زاید

از همه است ولیکن واضح است که باران رحمت جاری و آب کرم محو او اگر چه مطهر اند لیکن با بد موانع را بر داشت
مثل عین نجاست تا چیز دیگر که مانع از رسیدن آب باشد بعینه چون رحمت الهی هم همین تصور کن که اول تا باید موانع را
از الم نمائی آیا دعای کمیل را نخوانده که در اول دعا عرض میکند اللهم اغفر لی الذنوب التی تحبس الدعاء یعنی خداوندا
بیامرز برای من گناهانی را که حبس میکند دعا را و اینچه رها مانع است از توجهات خاصه حضرت حق گناه است
و آنها اگر قلیل باشد مانع نمیشود ولی اما اگر کثیر باشد باید چاره آنها نمود با توبه خدا و نه خود فرمود که اگر
توبه باشد عمر من جمیع خیرات بدست خداوند میباشد عمر میخواهی از خدا عزت میخواهی از خدا گناه عمر را کوتاه
میکند گناه آبرو را نزد خدا و خلق میبرد هر یک از انبیاء بواسطه ترک اولی چه گرفتاریها پیدا کردند چون
تو حضرت آدم که در بهشت جا بود در سیاری گریه نمود و مبتلا شد لیکن تو نا کرده که هر شب تمام مذنبی مذنب بودی
خوام تو طمع داری که با چندین گناه داخل جنت شوی ای رو سیاه آدم سیصد سال یا دویست سال
گریست تا ترک اولی او را وضع شد و همچنین نوح و یعقوب هر یک بواسطه پس این گناه را که مانع از حصول
مقصد شما است که در این شب از برای طلب آن جمع شده چاره نمائید بتوبه و شکر کن که این چاره را
برای شما قرار داده اند اگر این چاره نبود چه میکردی ای بیچاره گناه هر قدر باشد امید هست که تو بر رافع
آن باشد چنانچه جزائری در کتاب انوار میفرماید که در اخبار معتبره وارد است که مرد معصیت کرده تا
نود و نه نفر را بی جهت بی حق چون مدتی گذشت پشیمان شد و گفت اراده توبه دارم پس رفت بسوی مرد عابد که
تفصیل را گفت عابد گفت توبه تو قبول نیست چون این کلام را شنید مرد عابد را کشت پس مدتی گذشت
رفت نزد مرد عالمی و تفصیل را گفت عالم گفت برو فلان زمین که در آنجا پیغمبری یا عالمی هست نزد او توبه
نما پس آن شخص رفت بسوی آن زمین در بین راه اجل او رسید آمدند بسوی او ملائکه رحمت و ملائکه عذاب ملائکه
رحمت گفتند قبض روح او با ما است ملائکه عذاب گفتند که قبض روح با ما است خداوند خطاب فرمود
بپیمائید زمین را که آمده و نظر کنید که بسوی کدام نزدیکتر است چون مساحت نمودند دیدند بر زمین توبه
نزدیکتر است بقدر ذرعی یا یک وجب پس ملائکه رحمت قبض روح او را نمودند و میفرمایند که در خبری
هست که چون خواستند مساحت نمایند خداوند امر فرمود زمین توبه را که نزدیک شو و همان آنکه در
واقع دور تر بود پس ای گنه کار بعد از اینکه چنین خداوندی داری باز چرا از خود ظلم میدانی و با
گشت بسوی او نمیکنی و موانع رحمت را از خود دور نمیکنی بتوبه تا شامل رحمت شوی و مقاصد دنیوی
و اخروی برای تو حاصل شود خصوص در این شب شریف که شاید شب قدر بوده باشد و خداوند
قسم یاد فرموده که سائلرا محروم نفرماید بخصوص در این وقت سحر که منادی او ندا میکند که آیا گنه کاری
هست بیاید طلب آمرزش نماید تا بیامرزم او را یا صاحب حاجتی حاجت خواسته تا حاجت او را روا نمایم خاصه
در این مجلس که مردان معتبر و زنان معتبره هستند چه اگر یکنفر در قومی مستحق رحمت شود خداوند

برهمه انها ازحم پیغمبر باید چون اول شب تا بحال را مشغول بوده ایدوقت سحراقتضا مطلب پیش از این نیست
باید اهل منبر ملتفت باشند که منبر را ضایع نکنند حقیر بتجربه ها نموده ام لهذا اختصار نموده و مطلبی که
مرجب رقت قلوب است و رفع موانع است عنوان نموده ام وهمین قدرهم کافیست بعد از اینکه حالت توبه که
ندامت برگذشته وعزم بر ترک گناهان در زمان آینده باشد در تو حاصل شد و واقعا توجه قلبی بخداوند
نمودی و عده خواه از گذشته شدی و اسباب جاری شدن مانع رفع میشود ملتفت شو که جناب امیر با وجودی که
ولی خدا بود و شوهر فاطمه زهرا بود و والد ائمه هدی بود تمام عمر خود نان جو میخورد و اول نفر بود در خانه او
یکپوست بود که روزها بر روی او شتر علف میدادند شبها عصمت کبری بر روی او میخوابید در مثل این
شب چه حالتی داشت مکرر از حجره بیرون میامد و نظر باطراف آسمان میکرد و عرض میکرد خداوندا
مرا بر علی مبارک گردان و مکرر پیغمبر فرمود والله هرگز دروغ نگفته ام همین شب است که بمن وعده داده
میداینکه چه وعده وعده آنکه در محراب عبادت فرق او را بشکافند بهمین نوع مشغول بود تا سحر قلیل خوابی
نمود از خواب بیدار شد عیال خود را جمع فرمود با ایشان وداع فرموده ام کلثوم میفرماید همینکه صبح کاذب
شد آبی حاضر ساختند وضو گرفت و رختهای خود را پوشید و روانه مسجد شد و سفارش آنحضرت درباره
مرغ ابها وکرمیز تمه

مجلس بیست و یکم در دعاء روز نوزدهم

در ثواب آن مذکور است که هر کس این دعا را در این روز بخواند دعا کند و طلب آمرزش نماید از برای او
ملائکه آسمانها و زمینها چنانچه در نماز امشب وارد شد که هر که هشت رکعت نماز بکند هر مؤمن که خوا
امر بدهد میشود گناهان گذشته و آینده و دعا اینست اللهم وفر حظی من برکاته وسهل سبیلی الی خیراته
ولا تحرمنی قبول حسناته یا هادیا الی الحق المبین بیان این دعا شریف اینستکه چون ایام شریف
باره حمت و برکتست و معنی زیادتی برکت زیادتی ثوابست یا بمعنی که با عمل خیر که ثواب کلی داده میشود چنانچه
معنی برکت در مال اینستکه فائده بسیار قلیل آن مترتب میشود مثل اینکه مثلا گنج من نان در خانه میباشد
تلف بیجا نمیشود با ملاحظه عدد عیال بنا بر وفا نماید و علی همینکه برکت داشته باشد وفا مینماید بلکه
زیاد میاید اما همینکه برکت نداشته باشد خود بخود تلف میشود و دزد میبرد بنا هست که همانع یا دشمن
دست خیانت باو دراز میکند و اسباب گرفتن ظالم در مال فراهم میاید چنانچه در احوال کسانیکه کم
ملاحظه میشود که چه حسابها میکنند باید نیاد داشته باشد از نظر فکر نظر میکنند نمی بینند
اینستکه بنا هست همان شاگردان مال او را میدزدند یا آنکه متاعها او ضایع میشود یا آنکه ظالم
است لا امیا باید زن حصه از او میگیرد اینستکه برکت خوب چیز است که هر کس داده میشود بنا هست که قند
میبرد از چیز کمی چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که روزی یکی از اصحاب حضرت رسول دید که پیراهن آنجناب
شکسته شده است دوازده درهم خدمت آنحضرت آورد که پیراهنی ابتیاع فرمایند آنحضرت داد ند بجناب امیر که

ابتیاع فرماید آنحضرت پیراهن ابتیاع فرمود چون آورد نزد آن بزرگوار بجهه زیادتی نزاکت آنجا مر فرمودند
که اش بدل بشید بجامه خشنی جناب امیر پیراهن را رد نمود دراهم گرفت و مراجعت فرمود با تفاق رفتند پیراهنی
خریداری کردند بچهار درهم در حال مراجعت سائل برهنه در بین راه سوال کرد آن بزرگوار پیراهن را بان سائل
دادند آمدند پیراهنی دیگر گرفتند بچهار درهم کنیزکی دیدند گریه میکند از سبب گریه استفسار کردند عرض کرد
من خانه دارم چهار درهم داده از برای او چیزی خریده باشم و آن از دستم رفته است آنحضرت آنچیز را برای او خریدار
نمودند باز گریه میکرد از سبب آن سوال نمودند عرض کرد چونکه دیر شده است میترسم مرا اذیت نمایند فرمودند همراه
تو بیایم آن بزرگوار با سید اولیا همراه او آمدند نزد آن زن شفاعت او را نمودند آن زن کنیز را بحضرت داد
بخشید آن بزرگوار او را آزاد نمودند فرمودند یا علی عجب دوازده درهم با برکتی بود دو برهنه را پوشانید بنده
را آزاد کرد اینجا فقره بیادم آمد جناب رسول نتوانستند جابر را دل شکسته ببینند پس کجا بود در راه شام
که دل شکستگان دختر خود را ببیند و تسکین قلب ایشان نماید دل شکستگی ایشان همه داغ برادران و برادر
زادگان و جوانان بود علاوه میدیدند سرها منور را بر سر نیزه ها که آفتاب انها میتابید مقصود ...
مراد از برکت اینستکه فائده خیری بسیار باشد برکات خدا و ندی هر وقت از اوقات شامل حال بندگان میشود
ولی نزولش در ایام شریفه زیاده از اوقات دیگر است خاصه در این شبها و روزها قدر هم ... فضیلت
ما نمیشود قدر است پس مؤمن هرگاه طالب برکت باشد اعمالی چند است که باید بجا آورد تا موجب برکت شود
و از آنها به پنج چیز اکتفا میشود اول اذان است که وارد شده است که مؤذنی که اذان بگوید برای او بدون
اجرت در روز قیامت در بهشت بالای تلی از مشک باشد از جناب رسول وارد است که ثواب اذان
شهید و چهل هزار صدیق با و عطا فرماید و چهل هزار کس را شفاعت او به بهشت برود و چون اشهد
ان لا اله الا الله بگوید هفتاد هزار فرشته برای او دعا کنند و در روز قیامت در سایه عرش باشد ...
تمام مردم شود چون بگوید اشهد ان محمدا رسول الله هفتاد هزار فرشته ثواب او را بنویسند ...
برسد برای او شهادت دهند هر قدر بلند شود گناهان او آمرزیده شود و هر کس با آن اذان نماز کند در ثواب
او شریک باشد و حقتعالی بنده برای آن موکل کرده اند که او را از او را با سمانها برده چون ملائکه بشنوند گویند که این
آوازامت محمد است که توحید خدا میکند پس برای ایشان استغفار کنند تا اینکه از اذان فارغ شود و اگر در خانه
صدا بلند کنند شیطان از او دور کند و از برای اطفال بگوید باشد بیماری و پریشانی را زایل کند و گویند مردی
اول خانه من همیشه مریض بودیم تا اینکه این حدیث را شنیدم و بان عمل نمودم بیماری از خانه من ... رفته
از بیماری ... خدمت حضرت امام رضا شکایت نمود فرمود در خانه خود اذان را بلند بگو چنان کرد بیماری
از خانه او رفع شد ولکن ... شد و اگر ... اذان ... کسیکه شرطها بفرمایند که با امام
محشور بشوند مؤذن ... محافظ اوقات صلوة و کسیکه ... ثواب ... فائده ...

سید اولیاء بر آن مواظب بود حتی مثل امروز اول طلوع صبح در بام مسجد کوفه در رعایت این دعا مشغول اذان که
صدای اذان آن بزرگوار بگوش قطام رسید آن ملعون ابن ملجم را خبر کرد که برخیز علی بمسجد آمد آن ملعون برخواست
بمسجد رفت و خاک بر سر عالمیان بخت دوم مهمان بخانه وارد شدن از حضرت امیر مرویست که هیچ مؤمنی نیست
که صدای پای مهمان را بشنود و خوشحال شود مگر اینکه خدا همه گناهان او را بیامرزد اگر چه میان آسمان و زمین را پُر
کرده باشد و از جناب رسول مرویست که چون خداوند بقومی اراده خیر نماید هدیه بجهة ایشان میفرستد عرض کردند
چه هدیه فرمود مهمان با روزی خود میاید گناهان اهل خانه را بر داشته میرود در حدیث است که شتاب هر کار
از شیطانست مگر در پنج چیز که شتاب در آنها طریقه پیغمبر خدا است طعام آوردن از برای مهمان و برداشتن میت و شوهر
دادن دختر باکره و ادا نمودن قرض و توبه نمودن از گناهان و ایضاً از جناب رسول وارد است که هر گاه مهمان داخل
خانه شود با او داخل شود هزار رحمت و هزار برکت و بیامرزد خداوند گناهان اهل خانه را اگر چه گناهان ایشان بیشتر
از آب دریاها و برگ درختان و عطا فرماید خداوند صاحب خانه را ثواب هزار شهید و بنویسد از برای او بهر لقمه که
مهمان میخورد ثواب حج و عمره مقبول و بنا فرماید از برای ایشان شهری در بهشت و در روایت وارد شده است که هر کس اطعام
کند مؤمنی را تا سیر کند او را احدی از مخلوقات ثواب او را نمیداند نه ملک مقرب و نه نبی مرسل غیر از خدای عزوجل
و مستحب است که استقبال کند مهمان را و با او بگشاده روئی برخورد و خوش کلامی نماید و در وقت رفتن او تا در خانه
او را مشایعت نماید و آب از برای او مهیا نماید که هر گاه تشنه شود بخورد و بر او حکم نکند بلکه مستحب است خود دست
او را بشوید چنانچه در حدیث وارد است که پیغمبر مهمان جناب امیر شدند هنگام دست شستن بعد از صرف
غذا آن بزرگوار طشت و ابریق گرفته دست پیغمبر را شستند و طشت و ابریق را دادند بدست فرزند خود محمد حنفیه و فرمودند
که دست پسر را بشوید فرمود که اگر پدرت حاضر نبود خود دست تو را می شستم ولی چون باید امت بجهة عاقبت
او را خود شستم و دست تو را گفتم محمد بشوید عزیز من ملاحظه نما جناب امیر خود خدمت مهمان مینماید دست او را
میشوید و مردم کوفه فرزند او را در اینجا مطلبی مناسب که همه وحشیان صحرا و مرغان هوا میخورند مرده انها
و کار بجائی رسید که طفل شیر خواره خود جناب ابی عبدالله بر روی دست گرفته طلب آب از برای او فرمودند بجای آب
او تیر بر حلقوم نازنین او زدند سیم از چیزهائیکه موجب برکت است در خانه قرآن خواندن است چنانچه از
جناب امیر منقول است که آن بزرگوار فرمودند خانه که قرآن خوانده میشود در آن و ذکر خداوند در آن میشود برکت
در آن بسیار میشود و ملائکه در آن خانه حاضر میشوند و از آن دور میکنند شیاطین و روشنی میدهد از برای اهل
و بدرستیکه خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود کم میشود برکتش و دور میکنند از او ملائکه و شیاطین در آن
خانه حاضر میشوند و از جناب رسول مرویست که آنجناب فرمودند روشن نمائید خانه های خود را بخواندن قرآن و
مانند قبرستان نگذارید چنانچه یهود و نصاری چنان بودند نماز کردن را در معبدهای خود و تعطیل کرده بودند خانه ها
خود را بدرستیکه خانه هر گاه بسیار شود در آن خواندن قرآن بسیار میشود خیر در آن و وسعت میابد باهل آن و روشنی

از برای اهل آسمان چنانچه روشنی میدهد از برای اهل زمین ستارگان در حدیث دیگر وارد است که … در خانه کسی ساکن
بود که راه باهل بیت عصمت نداشت چون دانست … بجناب امام محمد باقر امام جعفر صادق است مرا از
خانه بیرون کرد پس جناب امام جعفر صادق بمن گذشت و فرمود یا هرون بمن رسید که این شخص ترا از خانه خود بیرون کرده
عرض کردم بلی فرمود بمن رسیده که تو بسیار قرآن میخوانی و هر گاه خانه در آن بسیار قرآن خوانده شود مبارک باشد
برای او و روشنی ساطع در آسمانها پس عزیز من عبرت بگیر و … ادرا … بین هر گاه خانه بواسطه قرائت قرآن
در این مرتبها پیدا شود که شنیدی پس بیاید … و منزلتی که قرآن میخواند چه قدر است با آن ثوابهائیکه برای آن رسیده
است و انصاف بده که هر گاه خانه محترم باشد البته بطریق اولی خواننده آن محترم تر است و با وجود آن آیا سر
مطهر جناب ابی عبدالله را که با آن همه تلاوت قرآن مینمود چه قدر باید محترم باشد چه بسیار از خارجها از دین
که بر سر اسلام او … چنانچه در السنه حکایت راهب را و غیر از شنیده باشی که بواسطه آن سر مطهر با ایمان شدند
و کسانیکه بظاهر ادعای اسلام میکردند چه بدرفتاریها با آن سر مطهر کردند خاصه یزید ملعون که آن سر مطهر را
در طشت طلا گذارد و چه شماتتها و چه جسارتها که با آن سر مطهر نمود و آن بزرگوار فرمود و سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون و آن ملعون بعوض احترام با چوب جفا اذیت نمود لبهای رسول الله لعن الله ظالمیک چهارم
شستن ظروف و جاروب کردن در خانه و در خانه و اول شب چراغ روشن کردن زهر یک باعث دفع فقر و برکت خانه
است پنجم سلام کردن با اهل خانه است چنانچه از انس بن مالک روایت شده است که روزی جناب رسول بخانه
من تشریف آوردند خواستم دستان آن بزرگوار را بشویم فرمود ای انس هر کس بر میخوری سلام کن تا عمر تو طولانی شود و
چون در خانه خود داخل شوی سلام کن با اهل خانه تا خانه تو از آمدن بسیار شود و نماز شب بکن که آن از ساعات
صالحین است چنانچه شستن دستها هم پیش از غذا همین خاصیت را دارد و امور یکه باعث برکت است زیاده از
اینها است … ما اینجا … و خاصه در اینها شریف تا اینکه مورد … شود اینستکه در دو فقره دعا امر را
که اللهم و … من برکاته … و ند بسیار فرماید در اینها هر مرا از برکتهای آینه و … استکه با آیات
انبیا و اولیا … اینکه خداوند فاضر فرماید و فقره ثانیه اینستکه و سهل سبیلی … یعنی
آسان فرما … راه مرا بسوی خیرات … بعبارة اخری بتوفیق ده که طاعات و عبادات آینه را بجا آورم مانند روزه
و افطار دادن روزه داران و برخواستن سحرها و خواندن قرآن و احیا داشتن شبها احیا و توجه داشتن
در احوال ایتام و فقرا و هکذا خیرات و طاعات دیگر چنانچه لقمان به پسر خود نصیحت میفرمود که ای پسر دنیا دریای
بسیار عمیق که در آن هلاک شده بسیاری از پیشینیان و کشتی آن تقوی است و مراد تقوی کشتی ایمان باشد
… فقرات بعد پس کسیکه طالب نجات از این دریای دنیا باشد کشتی بساز و آن ایمانست و متاع این کشتی
اعمال الصالحه است اگر چه بعد از آنکه ایمان کشتی است ناخدا در کار دارد متاع غیر اگر اعمال صالحه باشد …
واضح میشود که اعمال صالحه بی ایمان بی ثمر است … متاع … در دریا و یا این کشتی توکل آنچه …

توکل کردی معطلی از جهة همو و غموم دنیا ندارئی گشته میبرد و اما همینکه توکل نکردی همو غموم و حوادث
دنیا بسیار آمد کدام برای اسباب هست از برای معطلی تو و حیرت تو گشته میماند در این کل حالها و تا خدا این کشتی
عقلست که بیرا بما تو را وصیت نماید در راه خیر نه راه باطل زیرا که همینکه عقل را نا خدا قرار دادی و او را سلطان
دانستی و تو را وامیدارد بانچه صلاح تو است آن را رتکاب طاعات و منع میکند ترا انچه فساد تو در انست از ارتکاب
چه عقل منع میکند از یاد کردن فانی و خراب کردن باقی و عقل امر میکند بطاعات بروردگار و نهی میکند از طاعات شیطان
و نفس اما اینستکه ناخدای کشتی تو باید عقل باشد و واضح استکه چنانچه ناخدا شغل او بردن کشتی است و اما
در رشد اندعید اند که را کدام است بلکه معلم میخواهد هم چنین ناخدای عقل در بردن کشتی ایمان معلم میخواهد که معلم
و علمست چه عقل نمیداند طاعت کدام و عصیان کدام و بچه نحو باید کرد عقل ترا امر بنماز میکند اما نماز را بچه نحو
معلم میخواهد هکذا در باقی و اینها جمله محسوس است مثلا اثرا مشکل میبرد اما کیفیت نماز جماعت را عقل در
نمیکند معلم میخواهد بچه بسیار جماعتها که از بعض مسائل فاسد است مثل اینکه می بینی بسیار هست شخص در رکعت
سیم یا چهارم امام و این شخص تکبیر میگوید بخیال آنکه اقتدا باید در رکعت مثل دو رکعت سابق است قرائت
بخواند و حال آنکه باید در این رکعت یا صبر کند و قتیکه امام برکوع رفت اقتدا نماید یا آنکه اگر در حالیکه
که امام مشغول تسبیحات اربع است اقتدا کرده مشغول خواندن حمد بشود چه نماز جهری باشد چه اخفاتی
خواندن یعنی هرگاه حمد را خواند و بسوره نرسد که بخواند و برکوع اما برسد سوره را بخواند بلکه هرگاه تمام
کردن نشود باینکه هرگاه بخواند و تمام کند برکوع نرسد باعتقاد اینحقیر حمد را قطع نماید و برکوع برسد
ولی احتیاط در اینصورت قصد فرادی است و هم چنین استحکم هرگاه رکعت دویم ماموم و سیم امام باشد
و هم چنین میبینی بسیار از خلق پشت سر امام میکبیر ند و نعال با اطلاع بر اینکه امام هنوز داخل نماز
نشده است و فتوی جمع کثیری از اعیان علماء فساد نماز است و باعتقاد این فقیر معصیت نموده اما نماز او صحیح است
و لیکن نماز دیگر در اعتصیت نموده خصوصا هرگاه متعلق شود چگونه باعث فریب میشود غالب مردم که نماز جماعت
میکنند متابعت در افعال ندارند چه متابعت اینستکه بعد از اینکه امام داخل فعلی شده ماموم داخل بشود
شود اگر چه و بیست حصول آن باینکه با تفاق یکدیگر بجا آورند و کاش این نحو میکردند غالبا سبقت میگیرند
بر امام و از جناب رسول ماثور است که فرمود عبادات جاهل مثل الاغ آسیا است همیشه در یکجا خود است و
جاهل بیچاره زحمت میکشد و عبادات بجا میآورد و لیکن چون دارای شرایط نیست باعث ضرر او میشود
و کاش همین ضرر داشت و عقوبات اعمالرا نداشت و حال آنکه بحال خود است بعد از علو درجات
بهشت باعمال صالحه است عبد الله بن سلام از جناب رسول سؤال نمود که مردم بچه چیز داخل بهشت میشوند فرمود
با ایمان عرض کرد بچه درجات بهشت را قسمت میشود فرمود با عمال صالحه پس هر چه عمل صالح شخص بیشتر است مقام
بلند تر است و کافیست در اثبات این مدعا که از برای ابی عبد الله در درجه بود نزد حق بلند که نمیرسد بآن مگر بشهادت دعا شود احیند برادر بود

ولی مرتبه هیچیک به بلندی مرتبه حضرت عباس نبود زیرا که هیچ کدام بمثل او جانفشانی نکردند بسبرا تا بصبح خواب
نرفته و سوخته حیا از تو و روی هم بهم زد نشاید بتن بیکجرعه آب تشنگان حرم از دست چپ و راست گذشت اما
با زبراد رسید این بود که جناب امام با ابی البراد و کلامی فرمود که بیا الان هیچ پیل نفر مود فرمود الان انکسر ظهری
و قلت حیلتی و انقطع رجائی مجملا مستحب در اعمال صالحه نباید کرد و هیچ فردی از افراد آنرا نباید کوچک شمرد
شاید همان مقبول شود و موجب تشکر گردد چنانچه در حدیث وارد است که خداوند چهار چیز را در چهار چیز پنهان نمود
است غضب خود را در معصیت و ولی خود را در بندگان و اجابت در دعا پس در بندگان هیچ طاعتی را حقیر نشمار شاید
شاید رضای خدا در آن باشد و هیچ معصیتی را کوچک نشمار شاید غضب خدا در آن باشد و هیچ بنده را حقیر
نشمار شاید ولی خدا باشد و هیچ دعائی را کوچک نشمار شاید همان دعا مستجاب باشد و در کتاب ابواب الجنان
مذکور استکه در روز قیامت شخصی را بعرصه محشر آورند چون نگاه باعمال خود کند عملی نه بیند که در میزان
بعبادت در اعتبار داشته باشد ندا رسد بفلان بهشت در آ گوید من عملی نکرده ام که بآن مستحق بهشت باشم حقتعالی
فرماید شبی از شبها بیدار شدی و از پهلو به پهلو گردیدی و کلمه الله اکبر بر زبان جاری نمودی و آنرا فراموش کردی و
چون بر من فراموشی روا نیست آنرا فراموش ننمودم و این کرامت جزای آن عمل است و هرگاه اینقدر عمل موجب
دخول جنت شود پس باید بخیال افتاد که نوعی نماید که با وجود و فور رحمت مزید شود و سلیقه در اتیان خیرات
خاصه در این ماه شریف که طاعات در آن مقبول و حسنات در آن مضاعف و از این جهت استکه در فقره دویم این
دعا استکه و سهل سبیلی فیه الی خیراته یعنی آسان کردان در آن راه مرا بسوی خیرات آن و در فقره سیم آمده است
و لا تحرمنی فیه من قبول حسناته یعنی محروم مفرما مرا از قبول اعمال حسنه که از من صادر میشود در آن
زیرا که ما خود میدانیم که آنچه از ما صادر میشود از اعمال معلوم نیست که دارای شرایط باشد بلکه غالبا
معلوم است که دارای شرایط نیست چه از شرایط عامه ایمان است البته دیده اید که در رسائل فارسی که از
شرایط صحت وضو و غسل و روزه و نماز و غیر اینها همه ذکر کرده اند و خلاف هم ندارند در اینکه ایمان در
همه اینها شرط است و وقتیکه تامل نمائی میبابی که حقیقت ایمان بسیار کم تحقق است زیرا که صفات مومن
و علامات ایمان آنکه در اخبار بسیار از ائمه اطهار رسیده است ملاحظه نمائی میفهمی که چگونه ایمان کمیاب
است اگر چه اینها جمله در اخبار مختلف است و علماء اختلاف اخبار را منزل بر اختلاف مراتب ایمان فرموده اند
و بسیار چه پسندیده است و از جمله اخبار که بجهت علامت ذکر است از بسیاری این حدیث شریف است که در حدیث معتبر
وارد شده است باینمضمون که علامات المومن خمس الورع عند الخلوة و کظم الغیظ عند ثائرة النار الغضب
و الصبر عند المصیبة و الصدق عند الخوف و الانفاق عند القلة علامات مومن پنج چیز است ورع و پرهیز
کاری از معصیت در خلا کامل نیست غالبا ترک میکنند اما در خلوت کسی نیست هرگاه ترک نمود از جهة
حیا از غیر را انوقت معلوم میشود که از اهل ایمانی در غیر اینصورت نه گر بدانند که شخص حد دست هیره رکوع حد

دامن سرخ شد از دست از کوزه بیرون بیاورد من از کار او تعجب کردم چگونه دستهای او نمی سوزد از سبب آن
پرسیدم گفت ای مرد بچه سبب دست تو از آتش نمی سوزد گفت بدانکه وقتی که زن بودم در سال غلا بسیار داشتم
در همسایگی من ضعیفه بود چند طفل یتیم داشت که مواظب احوال آنها بود بسیار فقیر و پریشان بود دایم برای
سختی شد نزد من آمد و بسیار التماس نمود از من غله خواست نزد بدی زنی بسیار صاحب جمال فریفته حسن او
شد گفتم اگر غله میخواهی از من تمکین نما آن ضعیفه اینرا که شنید از عفتی که داشت از من تمکین نکرد و از پی
کار خود رفت روز دیگر امر بر او زیاد سخت شد نزد من آمد گفت ای مرد از خدا بترس و رعایت حق همسایگی
را نمود بر اطفال بی پدر من رحم کن و قدری غله بمن بده که جان ما محفوظ بماند گفتم این حرف همانست که
گفتم آن ضعیفه از عفتی که داشت رفت روز دیگر چون کار او باضطرار رسید باز نزد من آمد و گفت
اطفال من از گرسنگی بیطاقت و راه چاره مسدود شد قدری غله بمن بده و اجر آنرا از خدا و از من طلب نما
گفتم این حرف همانست که گفتم ضعیفه اینرا که شنید راه چاره از هر طرف مسدود دید تن بامر من در داد
و گفت حالا که لابد باید مرتکب این فعل شنیع شوم باید برای این کار جایی را معین نمایی که غیر از من و تو
کسی دیگر نباشد قبول نمودم وقتی را معین نمودم آن زن را بردم در حجره تنهایی و خواستم دست با او دراز
نمایم دیدم آن زن با نهایت اضطراب در پیچ بود و گفت تو قرار دادی مرا بجایی ببری که کسی نباشد گفتم
زن من بوعده خود وفا کردم خانه خلوتست گفت چگونه خالی است و حال آنکه دو ملک با منند و دو ملک
با تو و خداوند عالم حاضر است چون آن زن اینرا گفت من از خواب غفلت بیدار شدم و از کلام آن زن
شرم واز آن فعل شنیع دست برداشتم غله باو دادم آن زن در حق من دعا کرد که چنانچه آتش شهوت خود را
خاموش کردی خداوند آتش دنیا و آخرت را بر تو سرد نماید دعای آن زن مستجاب شد آتش دنیا بمن اثر نمیکند
است معنی حقیقت ایمان که در خلوت خدا را حاضر دانستن و از مخالفت اوامر او احتراز نماید اگر العیاذ بالله
در عمل اثر از عصیان نمود آماده اخلاص مرتکب شود البته قصور در ایمان او هست و دیگر از علامات ایمان
فروبردن غیظ است چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که چون نوح نفرین نمود بر قوم خود ابلیس نزد او آمد و
عرض کرد ای نوح بگردن من حقی است نوح فرمود مرا چه حقی است بر تو گفت بر تو
خود نفرین کردی و غرق کردی ایشان را دیگر کسی باقی نماند که من اغوا نمایم و من در استراحت هستم یاد بکر
تو نمایند نوح فرمود آنچه که میخواهی چرا دهی مرا بان بگو عرض کرد یاد کن مرا در سه وقت که
نزدیکترین اوقات تسلط من بر انسان این سه وقت است یکی وقتیکه غضبناک میشوی دوم وقتیکه
فیما بین دو نفر حکم نمایی سوم وقتیکه با زن اجنبیه خلوت نمایی که با شما دیگری نباشد
در وقت غضب شیطان مسلطست بر او غیظ را فرو نشاند که مبادا در هلاکت افتد و دیگر از علامات ایمان
است در ترس خوف الهی که حال خوف کامل است و اما هر که خوف داشته باشد

که شرعا مرجوع نباشد چنانچه از رسول خدا ماثور است که آن زنیکه دروغ که بسه موضع که نیکو است از کذب
کید در حرب و وعده کردن بزوجه خود و اصلاح میان مردم و سه موضع است که دروغ در آن قبیح است صدق در سخن چینی
و خبر دادن بو نحو شخص را از اهل او یا آنچه مذمت باید او را و نسبت دادن بشخص اجنبی و شرطهای یاران که هم نشینی
ایشان ... امیتمر اند هم نشینی با ایشان و با زنان و با اغنیا مبتلا باید اضطرار که متوجه باید که صدق تو موجب
مفسد نباشد که هرگاه چنین باشد ترک کن آن صدق را و اگر شود همه مکوالا باقل دروغیکه نفع ضرورت باشد
اکتفا نما چهارم از علامات مومن نفاقست در قلت وقتی حضر زیرا که اگر چیزی داشته باشی و انفاق کنی کار نکرده
از حضرت رسول ماثور است که فتوت و جوانمردی در سه خصلت است تواضع با دولت و عفو با قدرت و انفاق
با فقر و یکی از جمله حکمتها فقر بسیار ازانبیا خاصه جناب سید انبیا و سرور اولیا این بود که در حال فقر انفاق
مینمودند که درجه ایشان بلند شود و هم مقام ایشان بر خلق واضح کردد چنانچه این از حکایت نزول سوره هل اتی و غیر آن
واضح میشود سائلی از جناب رسول سوال نمود در شب و بجناب جبرئیل پیراهن نداشت و آنرا بسائل دادند و بدن
مبارک خود را بحصیر ستر نمودند که بلال آمد نداء اذان در داد آنجناب فرمود مرا معذور دار که بدنم برهنه است
از علامات مومن صبر بر شدت است زیرا که همینکه شخص دانست که خداوند حکیم و عالمست و ظلم نمیکند میداند
آنچه که او را واقع ساخت و مصیبتی که باو وارد ساخته در آن حکمتی است پس صابر بلکه راضی باشد
و این ظاهر بود که صدمات که بر اولیاء وارد میآمد بمقام ایشان و درجات ایشان افزودند و قدر ایشان بر خلق
واضح شود چنانچه از حکایت حضرت ایوب و سلطان ... معلوم میشود از حضرت رسول ... روایت است که روز
قیامت نصب قدر روی اعمال کنند از برای اهل نماز و صدقه و حج پس جزای تمامی اعمال ایشانرا با لتمام بایشان
دهند و از برای بلا کشان هیچ میزان نصب نکنند و دیوان نصب نمایند بلکه مزدهای ایشانرا بی حساب دهند که کار
ایشان بجای رسد که اهل عافیت که در دنیا بسر برده اند تمنا کنند که کاشکی در دنیا بدنهای ایشانرا
بمقراض پاره پاره کرده بودند تا امروز بدرجه اهل کمال میرسیدند چنانچه در روز عاشورا جناب سید الشهداء
عرض میکرد لا حول و لا قوة الا بالله یقینا بقضائک و صبرا علی بلائک و لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین
محل اطول انجامید اهل منبر باید ملتفت باشند که گفتن و نوشتن فرق بسیار دارد مقصود اینستکه
چنانچه عقل از شرایط قبول اعمال است همچنین ایمان واز امر کمی مدار نیست بلکه تحقق حقیقت
آن بسیار کم یافت چنانچه از جمله شرایط خاصه در جمیع عبادات قصد قربت است که با ید غرض از
بجا آوردن فعل الطاعة امر خدا باشد و نعوذ بالله قصد غیر و انداشته باشد که اگر عمل خود
را فاسد نماید و زحمتی بکشد بدون ثمر و اثر زیرا که هر اثری که مطلوب ترتب باشد حصول آن موقوف
است بقصد قربت چنانچه در کتاب خلاصة الاخبار است که در بنی اسرائیل عابدی بود گفتند در فلان
وادی درختی است که قومی او را میپرستند عابد تبر برداشت قصد نمود که آنرا از بیخ برکند ابلیس

پس چون بهر مرتبه شد پیش آمد و گفت باین درخت چه خواهی کرد عابد احوال را گفت ابلیس گفت اگر خداوند اینجا درخت را
بر انداختن خواستی پیغمبری درینجا فرستادی ترا با این چه کار است عابد نشنید ابلیس با او در آویخت بعد از مجادله
ابلیس را بر زمین زد گفت مرا رها کن تا با تو یک سخن بگویم که ترا بهتر از این بکار آید پس رها کرد باز هم در آخر
در بیجا پیدا گفت که من هر روز دو دینار زر بتو میدهم تو بعضی از آنرا صدقه دهی و بعضی را خود خرج کنی ترا
زاید در این حاصل شود و دوست تر از آن است از درخت برداشتن و شکر فرمان الهی بر سر که این ثواب بیشتر [illegible]
چون این سخن شنید با خود گفت که صلاح من در دو دینار در اینست شو بگرد پس بازگشت بخانه رفت روز دیگر
دو دینار زر در زیر بالین خود دید خوشنود گردید و خرج شد و از آن صرف فقرا نمود روز دیگر زر طلب کرد و نیافت
تبر برداشته بپای درخت آمد ابلیس لعنه بهمان صورت ظاهر شد گفت چه میکنی عابد گفت میخواهم درخت را از پای
در آورم گفت ترا قوه بر کندن نیست باز میان ایشان مجادله افتاد چون هم در آویختند ابلیس عابد را بر زمین
زد عابد تعجب کرد و گفت یا شیخ واقعه ما منعکس شد قوت من کجا رفت ابلیس گفت آنکه هر که کار در جهة خدا و
محض رضای حق باشد هیچکس با او برابری نتواند کرد و هر عملی که از برای دنیا باشد هیچ کس فایق نتوان آمد از
جملهٔ شرایط صحت جمیع اعمال معرفتست که بداند که عمل را بچه نحو بجا آورد زیرا که هر گاه نداند که چه نحو بجا
آورد البته بنحو ما مور به بجا آورد نخواهد شد و در اینصورت عمل فاسد است نیز اگر چگونه [illegible]
حاوی شرایط و جامع اجزاء و خالی از موانع بجا آورد نیز بعضی از اینها شرایط عامه است اما شرایط خاصه عمل
بسیار است پس مشکل است که عمل از شخص صادر شود که بتوان دانست [illegible] که این عمل صحیح است الا چون خداوند
رئوف و رحیم و کریم است امید هست که از فضل خود عمل ما را قبول فرماید و الا اعمال ما قابل قبول شدن نیست
خصوص با آنچه از بسیاری اخبار خاصه [illegible] ظاهر میشود که بسیاری از صفات ذمیمه است که وجود اینها مانع
قبول شدن عمل است [illegible] که در فقرهٔ [illegible] دعا است لا تخرجنی فیه من قبول حسنات یعنی خداوندا بیرون
مکن مرا [illegible] از قبول کردن اعمال حسنه اگرچه قابل قبول نیست و از فضل خود قبول فرما [illegible]
[illegible] در دعای ابی حمزه ثمالی است که در سحرهای ماه مبارک از سید سجاد روایت شده است [illegible]
الهی اذا نظرت الی عملی [illegible] و اذا نظرت الی [illegible] طمعت یعنی خداوندا [illegible] نظر بعمل خود [illegible]
[illegible] نظر برحمت تو [illegible] با طمع میشوم [illegible] و الامام [illegible]
[illegible] فرو رفته [illegible] ما الا غریب ضعیف [illegible]
[illegible] کما تری فارحم من یری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible] وضو بر داشته [illegible]

چیزی دیگر [illegible] خراسانی گفتم مرا [illegible] احتیاجی نیست الا آنچه در طبق است بآن محتاجم پس مشتی از آنها برداشت
بمن داد گرفتم و دستش را بوسیدم و بر گوشهٔ جامه ام خود بستم و بآن مزه و لذت چیزی ندیده و نخورده بودم پس یکی از آنها را بدر
آزاد کردم و یکی را [illegible] و آنکه پوشیده بود [illegible] رسانید پس از آنجا رفتم تا بمرو رسیدم از کثرت خلق از نظرم غایب شد
در فکر بودم که آیا ملک بود یا ولی از اولیاء خدا تا آنکه شخصی گفت بلی یا طاوس او را نمیشناسی او [illegible] امام زمان
و نبیرهٔ رسول خدا علی بن الحسین است بخدمت او مشرف شدم و از او فیض تمام یافتم [illegible] مقام او را نزد خدا [illegible]
و طمع خواست [illegible] از برای او [illegible] این [illegible] که چنین بزرگوار را با [illegible] و بدن علیل حال ضعف بر شتر برهنه
سوار کردند غل بگردن نازنین او نهادند بسوی شام بردند و در کوچه و بازار شام او را گردانیدند اگرچه [illegible]
امیر است ولی این مصیبت اعظم از مصائب آن بزرگوار است زیرا که در مثل امروز که دو کاسه شیر که از برای جناب امیر آورده بودند
آن بزرگوار گرفته قدری از او بیاشامید و باقی را بامام حسن دادند فرمودند که این را ببر بآن اسیر یکه در نزد شما است
جناب امام حسن با او دادند فرمودند [illegible] ملعون [illegible] احسان زاید کرد بنا بر بعضی از اخبار است که حضرت امیر
منع فرمودند از اینکه کند بر پای او بگذارند و غل بگردن او نهند و حال آنکه در شقاوت که پیدا میشد مثل قاتل آنجناب
و مع ذلک با او احسان نمود که اسیر است خود انصاف بده که آیا جناب امیر که از برای آن بزرگوار حیات و ممات یکسانست چه
حالتی داشت وقتیکه این بیمار را با حالت ناتوان غل بگردن بر شتر برهنه سوار و در شهر شام گردانیدند و وقت بر آن بزرگوار
از جمیع حالات صعب تر بود چنانچه از این اشعار واضح میشود اقاد ذلیلا فی دمشق کانّنی من الزنج عبد غاب عنه نصیر
و جدی رسول الله فی کل موطن و شیخی امیر المؤمنین وزیر فیا لیت امی لم تلدنی و لم اکن یزید یرانی فی البلاد اسیر
یعنی کشیده میشود در شهر شام با ذلت و خواری گویا که من عبدی از فرنگ هستم که مولای او غایب شده و حال آنکه
جدم رسول خدا [illegible] در هر مقام و شیخ من امیرالمؤمنین است ای کاش مرا مادر نزائیده بود و مرا تربیت نکرده بود که یزید
مرا با [illegible] به بیند [illegible] بر آن بزرگوار [illegible] چنانچه مرویست که سؤال شد از آن
حضرت [illegible] کجا بر شما سخت تر [illegible] فرمودند [illegible] از شام از شام از شام و چگونه [illegible]
و حال آنکه حالت خود یکطرف و از یکطرف سرها بر سر نیزه ها و از یکطرف زنان بیچاره در میان نامحرم و از یکطرف
[illegible] شامیان [illegible] کف زدن [illegible] چه خوش گفته شاعر عرب [illegible]
[illegible] تهدی و تطلق و تسبی اساری آل رسول الله اسرا یعنی اسیران اهل هند را فدیه میکردند رهائی میدادند
آیا اسیران آل محمد را باقی میگذارند کاش جان ما فدا میشد ترا یا ابن رسول الله الا لعنة الله علی القوم الظالمین

در بیان مطالب روز بیستم و شب بیست و یکم ذکر شود

قال الله تعالی یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و قال ایضا و قالت الیهود ید الله مغلولة غلت
ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء تفسیر این دو آیه شریفه چنانچه [illegible]
لیالی قدر است و اخبار [illegible] تفسیر اینها [illegible] بیان اینهم [illegible] و آنچه که باید دانست

کرد و وقوع جمیع چیزها از عزت و دولت و فقر و طول عمر و کوتاهی عمر و امثال اینها کلا در تحت ارادهٔ حضرت حق جل شانه است
و بدون ارادهٔ او واقع نمیشود بلکه تأثیر جمیع ادویه و ادعیه و اغذیه و امثال آن از اسباب ظاهره در ترتیب مسببات
نمود و نیست بخواست او که اگر او بخواهد تأثیر او نخواهد شد چنانچه می بینیم که دوائی تأثیر میکند در مزاجی و در
مزاجی دیگر نمیکند تأثیر و اتفاق می افتد که دعائی اگر وقتی تأثیر دارد در وقتی دیگر تأثیر ندارد و همچنین جمیع اسباب در مسببات
خود مختلف است حتی آتش در تأثیر خود که سوزانیدن باشد بعضی اوقات تخلف میکند بواسطه ارادهٔ حضرت حق سبحانه
چنانچه در حق حضرت ابراهیم نسبت تأثیر نمود و در حق موسی وقتیکه مادرش او را در تنور گذاشت بجهت ترس از
فرعون که مبادا او را بگیرند و بقتل رسانند وقتیکه اینها رفتند آمد بر سر تنور دید با پاره از آتش بازی میکند و هم
چنین استکه در زمان جناب امیر و بعضی دیگر از ائمه خاصه جناب امام موسی کاظم چنانچه مرویست بعد از وفات امام
جعفر صادق عبدالله افطح که بزرگترین فرزندان آنحضرت بود دعوای امامت نمود چون این خبر بجناب امام موسی رسید
امر نمود تا در سرای آن بزرگوار هیزم خشک جمع کردند و جمیع اصحاب و اعیان را طلبید با اصحاب عبدالله افطح
اشاره فرمود پس فرمودند آتش در هیزمها افروختند پس آنحضرت با جامه و عمامه و ردائیکه پوشیده بودند
بدون آنکه آتش در هیچکدام اثری کرده باشد بیرون تشریف آوردند و عبدالله را فرمایش فرمودند اگر تو را گمان
اینستکه بعد از پدر امام و جانشین او میباشی برخیز و در این آتش برو پس رنگ روی عبدالله برید و برخواست و رفت
پس آتش در عالم خود تابع بودن بر سوزانیدن او را سوزانید که موقوف بر ارادهٔ حق جل شانه است ولی اگرچه
جمیع مسببات بر اسباب خود است لکن حصول جمیع اشیا بدون ارادهٔ حضرت باری ممکن نیست ولی ارادهٔ ...
شود با اختلاف مواد و قابلیات و استعدادات و بیان این مطلب اینکه امور ممکنات چنانچه مکرر تذکر شده است
است باجماع علما توحید و عدل و نبوت و امامت و تصدیق بضروریات دین و توحید چهار رکن دارد
اول اذعان بوجود حق دویم اذعان بوحدت او سیم اذعان بجامع بودن او است جمیع صفات کمال را
چهارم اذعان بخالی بودن او است از جمیع نقایص و جمیع صفات ثبوتیه و سلبیه در این بیان مندرج است و حاجت
بدانستن یکیک نیست ولی باید دانست که صفات الله بر دو قسم است صفات ذات و صفات فعل صفات
ذات آن صفاتی استکه انفکاک آن از ذات نداشته باشد مثل علم و قدرت و وجود و صفات فعل آن صفاتی
استکه بتواند منفک از ذات خداوند بشوند مثل خلق و رزق و احیا و اماته و مغفرت و انتقام و نحو
اینها و بیان دیگر صفات ذات آن صفاتی است که خداوند متصف
شود بآن و بضد آن نشود مثل علم و نحو آن و نمیتوان گفت که خداوند
گاهی عالم است و گاهی عالم نیست و گاهی قادر است و گاهی قادر نیست و
صفات فعل آن صفاتی استکه خداوند متصف بآن و بضد آن بشود مثل اینکه خداوند خالق است فلان
چیز را و خالق نیست دیگری را یا رازق است دیگری را و رازق نیست و امر زنده است بندهٔ را و امر زنده نیست

عمرو را مثلا و همکذا و لیکن صدق هر دو از روی حکمت بدون تغییر صفات ذات او متغیر نمیشود که تغییر در آن
موجب تغییر در ذات است و آن محال است و اما صفات فعل متغیر میشود و تغییر در آن موجب تغییر در ذات نمیشود چون دخلی
بذات ندارد و اختلاف در اینکه اراده از صفات ذات است یا از صفات فعل حق اینستکه اراده بمعنای
مشهور نزد متکلمین که بمعنای علم باصلح باشد از صفات ذات است چون متعلق بعلم است و اراده بمعنای مشیت و
خواستن از صفات فعل است و دخلی بذات ندارد و آنچه سبب وجود اشیا است این اراده است و تغییر در آن ضرری
ندارد چنانچه در اخبار اشاره باین مطلب شده است که میگوئی خداوند خواست و نخواست و اراده کرد و نکرد
ولیکن نمیتوان گفت خداوند دانست و ندانست ولی میتوان گفت خداوند میخواهد و نمیخواهد ولی میخواهد بنده
اش مشغول باشد و شاکر و ذاکر باشد ولی نمیخواهد بنده اش مرتکب اعمال قبیحه شود پس عزیز من چون اینرا
دانستی حال میتوان گفت که خداوند جل شانه و علا امکانه قادر است و بینا است و دانا است و ندانستن
مطلب اگر دانستی پس بدان مطلب دیگر را و آن مطلب دیگر اینستکه خداوند جامع ترین صفات عدل اینستکه خدا
گذارنده است هر چیز را در محل خود و نمیگذارد چیزی را در غیر محل خود زیرا اگر این یا از جهالت یا از عجز یا کار لغو
کردن خداوند جل شانه از همهٔ اینها بری و مبری است پس بنابراین خداوند عادل است یعنی گذارنده است هر چیزی را
در محل خود عزت را در محل خود میگذارد و ذلت را در محل خود فقیر میکند بجا غنی میکند بجا طول عمر میدهد
بجا نمیدهد بجا باران میدهد بجا و نمیدهد بجا فرزند میدهد و بجا نمیدهد بجا و همکذا غایت امر این
استکه حکمت اینها بر ما واضح نیست و اگر بنظر کسی العیاذ بالله درست نیاید از قبیل آن شخص کور است که در مجلس
که نهایت با نظم و ترتیب چیده شده و هر چیزی در محل خود گذاشته و این کور بیچاره وارد شد پایش بگوشه بعض از
آنها را انداخت و میگفت بیجا گذارده اند باو گفتند که تو کوری و الا درست گذاشته اند
حالات ما چنین است آنچه خداوند آنچه کرده است و میکند بجا است ولی ما کوریم و نمی بینیم ضبط کن این مسائل
را اگر زیاد مطابق سنت با مثل بعد از این که دانستی این مطلب را اگر جمیع اشیا بارادهٔ حضرت حق است و اراده تغییر
بمعنا رهست و تغییر در آن ضرر ندارد و چون از صفات فعلست و هم چنین خداوند عادل است هر چیز را در محل
خود میگذارد و وضع شیء در غیر موضع خود نخواهد کرد از دیر تو واضح میشود که ارادهٔ خداوند هر چیزی را
از مدار اقتضا محلست و محل هر چیز را اقتضا کند و قابلیت و استعداد داشته باشد خداوند جل شانه همان را
در حق او اراده میفرماید و از این مرحله تخلف نمیکند چرا اگر بود در عالم خود تصور نما که هرگاه دو فرزند یا دو
غلام داری و هر یک را قابلیتی است جداگانه یکی صالح است یکی فاسق یکی پیر است و شهوت ندارد یکی جوان است و غرق
طغیان شهوت است یکی عیال دار است یکی بی عیال حال هرگاه بی اعتنائی باین صالح و اعتنائی بفاسق نمائی و زر
زیادی بجوان زیادی بی عیال دار و بی چیز و بی عیال را با چیز نمائی هر کس بشنود ملامت میکند و حکم بجنون
میکند که عجب احمقی است که با هر یک بضد حال او رفتار مینمائی و هم چنین است که حکیم طبیب حاذق نسخهٔ که از برای

مریض بود هر چه مرض و حالت اقتضا میکند بدان نحو معمول میدارد و باید مریضی را منضج بدهد مریضی
را مسهل بدهد مریض دیگر را سرکه انگبین بدهد پس اگر بیابد خلاف این رفتار کند و بمریض منضج مسهل بدهد
و بعکس و بمریضی سرکه انگبین شربتی دهد و بعکس هر کس ملامت میکند حال معلوم شد که حالات و صفات
بندگان در غایت اختلاف است و باید این اختلاف باشد تا رد شنعت هر بشود و اثبات وجود صانع با کمال علم و
قدرت و این اختلاف در خلق کثیر بحسب صورت و سیرت و صفات و حالات شاهد خوبیست هم بر وجود صانع و هم بر علم و قدرت
زیرا که تا این سیر نباشد مراحل سیر کائنات که وجود و علم و قدرت باشد کما هو محسوس نمیشود البته معلوم است که خداوند
عالم بهمه است زیرا که خود عالم با یشان است و جهل هم برا و روا نیست بنابراین با علم بقدر آنکه از برای انسان میسر
یا بر وفق استعداد ذات و قابلیات است یا بر خلاف ان اگر دویم را بگوئی لازم میاید که خداوند عادل نباشد و
العیاذ بالله خداوند نازیبا موکل یا طبیب که ذکر شد بد تر باشد و اگر اول را اختیار کردی مطلب ثابت است پس ظهور
واضح شد که تقدیر خداوند در مدار حالات خلق است و دلالت بر این مدعا دارد ایه شریفه ان الله
لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اثبات دیگر قرانی چنانچه در حالات عبد تغیر میکند البته تقدیرات
هم تغیر میکند زیرا که لازم تغیر علت تغیر معلول است همینکه حالت مریض تغیر کرد و بتنضیج شد خلط مقتضی مسهل
و منضج نمی ماند نسخه پاره میشود و صفو بان داده میشود زیرا که با اقتضا متغیر تقویت بی معنی است یا اقتضای
تقویت بتغیر بی موقع چنانچه قوم یونس حالت اول ایشان مقتضی عذاب و حالت مقتضی عذاب بتغیر و همین است
آنکه در جمیع ادیان هر پیغمبری مبعوث بر ایشان شد و اگر این نباشد وضع اعمال و عبادات بی ثمر است و معنی بدء یعنی
ارادهٔ حق است نسبت بر بندگان بواسطه تغییر حالات ایشان بر ظهور بعد از خفا اگر این کفر است معنی اول از
لوازم ایمان است چنانچه بر پیغمبری وحی فرمود که بفلان پادشاه بگو که اجل تو باخر رسیده آن پیغمبر پادشاه را خبر
داد پادشاه خود را از تخت سرنگون ساخت و بسجده افتاد و تضرع و استغاثه نمود که خداوندا ابقد اجل مرا تا اخر
که فرزند من بزرگ شود که قائم مقام من باشد خداوند دعا او را مستجاب کرد بان پیغمبر وحی کرد که برو بان پادشاه
بگو که ما اجل ترا تا اخر انداختیم تا پانزده سال ان رسول عرض کرد پروردگارا تا بحال دروغ نگفته ام خطاب
امیر رسید تو بنده برانچه مامور میشوی اطلاع کن پس بنابر اراده حق چگونه تاخیر یافت بواسطه تغیر حالت عبد و هم
چنین در اول اسلام قبله بیت المقدس بود یهود ملامت و شماتت نمودند جناب رسول را برانکه چگونه پیغمبر است
و حال انکه قبله او با قبله ما متحد است انجناب توجه بحضرت حق نمود ایه نازل شد قد نری تقلب وجهک
فی السماء و لنولینک قبلة ترضیها یعنی بتحقیق که ما دیدیم روی ترا باسمان پس هر اینه بگردانیم ترا بقبله
که بپسندی و بعد از این مقرر شد و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره یعنی هر جا که باشید بگردانید
خود را بجانب مسجد الحرام و کعبه قبله شد پس سؤال جناب رسول موجب تغییر قبله شد و اگر بخواهیم اخبار خاصه که در
این باب وارد است ذکر کنیم باید کتاب علیحده در کار دارد حکایت حضرت عیسی و عروس و داماد و حکایت جناب رسول

وسلام بر

وسلام بر یهودی و امثال ان همه برا اینمطلب شاهد صدقند و از این باب قبول توبه که ما مکار است که با قبول توبه
با تحقق حقیقت ان تخلف میکند پس اینچه یهود گفته اند هر چیز تقدیر شده همانست و تخلف نمیکند نامربوط است
و حاصل انستکه همین که در ایه شریفه اشاره شد که یهود گفته اند که دست خداوند بسته است غل شود دستهای
انها بلکه دستهای خداوند باز است و انفاق میکند هر نحو که بخواهد و زیاد میکند و محو میکند هر چیز را که بخواهد
و اثبات میکند و نزد او است ام الکتاب که لوح محفوظ است و از این ایه شریفه دو لوح بنحو واضح میشود یکی لوح محفوظ
و دیگری لوح محو و اثبات و اگر چه مفسرین اختلاف دارند که انها چه چیز است و در که چه چیز ثبت است اختلاف بسیار است
ولی ظاهر اینستکه در لوح محفوظ ثبت است انچه در خارج است و در لوح محو و اثبات ثبت است اشیا از
آجال و ارزاق و صحت و سقم و غربت و ذلت و نحو انها با علتهای مربوط بانها اگر فی الحقیقه لوح محو و اثبات
مفصل و مبین لوح محفوظ است و واضح کنم جهت مثلاً عمر زید شصت سال است و در لوح محفوظ هم
ثبت است اما در لوح محو و اثبات ثبت است که عمر او سی سال است اگر صله رحم نکند و اگر صله رحم کند
شصت سال و چون این شخص صله رحم میکرده است در لوح محفوظ ثبت شده دیگری بخلاف است همچنین
در لوح محفوظ ثبت است که روزی ان یکدرهم است و در لوح محو و اثبات ثبت است که روزی ان نصف درهم است اگر تعقیب بعد
از نماز صبح را نخواند والا یکدرهم است و چون خداوند میداند که این شخص انکار را میکند لهذا در لوح محفوظ ثبت است
همان یکدرهم و همچنین سایر امورات دیگر و فایده لوحین بجهه اینستکه از لوح محفوظ معلوم شود علم خدا و فایده لوح
محو و اثبات اینستکه جهت و علت ان معلوم شود و بواسطه ان فواید اعمال حسنه و مفاسد اعمال قبیحه واضح شود که
مثل صله رحم موجب طول عمر و قطع رحم موجب کوتاهی است و در اینمطلب همین اکتفا میشود که در انچه در خارج از
بندگان باختیار است خداوند واقف است نه آنکه گمان کنی که علم خداوند علت وقوع اشیا است چنانچه بعضی
گمان کرده اند که لازمه ان جبر است بلکه چون بنده باختیار خود انکار را میکند انست خداوند عالم بدانست و
انستکه این انبیا نیز بر قدر غایت وضوح است پس عبادات اینستکه میگوئی چون خداوند میداند است بنده این
کار را میکند پس عبادات اینستکه میگوئی چون بنده این کار را اختیار میکند خداوند دانست عبادات ولی جبر نیست
و عبادات تاثیر جمع آنها این علم خداوند و اختیار اینمطلب که فهمیدی بر تو واضح شد که اعمال را مدخلیت تاثیر
در اصلاح امور چنانچه در حدیث وارد است که سه خصلت است که موجب زیادتی عمر و عافیت و دوام نعمت است طول
رکوع و سجود نماز و طول جلوس بر مائده و احسان بخلق و ایضا اعرابی وارد شد بر رسول خدا و عرض کرد مرا تعلیم
کن عملیکه عمر طولانی شود و مرا تعلیم کن عملیکه بدنم صحیح باشد و مرا تعلیم کن عملیکه مالم زیاد شود
و مرا تعلیم کن عملیکه بعد از موت با تو محشور شوم و مرا تعلیم کن عملیکه مرا خدا دوست بدارد و مرا تعلیم
کن عملی که مرا خلق دوست بدارند فرمود صله رحم نما تا عمر تو طولانی شود صدقه بسیار بده تا بدنت صحیح
شود و زکوه مالت را بده تا مالت زیاد شود و از خدا بترس تا ترا دوست بدارد و طمع از خلق بکن تا خلق

ترا

نور او وسعت دارند و بعضی را بسیار طول بدنا تا با من محشور شوی پس با این اعمال قابلیت آن اضافات حاصل شود و از این
جهت است که چون این شبها که شب قدر است تقدیر امور سال در آن میشود بجا آوردن عبادت در این شبها از برای تو مقدر شود این
مرحله صورت پذیر نیست بلکه آنچه حالت اقتضا نماید عمل تو استعداد آنرا داشته باشد خداوند همانرا از برای تو
تقدیر نماید پس آنچه اصل و عمده است در این شبها تغییر دادن حالت است چنانچه [illegible] إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ
حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ اقوی دلیل است بر اینمعنا یعنی خداوند تغییر نمیدهد آنچه را بقومی فرستاده تا تغییر
دهند آنچه در نفسهای ایشان است پس چیزی که از برای تو خواستنی است تغییر نمیدهد تا حالت تو تغییر نیابد چنانچه
بکرم مهمان نخواست و از این جهت است که از غایت رافت و مرحمت و شفقت و جود و احسان بر بندگان این شبها
را شب احیا مقرر فرموده است و اعمال زیاده بسیار در آن مقرر فرموده که بلکه بندگان کثرت کار شب و روز کار که
موجب انواع بلا و عذاب هستند به برکت آنها مستحق احسان شوند و اعمال معهوده از قبیل غسل و دو رکعت نماز
و تصدق و زیارت و دعای کوچک و بزرگ و اذکار و اوراد و خواندنها که در کتب ادعیه وارد است مقرر فرموده است
که هر کس بهره داشته باشد و آنچه اصل و عمده است احیا داشتن شب است که یعنی زنده داشتن است که شب را بیدار
باشد قربة الی الله اگرچه هم طاعتی دیگر بجا نیاورد ولی تا بیدار [illegible] باشد که عصیان از او سر نزند که مستوجب
حرمان شود و در غالب شدن خواب ملتفت باشد که آیا در این شب در خانه لنگر زمین و آسمان و شوهر بتول
زنان و پدر یتیمان چه خبر بود و حالت آن بزرگوار چه نحو بوده و وقتیکه در این شب عیال خود را جمع فرموده و سفارش
مرا بکرات [illegible] فرمودند و آنها را امر فرمودند که از اطاعت فرزندان فاطمه خارج نشوند بعد وصیتهای خود را
بجناب امام حسن فرمودند تا چه دلی داشتند که میدیدند که شب آخر حیات پدر بزرگوار خود است و ملاحظه
جراحت پیشانی آن بزرگوار میکردند و آن وصیتها را میشنیدند ولی نمیدانید آیا این شب تلخ تر گذشته باشد
یا شب هشتم یا بیست و نهم ماه صفر که حالت جناب امام حسن را منقلب میدیدند که از شدت سوزش زهر و اشتعال
قلب نالید گاهی سر بر سینه برادر میگذاشت گاهی سر بر سینه خواهر یا شب عاشورا در صحرای کربلا خاصه از وقتی
که جناب ابیعبدالله ایشانرا جمع فرمودند و نظر حسرت بر روی ایشان فرمود و گویا فرمودند که دلم باحوال
شما میسوزد که فردا در این صحرا بعد از دیدن داغها بدست دشمنان گرفتار میشوید یا شب یازدهم محرم که کربلا
مادر علی اکبر جوانش بر روی خاک مادر علی اصغر پستان هایش شیر آورده و روی دست گرفته میگفت بود
دیده پستانهایم پر از شیر است عروس قاسم میزارید و مینالید و زینب مظلومه بعد از داغ دو فرزند و فرزندان
برادران و نعش شش برادرش را بر روی خاک افتاده خاصه بدن جناب ابی عبدالله بحالا این وقایع را با دیده
خاصه در تنهائی و از گوشه چشمها اشک جاری نماید شاید به برکت ایشان رستگاری حاصل شود و بدرجات قرب کسی
است که باعث این فیوضات این شب را صبح نماید و حالت انکسار و [illegible] در دست داشته باشد مثل حیات معصو
سلام الله علیهم اجمعین [illegible] حکایت پادشاه خراسان را که نام او تارخ بود و پسری داشت نام او

شاپور بود وقتیکه ناخوش شد و بیمار شد و بیماری او شدت یافت بحدیکه دانست از این بیماری راه سفر آخرت باید برود
پسر پیر جهل را طلب نمود گفت ای پسر من امانتی نزد من بوده و تو را وصیت مینمایم که بعد از فوت من این امانت را ببری و به پیغمبر
آخر الزمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله برسانی و بدیگری ندهی و آن ده بدره زر است که هر بدره هزار دینار
است و یک بدره دیگر هم میدهم از آن یکی که تو آنرا با آنحضرت [illegible] پس آن ده بدره زر را بر پسر سپرد
و وصیت پدر را پسر قبول نمود و چون آن پادشاه از این عالم رحلت نمود شاپور بعد از مراسم تعزیه داری
بوصیت پدر مشغول شد و بدرها را برداشته شب و روز قطع مراحل و طی منازل مینمود و قریب یکماه تو
که در راه بود چون بملک حجاز رسید روز عید رمضان بود در بیرون مدینه نخلستانی بود در کنار
آب فرود آمد و نشست و روی شست و ساعتی بیاسود و منتظر بود که کسی برسد از او نشان حضرت رسول
را بگیرد و خدمت آنجناب مشرف شود برخاست از نخلستان بیشتر رفت سه کس دید نشسته رو برو
چون نزدیک ایشان رفت سلام کرد گفت ای یاران حضرت رسول کجا باشد مرا نشان دهید تا من
مژده این راهنمائی یک بدره زر بشما بدهم قضا را آن سه نفر یهود و دشمن آنحضرت بودند چون نام زر
شنیدند که یک بدره زر بنزد کسانی خواهد داد فهمیدند که این [illegible] که برای آن شتر بسته زر است
ایشانرا طمع غالب آمد در فکر کشتن او [illegible] گفتند ای جوان ساعتی صبر کن در نزد ما بنشین
کرام روز عید است و پیغمبر در مدینه نیست بصحرا رفته است که نماز عید بجا آورد و اگر در این محل
توقف کنی پیغمبر در اینجا حاضر شود و او را خواهی دید یا داخل شهر خواهی شد چون شاپور این سخن
شنید از شتر فرود آمد و در گوشه تکیه کرد از شدت خستگی بخواب رفته پس آن لعینان برخاستند و آن
جوان را کشتند [illegible] زر را از آن ده بدره خواستند ببرند [illegible] گفتند که اگر ما این بدرها را ببریم و این جوان
پیدا شود قصه ما را خواهد گفت و ما رسوا خواهیم شد اول او را بقتل برسانیم و زرها را آسوده خواهیم
ببریم پس قصد آن جوان بیچاره نمودند چون خواب بود او را کشتند و زرها را برداشتند و نشستند
مشغول تقسیم آن شدند در آن حال آن شتر خود را بخون صاحب خود آلوده کرده سر بصحرا گذارد در آن وقت
جناب رسول خدا از نماز عید فارغ شده مراجعت نمود چون نور جمال آن بزرگوار از افق سپهر طلوع کرد
حیوانات عارف آن بزرگوار میباشند آن شتر متوجه آن بزرگوار شد آن بزرگوار چون نظر آنحضرت بر
آن شتر افتاد که خون آلوده میباشد فرمود او را بطلبید همراه او روانه شد با اصحاب همراهی نمودند شتر
آمد تا بین آن جوان ایستاد چه شنید آنحضرت حالت آن شتر بحال اینست و الجماع ابیعبدالله که [illegible]
کشته دید یال خود را بخون [illegible] مانند آنجناب [illegible] آلوده [illegible] و از کوفه تا کربلا [illegible] خبر [illegible]
آن امام غریب را بر تا بحال عیال آن بزرگوار داد و زنان هر کدام با او [illegible] شد از او سوال کردند
آیا امام ما را بالب تشنه کشتند یا او را آب دادند آن جوان زبان بسته گویا سر بالا کرد [illegible]

و نالب تشنه کشتند بعد از آن ممد الجناح مثل این شتر بر کشته بیالین امام آمد بنا بر بعضی از روایات رو بر زمین زد
نا مرد چون جناب سوار نه به بالین آن جوان نیز رفت و گریه کردند ابجماعت مشغول تعزیه بودند ناگاه شدند اصحاب آنجناب
ایشان اگر فنیم زوان بزرگوار لود و از ایشان آنحضرت مستفسر شد که این جوان اگر کشته گشته است در کد خانه ما بود
نیم شب هر چه بود در خانه ما از اسباب جمله را برداشته بیرون رفت چون آگاه شدیم از اطراف در تجسس و بر آمده
تا او را در این محل یافتیم اسباب ما را فروخته نقد کرده بود خواستیم از او بگیریم با ما جنگ کرده او را کشتیم
خال قیمت اموال خود را قسمت میمائیم جبرئیل امین از جانب رب العالمین نازل شده سلام رسانید و ابقعه را معروض داشتم
و عرض کرد از شتر مستفسر شو آن بزرگوار با شتر خطاب فرمود که بگو چگونه احوال این جوان را شتر بزبان
فصیح واقعه را سراپا معروض داشت انملا عیشها زبان بی ادبی گشودند و گفتند یا محمد تو با ما جادو گری جبرئیل
عرض کرد که دعا کن تا این جوان زنده شود و کیفیت حال را ذکر نماید آنحضرت سر بر هنر دست نیاز بدرگاه
بی نیاز چاره ساز برداشته عرض کرد پروردگارا بحق آسمان و زمین و عرش و کرسی که این جوان را برای
ما زنده نما خطاب رسید که یا محمد زیاده از این شفیع بیاور پس آن بزرگوار عرض کرد خدایا بحق آدم
و نوح و اسمعیل و ابراهیم و یعقوب و زکریا و یحیی و صالح و شعیب و یونس و موسی و عیسی و داود و خضر و الیاس
و ذوالکفل و عزیر و هرون که این جوان را برای ما زنده نما باز ندا آمد نیست غایت و سر و پدر اولاد آدم
تا نام خود و آل خود را در این دعا مذکور نسازی این جوان زنده نخواهد شد آن بزرگوار عرض کرد پروردگارا
بحق نام خودم محمد و ابن عمم علی و دخترم فاطمه و دو سبط بزرگوارم حسن و حسین که این جوان را
زنده فرما حضرت رسول دعا را تمام نکرده که این جوان زنده شده از جای خود برخواست و زبان گشاده سید
کاینات را دید سجده شکر بجا آورده فرمود این جوان حالت خود را تمام ذکر نما این جوان واقعه مذکوره را بالتمام
معروض داشت آن بزرگوار آن یهود را تکلیف باسلام نمودند و وعده احسان بایشان نمودند اشقیاء
دلالت قبول نکردند و بر کفر خود باقی ماندند آن بزرگوار ایشان مستحق بودند سیاست فرمودند آن جوان زنده
سید انس و جان احکام دین نمود بوطن خود مراجعت نمود بر این مقامات موالی خود را که چگونه دعا
مستجاب نشد الابنام ایشان واضح و ظاهر است که دعای جناب رسول بدون نام نامی ایشان مستجاب نبود و ولی خداوند
الطاهر تمام ایشان و دستور العمل بندگان چنین فرموده که طریقه را یاد گیرند تا آثار و سایط خود نمایند خاص
در این شب فکر نمایند که جناب امیر با این مرتبه و مقام در این شب چه حالت بود بگو قبیح که در این شب آن بزرگوار
ضعف نمودند چون بحال آمد فرمود در این وقت رسول خدا و عمم حمزه و برادرم جعفر نزد من آمدند و گفتند
یا ابا الحسن عجل فانا مشتاقون الیک یا علی بشتاب که مشتاقیم بسوی ما آنگاه بسوی اهل بیت و فرزندان کرام
نظر حسرت بر ایشان کرد و فرمود یا اولادی و یا اهل بیتی استودعکم الله ای اولاد و اهل بیت من شما را
بخدا میسپارم و وداع با زینبین مینمایم ای چه شبی است این وداع بوداع سرور شهیدان در روز عاشورا

امدند بعقب خیمها فرمودند السلام علیکم یا اهل بیتی هذا آخر الوداع فاستعدوا للاسیر والذل والغربة
ای اهل بیت من این وداع آخر منست دیگر مرا نخواهید دید دیگر کلام مرا نخواهید شنید پس مخدرات عصمت و
خواهران و غریبی و سرگشتگی شوید بیکد فعه زنان زدند و اطفال خونین جگر بپیراهن دو دیدند دو
آن بزرگوار را گرفتند چه خوب گفته سرگشته یا توان حرم گرد شاه دین چون دختران نعش پی بهر از من
جدا اما وداع جناب امیر کجا و وداع ابی عبدالله کجا عیال آن بزرگوار در خانه محفوظ و در نهایت
عزت و احترام اما عیال آن بزرگوار همه در صحرای غربت بیکس و حیران همه با لب تشنه و شکم گرسنه و جگر
های داغ دیده مانند داغ علی اکبر جوان و قاسم تازه داماد و عباس وفادار مثل مرتبا و را با چه حالی
داشتند زنان خالت تنها در آن وقت این بود که دور آن امام غریب را گرفته یکی میگفت ای پدر بزرگوار ما را
در این صحرا بکه میسپاری یکی میگفت مادر در این بیابان بکه التجا نماییم یکی میگفت ای ذوالامکان غربت
که بفریاد ما میرسد عرض نمود شما را بخدا میسپارم و او بست خلیفه من بر شما صدای ناله الفراق و الوداع بلند شد
حالتی داشتند در آن وقت یا این وقت سخت تر و صعبتر بود یا وقتی که صدای تکبیر بلند شد بیرون از خیمه بیرون دویدند
دیدند سر مبارک حضرت ابی عبدالله بر سر نیزه قطره قطره خون از او جاری بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و سیم در موعظهٔ شب بیست و یکم

قال الله تعالی ادعونی استجب لکم ترجمه آیه شریفه کریمه و اقع هذا این است که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را
پس از این آیه شریفه چنین مستفاد میشود که خداوند در این آیه شریفه دو وظیفه مقرر فرموده یکی از برای
خود و یکی از برای بندگان اما وظیفه بندگان را دعا مقرر فرموده و وظیفه خود را اجابت و ایضا در
و کاشف است که حدیثی در کتاب عدة الداعی نقل نموده است که خداوند خطاب فرمود بحضرت آدم که حفظ
کن وصیت مرا در چهار چیز یکی خاصه من است و یکی خاصه تو است و یکی میان من و تو و مشترک است و یکی
فیما بین تو و مردم است اما آنکه خاصه منست که بندگی کن مرا و شریک قرار مده از برای من در عبادت
تا آخر و از اینجهت است که سابقا اشاره شد که توحید چهار رکن دارد که اگر کسی از این نباشد توحید محقق نیست
اول توحید ذاتست دویم توحید صفاتست سیم توحید افعالست چهارم توحید عبادت
است و مراد بتوحید ذات یکی دانستن ذات حق و شریک قرار ندادن از برای او و مراد بتوحید صفات یکی
دانستن حق است با صفات او که ترکیب از برای او قابل نشود و بدانکه ذات و با علم و قدرت و وجود یکی
و اشیا متعدد نیست مثل مخلوقات و مراد بتوحید افعال یکانه دانستن ذات حق است در صدور افعال که
محتاج بهیچ چیز و هیچ کس نیست و اینکه پاره امور را با سباب او منوط داشته است باقتضا حکمت است نه بواسطه
احتیاج و مراد بتوحید عبادت یکانه دانستن او است از جهة استحقاق عبادت و پرستش که غیر
او مستحق عبادت نیست پس باید که عبادت تو مخصوص از برای او باشد و از اینجا است که ریا را شرک

و تا لب تشنه کشتند بعد از آن فرو الجناح مثل این شتر برکشتند تا این امام امد تا بر بعضی از روایات بر زمین زد
تا مرد چون جناب رسول خدا با این جوان شتر یافت و دیدند با جماعت مشغول بقیمت بر زمین می‌باشند اصحاب آنجناب
از ایشان اگر فتند دیدند آن بزرگوار الوده از ایشان آنحضرت مستفسر شد که این جوان اگر کشتند گفتند این مرد که در خانه ما بود
هم شب در حجره بود در خانه ما از اسباب جمله را بر داشته بیرون آمد چون اگاه شدیم از اطراف در تجسس و بر آمده
تا او را در این محل یافته اسباب ما را فروخته نقد کرده میخواست بیرون خواستیم از او بگیریم با ما جنگ کرده او را کشتیم
حال قیمت اموال خود را قیمت میخواهیم جبرئیل امین از جانب رب العالمین نازل شده سلام رسانید و واقعه را معروض داشت
و عرض کرد از شتر مستفسر شو آن بزرگوار با شتر خطاب فرمود که بگو چگونه احوال این جوان را شتر بزبان
فصیح واقعه را سراپا معروض داشت که ای اعدا با زبان بی ادبی گو دند که گفتند یا محمد یا ما جادوگری جبرئیل
عرض کرد دعا کن تا این جوان زنده شود و کیفیت حال را ذکر نماید آنحضرت سر برهنه دست نیاز بدرگاه
بی نیاز چاره ساز برداشته عرض کرد پروردگارا بحق اسمان و زمین و عرش و کرسی که این جوان را برای
ما زنده نما خطاب رسید که یا محمد زیاده از این شفیع بیاور و در آن بزرگوار عرض کرد خدایا بحق آدم
و نوح و اسمعیل و اسحق و یعقوب و زکریا و یحیی و صالح و شعیب و یونس و موسی و عیسی و داود و خضر و الیاس
و ذو الکفل و عزیر و هرون که این جوان را برای ما زنده نما باز ندا آمد یا سید عالم و سرور اولاد آدم
تا نام خود و آل خود را در این دعا مذکور نسازی این جوان زنده نخواهد شد آن بزرگوار عرض کرد پروردگار
کار را بحق نام خودم محمد و ابن عمم علی و دخترم فاطمه و دو سبط بزرگوارم حسن و حسین که این جوان را
زنده فرما حضرت رسول دعا را تمام نکرد که آن جوان زنده شد از جای خود برخواست و دید کشادست
کاینات را دید سجده شکر بجا اورده فرمود آن جوان حالت خود را تمام ذکر نما آن جوان واقعه مذکوره را بالتمام
معروض داشت آن بزرگوار آن یهود را تکلیف باسلام نمودند و وعده احسان با ایشان نمودند اشقیاء
دلالت قبول نکردند و بر کفر خود باقی ماندند آن بزرگوار ایشان مستحق بودند سیاست فرمودند آن جوان را رخصت
دادند و جان احکام دین نموده بوطن خود مراجعت نمود دیدین مقامات موالی خود را که چگونه دعا
مستجاب بشد الا بنام ایشان واضح و ظاهر است که دعا جناب رسول بدون نام ایشان مستجاب بود ولی خداوند
اظهار مقام ایشان و دستور العمل بندگان چنین فرمود که طریقه یاد کنند ایشان را واسطه نمایند خاصه
در این شب فکر نمایند که جناب امیر با این مرتبه و مقام در این شب چه حالت بود بگو قتی که در این شب آن بزرگوار
ضعف نموده چون بحال آمد فرمود در این وقت رسول خدا و عمم حمزه و برادرم جعفر نزد من امدند و گفتند
یا ابا الحسن عجّل فانّا مشتاقون الیک یا علی بشتاب که مشتاقیم بسوی ما بیا پس اهل بیت و فرزندان کرام
نظر حسرت بر ایشان کرد و فرمود یا اولادی و یا اهل بیتی استودعکم الله ای اولاد و اهل بیت من شما را
بخدا میسپارم وداع باز پسین مینمایم ای چه شب است این وداع بوداع سرور شهیدان در روز عاشورا

امد بعقب خیمها فرمودند السّلام علیکم یا اهل بیتی هذا آخر الوداع فاستعدوا للاسر والذل والغربة
ای اهل بیت من این وداع آخر منست دیگر مرا نخواهید دید دیگر کلام مرا نخواهید شنید پس مهیای اسیری و ذلت
و خواری و غریبی و سرگشتگی شوید یک‌دفعه از زنان صدا بلند شد و اطفال از خون جگر بیرون دویدند
آن بزرگوار را گرفتند چه خوب گفته سرگشته با توان حرم کرد شاه دین چون دختران نعش مزین آن
جگر اما وداع جناب امیر کجا و وداع ابی‌عبدالله کجا عیال آن بزرگوار در خانه محفوظ و در نهایت
عزت و احترام اما عیال آن بزرگوار همه در اسیری اغریب بیکس و حیران همه با لب تشنه و شکم گرسنه و جگر
های داغ دیده مانند داغ علی اکبر جوان و قاسم تازه داماد و عباس وفادار و بدن مجروح او را با چه دلی
داشتند زنان حالت انها در آن وقت این بود که دور آن امام غریب را گرفتند یکی میگفت ای پدر بزرگوار مرا
در این صحرا بکه میسپاری یکی میگفت مادر در این بیابان بکه التجا بیاورم یکی میگفت فاطمه را بهمکان غریب
که بفریاد ما میرسد فرمود شما را بخدا میسپارم و او است خلیفه من بر شما صدای ناله الفراق و الوداع بلند شد
حالتی داشتند در آن وقت یا این وقت سخت تر و صعب تر بود با وقتی که صدای تکبیر بلند شد زینب از خیمه بیرون دوید
دید سر مبارک حضرت ابی‌عبدالله بر سر نیزه قطره قطره خون از او جاری بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و سیم در موعظه شب بیست و یکم

قال الله تعالی ادعونی استجب لکم ترجمه آیه شریفه کریمه واقع هذا این است که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را
پس از این آیه شریفه چنین مستفاد میشود که خداوند در این آیه شریفه دو وظیفه مقرر فرموده یکی از برای
خود و یکی از برای بندگان اما وظیفه بندگان را دعا مقرر فرموده و وظیفه خود را اجابت قرار داده آیت
و کاشف است که جد من در کتاب عدة الداعی نقل نموده است که خداوند خطاب فرمود بحضرت آدم که حفظ
کن وصیت مراد چهار چیز یکی خاصه من است و یکی خاصه تو است و یکی فیما بین تو و خلق است و یکی
فیما بین تو و من است اما انکه خاصه منست که بندگی کن مرا و شریک قرار مده از برای من در عبادت هیچ چیز
را و از این جهت است که سابقا اشاره شد که توحید چهار رکن دارد که اگر یکی از آن نباشد توحید محقق نیست
اوّل توحید ذات است دوّم توحید صفات است سیم توحید افعال است چهارم توحید عبادت
است و مراد بتوحید ذات یکی دانستن ذات حق و شریک قرار ندادن از برای او و مراد بتوحید صفات یکی
دانستن حق است با صفات او که ترکیب از برای او قایل نشوید و بدانکه ذات او با علم و قدرت و جود یکی
و اشیاء متعدد نیست مثل مخلوقات و مراد بتوحید افعال یکی دانستن ذات حق است در صدور افعال که
محتاج بهیچ چیز و هیچ کس نیست و انکه پاره امور را با اسباب و منوط داشته است باقتضای حکمت است نه بواسطه
احتیاج و مراد بتوحید عبادت یکی دانستن او است از جهت استحقاق عبادت و پرستش که غیر
او مستحق عبادت نیست پس باید که عبادت تو مخصوص از برای او باشد و از اینجا است که در بار اشرف

خود دانسته و مرا نیز از مشرکین میدانستند و از معاصی که نیز بناست برگشتیم بر سر حدیث چون شب شش و اقتضای طول
و بیان مطالب نیست فرمودند اما آنکه خاصه تو است آنستکه بدانی بجز از عمل خود بهره نبری اگر چه
خیر و گر شر است شر و اما آنکه فیمابین تو و بندگان منست آنستکه هر چه پسندی از برای ایشان آنچه از برای خود
پسندی و آنچه از برای خود نمی پسندی از جهت بندگان نیز نپسند مثلا نمی پسندی که غیبت ترا بکنند پس غیبت ایشانرا
مکن نمی پسندی که مال ترا ببرند پس مال ایشانرا با ایشان رد نمائی نمی پسندی که کسی بمال تو خیانت نماید
تو هم بمال ایشان خیانت منما و همچنین عزت را از برای خود میخواهی از برای ایشان هم بخواه و از برای خود غنای دنیا
میخواهی از برای ایشان نیز بخواه و هکذا اخلاف طریقه اهل زمان و اما آنکه فیمابین من و تو است آنستکه از تو
است دعا و از منست اجابت پس بدان ای عزیز سؤال کننده از خداوند با شرایط محروم نیست پس ماندگان از خدا
که غایت احتیاج و پریشانی داریم باید دعا را غنیمت شماریم و در شدائد و در اسباب فرج خود دانیم زیرا که
خداوند نعمت عظمی بر بندگان عنایت فرموده است که ایشان را از دعا فلند یکی بوده است که اگر نبود همه
هالک بودیم ولی خداوند رؤف چون حالات ما را میدانست و میدانست که او برای آمرزش بندگان دست اینستکه این
باب را مفتوح فرموده و بدین حال کسی کار بگیر با وجود فتح این باب نشود مولای خود را از خود راضی نماید
چنانچه سید الساجدین ع در یکی از دعاهای خود عرض مینماید وَقَدْ فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً اِلَى عَفْوِكَ وَسَمَّيْتَهُ
التَّوْبَةَ وَقُلْتَ تُوبُوا اِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً فَمَا عُذْرُ مَنْ اَغْفَلَ دُخُولَ ذَلِكَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ یعنی خداوندا
بتحقیق که گشوده از برای بندگان درگاهی برای عفو خود و نامیده او را توبه و فرموده در کتاب خود که بازگشت
کنید بسوی خداوند بازگشت خالص پس چه چیز است عذر کسیکه غفلت کند از داخل شدن این درگاه
بعد از گشودن پس ما جماعت گنهکاران باید قدر این نعمت عظمی را بدانیم و او را وسیله نجات خود دانیم
و یکی از نعم الهیه دعا است زیرا که اگر شدائد و هموم و آلام و حوادث و اسقام دنیا بسیار است و اگر دعا نبود کدام
الهایان نمائیم پس خیر مسکر دیدیم با وجود زیادتی شدائد عجز خود و فریادرسی بغیر از خداوند نبودن اینکه
جناب امیر ع در بعض از فقرات نهج البلاغه میفرماید سُوسُوا اِيمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَحَصِّنُوا اَمْوَالَكُمْ بِالزَّكٰوةِ وَ
ادْفَعُوا اَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالدُّعَاءِ یعنی نگاهدارید ایمان خود را بصدقه و حفظ کنید اموال خود را بدادن زکوة و دفع
کنید موجهای بلا را بدعا پس قدر نعمت دعا را بدانید خاصه در اینها و خاصه در این شبها که از بعضی از اخبار ظاهر
میشود سائل را محروم نمینماید و اینکه می بینی بعضی از دعاها مستجاب نمیشود بجهة اینستکه دارای شرایط نیست
ولی باز تو را محروم نمینماید بعوض چیزی بکر بوم حرمت بفرماید و عمده شرایط دعا انقطاع از خلق است
و چشم پوشیدن از همه چیز و همه کس پوشیدن و توسل بوسایط جلیله شان و اشکال در دیدها جاری بود است
که اگر یکی از نمایان قومی که میکنند همه ایشان ترحم کرده میشوند و وسایط نجح آل عبا علیهم السلام میباشند چنانچه
در آن زمان سابقه نسبت از انبیا بلکه همه ایشان میخواندند و اجابت دعای ایشان نمیشد بعد از آنکه حضرت

موسی با بنی اسرائیل بر رود نیل رسیدند امر فرمود که شکافته شو از برای ما رود نیل شکافته نشد فقره دیگر
خطاب فرمود باز هم شکافته نشد الی آخر الامر عرض کرد من مأمور بامر تو نیستم حضرت موسی مناجات کرد با حضرت قاضی
الحاجات خطاب رسید از ما بخواه تا امر نمایم شکافته شود از خداوند مسئلت نمود خطاب شد واسطه تو
کیست عرض کرد پروردگارا چه کسی را واسطه نمایم خطاب رسید مقرب ترین خلق نزد من محمد و علی
و فاطمه و حسن و حسین ع میباشند حضرت موسی خداوند را بایشان خواند دعا او مستجاب شد و رود نیل
شکافته شد وکذا شنیده از این قبیل بسیار است در احوال انبیا و ذکر آنها موجب طول است پس ای عزیز متوسل شو
بایشان و خداوند را بایشان بخوان تا دعای تو مستجاب شود پس خوشا بحال کسانیکه در این شبها خاصه در این شب
در اماکن مشرفه خاصه در نجف اشرف و کربلای معلی میباشند با حالت خوش خداوند بحق آل عبا روزی فرماید
ولی توجه ایشان مخصوص بزوار نیست بلکه هر کس در هر کجا باشد ملتجی شود بفریاد او میرسند مگر نشنیدی حکایت
زید نساج را چون امشب متعلق بجناب امیر ع است مناسبت ذکر این فقره که موجب رقت قلوب و هم شاهد
حال مطالب مذکوره و هم فضیلت این بزرگوار است از زید نساج مذکور است که مرا همسایه بود مسن و معمر
و آثار صلاح از وجنات او ظاهر بود و عادت او این بود که در ایام هفته در خانه خود مشغول عبادت بود و روزهای
جمعه بیرون میآمد بزیارت میرفت روز جمعه من بزیارت میرفتم چون بسر چاه زمزم رسیدم همسایه خود را دیدم
که جامه غسل جمعه برهنه شده است اثر زخمی در پشت او ملاحظه کردم که یکشبر شکافته بود و آب چون از آن میرفت
از آن خیز میامد زمانی از آن بسیار متعجب شدم و اثر خجالت از او هویدا بود از من پرسید که ترا زید نساج
میگویند گفتم بلی گفت مرا اعانت کن که غسل کنم گفتم بحق خدا ترا اعانت نمیکنم تا مرا از زخم خود خبر
دهی گفت خبر میدهم بشرط آنکه در حیات من کسیرا از آن خبر ندهی اکنون در غسل اعانت کن تا ترا بعد
از فراغ خبر دهم زید گوید آب بدستش دادم تا غسل کرد و فارغ شد و رخت خود را پوشید در آفتاب نشست
و من پهلوی او نشستم گفت ای برادر بدانکه در ایام شباب که شهوات در من طغیان داشت با چند نفر از
زنان رفیق شدم و با ایشان مرتکب زنا شده و آنچه بدبخت میباشد صرف قبایح اعمال مینمودیم و هر شبی در
خانه یکی از رفقا بودیم شراب مهیا میکردیم و مشغول عیش و عشرت و لهو و لعب بودیم تا اینکه یک شبی در خانه
یکی از رفقا بودیم و بد سلوک شبها بطور معمول داشتیم و من بر همه از آنجا برخواستم بخانه خود رفتم
و مست خوابیدم و شب بعد نوبت مهمانی و ضیافت من بود و من از آن غافل بودم که در وقت آمدند و مرا آگاه
ساختند گفت اضره و نه چیزی در خانه نیست چون ملتفت شدم بهوش آمدم و مضطرب شدم برخاسته شمشیر
خود را برداشتم از شهر بیرون رفتم چون در میان خندق کوفه رسیدم شمشیر را گذارده در آنجا نشستم مخفی کردم خود
را و شبی بود بغایت تاریک و باران هم ترشح مینمود که ناگاه برقی لامع شد و شعاع و روشنی آن دیدم که دو نفر
از طرف کوفه میآیند چون بمن نزدیک شدند برقی دیگر لامع شد و بشعاع آن ایشان نظر کردم

دیدم که دو زن بودند خوشحال شدم که خوب شد که این دو زن دوچار من شدند که من از عهده ایشان بر
میایم و کفایت موونت فردا شب خواهد شد پس ارخا برخواستم و با تمل نزد ایشان رفتم که از جا حرکت نکردند
از زینت و الات و طلا آنچه داشتند بمن دادند پس آن دو ضعیفه حلی و زیوری که داشتند از خود کندند بجانب
من انداختند که ناگاه بر دو دختر لامع شد دیدم که یکی ایشان عجوزه است و دیگری دختر است بی نهایت صاحب جمال
آتش محبت او در سینه‌ام مشتعل شد و قوت شهوت شدت نمود قدم پیش نهادم و اظهار مدعا کردم آن عجوزه گفت
بنده خدا و آیا این چه کلام است که میگوئی تا امروز دست نامحرم بدامن عفت این دختر نرسیده است از خدا بترس
و از این مدعا درگذر ما اسباب خود را بتو حلال کردیم که پرده ناموس این دختر را پاره نمائی من نشنیدم و رو بان
دختر کردم آن عجوزه باز شروع بالتماس کرد و گفت این دختر یتیم و مادر ندارد و من خاله اویم و زفاف شده یعنی امشب
که پسر عمش او را بحجاله خود درآورده است و این دختر بمن التماس کرد که امشب چون بخانه شوهر رفتم بعد از آن
زمام اختیار من از دست خارج است و من از روی زیارت امیرالمؤمنین ع دارم بر خیز همراه بیا تا بزیارت
آن بزرگوار دریافته بخانه شوهر روم من خواهش او را قبول نمودم او را میخواهم بزیارت ببرم خاطر او را
رحم کن و مهر بگذار و او را برمدار و او را رسوا و مفتضح منما و از این خیال فاسد درگذر ما از این مقوله سخنان
بسیار گفت من اعتنا نکردم و دست بسوی آن نهادم و آن ضعیفه خود را روی پاهای من انداخت متصل گریه و التماس میکرد
من او را از خود دور کردم بیابان انداختم متوجه آن دختر شدم که در حوت او را گرفته بودم و غیر از پیراهن جامه بر او نماند
بود او را گرفته بر زمین نهادم و بر سینه اش نشستم و هر دو دستش را بیک دست گرفتم و از دست دیگر متوجه بند
بند شلوار شدم دیدم آن دختر فریاد برآورد یا علی خلصنی من ید هذا الظالم یا علی بفریاد برس و مرا از دست
این ظالم بیحیا خلاصی ده که ناگاه صدای اسبی شنیدم و از غایت غروری که با خود داشتم ملتفت نشدم
و با خود گفتم که این یکسوار بیش نیست من مکرر ده سوار و بیست سوار را مغلوب کرده‌ام او چه خواهد نمود
دیدم که آن سوار نزدیک من آمد او را مشاهده نمودم در کمال صباحت و جامه‌ها سفید پوشیده و بر اسبی
کبود نشسته و عطرهای از او فائح بمن خطاب کرد که ای وای بر تو دست از او بردار و او را میازار گفتم ای سوار از راه
خود بسلامت بیرون رو و بعد متوجه بجانب دیگری شو پس آثار غضب در بشره او ظاهر شد
شمشیر بر پشت من نهاد من غش کردم چنان مضطرب شدم که ندانستم که در زمین میباشم یا در هوا که
دو قدم هم ... شدیم که با آن دو زن فرمود جامه و حلل خود را بپوشید بسلامت باز گردید عجوزه از
او پرسید که تو کیستی که از برکت ... تو از دست این ظالم بیحیا یافتیم والناس ... ما را بر وصف ...
جناب امیرالمؤمنین ع برسان که بزیارت او مشرف شویم پس او متبسم شد فرمود منم علی بن ابیطالب و زیارت شما
قبول کردیم بخانه خود مراجعت نمائید آن زن و آن دختر بدست و پای آن بزرگوار افتاده و بعد از آن روانه شدند
و من از مشاهده این حال بحال آمدم برخواستم ... که یا علی بدست تو توبه کردم فرمود که اگر توبه واقع

توبه کرده خدا بتو قبول میکند از تو گفتم یا سیدی اگر من با این حالت بمانم هلاک میشوم پس آن بزرگوار مشت
خاکی برداشته بر زخم من نهاد و دست مبارک بران مالید فی الحال التیام یافت من برخاستم بمنزل خود معاودت
نمودم زید نساج گوید که من گفتم چگونه التیام یافت و حال آنکه یکشبر شکافته است گفت که بخدا قسم دو برابر این بود
اکنون بهبودی یافت و این اثر از برای عبرت دیگران است پس چه مناسب است که ما هم در امروز سحر فریاد یا علی برآوریم
و دست توسل بدامان او زنیم و بگوئیم بفریاد ما برس زینب در آن صحرا و در آن مکان هم بفریاد ما برس ما هم از
دوستان تو ایم و گرفتار چنگال شیطان و نفس اماره و شدائد دنیا میباشیم و یاد کنید در مثل این شب
و در مثل این وقت در خانه امیرالمؤمنین ع چه خبر بود گویا همین وقت بود که وصیتها با امام حسن میفرمودند و عرق
از جبین مبارکش جاری بود که یکمرتبه بعد از اداء شهادتین خاک بر سر عالم بیخبر شد و آسمانها بنور انورش منور شد
آنها صدا نالهٔ واعلیاه و اماماه از خانهٔ آن بزرگوار بلند شد حسنین ع عمامه از سر برداشتند زینب و کلثوم مقنعه‌ها
از سر کشیدند فریاد بر آوردند آه واویلاه و امصیبتاه عزیز من فکر بکنید و ببینید بحالت آن بزرگوار و حال آنکه
بکرم بیش از شصت بند فرزندان مثل عباس همه اطرافش بودند پس صبر بر او و دید و ناله کشید از برای فرزند
عزیزش که در روز عاشورا با زخم بسیاری بر روی خاک افتاده بعوض عباس دشمنان اطرافش گرفته
هر کدام ضربتی بر بدن نازنینش میزدند اما در این حالت میفرمودند اسقونی شربة من الماء فقد تفتت
کبدی من الظماء کسی گوش نمیکرد روحی لک الفداء یا اباعبدالله لعن الله علی القوم الظالمین چون اصل
وضع این کتاب برای شرح دعاء هر روزه شد و در مجلس روز بیستم بجهت مناسبت بیست و یکم مطالب مناسب آن
برای آن شب عرض شد و شرح دعای هر روز نشد لهذا در این مجلس ان شاء الله تعالی شرح دعای بیستم میشود

مجلس بیست و چهارم
شرح دعاء روز بیستم

اما در ثواب آن ذکر کرده‌اند که هر کس این دعا را بخواند نوشته شود از برای آن ثواب کسیکه شصت روزه
مقبوله گرفته باشد خدا هفتاد هزار ملک را موکل گرداند که او را از شر شیطان و جور سلطان محافظت کنند و
شود ما بین او و جهنم هفت خندق که مسافت هر خندقی مثل مسافت زمین و آسمان باشد چنانچه در ثواب نماز امشب وارد
شده است که هر کس در این شب هشت رکعت نماز بکند در هر رکعت بعد از حمد هر سوره که خواهد امرزیده شود گناهان
گذشته و آینده او و دعای امروز اینست اللهم افتح لی ابواب الجنان و اغلق عنی ابواب النیران و وفقنی
فیه لتلاوة القرآن یا منزل السکینة فی قلوب المؤمنین بیان آنکه دعای شریف متوقف ... مقدمه و آن مقدمه
آنستکه چون حکمت الهیه اقتضا کرد جعل تکالیف از برای بندگان نماید که بواسطه این امورات انها منتظم باشد
و بواسطه امتثال انها مواد ایشان مستعد فیوضات خاصه شود و از برای انها مبلغ قرار داد که انبیا باشند
و هم چنین او را برای انها حافظ قرار داد و چون در بندگان نفوس اماره و قوای شهویه و وهمیه و غضبیه است و
شیاطین جنیه و انسیه که بر ایشان استیلا دارند و انها مانع از اتیان آن تکالیف است لهذا حکمت اقتضا

که ثواب و ایشان با نها و عقاب بر ترک انها مقرر دارد که بواسطهٔ طمع در ان ثواب و ترس از ان عقوبات امتثال این
تکالیف نمایند و غرض مقصود از فعل انها حاصل شود لهذا بهشت و جهنم مقرر فرموده و بهشت را محتوی بر انواع
نعم و جهنم را مشتمل بر انواع عقوبات قرار داده و ضروری جمیع ادیان است بهشت و جهنم اگرچه در بعض خصوصیات
ان اختلاف نموده اند بعضی از حکما مثل اینکه ایا بهشت و جهنم جسمانی میباشند یا روحانی در بهشت همان لذات
حاصله از قرب است و جهنم همان عذاب حاصله از بعد است و حق اینست که جسمانی میباشند و باید اعتقاد داشت و
ولی در بهشت لذات روحانیه است و در جهنم صدمات روحانیه نیز هست و هم چنین اختلاف هست که ایا
بهشت و جهنم بالفعل مخلوقند و ایات قرانیه و اخبار متواتره خاصه اخبار معراجیه و غیر انها از اخبار وارده در
حق انبیا سلف بران شاهد قطعی است و مقام مقام ذکر انها نیست و هم چنین خلاف کرده اند ایا بهشت و جهنم
همان اعمالست که مجسم میشوند بهیئت نیک و بد از حور و قصور و فواکه و غلمان و حیوان و هیئت بد از اتش و مار
و عقرب و غیر انها یا اینکه مخلوقند از غیر انها ولی از بسیاری از اخبار مستفاد میشود که اعمال هم مجسم میشوند بهیئت
نیک و بد و مضایقه از ان نیست که با نها هم قائل میشویم که ملحق میشوند بنعمتها و بهشت و جهنم حاصله از اعمال بد
ملحق شوند بعذابها ولی جهنم و بهشت بالفعل مخلوقند و جسمانی میباشند و در خلق با عمال بد ارزند بلکه در وقت خلقت
اسمان و زمین یا قبل و بعد خلق شده اند و چون رحمت الهی بر غضب او سابق است بهشت از رحمت و جهنم از
غضب است لهذا از برای بهشت هشت در مقرر داشته و از برای جهنم هفت در و بهشت بسیار فسیح
که کاشف شود از رحمت واسعه اتمیه طلب که هر یک شرحی در کار دارد ازینجهت که نیز واضح شد پس بدانکه فقره از
دعا امروز ترجمه اش اینست که خداوندا بگشا از برای من درهای بهشت خود را و ببند بر من درهای
جهنم را بر روی من و واضح است که این نعمت عظمی خود بخود حاصل نمیشود و هر که طالب است باید اسباب او را
تحصیل کند و ان هم از اخبار و احادیث بسیار واضح میشود اینست که اصل ان اسباب و علت کلیه انها ولایت محمد
و ال محمد است و ولایت سه معنی دارد و هر سه معنی را ضبط کن و بفهم و با دیگر حقیقت انها را و این جمله را ندیده
کسی درست تحقیق کرده باشد معنی اول ولایت ایشان اینست که ایشان ولیّند بر خلق یعنی چنانچه پدر ولایت بر فرزند
صغیر دارد که هر تصرفی که خواهد در وجود او و مال او نماید مختار است همچنین محمد و ال محمد ولایت دارند
بر خلق خدا که هر تصرفی که خواهند در انها نمایند مختارند و اطاعت ایشان بر کل واجبست و سر این
مرحله اینست که از جملهٔ اولیاء پدر است که چون فرزندان فرزند پدر میباشند فرع ایشانند و انها اصلند و فرزند
لهذا ولایت دارند بر فرزندان و واضح است که کل خلق از شعاع انوار محمد و ال محمد و فاضل طینت ایشان مخلوق
چنانچه مناسب این مرحله اشاره شده در حدیث خلقت خمسه ال عبا و اینکه بعد از انکه خداوند انوار ایشان را
خلق فرمود نور واحد را قطره ای انوار ایشان خلق فرمود انبیا را و بعد از ان ور پنج قسم کرد از شعاع نور رسول
خلق فرمود عرش و کرسی را و از شعاع نور امیر المؤمنین خلق فرمود تمام ملائکه را و از شعاع نور فاطمه

خلق کرد هفت اسمان و زمین را و از شعاع نور امام حسن خلق فرمود بهشت را و مجردات و امثال خلقت ایشان
مرحله انها اینها پدرند پس تمام مخلوقات راجع با یشانند پدر حقیقی ایشانند و از جملهٔ آبا معلمینند و واضح
است که علم همه راجع بعلم ایشان ایشان استادند هم پدر اصلیند و هم پدر علمی و چنانچه پدر را ولایت بر فرزند است ایشان را هم
ولایت بر خلق و چنانچه اطاعت پدر بر فرزند واجبست اطاعت ایشان بر کل خلق واجبست و این مقام خاص
ان بزرگوارانست و دیگری را در این مقام با انها شرکتی نیست این است معنی ولایت عامه و انوار اینکه مقام
از مقام نبوت بالاتر است همین است چه بسیاری از انبیا نبوت را داشتند و ولایت عامه را نداشتند بعضی نبوت
یکی از جهات افضلیت ائمه بر انبیا سلف نیز اینکه انبیا ولایت عامه را نداشتند چون مقام نبوت عامه حقیقیه در
ایشان نبود و جناب رسول دارای مقام نبوت عامه و ولایت هر دو بودند از اینجهت ان بزرگوار افضل
است از حضرات ائمه علیهم السلام بجهت انکه ایشان دارای نبوت عامه نبودند اما ولایت عامه را داشتند پس بر
مخلوقی واجب بود اطاعت ایشان و این جمله بتتبع در اخبار واضح میشود و اگر نه خوف تطویل بود شواهد
بسیار از برای او میاوردم یکی از شواهد ایهٔ انما ولیکم الله است که ولایت خداوند و رسول و کسانیکه
متصف بصفات مذکوره در ایه شریفه باشند که انها امیر المؤمنین و ائمه طاهرین میباشند پس همچنانکه
خداوند ولایت بر خلق دارد ایشان هم ولایت دارند الا اینکه ولایت ایشان بالتبع و بقرارداد خداوند است معنی دوم
ولایت ایشان با ثبات حجت بودن ایشانست بر خلق که خلافت ایشانست از رسول و حافظیت ایشان احکام دین را و باید
این جمله را هم مثل مرحله سابقه اعتقاد نمود و شاهد بران هم از علوم و فضایل و کمالات و مکارم صفات و معجزات
و خارق عادات متواتره از ایشان بیشتر و این جمله منبعث از مرحله اولی است زیرا که همینکه مقام اول حاصل شد
لازم دارد مقام دوم را معنی سیم ولایت ایشان بمعنی دوست داشتن امت ایشانرا که محبت و دوستی با ایشان بشهادت
ایه شریفه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی لازم است زیرا که مزد رسالت پیغمبر مقرر شد اما خوب
رعایت کردند امت بی حقوق و بی وفا مگر جناب ابی عبدالله نبود از ذوی القربی که شهید کردند او را با لب
تشنه و شکم گرسنه و نهادند بر جگر او داغ جوانان و اطفال و برادران و برادرزادگان و اصحاب او را و بدن
مطهر او را برهنه بر روی خاک و برابر افتاب انداختند و سر مطهرش را بر سر نیزه کردند شهر بشهر گردانیدند
و چوب جفا بر لبهای مبارکش زدند و عیال او را مانند اسیران روم و فرنگ اسیر نمودند بر شتران سوار و بر اطراف
شهرها گردانیدند بلکه انها را خواهش کنیزی نمودند چگویم و چه بنویسم چه داغی بر دل رسول و امیر المؤمنین
و فاطمهٔ زهرا و امام حسن مجتبی و جناب سید الشهداء و سایر ائمه هدی و شیعیان انها نهادند که تا قیام
قیامت التیام ندارد این بود مودة با ال محمد که مزد رسالت بود لعنة الله علی ظالمی ال رسول الله و
عذبهم عذابا الیما ابدا مخلدا این مقام سیم بعد از مقام اول و دوم هر گاه حاصل میشود بمؤمن باید هر سه مقام
را دارا باشد و سعی کند در تکمیل انها و بکوشد در زیادتی محبت و دوستی و متابعت و اخلاص با یشان چنانچه در

میزان معراج است که حلقه در بهشت که بان میخورد ذکر ان یا علی است و سبب آن اینست که داخل بهشت نشوند الا
بدوستی ان بزرگوار و اخبار متواتره بر این مطلب دلالت دارد از انجمله است حدیث صحیح مرفوع از سید سجاد که فرمودند که سلمان
گفت که روزی بخدمت حضرت رسول نشسته بودیم که ان بزرگوار رو کرد بجناب امیر و فرمود یا علی ترا بشارت
دهم یا خبر دهم خبر داد جبرئیل که حق تعالی فرمود خبر میدهد مرا از جانب خداوند جلیل بدوستی که عطا کرده خداوند
بدوستان تو هفت خصلت رفق و مدارا هنگام مردن و انس نزد وحشت قبر و نور در ظلمت قبر و امنیت در فزع
اکبر و سبکی در میزان و گذشتن از صراط و داخل شدن در بهشت پیش از سایر امتها هشتاد سال پس بر طالب
نجات لازم است که در دوستی محبت ایشان ساعی شود تا انکه از اتش جهنم رهائی یابد و بدخل شدن در بهشت
و همسایگی و همنشینی ایشان فایز شود و بعد از انکه بتحصیل نمود محبت و ولایت محمد و ال او را باین شرط که
که ذکر شد پس عمل نماید باین حدیث شریف که تا هشت در بهشت باز شود بر روی او و هفت در جهنم بسته شود
بروی او و این حدیث شریف اینست که جناب رسول فرمودند که بر در باب هشتم بهشت نوشته است که لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله من احب ان یدخل الجنة من هذه الابواب الثمانیة فلیتمسک باربع خصال
الصدقة و السخاء و حسن الخلق و کف الاذی عن عباد الله یعنی هر کسی که دوست دارد که داخل بهشت شود از این
هشت در پس متمسک شود بچهار خصلت تصدق و سخاوت و اشخاص نیکی خلق خود را بپاکی و اذیت ایشان
را از بندگان خدا نکاه دارد و الحق هر یک از این چهار خصلت اعلی است و اکر بنود در مدح صدقه جز این
حدیث کافی بود در دوستی مدح ان که از جناب سواله سوال کردند از تلاوت قرآن فرمودند بر تو باد بسبب که نور است
در شب تار بعد از ان پرسید از روزه فرمود بر تو باد بصدقه که ان نور است از دل میبرد از تشنیع فرمود بر تو باد بصدقه
که مهر عوض العاری است پس سوال کردند از نماز شب فرمودند صدقه افضل است از نماز شب هزار درجه فرمودند یا علی
لقمه نان تصدق دادن بهتر است از ده هزار رکعت نماز شب و در روایت دیگر از بیست هزار رکعت نماز شب وارد
و یا بی ذر فرمودند که صدقه پنج حرف صبر دارد میگوید من فانی بودم مرا باقی کردی و اندک بودم بسیار کردی خورد بودم
بزرگ کردی تو حافظ من بودی مرا حافظ خود نمودی و بجناب امیر فرمودند یا علی صدقه پنج قسم است
یکی برده و ان صدقه بغیر بالغ از مرض و صحیح الاعضا است و یکی بهفتاد و انصد صدقه دادن بفقیر مثلا
که با مرض و ناقص الاعضا باشد یکی بر بعضی نان تصدق برحم است و یکی بر هزار و انصد قرضه بوالدین
و یکی بر بیست هزار و انصد با اهل علم است و بسبب تمیز اهل علم نزد دیگران و اضح است زیرا که ببرکت انها
است که شریعت برپا است و مردم باید عمل نمایند احکام دین را مکر از ایشان و اما صفت دوم که سخاوت است در فضل
بسیار است که مخصوص مفهوم باید که جوان سخی زانی نزد بخیل است برحمت خدا از پیر عابد بخیل مکر نشنید
که حضرت موسی را نهی کردند از کشتن سامری که انهمه مفاسد را در دین و سابقا بر پا کرده و قوم حضرت موسی را
کوساله پرست و مشرک کرده بود که با موسی مکش سامری را که او سخاوت دارد در جه بسیار از کثرت ان نبرود که

که نجات یافته بجهت سخاوت دید بنازل شد سوره هل اتی در شان امیر المومنین و اهل ان بحجهة سخاوت
و جناب ابی عبد الله بجهة انکه محبوب همه دلها است و کلا بجبول بر اخلاص بان بزرگوار ند بواسطه سخاوت
انحضرت است چه سخاوت بکرام اموال و جان و عیال که گذشت بجهة رفاهیت و نجات دیگران و از حضرت رسول مرویست
که فرمودند علامت اهل بهشت هفت خصلتست اول روی گشوده دوم زبان نرم سیم دست
باسخاوت چهارم قلب خاشع پنجم تازه بیار ششم بردن کامل هفتم سلام هر کس که با او بر خورد
و علامت اهل جهنم نیز هفت چیز است اول روی گرفته دوم زبان فحاش سیم دست با بخل چهارم
قلب با غش و کینه پنجم نماز کم ششم روزه ناقص هفتم بخل سلام مجملا مدح سخاوت زیاده از انست که توان
در این مجلس بیان نمود و همین قدر از برای تذکر کافیست و فرقیست فیما بین صدقه دادن و سخاوت هر
سخی با همت صدقه دهنده نباشد و هر صدقه دهنده با همت سخی نباشد و اما صفت سیم که بر
در یک بهشت نوشته بود حسن خلق است که عقل و شرع در هر دو خاکستند بخوبی و حسن ان در حدیث وارد
شده که حسن خلق میکدازد گناه را چنانچه افتاب بر فرا میکدازد یا اب یخ را میکدازد یا میخورد کنا مراچنانکه
اتش هیزم را میخورد و از نصایح جناب رسول بجناب امیر اینست که هر کس که این خصلت را نداشته باشد عمل او تمام نشود
اول ورعیکه مانع شود از معصیت خدا و ند و وجه انرا واضح است چه همین که ورع ندارد مرتکب گناه میشود پس
اگر طاعاتی بجا اورد که دارا شرایط باشد نیز وجه انکه اکثر جمله بسیار کم یافت میشود انمعاصی با انطاعات معارضه
میکند عیبکه دیگر باعث قرب یکه باعث نجات شود چه هر چه بواسطه طاعات عروج کرده باشد بواسطه
معاصی نزول میکند دوم حلمی است که با ان رد نماید نادانی جاهلان را زیرا که اگر این صفت را هم
نداشته باشد نزد تعصب باشد و کم است کسیکه هنگام غیظ خود را نکاه دارد از معصیت که نزد
قوت هالات انسانی یکی حالت غضب است و نزدیکترین سلطنت شیطان بر انسان در همین هنگام غضب
است و مومن باید که حلم را از دست ندهد تا اعمال خیر او محفوظ باشد سیم خلقی است که بواسطه ان با خلق خدا
مدارا نماید که در حدیث است از جناب رسول بحضرت امیر المومنین فرمودند که خداوند توبه هر توبه کننده را قبول
میفرماید الا توبه بد خلق را زیرا که توبه خود وفا نتواند کرد چنانچه حکایت شده است سعد معاذ از بزرگان اصحاب
رسول بود و شهید شد و بعد از وفات او جناب رسول در تشییع جنازه با سر برهنه و پای برهنه رفت از سبب انسوال کردند
فرمودند از برای انکه بر تشییع جنازه او امده اند ملائکه بهمان انکه تمام کف پا خود را بر زمین گذارم نمیتوانستم و خود ان
بزرگوار بر جنازه او نماز کردند و او را چون در قبر گذاردند خاک بر ان ریختند مادر او بر قبر او خطاب کرد
ای سعد گوارا باد ترا بهشت تا انکه گفت خوشا بحال تو عیش کردی و زندگی با سعادت مردی سعید با شهید پس حضرت رسول
باو فرمودند نما در سعید مغرور مشو که زمین او را چنان فشاری داد که استخوانهای او در هم شکست اصحاب
از سبب ان سوال کردند فرمودند که با عیال خود بد خلق بود پس هر عمل کننده را لا بد است از این سه صفت

که ورع و حلم و حسن خلق باشد تا اعمال او نیک و محفوظ و سالم بماند و باعث قرب او شود و مقام او بلند
شود چهارم صفتی که بر در کتب هشتم بهشت نوشته بود باز داشتن نفس است از اذیت مردم و خوبی او نیز
واضح است و بدترین صفات و افعال اذیت بندگان خداست اگر چه بحبس کردن حق آنها باشد و در روایت
است از جناب رسول که فرمودند هر که حبس کند حق مسلمانی را خداوند برکت را از روزی او ببرد و هر که تأخیر
در داد حق کسی با قدرت هر روز نوشته شود بر او گناه عشاری و در حدیث است که پنج نفر را در دوزخ در
کنند دربانان را یکی از ایشان ... اشتر باشد که او را از هم را نشنوند امیر یکی عال ... را اگر فقیر و انصاف
نمیکند و مطاع و بزرگ قومی که حرف او را بشنوند و او میان آنها بعدالت و تسویه تفاوت گذارد و کسیکه اهل خود را
... بعبادت الهی امر نکند آنها را و حبس کننده مزد اجیر و کسیکه بزند مسلمانی را بغیر حق و فرمود هر که
لطمه بزند مسلمانی را بزند خدا در روز قیامت استخوانهای او را از هم بپاشاند و آتش را بر او مسلط گرداند و
او را غل کرده بجهنم اندازد و فرمود هر که دشنام بمؤمنی بدهد که او را ذلیل کند یا آنکه کاری با او کند که مکروه طبع
آن مؤمن باشد که مراد باعث توهین آن مؤمن شود ملائکه بر او لعنت کنند تا او را راضی کند و توبه کند و فرمود
هر که بترساند مؤمن ... ذلیل کند گویا با من محاربه و مبارزه کرده و فرمود هر که نظری کند بمؤمنی که او را بترساند
بترساند او را روزیکه پناهی بغیر او نباشد و فرمود هر که مؤمنی را بکشد نوشته شود بر او جمیع گناهان و
پاک شود از گناه و خدا خطاب فرمود بداود که زنهار اجتناب کنید از کشتن ناحق که هر که کسی را بکشد
بکشند او را در جهنم صد هزار بار بمثل آن کشتن و فرمود بحق آن خدا که مرا بحق فرستاده که اگر
جمیع اهل آسمانها راضی باشند ... بریزد خون مسلمانی بناحق هر آینه همه را در آتش اندازد پس اگر ...
اینها جزای کشتن مسلمی باشد پس خداوند زیاد کند عذاب کسانی که در روز عاشورا شهید کردند با لب
تشنه و شکم گرسنه بعضی را بعضی را تن پاره ساختند و بعضی را دست بریدند و بعضی را تیر زهرآلود بر
حلق زدند و بعضی را جسد پر جراحت ... بجراحت اکتفا نمیکردند بعضی را نعل زخم میزدند که گوشت
بدن نازنین آنها را قطعه قطعه میکردند چون جناب ابی عبدالله و حضرت ابی الفضل و جناب علی اکبر که
زخم ایشان از همه زیادتر بود و بعد از اینکه بر ظلمی که ممکن شد از بزرگوار آنرا شهید کردند پس سرهای مقدس
شهدا را در حضور مادرها و خواهران و زنان ایشان از بدن جدا کردند و آنسرها را بر نیزه ها زدند با آنزنان
اسیر آل پیغمبر خود شهر بشهر گردانیدند و آن بدنهای طاهره مقدس را در مقابل آفتاب انداختند که روز و روز دو
بلکه سه روز بنا بروایتی ده روز آن ابدان در صحرا افتاده بود ای مسلمانان آه آه و امصیبتاه پاره میشود
و سوراخ سوراخ میشود قلب هر شیعه از شنیدن هر یک از این مصائب خاصه اینکه بعد از آنکه شهید
کردند اولاد پیغمبر خود را و تاراج کردند اموال آنها را و کشیدند چادر و مقنعه از سر زنان رسول الله گرفتند
زینتهای ایشان را خواستند بسوزانند با آتش منزل پیغمبر را اندختران کوچک و زنان بیچاره مضطر را

باز باین هم اکتفا نکردند بر اسبان خود سوار شدند و تاختند بر آن بدنهای طیب مقدس بعد از آنکه اندهای عمّها
دلت بسوزد ای خاتون مکرمه علیا مخدره زینب خاتون و ... صبرت بشود اللهم العن قتلة الحسین و اصحابه
وضاعف علیهم اللعن منک و العذاب محمدا عزمن میخواهی بدانی قتل ناحق چه قدر بد است و سنگین
گناه آن که بسا باشد که هنگام مرگ شخص با کفر از دنیا میرود چنانچه مأثور است از حضرت امام جعفر صادق
که فرمودند آدمی در دین خود باقی هست تا خون حرامی نکرده باشد چون عمداً مؤمنی را بکشد توفیق توبه از او
نهنگام مردن با و خواهند گفت بمیر یهودی یا نصرانی یا مجوسی یعنی از دین اسلام بهره ندارد بکافری بمیر
نکته اینکه در آیه شریفه جزای قتل ناحق نفس محترم را خلود در نار مقرر فرموده که آخر الامر بی ایمان از دنیا
خواهد رفت ببین که قاتل بغیر حق چه قدر بد در شریعت مقدسه مردود است که مروی است از جناب رسول که
هر که جای ... قاتل را برادر است لعنت خدا و ملائکه و جمیع خلق و هیچ عمل او مقبول نشود نعوذ بالله از قتل نفس
که پناه دهند قاتل هم ملعون خدا و ملائکه و خلایق میشود بجهت آنکه در آیه از بیت مؤمن همین حدیث کافی است که
حضرت صادق فرمودند که هر که اعانت کند بر قتل یا ضرر مؤمنی بنصف کلمه در روز قیامت بیاید در حالتیکه
نوشته باشد در میان دو چشمش مأیوس من رحمة الله پس شخص باید احتراز کند از اذیت و صدمه بر مؤمنین
از غیبت و هتک حرمت و حبس حق ایشان و تضییع حق مال آنها و امثال آن پس هر کس طالب است که
در بهشت برود و او گشوده شود باید این چهار خصلت را شعار خود نماید که صدقه دادن و حسن خلق و
سخاوت و اذیت نکردن مؤمنین باشد و از اینکه این چهار چیز بعد از سه کلمه توحید و نبوت و
ولایت نوشته شده معلوم میشود که این چهار خصلت وقتی ثمر دارد که آن چیز را درست کرده باشد اما
اگر کسی بخواهد که بسته شود بر او درهای جهنم باید بحدیث رفتار نماید که از جناب رسول خدا مأثور است که بر در
جهنم نوشته است أنا حرام على المتهجدين و أنا حرام على الصائمين و أنا حرام على المتصدقين یعنی من حرامم
بر نماز شب گذارندگان من حرامم بر روزه داران و من حرامم بر تصدق دهندگان و الحمد لله که موفق شد
اید بروزه داشتن و البته سعی دارید که صحیح بجا آورید که رنگی و تشنگی بیجا اصل نخورده باشید پس سعی نمائید
که نماز شب گردن را ترک ننمائید خاصه در این شبها ما مبارک رمضان خاصه در این شب که احتمال دارد شب
قدر باشد تا انشاء الله باعث شود که خداوند از برای شما خیر مقدر فرماید چه تقدیرات خداوندی تابع
حالت بنده است چنانچه سابقاً ذکر شد و هم چنین ترک نکنید صدقه دادن را که فضیلت قدر را از خواص آنرا
و خاصه در این شبها که بخصوص از جمله اعمال وارده در آنها یکی تصدق است که موجب مغفرت خدا و زیاد برکت
و قبول اعمال و رفع نحوست سال و دفع بلاها و مکاره است و عمده اینستکه باید مراقب باشی که در این شبها مصیبتی
نکنی که باعث خذلان تو شود و بیدار باشی و اعمال آنرا هر کدام را که میتوانی صحیح بجا آوری و بهترین اعمال در این شبها
صد رکعت نماز است و اگر نماز قضا بر ذمه داشته باشی بجا آوری البته بهتر است نماز از همه عبادات افضل خاصه

نماز و فنا از دیگر نابود استغفار ردیف نماز بعد از نماز همان سوره که مانع از سؤال رحمت است و همچنین
گناهان را باستغفار و توبه رفع نمود که دفع مانع شود و مقتضی رحمت هم که اعمال و کریمه و زکوة و دعا و سؤال
است که رحمت الله بر بنده نازل شود چه استغفار و رحمت خدا شامل میشود و همچنین صلوات بسیار بفرستید بر محمد
و آل محمد که وسیلهٔ رحمت و فیض است دنیا و آخرت را بواسطهٔ ایشان امور آن دارین شما اصلاح شود و چون
قرآن ... شب قدر ... در این شبها نهاده شده ... است در این شبها خواندن قرآن و ان
این است که در قدر ... امور است که اللهم وفقنی فیه لقرائة القرآن یعنی خداوندا توفیق ده مرا
در این روز ... از برای خواندن قرآن پس لا همت خود را مقصور کن در اینکه اعمال نیکو که موجب رضای خدا باشد
... اعمالیکه نفس تو مایل باشد چنانچه طریقهٔ اهل این زمان است که در احیا کردن این شبها دور یکدیگر جمع
میشوند و مشغول صحبت داشتن و حرف زدن بیجا و قلیان کشیدن و عمر خود را بباطل صرف کردن میشوند با
اینحالت مغفرت و قضای حوائج و اصلاح امور دور است از رحمت و شفقت و رنج چیزی بکسی نمیدهند
نظر کن ببین اولیاء خدا اگر چگونه رضای خداوند را بر هر چیز مقدم داشتند و همینکه چیزی را مرضی خداوند
دانستند اگر چه شاق هم بود در بجا آوردن کوشیدند چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که وقتی جناب امیر
جهت بعضی مطالب در مکه بود اعرابی را دید که جامهٔ کعبه را گرفته و دعا میکند و چند مطلب از خدا مسئلت نمود
از آن جمله چهار هزار درهم از خداوند خواست آن بزرگوار پیش رفته فرمودند ای اعرابی چه میگوئی گفت بگو بدانم
تو کیستی فرمود منم علی بن ابیطالب گفت بخدا قسم که تو حاجت من فرمود بگو حاجت خود را عرض کرد هزار
درهم میخواهم که مهر زوجهٔ خود کنم و هزار درهم میخواهم خانه بخرم و هزار درهم میخواهم که قرض خود
را ادا کنم و هزار درهم میخواهم که سرمایه خود کرده بآن زندگانی و معیشت کنم فرمودند انصاف کردی و از روی
طلب نکردی چون مدینه آمدی خانه مرا طلب کن تا حاجت ترا روا کنم پس اعرابی هفته در مکه اقامت نمود
بعد بطلب آنجناب بمدینه رفت و خانهٔ آنحضرت را طلب میکرد جناب ابی عبدالله را ملاقات کرد از او خانهٔ
امیر را پرسید آنجناب او را همراه خود برد در خانهٔ او رسید و خود خدمت پدر بزرگوار رسید عرض کرد اعرابی
موعود شما حسب الوعده آمده بر در خانه ایستاده حضرت امیر جناب سلمان را طلبید و فرمودند بفروش حائطی را
که جناب رسول از برای من اشجارش را غرس کرده بودند جناب سلمان حسب الامر آنرا فروخت بدوازده
هزار درهم پس حضرت امیر چهار هزار درهم باعرابی مرحمت فرمود و چهل درهم نیز بجهت خرجی راه او برای او دادند
پس فقرای مدینه باخبر شدند آمدند و آنحضرت هم آنچه را ماند با آنها قسمت کردند و بخشیدند تا آنکه
همه آنها تمام شد برخواستند و تشریف بردند بخانه حضرت فاطمه نیز از اینواقعه با خبر شد خدمت آنجناب
آمد عرض کرد یا علی فروختی باغی را که پدرم از برای تو غرس کرده بود فرمود بلی عرض کرد عوض
آنرا چه کردی فرمود دادم برو ها نکه حیا کردم آنها را محروم برگردانم پس تنها برو بیا انوار نعمتی است ...

زنان عالمیان دامن آنجناب را گرفته عرض کرد یا علی من گرسنه و تو گرسنه و حسنین گرسنه هستند اینهمه مال را هم
یکی از فقراء مدینه حساب کردی آن بزرگوار سر مجلس بزیر انداختند فرمود فاطمه بگذار دامن مرا عجوبه کرد ندائی
کنم تا حکم کند میان من و تو پدرم در این حین جبرئیل از جانب رب العالمین بر رسول امین نازل شد و عرض کرد
یا احمد خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید در باب فاطمه را و بگو اینجا فاطمه را سپرسند که تا من یا علی ...
لا اله الا الله ای دوستان امیر المؤمنین و آگاه باشید از آن مولای مؤمنان آباد و بجا آنکه فاطمه دختر پیغمبر
زوجه علی را عمر رسید که بکرد دامن علی را در خانه خود که بسوی در آنجا بگذارند آیا چگونه میرسد عمر مانع نزا
که ریسمان بگردن علی بیندازد و آنجناب را باینحالت بمسجد ببرد فاطمه طاهره سلام الله علیها پیش آمد
و گرفت دامن ابن عم خود را و فرمود ای عمر نمیگذارم باینحالت سر عم مرا بمسجد ببری آن ملعون اعتنا
نکرد آن مظلومه هم دست برنداشت پس آن محرامزاده بغلام لعین خود گفت بزن زهرا را آن ملعون تازیانه
تازیانه بر آن مظلومه زد که تا آنکه میوهٔ دل رسول پژمرده و ضعیف کرد پس آنجنابرا بردند در مسجد نزد
گوساله سامری ابن ابی بکر و چون امیر را زهن سر مطهر مرا که خداوند راضی نشد که لحظه در نزد فاطمه
بزیر افکنده باشد چگونه سزاوار بود که شمشیر زهرآب داده ابن ملجم مرادی در محراب عبادت در حالت سجده
شکافته شود و محاسن شریفش چون سرش خضاب کرده و بهمان ضربت در مثل این شب که شب بیست و یکم ماه
رمضان است از دنیا رحلت نموده آه آه واعلیاه آیا چه گذشت در مثل امشب بر عیال آن بزرگوار خصوصاً زانو
که می‌شنیدند که وصیت میکرد بجناب امام حسن که مرا غسل بده و بقیهٔ حنوط رسول الله را حنوط کن و نماز کن
بر من و بردار پس عقب جنازهٔ مرا و پیش جنازه را ملکه بدکرا اخود بر میدارند میشود و وصیتها خود را تمام کرد آه آه
جگرها شکافته میشود از این وصیت آنحضرت که فرمودند آنور دیده حسن با این اسیر رفتو و مدارا کن امام حسن
عرضکرد پدر بزرگوار این لعین ترا شهید کرده و ما را یتیم کرده و باز امر میفرمائی که رفق و مدارا کنم با او فرمود
ما اهل بیت عفو و مرحمت شکر میم بحق من آنور دیده بلکه بخورانی بر او از مطعوم و مشروب بآنکه خود میخورم
دست و پای او را از زنجیر و بند مکنید و چون من در گذرم او را یکضربت با دیگر نزنید که او مرا زیاد از یکضربت
نزد یا علی راضی نشدی که ابن ملجم شقی را زیاده از یکضربت بزنند کجا بودی در کربلا که ببینی فرزند نازنین خود
را که از زخم شمشیر و نیزه و خنجر بدنش پاره پاره شد و او را برهنه و بی سر بروی خاک انداخته بودند باد میوزید
و خاک و غبار بر آن بدن میپاشید بابی انت و امی یا ابا عبدالله مظلوم در عالم بسیار بود غریب در عالم بسیار
بود اما نشد کسی بغریبی و مظلومی تو لعنت خداوند بر قاتلین و ظالمین تو باد یا ابا عبدالله

مجلس بیست و پنجم در شرح دعای روز بیست و یکم

ابتداء مجلس السلام علیکم یا اهل المصیبة و العزاء السید الاولیاء حجة الله علی الارض و السماء
و رحمة الله و برکاته در این روز این خطبه خوانده شود تا قلبها جلا داده شود و مستعد درک

مطالب عالیه شود الحمد لله الذی جعلنا من اهل توحیده من امة سید المرسلین المبعوث علی کافة خلیقته وعبیده ومن علینا بان جعلنا من محبی اولیائه ومبغضی اعدائه وتفضل علینا بقبول ولایة حجة الله وولیه الذی جعله فی کتابه نفس رسوله وقرن طاعته بطاعته وامرنا بمحبته ومودته وجعله سبعا لنبوته وابرا لرسالته وشاهدا علی خلقه وامینه وحافظا لدینه وخازنا لسره وامنا بموا بغضه و منابعته فخالفوا حکمه فی حقه فغصبوا حقه واجمعوا فی داره ولم یقنعوا بذلك وجعلوا الحبل فی عنقه واخرجوه من منزله وموطنه وواقفه علی محرابه فصبر علی ما اصابه فی جنب خالقه من بدایته و تولده الی خاتمة امره فیا معشر المسلمین الشیعة هذا الیوم یوم عزائه ومصیبته الا فابکوا واصبحوا علی خضاب لحیته بالدم الجاری علیها من مقادم راسه فتذکروا حال اولاده وعترته حیث رجعوا من تربته ایتاما امروز روز عزای ان بزرگوار است پس ای حاضران ذکر بر کنید و نالهٔ ماتم بر مجالس خضاب شده ان بزرگوار از خون کشیده پیش سران بزرگوار بجا رسید و با دنبالهٔ حالات اولاد و عیال او را در فرو نگرید از سر تربت ان بزرگوار بر گشته بودند و خالی دیدند منزل و جای ان بزرگوار را اگر کوتاهی و قتی بود که با چه حالتی داشت زینب و کلثوم در این وقت و لی عید این وقت برادر و خاتون مکرم تلخ تر بود یا عصر روز عاشورا که دیدند سر مطهر این بزرگوار را بر سر نیزه جفا کرده خون تازه از آن جاری زینب مظلومه داخل خیمه بیمار کربلا شد گفت ای برادر در خیمه بین بر سر ما چه آمده تا آخر مصیبت با هر قدر که مقتضی مجلس باشد خوانده شود باز بر گردد بر سر خطبه بگو عظم الله اجورنا واجورکم بمصابه وجعلنا من شیعته وزواره وسقانا من فضله من حوضه اللهم صل وسلم علیه وعلی اولاده وخلفائه صلوة تدوم بدوامه والعن اعدائه وخصمائه لعنا دائما سرمدا لا انقطاع لابده ولا نفاد لعدده اللهم عذبهم رب العالمین ذکر ثواب دعای امروز ذکر کرده اند که هر که بخواند خدا وند قبر شرا پر از نور و رویش را سفید کرد اند و قبرش را وسعت دهد عذاب قبر را از او بردارد و بگذرد از صراط چون برق خاطف چنانچه در نماز امشب روایت که هر که هشت رکعت نماز در این شب بجا آورد هر دو رکعت بیک سلام امروز بخواهد شد دعا اینست اللهم اجعل لی فیه الی مرضاتك دلیلا ولا تجعل للشیطان فیه علی سبیلا واجعل الجنة لی منزلا ومقیلا یا قاضی حوائج الطالبین بیان این دعای شریف موکول بیان ان بتمهید است که در مجالس سابق اشاره شد ولی در مجالس ماه رمضان مردم مختلف وارد میشوند واشاره کردن مطالب مجالس قبل هیچ مناسبت ندارد باید مروج و واعظ مطالب را بمقتضای مجلس و اهل ان بیان کند اگرچه در مجلس سابق هم بیان کرده باشند اگرچه هم بنوع صر ورد اشته باشد بیان اجمالی بکند تا مستمع سر رشته کلام بدستش اید بهم امقدمه اینست که بهترین چیزها از برای بندگان رضای خداوندی است زیرا که هر کسی که خدا از او راضی باشد جمیع آن زیرا ایشان خیر دنیا و آخرت و ابواب احسانهای الهی و انعام بر روی ایشان گشاده است چنانچه شاهد است عمر ابن خطاب و رضوان من الله اکبر بسوی اهل بهشت بعد از اینکه

می بینید اهل بهشت نعمتهای گوناگون حضرت حق جل شانه را و در نظر ایشان بسبب جلوه میکند خدا بیشتر کرد رضایت خداوند از شما ها بزرگتر است از این نعمتها و عمده سعی انبیا و اولیا مقربین بکتاب است بهتر حنبل این مرتبه است که خدا وند از ایشان راضی باشد و از ابن حمزه است که در زهرهٔ او لی دعا امر و سوال منبر ابر مطلب را که خداوند اکبر دان از برای من بسوی چیزها بیکر اسباب رضایت تو است دلیل و راهنمائی که بجا آورم آنها را و تو از من راضی شوی عزیز من اگر حال طالب رضایت خدا وند یکی از جمله راه هائی از عمل برای حدیث شریف جامع است که مروی است از رسول خدا که خدا وند مباهات میفرماید بر پنج نفر و معلوم است کسی را که خدا وند مباهات کند چگونه او را عذاب میکند اول مجاهدین است یعنی جهاد کننده در راه خدا وند و آن دو نحو متحقق است اول جهاد با کفار است و معاندین دین و خارجین از طریقه حقه با کشتن انها را یا بر شدن بطریق مقرر و شرایط مقرره ان در شرع که مذکور در کتب فقه است و این جهاد اصغر است دوم جهاد کردن با نفس و مطیع کردن و از سرکشی باز داشتن و بحکم عقل در آوردن او را امر و نهی پس از جناب رسول سوال کردند از افضل اعمال فرمودند طلب علم زیرا که قوام همه عبادات و صحت آن موقوف است بر علم فرمودند عمل بدون علم گمراهی و ضلالت و علم بدون عمل و بال است پس سوال کردند که بعد از آن چه چیز افضل است فرمودند طلب مال که حفظ دین و آبروی عیال خود را بان نماید پرسیدند بعد از آن چه چیز افضل است فرمودند جهاد واضح باشد که اعم است این جهاد از جهاد با کفار و جهاد با نفس بلکه این اصل است و جهاد با کفار هم ناشی از آنست بدان ای عزیز من که انسان نمونه عالم کبیر است و هر چه خدا وند در عالم کبیر خلق فرمود در این صغیر هم که انسان است خلق فرموده و نظیر اثر آنچه در عالم کبیر خلق شد هفت طبقه اسمان و زمین است هم چنین سر انسان بمنزله اسمان هفت طبقه مقرر فرموده در بدن هم که بالنسبه جنبه سفل آن بمنزله زمین است هفت طبقه قرار داده و از سر که بمنزله اسمان است اینها را علو و متقاطر است بسوی بدن بعضی رطوبات چنانچه از اسمان متقاطر است بسوی زمین و هم چنانکه در اسمان کواکب مقرر فرموده که موجب روشنائی اهل زمین باشد اگر نبود ان کواکب اهل زمین بی بهره بودند از نور دیگری زمین هم چنین در سر حواسی مانند چشم و گوش و حواس دیگر مقرر داشته اگر آنها نبود انسان بی بهره میشد مثل کور و کر و گنك و شخص بی شامه و بی ذائقه که چیزها که نمی بیند و نمیشنوند صداها و نمیتوانند ادا کنند مقصود خود را و سخن و تمیز نمیتوانند بدهند طعم چیزها را و هم چنین که در عالم کبیر کوه ها است که اگر آنها نبود زمین قرار نداشت هم چنین در انسان هم استخوانها بمنزله کوه ها خلق فرموده که اگر آنها نبود گوشتها بود بدن هم قرار نداشت و انسان هم نمیتوانست که راه برود و چیزی بردارد و بگذارد و چنانچه در عالم کبیر اجرام علویه تاثیر در اجرام سفلیه زمین دارند هم چنین خداوند آنچه در سر مقرر داشته از دماغ و خیال و وهم و حس مشترک و نحو آنها و تاثیر در ترتیب بدن و حفظ دارند و لیکن اثر هر دو بجعل الهی است و چنانچه زمین را نرم نمود که سخت نباشد چون سنگ تا بروید از او نباتات و اشجار هم چنین در عالم صغیر هم که انسان است گوشت

فرموده که اران برو بید موبها که نفع بسیار از برای بدن دارد و بینی انها از برای بینی حس ها از برای دفع
بخارات و چنانچه در زمین چشمها و ریگها هست که اینها از بخارات منشود از برای نفع خلق که حیات خلق از انست و من الماء
کل شیء حی هم چنین در بدن انسان هم ریگها هست که در انها خون جاریست که جان انسان بان خون است که اگر تمام
شود خون در بدن انسان خواهد مرد و هم چنین در زمین دریاها چشمه خلق فرموده که مادام الحیوة جاریست و انشیرین
بمنزله ابها شیرین چنانچه در عالم کبیر اب شور خلق فرموده که در بدن هم اب چشم را شور فرموده در عالم کبیر دریاها
که کشتی بزرگوار انجا روانست چشم هم بمنزله دریا است و سیاهی ان بمنزله کشتی است که در ان مسخر گشت و در عالم
کبیر عناصر اربعه است که قوام ترتیب با نها که ان خاک و اتش و هوا و اب است در عالم صغیر هم اخلاط اربعه خلق
فرموده پس خون مثل هوا گرم و تر است و صفراء مثل اتش گرم و خشک است و سودا مثل خاک سرد و خشک است
و بلغم مثل اب سرد و تر است و چنانچه در عالم کبیر صانعی هست که تربیت بدست او است هم چنین در بدن روح
خلق فرموده و چنانچه روح را در بدن نمیتوان دید خدا را هم نمیتوان دید و چنانچه روح محیط است در تمام بدن خدا و
محیطست بتمام عالم و چنانچه در یک بدن دو روح جمع نمیشود و ممتنع است هم چنین بتمام عالم هم دو صانع و دو خدا محال
و ممتنع است و هم چنانکه در عالم کبیر پیغمبر بکار است که اگر نباشد مردم حیران شوند همچنین در عالم صغیر هم عقل بمنزله
پیغمبر است که اگر نباشد بشا حیران شوند چنانکه در عالم کبیر امام است در عالم صغیر قلب بمنزله امام است پس امام قلب عالم
امکانست چنانچه در هر شبهه رجوع بقلب خود میکنید در عالم کبیر هم هر شبهه حاصل شود باید رجوع بامام شود
و اگر ممکن نباشد بوسائط اما که انهم رجوع بخود امام است چنانچه احتیاج جمیع اجزاء بدن بقلب است جمیع اجزای عالم
امکان را هم احتیاج است بامام و چنانچه هر گاه قلب مسرور شد جمیع اجزاء بدن مسرور میشود هم چنین هر گاه امام
که قلب عالم امکانست مسرور شود جمیع اجزای عالم مسرور است مثل روز عید غدیر و روز عید نوروز
و نهم ربیع المولود که می بینی گویا در این ایام جمیع مردم شهر مسرور میشوند هم چنین است در حزن که همین که
قلب محزون است اجزای بدن نیز محزون میشوند و هکذا هر گاه محزون باشد قلب عالم کبیر قلب مبارک امام
محزون میشود اجزاء عالم امکان چون مثل روز بیست و هشتم ماه صفر و روز عاشورا و این روز که جمیع اجزا
عالم باطنا محزون میشوند و چون هر گاه صدمه بقلب اید کار بجمیع اجزاء بدن امد هم چنین هر گاه صدمه بامام
برسد گویا بهمه اجزاء عالم رسیده و نشنیدی که در مصیبت حضرت ابی عبد الله که هر سنگ و کلوخی که از زمین
برداشتند خون تازه از زیر ان میجوشید و هر بیشه خاریکه میشکستند خون الود بود افتاب که رفت زمین بلرزه
امد هوا تیره و تار شد بادهای زرد و سرخ وزیدن گرفت و بالمره اوضاع عالم تغییر یافت مرغان از اشیانهای خود را
بزیر افکندند دریاها متلاطم شد بموج امد جنیان گریه و نوحه کردند انکه اسمانها عزاداری کردند ارواح
و اولیا بگریه و زاری در امدند لرزه در ارکان و ستارگان عرش افتاد حمله عرش بگریه و خروش امدند جهنم بغریدن و خروش
امد زیرا مصیبت هر چه بزرگتر است اثر زیادتر و واضح است چنانچه البته شنیده باشید از ابن عباس نقل است که میگوید

عصر روز عاشورا از خانه بیرون امد دیدم غبار زرد بر دیوارها نشسته خبر از شد که این چه واقعه ایست انکه در
از روز بخانه ام سلمه رفتم دیدم صدا ناله او بلند است که یا ابناء عبد المطلب اعینینی علی البکاء فانه قد قتل سید
الحسین یعنی ای دختران عبد المطلب یاری کنید مرا بر گریه بر بدن سید که کشته شد امت اقا شما جناب امام حسین در
کربلا پیش رفتم و گفتم ای مادر مؤمنان این چه سخنی است که میگوئی گفت یا ابن عباس همین است که رسول خدا از دنیا
فرموده بود من هر وقت خواب بکسی یا بن بینی که شاید جمال ان بزرگوار را در خواب ببینیم تا امروز انحضرت را در خواب دیدم
کرد غبار الود گویا چشمهای مبارکش از بسیار گریه قرمز شده دستها بش تا مرفق با لا بود عرض کردم یا رسول الله این چه حالت
است که شما را می بینم فرمود ای ام سلمه کشته شد فرزندم حسین را در کربلا با لب تشنه و شکم گرسنه ام سلمه من الحال از
کربلا می ایم ابن عباس از خواب بیدار شد رفتم بر سر انجائی که پیغمبر خدا بمن داده فرموده بود من ضبط کن انجا که او
هر وقت که از ان خون جاری شد فرزندم حسین کشته شده و من ان را در شیشه ضبط کردم تا انوقت دیدم خون از ان
جاری شد دانستم که ان نور دیده پیغمبر کشته شد ابن عباس هم نظر کرد بر ان شکلها بکه حضرت امیر المومنین در
غزوه صفین باو داده و نظیر همین با و فرموده نظر کرد دید خون از ان جاری شده و فاطمه صغری هم از ان مرغ خون الود
که خبر قتل امام را باو داده دانسته قتل حسین را پس چون شنید از مرغ ان خبر را صیحه زد و غش کرد زنان بدور او
جمع شدند او را بحال اوردند و تسلی میدادند او را با خواهرش سکینه را در کربلا بعوض تسلی بر سر کشته
پدر بردند سیلی بر صورتش زدند مجملا مقصود انستکه مصیبت هر چه بزرگتر است اثر ان واضح تر است
و مصیبت این بزرگوار چون اعظم جمیع مصائب است لهذا تا ثیر کرده در جمیع اجزاء عالم اثر انهم خیلی واضح
شده و مصائب ائمه دیگر هم اثر داشت ولی باین وضوح نبود و لیکن در مصیبت جناب امیر هم وارد شده
است که سنگ و کلوخ که از زمین بر میداشتند خون از ان جاری میشد یا سزاوار است در مصیبتی که
سنگها و کلوخها خون گریه کنند شماها از قطره اشکی و ناله مضایقه کنید مجملا چون روز مصیبت در همین مطلب
سزاوار است که این مصیبت لیکن باختصار که مقصود از دست نرود مقصود تشبیه عالم صغیر بود بعالم کبیر و چنانچه
در عالم کبیر شیطان هست که مانع شود از اطاعت حق در هر عصر و زمانی هم منافقین و اشرار بوده اند همانند ابی
سفیان و ابو جهل و ابی لهب و منافقین دیگر در عهد حضرت رسول چون ابی بکر و عثمان و عمر و معویه و در عهد حضرت
امیر و هکذا در عهد حضرت سایر ائمه و باقی انبیا و اولیا که مردم را اضلال و اغوا میکردند و با زمیداشتند
از متابعت پیغمبران و اوصیا ایشان و از اطاعت و ایات خدا وند عالمیان هم چنین در عالم صغیر هم نفس
اماره بعوض شیطانست و جنود ان بجای از منافقین اند که باز میدارند نهی میکنند اجزا و جوارح ایشان را
از متابعت عقل و قلب و از اطاعت مولی کار و سبب خلقت اینها انیستکه ثواب و عقاب بر فرع اطاعت و عصیان
اختیاریست و واضح استکه اطاعت و عصیان قهری و اجباری موجب استحقاق ثواب و عقاب نیست لهذا
حضرت حق جل شانه اسباب اختیار را فراهم اورده و دلیل مقتضی خیر و شر را هم در خود انسان مقرر فرموده

از عقل و قلب و طبیعت اینها که انسان را امر بخیر مینمایند از نفس و جهل و طبیعت اینها که انسان را امر بشر مینمایند هم در
خارج که در عالم کبیر است خلق فرموده از شیطان و مضلین انسان و طبیعت اینها زیرا که اگر منحصر بود باسباب خیر
تنها یا شر تنها هر آینه انسان مجبور بود بر اطاعت تنها یا معصیت تنها و حکمت استحقاق ثواب و عقاب که اختیار است از
میان میرفت لهذا در طینت بشر خلط فرموده ما بین علیین و سجین و در مقابل عقل نفس اماره را مقرر فرموده و در
انبیا و اوصیا شیطان را مقرر فرموده پس تا بعقل نبی و وصی خلق نکند یا چون خلق کرد باید شیطان و نفس
را هم خلق نکند پس چنانچه تو مامور بر اطاعت نبی و خلیفه او که امام است همچنین مامور بر اطاعت پیغمبر
باطنی و خلیفه او که عقل و قلبست و هم چنانکه مامور بر مخالفت شیطان و جهاد با کافر همچنین مامور بجهاد با کافر
باطنی که نفس اماره باشد و اینجهاد انفع و اکبر از جهاد ظاهری است و هرکه بمقامی رسید از این جهاد رسید و هرکه هم
کار او بخراب شد از ترک این جهاد خواهد شد که بسیار از عباد چند بن [illegible] که بواسطه ترک یکجاهد دنیا و آخرت
و عبادتهای ایشان فاسد شده [illegible] حکایت ضیصا عابد مشهور است که ترک کرد مجاهده با نفس را
و با زنی که آورده بودند که در حق او دعا کند زنا کرد و از ترس رسوائی آن زن بیچاره را کشت [illegible]
بدار رسوا و مفتضح شد در دنیا و الآخرة او را شیطان فریب داد که سجده کن مرا تا ترا خلاص کنم از این [illegible]
دم او هم سجده کرد و آخرت خود را هم خراب کرد و هلاک شد و چه بسیار از گناهکاران که بسبب [illegible] با نفس بود
بلی مجاهده نجات یافتند و سعید شدند مثل حر بن یزید ریاحی که مجاهده با نفس خود آخرت را بر دنیا
اختیار کرد و شیطان و نفس اماره را جواب گفت و سعید شد پس بر تو باد ای عزیز من [illegible] بر مجاهده
با نفس خود تا برسی بمقامات بلند و درجات ارجمند و در این مقام [illegible] زیاد مطلوب نیست [illegible] طایفه
اولی از پنج طایفه که خداوند با ایشان مباهات میکند مجاهدین اند خصوصا مجاهده با نفس و دوم از این پنج طایفه
جوانانی هستند که در جوانی عمر را غنیمت دانسته صرف اطاعت و عبادت [illegible] ای جوانان مجلس بیائید قدر
خود را و غنیمت شمارید ایام جوانی را اگر رتبه و مرتبه و عزت نزد خداوند منصب نیست بدولت و شوکت و جلالت
و حسب و نسب نیست باعث شرافت نزد خداوند [illegible] هیچ چیز از اینها موجب مباهات پروردگار نیست و اطاعت
و عبادت شما جوانان باعث مباهات و سبب زیادتی رتبه و قرب شما جوانانست نزد خدا و اولیاء خدا پس سعی کنید
که عبادتهای خود را صحیح کنید تا قوه جوانی بدست شما است [illegible] زیرا که تجارت و نفع
آخرت خود مهیا کنید و توشه خود را کامل کنید زیرا که همه مسافرید هر مسافری البته محتاج توشه است و در کتب
حدیث است که اعرابی آمد خدمت حضرت امیر و عرض کرد یا امیر المؤمنین عربی هستم از راه دور آمدم از برای
سؤال از چهار مسئله فرمودند بپرس لکن اگر چه جاهل مسئله باشد عرض کرد ما القریب و ما الاقرب و ما العجب
و ما الاعجب و ما الواجب و ما الاوجب و ما الصعب و ما الاصعب یعنی بفرما که نزدیک چیست و نزدیکتر کدام و عجب
چیست و عجیب تر چه چیز و واجب و واجب تر کدام و دشوار چه و دشوارتر چه چیز است فرمود که هر آینده نزدیک

است و نزدیکتر از هر آینده مرگ است زیرا که آمدن هر آینده وقت و فصل معینی دارد که غالبا معلوم است اما در آمدن
الا مرگ که وقتیکه معین از برای تو باشد ندارد شاید در هنگام کودکی بیاید شاید در هنگام جوانی بیاید شاید
شاید در پیری بیاید این آید بالان بعد و در هر آن و دقیقه احتمال آمدن مرگ هست و عجب دنیا است که همه
چیزهای او تعجبست و عجب تر از آن غافل بودن در دنیا و دل بستن باوست و واجب ترک گناهست و واجب تر توبه
از گناه چه بسا باشد که اجل ترا مهلت توبه ندهد یا توفیق توبه نیابی و مشکل در قبر رفتن و مشکل تر
بی توشه در قبر رفتن است پس تا جوانی توشه سفر مرگ را بردار که اگر به پیری رسی از کار افتاده شده
که بحال خود بپردازی چنانچه مشاهده میکنی حالت پیران را و از ایشان عبرت بگیر که در [illegible] اند
[illegible] چه چیز را امید [illegible] صحت بدن را بیماران و قدر امنیت را ایمنان و قدر جوانی را پیران و قدر زندگی را
مردگان دانند و عبادت جوانی افضلیت از پیری زیرا که جوانیکه عبادت پروردگار کند نزد خداوند بهتر است از
هفتاد یا هفتاد و دو صد پیر [illegible] مصیبت علی اکبر از همه مصائب بالاتر و اثرش از همه زیادتر است چه
آنکه جوان هجده ساله بود از دنیا و عمر خود بهره نبرده بود که نخل قامتش از تیشه ظلم بنی امیه از پای درآمد
و اثر این مصیبت در قلب مبارک امام که قلب عالم امکانست از همه زیادتر بود لهذا در قلب شیعیان هم زیاد
اثر دارد از کلامیکه این بزرگوار در بالین آن نوجوان شهید فرمودند معلوم میشود زیادتی حزن و اندوه
آنحضرت بعد از آنکه دیدند علی اکبر با فرق شکافته و بدن پاره پاره بر روی خاک افتاده خون چشمهایش را بسته [illegible]
نظر بسر و قامت آنجوان کرده اند و فرمودند یا ولدی یا علی علی الدنیا بعدک العفا مجلس سیم [illegible]
صابرا چون فقر از بلاها و مصیبتها شدید شاقست و صبر بر فقر بسیار است چنانچه لقمان حکیم به پسرش
گفت که همه تلخیهای روزگار را چشیدم و تلخی بدتر از فقر و احتیاج ندیدم وارد شده است که معصوم فرموده [illegible]
بدتر از قتل باشد که کشته شدن باشد زیرا که قتل کشتن از جانب یکمرتبه و فقر همیشه در سختی و شدت و در
[illegible] که از فقر باو و اولاد او مبتلی گویا کشته شده است [illegible] کشتنی و حدیثست که خداوند [illegible]
خطاب کرد که ترا خلق کردم و بآتش نمرود مبتلایت کردم صبر کردی اگر بفقر مبتلایت میکردم چه میکردی عرض کرد بار
الها فقر از آتش نمرود سخت تر است فرمود بعزت و جلالم چیزی از فقر شدیدتر در آسمان و زمین خلق نفرموده ام
فقر بلیه است شدید از این جهت است که خداوند اجر او را بسیار مقرر فرموده و در حدیثی وارد است که همه کس بهشت
مشتاقست و بهشت بفقراء و فقرا پادشاه اهل بهشت وارد شده است که در قیامت خداوند از فقراء عذر خواهی
که من دنیا را بشما ندادم نه بواسطه آنکه دنیا حیف بود و شما قابل آن نبودید بلکه شما حیف بودید که دنیای نا
قابل دنی را بشما بدهم و شما را بآن مبتلا کنم و وارد شده است [illegible] جمعی از فقرا رسولی نزد رسول رب العالمین
فرستادند که خداوند اغنیا را مال داده که حج میکنند بسبب آن و از آن انفاق و صدقه میکنند بواسطه آن جهاد میکنند و بنده
آزاد میکنند و امثال اینها و ما بسبب فقر و پریشانی از همه این اعمال خیر و ثوابها بزرگ محروم میباشیم آنحضرت [illegible] پیغام

معروض داشت آن بزرگوار فرمود بگو بفقرا که پیغمبر شما را سلام میرساند و میگوید که فارغ دارید هر که بفقر شاکر و صابر باشد خداوند عالم چندان ثواب باو عنایت فرماید که احصا نتوان کرد و بعدد کواکب آسمان و ریگ بیابان و برگ درختان و موجهای باران حسنه در نامهٔ اعمال او نوشته میشود و فقرا را بر اغنیا از پاداش سه خصلت اول آنکه خداوند در بهشت قصرها حلو کرده از یاقوت سرخ معلق در هوا است و نور آن بیست درخشنده تر است از آفتاب اهل بهشت مشاهده کنند آن قصرها را چنانچه اهل زمین مشاهده کنند ستارها را و آن قصرها را اندازه نباشد کسی مکر انبیا و شهدا و فقرا دوم آنکه فقرا پیش از اغنیا داخل بهشت شوند بنصف که بیست و پنجهزار سال باشد سیم آنکه هان طاعتی را که فقرا بجا آورند چون غنی بجا آورد ثواب و بفعل ثواب عمل فقیر بهشت اگرچه غنی بآن عمل هزار دینار طلا انفاق نماید پس بنزد پیغمبر جناب رسول را ایشان سامانه مسرور شدند و گفتند راضی شدیم بفقر و چون فقر نشانه بزرگیست خداوند انبیا و اولیا داده است می بینی که غالب انبیا و اولیاء فقیر بودند و سبب آن در کار این سعادت بود اگرچه جهات دیگر هم دارد یکی آنکه چون دنیا دنی غیر قابل است و خداوند حکیم عادل است هر چیزی را باید در موضع و مقامی که سزاوار آن چیز است بگذارد و دنیای پست دنی نباید با انبیاء و مقربان خالص بدل مکو بجهت حکمت دیگر آنکه لانه غنی ملازمی بدنیا و شغل النفس آن میشد با مقام قرب و تجرد است انبیا و اولیا میشود باید کاملا اشر باشند که استغنا از همه نمایند و آن مثاباعث و دلت است لهذا ابا ایشان آمده دیگر آنکه دیگران با ایشان تاسی نمایند دیگر آنکه ظاهر شود مقام بزرگی و رضای ایشان برحالتی که حکم خدا بر راضی بودند از فاقه میکردند بر دیگران و فقر و عیال میدادند و طاعت کردن ایشان نمیشد دیمائم انفاق و ایثار کرد اینها میشد نام او بالخصوص ثابت میداند و نان افطار میفرمودند بلکه بفعل ایشان سرمشق دیگران شود و حضرت امیر فرمودند که انفاق ردای خود را ادام بیاید و صله کردن آنکه گفت یا علی حال و رسیدار این چار آنکه هیچ صباح الا علی راضی میشود که این اجلا لاغر خود با فاطمه خدمت پدر بزرگوار خود عرض کرد که پیغمبر است که در خانه ما نیست جز پوست بزی و ده شترهای ما بر آن علف میخورد در شبها بر آن علی بر او میخوابیم دخوراک ایشان نان جو بود آنهم بقدر سد جوع کفاف نمیکرد سوای بعضی هر چه میکردند بلکه در رمضانها میخوردند و میبخشیدند دیگران دوغن را خادم مرجح نمایند و در اخبار بنظر رسیده که وقتیکه فاطمه زهرا از دنیا رحلت میفرمودند حصیر خوابید بود و حالتیکه مریض و رنجور ناتوان بود بلکه دیده شد که در آن شبها که جناب امیر فاطمه را غسل میداد در آن شب چراغ نشد و چوبی آتش زدند و از روشنی آن فاطمه را غسل دادند نمیدانم چه حالتی بر جناب امیر روی داده و وقت غسل دادن فاطمه نظر مبارک افتاده بر پهلوی شکسته آن مظلومه و بر دوی آن معصومه که از ضرب سیلی های عمر ملعون سیاه شده بود نالهٔ آن بزرگوار بلند شد همیشه شنیدند نالهٔ آن جناب را در کوچهای مدینه چنانچه حدیث وارد شده از عبد الله بر آن دلالت میکند مجملا که ابتلا انبیا بفقر واضح میشود حدیث است که دنیا از برای

مخارج عیال فرض کرده بود که مصرف کرده شکلی نمایند رسید بمقدار دو دینار و دینار او را بر پیشان در مخارج اقارب بر خود و عیال خود مقدم داشت و دینار را با وایثار فرمود باو دست شمع کشت بجا ماند آنها شکافته میشود شبیه بدل که این بزرگوار با این نوع سلوک میفرمودند که پیوسته مقدم میداشت فقرا و ضعفا را بر خود و عیال خود اهل کوفه را که دشمن ایشان طبل و کلاب و سباع روا داشتند از اولاد آن بزرگوار منع کردند با وجود آنکه میشنیدند صدای العطش عیال او را از ایشان مضایقه کردند کو مثل آن خوش داشتند حرمت مهمان کربلا چنانچه از طوایف که مباهات میکند با ایشان خداوند عالم و غنی منفق است که از مال خود در راه خداوند انفاق نماید عزیز من دنیا بی وفا و بی اعتبار است آنچه زحمت میکشی و تعب و مشقت تمام جمع اموال میکنی آخر با حسرت و ندامت باید از برای دیگران بگذاری و دست خالی بروی و آن مال بعد از تو دیگری در عیش و خوشی و تو با دو حالت انکه باید که در تحصیل و جمع کردن آن بعلاوه زحمتها که متحمل شدی بیچاره عیال وطاعات خود را ضایع و بیاشی حتی نمازهای خود را که افضل جمیع عبادات است و تارک آن در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام کافر شمرده شده بلکه ما ثور است از جناب امیر که جناب رسول خدا در مرض موت بخود فرمودند یا علی از من نیست هر که نماز خود را سبک شمارد و بشفاعت من نمیرسد از حوض من آب نمیخورد و در حدیث دیگر است که جناب دیدند که ایشان نماز میکرد و رکوع و سجود را درست بجا نمی‌آورد فرمودند سر بزمین می‌زد مثل کلاغ که منقار خود را بزمین میزند و اگر بمیرد این شخص و نماز او چنین باشد مرده است بر غیر دین من و اگر بخواهم اخبار بگذرد این باب رسیده است در مذمت تارک الصلوة ذکر کنم مقام اقتضا ندارد همین قدر کافی است که وارد شده است که وقتیکه حضرت عیسی رسید بقریه دید خراب شده و اهل او هلاک و پراکنده شده اند عرض کرد المرحمه شده اند اهل این قریه و حال آنکه زمان کمی است که من بر اینجا عبور کرده ام معمور بود الحال خراب شده است خطاب رسید که تارک الصلوة از این قریه عبور نمودند و دیگر خود را شستند آب آن بر زمین این قریه ریخت از شومی آن خراب شد اهل آن منقرض شدند سبحان الله حال ببین خداوند عالم چه قدر در وقت با بندهٔ مرحومه که با وجود این همه تارک الصلوة باز در عایت مرحمت در حق ایشان میفرماید و منع فیض و احسان از ایشان نمینماید علما متفقند چنانچه در بعض اخبار دیده شده در مجمع المعارف هم مذکور است که فرقی نیست ما بین آنکه نماز را ترک کنی و آنکه صحیح بجا نیاوری و کسیکه نماز صحیح چه صحت آن موقوف بر دو چیز است یکی صحت قرائت و دیگر علم بمسائل آن و غالب عوام نمیدانند مسائل نماز را و در صدد اخذ آنهم نیستند و مسائل نماز شش مقصد دارد مقدمات و مقارنات و مبطلات و شکیات و سهویات و احکام و عمل بمقتضیه و هر یک از اینها مطالب دارد که هر مطلبی مسائل بسیار دارد که نباید احدی از قول علما دران حیرانند چگونه عامی بدون علم بآنها و تقلید یا دگرفتن آنها میتواند صحیح بجا آورد و این سهل انگاری در امر نماز و دین بجهت سهل انگاشتن امور دین و شریعت و غالبا بجهت توجه بدنیا و تحصیل مال دنیا است چنانچه بسیار هستند که بجهت محبت بدنیا زکوة مال خود را نمیدهند و اگر اصل زکوة را منکر باشند و معتقد

حکایت عبد الجبار

... باشد کفر است واگر با اعتقاد بان نمید هد از اعظم کناهان کبیره است و اگر زکوة ندهد ...
... زمین ... طوق کنند و بر کردن او اندازند و اگر زکوة انعام را ندهد در محشر پامال ایشان
بی ... مرا او را ... د رباید و اگر زکوة طلا و نقره نقد بی خود را ندهد انها را در قیامت داغ کنند بر اعضا
کرا ... که ... که از برای خود کنج کرد ... بود پس بچشید مزه عذاب سخت الهی را و اگر خمس را ندهد
... ال و که صاحب ... دشمن او باشد چنانچه در حدیث است که وای بر ... شفعائه خصمائه یعنی وای بر
کسیکه شفیعان او دشمنان او باشند ... که از جهت محبت دنیا باینها قانع نمیشود و کم ... شده باشد
... در حدیث است که در روز قیامت هفتصد نماز صحیح را ... بطلبکار بعوض یکدرهم اگر نماز صحیح داشته
و الا کناهان طلبکار را بار ... کنند بر بدهکار و او را بعوض طلبکار عذاب می کنند و باز بسا باشد که
باینها هم اکتفا ... ظلم ... بر دیگران با وجود انکه هیچ ظالمی خیر ندیده در دنیا حدیث است که سه کناه ا
... هم ... در دنیا ... عقوبت ... ظلم و قطع رحم و قسم ناحق ... از ظالمان پیشینیان که وبال عمر
خود را بردند و ... انها هم فقیر و محتاج و پریشان شدند مجملا اینکه مال دنیا را با هر کونه
... ظلم ... از ان ندیده از برای ... طایفه که دشمن تواند میکذاری
... خود باید بری و کرفتار وبال ان شوی و دیکران بعشرت ...
... اصلا ... ملامت و اکر صرف معصیت کنند که موجب زیادتی حسرت و ندامت و عقوبت
تو خواهد بود ... خو ... بر ... امیر المؤمنین ... تو که میکوئی مال من مال از تو نیست
... خدا انفاق کنی ... ازدیکران است ...
... کفن ... اکر بخواهد در خانه خود که ... مستغنی ...
... دفن نماید ... فکر ... در راه خدا انفاق میکنی
او مال با تو ... امانت دیکران است ... امانت و وبال ...
در عقبی ... وبال ان در اخرت باشد ... وما تقدموا لانفسکم تجدوه
عند الله در نزد رب غفور ... موجب ... و ثواب ... عطا میفرمایند
چنانچه این حکایت را در بعضی از کتب اخبار دیدم که بزرکی نام او عبد الجبار بعزم سفر حج روانه شد و هزار دینار
با خود داشت وارد کوفه کردید در کوچه ... ناکاه ... دید ... خرابه شد مرغی مرده
افتاده بود برداشت در زیر چادر خود پنهان نمود و ... عبد الجبار تعجب کرد که این زن این میته را از برای چه
میخواهد دید این زن داخل خانه شد اطفال او پیش دویدند باکریه و زاری سوال نمودند ای مادر از برای ما
چه اورده که از کرسنکی نزدیک بهلاکت ... که ... برای شما اورده ام که بریان
کنم از برای شما عبد الجبار چون این سخن شنید ان زن را طلبید که ای ضعیفه این مرغ مردار بود ...

ذکر مصیبت

مقدار سر خود ... حرامست ... و لی ... اولاد من حلال است ... تو کرم
از سادات علویه بود حجاج بن یوسف ملعون او را کشته و چند طفل یتیم از او از برای من باقی مانده است چند یتیم
دیکر از برادرم باقی مانده و ... سوال ... خود ... هذا مرداد ... عبد الجبار با خود
کفت که حج تو اینست ... خدا اکر ... سادات علویه ... این هزار دینار را از همیان
او ... بتو ... حج ... مشغول ... شد تا موسم
... حاج ... عبد الجبار ... بیرون رفت چون حجاج رسیدند ... از میان
قافله بیرون ... وسلام کرد و کفت ای عبد الجبار ان ... در عرفات ... ده هزار
دینار ... ازتو ... ده هزار دینار ... عبد الجبار متحیر و متفکر
که ... اشتباه کرد و این چه حکایت ... در کوفه ماندم و انچ بازماندم ناکاه ... ای عبد
الجبار تو هزار دینار در راه ... ده هزار دینار تو عوض ... فرشته بصورت تو ...
که ... بعوض تو حج ... ثواب ... ان الله لا یضیع اجر المحسنین عزیز من عبد الجبار ...
میکند ... اطفال ... از فرزندان علی با انکه معرفت نامه ... نداشته ... و ...
و علی و فاطمه ... اطفال ... نورچشم رسول خدا پاره تن علی ...
میوه دل فاطمه زهرا ... شد ... یا قوم اسقونی شربة من الماء
فقد نشفت کبدی من الظماء ... سخنان ... از شدت تشنکی فریاد میکردند
صدای العطش ... واصلا ... رسید که ان حضرت
طفل شیرخوار خود علی اصغر را بجهت اتمام حجت برداشته روانه میدان شد ...
هر کاه بزرکان ما بزعم شما ... اما این طفل شیرخوار در هیچ مذهبی ... عذاب ...
... شیعیان ببینید که این مصیبت در نزد مولای ما چه قدر عظیم ... شیعیان
پیغام ... در کربلا ... علی اکبر نوجوان ... شام را از ضرب منقذ بن مره
عبدی چکونه شکافته شد ... قاسم ... پامال سم اسبان کرده ... ببینید دستهای
عباس را چکونه از بدن جدا کردند بلکه مذکور است لیکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استقی لطفلی
فابوا ان یرحمونی ... در کربلا در روز عاشورا بود ... که من ...
برای طفل شیرخواره خود طلب ... و رحم نکردند ... طفل ... اکتفا کرده ... و اویلا
و امصیبتا حرمله ملعون تیری ... طفل مظلوم زد که کلوی نازک ... تا کوش ... نمیدانم
چه حالت داشت ای مولای من ... فدای تو ... ابا عبد الله پنجم از کسانیکه خداوند با و مباهات میکند
شخصی است که ... از خوف خداوند جل شانه از جناب رسول خدا مرویست که هر که بکرید چشم او از ترس خدا

طایفه پنجم از طوایف ...

عالم خواهد بود از برای هر قطره اشکی قصری در بهشت که مکلل باشد بدر و جواهر و در آن قصرها
باشد چیزها آنکه هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بقلب هیچ بشری خطور نکرده و نیز از آن
بزرگوار مروی است که هیچ چیزی نیست مگر آنکه مثقالی او چیز دیگر هست مگر سه چیز که مثقالی او هیچ
چیز نیست یکی قطره اشکی که از خوف خدا ریخته شود که از برای وزن مثقالی نیست یعنی از زیادتی و سنگینی او
وزن و مقدار نکنند و اگر بر صورتی جاری شود نمی رسد آن صورت را تنگی و ذلتی هرگز بعد از آن و از حضرت صادق
مروی است که بسا هست شخصی بسیار از گناهان از بهشت دور شده باشد و مسافتی از ثری تا عرش و چون گریه
کند از خوف خداوند از روی پشیمانی از گناهان بهشت نزدیک شود با او از پلک چشم او و نیز همان بزرگوار
فرمودند که خداوند بموسی وحی فرمود که تقرب نجستند طلب کنندگان قرب بسوی من بچیزی که محبوب تر باشد
نزد من از سه چیز موسی عرض کرد پروردگارا کدامست آنها خطاب شد ای موسی زهد در دنیا
و ورع از گناهان و گریستن از ترس من موسی عرض کرد خداوندا چیست جزای کسیکه چنین نماید فرمود
اما زاهدان پس آنها در بهشتند و اما اهل ورع از معاصی پس من تفتیش از اعمال مردم میکنم و تفتیش از
اعمال ایشان نمیکنم و این کنایه از آنست که یعنی حساب آنها را نمیکنم و بی حساب داخل بهشت میکنم ایشان را
و اما گریه کنندگان از خوف من پس از برای ایشان مقام بلندیست که شرکت ندارد ایشان را و این باب مدح بلند است
هرگاه توجه نمائی از جناب رسولخدا مروی است که هر چشمی روز قیامت گریانست از ترس و بیم الا سه چشم
اول چشمیکه پوشیده شود از نظر کردن بر چیزی که حرام شده است نظر کردن بر آن دوم چشمیکه بیدار گذشت
کشیده باشد در طاعت خداوند سیم چشمی که گریسته باشد از ترس خداوند مجملا ثواب و خواص
گریه از ترس خدا بسیار است و در مدح آن همین بس است که با وجودیکه گریه نماز را باطل میکند چه با
صدا باشد چه بی صدا اگر گریه از ترس خدا باطل نمیکند نماز را بلکه باعث زیادتی ثواب و سنت دانسته شده
که وصیت فرموده سیده نساء فاطمه زهرا سلام الله علیها بسید اولیاء که دفن کن این در قبر من این
شیشه را حضرت پرسید که چه چیز است آنها فرمودند اما شیشه پس در آن جمع کرده ام اشکهای چشم خود را
که شبها از خوف خدا گریسته ام برای آنکه چون آتش جهنم اطراف بدن مرا احاطه نماید بریزم اینها را بر آن آتش
تا از ایشان دور شود ایضا فاطمه جمع کرد آب چشم خود را از برای گناهکاران امت از عذاب آتش اما امت بی وفا
بستند آب فرات را بر روی فرزندان تو که از شدت تشنگی فریاد میکردند العطش العطش لبهای ایشان بسته شده بود
و کسی بر آنها رحم نمیکرد مجملا گریه از خوف خداوند را مقام بلندیست و بعبی الجمله تا ملی تحصیل میتوان
کرد نظر کن بعبرت که چه قدر دیگر باقی مانده و زمان مسافرت از دنیا باخرت نزدیک شده که باید
مفارقت کنی از اهل و عیال و دوستان و فرزندان کوچک و از برادران و خواهران و بعوض توشه راه
بارها سنگین شده از گناهان و نامه اعمال از قبایح افعال سیاه شده و از اعتبار و آبروی نزد خداوند

ارحم الراحمین فتاده شده عابد که واعظ رضای خداوند رسید بدیع تنزه رجال او و اعتباری لذت الهی باشد
نداری بر فرض که اعمال صالحه هم داشته باشی چه معلوم که دارای شرایط صحت و قبول هست یا نه امکان
هیچ شرطی ندارد همیشه که مرتکب شغلهای ... ملاحظه کن بجا برادر همیشه که مرا مراد رسیده
نهانی و وحشت در تاریکی بر نماز مولای تو در نور رانی نباشد چه خواهی کرد با که پناه خواهی برد بکدام
شهر و کدام محله و کدام مسجد پناه خواهی گرفت یا همسایگان بر ما خواهند کرد باید بسازد بمهربانی
و سلطه نوشته اند یا فرزندان تو شکی نخواهد بود ... بهمه با زنان و دختران بیچاره گرفتار مصیبت باید
گردید زار خواهند کرد با اطفال حسرت التماس ... نمایند با مالت را که دارند برده اند پیش کسی
خواهی کرد ای عزیز من دست تو از همه جا کوتاه شده ... آنها همراه تو بوده شده انهام ... امر کرده
شده بغفلت چنانچه تو در زندگی غافل بودی از خود و نبودی بفکر اموات خود آیا فکر میکنی که در
خانه دار دعد باحاکم با سلطنت است که چند روز با چند ماه یا چند سال باشد و حال آنکه از عقب سکرات
مرگ سؤال نکیرین و وحشت و فشار قبر است و فشار تابوت و بیست و عذاب دنیا و عذاب عالم برزخ
و وحشتهای هولها و عذابهای روز قیامت دار عقب همه اینها باشد الا این عذابها ... شد و
باشد و با آنکه بجهت معاصیکه موجب کفر و ارتداد باشد شخص مخلد در نار شود پس چگونه ترسان
نشوند مطمئن شود از این عذابها و این عقبات با وجود این اقوال و این اعمال ناشایسته و لیکن
این بزرگواران که عباد الله واقعی و عابد حقیقی و طریق الیقین از خود غافل نشدند لحظه بحسب
الحمی بود و ملاحظه کن در احوالات آنها که چگونه از خوف خداوند میگریستند چنانچه مولای متقیان
در بسیاری از شبها در صحرا میگذاشتند که حضرت ابی درداء اهل بیت و مجالس شریف خبر داده است
میگوید عرض کرد که خداوند اگر روز قیامت تو از نهانی ملائکه غلاظ و شداد را که بر بدنهای
اهل جهنم ... بفریاد من برس ... و از ناله میکند آه آه من طول السفر و
قلة الزاد ... سفر و کمی توشه ... چنانکه آنها که معصوم از گناه باشند تمام عمر آنها صرف عبادت میشود
باشد ... چنین کند بد بر احوال ما چون ... جناب میر ... وقف عشره
که چنین ... از دو ... انتخاب رجعت کرده مناسب مقام اینکه چنین از خوف خدا بجود ما
ماد که زیده ... با آنکه چنین ... با حلق خدا و با عزا و فقرا سلوک ایشان در
معنی مذکور است که چون حسین بن علی شهر کوفه رسیده از منبر پائین ما صدا گریه ... شدند در عقب
روانه شدند غریب ضعیف بیمار ... نهاد در نجار ... افتاد خشت زیر سرنهاده بسوی دل در
با او گفتند کسی که چنین ... گفتند که ... کفن ... من یک سال است
این شهر ... مامد و با این ... وجود ... مهربان غمخوار ... من ... در هر دو

هرچه ضرور بود از برای من مهیا و در دکفتند مبدانیکه انکس که بود و چه نام داشت کفت نمیدانم مکرر از او پرسیدم که نام تو چیست کفت ترا با نام من چکار است من تفقد احوال تو برای خدا میکنم کفتند ای پیر دنشانی هیات او چکونه بود کفت نابینا بودم و از او نشان نتوانم داد اما سه روز است که نزد من نیامده و تفقد احوال من نکرده نمیدانم او را چه شد که از من غفلت کرده کفتند ای پیر از کفتار و کردار او هیچ نشان داری کفت آری نشان آن است که پیوسته تسبیح و تهلیل و تکبیر کردی و چون او شروع در ذکر میکرد کویا درهای آسمانها کشوده شدی که صدای تسبیح ملائکه بکوش من رسیدی و از سنگ و کلوخ و در و دیوار آواز تسبیح میشنیدم و چون نزد من می نشست میکفت مسکینی نشسته است با مسکینی غریبی نشسته با غریبی چون آن دو بزرکوار این علامات را شنیدند بر یکدیکر نظر کرده فرمودند ای پیر این شخص امیر و اب الائمه و پدر امت و برادر رسول و زوج بتول فریاد رس درماندکان انیس بیکسان امیر مؤمنان پدر بزرکوار ما علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیه بود یا علی در شهر کوفه علیلان و عاجزان را فریاد رسی مینمودی و این علیل خرابه نشین را اینک شام از تفقد احوالش فرمودی نمیدانم چرا در شهر شام انجز ابغم فرجام بیکسان را یاد نکردی خصوص فرزند بیمارت را که چندین منزل راه با دست بسته غل در کردن بر شتر برهنه سوار شده در خرابه شام نه فرشی و نه چراغی و نه معینی و نه پرستاری و نه غذائی و نه دوائی بلکه در میان ایشان بیمار کرفتار جلاد این پیر از آن بزرکواران سؤال کرد که آن بزرکوار را چه رخ داده که سه روز است با استفسار حالات من نیامده کفتند ای پیر در شب نوزدهم ملعونی ضربتی بر فرق مبارکش زد که از آن ضربت شهید شد و ما اکنون از دفن آن برکشته ایم آن پیر از استماع این مصیبت ناله بر آورد و خود را بر زمین میزد و میکفت مرا چه فدای تو مرثیه آن تو که امیر المؤمنین مرا تفقد احوال فرماید بان نوعیکه میکرد من میدانم آن دو بزرکوار او را تسلی میدادند و او اضطراب میکرد پس عرض کرد که ای آقا زادکان شما را بحق جد بزرکوار شما و پدر شهید عالیمقدار شما که مرا بر سر قبر مطهر آن امام ببرید که او را زیارت کنم پس امام حسن دست راست او را کرفت و امام حسین دست چپ او را کرفت رسانیدند آن پیر نابینا را بسر قبر آنحضرت آن پیر خود را بر روی قبر منور انداخت و کریه و زاری نمود عرض کرد خداوندا بحق صاحب این قبر که جان مرا هم بستان که من طاقت مفارقت مولای خود ندارم دعای او مستجاب شد روح از بدن او مفارقت نمود آن شاهزادها بر او کریستند و او را غسل و تکفین نمودند نمازش را کردند و در جوار آن بزرکوار دفنش کردند مراجعت فرمودند آه آه هر غریبی در هر کجای عالم که از دنیا میرود او را کفن و دفن مینمایند بر غریبی او تاسف میخورند و محزون میشوند بمیراد برای غریبی تو و نوجوانان و برادران و اصحابت ای مولای من که لباسهای شما که کفن شما بود از اجساد مطهر شما کندند حتی همان پیراهنی که از خواهر خود زینب کرفتی و با سر شمشیر پاره پاره کردی که شاید بعوض کفن بر بدن شریفت بپوشند بماند غارت کردند و جسد مجروحت را بر روی خاک در مقابل آفتاب انداختند

انجا بی نهایت تازه بر زخم دل عیال و دوستان نپاشند بود بلکه اسبهای خود را نعل تازه بزنند و بدن مطهر ترا پایمال نمایند مضمون انکه بر این محزون شوند کریه کنند چه جای خنده و شادیها نمودند و در روز شهادت ترا عید خود قرار دادند چنانچه فقره زیارت عاشورا بر آن دلالت دارد و رحال الفداء ابا عبدالله بحلاوة واضح شد که هر یك از آنها موجب رضایت خداوند است که ترجمه ظاهر فقرات این دعا است اللهم اجعل لی فیه الی مرضاتک دلیلا یعنی خداوندا بکردان از برای من در این روز یا در این ماه راهنمای بسوی اسباب رضایت خود و لا تجعل للشیطان فیه علی سبیلا و مکردان خداوندا از برای شیطان بر من در این ماه یا در این روز راهی و اجعل الجنة لی منزلا و مقیلا و بکردان بهشت را از برای من منزل و محل بازکشت و تکیه استراحت کردن انچه در این مجلس نوشته شد حالا انشاء الله

مجلس بیست و ششم
در شرح دعای بیست و دوم

و در ثواب این وارد شده که هر کس این دعا را در این روز بخواند سکرات موت و سؤال منکر بر او آسان خواهد شد و خداوند او را بر قول حق ثابت دارد و اما تمام این در ضمن اعمال این شب یاد کرده شود و دعا این است اللهم افتح لی فیه ابواب فضلک و انزل علی فیه من برکاتک و وفقنی فیه لموجبات مرضاتک و اسکنی فیه بحبوحات جناتک یا مجیب دعوة المضطرین ترجمه این دعا موقوف است به بیان این مطلب که در علم کلام معروف است که ثوابهائیکه خداوند بواسطه اعمال خیر به بندکان عطا میفرماید آیا از روی استحقاق است که ایشان حق دارند میباشند و اکر بنده اهل طاعت را ثواب ندهد و ایشان را عذاب هم نکند ظلم در حق ایشان کرده است و یا نه چنین نیست بلکه انچه ثواب ایشان میدهد از فضل و کرم الهی است و ایشان را از خدا طلبی نیست و اکر چه این مسئله را مشکل دانسته اند ولی بنظر حقیر هیچ اشکالی ندارد و عقل و نقل حاکم است که از فضل خداوند است زیرا که واضح و ظاهر است که هر کاه عبد را مولای او عنایت احسان در حق او نموده و منزل و جمیع احتیاج او را متوجه شده و اماده نماید و در هر حالی او را اعانت کرده دفع شدائد و بلیات او را نمود و این عبد را از کوچکی تربیت نموده و بزرك کرد حال هر کاه این عبد فرمایشات این مولا را اطاعت نماید آیا این اطاعت از مولای خود صاحب طلب میشود و باید مولای او در حق او غمض نظر از جود و احسان کرده با و عوض بدهد یا انکه همه عقلا حکم میکنند که البته این عبد باید اطاعت مولای خود نماید و بواسطه آن هیچ حقی هم بر مولا ندارد و چه نعمتهای بسیار از مولا صرف نموده میباید و البته بر او واجب است که اطاعت مولا نماید بی مزد و خیال اکر مولا بکوید مزد مرا بده همه کس او را ملامت میکنند و تقبیح او مینمایند و اکر مولا بر او بیمزدی بدهد همه کس میکویند که مولای او در حق او لطف فرموده و نمیکویند مزد او را داد و هر کاه این مقام را درك نمودی میبابی حقیقت را در مقام نسبت بخداوند و بندکان او و حال انکه این مقام کجا و مقام بنده و مولای مجازی کجا هر کاه ملاحظه نمائی نعمتهای غیر متناهی در حق خود که چه احسانهای بسیار در حق تو فرموده که هر یك دنیا و ما فیها عوض انها نمیتواند بشود از نعمتهای داخله و خارجه که معلوم بجود

تو است و متعلق با ولاد و عیال تو است و خوب تامل نمودی در حقیقت ان نعمتها از حواس باطنه
چون عقل و وهم و خیال و از حواس ظاهره چون شنیدن گوش و دیدن چشم و چشیدن طعم ادراک نمودن
بوهای خوش و بد که قوه شامه باشد و فهمیدن زبری و نری و خوردی و درشتی و غیرها که از
شان قوه لامسه باشد و هکذا از اعضای باطنیه چون قلب و ریه و امعاء و غیرها از انچه در اندرون
و باطن تو مقرر داشته هر یک را برای خاصیتی در مقام مناسب ان و هکذا در اعضای ظاهره
مانند دست و پا و سایر اعضا که هرگاه در مقام ذکر انها و خواص انها و منافع انها برائیم از وضع
کتاب خارج میشویم و مجلس بطول میانجامد و چه نعمتهای خارجه که از برای تربیت با راحت انسان
خلق فرموده از طعامها و اشربه و انواع میوهها و حیوانات مرکوبی و غیرها و جمادیه که از برای
تقویت یا دفع امراض خلق فرموده و از همه بهتر صحت بدن و سلامتی اعضا و قرار دادن سلاطین
و حکام از برای حفظ دین و عرض و مال تو و از برای خود نظام عالم همیشه مقرر فرموده حجتی از پیغمبر
یا امام که نفس کامل بشری بوده باشد در روی زمین موجود باشد که بواسطه عصیان و مخالفت بندگان
یا از جهت دیگر عناصر اربعه عالم کبیر فاسد نشود یا انکه یکی از عناصر مانند زمین یا اب یا هوا یا باد یا
اتش که مراد اخلاط و عناصر اربعه وجود انسانی است و انچه از برای انسان خلق شده چون حیوانات
واطعمه و اغذیه و غیر اینها تباه و فاسد نشود و همچنین باقی که اگر ذکر خیر و طاعتی نمائی انهم از ان قوه
و غذائیست که خداوند بتو مرحمت فرموده مثلا اگر لا اله الا الله و سبحان الله و صلوات گوئی از ان زبان
و صوتیست که خداوند بتو مرحمت فرموده و اگر بروی بسوی مسجد و زیارت بتوانستی شدن
با راحت و هرگاه نبود چشم محروم از دیدن روی صلحا و زیارت کلام الله و دیدن ضرایح مقدسه ائمه
هدی صلوات الله علیهم و هرگاه نبود نظم از برکت نعمت وجود سلطان و حاکم عرض تو تباه میشد
و حرم تو بدست اراذل ناس گرفتار میشدند و مال تو را بغارت میبردند پس در شماره و احصاء
بر نمیاید نعمتهای الهی وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا پس اگر ملاحظه نمائی بچشم بصیرت هیبات
که اگر تمام دنیا را عمر نمائی و صرف عبادت کنی مقابلی با یکی از نعمتها نمیکند زیرا که باز این عمر و دوام عمر
و توفیق عبادت هر یک نعمتی است از نعم او و این مطلب بجزئی توجهی معلوم میشود و از این جهت
است که خداوند میفرماید وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هرگاه نبود فضل خدا و رحمت
او هر اینه بودید از زیانکاران و همچنین در فقرات ادعیه است وَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَشُكْرِي
اِيَّاكَ يَفْتَقِرُ اِلَى شُكْرٍ اٰخَرَ وَكُلَّمَا قُلْتُ لَكَ الْحَمْدُ اِحْتَاجَ اَنْ اَقُولَ لِذٰلِكَ لَكَ الْحَمْدُ یعنی چگونه میتوانم
تحصیل شکرگذاری تو نمایم و حال انکه شکر نمودن من از برای تو محتاج است بشکر دیگر پس
هر زمان که گفتم لک الحمد باید جهت توفیق بر این حمد لک الحمد دیگر بگویم و از این جهت است

که حضرت رسول فرمودند که همه مردم بفضل خداوند داخل بهشت میشوند شخصی من اصحاب عرض
کردند که تو هم بفضل خداوند داخل بهشت میشوی فرمودند بلی بواسطه انکه دیوان حسنات و
دیوان سیئات و دیوان نعمتها دیوان حسنات مقابل دیوان سیئات است و حال انکه مقابلی نخواهد داشت
چه نعمتهای الهی نامحصور و حسنات هر قدر باشد محصور است و نعمتها هر یک از جانب خدا و نداشت بدون
شرکت غیر و حسنات توفیق خداوند است اگرچه فعل شخص محسن است و انهم در وقتیست که طاعت
حقیقی و واقعی باشد نه محض صورت تا انکه غیر صحیح پس اگر دیوان سیئات العیاذ بالله یک گناه باشد
مستوجب مواخذه و عقابست زیرا که ان گناه بی معارض است و اگر در ان گناهی نباشد پس ان
نعمتهائیکه خداوند با و عطا فرموده مقابل حسنات دیگر بهشتی طلب ندارد پس هرگاه به بهشت برود
بفضل و جود خداوند است پس دانستی که حتی انبیاء و اولیاء و چهارده معصوم هم بفضل خداوند بهشت میروند
زیرا که نعمتهای خداوند در حق ایشان زیاده از دیگرانست و کل طاعات که از ایشان صادر شده نبوده الا بنصرت
و تائید و یقین اینکه از او صبر ایشان از او زهد و کرم و جود و علم و حلم انها و کل برکات و خیرات و حسنات از جانب
او پس اگرچه طاعت انها از همه خلق بیش بود ولی نعمتهای خداوند هم در حق ایشان بیش بود چنانچه همان
ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ را اگر ملاحظه نمائی که کی انقوت و شجاعت را داده
بود با نحضرت میفهمی حقیقت انچه را گفتم و از این بابست که همیشه عذرخواه و گریان بودند و اظهار عجز و انکسار
میکردند زیرا که هیچکه طاعات خود را مقابل نعمتهای الهی میاندانختند میدیدند چیزی نیست علاوه عجز است اگرچه تقصیر
نبود ولی مقابلی نداشت زیرا که انچه داشتند از صفات باطنیه از علم و حلم و زهد و شجاعت و عصمت و یقین و صبر و رضا
و امثال اینها انها را گمان میکنی از خود داشتند حاشا و کلا چنانچه اعمال ظاهره ایشان را هم بر این نوع قیاس کن
پس واضح شد بر تو انچه که هست از خداوند است پس معلوم شد که منحصر است راه جاری بفضل و احسان او و او هم چنانکه
فضل عظیم است و هم محتاجیم بابواب فضل او در دنیا و عقبی اینست که در فقره اولی دعای این روز واردست که میفرماید
اللّٰهُمَّ افْتَحْ لِي فِيهِ اَبْوَابَ فَضْلِكَ چه اگر او نباشد حرمان در این خاصلست چنین بیانیکه ذکر شد و از این
جهت است که از جمله نصیحتهائیکه خضر بموسی نمود این بود که سه خصلت است که محبوبترین همه خصلتهاست
در نزد خداوند اول بر تو باد بمیانه روی در امر معاش در حالت غنا و فقر دویم بر تو باد بعفو با قدرت
بر انتقام سیم بر تو باد برفق و مدارا با خلق دویم وصیت نمود که هرگز لجاجت مکن و بدون تعجب
خنده مکن و گناه خود را فراموش مکن و ختم این مواعظه معلوم است خصوص نصیحت اخیر و حکمت ان
اینست که هرکه گناهان را فراموش نکرد همیشه دلیل و خاضع و خاشع و دلشکسته است و چون طاعتی نمود
عجب بطاعات خود نمیکند بخلاف انکه هرگاه فراموش کند گناه خود را موجب عجب او میشود و ذلت و خضوع
و خشوع که حقیقت عبودیت است در او حاصل نمیشود و فراموش نکردن گناهان همین بیان که ذکر شد

حاصل میشود که ملاحظه کند که اکر طاعتی دارد در مقابلان نعمتها این دارد و کناهان او بی عوض و بی معارض است پس طاعات و عبادات مغرور نشود و این در وقتیست که طاعات دارای شرایط باشد و ان در غایت ندرتست و اکر کوئی پس هرکاه منحصر شد در راه فضل خداوند عالم پس ثمرهٔ طاعات و اعمال حسنه چیست و ان اینکه در احادیث و اخبار ثواب مقرر شده است بر اعمال حسنه جواب اینستکه واضح و ظاهر است که تفضل خداوند فیضی است از فیوضات و در رسیدن فیض شرطست قابلیت و محل قابل ان فیض و فضل باشد و خداوند عادل و حکیم است که هر چیز را در محل خود قرار میدهد و در غیر محل خود قرار نمیدهد این اعمال را مقرر داشته که بجا اورند تا بواسطهٔ ان محل ایشان قابل ان فیض و فضل شود پس ثمرهٔ انها انستکه با وجود انها محل قابل فیض و فضل شود و بدون ان نمیشود و از این جهت است که در این شبهای شریفه خاصه در این شب این همه اعمال مقرر و وارد شده است اکر مردم هر یک از جهت استحقاق تفضل را حاصل نمایند چه هر کاه اعمال مقصور بر یک نوع بود مثل نماز یا تلاوت قران یا صدقه هر اینه انکسی که تمکن از ان نداشت محروم بود ولی خداوند از عموم فضل و مرحمت خود انواع اعمال در این شب مقرر فرمود که امر بر بندکان سهل و اسان باشد که هر کدام بهر چه میتوانند متوسل شوند و بجا اورند بلکه مستحق تفضل شوند و هیچ عملی را حقیر نشمارند شاید همان عملی را که حقیر شمارند باعث رضای خداوند عالم باشد و از بسیاری اخبار مستفاد میشود که این شب شب قدر میباشد چنانچه از ورود سورهٔ حم دخان در خصوص این شب چنین ظاهر میشود و همچنین از ورود سورهٔ روم و عنکبوت با ان تاکید که در ان وارد است که هر کس بخواند در این شب از اهل بهشتست و شاید حکمت ورود این دو سوره بخصوص این باشد که سورهٔ روم مشتمل است بر بیان حکایتی بر بداء باینکه چون جناب رسول صلعم نامه بکسری پادشاه فارس و نامه بقیصر پادشاه روم نوشتند کسری بی اعتنائی کرد و نامه را پاره نمود اما قیصر احترام بعمل اورد بعد از چندی جنک و منازعه اتفاق افتاد ما بین کسری و قیصر کسری فتح نمود و این امر بر مسلمانان کران امد خداوند عالم بجهت سرور ایشان این سوره را فرستاد الم یعنی الله اعلم یا اینکه الف اشاره است بالله و لام جبرئیل و میم محمد یعنی الله فرستاد بتوسط جبرئیل بر محمد بن عبدالله که روم مغلوب شدند در ادنا ارض و این رومیان بعد از مغلوب شدن ایشان زود باشد غلبه نمایند در بضع سنین که هفت یا هشت سال دیکر باشد و بعد میفرماید لِلّهِ الاَمرُ مِن قَبلُ وَ مِن بَعدُ یعنی امر و اختیار با خداوند است میخواهد زود تر از این میکند و میخواهد تاخیر میکند پس در این ایهٔ شریفه اشاره است بر بداء که مراد اینست که خداوند انچه را انشد بر فرموده همان بشود و دیکر تغییر و تبدیل بردار نباشد دست خدا بسته نیست بلکه هر کاه خواهد پیش اندازد یا تاخیر اندازد بتواند پس امر باین سوره نمود که بندکان بدانند که این

کرشب تقدیر امورات امور تغییر بردار هست و کمان نکنید که هر چه مقدر شده است البته خواهد شد هر چند تغییر کند حالت بندکان و مقتضی نباشد ان تقدیر را اما سورهٔ عنکبوت شاید وجه ان این که از خواندن این سورهٔ مبارکه ملتفت شوند که خداوند جل شانه مردم را امتحان میفرماید و بمحض همان که ادعای ایمان نمایند اکتفا بان نمیشود چنانچه اول این سوره اشتمال بران دارد که الم اَحَسِبَ النّاسُ اَن یُترَکوا اَن یَقولوا آمَنّا وَ هُم لا یُفتَنونَ یعنی ایا کمان میکنند مردم اینکه وا کذارده میشوند بمحض همینکه میکویند ایمان اوردیم و امتحان کرده نمیشوند بلکه ممتحن خواهند شد چون این شب قدر از اسباب امتحان این امت است لهذا مناسبت خواندن این سوره را دران چنانچه سورهٔ حم دخان هم از این جهت وارد است و هزار مرتبه سورهٔ قدر وارد است با ثواب عظیم و همچنین اعمال دیکر که در کتب ادعیه مذکور است و از ورود دعاء الخاصه و ورود دو غسل دران تعیین نمود حضرت رسول صلعم این شب را برای جهنی که او اعرابی بود که از ان جناب خواهش نمود که شبی را از برای او معین نمایند که بهترین تمام شبهای سال باشد که دران از بادیه بشهر اید و خدمت حضرت رسول صلعم مشرف کردد وان بزرکوار این شب را معین فرمودند چنین دیده میشود که شب قدر این شب بیست و سیم است و باید مؤمنین انرا مغتنم دانند و بنا بر انچه مرحوم مجلسی و بعضی دیکر ذکر کرده اند امورات در این شب محتوم میشود پس باید غایت سعی و اهتمام در طاعات و عبادات و تضرع و زاری و مناجات با قاضی الحاجات بنمائیم که اکر العیاذ بالله تقدیر بدی از برای ما شده باشد دفع شود چنانچه شخص صاحب سواد میفهمد از دعاهائیکه وارد شده است از ائمهٔ اطهار در خصوص این شب چه قدر اهتمام در این مرحله نموده اند از برای تعلیم کردن بدیکران و از این جهت است که در فقرهٔ ثانیهٔ دعای امروز است وَ اَنزِل عَلَیَّ فیهِ مِن بَرَکاتِکَ یعنی خداوندا نازل کن بر من در این ماه یا در این روز از برکتهای خود زیادتی در عمر و مال و عیال و توفیق و سعادت وَ وَفِّقنی فیهِ لِموجِباتِ مَرضاتِکَ یعنی توفیق ده مرا از برای بجا اوردن اسباب رضای تو وَ اَسکِنّی فیهِ بُحبوحاتِ جَنّاتِکَ یعنی ساکن نما مرا در میانهای بهشتهای خود یعنی از جمله تقدیراتیکه میفرمائی از برای من در این شب سعادت و نجات از عذاب و دخول بهشت باشد اکر چه اسباب استحقاق ان موجود نیست ولی میتوان از اینکه دعا طلب نمود زیرا که خود دعا طلب فرموده است و طلب از برای تحصیل هر مقصودی مرغوبست از جناب رسول صلعم که فرمودند که دوا کنید کناهان خود را با استغفار و بیماران خود را بصدقه و شفا بدهید امور خود را بدعا و هم از انجناب روایت شده که فرمودند میخواهید خبر دهم شما را به تنبل ترین مردم اصحاب عرض کردند بلی فرمودند میخواهید خبر دهم شما را بتنبل ترین مردم عرض کردند بلی فرمودند میخواهید خبر دهم شما را بعاجزترین مردم عرض کردند بلی فرمودند تنبل ترین مردم کسی است که بدن او صحیح باشد و مشغول شغلی هم نباشد مع ذلک زبان او مشغول ذکر نباشد و حال اینکه عزیزترین خداوند از کرم و رحمت خود بعمل جزئی ثواب کلی میدهد چنانچه از جناب رسول خدا مرویست

که هر که یک مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر نوشته شود از برای او صد هزار حسنه و محو شود از او صد هزار سیئه و بلند شود از برای او صد هزار درجه و نیز از همان بزرگوار روایت که کسی که بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بهتر است از آزاد نمودن هزار بنده و نحر هفت شتر و نیز فرمودند که هر کس بگوید سبحان الله ریخته میشود گناهان او چون برگ از درخت و نیز وارد شده است که اگر آسمانها هفتگانه را و آنچه در آنهاست و زمینها هفتگانه و آنچه در آنهاست در یک کفه ترازو بگذارند و کلمه لا اله الا الله را در کفه دیگر بگذارند این کلمه سنگین‌تر خواهد بود بر آنها و جناب رسول فرمودند هر که بر من صلوات فرستد بقدر یکمرتبه باقی نماند گناهان او ذره و نیز فرمودند هر که بر من صلوات فرستد یکمرتبه من صلوات فرستم بر او ده مرتبه و در حدیث دیگر است که هر که صلوات فرستد بر آن جناب خداوند صلوات فرستد بر آنکس و در میان هزار صف از ملائکه هم بر او صلوات فرستند پس باقی نخواهد ماند هیچ چیز الا آنکه بر او صلوات خواهند فرستاد فقیر گوید که مراد از صلوات فرستادن خداوند رحمت فرستادنست و مراد از صلوات فرستادن پیغمبر و ملائکه طلب رحمت و استغفار کردنست و هر که انبیاء و ائمه هدی و مقربین خدا و تمام اشیاء برای او استغفار کنند البته آمرزیده خواهد شد انشاء الله پس واضح میشود از ثوابها که کلی بر اعمال جزئیه حقیقت فرمایش جناب رسول در باب تنبل‌ترین مردم که با فارغ بودن از شغل و بیکار بودن نهایت بی‌انصافی و تنبلی است که شخص بگذارد که این همه ثواب از جهت یک عمل جزئی داده میشود از دست او برود و معلوم باشد که در این شبها عبادات منحصر نیست در این اعمال و دعاهای وارده که شخص همه اهتمام خود را صرف آنها نماید و بسیار هم غلط بخواند که فایده نداشته باشد بلکه صحیح بخواند و هر قدر ممکن شود بلکه هرگاه گوشه خلوتی را که کسی در آن مشغول نماز دیدار کند مشغول شود عاشق که مناجات کند و بخواند خدا را و دعا کند توبه کند و عذر خواهد با گریه و زاری چه در نماز که میداند و چه غیر خود نماید البته اولی است که بخواندن دعاهای وارده را و غلط بخواند بلکه هر چه را میداند که خوب و صحیح میخواند چون ذکر لا اله الا الله و صلوات و امثال اینها را بگوید زیرا که از رسول خدا وارد شده است که آنجناب فرمودند که هر کس صلوات فرستد بر من هزار مرتبه نمیرد تا اینکه بشارت داده شود به بهشت و در دو نیست که مراد حضرت در یک مجلس باشد اما بخیل‌ترین مردم کسی است که بخل از سلام نماید زیرا که آن صد حسنه دارد نود و نه از سلام کننده و یکی از جواب گوینده و اما دزدترین مردم کسی است که از نماز خود بدزدد چه هر دزدی مال مردم میدزدد برای خود و این از خود را میدزدد برای شیطان دشمن خود و اما جفاکارترین مردم کسی است که اسم من نزد او برده شود و او بر من صلوات نفرستد عایشه از آن بزرگوار پرسید آیا کسی هست که در قیامت از دیدن نور شما محروم شود فرمودند سه طایفه اول کسیکه اصرار در شرب خمر داشته باشد تا بمیرد دوم کسیکه عاق والدین مرده باشد سیم کسی که نام مرا

بشنود

بشنود و بر من صلوات نفرستد و اما عاجزترین مردم کسی است که از دعا کردن عاجز باشد و وجه آن واضح است زیرا که دعا زحمتی ندارد و مخارجی ندارد و در بخشندگی خداوند حرجی نیست و مانعی نیست و شرایط زیادی ندارد چنانچه ذکر خواهد شد بلکه شرط عمده آن توجه بحضرت احدیت است چنانچه فرعون و نمرود با آن شقاوت رو بدرگاه او و ناامید برنگشتند ذکر شد سابقا حکایت آن بت‌پرست که وقتی حاجتی بهم رسانید بت خود را سجده کرد هفتاد مرتبه یا صنم گفت و عرض حاجت نمود جوابی نشنید یک مرتبه یا صمد گفت جواب شنید خروش در ملکوت سموات در ملائکه افتاد که هفتاد سال است این مرد بت‌پرستی میکند الحال هفتاد مرتبه یا صنم میگوید جواب نمیشنود و یک مرتبه یا صمد میگوید جواب میشنود جواب آمد ساکت باشید ای ملائکه اگر منهم جواب بندهٔ خود نگویم پس فرق میان من و آن بت چیست مقصود اینستکه این شبها آخر شبهای قدر است باید نهایت سعی را نمائی در اینکه آنچه بد در حق تو شده دفع شود برای تو خوب مقدر شود و آن یکی از دو قسمت با آنکه حالت خود را خوبی نمائی که مقتضی حسن تقدیر شود یا آنکه در دعا و التماس و الحاح بکوشی تا آن دعا سبب حسن تقدیر شود و دیگر قسم سیم ندارد و دعا هر چند سهل اگرچه شرایط بسیار از برای آن ذکر کرده اند ولی اعتقاد فقیر اینست که عمده آن سه چیز است یکی بریدن امید بکلی از غیر حق و بعد از آن توجه بحق که دوم باشد سیم شکستگی قلب که علامت آن جاری شدن اشک چشم است همینکه اینها حاصل شد اجابت میشود و مگو آنچه مقدر است میشود زیرا که این نیز مثل توبه است که گناهکار نگوید که اگر مقدر است من بهشت بروم میروم و اگر مقدر است که جهنم بروم میروم زیرا که توبه سبب میشود گناه او مستحق عفو میشود و اگر توبه کرد آمرزیده میشود مثل مریض که باید دوا و غذای مناسب دفع مرض را بخورد تا آنکه مرض او دفع شود و مثل زارعیکه شیار و تخم در تحصیل اسباب آن هستند پس نباید مریض بگوید که من دوا نمیخورم اگر مقدر شده خوب بشوم میشوم و روزی‌خوار بگوید من طلب رزق و معاش نمیکنم اگر مقدر است که روزی بخورم میخورم بلی همه اینها مقدر است اما با اسباب آن پس بسا هست که خداوند بجهت تو نیکی مقدر کرده باشد اگر دعا نکنی همان محتاج خواهد ماند اما اگر دعا کردی چون رد سائل از غنی قادر قبیح است بعد از سؤال رد نمیفرماید چون قادر است تغییر مصلحت او البته را میدهد و اما بدون دعا و طلب خواهش مقتضی تغییر مصلحت او البته موجود نیست بلی بعضی از تقدیرات هست که حتمیت دارد و تغییر بردار نیست ولی تو چه میدانی که حتم شده باشد و علاوه بر فرض هم که حتم باشد باز سائل را رد نمیفرماید و عوض آنچه طلب کرده باو میدهد بلکه بسا باشد که زیاده و بهتر از آن را باو بدهند چنانچه در اخبار متعدده ذکر شده و سابقا هم اشاره بان شد پس سعی کن در دعا و ملتجی بائمه هدی و در این شبها تعلق دار بجناب امیر متوسل شو بان حلال مشکلات که آن بزرگوار بهر چه که بخواهد میتواند بفریاد استغاثه کنندگان برسد نقل کرده اند که تاجری از یمن بمدینه آمده بود در بازار طفلی را دید و محبتی از او در دلش

بهم رسید پرسید این طفل از کیست گفتند پسر پلمرنا است و مادرش بهودیه است آن زن را طلب نمود و گفت
این طفل را بمن ده که من فرزند ندارم اما این طفل شده زن گفت چگونه ترک فرزند خود کنم انمرد هم
اصرار کرد و پول زیاد داد بار بار آن زن راضی شد بشرط آنکه سالی یکبار آنرا بیاورد نزد مادرش انمرد پسر را برد
بر کشتی سوار شده روانه شهر خود شد اتفاقاً کشتی طوفانی شده قرار شد که او را سبک کنند هر مولای غلامی را
خود را بدریا اندازد بلکه بلا رفع شود تا نوبت باین پسر رسید هرچه انمرد الحاح و التماس کرد ثمر نبخشید اخر او را
بدریا انداختند ماهی او را بلعید خدا باشد بان ماهی که این کودک را آسیبی نرسان و بگذار آن طفل را بفلان
مکان انماهی حسب الامر خداوند عالم آن طفل را بهمان مکان مامور گذاشت انطفل بهوش آمد چون بهوش
آمد خود را در خشکی دید بر خواست و چند روز راه رفت رسید بیکی از بلاد هندوستان پادشاه مرده بود وصیت
کرده بود باز او را پرواز دهند بسر هر کس نشست او پادشاه باشد سه روز بود که مردم جمع شده هرچه
او را پرواز میدادند بسر کسی نمی نشست روز چهارم که آن طفل در میان آن جمعیت رسید آن باز را رها
کردند آمد بر سر آنطفل غریب نشست تاج سلطنت بر سر او نهادند بر تخت پادشاهی او را نشانیدند تا جوانی
رسید شد باز بجهت تجارت بهند آمد ناگاه مادر آنطفل او را دید و کریبان او را گرفته مطالبه طفل از او کرده آن
مرد واقعه را با چشم گریان بیان کرده قسمت خویشان او کریبان او را گرفته و خواستند او را بقتل برسانند که تو طفل
ما را هلاک کرده و انمرد گریه و زاری و التماس مینمود ناگاه حسنین علیهما السلام با و رسیدند و از واقعه سؤال کردند
آن مرد بیان کرد و گفت من مادر پیری دارم اینها مرا رها کنند بروم او را وداع کنم برگردم پس آنچه خواهند با من بکنند
این دو بزرگوار شفاعت کردند و ضامن او شدند که برود مادرش را وداع کند و برگردد آنجماعت بواسطه آنکه
با خانواده نبوت داشتند انمرد را رها کردند که بوداع مادر خود برود رفتند سراغ او و او را گرفته اذیت بسیار
بر او نمودند در چاهش انداختند چون هنگام وعده شد آمدند و مطالبه آن شخص را از حسنین نمودند بگمان
اینکه انمرد تا آنجا در آنجا نخواهد آمد شد بحضرت امیر رسید که بهودان گریبان حسنین را گرفته اند و مطالبه خون
طفل خود را از ایشان مینمایند یا علی مشکل کشا امر فرمود که مردم جمعیت نمایند در بیرون شهر رفت دو رکعت
نماز کرد و هر دو دست مبارک را بجانب آسمان دراز کرده از یکدست آن پسر را حاضر نمود و از دست
دیگر انمرد را که غلغله و شورش در میان خلق افتاد از پسر پرسیدند واقعه خود را تماما نقل کرد و
گفت اکنون بر تخت سلطنت نشسته بودم ناگاه دستی ظاهر شد مرا از آن مکان و از آن مرد سؤال کردند
گفت که بهودان مرا زدند بستند در چاه انداختند میدیدم از همه جا قطع شده بود که ناگاه دستی در میان
چاه ظاهر شد و مرا نجات داد باین مکان اورد که صدای تکبیر بلند شد و جمعی بود با این واسطه مسلمان
شدند یا علی بنوا بینی که فرزندت خود را گرفتار یهودان بیبینی در دست دشمنان که از نیزه جراحات میکردند که برایشان
از می بکنند نمیدانم کجا بودی وجه حالت داشتی روز عاشورا در صحرای کربلا که غریب مظلوم جناب ابی عبد الله بدست

صد و بیست هزار کفار گرفتار و هر کدام زخمی و جراحتی بر بدن نازنینش میزدند یا علی کویا او را از دست دشمن
خلاص نکردی که ذخیرهٔ شفاعت کامکاران شود عزیزمن امروز روز بیست و نهم ماه مبارک رمضان و مثل امروز
دوم عزای این مولای متقیان بود و بر مؤمنین و شیعیان سزاوار است که در تعزیت این بزرگوار نمود حقوق عظیمه
انحضرت را رعایت و شکر حقوق آن را بجا آورند مصیبت بها آورند متذکر شوند هر جا یکه انجناب در تعزیت هیچ سر
کشید و حال آنکه میدانید که انجناب بچه حد ترک لذائذ دنیا نمود بود که در تمام عمر خوراک او نان جو و سبوس
بود نامهم نیم سیر دو لباسش هم از پشم شتر و درز و کهنه و وصله دار بود که گفتند یا ابو یا علی اگر این جامه را بالاغ
داران بدهی لاغ خود نمیکنند و ختم میکنم مجلس را باین حدیث شریف که در مجالس المؤمنین ذکر فرموده از انس بن مالک
که روزی انجناب نزد فاطمه علیها السلام آمد آن معصومه عرض کرد که سه روز است نه خودمان شیئی شده که گرسنگی بخوابند
و ناچار بیکر بسند انحضرت فرمود یا بنت سید المرسلین تو میدانی که علی مالک درهمی و دیناری نیست و اما عرض
کردن چون غالب مردم در تنگی هستند حیا میکنم که حال خود را نزد ایشان اظهار کنم لکن چون مضطرم شاید
خود و البعیر کسی نمایم و از برای نور دیدگان خود طعامی تحصیل نمایم پس بیرون رفت و املاک کو شما متاع
بیرون میامد و فاطمه هم میگریست پس انجناب بیک مبرد از مسجد دور و منتهی بود که چه کند ناگاه از دور
کوسفندان دید نزدیک نهار رفت دید کوسفندان و شبانان ایشان بیتابند که از تشنگی میگریند آن چوپان
که من خرمائی دارم که هر داند انرا کسی میکند و کسی که کوسفندانم را سیراب کند هر دلو آبی یک خرما
میدهم انحضرت راضی شد چون دلو را بچاه انداخت چشمه آب از ان چاه گشوده شد چون دلو آب را که کوسفندان در دهن
لاغرهای انها فربه شد آن شبان تعجب کرده تمام آن جلد خرما را نزد انحضرت گذاشت انجناب فرمود میکیرم زیاد
از آنچه با تو شرط کرده ام پس انحضرت بعد از سیراب کردن انها نظر فرمود بصحرا دید قافله بهودان از خیبر میایند
شدت عطش چشمهای انها بکو رفته از زبانها ایشان از کام بیرون امده چون نظر انها با انحضرت افتاد عرض کردند ای
جوانمرد بلند بالا ما میشنویم ای جگر ما تشنه ما را سیراب فرمائی و از تو باشد این بارها با وجود آنکه انجماعت بهود
از کفار عنود بودند ان ساقی تشنکان همینکه ایشان را دید در شدت عطش طلب آب از انجناب نمودند تمام انها
را که هفتاد نفر بودند سیراب کرد یا علی راضی نشد که یک لحظه کفار و یهود را تشنه ببینی آب زیاد کشید و همه انها
سیراب نمودی کجا بودی روز عاشورا در کربلا که سیراب کنی اطفال صغیر تشنه لب خود را که صدای العطش انها بآسمان
میرسید یا علی هر کاه شما اهلبیت نتوانید که کافر را تشنه به بینید نمیدانم چه حالت داشت فرزندت جناب ابی عبد الله وقتی
نور دیده جوان هجده سالهٔ اش از میدان برگشته در نزد آن بزرگوار آمد عرض کرد یا ابتا العطش قتلنی وثقل الحدید
اجهدنی ای پدر جان تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه مرا بمشقت انداخته مجالا ازان آب که بهود ان دست ناکو
لشامید بنور اپها در دهان ایشان افتاده فریاد بر اورده ایها الساقی من اسغرانی اجفاری فقال انا علی
بعل فاطمة الزهراء والساقی فی الآخرة والدنیا انا صاحب المقام المحمود والحوض المورود والناهی عن الکفر

والجحود چون جماعت یهود این کلمات از آن برگزیده حضرت معبود استماع نمودند عرض کردند یکبار دیگر
میثاق اسلام را فانا نشهد ان لا اله الا الله الواحد المعبود و ان محمدا عبده و رسوله زین بالوجود آنگاه عرض
کردند بر ما را نزد رسول خدا که در حضور آن بزرگوار تجدید کنیم عهد اسلام را چون ایشان را بخدمت حضرت
رسول رسانید جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله هفتاد نفر یهود که اسلام آوردند بدست علی بن ابیطالب
و من ممزوج نمودم شراب محبت خود را بآبی که کشید علی از ازچاه و خورانید بایشان پس زایل شد از ایشان تاریکی
کفر و عصیان و داخل شد در قلوب ایشان نور ایمان چون ایشان خدمت حضرت رسول رسیدند آن بزرگوار حضرت امیر را بخود
چسبانید و پیشانی نورانیش را بوسید و فرمود یا علی اختیار کردم ترا باخوت خود و بزوجیت فاطمه دختر خود ای شعبان
کو با حکمت بوسید جناب رسول پیشانی نورانی جناب امیر را این بود که میدانست این پیشانی بشمشیر پسر ملجم شکافته خواهد
شد و خون او تجاوز از سر بهشت جای خواهد شد عزیز من و علی را فرق شکافتند یکی ابن علی بود یکی علی اکبر اما نفاق و بسیار
در شهادت این دو بزرگوار بود ابن علی در سن پیری و ان علی در سن جوانی هنوز بدنیا جلوه عیش و ایش نچشیده مادرش حسنا
شادی بر دست نبسته ابن علی تشنه بود و کاسه شیر زهر آلود بنوشید اما علی اکبر از بس آتش تشنگی بکامش چسبیده
علی در میان محراب عبادت بود و یکضرب بیش نزدند اصحاب اعوان و اهل کوفه بعیادتش میآمدند ابن علی زخم بسیار
داشت و فنکه فرق مبارکش را شکافتند چون پیشانی چشمهای مبارکش را گرفته و از سورا خهاد ماغش جاری شد تشنه
و گرسنه بر روی اسب عقاب افتاد محاجنک کرد کن ندا شتند بالاسب را گرفته فرمود ای مجمع کابرسان انجوان خواستگان
جوان شهید ناکام را بخیمه کابرسانند اهل کوفه اطرافش را گرفتند هر کدام ضربتی بر یکشر بهشتش زدند **نظم** در اندم بشهزاده
جنگجو بلا حمله ور گشت از چار سو یکی نیزه مبر بازوی او یکی نیش خنجر بپهلوی او پس انجوان زبان بسته دید که ان
لشکر شقاوت اثر میکذارند که انجوان را بخیمه کابرسانند سر بصحرا گذاشت و علی را از میان لشکر بیرون برد ضعف بران ناکام
غالب شد خود را از اسب بر زمین انداخت و بصدای ضعیف عرض کرد یا ابتا علیک منی السلام صدای علی بگوش ان امام مظلوم
رسید او دو الجناح شده روانه میدان شد فرزند خود را دید مکرر میفرمود ابن انت یا ولدی یا قرة عینی یوسف کلکون قبا
آه علی اکبرم کشته در کربلا آه علی اکبرم تا رسید بر سر بالین انجوان دید با فرق شکافته و بدن پاره پاره از شدت درد
پاشنه پا بر زمین میمالد و بعض از روایات است فصاح الحسین سبع مرات هفت مرتبه از روی جگر نعره کشید یا علی
یا علیا یا ولدی یا قرة عینی و یا بنی علی الدنیا بعدک العفا نور دیده بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا لعنة الله علی القوم الظالمین الی ابد الابدین

مجلس بیست و هفتم در مطالب متعلقه به بیست و سوم که شب قدر است باشد

قال الله تبارک و تعالی انا انزلناه فی لیلة القدر الخ در مجالس سابقه اشاره بتفسیر
اجمالی این سوره مبارکه شد و ذکر شد که اگرچه در خصوص شب قدر اختلاف بسیار
هست و حق اینست که در همه سال شب قدر هست مخصوص زمان جناب رسول خدا
نبوده است ولی حکمتهای الهی اقتضا کرده در مخفی بودن او مثل صلوة وسطی و ساعت استجابت

دعا و عمل مقبول و اسم اعظم و دور نیست که بعضی از آن حکمتها این باشد که چون استجابت دعا در
آن ساعات خاصه البته خواهد شد و با اسم اعظم البته دعا مستجاب خواهد شد هرگاه اینها ظاهر و معین بود
همه مردم جهال و اهل معصیت اتفاق او واسطه نیل بمقاصد خود قرار میدادند مفاسد عظیمه بران مترتب میشد
و اما مخفی بودن صلوة وسطی جهتش آن باشد که مردم محافظت و مواظبت تمام نمازهای پنج وقت را نمایند و جهت
مخفی بودن شب قدر یکی این باشد که این شبها را که احتمال شب قدر دارد همه را محترم دارند و از دیاد در دعا
و عبادات و توبه در همه آنها نمایند تا باعث زیادتی اجر و ثواب گردد و از برای هر یک از این ادعیه چیزهای دیگر هم
خداوند مخفی نمود وجوها و احتمالات بسیار در اختفا اینها هست که ذکر اینها موجب طول مجلس خواهد
شد خلاصه اینکه بر وجه علم و اطمینان نمیتوان گفت که مخصوص شب قدر آدولی از مطالب اخبار چنین ظاهر میشود
که شب قدر را از این سه بیرون نباید بود هر سه شب شب قدر چنانچه بعضی گفته اند بعید است بلکه از ظاهر
اخبار خلاف این ظاهر میشود که آن یک شب بیش نیست و تشبیه آن بفرامین سلاطین که چون اینها نظر اول
سلطان میرسد بکر تغییر آن در غایت اشکال است پس تقدیرات از برای بندگان هم از این قبیل اول که در شب
منزل میشود در شب نوزدهم قدر در شب منزل میشود و تغییر پذیر است و در بیست و سیم قدر حتم میشود و دیگر تغییر
داده نمیشود این تشبیه بنظر قاصر درست نیست زیرا که از دعاها وارد در شبها بعد از آن و بسیار اعمال وارد در
آنها و در بسیار ایام و لیالی شهر رمضان خوب واضح میشود که در شب بیست و سیم بر ختم نشده و همچنین ختم آن منافات
دارد با امر بدعا و صدقات و در باقی ایام سال که موجب تغییر مقدرات است علاوه سابقا بیان شد که بدا عبارت
از تغییر دادن حضرت حق اراده خود را بواسطه تغییر دادن عبد حال خود را و باید هم که چنین باشد زیرا که همین که
خلق فرمود عبد را فاعل مختار در پس اراده حتمیه و قطعی در شب باید که عبد بر حال واحد باشد و مکلف نباشد که
اختیار کرد با رتکاب عمل یا ترک ارتکاب آنها مجازات مختلف میشود پس مقدرات نظر بعالم ظاهر است و عالم علم
خداوند بر حقیقت حال عبد که متغیر خواهد شد حال عبد بانه مقادیر دیگر است پس اراده حضرت حق باید دایر
مدار حال عبد باشد که متغیر میشود اراده الله بمقتضای حال عبد ان خیرا فخیر و ان شرا فشر و اینمعنی اگرچه
دقیق است اما متین است اما اعتقاد بحتمیت مقدرات نظر بعالم اراده در شب بیست و سیم ندارد بلکه تغییر آن در
بین سال نیز ممکن است و بالجمله شب قدر از این سه بیرون نیست و احتمال بودن آن در شب بیست و سیم زیاد و بسیار قوی است
پس باید در این شب کمال سعی را در خواندن دعوات و بجا آوردن طاعات و عبادات بجا آورد که ائمه نقل امور سال بر وجه
نشود و اکر العیاذ بالله نقل بدی شد با تضرع و زاری و التماس دفع نماید بیمن کثرت رافت خداوند است که این
شبها شب نقل امور است امر بدعا و عبادت فرموده و دعاهای بسیار در آن مقرر فرموده با نواع مختلفه که هر کسی بهره داشته
باشد از بی سواد و با سواد که اشتغال بآنها بسبب شود از برای همه نشدند و اگر رافت نبود امر بآنها نمی نمود که یکبارگی بهمه صفات ناکاره داد
باقی باشند که تقدیر از بلا و بعد حالات ایشان شود چه قدر قبیح و ظلم بنفس است با وجود این رافت و رحمت

راه‌ها خیر و لب لباب حسن تقدیر که بنده از آن غافل شود و بهمان کسالت و بطالت و اعمال بد خود باقی بماند
از برای او مناسب حال او تقدیر یک سال شود پس این هنگام هر چه باو برسد از بدیها از آثار اعمال خود است نیکو بد
خداوند از برای من بدخواه و بد مقدر نموده زیرا که اگر چه تقدیر از خداوند است و این تقدیر ناشی و مسبب از حالت
خود بنده است و ممکن از دفع این بود و راه رفع آن را هم باو نمود و خود شخص مختار بود در سعی بر نیامد که خود را از آنها
فارغ نماید مثلا اینکه شخص مریض که طبیب حاذق باو گفت که فلان دوا که مسهل است بخور تا مرض تو رفع شود تا هر چیز بخوری
و بیاشامی و خوب باتمکن و سهولت از خوردن آن دوا در مقام تحصیل و خوردن آن بر نیامد که بدان واسطه آن مرض در
وجود شخص باقی ماند و از جمیع ماکولات و مطعومات لذیذ محروم ماند حال چه گوید آیا میتواند که بگوید طبیب مرا محروم از خوردن
چیزها و غذاها نموده است بلکه خود شخص بجهت تنبلی خود که نخورد دوا باشد خود را محروم از مشروبات و مطعومات
لذیذ نموده است و مرد مزخوان بعض مرض را املا میکند پس حال تو هم بعین مثل همین مریض است که خداوند کریم راه‌های تحصیل
مغفرت و مرهم وار برای درمانت فرمود تا خود را بشوی و تو خود بی‌ملامت و بقای خود را از همه آنها محروم میکنی پس ای عزیز من ملتفت
خبرباش و شیطان و نفس اماره ترا فریب ندهند و این جوهر گرانبها را که این شب باشد بکسالت از دست
بیرون کنند و بعد نادم و پشیمان شوی و پشیمانی سودی ندهد مخصوصا با آنچه مجلسی علیه الرحمه میفرماید که خدا
در این شب تقدیر را تا آخر میفرماید عزیز من ببین از بعضی اخبار چنین مستفاد میشود که حالت بنده از سه حالت بیرون نیست
یا در نعمت است یا در بلیت و یا در معصیت و در همه از این سه حالت خداوند از او چیزی خواسته اگر نعمت است از او شکر
خواسته اگر بلیت است از او صبر خواسته و اگر معصیت است از او توبه و استغفار خواسته و از جمله نعمتهای عظیم در حق ما
ما از منکرین شب قدر نیستیم و از برکت ائمه طاهرین از جمله معتقدین بان میباشیم زیرا که همین قرار داد
در این امت شده و امتحان نیست زیرا که سوره مبارکه انا انزلناه صریح است در نزول ملائکه در شب قدر و در سالهای بعد
امور مقدره حال این ملائکه نازل میشوند اما بعد جناب رسول بر کی نازل میشوند آیا برابی بکر و عمر و عثمان و معاویه
و سایر خلفای جور نازل میشوند یا بر غیر ایشان شبهه در فساد اول نیست و احدی هم قائل بان نشده حتی سنیان پس
معین شد نزول آنها بر غیر اینها پس آن غیر غیر از حضرت امیر و یازده فرزندان بزرگوار است پس تأملی نیست که نیست
غیر آن بزرگواران کسیکه شایسته نزول ملائکه بر او باشد پس ایشانند حجتهای الهی بر خلق و خلفای حضرت رسالت
پناهی پس ثابت شد امامت ایشان و نیز ثابت شد که در هر عصری باید حجتی باشد که نزول ملائکه بر او باشد و
آن حجت هم غیر امام دوازدهم نیست پس باید شب قدر را منکر شد پس از زمان رسول یا اقرار بان باشد تا ثابت
بطلان خلفای ثلثه و حقیت عترت طاهره و حیات امام دوازدهم سلام الله علیهم و اما انکار شب قدر چنانچه از بعضی
از عامه نقل شده منافی با ظاهر سوره قدر است و انکار آن بمنزله انکار قرآن است و بهمین مطلب در جمله اخبار
اشاره شده و ما حصل مضمون اینست که ذکر شد که این شب هم امتحانست از برای این امت و شاید سبب
امر بخواندن سوره مبارکه عنکبوت در این شب این باشد بیانیکه در مجلس سابق اشاره شد و اینهم

از شواهد است که دلالت دارد بر اینکه این شب شب قدر است چنانچه امر بخواندن سوره انا انزلناه در این شب
همین دلالت دارد و همچنین از امر بخواندن سوره روم بنحویکه در مجلس سابق اشاره شد و از امر بخواندن حم دخان
هم دلالت ظاهر میشود و حال واضح شد بر تو که از اعظم نعمتهای الهی اینست که ما از جمله اقرار دارندگان هستیم بشب قدر
پس باید شکر این نعمت عظمی را بجا آوریم و شکر محض گفتن الحمد لله نیست بلکه حقیقت شکر صرف کردن بنده است نعمتهای
الهی را در مورد و محل آن مثلا چشم را صرف نماید بر دیدن قرآن و تلاوت آن و نظر بروی علما و صلحا و والدین و صنایع
الهی که موجب زیادتی معرفة الله است و هکذا و هر گاه نظر بنامحرم کند و یا بچه حرامست نظر باین کفران کرده این نعمت
و نعمت زبان را باید صرف در تلاوت قرآن و صلوات و اذکار و دعا و حرفهای خیر دنیا و آخرت و سلام و تهنیت عطا
و ارشاد و هدایت بندگان خدا و امثال اینها و همین نحو قیاس کن سایر نعمتهای الهی را پس این شب قدر که از اعظم
نعمتهای الهی است شکران اینست که آنرا صرف نمائی در احیا داشتن و دعا کردن و توبه و زاری و تضرع نمودن
که سبب شود اینها از برای حسن تقدیر زیرا که خداوند در غایت رأفت و مهربانی است بالنسبه ببندگان خود [illegible]
که از برای ایشان خوب و خوش باشد ولی چون حکیم است و عادلست و مکرر در مجالس سابقه ذکر شد که معنی
عدل و حکمت یکی و وضع شیء است در موضع مناسب آن پس تا حالت تو اقتضای حسن تقدیر نکند خدا
حکیم از برای تو خوش مقدر کند تو میخواهی مشغول معاصی و طغیان و شهوات و صفات رذیله باشی و از برای تو
و مغفرت باشد خوب و خوش تقدیر شود پس تو از این طرف هر گاه ضد اینها در تو موجود باشد البته
تقدیر بخواهد شد پس محل خود را قابل نما تا برسد بتو فیوضات خاصه پروردگار [illegible]
نیست هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست از آن راه که خداوند طالب
احسان بندگان است و اینهم باید بر وجه حکمت باشد امر فرموده اینها را بطاعات و عبادات و توسلات و تضرعات که بدان
واسطه احسان نماید و احسان هم در محل خود واقع شود و از ذکر این مطلب واضح شد حسن امتحان که بدان واسطه واضح
شود حال بندگان بر خود ایشان و الا بر خداوند واضح است ولی بجهت خفای حال ایشان بر خود ایشان اگر واقع نشوند [illegible]
مطیعین و مقربان و آنچه اگر شایسته آن نیستند بجهت توضیح حال مطیعان و سایران نزد دیگران واضح و مفرد
امتحان چنانچه عقلا هم حکم میکنند بر آن زیرا که ظاهر و واضح اگر دو اعمال ایشان و در دخول بانبیا و متابعت اولیا مختلف
چه بسیار اشخاص که ایمان ایشان از روی نفاق و بجهت حفظ اموال و جان و اسم [illegible] بود و چه کسانیکه بجهت طمع
دنیا و اعتبار ایمان آورده اند چنانچه در حدیث سعد بن عبدالله که خدمت حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر
مشرف شد مذکور است که [illegible] براو ایراد کرده بود که سبب اینکه شما [illegible] میکنید خلفا را چه چیز است
و حال اینکه ایشان اسلام آورده بودند به پیغمبر از روی اختیار نه از روی اکراه و اجبار زیرا که ایمان آوردن ایشان در
مکه بود و وقتی بود که هنوز اسلام قوتی نداشت و در غایت ضعف بود بنحویکه مسلمانان ایمان خود را اکتمان مینمودند
و از ترس کفار فرار میکردند بعضی بطایف و بعضی بحبشه و جمیع اطراف دیگر گریخته بودند و خلفاء ثلثه

دران زمان ایمان آورده بودند واز مهاجرین بودند نه از انصار که در مکه مسلمان شده باشند پس ایمان اینها از
روی حقیقت بود نه نفاق پس چرا شما اینها را کافر و منافق میدانید سعد از عهده جواب بدر نیامد تا آنکه
بخدمت حضرت حجة بن الحسن سلام الله علیهما رسید و از مسائلی که اراده سؤال داشت یکی این مسئله بود که امام زمان عجل
در جواب این فرمود که اسلام اینها از جهت طمع بد بنا بود چون اینها با کاهنان و ساحران یهود مخلوط بودند و از
شنیده بودند که امر جناب رسول خدا قوت خواهد گرفت و بزرگ خواهد شد و جهانگیر خواهد کرد و غنایم و اموال بسیار
بدست خواهد آورد و هر که با او باشد غنایم بسیار بدست خواهد آورد پس باین سبب ایمان آوردند اینها نه از روی حقیقت
بلکه از روی نفاق و بحسب ظاهر بود ولی در باطن و حقیقت امر کافر بودند و بعضی از مردم که مرتکب عبادات میشوند بجهت
معتبر شدن نزد مردم و معروف شدن بصلاح و تقوی صاحب ریاضت میشوند در مساجد و صحراها حضور مردم گریه ها میکنند
و جبه و ردا و تحت الحنک و قرآن میشوند که مردم را فریفته کنند و از دنیا منتفع شوند و صاحب ریاست و شهرت شوند
پس چگونه در این جزء تمامی بینی و طایفه دیگر هستند که ایمان ایشان و اطاعت و بندگی اینها از روی حقیقت است
و خلوص و واقع است که همه این طوایف در صورت ظاهر در ظاهر تمام مسلمانند و حال آنکه در واقع در غایت اختلاف
این طایفه سیم سعید طیب اند و این دو طایفه اولی خبیث و شقی و منافقند انطایفه اهل اخرت اند و این دو طایفه
دنیا اند و هرگاه امتحان نشوند هر دو یک اجر را مستحق اند چون باطن ایشان ظاهر نشده پس عقل حکم میکند که مقتضای
حکمت بالغه فراهم نمودن اسباب امتحان است تا حقیقت حال و باطن هر کسی ظاهر شود و بدانند شایستگی و استحقاق
و قدر خود را و طلب نکند از خداوند چیزی را بجز آنچه مقتضای حالت او است که بسا باشد تمنا با حکمت و مصلحت وادن با مسؤل
ایشان را گذاشتن شیء است در غیر مقام خود و خداوند نمیکند خلاف حکمت و مصلحت را و باید هم اتمام نماید حجت
خود را و از این جهت بود امتحان مینمود امتهای سابقه را قوم نوح را امتحان نمود بعد از آنکه مدتی بسیار زمان بعثت او
گذشت و جمع قلیلی بران بزرگوار ایمان آورده بودند و باقی دیگر بر کفر اصلی خود باقی ماندند خداوند اینهارا که ایمان آورده
بودند امتحان نمود بانکه بعد از اینکه نوح طلب فرج نمود جبرئیل نازل شد عرض کرد که خداوند دعای ترا مستجاب نمود
پس بگو بمؤمنان که خرما بخورند و هسته اینهارا بکارند و رعایت بکنند آن درختان را تا خرما دهد چون میوه اینها
برسد من فرج دهم ایشان را پس حمد و ثنا خداوند بجا آوردند و این خبر را بمؤمنین رسانید ایشان هم شاد شدند و چنان
کردند انتظار کشیدند تا درختان میوه دادند نزد نوح بردند و طلب وفای بوعده کردند نوح دعا کرد و حق تعالی
وحی نمود باو که بگو باز خرما بخورند بکارند هسته اینها را چون بزرگ شود و میوه دهد من فرج دهم ایشان را قوم گمان
کردند که نوح دروغ گفته با آنکه خلف کرده خدا او وعده خود را پس ثلث اینها از دین برگشتند آن دو ثلث دیگر بوعده
عمل کردند خرما خورده و هسته از اکشت کرده تا میوه آن برسید میوه اینهارا نزد نوح آوردند و عرض کردند
از ما باقی نمانده مگر اندکی پس میترسیم اگر تا خیر شود هلاک شوند وحی رسید که ای نوح کشتی بساز که دعای
ترا مستجاب کردم پس خداوند امتحان نمود قوم ترا باین مرحله و قوم حضرت موسی ع را امتحان

فرمود بانکه فرمود بحضرت موسی که سی روز روزه بگیر پس بیا بکوه طور تا من نازل کنم بتو الواح توریة
را پس از گرفتن موسی سی روز روزه را فرمود که ده روز دیگر روزه بدار پس از آن نازل میکنم بتو توریة را پس سامری
ملعون فرصت کرده در این مدت گوساله طلا که از فرعونیان گرفته بودند و خاک زیر سم مادیان که در روز هلاکت فرعون
جبرئیل بران سوار شده بود بران گوساله ریخت پس آن گوساله بحرکت آمد و صدا بر آورد که خدای شما در این گوساله است
و خود را بشما نموده پس پرستیدند او را پس کسانیکه ثابت قدم بودند در ایمان گمراه شدند این بود که موسی بعد از رجعت
از طور و اطلاع بر کیفیت حال عرض کرد که الهی سامری گوساله را ساخت حرکت و صدا را کی در او افکند ان هی الا
فتنتک یعنی نیست این واقعه مگر فتنه تو یعنی امتحان کردن تو خطاب رسید این امتحان است از جانب ما تا جدا شوند
گوساله پرستان از خدا پرست و هکذا امر پیغمبر آخر الزمان امتحان فرمود که ذکر آن باطول کلام و ملال است همین قدر
از برای وضوح مطلب کافی است و امتحان این امت بحکم گوساله سامری این امت ابی بکر لعین و غصب نمودن خلافت امیر المؤمنین
و سامری این امت عمر ملعون بود و چون این اسباب از برای امتحان بود خداوند بخصوص در قرآن تصریح باسم آن بزرگوار
نفرمود و همچنین در تشهد نماز و دادن مقرر نشد زیرا که هرگاه چنین بود این مرحله قابل انکار نبود و چون خلافت آنحضرت
و تمکین نمودن مردم از آنجناب در غایت صعوبت و مخالف با هوای نفس ایشان بود امتحان هم باید باموری بشود که مخالف با هوای
نفس باشد لهذا این مرحله را باید امتحان فرمود و از همین جهت که تمام امتحان بود جناب امیر مامور شد که جهاد نکند و شمشیر
نکشد و حق خود را نگیرد زیرا که اگر چنین میکرد اگرچه از پیش میرفت و تمکین میکردند لکن امتحان نشده بودند و با اکراه
ایمان آورده بودند و همین بود حکمت آنکه جناب رسول وصیت فرموده بودند بانحضرت که بعد از من جهاد مکن مگر اینکه یاور و معین
داشته باشی و این بود که آنجناب فرمودند که قضا دست مرا بسته یعنی قضای الهی بامتحان خلق اقتضا کرده که آن بزرگوار در
خانه نشیند و تمکین نماید که در خانه اش را آتش بزنند و در پهلوی زوجه اش بزنند و محسن او را شهید کنند و بعد
تا زمانه بازوی آن مظلومه را بشکنند و ریسمان در گردن آنجناب انداز ند و او را بمسجد کشند و آن بزرگوار حجت خود را
بیان و ظاهر نماید تا خوب واضح شود و امتحان تمام شود حقیقت ایمان و اسلام و رعایت ایشان حقوق حضرت رسول را با آن
سفارشها که میکرد آنجناب در حق عترت طاهره فرموده و از مردم دست خود قرار داد خوب واضح شود و بدانند که حال
ایشان چه بوده است و اگر این امتحان نبود مقام سلمان و ابوبکر و مقام عمر و ابی ذر و عمار و عثمان و مقداد و حال
دیگر واضح نمیشد این تحقیق را ضبط کن تا بر تو واضح شود که بجهت حکمت امتحان بود جعل معاویه در مقابل جناب
امام حسن و یزید پلید در مقابل حضرت امام حسین و هکذا احوال سایر ائمه از شهدا بشود و بدانکه هر یک از ائمه علیهم السلام
با کمال قدرت بر دفع دشمنان خود بمرتبه یکه میخواستند کمال قدرت و تمکین را داشتند مع ذلک نکردند یکی از جهات
همین بود که ذکر شد ... و در این اعصار هم هست بمراتب شدید تکالیف شاقه مانند روزه و زکوة و خمس و احتراز
از شهوات نفسانی و امثال این از عبادات و بندگی دو چیز است یکی در بجا آوردن طاعاتیکه مخالف با هوای نفس باشد
و ترک کردن معاصی که اسباب آن فراهم باشد پس در این شبها ملتفت باش که طاعتی که بجا میآوری نفس تو بان مایل

نباشد و مخالف باشد با هوای نفسانی تو چون نماز خاصه نماز قضا و احتراز از معصیتها چون غیبت و تحقیر و
مردم و کذب و دادن مشقت و در مجالس خاص حاضر شدن و امثال اینها نه بود و درهم جمع شدی و غایت
هیچ رحمت ندارد چنانچه در اهل این زمان است که شبها قدر را مشاهده میکند بلکه بارگاه خود را سنگین تر میکنند نعوذ بالله
اللهم وفقنا لما تحب و ترضی پس تا فرامباش و متذکر باش و بهترین اعمال در این شبها احسان بفقرا و ضعفاست که در
احادیث وارد شده که سریعتر اعمال خیر در اثر احسان است که فوراً اثر میکند و دفع میکند بلیات را و مکو که من فقیرم
چه کار در انفاق در حال فقر چنانچه مضمون حدیث است که فتوت و جوانمردی در سه چیز است عفو با قدرت و انتقام و تواضع
با دولت و انفاق با فقر پس چه بسیار بهتر و نیکوتر است انفاق در حال فقر از انفاق در حال غنا و دولت و این تو یکی از
حکمتهای فقر انبیائی که فقیر بودند و فقر جناب امیر زیرا که هیچ که غنی و صاحب دولت بودند و انفاق میکردند مقام
ایشان خوب معلوم نمیشد بر خلق بخلاف آنکه چون فقیر بودند و نداشتند جز قرص نانی که خود را نیز لازم باشد که بسائل و انفاق
میکردند پس چون احتمال اثبات شد در این شبها فوت نشود سعی کن و تا میتوانی احسان بر دستان و دادن صدقات
نما بدین واسطه دفع شدائد از تو بشود در جمیع این سال در مصابیح القلوب وارد است که ضعیفه مشغول ناول غذا بود
که فقیری از آن زن سؤال نمود و نداشت جز لقمه که در دهان داشت آن لقمه را از دهان باز داشت و بآن سائل داد زمانی نگذشت
که سبعی طفل آن زن را بدهان برداشت پس بخداوند عالم ملکی را فرستاد که آن طفل را از دهان سبع جدا کرده بآن زن داد و گفت
بگیر این طفل را بعوض آن لقمه که بسائل دادی ببین سرعت اثر صدقه را در دفع بلا و ایضاً ذکر کرده که در بصره حاکمی بخیل و ظالم
کرده بود که بسائل و فقیر احسان نکنند اگر کسی چیزی بفقیر میداد او را اذیت مینمود و بدین واسطه فقرا در تعب بودند روزی
فقیری آمد بدر خانه ضعیفه سؤال نمود آن زن بر حال او رقت کرده قرص نانی بار داد اتفاقاً کماشتگان حاکم او را گرفته
نزد آن حاکم ظالم بردند گفت مگر نشنیده بودی که حکم مرا گفت شنیده بودم اما مرد بودم مابین اطاعت حاکم باطنی و اطاعت
حاکم ظاهری و اطاعت اولی مقدم بود لهذا اطاعت او را اختیار کردم گفت از کدام دست خود نان دادی بسائل گفت
هر دو دست پس حکم کرد هر دو دست او را بریدند و آن ضعیفه بیچاره طفل صغیری داشت به پشت او بستند و او را از شهر بیرون کردند
و آن زن بجهت آن جراحتی که باو رسید و خون زیادی که از دستها او رفت و تشنگی بر او غالب شده بود رفت بر سر نهری که بر آب
آب نهاد آب بیاشامد طفلش در آب افتاد آن زن بیچاره آه سرد از دل پر درد بر کشید طفل صغیر خود را میدید که در
میان آب است و با مید نبود و دست نداشت که او را بگیرد و چون چاره ندید شروع کرد بمناجات که الهی وا فقیراه حال خراب و وا فقیراه از
چشم پر اشک من و آگاهی از سوز دل کباب من تو خود چاره کن بر حال من و نجات ده طفل مرا از آب تا که دیدم دو جوان خوشرو نزد
او حاضر شدند و طفل او را از آب بیرون آوردند و دستها بریده او را حاضر نمودند بموضع خود گذارده صحیح نموده چنانچه
اثر زخمی بر آن نماند و طفل او را بدست او دادند آن زن از ایشان سؤال کرد که شما کیستید که در این حال بفریاد من
رسیدید گفتند ما همان دو قرص نانی هستیم که در راه خدا انفاق کردی و بواسطه ما این بلا از تو خداوند کریم مهربان
ما را بدین صورت خلق فرمود و امر کرد که تو و طفل تو را از این شدت نجات دهیم آن زن طفل خود را بر داشته و با دستهای صحیح

شهر شد و رفت نزد آن حاکم ظالم و گفت ببین خداوند عالم چگونه بفریاد من رسید بعد از آن حکم خداوند بگیرد
نشد که دستهای این کربلائی احسان در راه او نکند قطع باشد دستهای او را باز بر گرداند طفلش را از غرق شدن نجات
داد پس چه خواهد کرد با آنکسانی که در روز عاشورا در کربلا دستهای حضرت ابی الفضل را قطع کردند وقتی آنکه مشغول
احسان بود بحضرت رسالت که آب بتشنگان حرم برادر برساند و اطفال صغیر برادر را از شدت تشنگی برهاند و این بود
که وقتیکه دستهای مبارکش را از هم جدا کردند اعتنائی نکرد و مشک را بدندان گرفته و سعی میکرد که شاید آب بخیمه ها برساند
اما وای بحال که ناگاه تیری بر آن مشک زدند که تمام آب بر روی زمین ریخت و امید او قطع شد و رو بطرف خیمه کرد و گویا بحضرت میگفت
ای عباس دیگر بخیمه مرو و بسوی مرکز تا بعضی اطفال از چشم ما انتظار او را میکشند و پس از آنکه
از چشم مبارک خود بیرون کشید سر را حرکت میداد که شاید آن تیر از چشم او بیرون آید چنانچه مضمون حدیث است که فجعل یحرک
وجهه یمیناً و شمالاً و بناء و اضطرّ در اثنای عمود بر فرق مبارکش زدند که از اسب بزمین افتاد و بصدای حزین عرض
کرد یا اخا ادرک اخاک ... [illegible]
... [illegible]
و چون آن خبر بآن حضرت رسید و دید که بچه حالت افتاده با چشم گریان و دل
سوزان فرمود الان انکسر ظهری و قلّت حیلتی و انقطع رجائی یعنی ای برادر الان پشتم شکسته شد از کشته شدن تو
و حیلتم کم و امیدم قطع شد یعنی فدای درد دلت شوم ای مولای من نمیدانم چه حالت داشتی در آن هنگام و حال الله

مجلس بیست و هشتم در موعظه شب بیست و سیم

قال الله تبارک و تعالی و اسئلوا الله من فضله ان الله کان بکم رحیماً ترجمه ظاهر این آیه شریفه یعنی سؤال کنید ای
بندگان از خداوند بدرستیکه بوده است خداوند همیشه بشما مهربان و جناب سید سجاد در دعای ابو حمزه ثمالی که در سحرها
این ماه میخوانند عرض میکند انت الفائل و قولک حق و وعدک صدق و اسئلوا الله من فضله ان الله کان بکم رحیما
و لیس من صفاتک یا سیدی ان تأمر بالسؤال و تمنع العطیة و انت المنان بالعطیات علی اهل مملکتک یعنی خداوند تو
گوینده و قول تو حق است و وعده تو راست که فرموده سؤال کنید ای بندگان من از خداوند از فضل او بدرستیکه خدا
بشما مهربانست و نیست از صفتهای تو ای آقای من که امر فرمائی بسؤال و منع فرمائی از عطا کردن و حال آنکه توئی منت گذارنده
بعطاها بر اهل مملکت خود از همین آیه شریفه حکمت سؤال و دعا معلوم میشود که چون عقل حکم میکند بر خوبی احسان با قدرت
و قبح آنکه منع از آن باعث ضرر و در قرآن هم ذکر شده قبح منع از عطا بسائل با قدرت چنانچه خداوند عالم حضرت یعقوب
شیخ الانبیا را بواسطه آنکه یک شب سائلی از در خانه او محروم برگشت مبتلا فرمود بفراق یوسف و آن همه صدمات بر او
وارد شد لهذا خداوند امر فرموده است بسؤال بنده مطالب خود را از او چه بسا هست که تا چند گاه سؤال سائل در دادن آن
سؤال است و با سؤال مصلحت میشود و بعضی دعاهم مثل تو بیماری که چنانچه بدو توبه عبد مستحق عذاب با توبه
مستحق رحمت میشود همچنین بدون دعا بسا هست شخص مستحق شفا و فقر یا مرض و بلا و با دعا مستحق ضد آن

اهل بهشت همین بوده مکث عا را د مکون درجه مفقد است مبشو زیرا که این بعینه مثل انست که کسیکه کار نو میکند
نکوید اکر مقتدر شد معد نشوم مبشو و وارد هم شده اکر سوال کسند مکو شد انچه مقدر است مبشو بد ستیکه هر
مقدر که ماهی را و محاجت کند دیکو بکذار آخر کسی بغیر یا داو میرسد و در آخر دعا ابو حمزه است که عرض میکند و فذا مرتنا
و لا ترساتلا فلا تردنی الا بقضاء حاجتی یعنی خداوندا تو امر فرموده که رد نکنیم ما سائل را از در خانه خو و بخشش
جوی نمودم و از تو سوال میکنم پس رد مفرمای پروردکا مکر بر اورد حاجتهای من سوال از حضرت ذو الجلال باید نمود
وقت مکر در دن خداوند کریم و در بعضی اخبار وارد است که خداوند حیا میکند که دستی بدرکاه او بلند شود و او را خالی
بر کرداند از این جهت است اکر در کتاب عدة الداعی مسطور است اکر بعد از اینکه فرعون بد که غرق میشود متوسل شد بحضرت موسی
و انجناب بغیر یاد او نرسید و بعد که دفن بمقام مناجات خطاب شد یا موسی بغیر یاد فرعون نرسید جهت خلقت او را نکرده بودی
بعزت خود قسم اکر ملتجی من شد بود بفریاد او میرسیدم پس ای عزیز یا و جو خداوند با این رافت و رحمت البته خود را ما یوس
از قبول حاجات او مکن و فلد نعمت دعا را بدان و در حدیث است که و کو یا سائل اهم اشاره باین شد که میهر حیز با ضرر یا بی منفعت
هیچ چیز با استغفار ضرر نمیرساند هیچ کناهی و با صد ضرر نمیرساند هیچ بلائی و با دعا ضرر نمیرساند هیچ شدت و جدا در این
شبها خصوص در این شب که احتمال کلی میرود که شب قدر باشد و چکونه سائل از در خانه کریم ما یوس میشود عزیز من فکری کن که
شب جمعه ما پیوسته صبح شود فردا کاه کار دان امر بند شوند و من نور و سیا ماند باشیم پس دیکر چه خواهیم کرد و کی امر زیده
خواهیم شد و دیکر اکر در این شب چون ما بر اورده نشود پس کی بر اورده خواهد شد و در این مجلس اسباب اجتماع است زیرا که
مجلس مؤمنین و تنسیم خصوص سحر شب قدر و ما و تو سنکین بار از اعمال فواحش و کبائر کناها که از ما صادر شده از دروغ
و غیبت و سخن چینی و قطع رحم و ایذاء مسلمانان و کم دادن و فحش کفتن و امثال این تصور نما که هر کاه خدا از
ما راضی نباشد و ما را خواهند که بقبر برند و در تاریکی و تنهائی قبر ما را عذاب کنند آیا چه خواهیم کرد در آنجا
که بفریاد ما میرسد اینعبادات ما که معلوم نیست که شرایط صحت ظاهر و غیر را دارد یا نه زیرا که مثلا نماز شش مقصد دارد
اول مقدمات دوم مقارنات سیم مبطلات چهارم شکیات پنجم سهویات ششم احکام عمل بمظنه و اینها هر یک
بسیار احکام دارد که یا باید با جتهاد تحصیل شده باشد یا بتقلید و هکذا سایر عبادات اهم احکام و شرایط بسیار دارد
پس کناهان بسیار و بدون شرط و عبادات معلوم نیست صحت و حالت اینها و از اطراف سفر پر خطر هم در پیش تصور نما که کی
از اهل قبرستانی که تا ایشان با ما بوده یا هفته پیش از این محله و از این خانه در محله ایشان در انجا رفته دیده آمد
از اهل قبرستان که تا عمل خود کشته منتظر اینکه شاید کسی خیراتی از برای ایشان بفرستد در حدیث وارد است که جناب امیر
مؤمنان در مرتبه در مراجعت از صفین بقبرستانی تشریف بردند و با اهل خطاب فرمودند السلام علیکم یا اهل الغربة السلام علیکم
یا اهل الوحشة السلام علیکم یا اهل التربة بدانید اموال شما را قسمت کردند و زنان شما شوهر کردند و فرزندان شما یتیم
شدند این خبریکه در نزد ما بود خبر دهید ما را از آنچه در نزد شماست پس جواب سلام ان بزرکوار دادند و عرض کردند که شکمهای
ما ... انبار ان شد و استخوانهای ما از هم پاشیده شد و کرفتار شده ایم بجزای اعمال خود پس ای عزیز قبل از انکه

کار از دست برود این مجالس را فرصت غنیمت شمار و دست تضرع بدرکاه الهی بر اور و تو به کن و از بدیهای کذشته کریه
و زاری نما که در حدیث است که بسا هست که بنده بواسطه زیادتی کناهان دولت از بهشت بقدر مسافت از عرش تا
بزمین دور هست که از خوف خداوند کریه کرد نزدیک میشود بهشت از یک چشم بهم زدن و دست توسل بدامن ائمه
هدی که مقربترین خلق اند در درکاه خداوند همه صدمات بر خود جهت راحت ورفاهیت ما کنه کاران کشیدند در حدیث
وارد شده که هنکام ارتحال سید انبیا از دنیا جبرئیل خدمت انجناب نازل شد بعنوان رحمة للعالمین فرمود ای جبرئیل
خبر بده که چشم روشن و قلبم قوی شود عرض کرد بهشت را زینت داده حور العین خود را اراسته منتظر روح مطهر
تو اند باز فرمود خبر بده که قلبم قوت یابد چشمم روشن شود عرض کرد ارواح جمیع انبیا و اولیاء سلف صف در
بسته منتظر قدوم شریف شما اند فرمود خبر بده که غصه از دلم برود عرض کرد در این وقت غصه که از داری فرمود
غم امت دارم ایا خداوند با امت کنه کارم چه خواهد کرد عرض کرد و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی هر اینه بزودی
خداوند انقدر از کنه کاران امت تو ببخشد که تو راضی شوی پس فرمود الان طاب لی الموت و هکذا حضرت فاطمه زهرا
در وقت فوت دعا در حق عاصیان امت پدر فرمود و حال اینکه در ان حال دلشکسته بود از ظلم جفا کاران امت که هنوز اثر
شکستکی بازو و پهلو باقی بود و هنوز چشم ان مظلومه از اثر سیلی عمر ملعون قرمز بود و هکذا باقی ائمه طاهرین که ذکر انها
موجب طول مجلس است و از همه بالاتر در وقت ان حالت کلکون کفن صحرای کربلا با لب تشنه و شکم کرسنه و جکر مجروح
از داغ برادران و جوانان بیر پر و خاک افتاده هر زمان صدای العطش اطفال از خیمه کاه بسمع شریف ان امام
مبین میرسید شمر ملعون میکوید که دیدم در ان حال ان امام مظلوم اهسته سخنی میکوید با خود کمان کردم که نفرین میکند
کوش فرا دادم با خداوند مناجات میکند و دعا بعاصیان امت جد میکند کویا میفرمود خداوندا این سر و این
خنجر شمر شریران جوانان و برادران شهیدان اتش ان خیمه کاه حرم ان شتران برهنه ان عبا عرب بیکس الهی من بعهد
خود وفا کردم تو هم البته اولائی بوفای بعهد خویش و امرزش کناهان امت جد پس متوجه شد بشمر لعین و فرمود
ان کان لا بد من قتلی فاسقنی شربة من الماء فقد نشفت کبدی من الظماء یعنی الحال که لا بد امر امیکشی پس جرعه ابی
بلب خشکم برسان که جکرم از تشنکی سیخته این عم از دل شعبابین تو نمیرود که جکر کوشه پیغمبر فرزند ساقی کوثر را در
میان دو نهر اب با لب تشنه شهید کردند چنانچه زینب خاتون در قتلکاه بالای سر کشته برادر نوحه میکرد که
ای برادر جان اکر فراموش کنم همه غمها را این غم از دل من بیرون نمیرود که تو را در میان دو نهر اب با لب تشنه و شکم
کرسنه شهید کنند اسئلک اللهم برحمتک یا الله یا الله یا الله الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و نهم در شرح دعای روز بیست و ششم

این روز در احترام مانند شب است پس مناسب و سزاوار است که از ابعبادات و ترک معصیت شام کنند و بغفلت
بسر نبرند و در ثواب دعای این روز وارد شده که هر کس بخواند این دعا را در این روز رفیق باشد با انبیا و صلحاء
و شهدا و از صراط چون برق جهنده بکذرد چنانچه در نماز شب بیست و چهارم وارد شده که هر کس در این شب هشت

مصیبت

مجلس بیست و نهم

رکعت نماز بکند هر دو رکعت بیک سلام و هر سوره که خواسته باشد بخواند ثواب برای او ثواب حج و عمره و
دعا امروز این است اللهم اغسلنی فیه من الذنوب وطهرنی فیه من العیوب وامتحن قلبی فیه بتقوی القلوب یا مقیل
عثرات المذنبین بدان ای عزیز که از جمله صفات سلبیه که خداوند منزه از آن است این است که خداوند محل حوادث نیست و مراد
بیان این است که معنی حالتهایی که بر مخلوقات وارد میشود مانند مرض و صحت و غم و شادی و عداوت و محبت و خشنودی و غضب که بعضی از آنها
و اما آنها بر خداوند وارد نمیشود و ذات اقدس او از جمیع حوادث بری و عریست و این ظاهر و واضح است زیرا که اینها همه از
لوازم جسمیت و محل آثار آنها قلب است و خداوند نه جسم است و نه قلب دارد و وجه دیگر اینکه هر یک از اینها مستلزم احتیاج و نقص
است و با وجود این منافات دارد در این مرحله واضح است اینکه میگوییم که خداوند دوست میدارد محمد و آل محمد را یا دشمن
میدارد هر که با ایشان دشمنی کند یا فلان عمل را یا متصف شود بفلان صفت چنانکه مثلا در قرآن هم وارد شده ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین یعنی بدرستیکه خداوند دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد طهارت کنندگان را معنی آن
اینستکه خداوند معامله میکند با اینها معامله دوستی چنانچه اگر کسی را دوست بدارد دفع شر و بدیها از او میکند و خیرات و
نیکیها از برای او میخواهد و هر چیز خوبی که داشته باشد باو میدهد همچنین معنی دوستی خداوند همین است که بلاها را
و بدیها را از او دفع میکند و چیزهای نیکو را و عطا میفرماید و احسانها که گوناگون در حق او میفرماید چنانچه تو هرگاه دو
میدادی و میخواهی نزدیک تو باشد هر کدام از اینها را اگر زیاد تر دوست میداری میخواهی نزدیک باشد تو
از دیگران و باو زیادتر توجه میدهی همچنین خداوند هم هر کرا دوست میدارد نزدیک بخود میکند یعنی رحمتها و
احسانهای خاصه خود را شامل او میفرماید و کرامتهای خاصه ایجاد قوه بشریت خارج است بدینها و بجا میفرماید و
آنچه در معنی دوستی گفتیم معنی دشمنی خداوند است مثلا چنانچه تو هرگاه دشمن داری زحمت میکنی و او را از خود دور
میکنی خداوند نیز دشمنان خود را معذب میفرماید و آنها را از توجهات خاصه و نعم ابدیه و بلاهای دنیویه که موجب
بلندی درجات اخرویست محروم و بی نصیب میفرماید همچنین معنی اینکه خداوند فلان عمل را دوست میدارد یعنی جزا
اعمال و عوض او را زیاد میدهد بفاعل آن مثلا اینکه کار برای که تو دوست میداری هرگاه شخصی آن کار را
از برای تو بکند او را اجرای نیک میدهی بسبب آن کار و اگر آن شخص دوست تو هم باشد زیادتر او را اجر میدهی مثلا
اینکه در اخبار است که خداوند شراب دشمن میدارد اینست که عذاب میکند فاعل آن را پس از آنچه ذکر شد واضح شد
رضا خداوند و غضبش در معنی اینستکه سید انبیا فرموده پنج چیز است که موجب رضا خداوند است راضی میکند خدا را
از بندی صله رحم و نیکی بپدر و مادر نمودن و صدقه پنهان دادن و وقتی از روی اخلاص نمودن و نماز شب کردن و پنج چیز
بغضب میآورد خداوند را قطع رحم کردن و عاق والدین و خلف کردن از اداء حقوق الهی و تمام نخوردن از وقت تا آخر انداختن
منع از روزه و حج و غیره که بنو دارد کردن پس مؤمنین سزاوار است که پنج اول را شعار خود نمایند و از پنج دوم احتراز
نمایند تا رضا خداوند که بهترین چیزها و بهترین احسانها است خدا و نداست بعد از برای ایشان حاصل شود و معنی غضب
الهی که عذاب کردن او است بندگان را بعد از آنکه باشد بدسکار باشند بس معنی غضب الهی ابتلا بصدمات دنیویه و اخرویه

است از برای ما که کاران تا پاک شویم و کفار و کسانیکه بی ایمان باشند العیاذ بالله از دنیا بیرون میروند
همیشه بعذاب اخروی گرفتار خواهند بود باید شخص سعی در دفع گناهان نماید چنانچه در تطهیر نجاسات شخص باید کمال سعی را نماید
و ازاله عین نجاست از محل آن نماید و بعد بشوید و کرمش آب تا پاک میشود هر آبی که باشد غایت امر در آب قلیل بعد از
ازاله عین دو دفعه شسته شود و در هر دفعه فشار هم بدهد در آنچه قابل فشار باشد احتیاطا احتراز از آن غسالهم نماید
ولی در هر مرتبه که بعد فشار و نجاست غساله باشد اشکالست و عکس وجوا اولین و عدم نجاست غساله در نزد جهی
خالی از رجحان نیست محل نجاسات شرعیه از قبیل کثافات شرعیه است چنانچه در کثافات عرفیه تا زوال عین
نشود نظافت حاصل نمیشود پس اگر بخواهی مورد رحمت الهی بشوی باید اول دفع کثافات باطنیه را بنمائی که آن گناهان
و صفات ذمیمه است دفع نمائی بچیزهائیکه چون آب دفع آنها میکند مانند توبه و پنج وقت نماز را صحیح بجا آوردن
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و روزه داران را افطار دادن که در خطبه جناب رسول صلی الله علیه و آله وسلم مذکور است که
کسی افطار دهد روزه دار را آمرزیده شود گناهان او و باشد از برای او ثواب بنده آزاد کردن و مثل سه مرتبه بعد از
هر نماز گفتن این استغفار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال والاکرام واتوب الیه و مثل
زیارت جناب سید الشهداء در شب اول ماه با وسط آن یا آخر آن که در حدیث وارد شده که از گناهان بیرون میرود
مانند روزیکه از مادر متولد شده و عطا میشود باو ثواب حج و عمره و مثل گریستن در مصائب آن بزرگوار که
در اخبار وارد شده است که هر کس بگرید بر آنحضرت آمرزیده میشود اگرچه گناهان او بقدر کف دریا باشد چگونه چنین
نباشد و حال اینکه تعزیه داری آنجناب معوض شفاعت شده و جبران اینستکه چون صدمات وارده بر آن
حضرت جهت آمرزش گناهان شیعیان شده پس باید شیعیان هم کمال سعی در عزاداری آنجناب نمایند و یاد نمایند
مصائب آنحضرت را و سید ابرار وارد شده خاصه این مصیبت که خوان حضرت از دو کرده که کاش شیعیان بودند در اینجا
و میدیدند چنانچه نقل از آنجناب شده که فرمودند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا
ان یرحموا لی عظمت و شدت و بزرگی این واقعه از این شعر معلوم میشود زیرا که نفرمودند کاش بودید و داشتم باشید
و فرق شکافته علی اکبر را ببینید یا آنکه دستهای بریده حضرت ابی الفضل را ببینید یا آنکه باشید استخوانهای
درهم شکسته داماد ناکام را ببینید بلکه آنجناب اینها را نفرمود که همه شما در روز عاشورا باشید ببینید که
بچه نوع و بچه قسم طلب آب کردم از برای طفل شیرخوار خود و ابا کردند اینکه رحم کنند مرا یعنی رحم بر من و طفل
صغیرم نکردند بجواب تیر بر حلقوم نازنین او زدند آه آه نمیدانم بر آن طفل دست و پا بسته چه میگذشت در
آنحال گویا بزبان حالش بگو شاعر این بود کز آب نداد بمظلوم کر شیر نداد مادر محروم ازاب کز شیم
شیر بیرون بکشید تیر از حلقوم آن بزرگوار تیر را از حلقوم آن طفل شیرخوار بیرون آورد و خون حلق آن طفل
مظلوم را گرفته بجانب آسمان پاشید پس ذکر و گریه کن تا آمرزیده شوی و رفع گناهانت بشود که عمده مانع رحمت
همین گناهان است چنانچه در فقره اول دعا امروز است که اللهم اغسلنی فیه من الذنوب یعنی خداوندا بشوی مرا

دنیا و یاد دادن روز از گناهان دیگر چون مانع خصوص گناهان هست بلکه بسا هست که صفات ذمیمه هست
که اینها مانع است مانند بخل و حسد و کینه و عداوت و نفاق و کبر هستا الاینها بلکه اینها در منع از فیوضات
خاصه بالاتر است و معاصی هم ظاهر از همین صفات و از ثمرات و آثار آنها است چنانچه صفت حرص هر گاه در شخصی باشد
باعث میشود بر ترک بسیاری از طاعات مثل ترک نماز در وقت یا از اصل بجا نیاوردن و مثل ترک تحصیل احکام اصول
و فروع که حرص دنیا او را مجال نمیدهد و نمیگذارد که بر خدا یاد کند و بسا هست که همیشه جنب یا بجهت نداشتن
غسل جنابت خود همچنین باعث میشود بر ارتکاب بسیاری از کبایر مثل ستم و چون کم فروشی و تدلیس با مسلمانان و ربا و
امثال اینها چنانچه مخصوص است از دنیا خلق این زمان و در احادیث متعدده وارد شده است که بعد از آنکه حضرت نوح
از کشتی بزیر آمد شیطان آمد نزد آنحضرت عرض کرد که ترا بر من حقی و نعمتی است میخواهم شکر نعمت ترا بجا آورده عوض
حق ترا بدهم فرمود من اکراه دارم که بر تو حقی داشته باشم و تو جزای حق مرا بدهی بگو آن چه حق است گفت من
چه قدر رنج ببردم تا بکشم تا یک نفر را اکراه و جهنمی کنم و تو نفرین کردی و تمام بنفرین تو هلاک شدند حالا زمانی
راحتم تا دیگر خلقی خلق شوند مکلف شوند تا آنکه من آنها را معصیت اندازم الحال بجهت ادای حق تو نصیحت میکنم ترا
که از سه خصلت احتراز کن اول از تکبر که من بواسطه آن برید ترا آدم سجده نکردم و رانده درگاه الله شدم دوم
از حرص که جد آدم بواسطه آن از گندم خورد و از بهشت محروم گردید و رانده زمینش نمودند سیم از حسد بود که بواسطه
آن قابیل برادر خود هابیل را کشت و بعذاب الهی هلاک و معذب شد عزیز من ببین این سه خصلت را که چه بسیار
مفاسد بر اینها مترتب میشود بسا هست شخص خودش میداند که خنده و قرائت او درست نیست یا بواسطه کبر یا
بواسطه حرص دنیا نمیرود صحیح نماید و همان نماز فاسد مشغول است مادام العمر یا آنکه کبر او مانع میشود از حاضر
شدن در مجالس مسئله و موعظه که نرم شود دل او و یاد گیرد احکام دین داری خود را یا حرص او مانع میشود
و هکذا چه بسیار از طاعات شریفه مانند نماز جماعت و تشییع جنازه و عیادت مرضی و پرسش حال فقرا و دست
کشیدن بر سر یتیمان و سلام کردن و امثال اینها که از شخص فوت میشود بجهت تکبر یا حرص و چه بسیار از گناهان
کبیره مهلکه که شخص مرتکب میشود چنانچه در بعضی کتب حکایت شده که شخصی همسایه عابد صالحی داشت که بجهت نیکی
مردم او را دوست میداشتند این شخص بدین جهت که این مرد نیک مقبول مردم بود بر او حسد میبرد غلامی را خرید
و او را تربیت داد تا مدت زمانی پس با و گفت من در حق تو زحمت زیاد کشیدم الحال مطلب من این است که این
کارد را از من گرفته با این شمشیر و امشب با هم میرویم به بام خانه همسایه و تو در آنجا سر مرا ببر و کشته مرا در بام
خانه او بگذار و زرها را ببردار و از این شهر بیرون رو آن غلام آنچه مولا را نصیحت کرد مقید نشد و بر دل
او اثر نکرد غلام بوصیت مولا عمل نموده او را در بام خانه همسایه کشته و انداخته و از شهر بیرون رفت صبح
اهل و همسایه آن شخص در مقام تفحص برآمدند که او کجا رفته و چه شده است تا آنکه سر و تن کشته او را بر
بام خانه همسایه دیدند آن بیچاره را گرفته نزد حاکم بردند او را حبس کردند و اموال او را تاراج کردند

و بردند تا آنکه روزی تاجری از این بلد بآن بلد که غلام بود رفت و قضارا با غلام هم صحبت شد غلام چون
دانست که از اهل وطن مولای او است پرسش احوال آن مرد صالح را نمود آن مرد ماجرا و واقعه او را نقل نمود غلام
واقعه خود و مولای خود را نقل نمود پس نوشته از آن حاکم گرفت بآن شهر آمد و هر ضرری که بما او رسید بود از او زایل نمود
این و ارث حسد گرفته شنیدیم و نمود غرض از این حکایت این است که مفسده حسد که چه بسیار مفاسد دینیه
و آخرتی بر او مترتب میشود که این حسود بیچاره مادام العمر در آتش حسد می سوزد و در آخرت در آتش قهر الهی در
انوار سبیل حرارت است بسکه قابیل بعد از آنکه حسد برد بر هابیل کشت و را شیطان بصورت آمد نزد او و گفت
جهت اینکه قربانی برادر هابیل این بود که هابیل آتش را میپرستید آتش هم قربانی او را قبول کرد و سوزانید تو هم
سجده و پرستش کن آتش را تا آتش برادر این قربانیهای ترا قبول کند قابیل از او هم قبول کرد و سجده آتش نمود و آتش
در آن زمان بهمین سبیل و بهمین عاقبت کار او بجای رسید در مجالس مذکور است که امر شد از پروردگار بر زمین که او را
فرو برد زمین او را فرو برد تا بزانو عرض کرد پروردگارا شیطان تکبر کرد و به پدرم سجده نکرد و مخالفت امر تو نمود
نفرمود زمین او را فرو برد خطاب شد بلی اما قابیل نکرد اینخ زمین فرو برد او را تا کمر فرو رفت عرض کرد پروردگارا
پدرم آدم نافرمانی تو کرد از شجره که نهیش فرموده بود نخورد زمین نفرمود او را فرو برد خطاب بلی و اینکن قطع رحم
نکرد ای زمین فرو برد او را تا سینه اش زمین فرو گرفت عرض کرد پروردگارا پدرم قسم داد ترا بحق محمد و علی و فاطمه
و حسن و حسین او را امر نکنیم منهم قسم میدهم ترا بان خمسه طیبه که مرا از این بلا نجات ده خطاب شد بر زمین که او را
بیرون انداز بجبرئیل خطاب شد که او را فرست حرف زدن مده زمین او را چنان بیرون انداخت که بکوه افتاد
عمودی از آتش چنان بر فرقش زد که بدن او و اعضایش نصف عذاب دوزخ برای همین یکنفر مقرر شده است چنانچه در حدیث
روایت شد مجملا مقصود این است که آنچه سرمایه شقاوت و باعث ارتکاب گناهان است غالبا صفات ذمیمه است و همه
مانع از توجهات خاصه حضرت همین صفات رذیله خواهند بود از این جهت است که در فقره اول دعای امروز میفرماید اللهم
اغسلنی فیه من الذنوب یعنی خداوندا بشو مرا از گناهان اینکه مانع ظاهر است و پاک کردان مرا از کثافت عیبها
صفات بدکه مانع باطنیه است و این دو شاکرد بر طرف شد اگر چه شخص قابل فیوضات خداوند میشود ولیکن فیوضات خاصه که از
بندگان خاص است زیرا که اینها وقتی حاصل میشود که شخص از اهل توحید حقیقی باشد و از غیر او بکلی منصرف بشود چنانچه در حدیث
است که عبد سه حرف است عین اشاره بعلم بمولی است که عبد یقین داشته باشد که مولائی دارد و با اشاره است بر بینونت
و جدائی غیر مولا است که از هر چه غیر مولا است جدا میشود و دور میاندازد و علاقه ماسوی مولا را از خود قطع کند
با اینکه ماسوی اموری موجب بعد و مخالفت و نافرمانی مولا نشود و میشود تا اینکه ضایع کند عیال و اموال خود را که
اینهم مخالفت مولا است و دال اشاره بدنو بمولا است که نزدیک شود باو و باطاعت کردن اوامر و نواهی او را و منحصر
رضای او و توجه باو نماید که هر چه او را خواسته باشد بجا آورد و هر آنچه او از برایش خواسته عبد نیز همان
را بخواهد از این جهت است که علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین در کتب فقهیه و رسائل عملیه ذکر کرده اند

که فریب که شرط صحت جمیع عبادات است سه مرتبه دارد **اول** اینکه قصد بنده بجا آوردن عبادت طمع بهشت باشد **دوم** اینکه قصد نجات از عذاب الهی باشد این دو مرتبه عیبی ندارد اما کمالی هم ندارد ولی خلافست که هرگاه قصد او تحصیل ثواب یا نجات باشد چون از دیاد مال یا نجات از بلیات و مهالک دنیوی یا حفظ خون و عرض و مال و امثال آن باعبادت صحیح است یا نه جمعی باطل دانسته اند و اقوی در نظر حقیر صحت است زیراکه عمل را برای خدا بجا آورده است و اینها داعی او بوده است در پیش طبع او و او این داشته که قصد او تحصیل دنیا شده و از اینجهت شد و واضح شد که هرگاه قصد او این سه امر هم باشد باز هم صحیح است **سیم** که مرتبه اعلی و فوق همه است که هیچ جهت توجه باینها نداشته باشد زیراکه همه اینها راجع بخود اوست بلکه قصد او امتثال امر مولی باشد که چون او مستحق پرستش است عبادت و پرستش میکند او و این فوق همه مراتب است چنانچه سید اولیا عرض مینمود اِلٰهی مَا عَبَدْتُکَ طَمَعاً لِجَنَّتِکَ وَلَا خَوْفاً لِنَارِکَ بَلْ وَجَدْتُکَ اَهْلاً لِلْعِبَادَةِ یعنی الهی نه اینست که من عبادت کنم ترا بجهت آرزوی بهشت یا آنکه از ترس عذاب آتش بلکه یافتم ترا مستحق از برای عبادت و پرستش و از این جهت عبادت میکنم ترا پس بنده باید بهشت و جهنم توجه نداشته باشد چه جای چیزهای دیگر این بود که خطاب فرمود بموسی بن عمران که ای موسی بیرون رو بگو تو خوب بنده هستی الا اینکه ترا از نسیم سحر و هوای آن خوش میاید از این جهت سحرها بر میخیزی پس قلب تو که خانه حق است باید بکلی خالی از غیر حق باشد و مخصوص خود صاحب خانه باشد تا قابلیت توجهات خاصه در او حاصل شود و این مقامیست که هرگاه برای بنده حاصل شود هر چه بخواهد از برای او حاصل و میسر است و سعادت جاودانی برای او موجود است از مصابیح القلوب نقل شده که یکی از بزرگان که او را شیخ نجیب الدین میگفتند گفت بمسجد کودستان بصره رفتم چون شب از نیمه گذشت و مردم در خواب شدند نگاه کردم دیدم چهار نفر جنازه را بر دوش کشیده میاوردند با خود اندیشه کردم که گویا این را کشته باشند نزد ایشان رفتم گفتم شما را بخدا قسم که راست بگوئید که این شخص را شما کشته اید یا دیگری ایشان گفتند ای مرد کمان بد مبر در حق مسلمانان که این را کسی نکشته و ما مزد و ویم زنی بر انشان دادند که این مادر او است رفتم نزد آن زن گفتم چرا روز نیاوردی که دفن کنی و کسی را از موت او خبر نکردی که تشییع کند جنازه او را پیره زن گفت این فرزند من جوانی بود شرابخوار و فاسق و بدکردار بحدی که در این شهر او را بیک مثل میزدند چون نزدیک مرگش رسید مرا بمن وصیت کرد که ای مادر چون من مردم ملتفت نکردن و بکش مرا بدور خانه بگو خدایا اینست آن مرگ عاصی بدعمل که بدست سلطان اجل گرفتار شد الهی من او را بسیار و بنزد تو آورده ام و دیگر اینکه جنازه مرا شب دفن کن که مردم نفهمند و مرا دشنام و لعن نکنند و دیگر آنکه سر ما هم تو خودت در قبر بگذار شاید خداوند رحم بواسطه گیس سفید تو بر من رحم کند چون مرد بوصیت او رفتار کردم رسیمانی بگردن او کردم خواستم او را بدور خانه بکشم آوازی شنیدم که اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ هُمُ الْفَائِزُونَ ای زن چه گستاخی و جسارت میکنی که با دوستان خدا مگر نه اینست که دوستان خدا رستگارانند پس قدری خوشنود شدم و آن

اراده بر گشتم و بوصیت دویم او عمل نمودم و او را شب بقبرستان آوردم و الحال میخواهم بوصیت سیم او عمل نمایم و بدست خود او را در قبر گذارم گفتم ای زن این امر از چه راه است که مادری میتواند فرزند خود را بقبر گذارد و خداوند هم که او را عفو فرمود آن پیره زن تبسم نمود شیخ میگوید که من او را بقبر گذاردم چون خواستم برگردم او بیرون آمد و بچشم آن جوان بحرکت آمد کفن از روی خود گشود و نظر بمن نمود و تبسم کرد در فرمود ای شیخ گفتم مهربانا ای مادر بدنیا خورده ای چه کردی که کاران را تعجب حیرت باد شد خواستم از او سؤال کنم ندائی شنیدم که ای مرد چرا دست معطل کرده و توقف داری فی الحال بسوی قبرش او پوشید پس عزیز من خدا را ببین چه میکند با کسیکه این توجه باو نماید و پشیمان شده رو بسوی او آورد دیگر با چه خواهد کرد با کسانیکه همیشه توجه باو دارند پس تعجب نباید کرد از رتبه که خداوند بجناب سیدالشهداء عنایت فرموده زیراکه آن بزرگوار جز بحضرت حق نظر بهیچ چیز نداشت از هر که شنیده جهت رضای او بود مجد خود را بدست خود بقبرستان فرستاد بجهت رضای او و طفل شیرخوار را بدست خود برد در مقابل تیر جهت رضای او و عیالات خود را در کربلا جهت اسیر شدن در راه رضای او و با وجود آنکه دفع همه آن شدائد برای آنحضرت ممکن بود ولی نخواست دفع آنها را بجهت رضای او و از این جهت بود که جناب سید اولیا بعد از سید انبیا مرتبت داشت و افضل و بهتر بود بر جمیع اهل عالم زیراکه همه آنحضرت مصروف بود بر تحصیل رضای حق جل شانه و طالب میکرد در دفع هیچ شدت و بلائی را و بکلی از خود گذشته بود چنانچه در حال نماز پیکان تیر از پای مبارکش بیرون میاوردند و اصلا ملتفت نمیشد بواسطه آنکه چون قلب پاکش از ماسوی الله خالی بود متوجه بسوی محبوب و معشوق بود از خود هم بیخبر بود چنانچه بکلی از دنیا و ما فیها گذشته و ترک لذائذ دنیا نموده بود که لباسش از پشم خشن درشت و فرش او از پوست و نانش یا از سبوس جو یا جو بی سبوس خورشش نمک سید جزائری علیه الرحمه در انوار روایت میکند حکایت که حاصلش آن اینست که بعد از آنکه ضربت بر فرق همایونش زدند مکرر میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید صعصعة بن صوحان از آن بزرگوار سؤال کرد که یا امیرالمؤمنین بفرما که آیا تو بهتری یا آدم فرمودند اگرچه قبیح است تَزْکِیَةُ الْمَرْءِ لِنَفْسِهِ یعنی تعریف کردن شخص خود را ولی من باب اظهار نعمت الهی میگویم آدم را داخل بهشت کردند و جمیع نعمتهای الهی را برای او مباح و حلال نمودند و او را از خوردن یک درخت گندم منع کردند و با وجود آن کرد ارتکاب کرد و برای من مباح نمودند و من گذشتم از آن و نخوردم در جمیع عمر خود بغیر از من بلکه نان جو را هم بی سبوس نخوردم پس صعصعه عرض کرد تو بهتری یا نوح فرمود قوم نوح در مقام ایذاء و صدمه نوح برآمدند نفرین کرد بر ایشان و هلاک کرد آنها را و من با این همه صدمه و اذیت که در عمر خود از مردم کشیدم نفرین نکردم بر آنها عرض کرد تو افضلی یا ابراهیم خلیل فرمود که ابراهیم عرض کرد رَبِّ اَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی خداوندا بنما بمن اینکه چگونه زنده میکنی این مردگان پوسیده را خطاب رسید مگر تو ایمان بما نیاوردی عرض کرد چرا ولیکن میخواهم قلب من مطمئن شود و ایمان من بمرتبه ایست که فوق آن تصور نمیشود قلب من چنان مطمئن شد که لَوْ کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقِیناً اگر پرده برداشته شود پرده که ما بین خالق و مخلوق است بر مرتبه و اطمینان قلب من در آن درجه ازهد بالاتر است که دیگر جای زیاد

شدن و بالا رفتن ندارد عرض کردند یا علی تو افضلی یا موسی فرمود که چون مبعوث فرمود خداوند موسی
بسوی فرعون و عطا فرمود باو معجزهٔ ید بیضاء و اژدها شدن عصا را فرمود برو بسوی فرعون باز عرض کرد الهی من
کشته‌ام از ایشان نفسی را و میترسم از ایشان که بکشند مرا از خدا مسئلت کرد که برادرش هرون را هم شریک او کرد
و مرا و قتیکه خدا و رسول امر فرمودند که ببرم سورهٔ برائت را بمکه بسوی فرعونهای مکه در موسم اجتماع ایشان با وجود آنکه
کشته بودم از ایشان بسیار از شجاعان و دلیران ایشان را و پدران و برادران ایشان را اصلا خوفی نکردم و نخواستم شریک
و بردم با ایشان سوره را و خواندم بر ایشان عرض کردند یا علی تو افضلی یا عیسی فرمود مادر عیسی هنگامیکه درد
حمل بر او ظاهر شد امر شد بمادر او که از بیت المقدس بیرون رو که اینجا جای وضع حمل تو نیست و مامور شد برفتن در
نخلستان و مادر من در مسجد الحرام هنگامیکه آثار وضع حمل بر خود دید خواست خارج شود امر شد باو که داخل خانه شو
و وضع حمل من در خانه خدا شد و مخفی نماند بر اهل معرفت که این بیانات هر کدام عنوانیست از برای صفتی از صفات حسنه
آنحضرت آنچه در مقام افضلیت خود از آدم فرمود اشاره است بمقام زهد آنحضرت از لذائذ و ترک شهوات و ترک دنیا که
نسبت بوجود و جواهر و فرش پوست قناعت فرموده و آنچه در مقام افضلیت خود از نوح فرمود اشاره است بصبر آن بزرگوار
از شدائد دنیا و از جانب رسول خدا روایت شده که فرمودند که فتوت در سه خصلت است انفاق با فقر و تواضع با دولت
و عفو با قدرت بر انتقام و انفاق آن بزرگوار بر فقرا بر همه کس واضح بود اگرچه بحسب واقع از همه اغنیاء عالم غنی تر بود
و قدرت بر انتقام از دشمنان از هر جهت داشت و ممکن بود از برای آنحضرت و مع ذلک متحمل صدمات آن مبشد نفرین کرد از
همه اقسام انتقام اسائر بود از ابراهیم شمرد آنچه در مقام افضلیت خود از ابراهیم فرمودند اشاره است بمقام یقین
آنحضرت که حقیقت ایمان و اعتماد بشه هر صفات ملکات حسنه است و آنچه در مقام افضلیت از حضرت موسی فرمودند اشاره است
بمقام توکل کامل آنحضرت که منبعث از ایمان کامل است و آنچه در مقام افضلیت از عیسی فرمود اشاره است بطهارت باطنیه و لطافت
کان بزرگوار در نهایت طهارت و لطافت باطنیه و ظاهریه و حقیقت و معنی بوده حتی آنکه تمام آن بزرگوار را خون نفاس
نبود که امر شده است باو که بوضع حمل خود در اشرف بقاع ارض در بیت الله الاعظم حرم مطهر کعبه باید محفوظ باشد از جمیع
انجاس و اخباث و اینها کلا ناشی است از اقبال و توجه و اجتناب بالکلی بسوی حضرت حق جل شانه و انقطاع کلی آنحضرت از غیر حق
یادآور است که در فقرهٔ ثالثه دعا اشاره میفرمایند وامتحن قلبی بتقوی بما القلوب زیرا که تقوی سه قسم است یکی تقوی بدن
و یکی تقوی نفس و یکی تقوی قلب اما تقوی بدن تطهیر او است از کثافات و نجاسات ظاهره و تقوی نفس پاک کردن
از صفات رذیله و ملکات خبیثه و تطهیر قلب تخلیه و پاک کردن او است از ما سوی حضرت حق که صاحب این خانه است و از این جهت
است که دل را اهل معرفت تعبیر بکعبه میکنند زیرا که کعبه خانهٔ ظاهری است و دلها باطنی خدا و بهر جا این سه تقوی حاصل
شود مورد الطاف خاصه و عنایات مخصوصه حضرت حق خواهد شد و اینها هر یک بر دیگری مقدم و مرتبت عزیز من
روی که دهر وادی قدم بین که چگونه پیشوایان برای سالکان طریق نجات و یقین سلوک این راه نموده اند که هم
چنان کن تا بمقصود برسی در دست آن زده بنای فانی و علایق آن بردار تا بر تو آسان شود سلوک را و نجات و ببین که چه

در این دار دنیا همین بزرگوار که تا پیشوا فضل بود در او بر جمیع انبیا قبل از خاتم انبیا و محبت و ولایت آن
بزرگوار شرط قبول و صحت واقعیه جمیع عبادات است و کلید درهای نجات است چنانچه از حضرت رسول روایت شده که در
شب معراج دیدم حلقه که بر در بهشت میخورد در دکران یا علی یا علی است سبب این کرد از جبرئیل پرسیدم عرض کرد
جهت آنستکه داخل بهشت نمیتوان شد مگر بمحبت علی بن ابیطالب و حضرت سلمان از رسول خدا دیدند که در درجات
عالیه بهشت مرغان داشت از او پرسیدند که از کجا این درجه و مرتبه رسیدی گفت ما نلت بهذه المرتبة الا بحب علی بن ابیطالب
با وجود این ببین که نسبت دنیا چه میکند که بعد از وفات جناب رسول خدا او را غصب نمودند و باین اکتفا نکردند ارازل ناس
ابو الخناس یعنی عمر ملعون با جمعی از اشقیا بر در خانه او آمدند و عمر فریاد کرد که ای پسر ابیطالب از خانه بیرون بیا با ابی بکر
بیعت کن و الا در خانه را آتش میزنم و شما را همه میسوزانم آن بزرگوار شنید صدای آن ملعون را و بامر خداوند
نمود تا آنکه فاطمه زهراء بی تاب شد از کلمات زشت آن ملعون بدسرشت برخواست عصابه بر سر بست و از مصیبت پدر
لیلا و نهارا گریه از مفارقت پدر بزرگوار ضعیف و نحیف شده با این حال آمد پشت در خانه و با چشم گریان فرمود
ای عمر چرا ما را بمصیبت خود وا نمیگذاری دست از ما بر نمیداری چه میخواهی از علی گفت در را بگشا و الا در
خانه را با همه میسوزانم آن مظلومه فرمود ای عمر مگر از خدا نمیترسی که بی اذن داخل خانه ما میشوی آخر این خانه است که
بی رخصت و اذن داخل نمیشوید در هر روز ده بار رفته و تو امروز میخواهی در این خانه آتش را بسوزانی پس آن ملعون از
خدا و رسول شرم نکرد گفت هیزم بیاورند هیزم آوردند در خانه فاطمه را آتش زدند چون در نیم سوخته شد از پای نحس خود
لگدی بر آن در زد آن در گشوده شد خواست داخل خانه شود آن مظلومه فریاد برآورد که یا ابتاه یا رسول الله و مانع شد
پس آن ملعون با غلاف شمشیر خود بر پهلوی آن مظلومه تازیانه بر بازوی مبارکش زد آن خاتون چنان بطاقت شد که
برادر پدر یا رسول الله ببین دختر خود را که از اشقیا امت تو چگونه ظلم میکنند برادر صدای آن مخدره بگوش امیر مؤمنان
برخواست در صحن خانه رسید بعمر ملعون بلند کرد آن لعین را و بر زمین زد بقسمیکه گردن و بینی نحس آن ملعون مجروح شد
و وصیت که در باطن قضای الهی است و در ظاهر وصیت حضرت رسالت پناهی است مانع از قتال شد و بدین
واسطه آن سکان شهر که شدند عمر فرستاد نزد ابی بکر لعین و از او مدد طلب نمود جمعی کثیر از اشقیا را بامداد او روانه
نمود و مقصود از این فقره همین بود که القوم مرد دست علی را که ید الله بود بستند و ریسمان بر گردن انجناب انداختند و
آنحضرت را با این حالت بیرون بردند پس صدیقه طاهره آمد گرفت بازوی امیر المؤمنین را با آن حالت خسته و گفت نمیگذارم
علی را با این حالت بمسجد ببرید پس عمر ملعون تازیانه چند بر دست بازوی آن نور دیده پیغمبر زد که بازوی او را شکست
نمیدانم این روز سخت تر بود بر فاطمه زهراء یا عصر روز عاشورا که سر مطهر فرزندش را بر سر نیزه جفا و بدن مبارک
ایشان را بر روی خاک گرم کربلا انداخته بودند روی نجبا و حرم او کردند عمر سعد ملعون هم حکم کرد بسوزانند خیمهای
زین حسین را نمیدانم آتش زدن آن عمر بد بر خانه پیغمبر سخت تر بود یا این آتش که هشتاد زن و بچه مخدره
بودند که همه سر بصحرا و بیابان گذاشتند و بعضی جامهای ایشان آتش گرفته و در بیابان میدویدند چنانچه در

بعضی از کتب مصیبت مذکور است که دختری آتش بجامه اش گرفته بود دمید و پدید بود قتلگاه ملعونی از او سؤال
نمود که ای دختر بکجا میروی گفت میخواهم بروم نزد عمو عباس شکایت کنم از این قوم بی مروت که نمیدانم در نزد
فاطمه زهرا زنده او را عمو بیعت ترا بود با زدن سیلی شمر بعد دختران او را هنگام غارت کردن و سوزانیدن خیمها
جناب از فاطمه دختر جناب سید الشهداء صاحب بیت الاحزان روایت نموده که چون لشکر در خیمه ما ریختند من کوچک بودم
و در پاهای من دو خلخال بود از طلا ملعونی آمد و آن خلخالها را از پای من بیرون میکرد و میگریست گفتم از برای
چه گریه میکنی ای دشمن خدا گفت چگونه گریه نکنم و حال آنکه برهنه میکنم دختر رسول خدا را گفتم اگر تو میدانی
که من دختر پیغمبرم پس چرا مرا برهنه میکنی گفت اخاف ان یجیئ غیری و یاخذه گفت میترسم من غیر من دیگری بیاید
و ببرد بنهای از اینجا نظیر همین هم در کتاب ازعلیا مخدره زینب خاتون روایت شده که فرموده من در خیمه
ایستاده بودم که ملعونی داخل خیمه شد و اول بجانب من آمد آنچه با من بود غارت کرد و گریبان مقنعه و در گوشم
بود در آن حال گریه میکرد من با و گفتم ای ملعون هتک حرمت مرا میکنی و گریه هم میکنی این بیجا جواب داد که گریه من
از جهت این مصیبتهاییست که بر شما اهل بیت وارد میشود ای مظلومه میفرماید که من از سخن آن ملعون بغیظ آمدم
برا و نفرین کردم و گفتم که خداوند هر دو دست و هر دو پای ترا قطع کند و بسوزاند اول ترا با آتش دنیا قبل از
انکه بسوزاند ترا با آتش آخرت والحمد لله که بعد از آن ملعون را اول دست و پا بریده بعد او را با آتش سوزانید مجملا فاطمه
مظلومه میگوید که من بعد از غارت خیمها بر در خیمه ایستاده بودم متحیر که ایا ما را میکشند یا اسیر میکنند نظر میکردم
بر جسد پاره پاره پدر بزرگوار که با بدن چاک چاک مانند گوسفند قربانی بر روی ریگهای گرم کربلا افتاده بود و بسیار
و اصحاب او
غمخواری ایشان میدیدم که ناگاه دیدم ملعونی سوار بر اسب و جمعی از زنان را جلو انداخته بود و بکعب نیزه خود میزد آنها
و میدوانید و آنها از ترس کعب نیزه او در پناه یکدیگر میرفتند ای مظلومه میگوید من از دیدن این لرزان و بیتاب شدم و استخوان
کاه
بلرزه آمد هوش از سرم رفت و از ترس این ملعون گاهی بطرف عمه ام کلثوم خاتون و گاهی بطرف چپ میگریختم تا
نظر آن ملعون و سپاهی بمن افتاد و قصد کرد من از ترس او گریختم و آن ملعون از عقب من تاخت تا کعب نیزه بر میان دو کتف من
زد من برو در افتادم بیهوش شدم و چنان گوشواره از گوش من کشید که گوشم دریده شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین ابد الآبدین

۲ مجلس سے ام در شب دعای روز بیست و چهارم

دعای روز بیست و چهارم اللهم انی اسئلک فیه ما یرضیک و اعوذ بک مما یؤذیک و اسئلک فیه التوفیق لان
اطیعک و لا اعصیک یا جواد السائلین در شب بیست و پنجم هر که هشت رکعت نماز بکند در هر رکعت بعد از حمد
ده مرتبه قل هو الله احد بخواند ثواب شود از برای او ثواب عبادت نکند کان و اما از جهت این عاشر یعنی قضا میکند این حدیث
شریف را که در مجمع البحار اشاره بان نموده و در کشکول شیخ بهائی نقل فرموده و حاصل آن اینست که عنوان
بصری میگوید مدت ها در خدمت مالک مشغول بودم که از او استفاده نمایم شاید گرمی صدق پیدا کنم که بفهمم حقیقت چیزها
تا آنکه شخصی مرا راهنمائی کرد بحضرت صادق رفتم بعد از آن خدمت آنجناب نمودم آن بزرگوار

توجه ما ننمود من نفر مودند بیرون رفتم در مسجد رسول الله ص دو رکعت نماز بجا آوردم و خداوند را بحضرت قسم دادم که قلب
آن بزرگوار را بمن مهربان فرماید روز بعد خدمت آن بزرگوار رسیدم فرمود ای عنوان حقیقت بندگی را اشعار خود
نما تا خداوند تعلیم کند ترا و قلب تو منشرح شود عرض کردم حقیقت بندگی را تعلیم من فرمائید فرمود اول مرتبه چیز است
اول آنکه بداند که العبد لا یملک شیئا یعنی بداند که عبد مملوک است چیزی را مالک نیست هر چه دارد از مولا است چون چنین دانست
صرف میکند مال را در آنچه صاحب مال که خداوند باشد امر فرموده و صرف نمیکند در آنچه خداوند نهی فرموده و اشاره است
صرف مال براو و در آنچه مولا مقرر فرموده است چنانچه سیره صلحا بر این جاری بوده است و از این جهت بمقامات
رسیده اند و محروم نمیکند فقیر را با قدرت و از حضرت صادق مرویست که حق میفرماید که هیچ چیز نیست که امر کنم
کسی را و کار کرده ام که او را قبض نماید مگر نفس مؤمن که من میترسم از قبض او قبض میکنم و کسیرا که قبض او را کراهة دارد
اگر چه بیم خرما هم باشد و پرورش میدهم مثل کسیکه شتر بچه خود را پرورش میدهد چون روز قیامت شود من
آن صدقه را بمقدار کوه احد میرسانم تا باشم مثل او تو ثواب رسانم و از اینجاست که بعضی گفته اند که در وقت زکوة و تصدق
دادن مستحب اینست که دست دهنده زیر دست گیرنده باشد زیرا که آن اول بدست رحمت الهی میرسد بعد از آن بدست
سائل مقصود در اینجا منافع صدقه نیست بلکه مقصود اینستکه بنده باید بداند که مال خداوند باشد و همین که امر
پروردگار برسد تصرف آن در مصرف فورا امر نماید و در بعضی از احادیث وارد شده که چون آیه من یقرض
الله قرضا حسنا نازل شد ابو دحداح گفت فدایت گردم یا رسول الله خداوند از ما قرض خواسته است و حال آنکه
او غنی است فرمود آری هر که در راه قرض دهد ده بهشت در عوض دهم میخواهد بدین سبب داخل بهشت کرد اند عرض کرد
که اگر من بخدا قرض دهم تو ضامن بهشت میشوی فرمود آری هر که بقرض دهد در بهشت برای او عوض دهم گفت نیز من
دحداح با من باشد فرمود آری عرض کرد دختر من ام دحداح با من باشد فرمود آری عرض کرد دست مبارک بمن بده همین که میگو
آن بزرگوار دست با و داد عرض کرد مرا دو بوستان است هر دو را قرض دادم بخداوند عالم و مرا جای این در باغ بهشت جناب
رسول فرمود که یکی را از برای خود نگاه دار و دیگری را بقرض ده گفت گواه میگیرم ترا اگر رسول خدا که بهترین این دو بوستان
را قرض دادم و آن بوستانی بود که در آن ششصد نخل خرما بود آن سرور فرمود خدا ترا ایران جزا دهد بهشت
بعد از آن ابو دحداح پیش ام دحداح زوجه خود رفته واقعه را با او گفت آن زن گفت با نفع باد معامله تو و مبارک
کند خدا بر آنچه خریدی و سعی کردی پس دست برد و آنچه خرما در دامن کودکان بود از دهان ایشان بیرون آورد و از آستین
ایشان بیرون کرد تا آنکه رفتند به بوستان دیگر مؤمنان با اعتقاد چنین بوده اند که بجز فرموده رسول خدا چنین
کار میکرده اند و در این زمانها آنچه از برای مردم میگوئی تاثیری ندارد در دلها ایشان حقوق واجبه الهی را
ادا نمیکنند با وجود آن دعا بدی میکنند بلکه بسیار هست برهنه و گرسنه را دیده میبینند و لباس معقد دارند
و یکی را انفاق نمیکنند و حال آنکه میشنوند که جناب رسول خدا یک پیراهن بیشتر نداشته اند شب فقیری سؤال و
اظهار برهنگی نمود آن بزرگوار پیراهن مبارک را از بدن مطهر خود بیرون کردند و بسائل دادند و بدن خود

بجسم سر نمودند بنوعیکه جای حشیر بدن ان بزرگوار نمودار شد صبح بلال مؤذن صدا را به الصلوة بلند نمود ان بزرگوار فرمودند ای بلال امروز مرا معذور دار که بدنم برهنه است مرا شرم می آید که از خانه بیرون ایم اما نمیدانم این سجاد و بالا تر بود با سجاد فرزند عزیزش گلگون کفن صحرای کربلا که با وجود انکه بدن مطهر او زخم بود بر زخمها بسیار و ان پیراهن بنا بنقل بعضی از ثقات بر بدن نازنینش چسبیده بود و با خون خشکیده بود بلکه در جای جراحت جا کرده بود ان پیراهن را از بدن نازنینش بیرون نمودند و بدن عزیز فاطمه را با جراحت برهنه و عریان بروی خاک گرم انداختند افتاب طلوع میکرد بر ان بدن و چون غروب میکرد از او غروب میکرد یا رسول الله کجا بودی که پیراهن از بدن نجیب بیرون کنند و بدن برهنه بر خاک افتاد فرزند عزیز خود بودی اما اگر تو نبودی بادها پیراهن او بودند چنین پیراهنی که مدفون بودند جگرها شعبا خاک کربلا از بدان می افشاندند عقب بود که بسیار کربلا در رفقا که انوقتیکه العجاب یار زینب مظلومه کجا ان بزرگوار منقلب شده بنو عرض کرد که این چه حالتست که در تو می بینم فرمود عمه چگونه چنین نباشم و حال انکه می بینم این بدنها را همه بر روی خاک افتاده بیکفن و در مقام دفن انها بر نمی اید گویا این جماعت را مسلمانان نمیدانند ای والله ای مولای من مسلم کجا راضی میشود که بدن مسلمی روی خاک برهنه باشد روحی لک الفداء یا اباعبدالله یا لیتنی کنت معک مجملا بسنده باید چنین

دوم تمام از سه چیز که حقیقت عبودیت در انست اینستکه بدانی مولای تو در مقام تدبیر امر تو هست و ترا تشنه و گرسنه و برهنه نخواهد گذاشت و در مقام اصلاح امر تو هست عزیز من در شریعت مقدسه ثابت است علماء در کتب فقهیه خود ذکر کرده اند واخبار مستفیضه بران وارد است که واجب است نفقه شش طایفه اول نفقه ابوین [illegible] بدو شرط اول عدم تمکن انها از نفقه خود دوم تمکن ولد از ادای نفقه بر ایشان دویم اولاد است که نفقه انهم واجب است بدو شرط سابق سیم زوجه دائمه یا منقطعه هرگاه در ضمن عقد شرط شده باشد انفاق بر ان بشرط عدم نشوز چهارم [illegible] مملوک است ششم مضطر است که در معرض هلاکت است که انفاق بر ان بر مسلمین واجب کفائی است عزیز من [illegible] نفقه غلام و کنیز واجب بوده باشد همچنین نفقه حیوان مملوک را که باید انها را گرسنه و تشنه و برهنه نگذارند در صورت احتیاج بلباس و بمنزل و همچنین نفقه زوجه را بجهت انکه راهی بغیر از زوج خود ندارد و همچنین فرزند [illegible] تمکن والد بجهت انکه مخلوق از او است و همچنین مضطر را و مؤاخذه فرما بر ترک انفاق انها [illegible] پس چگونه خود بندگان را که هم مخلوق اویند و غلام و کنیز او بنده هم مضطریند مهمل میگذارد با انکه [illegible] و هم کریم و هم قادر و هم رؤف اهل عقل چنین چیزی بر خداوند روا نمیدارد که با علم و قدرت و حقوق کرم و احسان و رافت بنده خود را مهمل گذارد و تحاشا و کلا غایت امر اینست که اگر از کسب یا شد بدن و طلب و کسب [illegible] و مثل طفل شیرخوار و محبوس گرفتار و امثال اینها چنانچه در خلاصة الاخبار یکی از بزرگان نقل کرده است که در بیابان بدیدم جا می اگه بازنانی در مقام داشت اخر انجا شد زمانی گذشت بیرون امد باز داخل شد با خود گفتم [illegible] ابا چیست رفتم بر سر چاه دیدم مردی را که دست و پای او را بسته اند این باز موکل بر او است داخل چاه شد و دست و پای [illegible] ذکر دوم از احکام و مسئله شدم حوالی که [illegible] روز قبل از اینجا گذشتم با حیوانات [illegible]

در چاه انداختن بخت النصر دانیال را

و بیچاره مرا فهمیدم در زمان بر سر من بخشید انها را بردند و مرا باین هیئت در این چاه انداختند من تشنه و گرسنه شدم همه چاره ها بر من مسدود شده بود که خداوند این مرغ را بر من موکل فرمود در صبح و شام از برای من غذا میاورد و از منقار خود پاره میکند بر دهان من میگذارد و هنگام تشنگی از برای من اب میاورد و مرا سیراب میکند و شب تا بصبح مراقب حال من است که سببی بر من اسیب نیاید پس عزیز من ببین این کس با بهایم او مشکل بود چگونه او را مواظبت بود و همچنین امثال او و انچه ما تو داستکه بعد از اینکه بخت النصر دانیال را در چاه انداخت و ماده شیر را نیز در چاه انداخت که او را طعمه خود سازد خداوند جل شانه او را منع فرمود از اذیت باو و امر نمود که از خاک چاه بخورد و شیر در پستان او شود و دانیال از پستان او غذا خورد و حافظ و نگهبان او باشد زهی قدرت و کرم که شیر درنده مهربان شود و خاک شیر شود و از پستان جاری شود خطاب فرمود به پیغمبر ان زمان که نان و گوشت از برای دانیال بر سر چاه برده باشد ان پیغمبر عرض کرد که پروردگارا من کجا و ان چاه را نمیدانم خطاب شد از شهر بیرون برو و من سبعی را میفرستم که ترا راه بنماید ان رسول نان و گوشت بریان شده را برداشته از شهر بیرون رفت سبعی سر راه او امد چاه را باو نمود ان رسول رفت بر سر چاه و نان و گوشت را از برای دانیال در چاه انداخته او را اگاه کرد که خداوند اینها را از برای تو فرستاده همینکه دانیال اطلاع بر او یافته شکر حق نمود که حمد خداوند را که بنده خود را در هیچ جا فراموش نمیکند نان و گوشت بریان از برای او میفرستد پس هر که عاجز از طلب باشد خداوند روزی او را از برای او بدون طلب مهیا میفرماید اگر قادر بر طلب باشد روزی انسان را بطلب مقرر داشته است و مع ذلک انچه در تحت قدرت انسان نیست مثل قدرت بر طلب مقرر داشتن اسباب و روئیدن حاصلها از زمینها و درختها و ساختن انها و فرستادن باران و خلقت افتاب و ماه و باد و زمین و خلقت حیوانات و امثال اینها از اموریکه مدخلیت در حفظ ایشان دارد و انچه در تحت قدرت ایشان نیست خود از برای ایشان مقرر فرموده است و با ایشان واگذار نموده است که معطل و حیران نشوند ولی انچه از ایشان میاید مثل کاشتن گندم و درو کردن ان و خورد کردن و نان کردن و بازار رفتن و کسب کردن و امثال ان پس بخود ایشان واگذارده پس در مقام اینگونه امور بر امدن منافاتی با عدم تدبیر و تفویض ان ندارد بلکه باید سعی بر اید بجهت امتثال امر او بتحصیل انها و اگر تخلف کند مخالفت امر مولی را نموده است چنانچه در تحت معتبر وارد شده است که چهار دعاست که مستجاب نمیشود اول نفرین مرد در حق زوجه خود خداوند میفرماید که من اختیار او را بتو واگذاردم نمیخواهی او را طلاق بگو دویم نفرین طلبکار است در حق بدهکار که انکار طلب او را کرد ولیکن ان طلبکار در وقت دادن شاهد بر ان نگرفته و در هم نگرفته خطاب میرسد که اما امر نکردم ترا شاهد گیر سیم دعا کسانیکه قبل از نزول بلا دعا نمیکرده اند و بعد از نزول بلا دعا میکنند خطاب میشود که قبل از نزول بلا کجا بودید چهارم دعای کسیکه در خانه می نشیند و میگوید خدایا روزی ده خطاب میشود اما من ترا امر بطلب نکردم پس باید طلب روزی کرد ولی روزی را از خداوند خواست و طلب را محض امتثال امر او نماید مجملا بدانکه خداوند در مقام تدبیر امر تو است و ترا مهمل نخواهد گذارد پس تو تفویض امر خود را باو نما و لیکن در مقا

دعاهائیکه مستجاب نمیشود

ایشان برایشان یک خداوند امر بایشان نموده برادران عمر ببنگر که هر کاه محل او دنیا شما در زرق دنیوی تراکم
هنگامی شده بدین ایمان باشیان جو عقبات عمرها بسوء حال انکشیدن بی لعب و عمد آن را پس چگونه
بهشت را که درین معنیها ما مجلید نسبها است و تحصیل آن نابود او کذارده است پس غنایم عمر ما باید بود
ملک تحصیل ابدیه مثل اینست که سم مطلق میل از حق نما شاند پاک نکرداند و او داشتم نکند و بذر بفشاند در آب
نیفکند بعدها از این بذر بار ثمر یابد بخواهد این بخواهد که این زمین حاصل بدهد این ثمر با طلا نیست بخواهی کرد که
زمین عمر را عبث کنند بی ثمر اوقات ثمر شب ما بکذارد دین ما صاحب بهشت و انهار ابا رجشم اب باری نمانی و
بخواهی ثمره نجات برای بود هم این معنی منکر شده خواهد بود اکر میخواهد برای بهشت اولیا حاصل شود و حال انکه
چیز که صدمه ما کشیدند و در مقام تحصیل رضای خداوند برآمدند مستقیم اینست که بدانی که مولای تو رضای
دیگر طالب دارد پس ممکن تحصیل رضای او باید بدانی و از غضب احتراز نمائی یکال در اینست که عبد در مقام
تحصیل رضای مولای خود براید چنانچه اولیا از این ممر مسرور بودند اکرچه بود و صدمه ها بسیار باشد چنانچه
جناب رسول خدا و ائمه طاهرین متحمل صدمه ها بسیار شدند بجهت اسرار حق جل شانه و با اینکه انها را قدرت بر
دفع انها بود ولیکن میخواستند داده بود چنانچه در احوال جناب امیر مذکور بود از حضرت امام جعفر صادق روایت شده
که ان بزرگوار فرمود از عمر لعین کلمات چند که مخالف حق بود بخدمت امیر المؤمنین نقل کردند حضرت سلمان
فارسی نزد او فرستاد و پیغام داد تا که چنین مطالب از تو شنیدام و ناخوش میدارم که با تو بعتاب کنم نشسته ام
است که ترا این سخنان از تو و نسبت غیر از حق ننموده بعوض اینکه تو حق مرا غصب کردی و من صبر کردم تا این خلافت
هوا ... ابن ابی الحسن درباره من کفتن خلاف تو سلمان کوید من رفتم و پیغام امام را رسانیدم
عمر از غضب بی تاب کردم و مطالب محبت جنابت را بعضی ذکر کردم عمر گفت مرا فضایل بسیار از این بزرگوار در خاطر
است و من میخواهم فضایل او را ... میکند سلمان میگوید باو گفتم اعجاز فضایل انجناب
را بگو پس گفت روزی در خدمت امیر المؤمنین داخل شدم وان بزرگوار صحبت میداشتم تا گاه قطع نمود نظر بر
... تا برکردم پس ان بزرگوار رفت غایب شد و برگشت دیدم که جامه ها واعضا الوده ...
... متوجه ... که در خدمت جناب رسول بود جانب مشرق ... بیرون میرفتند من خبر دار
نشدم ... آن بزرگوار رسید و سلام کرد مراجعت کردم و این عجب آمد است که ...
مرا ... این سخن ... که برون رفتاد ادم و گفتم پیغمبر که مرده و پوسیده شده
چگونه اورا دیدی و براو سلام کرد این عجب است و نمیتواند شد ... نگاه بمن کرد و گفت یا
ابن الخطاب مرا تکذیب میکنی گفتم یا علی ... دیدم تو صحبت بدار این مرحله محال عقل ...
... فرمود ... تو بیکی از انچه میکوئی و حق مرا واگذار ... کفتم بلی
اگر ... بود داشت از شبهه بیرون ... و کفت بر هم زن چشم خود را چشم خود را بستم گفت چشم باز کن چشم

مصیبت حضرت سید الشهداء

کشودم رسول خدا را دیدم با صفین ز ملائکه سلمان میکوید که کفتم ای عمر این سحر از حضرت امیر دیده کفت
اری روزی در خدمت او بودم و در راه حرف میزدیم و کمانی در دست او بود چون بموضعی رسیدیم کمان را از دست انداخت اژدها
عظیمی شد و دهن کشود رو بمن اورد که مرا فرو برد من از این خوف دل از دنیا بریدم و بیتابانه الامان الامان گفتم و عجز بسیار
نمودم انجناب خطاب فرمود یا ابن الخطاب ما خانواده هستیم که قلیل چیز را شکر میکنیم پس یا ابن الخطاب لاینبغی دست دراز
کرد اژدها را گرفت بصورت کمان شد که اول در دستش بود بعد از ان کفت ای سلمان این راز را در دل من بود و هیچ کس
اظهار نکرده بودم والحال ترا اخبار نمودم ایشان اهل بیتی که این عجایب بارث از بزرگان خود دارند ابراهیم جد ایشان
چنین چیزها ظاهر میکرد و ابوطالب و عبدالله نیز میکردند و من منکر فضل علی نیستم برگرد و عذر مرا بخواه عزیز من
ببین چگونه دشمن شهادت بران بزرگوار میداد و با وجود اینکه با این نحو که شنیدی با تسلط بود چگونه در مقام اطاعت
و انقیاد از برای قضای حق بر امدند و خود این بزرگوار و اولاد و انجاب او تسلیم شدائد وارده بر خود را نمودند
بجهت تحصیل رضای مولای خود در خانه همین بزرگوار را اتش زدند نیم سوخته در را بر پهلوی زوجه اش زدند
و محسن او را سقط کردند تازیانه بر بازوی او زدند ریسمان بر گردن مبارکش افکندند و بازوهای او را بستند و او را
بمسجد بردند و همه را تسلیم نمود در مدت سی سال بعد از جناب رسول خدا چه قدر صدمه ها بر ان بزرگوار وارد شد
همه صبر نمود تا اینکه مثل شب نوزدهم فرق همایونش در محراب عبادت از شمشیر زهر آلود شکافته شد فرزندش
جناب امام حسن مصلی از زیر پایش کشیدند ردا از دوش مبارکش بردند خادم و حشم او بر سرش ریختند خنجر بر ران
زدند عصای زهر آلوده بر پایش فرو بردند چندین دفعه زهر بجگرش بخشیدند تا انکه در شب بیست هشتم ماه صفر
جگرش را اشکافتند و پاره پاره های جگرش بر روی طشت ریختند و دهرها بجهت رضای حق تسلیم داشت برادرش
جناب ابی عبدالله را بضیافت طلبیدند ارتباح بر وحوش و طیور و کلاب و خنازیر و یهود و نصاری و مجوس و ملاحده
و بیمار فرق روا داشتند اما براو و اولادش روا نداشتند و در مقام استرضای حق و اطاعت نوجوان هجده ساله
خود را بر اسب عقاب سوار و روانه میدان کارزار نمود و فرمود برو نور دیده اینک من ... دست طفل شیرخواره
اش را برداشته بمیدان اورد که خدایا ... طفل دیگری باقی هست مسلمانان تا بظاهر ...
کند اما ... حقی بود ذاکرین میکویند که منظر ... تو من کار میکویم
منظر ... برادر که شهید شدند از عباس چه کذشت در حالتی که ...
جگر با لب تشنه جگر داغدیده با خیمها ... از سر کشیده ... سر گردان در این بیابان
بدشت صد هزار ... ما گرفتار مصیبت یکی بود از یک طرف ... در بیماری از یک طرف تشنگی و گرسنگی از
یک طرف غم بی کسی از یک طرف غم اجساد پاره پاره ... ای زبان بیچاره بر شتران
سوار بی روپوش ... بقتلگاه ... رسیدند ...
... روانه شد و بزبان حال میگفت ای برادر ...

از کوی تو بادیهٔ کریان رفتم آمدم با تو و با لشکر عدو رفتم کریان با جسد شهید اسوی جنت من سوی شام همراه
اسیران رفتم ای شه تشنه لبان این تو و این شط فرات ای نور شاه کس من با لب عطشان رفتم روانه شد گویا باز برگشت خطاب با
جسد مطهّر کرده گفت بی تو دنیا نبود این وقت چه خوش گفته شاعر ای همسفران قافله واماندهٔ چرا برخیز که کودکان رسن بسته نگر
اللهم انّا نسئلک برتبة هذه المظلوم ان تقضی حوائجنا فی الدنیا والآخرة برگشتیم بر سر سخن فرمود حضرت صادق بعنوان
نصیحت که وصیت میکنم شما را به سه چیز در ریاضت نفس سه چیز در حلم و سه چیز در علم اما آن سه چیز اوّل پس غذا مخور
مگر حلال و وجه آن واضح چه غذای حرام دل را قسی میکند میل را بطاعت کم میکند بلکه شخص را بر همه صفت عصیان میدارد
و نه اینست که هر لقمه حرام بر خود شخص تنها دارد بلکه تا به اولاد او هم میشود چنانچه در بعضی اخبار وارد است که از جمله حکمتها
قرار دادن روزه در اسلام و نزول اینست که بعد از اینکه حضرت آدم از گندم ممنوع تناول نمود بر زمین آمد و مأمور شد
که سی روز روزه بدارد که اثر آن بالکلیه از آن بیرون رود و مأمور شد اولاد او باین روزه که بدینسان اثر غذا الف امر
پرهیز کار غذا باید اولاد شخص میشود تا روز قیامت و بنا بر نقل دیگر اثر آن گندم تا سی روز در بدن آدم باقی بود لهذا مأمور
شد که سی روز روزه بدارد دویم غذا مخور مگر با بسم الله و وجه آن نیز واضح است که موجب برکت طعام و حفظ آن از
شرکت شیطان و ضرر زدن آن است در حدیث وارد است که هر کس در لقمه اوّل غذا بگوید بسم الله و الحمد لله رب العالمین از
آن لقمه او پرسش نمیشود چرا که خدا او را مأمور نمود بلکه بهتر آنکه بهر لقمه بسم الله بگوید و الّا بر هر رنگی جدا بگوید تسمیه
در نزد جناب امیر فرمودند که هر کس در اوّل غذا بسم الله بگوید آن غذا او را اذیت نمی نماید این کوا عرض کرد یا علی من غذا
خوردم و بسم الله گفتم و باز چون مرا اذیت کرد فرمودند بلکه در همه اولی نگفتی و الّا در اوّل غذا بگو بسم الله علی اوله
و آخره کویا که در همه گفته سیم در غذا خوردن یاد کن وصیت جناب رسول را که معده را سه حصه کن یک حصه را
از برای غذا و یک حصه برای آب و یک حصه برای نفس برای آنکه پسر آدم هیچ ظرفی مملو نکرد که ضرر آن بیشتر از مملو
شکم باشد و وجه آن معلوم است برای آنکه همینکه شکم مملو شد کسالت و ثقالت بر شخص غالب میشود و خواب او مستولی میشود
و شهوت او زیاد میشود و نشاط عبادت از دست او میرود بلکه چه بسیار امراض و سستی که از دست او میرود و چه بسیار
معاصی مرتکب میشود بلکه چه بسیار اهلیها که بواسطه آن پیدا میشود چنانچه از کلمات معجز جناب امیر است که
فرمودند جمع نمیشود صحت با پرخوری و جمع نمیشود مرض با کم خوری فرمودند امام عالیمقدار که اما آن سه که در حلم است
اوّل آنکه هر گاه کسی بد تو کند نسبت بد بتو داد بگو که اگر راست میگوئی خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئی
خدا ترا بیامرزد دویم آنکه هر گاه کسی تو بگوید یکی بگو ده تا جواب شتم تو با او بگو که ده تا بگوئی یکی جواب نمیدهم
سیم آنکه هر گاه او تو وعده مؤاخذه و انتقام میدهد باینکه چنین و چنان خواهم کرد تو با او وعده
خیرخواهی و دعا بده نظر نما باین سه فرمایش که هر گاه کسی حقیقة و واقعا باینها عمل نماید و اذاها غالب
نمیشود نماید هر گز در مهلکه نمیافتند و هیچ بار با کسی منازعه نمیکند بلکه دشمنان دوست او میشوند و اگر
باز از آن غالب آید دشمنان خود غالب میشود و طریقه ائمه اطهار علیهم السلام همیشه تحمل بوده است و اخبار

وارده در باب احوال هر یک از چهارده معصوم از تواتر خارج است و من باب روشنی قلبها این یک روایت شریفه که در
کتاب بنیة المجالس مذکور است اکتفا میشود و ما حصل مضمون آن اینست که بعد از اینکه عبد الله سلام که از علمای یهود بود آمد
خدمت حضرت رسول و مسائل بسیار از آن بزرگوار سؤال نمود جواب هر یک را شنید اسلام آورد و بعد از اسلام او
رفیقی بود از علمای یهود او را دعوت باختیار دین اسلام نمود آن یهودی گفت تا من خود امتحان نمایم آنچه او نعیم
علامات پیغمبر آخر الزمان را با او نمایم ایمان نمیآورم آمد و سه روز مراقب احوال آن بزرگوار بود و جمیع صفات پیغمبر آخر الزمان
در آن بزرگوار دید الا یک صفت که آن حلم و کظم غیظ باشد و آنهم بجهت آن بود که اسباب تغیر بجهت آن بزرگوار
فراهم نشده بود که ببیند حلم آن سید ابرار را تا آمد خدمت آنجناب معروض داشتند که فلان قبیله از عرب از اسلام مند و
فیما بین آنها گرانی حادث شده است و باینسان التماس میکنند آن بزرگوار غمگین نمودند کسی میخرد از من سلف خرما را که
فلان موعد بگیرد هیچکدام اقدام در این معامله ننمودند این عالم یهودی عرض کرد که من میخرم شصت وسق خرما را از
آن سید عالم خرید بمبلغ معینی که در موعد معین بگیرد روزی از روزها که هوا بغایت گرم بود یکی از اصحاب
آن بزرگوار فوت شده بود آنجناب بتشییع جنازه او بیرون رفته بودند در ملاء عام در هوای گرم در آن روز منصوب
قبل از رسیدن موعد آمد و از آن بزرگوار مطالبه وسقها خود را نمود عمر ملعون در آن مجلس تغیر با آن یهودی کرد
که این چه وقت مطالبه است از حیا آن بزرگوار بآن تغیر فرمودند که صاحب حق هوا و حق خود را میخواهد در ملاء جناب
امیر را فرمودند که شصت وسق طلب او را بده هند و شصت وسق با و اضافه بدهند بجهت تغیری که عمر با و نموده بود
اسلام آورد و عرض کرد مقصود من امتحان حلم و کظم غیظ شما بود و واضح شد و در احوال جناب امیر مذکور است
که روزی آن بزرگوار در بازار خرما فروشان میگذشتند کنیزکی را دیدند که گریه میکند پرسیدند که چرا گریه میکنی
گفت مولای من مرا فرستاد که یک درهم خرما بخرم و از این مرد خریدم و چون بردم آنها نپسندیدند و آنها را پس آوردم
و این مرد قبول نمیکند آنحضرت فرمودند که ای بندهٔ خدا این کنیزک است و اختیار ندارد درهمش را رد کن و خرما را بگیر
آن مرد حضرت را نشناخت برخواست و مشتی بر سینه او زد مردم باو گفتند که امیر المؤمنین است آنمرد لرزه بر اندامش افتاد و
رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهم را پس داد و گفت یا امیر المؤمنین از من راضی شو فرمودند که حق مردم را بدهی من
از تو راضی شدم و آنچه مسطور است که روزی حضرت امیر المؤمنین زنی را دیدند که مشک آبی بر دوش داشت دست
مشک را از او گرفتند و با او رفتند تا بخانه آن زن رسیدند پرسیدند از احوال او سؤال نمودند گفت که علی
بن ابیطالب شوهر مرا ببعضی از سرحدها فرستاد او کشته شد و یتیمی چند نزد من گذاشته و من چیزی ندارم مضطر
شدم که خدمت مردم میکنم حضرت برگشتند و در آن شب اضطراب داشتند تا صبح شد زنبیلی بزرگی را پر از آرد و گوشت و خرما
و انواع طعامها کردند و بخانه آن زن رفتند بعضی از جماعت التماس کردند که بما دهید همراه شما بیاوریم
فرمودند کی حامل وزر من در آخرت خواهد شد چون بخانه آن زن رسیدند در را کوبیدند آن زن گفت کیست
فرمودند منم آن بنده ای که دیروز مشک آب ترا برداشتم در را بگشا که برای اطفال تو چیزی آورده ام گفت که

از تو راضی شود و منم علی بن ابیطالب حکم چون در را گشود حضرت فرمود که میخواهم کسب ثواب کنم یا مگذار
من خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را محافظت کن یا من اطفال را محافظت کنم و تسلی دهم و تو نان بپز گفت من
در نان پختن صاحب تو و فرمود از شما اطفال را نگهدار کنید پس آن زن آرد را خمیر کرد و حضرت گوشت را پخت و گوشت
خرما و غیر را لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند و هر لقمه که بایشان میداد میفرمود که ای فرزند علی بن ابیطالب را
حلال کنید و چون خمیر آمد زن گفت ای بنده خدا بیا تنور را برافروز آنجناب متوجه افروختن تنور شد در آنحال یکی
از همسایگان بآنخانه آمد حضرت را شناخت و بآن زن گفت که این امیرمؤمنان و پادشاه مسلمانان که تو را خدمت می کند
پس آن زن دوید بخدمت آنحضرت و فریاد برآورد که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق تو تقصیر کرده ام یا علی تو چه
در احوال ایتام مردم چنین میفرمودی خاصه اطفال کوفه که لقمه نان و خرما در دهان ایشان میگذاشتی و از ایشان حلیت
طلب میفرمودی اما اهل کوفه هم جزا دادند ترا باینکه روز یکه اطفال یتیم تو با دختران اسیر وارد شهر کوفه شدند همین که
نظر آن اطفال بر طعامها بازارها افتاد فریاد الجوع کردند اهل کوفه لقمه نان و دانه خرما بایشان میدادند
و میگفتند بخورید اینها را و دعا کنید اطفال ما مثل شما یتیم نشوند آن اطفال از بس گرسنه بودند دو دست خود میگذارند
ام کلثوم از دست مبارک از دهان ایشان بیرون میآورد و میانداخت و میگفت ای اهل کوفه صدقه بر ما حرامست که شما تصدق
بر اطفال پیغمبر حرامست یا علی مشک را از دوش ایشان بیاور بجهت اعانت او بر داشتی وحالا اینکه از برای حرم تو مشک را
دست هم در بدن داشت که بر دارد و دشمن هم در اطراف خود نداشت و خودش هم تشنه نبود پس کجا بودی در روز عاشورا
انوقتیکه فرزندت عباس دست در بدن نداشت که مشک را بردارد و مشک را بدندان گرفته بود ولب مبارکش تشنه بود
و دشمن اطراف و را داشتند خواست آب را برای اطفال تشنه رسول خدا برده باشد اما اگر تو نبودی که مشک را از او بگیرد
و یاری کنی باز اهل کوفه یاری کردند باینکه تیر بر مشک ابش زدند و ابها بزمین ریختند و عمود بر فرقش زدند
و او را از اسب بروی زمین انداختند فریاد برآورد که یا اخا ادرک اخاک مجملا باید در این صفت بلکه در سایر
صفات کمال تاسی به پیشوایان دین خود نمائی و بدان طریقی که راه رفته اند تو هم راه روی تا از محبین و شیعیان محسوب شوی
برگشتیم بر سر حدیث حضرت صادق فرمودند بعنوان بصیرت که اما آن سه چیز یکه در علم است آنکه سؤال کنی از علما آنچه را
که نمیدانی و عمل کنی آنچه را که میدانی و احتیاط کنی در آنچه دستت رسی بسؤال ندارد و اگر مجلس بطول نمی انجامید هر آینه
شرحی در این سه فقره میدادم ولی خوف طول است لهذا میگذریم و بر میگردیم بشرح دعا چه مقصود از این حدیث
شریف این بود که بدانیکه باید عبد در مقام تحصیل رضا مولای خود باشد و از آنچه موجب غضب او باشد احتراز
نماید اینست که ترجمه دعا امروز اینست اللهم انی اسئلک فیه ما یرضیک خداوندا سؤال میکنم ترا در این
یادر این روز چیزی که راضی کند ترا و اعوذ بک مما یؤذیک و پناه میبرم بتو از اینکه مرتکب شوم چیزیکه اذیت
کند ترا و واضح است که اطلاق اذیت در ذات اقدس الهی بمعنی است پس مراد اینستکه پناه میبرم از اینکه مرتکب
شوم چیزی را که بغضب میاورد و در فقره ثالثه این دعا سؤال میکند آنچه را که [illegible] ند ترا راضی میکند

و بغضب میاورد در اینست که واسئلک التوفیق فیه لان اطیعک ولا اعصیک یعنی سؤال میکنم از تو
توفیق را برای اینکه اطاعت کنم ترا که موجب نجات و معصیت ننمایم ترا که موجب غضب شده [illegible]
جدا بیرون رود اگر بنده او هست حقیقت بنده گیرا که در این مجلس شریف که رشد شعار خود نمایند در مقام اطاعت و بندگی
مولای خود برآید حال اینکه این مولا نیست که همیشه در مقام اطاعت و برامکش را اعانت میکند و تو در مقام
مقابل الطاعات قلیله میبد خاصه در این ماه بشر خاصه در این دهه آخر که ایام ایمان در انقضا اجابات مؤمنین
است و جمیع موجودات بود در این دهه از زن حاجت خود را عرض میفرمودند و در مسجد اعتکاف مینمودند حال طریقه مردم که
همینکه بیست و سیم میگذرد دیگر مثل کسی میشوند که بارهای خود را گرفته آسوده میشوند که الحمد لله یا الله خدا
فرق میکند یا نماز از نماز خود یا جماعت نا مستحب و ثواب بیرون میرود یا قرآن از کلام الله بودن بیرون
میرود حال اینکه او لا چه میدانی که تو را امر زیده شده یا بحال خود باقی هستی یا گناه تو زیاد شده است و حال اینکه اگر
انصاف باشد این احتمال اقسم قویتر است بر فرض که امر زیده شده باشی آیا قلم تکلیف از تو برداشته میشود یا بار تکلیف هست
پس باید نوعی بکنی که این امرزش را نگاه داری و حال اینکه حالات ما کجا و امرزش کجا در این شبها روزها سعی کن که
موارد الطاف خاصه حضرت حق نمائی این ماه مبارک قلب همه ماهها ست چنانچه انسان از قلب خود آب میدهد اگر قلب
مسرور است همه اعضا مسرور ند اگر محزونست همه اعضا محزونند سرور قلب باعث سرور اعضا و حزن قلب باعث حزن همه
اعضا و از قلب تقسیم همه اعضا میشود همچنین است این ماه بر همه ماهها قسمت نمائید دیگر میشود و ماههای دیگر تابع
اینماه است هر چه از این چشمه بیرون رود بر ماهها دیگر بجا اگر آب شیرین بیرون رود ماهها دیگر خوش میکذرد
چه آب شیرین بیرون آورده و اگر آب شور بیرون رود ماهها دیگر بتو تلخ میکذرد چه آب شور و تلخ بیرون آید
عزیز من آب شور بیرون میآید و چنین هم گمان مکن که هر چه شب قدر شده همانست بلکه با تغییر و تبدیل بسیار دارد
با ختلاف حالات تو بس باز در این شبها وقت باقیست و از این جهت است که در ادعیه وارده در دهه آخر هم همه
اصرار و الحاح میکند که خداوندا اگر راضی شده ای دگر راضی شو و اگر راضی نشده الان راضی شو و همچنین
تا صبح بجا که مبادا طلوع فجر شود و خداوند راضی نشده باشد پس بجوان این دعا ها و ملتفت مضامین
آنها باش و اصرار و الحاح نما اگر انشاء الله الرحمن امرزیده شوی و بر این نعمت دعا شاکر باش که چه نعمت بزرگی
است و چه کلید است که خداوند بما عنایت کرده است از برای فتح ابواب خیرات و از این جهت است که
در بعضی احادیث وارد است که دعا کلید خیرات است و چون حضرات ائمه اطهار علیهم السلام را حقوق بر ما هاست
و در مجالس سابقه اگر چه بسیاری از فضائل و مناقب ایشان اشاره شد و لیکن بعضها وارده بر غیر پنج امام اول چندان
اشاره نشده لهذا مناسب است که در این مجالس اشاره بقلیلی از مصائب وارده بر ایشان شود که بلائی بر هر یک
چه وارد شده از آنجمله ذکر احوال امام جعفر صادق شده که مناسب با ذکر فضل دعا باشد که موجب
رقت قلوب و جریان دموع گردد ابن طاوس روایت کرده است که منصور دوانقی لعین از ری فرود که در بغضه جزاء

خود نشسته و هر روز که بران و برانه شوم میشست ازو زاد و زد و رنج میباشند وان در وقتی بود که انلعین بلید
امام جعفر صادق را بعراق طلبیده بود و انحضرت را داخل کرد بلده بو چون شب شد و پاسی از شب گذشت انملعون ربیع حاجب را
نزد خود طلبید گفت میخواهم که درین ساعت بسوی اسمعیل جعفر بروی و در حالتیکه او را بیابی نزد من اری و اگر خوا
هیئت خود را و حالت خود را تغیر دهد بگذار ربیع گفت چون بیرون امدم گفتم انا لله و انا الیه راجعون
هلاک شد زیرا که اگر درینوقت نشر برد او را انزد این ابنا او درم البته او را هلاک خواهد کرد پس دیدم مباد دنیا و اخرت من برد
بود تا انکه با غوای شیطان و نفس اماره دنیا را بر اخرت اختیار کردم پس بخانه رفتم و پسر خود محمد را که از پسران دیگر جری تر
و بیرحم تر بود گفتم درینوقت بنزد جعفر بن محمد رو و از دیوار خانه او بالا برو و داخل خانه او شو و در هر جا که او را
ببینی او را بیاور و محمد بن ربیع گوید که بگفته پدرم بنزدیک خانه انسرور رفتم و داخل خانه انسرور گردیدم دیدم مقتدای اهل راز بکتای پیرهن
و دستمالی بر کمر بسته مشغول نماز بود چون از نماز فارغ شد گفتم خلیفه ترا میطلبد خواست جامه بپوشد نگذاشتم و عذر خواست بیند
و با او دستمالی در پا کفشم تیر این پیر ضعیف که زیاده از هفتاد سال از سن شریفش گذشته بود سر و پا برهنه از خانه
بیرون اوردم و بر جوانی خود و به پیری او رحم نکردم انحضرت را بطریق خفت میبردم چون قدری راه امد ضعف او مستولی شد
انگاه بر او رحم کردم و بر استر خود سوار کردم چون بدر قصر منصور رسیدم صدای ان ملعون را شنیدم که با پدرم عتاب میکرد
و مسکفت وای بر تو ای ربیع بسیار دیر کرد و جعفر بن محمد را نزد من نیاوردی پس ربیع بیرون امد با نحالت ان بزرگوار را دید
گریست چون اعتقاد با مامت ان بزرگوار داشت انجناب از او اذن خواست دو رکعت نماز گذارد و بعد از ان بنا بدعا
نامیه الهامیه با کرده دعا کرد پس ربیع دست مبارک انجناب را گرفته نزد منصور اورد و چون بایوان سید دعا خواند
وانخداوند کفایت شر ان باغی را خواست چون نزد انملعون رسید ان ظالم اغاز بیحیائی کرد و عرض کرد ای جعفر تو
دست از حسد بنی خود بر نمیداری و در خرابی ملک بنی عباس سعی میکنی پس انحضرت زبان برضا جوئی و خیر خواهی
او گشود و بخلاف نسبتهائی او قسم یاد نمود پس اثر بر طاغی بیهر برافکند و نامه چند بیرون اورد و انحضرت را انجا
ساخته که اینها از تو باهل خراسان نوشته که بیعت مرا بشکنند و با تو بیعت کنند فرمود که من اینها را ننوشته ام و چنین
اراده نکرده ام هرچند ان امام علیه السلام فرمایش فرمود غضب ان لعین زیاد شد تا اینکه شمشیر خود را یک شبر از
غلاف بیرون کشید ربیع گفت از این واقعه بدن من لرزید پس شمشیر را در غلاف نمود و باز زبان بر اذیت انجناب
گرد و انجناب با و مدارا مینمود باز ان لعین شمشیر را بقدر یکذراع از غلاف کشید و بان حضرت طریق مخالفت نمود
گفتم وا ویلا امام را میکشد من عزم کردم که اگر مرا امر بقتل انحضرت کند شمشیر را بگیرم و بگردن نهم هرچند هلاک
خود و فرزندانم باشد پس اتش غضب ان لعین مشتعل تر گردید و تمام شمشیر را از غلاف کشید و ان امام مظلوم
ایستاده بود در نزد انلعین و منتظر شهادت بود و عذر خواهی مینمود و ان بدبخت نمی پذیرفت پس ساعتی سر بزیر
افکند و سر برآورد و گفت راست میگوئی ای حضرت غالیه مخصوص را از من طلبید انحضرت را ببوسید و خود نشانید مجالس
مبارکش را معطر گردانید و بمن گفت که بهترین اسبان او را حاضر کردانم و انحضرت را سوار نموده هزار درهم باد

بخشم و بمنزلش برسانم پس مسرور شدم و از حرکات متناقضه انلعین متحیر بودم تا انکه از ان بزرگوار این دعا را که
دانستم که اینها از اثر ان دعا بود طلبیدم و ان بزرگوار بمن مرحمت فرمود و تفصیل تعلیم این دعا مناسب بمقام نیست و در کتاب
مهج الدعوات مذکور است مجملا ربیع گوید بعد از اینکه از خدمت ان بزرگوار مراجعت کردم بنزد انلعین رفتم از
اختلاف احوال و تغیر او و لطف او اخر پرسیدم جواب گفت ای ربیع اول که او را طلبیدم و عازم و معتقد قتل او بودم چون
شمشیر را یک شبر از غلاف کشیدم حضرت رسول دیدم که برای من ممثل شد میان من و او حایل شد و دستها گشوده و استین ها
بالا زده و در هم کرده بود و بچشم خشم بسوی من نظر مینمود من شمشیر را غلاف کردم و چون مرتبه دویم اراده قتل او کردم این دفعه
را زیاده تر کشیدم باز جناب رسول را نزد خود دیدم ممثل شد و نزدیکتر از پیشتر دیدم و چنان بر من غضب کرده بود
که اگر دست بقتل حضرت میگشودم انجناب مرا بقتل میرسانید شمشیر را غلاف کردم چون مرتبه سیم جرات کردم و این دفعه را اراده ان
جزم نمودم شمشیر را تمام از غلاف کشیدم باز انجناب ممثل شد نزد من دیدم استین بالا زده روی برافروخته چنان نزدیک
من امده که نزدیک بود دست او بمن برسد شمشیر را غلاف کردم و از اراده خود برگشتم و طریق محبت با و پیمودم ببین
عزیز من که بر این بزرگوار از ابتدای این واقعه تا اخر ان چه گذشت و اثر دعا را ملاحظه نما اما عرض کن بزبان حال
که یا رسول الله دفع شر منصور از فرزندت جعفر بن محمد نمودی و لکن انکه لب تشنه و شکم گرسنه بود پس چرا روز عاشورا
در کربلا انوقتیکه شمر لعین با خنجر برهنه ببالین فرزندت امد در حالتیکه لب تشنه و شکم گرسنه با جگر داغ دیده و تن
خسته و زخم بسیار بر خاک افتاده بود و ان لعین خنجر بر حنجر ان امام تشنه لب نهاد چرا دفع ان از فرزند دلبند غریبت نکردی
اما اگر میگوئی ما که کار ان از کجا امر بلا میشدیم راضی شده بود و ابنهمه صدمات بجهت نجات امت انکه کار ان و حال
اینکه در کربلا بودی و همراه امدی و شاهد بر این دلیل است یکی خواب ام سلمه و واقعه ابن عباس عصر روز عاشورا
در مدینه تفصیل این حکایت در کتب مصیبت مذکور است و در السنه و افواه مشهور است لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سی و یکم در شرح دعای روز بیست و پنجم

در ثواب وارد و ذکر کرده اند که هر کس دعای این روز را بخواند خدا برای او بنا کند در بهشت برای او قصری و در هر
قصری سریری باشد مملو از اطعمه و اشربه و با و گفته شود که ای بنده خدا بخور و بیاشام چیزهائی را که در دنیا نخورده
و نیاشامیده و در حرمت خدا شکر نمودی نخواهد شد و اگر هر کس این شب هشت رکعت نماز بگذارد در هر رکعت حمد و
ده مرتبه قل هو الله احد بخواند از برای او نوشته شود ثواب عبادت گنندگان و دعا اینست اللهم اجعلنی فیه محبا لاولیائک
و معادیا لاعدائک مستنا بسنة خاتم انبیائک یا عاصم قلوب النبیین بیان این دعا موقوف است بیان مقدمه شریفه
و انمقدمه شریفه اینست که از جمله تکالیف عمده از احکام دینیه حب فی الله و بغض فی الله است و مراد باول دوست دا
شتن مر او خلق است و بغض داشتن در راه خدا است با این معنی که دوست دار دانچه را خدا دوست میدارد و بجا آوردن ا
قتضای ان باشد و دشمن دارد انچه را که خدا دشمن دارد و بجا آوردن مقتضای ان باشد و این دو خصلت از لوازم ایمان است
و علامت شخص دوست داشتن طاعت و اهل طاعت است و دشمن داشتن معصیت و اهل معصیت است

وهمین دوستی باعث حشر با ایشانست چنانچه در جملهٔ احادیث وارد شده است که شخص محشور میشود با آنکه او را
دوست داشته و دیگر بعضی اخبار قسم باشد و آن است که هرگاه کسی سنگی را دوست بدارد با همان محشور میشود و این محبت در سه
محل باید باشد اول محبت بخدا و این محبت بخداوند خود بخود حاصل نمیشود بالمرتبه بالظاهر به بلکه حصول محبت فرع
حصول اسباب او است و اسباب او چند چیز است اول اتصاف شیٔ است بصفات جمال که اتصاف باعث میشود محبت
دوستی را و از این بابست محبت پارهٔ از مردم بعضی را من باب علم ایشان و بعضی را من باب صلاح ایشان بعضی را من باب
حسن خلق بعضی را من باب تواضع بعضی را من باب حسن و جمال ایشان بعضی را من باب حسن صورت ایشان و هکذا و این
سبب محبت فرد کامل آن در ذات اقدس حق جل شانه موجود است زیرا که دارا است جمیع صفات کمالیه را و خالی است
از جمیع نقایص دوم از اسباب محبت انتفاع از آن شیٔ است و از این بابست محبت با غنیا هرگاه بکسی احسانها بکنند و محبت با علما
هرگاه معالجه نمایند بعضی را و محبت به بزرگان هرگاه دفع ظلمی از مظلومی نمایند و از این بابست که از اخبار مستفاد
واضح میشود که شش چیز است که کسب محبت میکند اول بخوش روئی و گشاده روئی ملاقات
کردن دوم تمام بهم فرستادن سوم در مجلس جای دادن چهارم اسم شخص را نیک بردن پنجم در غیاب مدح کردن
ششم احسان کردن و اینها هر یک بیک وجه انتفاعی دارد که بواسطهٔ آن محبت حاصل میشود و انتفاع خلق از خالق
معلوم و محسوس است که جمیع اینها دارند با ایشان سوم از اسباب محبت علاقه است و ارتباط
است مثل محبت پدر و مادر و ارحام بعضی با بعضی و از این بابست محبت خداوند ببندگان چون مخلوق وی و بندهٔ ایشانرا
دوست میدارد و از این جهت است که بعد از اینکه فرعون رفت در رود نیل و دید که غرق میشود و معترف شد
ملتجی شد بموسی عرض کرد که بفریاد من برس مرا از این بلیه مستخلص نما اعتنا باعتنا نفرمود و اما چون
غرق شد بعد از اینکه بمقام مناجات مشرف شد خطاب رسید از جانب حق جل شانه که ای موسی بفریاد فرعون نرسیدی
چون او را خلق ننموده بودی بعزت خودم قسم که اگر ملتجی بمن شده بود بفریادش میرسیدم و چنانچه ارتباط خالقیت
و مخلوقیت موجب محبت حضرت خالق جل شانه است بمخلوق همچنین موجب محبت مخلوق با خالق است و اسباب دیگر هم از
برای محبت هست ولی کل آنها راجع باین سه چیز است و هر چه این سه چیز کاملتر شود محبت بیشتر میشود و واضح
و ظاهر است که مرتبهٔ اینها در کاملترین مرتبه ما بین خالق و مخلوق موجود است ولی معرفت آن کم است هر معرفت باین سه
مرحله کاملتر است محبت هم بیشتر است و از این بابست که جناب امیرالمؤمنین عرض کرد که خداوندا بتو نه از
طمع در بهشت و ترس از جهنم تو بلکه یافتم ترا مستحق پرستش باین سه جهت مذکوره که غایت معرفت با صفات کمال باشد
حضرت حق داشت و غایت احتیاج خود را میدید و ارتباط خالقیت و مخلوقیت هم بود پس هرگاه بنده فی الجمله شعوری داشته
نهایت محبت را بپروردگار خود پیدا میکند چه هرگاه یکی از صفات کمالیه حضرت حق جل شانه در مخلوقی پیدا شود
مثل کرم و رحم و علم و قدرت و سخاوت امثال اینها خلق همه دلبستهٔ او میشوند چنانچه میبینید از علاقهٔ خلق بعلما
و صلحا و اسخیا و امثال ایشان و حال آنکه اینها همه از غیر است پس باید نسبت بخداوند زیاده باشد و همچنین اگر

کسی در روز خرج تراید هر بار ناخوشی از تو دفع نماید یا بلیهٔ از سر راه تو بردارد با اینکه احتیاجی بتو ندارد
تو او را بی اختیار دوست او میشوی حال ببین که هر روزه خداوند جمیع مخارج و مایحتاج تو را میرساند و چه ناخوشیها
از تو و کسان تو دفع مینماید و چه بلیات و شدائد از تو دور میفرماید و چه احسانهای گوناگون در حق تو
میفرماید و حال آنکه استحقاق هیچکدام را ندارید پس بی اختیار دوست خداوند میگردید و از این جهت بود که خطاب
از جانب حضرت حق جل شانه شد بموسی که ای موسی مرا محبوب بندگان خود نما موسی عرض کرد که چگونه ایشانرا دوستدار
تو نمایم خطاب رسید که احسانها و نعمتهای مرا بیاد ایشان بیاور پس معلوم شد باید که اسم محبت حاصل میشود
و همچنین باید که اینکه مخلوق این خالق و مصنوع این صانع است اینست که عارف حقیقی لامحاله محب میشود و
این محبت که محبت بخداوند باشد هرگاه حقیقت آن در شخص حاصل شود سرمایهٔ جمیع خیرات و موجب حصول کمالات است
چنانچه در عشق مجازی چه آثار از او حاصل میشود نقل کرده اند که زلیخا را فصد نمودند در خون او نقش یوسف شد
همینکه این محبت کامل شد شبانه روز توجه باو مینماید از غیر اعراض میکند بلکه از همه چیز بجهت دوستی او
میگذرد چنانچه در عشق مجازی ذکر کرده اند که وقتی عاشقی معشوق آن ناخوش شد عاشق از برای او مشغول
طبخ طعام شد در اثنای طبخ طعام محتاج شد بر هم زدن کفگیر حاضر نبود دست خود را فرو برد در طعام و مشغول
به بر هم زدن شد و گوشتهای دست او ریخت و ملتفت نشده بود اینست که ذکر کرده اند که شخصی عاشق
زنی شد تا اینکه آن زن شبی را در مجلسی با او وعده کرد آن عاشق رو زبان محل رفت با انتظار معشوق او را خواب
ربود معشوقه آمد دید که عاشق خوابست چند دانه گردکان در جیب او نمود و رفت بعد زمانی عاشق بیدار شد دید
معشوق نیامده و گردکانها در جیب خود دیده شب گذشت صبح شد رفت در نزد محبوب معشوق از او گله کرد که دیشب منتظر
گذاردی و نیامدی و خلف کردی آن معشوق گفت که من آمدم و تو خواب بودی با آن نشانه که گردکان در جیب تو
گذاردم بجهت اینکه بدانی که تو باید ترک کرده و بازی بکنی ترا بعشق بازی چه دیده باشی که عاشق وعدهٔ وصل
داد و او خواب برد و از این جهت بود که شب نوزدهم ام کلثوم میگوید پدرم هر چند رکعت نماز میگذارد و از
حجره بیرون میآمد و نظر بأطراف آسمان میکرد و عرض میکرد خداوند امر کرا بر علی مبارک گردان ام کلثوم گفت
ای پدر این چه حالت است که من امشب در شما ملاحظه میکنم چرا امشب فرار میکنید چرا خواب نمیروی گویا فرمودند
گاهی تو دیدی خود را در معرکهای عظیم انداختم و بزرگان و شجاعان روزگار را بخاک هلاک انداختم و در
هیچ وقت وحشت و اضطراب در خود ندیدم و بر اهل هوش و کمال واضح و هویدا است که این از ترس مرگ نبود بلکه
از شوق وصال دوست بود و از جهت رسیدن بجوار رحمت حق بود مجملاً این مقام حب بخداوند مقام سالکین و
طریق عارفین و شیوهٔ مشتاقین است چه خوش گفته ترا خواهم نخواهم رحمتت را امتحان خواهم در رحمت بروم
بند و در هابلا بگشا هر کس از این مقام بهره برد و لذت برد لذتی که فوق لذاتست جبرئیل امین عرض کرد
از رسول الله من از دنیا سه چیز اختیار کردم هدایت گمراهان و فریادرسی درماندگان و انس با پروردگار عالمیان

جناب رسول فرمودند من از دنیا سه چیز اختیار کردم زنان و بوی خوش و روشنی چشم من در نماز است و وجه
اینست که این مقام مقام انس بود و مقام صحبت با محبوب از عایشه منقول است که جناب رسول با ما صحبت میداشت
با او ما نوبت میدیم همینکه صدای اذان بلند میشد حالت آن بزرگوار منقلب و رنگ آن بزرگوار متغیر و چنان از ما بیگانه میشد
که گویا هیچ با ما آشنا نبوده و میفرمود رسول امر حضرت حق جل شانه عزیز من قدم در این وادی بگذار و ببین چه
... همانا کون ناکون موجود است و چه فواید عظیم در آن مندرج است هر که از این مقام بهره
برد از عمر خود بهره برده و مقامی تحصیل نموده و لذتی برده و الا حیوانی هستی بصورت انسان تا بکی در چاه
طبیعت سرنگون یوسفی یوسف بیا از چه برون تا عزیز مصر ربانی شوی وارهی از جسم و جانان شوی من نمیکویم سمندر
باش یا پروانه باش چون بفکر سوختن افتاده‌ای مردانه باش نقل است یکی از بزرگان میگوید بیازار برده فروشان رفتم
کنیزی بچشم خورد نام او ... شخصی را دیدم که کنیزی را ... ندا میکرد که کی میخرد این کنیز با عیب را به ده دینار پیش
رفتم و گفتم ای کنیز عیب تو را جواب بده گفتم سخن گوی در روی من بخندید صدا کرد با خود گفتم مکر دیوانه است گفت و الله
دیوانه نیستم متحیر شدم با خود گفتم سبحان الله که آگاه کرده این کنیز را گفت عالم السر و الخفیات مرا آگاه کرده او را خریدم
و بخانه آوردم گفت ای خواجه هیچ قرآن خوانده گفتم بلی گفت بخوان که قرآن ربیع مؤمنان است و مونس دلهای اندوهناک
و شفای بیماران من آغاز کردم و گفتم بسم الله الرحمن الرحیم گفت ای خواجه جلوت تمام و انتهای کلام و چنین است در دنیا
ببین بنگر که لذت محبت ... چگونه است ... چون شب درآمد گفتم ای کنیز برخیز جامه خواب بیار و ... تا بخوابیم گفت تو شبها
میخوابی گفتم بلی آدمی از خواب ناچار است گفت ترا خداوندی هست گفتم بلی گفت او بخواب هیچ رود گفتم لا تأخذه
سنة و لا نوم گفت خواب ... در او راه ندارد گفت مرا شرم میاید که خداوند بیدار و تو پای بحضرت او دراز کنی و خواب
... بحضرت موسی خطاب شد که ای موسی دروغ میگوید کسیکه ادعای محبت با من میکند و شب تا صبح ...
... یاد ... باشی که دست طالب انس با دوست نباشد و از این بابت که جناب سید الشهدا با اینکه عصر
تاسوعا هنوز عطش برای خود و عیال و اصحاب شدت نکرده بود و بسیاری هم نرفته بودند راضی بمهلت تا شب عاشورا و روز
عاشورا شدند و بجناب ابی الفضل فرمایش داشتند که باین جماعت بگو که امشب شب جمعه است و من همیشه طالب
مناجات با حضرت قاضی الحاجات بوده ام امشب را مهلت بدهید که من با مناجات حضرت مجیب الدعوات وداع نمایم و قرار
جنگ را بفردا گذارید والبته شنیده اید کیفیت مناجات آن بزرگوار را در آن شب که چه نحو بود این مقام بدون حصول مقام
محبت صورت پذیر نیست و محبت هم بدون معرفت صورت پذیر نیست هر چه معرفت تو بحضرت حق بیشتر است
محبت تو بیشتر است بلی چیزیکه هست هر کس در این وادی پا نهاد و خواست در این مقام سیر نماید باید اولا قلب خود را
از ماسوا پاک نماید تا لیاقت فرا گرفتن انوار حق را حاصل نماید و ثانیا بلوازم حیوانیت ... بلکه بقدر دیگر
آن قوه از کار بیفتد او را ضعیف نماید و بکوشد در تقویت جنبه ملکوتیت و مقام قدس خود که

جنبت و سنخیت با آن عالم پیدا نماید و قابلیت توجه حضرت حق را حاصل نماید و الا با تقویت جنبه حیوانیه
او مقام حیوانات میشود چنانچه حیوانات لیاقت توجه خاص حضرت حق نیست او را هم نخواهد بود در این است که ...
انهاست بلکه بدتر است چنانچه در قرآن هم تنصیص شده بر آن و ثالثا همینکه در این مقام پا گذارد مستعد ملاقات
شود و صابر و راضی باشد بر انها چنانچه شخصی آمد خدمت جناب رسول و عرض کرد که یا رسول الله من خدا را دوست میدارم
فرمودند مستعد شو از برای بلا و حکمت آن اینست و این مطلب خوب توجه نما و بفهم آنچه میگویم که اولا کسانیکه پا
باین مقام میگذارند و لا بعضی از روی حقیقت و بعضی از روی حقیقت نیست و چنانچه طلا و نقره را بقول عوام الناس قال
میگذارند تا حقیقت را معلوم شود هم چنین اهل محبت را اولا در معرض صدمات بو میاورند از قبیل آنکه طلا و نقره را
در آن میگذارند و بعد از آن چکش میزنند اگر خورد شد لیاقت رواج بازار معامله را ندارد و اگر خورد نشد
و اشرفی میشود و لیاقت رواج بازار معامله میشود پس خداوند صدمات را وارد میاورد تا آنکه در دعوی
کاذب است خورد شود و طاقت نیاورد و واضح میشود که لیاقت بازار قرب نیست و اگر خورد نشد چنانچه طلا و
اشرفی چکش ... تا لیاقت بازار داشته باشد این بنده هم متصل بلا براو وارد میاید بدو جهت یکی آنکه واضح است همینکه
شخص در نعمت افتاد لازمه طبیعت انسانیت طغیان چنانچه مخبر صادق حضرت خالق در قرآن خبر داده ان الانسان
لیطغی ان رآه استغنی یعنی بدرستیکه انسان هر آینه طغیان و سرکشی میکند هر گاه دید خود را مستغنی و خضوع
و شکستگی قلب او کم میشود بلکه در ... حاصل میشود و بدان سوء الادب با حضرت محبوب حاصل ... در مقام توجه نماید
بخلاف اینکه همینکه محل نزول و ورود بلیات باشد لا محاله شکستگی در او حاصل میشود و توجه بحضرت حق مینماید روز بروز خضوع
او زیاد میشود و هر چه خضوع او زیاد باشد مقام او بلند میشود اشاره بهمین است حدیث شریف که وارد است که همینکه بنده صالح دعا میکند
تا اجر ... او را باز ... و همینکه شقی مطلبی خواست زود باو داده میشود که در این فیض عظیم را ... چون قابل این نیست
یا از این جهت است که ... معراج انبیا و اولیا ... کثرت بلا ایشان دوم جهت دوم اینستکه اعطاء مقامات عالیه و توجهات
خاصه بدون سبب و جهت منافی با حکمت است و چونکه دوست داشته خداوند طالب و مقصود و پاکدارد بساحت قرب
... همینکه بنده او را دوست داشت میخواهد او را بمقام قرب برساند لهذا ...
و بلیات براو وارد میشاید که در انها ... بواسطه آنکه ... صفات ... اجر جزیل و ثواب جمیل شود و از این
باب است که هر که در این بزم مقرب تر است مبتلا بیشتر است چنانچه والبلاء للولاء از حضرت امام حسن مروی است که فرمود جد بزرگوار
شنیدم که میفرمود ای پسر من بتحقیق که در بهشت درختی هست که آنرا شجرة البلوی میگویند و آنرا نامزد اهل بلا کرده اند و نصب
نکنند از برای ایشان ترازوی اعمال و نشر نکنند از برای ایشان دیوان اعمال بلکه مزد صبر ایشان بی حساب با ایشان ... و میزان اعمال نکنند
که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ... از جناب رسول مروی است که فرمود در قیامت نصب ترازوی اعمال کنند از برای اهل ایمان
و ... تمامی اعمال ایشان بالتمام والکمال بایشان دهند و از برای اهل بلا ... هیچ میزان نصب نکنند و دیوان و صحیفه
... حساب ... کار ایشان ... که اهل عافیت که در دنیا ... الهی ...

نما کنند که کاشکی بدنهای ایشان را بما دهند تا بمقراض پاره پاره کنند تا امروز در جه اهل بلا برسند مجملا
مقصود اینست که در دو حدیث این نوع وارد است که بلیات و درد و صدمات ما الانبیاء ثم الامثل فالامثل و سبب آن اینست که او مصونان در
دنیا و توجه ایشان کامل از انقطاع از ما سوی حاصل نمایند و ثانیا در آنها صبر نمایند بآن واسطه مستحق قرب و اجر کامل
شوند چه ثواب صبر از همه اعمال زیاده است و از این جهت است که مقام حضرت ابی عبدالله در بهشت از بهشت زیاد بلند است زیراکه
صبر آن بزرگوار در شدت و بلیات زیاد تر بود و در همه صبر فرمود و مقام صبر را شعار خود نمود و رسید بانچه رسید زیراکه
صدمات وارده بر آن بزرگوار از داغها و جراحتها و مصیبتها واسیری عیالات نمیتوان بتوضیح تصور نمود بیان از مصیبتهای آن بزرگوار
مثلون مجملا شد بزبان ایشان میگویند در صف دو هفده نفر از برادران و اقارب و اولاد و ادوار از یاد را و ورد ند همه با لب
تشنگی که تشنه روان بزرگوار همه را صبر نمود و لب بشکایت باز نمی شود و همه را اظهار رضا منتنی نمود حتی آنکه خود از دست
خود طفل شیرخواره خود را بر رو در میدان و آنکه میگویند انظار اراده بود اشت عالم ظاهر بود در عالم باطن
انتظار نبی حرمله داشت مجملا اول از مجلسها محبت بحضرت خالق است جل شانه و آنکه عرض کردم مجملی از آن
بود **دویم** محبت بانبیا و ائمه طاهرین است و این محبت هم واجب است و از لوازم ایمان است و باید
هر مومنی سعی در آن نماید بلکه از برای تمامیت جناب سید انبیا حقیقت ایمان محبت بجناب آل طاهرین
آن سید ابرار است و آنکه می بینی در اخبار این همه امر بمحبت جناب امیر شده است بواسطه آنست که محبت
آن بزرگوار لازم دارد محبت جناب رسول و فرزندان آنجناب را ولی محبت جناب رسول لازم ندارد محبت
جناب امیر را از این جهت است که جناب رسول فرمودند در شب معراج دیدم که حلقه در بهشت کم
بان میخورد ذکرش یا علی یا علی بود از جبرئیل پرسیدم که چرا ذکر حلقه در بهشت ذکرش یا علی است جواب
گفت جهت آنست که داخلان نمیتوان شد مگر بمحبت جناب امیر و این نه بواسطه اشرفیت جناب امیر از جناب
رسول است بلکه بواسطه آنست که محبت جناب امیر لازم دارد محبت جناب رسول را مثل ولایت آن بزرگوار
که لازم دارد نبوت را که هر کس ولایت را دارد نبوت را هم دارد اما میشود که کسی نبوت را داشته باشد و ولایت
نداشته باشد مثل سایر انبیاء این طاعت بزرگیست چنانچه در حدیث معتبر وارد است و در انوار جزء سیم
مذکور است که خداوند بعزت خود قسم یاد فرموده است که من می آمرزم دوستان جناب علی بن ابیطالب را
اگرچه مرا هم معصیت نمایند و می آمرزم دشمن علی را اگرچه مرا اطاعت نماید و معلوم است که مراد از معصیت
در فقره اولی معصیت است در غیر جهت این محبت و مراد بطاعت در فقره ثانیه اطاعت است در غیر جهت محبت یعنی
هرگاه مرا معصیت کند در غیر جهت دوستی علی بن ابیطالب که دوست دارد او را و از این جهت اطاعت کرده باشد
او را می آمرزم و هرگاه اطاعت نماید مرا در غیر جهت محبت حضرت یعنی این امر را اطاعت نماید و دوست ندارد او را
نمی آمرزم اگرچه در غیر این جهت اطاعت کرده باشد و جهت آن واضح است زیراکه محبت آن بزرگوار رحمان عظیم
بزرگی است که هیچ معصیتی محبت با آن مقاومت ندارد چنانچه بعض آن بزرگوار چنان معصیت بزرگی است که هیچ عملی با آن مقاومت

ندارد بلکه طاعت نیست زیراکه شرط صحت طاعت این بزرگوار است پس فی الحقیقه دشمن آن بزرگوار طاعتی ندارد
زیراکه هیچ طاعتی از او دارای شرایط نیست مثل نماز بدون طهارت پس است در کمال این طاعت که محبت خدا او وارد
در رسالت مقرر داشته است وقتی جمعی از بزرگان جمع شدند و با خود گفتند که جناب رسول در باره ما زحمات بار کشیده
و میکشد ما را هدایت فرموده و میفرماید بهتر آنست که از برای آن بزرگوار فرامی دهیم که بآن بزرگوار چیزی رسانیم که
آن بزرگوار از جهت معیشت در عطا ظاهر در وسعت باشد این آیه شریفه نازل شد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی یعنی بگو ای محمد که من برای رسالت و پیغام اوی خود مزدی نمیخواهم جز دوستی با ذوی القربی که خویشان آن بزرگوار
باشند و اگر بخواهد در فضیلت محبت این بزرگوار ذکر همین حدیث شریف که از کتاب بشارة المصطفی از جناب امیر نقل شده است که روزی
جناب رسول بر من داخل شد در حالتیکه فرحناک و مسرور بود ند پس من عرض کردم یا رسول الله هرگز ندیدم وقتی بر من وارد شوید
و بخوا مرده شده و خوشحال باشید آنجناب فرمود جبرئیل بر من نازل شد در همین ساعت و گفت یا رسول
الله بشارت ده علی را باینکه شیعیان و محبان ایشان و عاصیان ایشان از اهل بهشتند پس جناب امیر
بسجده افتاد و شکر الهی را بجا آورد و چون سر از سجده برداشت عرض کرد خداوندا شاهد باش که من نصف حسنات
خود را بشیعیان خود بخشیدم پس بعد فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد پروردگارا من نصف حسنات خود را
بشیعیان علی بخشیدم پس حسنین علیهما السلام عرض کردند خداوندا ما هم نصف حسنات خود را بشیعیان پدر خود
بخشیدیم پس رسول خدا عرض کرد خداوندا من هم نصف حسنات خود را بشیعیان علی بخشیدم پس خداوند جل شانه وحی
فرستاد که شما هم کرمتر از من نیستید شما هر یک نصف حسنات خود را بخشیدید بشیعیان علی من همه گناهان
شیعیان علی را بخشیدم و انصاف اینست که عجب حدیثی است این حدیث از احادیث بالاتر در مقام شیعیان است و واضحست
که مراد مطیعان تنها نیستند بلکه عاصیان و اهل گناه هم داخلند بلکه بدلالت حدیث تنصیص بمطیع عاصی شده و در آخر هم
تنصیص بر جمیع شده که تمام اهل گناه بخشیده شده خداوندا بحق محمد و آل محمد ما را بدوستی ایشان ثابت قدم
فرما و گمان میکنی که این دوستی بمحض ادعا صورت پذیر میشود بلکه از برای ادعا علامات هست و از احادیث
تکذیب این ادعا بدین علامات شده و اول علامات آنست که در سرور ایشان مسرور و در حزن ایشان محزون
باشید و در هنگام شنیدن فضایل ایشان قلبا مسرور شود و در هنگام شنیدن مصائب ایشان قلبا محزون شود و
مقام دیگر آنکه از حضرت امام محمد باقر بجابر فرمودند ای جابر آیا همین بس است کسی را که تشیع بر خود میبندد
و دعوی محبت ما اهل بیت مینماید الله که شیعه ما نیست مگر کسیکه اطاعت خدا کند و پرهیزکار باشد ای جابر پیش
شیعیان ما را نمی شناختند مگر بتواضع و بسیاری یاد خدا و نماز و روزه و وادیدن نمودن همسایگان و فقرا و
یتیمان قرض الحسنه دادن بمومنان و راست گفتن و تلاوت قرآن و زبان کشیدن از غیر نیکی مردم با این خیالها
از راه بیرون مبرند و همین اینست که مگر که گوید علی را دوست میدارم اگر گوید رسول خدا را دوست میدارم که
بهتر از حضرت امیرالمومنین است با اعمال آنحضرت عمل نماید پیروی او ننماید آن محبت هیچ بکار او نمیاید پس از خدا بترسید

وکاری بکنید که ثواب الهی او را بیابد بدرستیکه مباحثات و احکام از خلق خویشتن و قومی نیست و کرامیترین در
حضرت کسی است که پرهیزکارتر و عملش الماعتر جناب اقدس اعلی باشد بخدا سوگند که تقرب نمیتوان جست مگر بطاعت و
برات آزادی نداریم از جهنم برای شما و هیچکس را بر حق حجت نیست هرکه مطیع خدا و ولی و دوست ماست و هرکه
معصیت خدا را میکند عدو و دشمن ماست و بولایت و دوستی ما نمیتوان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل صالح
و از این قبیل با ذهم هست پس مغرور نکند ترا که من دوست جناب امیر المؤمنینم و دوستان بزرگوار امرزیده است
زیرا که شک نکند دوستی آن بزرگوار با معصیت جمع نمیشود و اگر چه در بعضی از احادیث هست که دوستی ایشان
با معصیت جمع میشود و حق هم همین است که جمع میشود شاهد آن حرا ست چه هر یک از ما عاصیان قطعا دوست
دار خانواده رسالتیم و مع ذلک از اهل معصیتیم و همچنین در نص بسیاری از اخبار است که ولایت ایشان با کبایر
جمع میشود و از همه شواهد بهتر اینستکه شرط ایمان نیست بلکه ایمان همان اعتقاد و اقرار است و ایضا پیغمبر
ظاهر استکه شفاعت از برای اهل معصیت ثابت است و بدیهی است که شفاعت از برای محبین است و هرکاه عصیان
با محبت جمع نشود پس کرا شفاعت میکنند انها که اهل محبت هستند هرکاه اهل عصیان از اهل محبت هم نباشند پس
محلی از برای شفاعت باقی نخواهد بود مجملا محبت و دوستی اهل بیت با عصیان جمع میشود ولی محبت درجات دارد
و درجه کاملان با معصیت جمع نمیشود چنانچه حضرت براین شهادت دارد و جمع فیما بین اخبار مقتضی اینست که
ناقص محبت با عصیان جمع میشود و درجه کاملان با معصیت جمع نمیشود والبته واضح است که فیض کامل
فرع محبت کامله علاوه براینها هست که زیادتی عصیان باعث میشود که ایشان تنزل الهیه و محبت از برای او
فراهم میشود و وقت مردن با بیشتر ان ایمان از دست او بدر میرود چنانچه مکرر تجربه بجهال دیده شده
و از سابقین نقل شده است سیم محبت با مؤمنین بندگان خاص حضرت رب العالمین است و فواید و مثوبات آن بسیار
و برایشان در دنیا و اخرت بیشمار است چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که چهار طایفه اند که برکت ایشان عذاب
رفع میشود اول کسانیکه تعمیر میکنند مساجد را چه تعمیر ظاهری و چه تعمیر که بجا آوردن نماز در آنها و مراوده
در آنها و تنظیف آنها و امثال آنها باشد دویم کسانیکه در سحرها استغفار میکنند سیم اطفالیکه قران
میاموزند چهارم کسانیکه با یکدیگر از برای خدا دوستی میکنند بلکه انچه از اخبار بسیار مستفاد میشود
اینست که علامت بود اخر در شخص حب طاعت و اهل طاعت و بغض معصیت و اهل معصیت است بلکه در باب
رعایت حقوق مؤمن حدیث وارد است که سنگ را میگدازد از حضرت صادق مرویست که فرمود مسلمانرا هفت
حق واجب است بر مسلمان که ترک هر یک از دوستی خدا و طاعت او بدر میرود و او را از خدا نصیبی نیست پس
فرمودند که حقی که او را بر تو هست اینست که برای مؤمن بخواهی انچه برای خود میخواهی و نخواهی انچه را
خود نخواهی دویم از ازردگی و اعراض نمایی و پی خوشنودی و اطاعت امر او باشی سیم اعانت او کنی
بمال و جان و زبان و دست و پای خود چهارم انکه دیده و راه نمای او باشی پنجم انکه سیر نباشی و او

کرسنه باشد پوشیده نباشی و او برهنه باشد ششم انکه اگر خادمی داری که او ندارد بفرستی که جامه او را بشوید
و طعام او را مهیا نماید و رخت خوابی او را بگستراند هفتم قسمش را اجابت کنی و دعوتش را قبول کنی و بیماریش
را عیادت کنی و بجنازه اش حاضر شوی و حاجتش را که بدانی پیش از انکه سوال کند روا کنی پس اگر همه اینها را کنی
و بعمل اوری ولایت و دوستی و ایمان تو و او استوار خواهد شد این حدیث شریف محمول بر تاکید استحبابست و
حدیث دیگر وارد شده است که مسلمانرا بر مسلمان هفت حق است از اکه هر مسلمی بر مسلمی باید رعایت کند
اول انکه او را در سینه خود دوست دارد دویم در حضور او تعظیم نماید هرگاه بداند چیزی را که او جاهل باشد
در غیاب غیبت او و اجرام داند چهارم در عظمت و را نصیحت نماید پنجم در مرض او را عیادت کند ششم در
موت او را تشییع کند هفتم بعد از موت او را بنکوئی یاد کند جز بنکوئی او را و از این قبیل احادیث بسیار است ولیکن مجلس
بطول انجامید و میانجامد بهمین قدر اکتفا میشود مجملا باید مؤمن دوست برادر مؤمن خود و خیرخواه او
باشد و مخفی نماند که چنانچه این سه محبت از لوازم ایمانست همچنین دشمن داشتن دشمن خدا و رسول او و دشمن
ائمه طاهرین و دشمنان مؤمنین هم از لوازم ایمانست باید مؤمن تبرا از آنها داشته باشد از این جهت است که گفته اند ایمان
دو جزء دارد تولی و تبری و مراد با تولی ولایت خدا و اولیا او و دوستی ایشان و مراد بتبری برائت از دشمنان خدا و دشمنان اولیاء او و دوستی
بدین واسطه است که در شریعت مقدسه هم صلوات وارد شده و هم لعن و اختلاف کرده اند در اینکه کدام افضل است بعضی گفته اند
صلوات بجهت انکه روایات و اخبار بر مدح و فضیلت ان که انقدر میتوان گفت از همه اذکار افضل است وارد شده است
عمل در مستحبات و اخباری که فضیلت و ثواب بقدر صلوات باشد حتی اینکه در حدیث شریف از جناب رسول وارد است که من صلی علی
مرة لم یبق من ذنوبه ذرة و صلوات انشاء الله الرحمن بعد از این بیان خواهد شد و بعضی گفته اند که ثواب لعن زیاده است
بجهت لعن فایده زیادتر است زیرا که صلوات فایده او همان عاید صلوات فرستنده میشود و از برای جناب رسول
و ال طیبین آنجناب مرتبه دنیا نمیکند زیرا که مرتبه ایشان فوق مراتب مکان است و بالاتر از آن متصور نیست ولیکن
لعن هم ثواب است برای لعن کننده دارد و هم باعث زیاد بودن عذاب ملعونها میشود و بعضی چیزهای دیگر هم گفته اند که
مقام اقتضاء ذکر آنها ندارد و انچه حق است در نزد این حقیر اینست که هر دو مستحب هستند در عرض یکدیگر مثل زیارات
هر دو جزء ایمان صلوات تولی است و لعن تبری است و اینها هیچکدام بدون دیگری ثمر ندارد و ثواب لعن هم کم نیست و بعد
از همه نماز صلوات مستحب است و لعن چهار ملعون و چهار ملعونه مستحب است و باین لفظ کفایت میکند اللهم العن ابا بکر و عمر
و عثمان و معاویة علیهم الهاویة و عایشة و حفصة و هند و ام الحکم اللهم العن بنی امیة قاطبة و بالجملة
مؤمن باید محب خدا و رسول و ائمه و مؤمنین باشد و مبغض دشمنان ایشان باشد و فواید هر یک ذکر شد بلکه مقام اقتضا میکند
دعای ... طول کشید اینستکه در فقره اولی عام مرد است اللهم اجعلنی محبا لاولیائک و معادیا لاعدائک یعنی
خداوندا بگردان مرا دوست دوستان خود و دشمن دشمنان خود دوست از برای دوستان خود و باعداوت از برای دشمنان خود مستنا
بسنة خاتم الانبیاء در رفتار و کردار خود را مصفی گردانم باشم بسنت خاتم پیغمبران تو یعنی بعمل اورنده باشم سنت آن بزرگوار را مثل حضا

کردن یکدرهم صرف حضاب کردن ثواب انفاق هزار درهم در راه خدا دارد و گوخوش بکار بردن دو رکعت نماز با بوی
خوش ثواب ان برابر است با هفتاد رکعت نماز بدون بوی خوش و تزویج کردن هر کس تزویج کند بتحقیق که دو ثلث ایمان
دین خود را و عمامه بر سر بستن دو رکعت نماز با عمامه برابر است با هفتاد رکعت نماز بدون عمامه و شمشیر در کشیدن و سرمه
و ناخن گرفتن و بدن ابد و خطمی شستن و در هر ماه سه روز روزه گرفتن و اذان گفتن و نماز بجماعت در ا
دو رکعت نماز بجماعت برابر است با شصت و چهار رکعت مقبول و تکبیر الاحرام را با امام درک کردن افضل است از شصت هزار حج و هکذا و از
سنتهای سید این بزرگوار اهتمام در کثرت عبادت بود اگر حضرت در عشر اخر ماه رمضان در مسجد اعتکاف می نمودند و از زوجات
اعراض میفرمودند و از کرامات این بزرگوار هم سزاوار است که ناسی بان بزرگوار نمایند اینها از غنیمت شمارند خاصه
انچند روزی که باقی مانده را نوعی کنند که مکوی خود را از نحو راضی نمایند که مبادا این ماه شریف تمام شود و گناهان انها محو نشده
باشد و سعی کنید در بجا اوردن ادابهای این ماه مثل استغفار در سحرها و افطار دادن روزه داران و فریاد رسی درماندگان
و گریستن از خوف خدا بعد از نماز شبها که در حدیث است که بسا هست شخص بواسطه ذنبی معصیت از بهشت دور
بود شده است بعد مسافت از زمین تا عرش و از خوف خدا گریه میکند و بهشت نزدیک میشود مانند پلک چشم بهم زدن
کلانبیا و اولیا غالبا از خوف خدا گریان بودند در مجالس سابقه ذکر شد بلکه فاطمه زهرا صلوات الله علیها
هنگام رفتن از دار دنیا وصیت نمود بجناب امیر علیه السلام که یا علی این شیشه را در قبر همراه من بگذار و فرمودند
چه چیز است عرض کرد که اشکهای چشم من است که در شبها از خوف خدا گریه کرده ام جمع کرده ام که روز قیامت همین که اتش دامن
میگیرد و سالها را این اشکها را بر او بریزد تا دفع شود از ما شیعیان بد که شنیدی از پدرم رسول خدا که هر گاه قطره اشک
از خوف خدا بریزد در اتش اثر یابند صد پاره روح نشود ای مظلوم قلب و ستاکار میشود و اشک ایشان میریزد
کدورت شبهای تار بر خواستند و گریستند و اشک چشم خود را از برای مردم جمع کردند تا روز عاشورا در صحرای کربلا مردم اب در
نهر فرات جاری بود بر وحوش و طیور و سباع و کلاب و خنازیر و دواب یهود و نصاری و سایر فرق کفار روا داشتند اما
بر یادگاران بود جگر گوشهای تو و پیران و دختران تو روا نداشتند چنانچه در بعضی از کتب مذکور است که جناب ابی الفضل
العباس هنگام اتمام حجت بر ان اشقیا فرمودند که هذا انتم کفرة ام مسلمون یعنی ایا شما کافرید یا مسلمان که فسند مسلم
میباشیم فرمود که در اسلام روا است که بر این اب وارد شوند یهود و نصاری و کلاب و خنازیر اما فرزندان رسول خدا
از ان ممنوع باشند اطفال ما از تشنگی نزدیک بهلاکت باشند ای واویلا و امصیبتاه که بعضی از ارباب مصیبت
ذکر کرده اند که سبب قتل ابی الفضل از جهت اب اوردن این بود که خیمه بود که مشکها را در ان میریختند جناب
ابی الفضل وارد ان خیمه شد دید که اطفال از شدت تشنگی این مشکها را برداشته و شکمهای خود را برهنه
کرده و بروی خاکهای نم دار میمالند همینکه انجناب این را مشاهده نمود فرمودند که نور دیدگان چنین
ممالید شما مردم و از برای شما اب میاورم این بود که مشک را برداشت و چون انحالت را دیده بود سعی
داشت که او را بدست کان برساند سها بش قطع کردند اعتنا نداشت مشک را بدندان گرفت و بار کاب دشمنان را

فضیلت گریه از خوف خدا

مصیبت ابی الفضل

دور میکرد که ابر انجمن گاه بر سانانا انکه تیر بر مشک اب زدند و انها مشک ریخت از کتاب مهیج الاحزان نقل شده
که تیری بر چشم نازنینش زدند اه اه چه حالی داشت نه دست داشت که دست بر دارد و نه چشم داشت که ببیند اما این تیر را
کی بیرون اورد فجعل یحرک وجهه یمینا و شمالا شروع کرد صورت راست و چپ کرد ابتدای ای داعات از اسب
بر زمین قرار گرفت بصدای بلند ندا کرد که یا اخاه ادرک اخاک ای برادر برادرت را دریاب مولای من یابن رسول الله
همینا روز شهدای کربلا داشتند ما که کاران هم ارزو داریم که وقت رفتن ما از دنیا بیا بالین ما حاضر شوید و لعن را ببینید
سفارش نما که این از کرده کنندگان من است ای امیدا انما اللهم انی اسئلک الراحة عند الموت و العفو عند الحساب و صلی الله
علی محمد و اله الاطهار و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین

مجلس سی و دوم در دعا روز بیست و ششم

در ثواب ان وارد شده است که هر کس این دعا را بخواند در روز قیامت منادی ندا کند بحزن میا در هر کس که گناهان تو
امرزیده شد چنانچه در نماز شب بیست و هفتم وارد شده است که هر کس چهار رکعت نماز بگذارد در هر دو رکعت بیک سلام در هر رکعت
بعد از حمد سوره تبارک الذی بیده الملک را بخواند و والدینش امرزیده شوند و هر کاه خواند در هر رکعتی بعد از حمد
بیست و پنج مرتبه قل هو الله احد بخواند و دعا امروز این است اللهم اجعل سعیی فیه مشکورا و ذنبی فیه مغفورا و عملی
فیه مقبولا و عیبی فیه مستورا یا اسمع السامعین این دعا شریف مشتمل بر چهار فقره است و بیان فقره اول موقوف بیان این مقدمه
و ان این است که انچه در اخبار وارد شده از ثواب اعمال من باب تفضل است از دو جهت یکی اصل ثواب دوم ثواب
خاص اما اصل ثواب پس بیان ان اشاره شد که بعد از اینکه شخص عملی بجا اورد دارای شرایط و صحیح باشد
در مقابل نعمتهای بسیار از حضرت احدیت کار صرفی نموده است که این طاعات مقابلی با انها ندارد پس استحقاق ثوابی
ندارد هر کاه در مقام انصاف بر اید پس عطای ثواب محض تفضل است از جانب خداوند رئوف رحیم و اگر کوئی پس حکمت
قرار دادن اعمال بجهت چیست چه اگر تفضل محض باشد بدون انها با اعمال داده شود میکوئیم قرار دادن اعمال
بجهت انست که استحقاق ان تفضل حاصل شود بعلت ان تفضل در ان محل پیدا شود چه ان تفضل فیضی است از جانب
خداوند فیاض جل شانه و شرط ان قابلیت محل است و این اعمال مقرر شده که بجا اورند انها را تا قابلیت امر
ان فیض را پیدا نمایند و اما ثواب خاص پس تفضل بودن ان واضح است اگر فرض نمائیم که ان عبد بجهت اتیان
عمل ثوابی را مستحق باشد غایت امر این است که ثوابی که بقدر عمل خود مستحق است نه این مثوبات که عمر در ان صرف
استحقاق داشته باشد مستحق خلود ابد الاباد در بهشت بواسطه قلیل طاعت در عمر کوتاه دنیا مثلا وارد
شده است در ثواب لا اله الا الله که هر کاه یکمرتبه او را بگوید سه هزار حسنه در نامه اعمال او نوشته میشود
و سه هزار سیئه از نامه عمل او محو میشود و سه هزار درجه در بهشت از برای او بلند میشود و وارد شده است
که کلمه طیبه لا اله الا الله دوازده حرف و کلمه طیبه محمد رسول الله نیز دوازده حرف است این یکی از جهات
انکه عدد ائمه بعد از جناب رسول دوازده است نه زیاد تر و نه کمتر زیرا که اینها در مقام توحید و نبوت
و در کلمه توحید و نبوت دوازده است پس عدد مبین دوازده مقرر شد که عدد مبین و مبین یکی
باشد

باشد مجملاً مجموع این دو کلمه بیست وچهار حرفست هرگاه کسی در شبانه روزی یک مرتبه این دو کلمه را بگوید
دارای عبادات تمام ساعات است وایضاً در حدیث دیگر وارد شده است که مجموع این دو کلمه یا کلمهٔ طیبهٔ علی ولی الله
بیست و چهار حرفست هرگاه کسی بگوید بعدد هر حرفی هفتصد حسنه در نامهٔ عمل او نوشته میشود و هفتصد گناه از نامهٔ عمل او محو شود
و هفتصد درجه از برای او در بهشت بلند شود و همچنین در ثواب بسم الله الرحمن الرحیم وارد شده است که نوزده
حرفست هرگاه کسی بگوید بعدد هر حرفی چهار هزار حسنه در نامهٔ اعمال او نوشته شود و چهار هزار سیئه از نامهٔ عمل او محو
شود و چهار هزار درجه در بهشت از برای او بلند شود وایضاً وارد شده است که هرگاه شخصی در لقمهٔ اول غذا
بگوید بسم الله والحمد لله رب العالمین تمام گناهان او امرزیده شود و همچنین وارد شده است از جناب رسول که فرموده هرگاه
بلند بنا او رم دو ستون دارم اما اینکه خانه پر از طلا باشد و همه او را در راه خدا انفاق نمایم و دو رکعت نماز فریضه بهتر است
از بیست حج و هرگاه عمره بجا آورد بهتر از شصت حج و همچنین شخص اراده خواب بگوید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العالمین نوشته شود در نامهٔ عمل او صد هزار حسنه و هرگاه یک مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر نوشته شود در نامهٔ عمل او ثواب حج و هرگاه سه مرتبه سورهٔ توحید بخواند ثواب ختم قرآن در نامهٔ عمل او ثبت شود
و هکذا از قبیل اخبار و احادیث وارد در ثواب اعمال بسیار است و در بعضی روایات ثوابهائی وارد شده است که عقول را حیران
و سرگردان است پس واضح شد که اصل ثواب من باب تفضل است و همچنین ثواب خاص هم تفضل در تفضل است و اثر باب اعمال
بجهت حصول استحقاق تفضل پس ثمرهٔ اعمال حصول استحقاق تفضل است همینکه این مطلب را فهمیدی پس خواهی دانست
که این تفضل بر خداوند لازم نمی نماید لطفی است هرگاه فرموده است احسان فرموده والا فلا اینست که در فقرهٔ اولی
دعای مرموز است اللهم اجعل سعیی فیه مشکوراً یعنی خداوندا بگردان سعی مرا در این ماه یا در این روز مزد
داده شده یعنی اجر و مزد یک از اعمال از فضل خود مقرر فرموده پس عطا کن بمن و ذنبی فیه مغفوراً یعنی گناه مرا آمرزیده شده
چون این ماهیت در هر شب و روز خداوند میآمرزد بسیار از گناهکاران از اینجا داعی طلب میکند که مرا از امرزیدگان قرار دهد
و واضح است که این معنی خود بخود حاصل نمیشود بلکه انکس که طالب اینمرحله است باید اسبابی که موجب مغفرت است بعمل اورد تا شاید مغفرت
حاصل شود مثل توبه و استغفار و اطعام گرسنه و افطار صائم و مصافحه با مومن که وارد شده است هرگاه دو نفر مومن با یکدیگر
مصافحه نمایند در حال مصافحه گناهان از ایشان میریزد در وقت جدا شدن چنانچه برگ از درخت میریزد در فصل
خزان و مثل اینکه در حدیث وارد شده است که هرگاه شخص بعد از فریضه سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
ذو الجلال والاکرام واتوب الیه امرزیده شود گناهان او اگرچه بسیار باشد وایضاً وارد شده است که هرگاه کسی بعد از
فریضه بخواند سورهٔ توحید یک مرتبه از جای خود برنخیزد مگر اینکه امرزیده شود او و والدین او و خدا جمع میفرماید از
برای او خیر دنیا و آخرت را و همچنین در ثواب تسبیح فاطمه زهرا وارد شده است که هرگاه کسی بعد از نماز پیش از
اینکه پاهای خود را حرکت دهد تسبیح فاطمه زهرا را بگرداند و بعد از آن یک مرتبه بگوید لا اله الا الله استغفر
الله ربی واتوب الیه امرزیده شود گناهان او اگرچه بسیار باشد و از این قبیل امور که موجب مغفرتست بسیار

مذکور است و ازانجمله در تشییع جنازهٔ مومن وارد شده است که اول هدیه که خداوند عالم جل شانه بمومن مرحمت
میفرماید اینست که مشیعین او را میامرزد و مثل تربیع جنازه که گرفتن چهار گوشهٔ جنازه باشد که در حقش وارد شده است
که بهر طرفی عیب بیست و پنج گناه کبیره امرزیده میشود و در حقش وارد شده است که همه گناهان او امرزیده میشود و از انجمله است
این دعا در شبهای جمعه خداوندا یا دائم الفضل علی البریه یا باسط الیدین بالعطیه یا صاحب المواهب السنیه
صل علی محمد و آله خیر الوری سجیه واغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیه که در ثوابش وارد شده است که هرگاه کسی در شبهای
این عمل را بجا آورد نوشته شود در نامهٔ عمل او هزار هزار حسنه و محو شود هزار هزار سیئه از نامهٔ عمل او و بلند شود در بهشت از برای او هزار هزار درجه
و خدا بسبب او بر ملائکه اعلی خطاب فرماید که اگر بیامرزم این بنده را بیوفا کار او ببینم و مزاحمت نماید در بهشت با ابراهیم در درجه
خلیل او از انجمله است خواندن سورهٔ انا انزلناه در وضو و نماز و نماز گذار را بوضو از نماز بیرون نرود مگر امرزیده و از انجمله زیارت
قبور پیغمبر و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین که در باب زیارت هر یک وعدهٔ امرزش وارد شده است خصوصاً زیارت قبر جناب
ابی عبد الله الحسین ارواحنا له الفداء که زائران مغفور است خداوند در حدیث فرموده که هر کس بزیارت آن بزرگوار
مشرف شود از خود آن بزرگوار روایت شده است که فرموده من در شب اول قبر بزیارتش میروم و این ثواب امرزش نه
خصوص زیارت آن بزرگوار وارد شده است بلکه در باب گریستن در مصائب آنجناب هم وارد شده است که هرگاه کسی گریه کند در
مصیبت این بزرگوار بقدر بال پشه باشد هر یک اشک بر رخسار او جاری شود خداوند بیامرزد او را اگرچه گناهان او بقدر
کف دریاها باشد و در اخبار متعدده این ثواب وارد شده است پس حالا که ما دوستان این بزرگوار باشیم پس چه خوب
که خیال قطرهٔ اشکی در مصیبت آن بزرگوار جاری نمائیم و یاد نمائیم غربت و بیکسی و تشنگی و گرسنگی انسید ابرار را خصوص
از وقتیکه عرصه بر آن بزرگوار بقدری تنگ شد که عمر ملعون را طلبید و فرمود اختر لی ثلث خصال یکی از سه کار را با من
نمائید اول اینکه مرا واگذارید که با عیال خود در این برادرم بمدینهٔ جد بزرگوار خود برگردم که بلکه عیال از نامحرمان
محفوظ مانند قبول نکرد آن ملعون دوم فرمود که یک جرعه آب بلب تشنهٔ من برسانید که جگرم از تشنگی میسوزد
این را قبول نکردند سیم فرمود که ای عمر من جگرم از داغ جوانان سوخت و کمرم از داغ برادران خمیده شد
بدنم از زخم شمشیر و نیزه و خنجر پاره پاره است لبم تشنه و شکم گرسنه شب را خواب نکردم از صبح تا بحال در این فنا
کرم حرکت بسیار از جهت بغلکاه کرده ام بکر حال طاقتم تمام شده است پس قرار بدهید که یک نفر یک نفر بجنگ من ایند
شما صد هزار و من یک تن ذی یار خویش در شنوم آن ملعون این فقره را قبول کرد اما وفا نکرد و بعد از اینکه
جمیع یاران با وفا و دوستان سید جوانان بهشت کشته شدند یکه و تنها بمیدان آمد در اندم بشهزادهٔ جنگجو بلا حمله کرد
کشته از چهار سو یکی نیزه میزد به پهلوی او یکی نیش خنجر بازوی او تا اینکه کار از دست آن بزرگوار رفت و در روی خاک افتاد
آه واه یکی نبود که سر او را بدامن بگیرد یکی نبود آب بریزد و بزند یکی نبود سایه بان از برای او فراهم و دو یکی نبود که آن
بزرگوار وصیت خود را باو نماید مولای من چه قدر غریب بودی یا ابن رسول الله روحی لک الفدا اشفع
لی عند الله لقضاء حوائجی بحق جدک و ابیک و امک و اخیک و امهاتک و بنیک مجملاً کسیکه طالب مغفرت

و امر دیگر آنست باید در مقام اتیان باسباب آن از آنچه ذکر شد و غیر آن بر آید تا بلکه یکی از آنها مقبول شود و موجب مغفرت او گردد زیرا که شخص نمیداند که چه عمل مقبولست و چه عملی مقبول نیست زیرا که در هر یک از اعمال شرایطی است که صحت آن موکول بتحقق آن شرایط است و آن معلوم نیست بلکه غالب نیست که معلوم نیست که دارای آن شرایط نیست چه مثلا یکی از شرایط نماز که یکی از اعمالست طهارت از حدث و خبث است و طهارت از حدث وضو و غسل و تیمم است و هر یک از اینها شرایطی هست بسیار که غالب ناس از آنها غافلند بلکه بسیاری از آنها محل خلافست و باید لا محاله شخص در آنها یا تقلید کند یا مجتهد باشد و هیچکدام حاصل نیست مثلا در وضو معتبر است که مسح با آب خارج نباشد و مکرر دیده ام که شخص میخواهد سر خود را وضو بسازد بعد از آنکه از وضو فارغ میشود یکدست را در سکوی لب حوض میگذارد و از دست دیگر مسح سر و پای راست را میکند بعد از آن دست که بر روی سکوی آن رسیده است مسح پای چپ را میکند و این وضو بالاجماع باطلست بلی محل خلافست که مسح آیا باید برطوبت کف دست باشد یا بآب وضو مشهور اولست و بنا بر این هرگاه بعد از فراغ از وضو دست را بمالد بصورت یا جای دیگر از مواضع وضو و از آن رطوبت بردارد با وجود اینکه در دست رطوبت وضو بوده است و از آن دست که بجای دیگر مالیده است مسح کند این وضو باطل است و از این جهت است اکثر که هرگاه بعد الفراغ از وضو از رطوبات صورت آب بچکد بکف دست از آنکه آب صورت بآنجا چکیده است مسح نکند بلکه از کف دست غیر آن محل مسح کند یا اینکه هر سه محل را بکف دست دیگر مسح کند زیرا که میتواند هر سه محل را با یک کف دست اگر چه دست دیگر باشد مسح کند و هم چنین غالب اینست که در پاها اول مسح میکنند بعد دو مرتبه مسح میکنند و این مرتبه دوم اگر در مرتبه اولی علم حاصل نمود بصحت مسح دیگر بار دو باره مسح میکشد که بدعت است هرگاه بقصد شرعیت باشد و اگر علم حاصل نکرده باید مسح را دو دفعه بعمل آورد ولی باید رطوبت دست بران رطوبت که در محل آنست غالب شود و هرگاه غالب نشود بجهت آنکه محل مسح را آنجمله چیزهائیکه اغلب ناس از آن غافلند و وضو و غسل جبیره است که تا یک موضع زخم یا دمل یا شکستگی پیدا نماید تیمم میکند مثلا اینکه فصد یا حجامت کرده است خود بخود تیمم میکند غافل از اینکه حال که تکلیف تیمم نیست بلکه تکلیف جبیره است خواه وضو بخواهد بگیرد یا غسل بخواهد بکند و جبیره را احکام بسیار هم محل اشکالست و هم محل اختلاف مثلا اینکه زخم دوا و باز باشد و نتواند او را شست و مسح نمود حالا آیا اکتفا کند باطراف و آن محل را ببندد و یا چیز پاکی بر روی او بگذارد و او را مسح نماید بعضی باول قائلند و بعضی بثانی و اقوی در نظر حقیر اولست بالجمله مسائل جبیره بسیار و محل خلاف و غالب ناس جاهل و غافلند و این یک جزو است از مسائل وضو پس خود انصاف بده کجا میتوان مطمئن شد که عملی از اعمال ما دارای شرایط را و حال اینکه اینها نسبت بشرایط ظاهریه است اما موانع باطنیه قبول اعمال پس واضح است که کم کسی است که عملی از او صادر شود در حال اینکه خالص باشد از رذایل صفات که هر یک مانع قوی اند از برای عدم قبول کامل طاعات و وجود این کاعمالی الا ابوی نمیشد که قبول شوند مگر اینکه خداوند از کرم و فضل خود قبول فرماید اینست که در فقره دعا مطلب شد

که خداوند از کردار عوام مقبول باشد که واقع شود از ما بطوری که شایسته قبول باشد یا اینکه از تفضل خود قبول فرماید همینکه خداوند تبارک و تعالی فرمود نزار الا ما جا خواستید و چرا اینکه خدا لطفا میفرماید بزرگست چنانچه در اخبار کوا و وارد است که هر گاه کسی در مدت عمر خود یک حسنه بجا آورد که قبول درگاه حق باشد خداوند ببرکت همان یک حسنه او را داخل بهشت فرماید چنانچه از تتبع در اخبار منقوله و حکایات منقوله این مطلب مستفاد میشود چنانچه از بعضی کتب نقل شده که شخصی بود از اهل عصیان و طغیان گذشت روزی در بیابان سگی را بر سر چاه ایستاده و تشنه و آب در چاه او دهن و دستها نمیرسید این شخص آمد لباس خود را کند و بریسمان او بست و آن را در آن چاه فرو برد و چون آب داشت او را کشید بالا و فشار داد برای آن سگ او را سیراب نمود بعد از چندی از دنیا رفت او را در خواب دیدند در مکان خوبی از سبب آن سؤال کردند گفت خداوند از من عفو فرمود بجهت سیراب نمودن آن سگ در احوال امیر اسمعیل سامانی مذکور است که در زمانی که پدرش بود او امیر اول او هفت قدم مشایعت نمود شب خواب دید جناب رسول را که فرمود بواسطه آن هفت قدم که مشایعت این مرد عالم نمودی خداوند تقدیر فرمود که هفت اولاد تو در ممالک هفتاد سال سلطنت ترکستان و ما وراء النهر نمایند همان نحو که آنجناب فرموده بود شد هفت اولاد در ممالک سلطنت ترکستان و ما وراء النهر نمودند و چنان شخص که کار مشهورست که در صحرای محشر او را میاورند و نامه عمل او را بدست او میدهند میبیند که مثل نامه عمل من سیاه است خود را در راه جهنم گرفته میرود خطاب میرسد که ترا نزد ما امانتی است دانه جواهری یا دادهٔ مشغول که ببرد نزد انبیا قیمت کنند و آن دانه قطره اشکی است که در مصیبت ابیعبدالله ریخته است و انبیا الظاهرین از قیمت او عاجز میمانند تا اینکه جناب سید الشهداء مشغول میشود و عرض میکند که خداوند قیمت این امر شفا او و والدین اوست و همچنین در کتاب مصابیح القلوب ذکر کرده است احدیثی که مضمون او اینست که بنده را بموقف حساب میآورند که نامه عمل او سیاه است او هم راه جهنم گرفته میرود خطاب میرسد که ترا نزد ما امانتی است که ما بدان واسطه ترا امر بدون عرض میکنند چه امانتی است خطاب میشود که شبی از خواب بیدار شدی و از پهلو به پهلو گردیدی و یک تکبیر گفتی و آن قبول شد و در نامه عمل تو ثبت نشد ما بدان واسطه ترا عفو کردیم مثلا عمل همینکه قبول شد جزای او بسیار است لیکن عمل مقبول معلوم نیست که کدام است لهذا خداوند کریم نسبت به بندگان خود در مقام تفضل است بجزای عمل از ایشان عفو میفرماید پس باید بنده که با وجود این عموم عفو نومیدی نکند که مولای خود را از خود راضی نماید بخواهی تفضلات خداوند را ملاحظه نما ببین که هر پدر مهربانی همینکه فرزند او در مقام اصرار در مخالفت و عصیان برآمد او را منع مینماید و او را از خانه بیرون مینماید و او را از احسان خود منع میفرماید خداوند کریم این همه خطاها و عصیان ما را از بندگان خود صادر میشود مع ذلک احسانهای دنیوی باینها میفرماید که ایشان را ستر میفرماید که دیگری را هم نهی فرموده از اظهار و افشای عیوب ایشان و از جمله گناهان کبیره مقرر داشته غیبت و افشای عیب را و در زنا و امثال آن چهار شاهد عادل مقرر داشته که اگر کمتر باشند نسبت دهنده را مفتری دانسته حد میزند و در وصیتهای

حضرت موسی است که حضرت فرمود به بنی اسرائیل بگو که حفظ نمایید و صبح نمایید و چهار چیز را که ما خلق کردیم
را از امت شما بیشتر دوست داشته باشید و مردم از آنها من تمام نشنید و غصه روی خود را بخورد پس شیطان
است هر که او در امان بیابان چون تا ارتحی و مطمئن شود بجز دیگران هر دو در حکمتها آنکه
عادات در عالم برزخ به حال مثال عصر داشته باشد بعضی از اوقات که سلطان باد و باد در عالم
مبنا بر کرم و لطف شده بهشت و مردمان حاضر بوده از او وجوه داشته معشوق و چون عالم ما هادی مصیبت است
از این جهت که سر بر خبر امر وجود کرد و عیبه مستور است بیمه خطایا و عیب او را که آنها الملهم و صفات او
بالمیه عیبها و تنبیه شنید یکی اکرمی از ناقص حضور ربنا دام تو از رحمت طلبیدن و سؤال من از
عمومرا معتوه نمایان یکی از کسی که سوختند بر او که تو فیض دهد ما بیکه کاری کنم که مستحق ستر عیب شوم چه باید بر تنها
حضرت موسی شخصی بود تا با البحر شنیده شد هر بیک در روز دانسته سر که بر خود در عنایت شما ما بد حال منفعتی شود
در وقت با یست که خداوند او را منفع نفرماید بعد از اینکه خدمت آنجناب مشرف شد فرمود چیست در شب
عرض کرد که کیانست عرض نمود بیبیم در یک مرکب است بنوه ایشان او بد شراب منقلب بر سر که فرمود النفحات تمام
را که در مهتاب بنی اسرائیل بود شنید ابد که بعد از اینکه منع از استجابت دعا شد بجهت وجود او موسی عرض کرد که
پروردگارا ابن ما کیست تا او را بیرون نمایم خطاب سید که من پرده بنده خود را پاره نمایم از این جهت
که جناب رسول خدا با انکه مسید انست کفر ابا بکر و عمر و امثال ایشان را در عالم ظاهر مضیع نفرمود و از این باب بود
که او نیکه اسماء ملعونه جناب امام حسن را هر چه با آنجناب هر چه امام حسین اصرار کردند که اسی باید در
بابرابه عامله کرد آنجناب نفرمودند ولی و را در عقوبت طلبید و کوه فرمودند که من با تو چه کرده بودم که با من چنین
کردی و اطفال مرا یتیم نمودی آیا از احسان و جوانمردی من نیامد که مرا شهید کردی ولی با آنکه مراد خود نخواهی رسید همان
نحو شد در کتاب تحفة المجالس ذکر کرده است که بعد از اینکه جناب امام حسن را شهید کرد همان ملعونه را ابوده بود
میهمان ملعون او کفتند ای ملعونه تو ما فرزند رسول خدا و مصباح بر سینه خود با آن صاحب حسن صورت و نیکی سیرت
چه کردی که با پسر من یزید بکنی آن ملعونه چون از این مرحله ما یوس شد سر و روی و سینه منقسل میکریست و طعنا بخود ده
و خواهر ... ساعت ملعون کفت او را بردند بیرون شهر و امر کرد که کفنشوا میرا بدم اسب ببندند و او را بر دوانیدند
اعضا او را قطعه قطعه کردند تا اینکه بدن او اسفل و اصل شد پس ببین چگونه بمکافات خود رسید الحق این ملعونه
زیاد ظلم کرد زیرا که امام حسن در حلم و در حسن صورت و همتا و زهد و عبادت و سایر صفات حسنه یکانه روزگار
بود و بعد زیاده با عیال خود نیکو رفتار بود آنجناب وقت رفتن خود از دنیا عیال خود را در اطراف خود جمع فرمود
و با یکایک وداع نمود تا اینکه با ام کلثوم فرمود قاسم را حاضر کن چون قاسم را حاضر کردند در بر کرفت و روی او بوسید
و را در بر کریست کویا بخاطر او رسید که در روز عاشورا با فرزند دلبند میکند که هیچ شهیدی از شهدا این ظلم نشد
موزون بد بود که امام بواسطه دفع عمر سعد از او دهجوم او زدن اطایفه بنی از دشمن جهاشد بد نازنین

پایمال سم ستوران کرده بود کویا مهین فریاد میکرد که آه ای عمو بیخواهانی من هم دردهم شکسته شد عزیز
من اکر چنانچه پای ادمی باز نشود لذا شنوید که در قتل منال ملعون نامردی نماند ذلك این طفل سیزده ساله کریاند
مجروح پایمال اسبان بر بدن نازنین او کدازدید میشد با چه بسیار و او در مجلس جناب امام حسن دست
او را کرفته بود جناب امام حسین را دادند فرمودند که من خبر تو فاطمه را تا قاسم او را تو سیردم باید نظر لطف
شفقت از وی دریغ ندارد و چون وقت رسید امانت و برادر تو سپاه در ان وقت وعده ان داد که او نیز در کربلا سایه
عصمت بر امد امام حسین از کریست و چون شب شنبه بیست و سیم ماه صفر شد حال آنجناب بکرکون شد و
بر هم بنها کاهی بهوش و کاهی بیهوش بعد از زمانی چشم باز کرد همکی برادران و فرزندان خود را دید با این
خود جمع دید بنظر حسرت در ایشان نکریست و کریست و فرمود استودعکم الله و اقرء علیکم السلام نعمان
بجد امیر و سلام من شما باد از دست منال اشاره بجانب شما نمود و فرمود بالرفیق الاعلی و بهشت بجان
و جد پدر و مادر ملحق کردید عزیزمن قلب شیعه از حالت این امام کباب شد لکن نه چنان که وقت رفتن بر روی فرش بود
ما اکثر زخم نداشت و در اطاق بود و همه عیال در اطراف بود و با ایشان وداع میکرد پس جکر تکه تکه ملعون
و باید ناله کند از برای آن غریبی که وقت رفتن باید پاره پاره بر روی خاکها افتاده با لب تشنه و جکر داغ دیده
یکطرف فریاد العطش اطفال و از یکطرف صد هزار نامرد با حربهای نیزه ها اطراف او کرفته و متصل جراحت بر بدن مبارک
میزدند در انحالت چه شنا میکرد هیچکس بفریاد او نمیرسید علی علیک یا ابا عبد الله یا لیتنی کنت معک فافوز
معک لعنة الله علی الظالمین

مجلس بیست و سیم در شرح دعای بیست و هفتم

اما دعا امروز این است اللهم ارزقنی فیه فضل لیلة القدر و صیر اموری فیه من العسر الی الیسر
و اقبل معاذیری و حط عنی الوزر یا رؤفا بعباده الصالحین اما شرح دعا امروز پس در مجالس متعلقه بلیله
قدر دانستی فضیلت شب قدر را بقدریکه مقام اقتضا داشت و بعد با عاده نیست پس خوشا بحال کسی که در ان
او را کرده باشد چو اطنابان بدرك او نیست لهذا دنبال دعا امروز این خواسته شده از خداوند با التماس
و سؤال که خداوند روزی مرا در اینما باد در این روز فضیلت شب قدر را بانکه بلکه او را درك کرده باشم یا اینکه
خواهی ورد کار روزی کن بمن از فضل عظیم خود از جمله تفضلات خداوند در حق بندکان خود اینست که ان
برای غالب اعمال و طاعات بد نفرمود چنانچه از برای بسیار از دواها بد مقرر داشته است که خواص بسیار
مرض مخالف میشود و کاه ان مستور داشته باشد که لا بحال باخوان چیزی سود نیست باید او همچنین در
طاعات هم همین نحوست چنانچه اسم اعظم را پنهان فرموده است و کسی بدانند او را الا کسانیکه تعلیم ایشان فرموده
باشد که میدانند بقدر یکه خداوند تعلیم فرموده چنانچه وارد است که بعضی از انبیا عدد مخصوص از حروف
ان با ایشان عنایت شد و در حق ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است
خدا هفتاد و دو حرف و را با ایشان مرحمت کرده است و یکی را تعلیم نکرده است و احادیث در این باب بسیار است

وحدیث شریف جناب امام موسی کاظم مشهور است مجملاً این اسم اعظم بغیر انبیا مخفی است لهذا در بیے
ولیکن قطع نظر از اینکه او را مندرج فرموده است در بسیاری از دعاها که هرگاه شخص او را بخواند در دل او
راکرده است با یدلی هم مقرر داشته است و آن هر اسمی است از اسامی حضرت باری جل شأنه که بخواند از روی خضوع
وخشوع و توجه تمام بمبدء و انقطاع بکلی از خلق بر آن مترتب میشود فایده اجابت که بر اسم اعظم مترتب است وحاصل
آنکه اینست که این اسم اعظم باشد چه فواید بسیاری غیر از اجابت دعا بر اسم اعظم مترتب است که بر آن اسم نیست وهمچنین
اسم اعظم را هرگاه بدون توجه هم بخواند باعث استجابت دعا است بخلاف اسماء دیگر که هرگاه شخص با توجه
بخواند یکی از فواید اسم اعظم که اجابت دعا باشد بر آن مترتب است پس این غیر اسم اعظم بدل اسم اعظم است در این مرحله
هم چنین در طاعات دیگر مثل عتق رقبه از جمله طاعات مرغوبه است چنانچه در حدیث وارد شده است که فضل
با احیاء اعمال بجهة خداوند سه چیز است اول که خدا کردن غربت دوم ادا کردن قرض مسلمانان سیم آزاد
کردن بنده در حدیث وارد شده است که هرگاه کسی بنده آزاد نماید بهر عضوی از اعضای آن عضوی از
آزاد کننده از آتش جهنم آزاد شود و واضح است که هر کسی نمیتواند این فیض را درک نماید خداوند عالم جل شأنه
در بعض اعمال این فضیلت را مقرر فرموده است مثل ناخن و شارب در روز جمعه گرفتن در حدیث است که هرگاه در
وقت ناخن و شارب گرفتن بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَعَلٰی سُنَّةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعدد هر ذره از ناخن و شارب
که از او میریزد ثواب عتق رقبه در نامه عمل او می نویسند و در حدیث عثمان مطعون است که جناب رسول فرمودند که
هر کس نماز عصر را با جماعت بجا بیاورد نوشته میشود در نامه عمل او ثواب آزاد کردن از اولاد اسمعیل و هم چنین در
شرع نمودن اولاد وارد شده است که هر کس اولاد پسر را خوشحال نماید عطا شود باو ثواب گریستن از ترس خدا و اگر
اولاد دختر را خوشحال نماید عطا شود باو ثواب آزاد کردن ده بنده از اولاد اسمعیل و از همه بالاتر اینست که در
کرارا در مجالس سابقه ذکر شده است که هر کس آب بخورد و لعنت کند بر قاتلان جناب سید الشهدا نوشته میشود
در نامه عمل او صد هزار حسنه و محو شود صد هزار سیئه و بلند شود از برای او صد هزار درجه و عطا شود
باو ثواب صد هزار بنده آزاد کردن و محشور گردد در روز قیامت خندان دل و بهجت و از اینست که هرگز شود
در آن بوصیت جناب سید الشهداء که وصیت فرمودند که هر وقت بنوشید آب غریبی یا شهیدی را یاد نمائید بر من ندبه کنید
هیچ غریبی و شهیدی مثل این بزرگوار نشد که بعد از شهادت اول بدن او را برهنه نمایند و بر روی خاک گذارند بلکه بسم
اسبان خود او را در هم شکستند از جمله اعمال جلیله حج بیت الله است و معلوم که هر کسی دسترس باین طاعت عظیمه ندارد
لهذا خداوند جل شأنه ثواب آنرا در بسیاری از اعمال مقرر فرمود مثل نماز جماعت که دو رکعت نماز جماعت ثواب حج دارد
در خصوص نماز مغرب ذکر شد که هر کس او را با جماعت بجا آورد ثواب حج با جنابت دیگر در نامه عمل او نوشته میشود
و هم چنین هرگاه کسی نظر کند بروی والدین به هر نظری ثواب حجی باو عطا میشود و در زیارت ائمه اطهار نیز همین
این ثواب بخصوص ذکر شده و هم چنین در وقت خواب هر کس تکبیره بگوید سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ

در احیای اعمال روز جمعه

فضیلت بعض اعمال

اکبر

اکبر ثواب حجی باو عطا شود و از جمله طاعات عظیمه جهاد فی الله است و آن در همه حال از برای همه کس میسر
نیست ثواب جمله از اعمال مقرر شده است مثل وقاع با عیال تا مادام که مشغول است ثواب جهاد دارد و مثل کسب
حلال تا مادامیکه مشغول است ثواب مجاهد دارد و مثل خدمت عیال که بخصوص جناب رسول بجناب امیر فرمودند
که یکساعت خدمت عیال افضل است از هزار جهاد و امور دیگر هم فرمودند و هم چنین در مریض وارد شده است
که ناله کردن او ثواب تهلیل و نفس کشیدن او ثواب تسبیح دارد و از پهلو بپهلو گردیدن ثواب جهاد دارد تا مادامیکه
که مریض است ثواب طاعات که در حال صحت بجا میآورد و در حال بواسطه مرض ممنوع است در نامه عمل او نوشته میشود
و هم چنین در خصوص زیارت جناب سید الشهداء از دور و نزدیک ثواب حج و جهاد هر دو وارد شده است و از این قبیل
اعمال در مطاوی اخبار بسیار است و خوبست در این مقام ذکر این حدیث شریف که جامع فیما بین همه است و از همه
سهلتر است در کتاب معراج السعادة مرویست که روزی جناب رسول بخانه سیدة النساء آمد دید که آن معصومه نشسته است و گندم
پاک میکند سیدة النساء در پهلوی پدر نشست حضرت فرمود ای ابو الحسن بشنو از من و نمیگویم مگر آنچه امر کرده است
خدا که بگویم هیچ مردی نیست که در خانه امداد کند زن را او نماید مگر آنکه خداوند باو میدهد بعوض هر موی
که در بدن اوست ثواب عبادت یک سال که روز را روزه بدارد و شب را بعبادت بیدار باشد و عطا میکند او را ثواب
آنچه بصابرین داده که داود پیغمبر و یعقوب و عیسی باشند یا علی هر که در خانه مشغول خدمت عیال شود و مضایقه نکند
خدا اسم او را در دفتر شهدا منویسد و در هر روز و شبی ثواب هزار شهید از برای او ثبت میشود و به هر قدمی
که بر میدارد ثواب حج و عمره باو میدهند و بعدد هر رگی که در بدن اوست شهری در بهشت باو عطا میفرماید یا علی
یکساعت در خدمت خانه بهتر است از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار جهاد و هزار عمره و هزار بنده آزاد کردن
و هزار مرتبه عیادت مریض و هزار نماز جمعه و هزار تشییع جنازه و سیر کردن هزار گرسنه و پوشانیدن هزار برهنه و روانه
ساختن هزار اسب در راه خدا و بهتر است از اینکه تورات و انجیل و زبور و قرآن را تلاوت نماید و هزار اسیر را آزاد نماید
و هزار شتر که بمساکین دهند و از دنیا بیرون نرود مگر اینکه جای خود را در بهشت ببیند یا علی خدمت عیال کفاره
گناهان کبیره است و غضب پروردگار را فرو مینشاند و مهر حور العین میشود و حسنات را زیاد میکند و درجات را
رفیع میکند یا علی خدمت عیال را نمیکند مگر صدیق یا شهید یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت را بجهت او خواسته
باشد ای عزیز نظر نما بفضل و رأفت خداوند رحیم که یکساعت خدمت عیال که فی الحقیقه اصلاح امر خود میکند چه
ثواب بتو عنایت میفرماید که عقول در ادراک آنها حیران و سرگردان است و مقصود اینست که از ذکر این مطالب که خداوند
بغالب اعمال بدل مقرر داشته است که هرگاه کسی دیگران را نتواند بجا بیاورد از آنها محروم نباشد و از آنجمله از برای شب قدر هم بدل
مقرر فرموده است که در غایت سهولت است و از آنجمله نماز عشا بجماعت بجا آوردن است مثل کسیکه شب قدر را احیا کرده باشد
ثواب شب قدر را پس تو میتوانی که هر شب از برای خود شب قدر نمائی باینکه نماز عشا را بجماعت بجا آوری و هم چنین در ثواب
شب قدر وارد شده است که هر کس سه مرتبه در شهر رمضان بخواند عطا میشود باو ثواب قدر و از همه سهلتر خواندن سوره

اما

اَنّا اَنزلناه تمامت بحثها وارد شده است پس مؤمن باید مطالب بالا که در این شب ثواب را خاصه شب قدر را که فی الجمله از
ثواب دریابد آن کسی که در مجالس ما و از این جهت است که در فقرهٔ دعا امر شده که اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنی فیهِ فَضْلَ لَیلَةِ القَدْر
یعنی خداوندا روزی کن مرا درک فضیلت شب قدر را با آنکه با خود مرا در این کرده باشم با آنکه اعمالی که ثواب از ادراک
بجا آوردیم با هر دو باشد [illegible] شب قدر در نقد برای مؤمن شد بحثها مفصلا سابقا ذکر شد در فقرهٔ ثانیه دعا و تیسیر امور
فیه وَتَیسیرِ العَسیرِ اِلَی الیُسر یعنی سهل کن خداوندا امور مرا در این ماه از مشکلات آسانی زیرا که هر امر مشکلی با اراده و فضل
خداوند آسان میشود اگرچه خلق او را بخواهند خلاف او را طالب باشند بحثها البته واقعه حضرت موسی را شنیده که بعد
از آنکه مادر او را حامله شد از ترس کاشتکان فرعون که گردش میکردند و هر طفل ذکوری که متولد میشد میکشتند او را بر
در تنور پنهان کرد خواهران او ندانسته خبر نداشت آمد در تنور آتش افروخت [illegible] شرارهٔ آتش بلند شد در آن اثنا
کاشتکان فرعون وارد خانه شدند و در اطراف گردیدند و بر سر تنور که آتش داشت نرفتند بعد از آنکه ایشان رفتند مادر
موسی بها آمد بر سر تنور که بر سر طفل او چه آمده دید که با پارههای آتش بازی میکند و اصلا آتش در او اثر
نکرده عزیزم من این یک تنها بود که بر سر تنور آمد و فرزند خود را صحیح و سالم دید و مسرور شد یکمادر دیگر هم
بر سر تنور بر سر فرزند خود آمد و آن بتول عذرا فاطمهٔ زهرا بود که آمد خانهٔ خولی بر سر تنور اما فرزند
بیان آن فرزند صحیح و سالم و این فرزند در کربلا پاره پاره و سر از قفا بریده و محاسن بخون خضاب شده بر
روی خاکستر نهاده آن مظلومه کو با سر را برداشته و بر سینهٔ خود نهاده نور دیده تو را کشتند قدر تو را نشناختند
و آب را بر تو منع کردند [illegible] ای مظلومه چه حالتی در آن وقت پیدا کردی با آنکه دیدی که گیسوان او را
[illegible] میکردی که [illegible] از سر فرزند تو کنده شده با این محبت بر تو چه گذشت که دیدی سر را از عقب
بریده اند و سنان بر سر نیزه [illegible] و گذارده او را در چنین مقامی غیر مناسب منزل داده اند [illegible] آنکه بر دوش پیغمبر
پرورش یافته بود بالجمله در حیران بود مادر موسی که چه کند ندائی شنید که صندوقی از چوب بساز و او را در آن پنهان
کرده [illegible] رفت نزد نجار سفارش صندوقی کرد نجار در مقام استفسار بر آمده که از برای
چه میخواهی چون زیاد اصرار کرد گفت و اظهار حقیقت حال نمود و صندوق را ساخته و با او داده همراه او
[illegible] او را [illegible] نشان کرده و برگردید که وکلای فرعون را خبر کند زبانش بسته شد [illegible]
اشاره میکرد و کسی نمیفهمید که چه میگوید گفتند دیوانه شده است او را زدند و از پیش خود راندند برگشت
بدر دکان [illegible] زبانش گشوده شد بار دیگر رفت بازو زبانش بسته چشمش کور شد باز او را زده روانه کردند
با خود خیال کرد که این همان مولود مطلوب فرعون است پس با خود قرار داد که [illegible] زبان و چشم مرا بمن دهد
ایمان آورم [illegible] پس آمد [illegible] مادر موسی و [illegible] اظهار ایمان را کرده و گویند که
مؤمن آل فرعون اوست پس [illegible] مادر موسی در صندوق گذاشته در را [illegible] و قفل زده در رود
نیل انداخت [illegible] آب رود نیل جدا شده از خانهٔ فرعون میگذشت [illegible] صندوق [illegible] زوجهٔ فرعون

قصهٔ حضرت موسی

در قصر خود نشسته چشم او افتاد بر آن صندوق امر کرد او را گرفته آوردند نزد آسیه در باز کردند دیدند
کودکی بسیار خوش روی و بسیار محبوب محبت او در قلب او در افتاد در آغوش خود کشید فرعون دختری
بود که مبتلا بناخوشی برص بود و هیچ معالجه از برای او مفید نیفتاده از قضا آب دهن موسی [illegible]
بر بدن آن دختر فورا بدن او صحیح شد او هم باعث زیادتی محبت شد پس او را نزد فرعون آوردند و واقعه را
باو گفتند گفت باو که این طفل را بقتل نرسانید که شاید نفعی بما برساند ما او را فرزند خود برداریم محبت آن
از موسی در قلب فرعون افتاد فرعون هم قبول نموده گفت دایه از برای او طلب نمائید تا او را شیر دهد هر زنیکه
میآوردند موسی از او شیر نمیخورد کلثوم خواهر موسی در آنجا ایستاده داشت گفت من یک زن سراغ دارم اگر اذن
دهید او را بیاورم شاید شیر او را قبول نماید گفتند زود بیاور رفت و واقعه را بمادر موسی گفت و او را آورد
چون موسی را باو دادند چون بوی مادر بموسی رسید پستان او را قبول کرد شروع بخوردن شیر نمود فرعون
در وجد آمد مسرور شد نزد او در آنجا داشتند و خداوند او را در کنار فرعون تربیت فرمود این یکطفل بود شیرخوار
بدست مادر آمد و مادر مسرور شد بعد از آنکه از دست او بیرون رفته بود یک طفل شیرخوارهٔ دیگر هم بدست
مادر آمد بعد از آنکه از دست او رفته بود و او علی اصغر بود که بعد از آنکه امام او را از دست مادر گرفت
باو برگردانید و بدست او داده اما تفاوت فیما بین دو طفل بسیار بود که این طفل صحیح و سالم بدست مادر
آمده و اما این طفل با گلوی تیر خورده با قنداقهٔ پر از خون بدست مادر آمد مادر علی اصغر گمان میکرد که
طفل او را تیر زده باشند و با خود چنین گمان میکرد که اثر خون قنداقه از خون بدن امام است [illegible] چون نیک نظر نمود
دید که گلوی طفل او از پیکان تیر شکافته شده بطوریکه از عقب سر برآورده [illegible] طفل را برداشته نزد زنان آورد
میگفت بیائید ببینید که با طفل شیرخوارهٔ من چه کرده اند چون دیدند این حالت را صدا بگریه و ناله بلند کردند
یکدیگر [illegible] با امام که این حالت را مشاهده کرد آن طفل را از آنها گرفته عقب خیمهها دفن نمود مولای من فدای
[illegible] شوم چه حالی داشتی در آن وقت [illegible] مصیبت بود یا وقتیکه چشم مبارک بر یک پاره پارهٔ [illegible] افتاد خود
صدا بناله بلند فرمود یا علی یا ولدی یا قرة عینی عَلَی الدُّنیا بَعْدَکَ العَفا مقصود از ذکر این واقعه این بود که
بدانیکه بعد از آنکه مشیت و اراده حق بچیزی تعلق گرفت او را موجود مینماید اگرچه مردم بر خلاف او اراده نمایند
بحثها یافتی که چگونه موسی در کنار فرعون متولد شد و در خانهٔ او او را [illegible] پس در هر امر مشکلی توجه باو
باید کرد که هر امر مشکلی برای او آسانست و متوسل شو باین ذکر در آسانی امور در کتاب جمعة النصایح نقل کرده که عرش
از یک جوهر سبز است و ما بین قائمه تا قائمهٔ دیگر چندانست که مرغ سریع السیر [illegible] هزار سال و بروایت دیگر از
جناب امام جعفر صادق هشتصد هزار سال قطع نتوان کرد و در روایت دیگر وارد شده که عرش را هجده هزار کنگره است
کنگره تا کنگرهٔ دیگر هجده هزار قندیل آویخته و قندیلی چندانست که هفت آسمان و زمین در آن میگنجد در آن کتاب نقل
کرده که در خبر آمده که چون عرش را بنا فرمود خطاب بجمیع ملائکه کرد که از برای [illegible] بردارید حاملان [illegible] گوشه

مصیبت علی اصغر

بگوید و گفت سبحان الله و میکائیل گوشه دیگر بگرفت و گفت الحمد لله و اسرافیل گوشه دیگر بگرفت و گفت لا
اله الا الله و عزرائیل طرف دیگر گرفت و گفت الله اکبر عرش را برداشته و چون حمله عرش نهادند چون سنگینی عرش بدوش
حمله رسید گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم این کرانی را بایشان ساکت پس هر بنده مؤمن که بگیار
این کلمات بگوید ثواب حمله عرش و حمله ملائکه در نامه اعمال او بنویسند و سنگینی دنیا و عقبی بر او سبک شود
و مستغرق نعم الهی گردد دلیرند و تسهیل امور مطلبی بحضرت حق جل شانه متوسل باین ذکر که بعنوان سبحان الله و الحمد
لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم است بشود انشاء الله همه مشکلها بر او آسان
گردد بدانکه عمده چیزیکه مانع توجهات خاصه حضرت حق است با نکات معاصی است پس هیچ بنده را در مقام عذر
خواهی از گناهان خود بر او تضرع نما که رفع این موانع بشود تا امور سهل شود و از این جهت است که در فقره تیمم دعای
امروز است و انزل معاذیری و حط عنی الوزر یعنی خداوندا قبول نما عذرهای مرا و بردار از من در بزرگ گناهان را تا مانع
از برای احسانهای خاصه تو نباشد عزیز من توهم هرگاه مخالفت جزئی در اینها نسبت بسلطان با بزرگی از تو صادر شود چگونه
در مقام عذر خواهی از او بر می‌آئی و حال آنکه با اصلا حاجتی باو نداری یا اگر هم داری حاجت جزئی است و سر تا پای ما
احتیاج است در دنیا و عقبی بحضرت حق جل شانه و شبانه روز در مقام مخالفت او هستیم و اصلا ملتفت نمیشویم که در مقام
اعتذار بر آئیم و حال آنکه کسی غیر او نمیتواند حاجتهای ما را بر آورد چه خوب حکایتی است این حکایت از برای هر بنده
و نظر بشود و سرمشق خود نماید منقول است که روزی بهلول بر سر راهی ایستاده بود که هرون الرشید از آن راه
عبور میکرد ... از دور هرون الرشید جلو کشید با ایشان یوسفیکی کیسه را طلبید که بدهد بهلول دید
پس هرون گفت ای بهلول مرا میشناسی گفت بلی گفت من انا گفت انت الذی لو ظلم واحد بالمشرق و کنت بالمغرب
سئلک الله یوم القیمة یعنی تو آن کسیکه اگر کسی ظلم کند در مشرق زمین و تو در مغرب زمین باشی سؤال میکند
خداوند از تو در روز قیامت فبکی هرون پس گریست هرون گفت کیف تری حالی یعنی چگونه میبینی حال مرا قال اعرض نفسک
علی کتاب الله ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم یعنی خود را عرضه کن بر کتاب خدا از این دو آیه حال خود را بفهم که
خداوند میفرماید بدرستیکه نیکوکاران هر آینه در نعیم بهشت‌اند بدرستیکه بدکاران در جهنم‌اند هرون گفت و این
اعمالنا قال انما یتقبل الله من المتقین یعنی اعمال خیر ما کجا است گفت خداوند قبول میکند از اهل تقوی هرون گفت و این
رحمة الله قال قریب من المحسنین یعنی رحمت خدا چه میشود گفت که رحمت خدا نزدیک است بنیکوکاران هرون گفت
و این قرابتنا من رسول الله ص قال فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون یعنی خویشی و نزدیکی ما برسول خدا چه
گفت که خداوند فرموده که در آن روز هیچ نسبتی بکار نمی‌آید و از نسب نمیپرسند بلکه از عمل میپرسند هرون گفت و این شفاعة
رسول الله ص قال یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا یعنی کجاست شفاعت رسول خدا گفت که در آن روز
نفع نمی‌بخشد شفاعت آنحضرت مگر بکسیکه خداوند اذن شفاعت دهد آنحضرت را و راضی شود که آنحضرت شفاعت کند قال لک
حاجة قال نعم ان تغفر ذنوبی و تدخلنی الجنة هرون گفت که آیا از برای تو حاجتی هست گفت آری حاجت من اینستکه

بیامرزی گناه مرا و داخل بهشت کنی قال لیس هذا بیدی و لکن بلغنا ان علیک دین و نحن نقضیه منک هرون
گفت این حاجت بدست من نیست و لکن بما رسیده است که بر ذمه تو قرضی هست من ادا مینمایم فقال یا هرون
ان الدین لا یقضی بالدین ردّ اموال الناس الیهم یعنی ای هرون قرض بقرض ادا نمیشود اگر راست میگوئی
اموال مردم را بایشان رد نما انا مرلک برزق یدر علیک الی ان تموت هرون گفت آیا میخواهی امر کنم که هر
روزی بتو دهند تا زنده باشی قال یا هرون نحن عبدان لله اتری یذکرک و ینسانی بهلول گفت من و تو دو
بنده‌ایم از برای خدا آیا میشود که مولای من و تو ترا یاد کند و مرا فراموش کند یعنی آنچنان کسیکه بتو روزی میرساند بمن
میرساند در این فقرات نظر نما از روی بصیرت و ببین چگونه سرمشق میدهد از هر جهتی و ثابت میکند که جمیع حاجات
بدست حضرت واهب العطایا است جل شانه و تقدست اسمائه پس از او غافل مشو و در همه حال ملتفت او باش چنانچه یعقوب
هنگام مفارقت از یوسف ع او را فرمایش داشت که ترا نصیحت میکنم بچهار خصلت اول آنکه لا تنس الله علی کل حال
یعنی اول آنکه خداوند را در هیچ حال فراموش نکنی دویم لا تنسانی یعنی مرا فراموش مکن و این اشاره است باینکه
فرزند نباید والدین را فراموش کند سیم اذا استشکلت علیک الامور فاستعن بالله یعنی هرگاه امور بر تو
مشکل شود پس طلب یاری کن از خداوند عالم چهارم اکثر من قولک حسبنا الله و نعم الوکیل یعنی بسیار این ذکر را
بگو که حسبنا الله یعنی بس است ما را خداوند و نعم الوکیل و خوب وکیلی است پس تو هم این چهار خصلت را شعار
خود نما ارشاد او و در همه امور تو اصلاح شود چه هر چه بیشتر متذکر خدا باشی خداوند هم بتو احسان بیشتر میفرماید
و این یکی از بهترها زیادتی مرحمت خداوند در حق جماعتی معصومین بود که چون ایشان در همه حال متذکر حضرت باری جل
شانه بودند و لیل و نهار ایشان بذکر وی مشغول بود خداوند هم عنایتهای خاصه در حق ایشان منظور داشت
که در حق دیگران نداشت مگر نشنیده‌ای حکایت مشهور را از سید سجاد ع که وقتی آن بزرگوار مشغول نماز بودند که جناب
امام محمد باقر ع طفل بود در چاه افتاد مادر آن بزرگوار صدا بلند کرد که یا بن رسول الله طفل من در چاه افتاد
آن بزرگوار اعتنائی نفرمودند باز استغاثه کرد آنجناب توجه نکردند مرتبه سیم حالتش منقلب شد و عرض کرد که شما
بنی هاشم چه قدر سخت دلهای شما طفل من هلاک شد و ادب آنجناب مشغول است بنماز و با کمال
خضوع و خشوع تمام فرمودند و آمدند بر سر چاه و دست خود را در چاه کرده آنجناب را گرفته صحیح و سالم بدست مادر
دادند و فرمودند که برای ضعیفة الیقین طفل خود را ملک کسیکه خدا را دارد مبادا بخدا هم نگه دارد او مشاهده
نمیدانم که این بزرگوار با این چنین مواظبت حق و مواظب طاعت او بود با خداوند چه خواهد کرد با کسانیکه غافل بر
آن بزرگوار نهادند و دست‌ها او را بعقب بستند شهر بشهر آنها را گردانیدند از خود این بزرگوار
که بعد از آنکه خواستند ما را ببرند نزد یزید پلید میبرند ریسمانها آوردند و ما را مانند گوسفندان بر آن بستند
و بردند ما را نزد یزید میفرمایند و کان الحبل علی عنقی و کتف عمتی ام کلثوم یعنی ریسمانها بر گردن من و شانه عمه‌ام ام کلثوم
بود واه واه و ویلاه از اینمقام که بعد از آنکه ایشان را وارد مجلس یزید نمودند این بزرگوار فرمودند ائذن لی فی الکلام

را اذن میدهی که من سخن بگویم چه قدر بر اهل معرفت مشکل است شنیدن این فقره که امام زمان از ولد از زنا اذن مطلبد در اینکه سخن بگوید ان لعین گفت قل ولا تقل هجرا یا علی بگو اما هذیان و لغو مگو انجناب گویا فرمود که این چه وقت هذیان گفتن منست کسیکه پدر او بالب تشنه کشته باشند و برادران او را سر بریده باشند و عمه و خواهران او را اسیر کرده باشند در بازارها بگردانند و سر پدر و برادر و اعمام و خویشان در پیش روی او باشد علاوه خود علیل بیمار و دستگیر باشد چه جای هذیان گفتن دارد یا یزید فما ظنك برسول الله لو یرانا علی هذه الحالة ای یزید انصاف بده که اگر پیغمبر زنده میبود و ما را باین حالت میدید چه میکرد هرگاه میدید سری را که بر دوش خود پرورش داده تو او را در پیش روی خود گذارده و در طشت طلا نهاده و لبهائی را که مکرر میبوسید و میمکید تو با چوب دستی میزنی و دختران خود را در پس پرده نشانیده اما دختران رسول را در مجلس نامحرمان با روی گشوده حاضر نموده ای یزید خود بر روی تخت نشسته اما من علیل بیمار را بر روی پا نگاه داشته و بانها قناعت نمیکنی متصل زخم زبانی بر دلهای ما میزنی ای خدا چه گذشت بر ان جوان داغ دیده در انمجلس شعله دمی و یهودی و حرامزاده همه بر کرسیها نشسته و انجناب باین حالت روی پا ایستاده روحی لك الفداء یا مولای یا ابن رسول الله اشفع لی عند الله لقضاء حوائجی فان لك عند الله مقاما محمودا وانه علی کل شیء قدیر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سی و چهارم در شرح دعا بیست و هشتم

ابد الابدین در ثواب ان وارد است که هر کس این دعا را بخواند در این روز چنان باشد که طعام داده باشد هر گرسنه و دادگرامی داشته باشد هر مؤمن و مؤمنه را چنانچه در نماز شب بیست و هم وارد شده که هر که در این شب دو رکعت نماز بجا اورد و در هر رکعت حمد یکبار و قل هو الله احد بیست بار بوده باشد از مرحومان و برده شود نامه عمل او در زیر هفت اسمان و دعا امروز بیست اللهم وفر حظی فیه من النوافل و اکرمنی فیه باحضار المسائل وقرب فیه وسیلتی الیک من بین الوسائل یا من لا یشغله الحاح الملحین بدانید که شریعت موقوف بیان این مقدمه که تکالیف الهیه در شریعت مقدس بر پنج قسمت واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح اما واجب پس انستکه خداوند از بندگان خواسته بطریق حتم که اذن در ترك ان نداده است مثل نماز یومیه و روزه شهر رمضان و زکوة و امثال ان و حرام ضد انست که خداوند منع کرده است بندگان را از ان بطریق حتم که اذن در بجا اوردن ان نداده است مثل شرب خمر و زنا و دروغ و امثال ان و مستحب انست که خداوند از بندگان خواسته است ولی اذن در ترك ان داده مثل نوافل شب و روز و تعقیب نماز و احترام مؤمن و امثال ان و مکروه انست که خداوند منع فرموده ولیکن اذن هم داده است در بجا اوردن مثل تماشا سر حمام و ریش تراشیده تماشا کردن و وفا ابتنا کردن و امثال ان و مباح انستکه خدا بندگان را مختار فرموده در مرتکب شدن و نشدن ان مثل نان گندم خوردن و چای خوردن و شربت قند و سکنجبین و نعوان بدون حساب خوردن و هکذا شبهه نیست که واجبات را باید بجا اورد و حرام را باید ترك نمود و شبهه نیست در اینکه اهتمام در انها بواجبات و ترك محرمات زیاده است از اتیان مستحبات و ترك

در بیان تکالیف پنج قسمت

مکروهات ولیکن انچه عقل و نقل بان حکم میکند اینستکه قرب نزد خدا بیشتر حاصل میشود از اتیان بمستحبات بیشتر حاصل میشود با ن معنی که بعد از اتیان بواجبات هر گاه بنده بخواهد تحصیل قرب بحضرت حق جل شانه حاصل نماید باید ان است بمستحبات بنماید چه واضح است که رعیت هر گاه اقتصار کند از برای سلطان بهمان مالیات مقرره قربی چندان از برای او نزد سلطان حاصل نمیشود زیرا که از او میخواهد با ترك و مثلا از برای او عقوبت مقرر است اما هر گاه اقتصار بمالیات ننماید از برای سلطان تحفه و هدایا بیاورد انوقت از برای او قرب حاصل میشود و مثلا او را صورت میدهد چنانچه میبینی که اشخاصی که از سلاطین و بزرگان توقع تخفیفات و تیولات و وظایف دارند هر گاه مالیات مقرره بود ادا نموده اظهار توقع خود را نماید کمتر صورت میگیرد بلکه هر گاه تعارف و هدیه غالبا مقصود ایشان صورت میگیرد و این شاهد عقلی است و در حدیث قدسی است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی همیشه بوده است که بنده تقرب میجسته است بمن بنوافل و مستحبات و ایضاح این مطلب خوب واضح میشود بیان این مقدمه نافعه متعلقه بمقصود بدان که مقصود از انبیاء و ائمه که معصوم بوده اند ایا میتوانستند که معصیت بکنند لیکن نمیکردند یا نمیتوانستند که معصیت بکنند بعضی را گمان اینکه ایشان نمیتوانستند که معصیت بکنند زیرا که معصیت فرع وجود مقتضی است از برای ایشان و ان مقتضی در ایشان نبود زیرا که مقتضی معصیت چهار چیز است اول نفس اماره دان در ایشان مفقود بود بغلبه عقل و علم دویم طینت سجین است و ان در ایشان نیست زیرا که طینت ایشان از علیین محض است سیم اعوان شیطان است و انهم در ایشان نیست نفس کاملی زیرا که ایشان بندگان خالصند و در چندین موضع قران مذکور است که شیطان را تسلط بر بندگان خالص خداوند نیست چهارم اکتساب از هم نشین بد و اخوان بد و شبهه نیست که بمجالست ایشان اثر نیست زیرا که نفوس ایشان اقوی از دیگرانست پس اگر از ایشان در دیگران اثر شده دیگران در ایشان اثر نمیکند پس در این جها که هر یك مقتضی معصیتند در ایشان نباشد چگونه از ایشان معصیت صادر میشود و بعد از ملاحظه این چهار چنان گمان شده که اگر بخواهند عصیان کنند نمیتوانند لیکن این خیال باطل است زیرا که واضح و ظاهر است که هر گاه ایشان مجبور بر طاعت باشند هیچ فضیلت و برتری بر دیگران ندارند بلکه غیر ایشان هر گاه اطاعت نمایند از ایشان بهترند عزیز من حکمت قرار دادن اختیار اینستکه بندگان اطاعت را باختیار بجا اورند تا مستحق ثواب و احسان شوند و هر گاه اختیار مقرر نشده و بندگان مجبور بر طاعت خلق شده بودند هر اینه بر بندگان طاعات مستحق ثواب نشدند و شبهه نیست در اینکه انبیاء از همه کس بهترند و مقام ایشان از همه کس بالاتر و احسان خداوند در حق ایشان از همه کس زیادتر است و همین شهادت میدهد که انچه از ایشان صادر شده از طاعات و عبادات و ترك سیئات باختیار بوده است نه باکراه و اجبار اما نبودن مقتضی عصیان در ایشان بواسطه این شبهه که ذکر شد پس درست نیست زیرا که خلق خداوند اراده ایشان را مختار دهنده مقتضی طاعت و عصیان هر دو هست زیرا که چون مختار است لازمه اختیار اینستکه هم میتواند عصیان کند و هم میتواند طاعت و این مطلب اوضح است بلی غایت امر اینستکه چون ایشان را خداوند جل شانه مکلف فرموده بتکالیفی که بر دیگران مقرر نداشته مثل نبوت و ولایت و امامت و لهذا از ایشان مبالغه است باید همه طاعت در ایشان

حکمت اختیار

را هم زیاده از دیگران مفرد داشته باشد چنانکه تکلیف ایشان را هم زیاده از دیگران مفرد داشته است و آن زیادتی مؤنه اینستکه این چهار چیز را با ایشان عنایت داشته که بدادن سجین و تسلط شیطان و مغلوب بودن نفس اماره و نفوذ نفوس ایشان بر دیگران باشد اینها هیچکدام باعث جبر و بیرون رفتن روح از اختیار نمیشود بلکه غایت امر اینستکه معین ایشان در طاعت زیاده از دیگرانست بجهت زیادتی تکلیف ایشان و این مطلب خوب واضح میشود در عالم ضد بملاحظه حال شیاطین و حرامزاده و نخوان چه واضح است که ایشان مختارند بواسطه اینکه اصل روح آن فاعل مختار است منتها امر اینستکه حرامزادگی و خلقت شیاطین معین است از برای اینکه مخوکند بر عصیان بعینه مثل همنشین خوب بد که هیچکدام باعث خروج از اختیار نیست بلکه معین هستند برای طاعت و معصیت و این مطلب را خوب بفهم و دقیقست وحقیقت او را کسی باین بیان واضح نکرده است مقصود از بیان این مطلب این بود که کمال دو اینست که شخص بتواند طاعت را ترک نماید و مع ذلک بجا آورد و آنها کامل نتواند که کامل نباشد و از این جهت است که از جمله فضائل جناب خامس آل عبا کللون کفن صحرا نمیتوا اینستکه در بعضی از کتب مذکور که روز عاشورا نامهٔ از آسمان در پیش روی آن بزرگوار افتاد که در آن نوشته بود یا حسین بن علی ما حتمنا علیک الموت که مضمون آن اینست با نقل یعنی ای حسین ما بر تو حتم نکردیم موت را بلکه اگر بخواهی ترا بر دشمنان غلبه میدهیم و سلطنت را برای تو مفرد میدادیم و دشمنان ترا ذلیل مینمائیم آن بزرگوار نامه را بجانب آسمان انداخته که انی لسئمت الحیوة بعد فقد الاحبة و الاولاد و انی لوددت ان اقتل الف مرة فی سبیل الله یعنی دل من از زندگی بتنگ آمده و خوش ندارم زندگی بعد از رفتن دوستان و اولاد هما هرا یه دوست میدادم که هفتاد مرتبه کشته شوم در راه خدا عزیز من این کمالست نه اینکه نتواند غیر اینچه کرده بنماید کمال اینستکه با اختیار جوان هجده ساله را روانه میدان کارزار نماید و بفرماید برو و نور دیده که منهم از عقب میرسم کمال اینستکه با اختیار طفل شیرخوار را بردارد بمیدان او برد تا حلقوم او مورد تیر شود عزیز من کمال اینستکه عباس خود را از مدینه بردارد و بجهت اسیر شدن بکربلا بیاورد کمال اینستکه با قدرت بر هلاک دشمن هرچه که بخواهد راضی شود که سر او را بر سر نیزهٔ هجده زرعی بلند کنند و او را در شهرها و بازارها و مجلسها بگردانند و چوب بر لبان او بزنند و مع ذلک صبر نماید و عیال او را در مجلس نامحرم بیاورند و متحمل شود هر مسلمی را که اینرا شنود که بدن او در بیابان خاکی ماند اما بدن سید مسلمین روزها متعدد در روی خاک افتاده مجملا واضح شد که کمال در ایکان طاعت است با تمکن از ترک و از آنچه ذکر شد واضح شد مطلب اول که قرب بنوافل زیاده حاصل میشود از واجبات زیرا که در ترک آنها خوف عقاب نیست بخلاف فرایض و از این جهت است که در فقرهٔ اولای دعا امر و از است که اللهم وفر حظی فیه من النوافل یعنی خدایا زیاد کن در این ماه یا در این روز بهرهٔ مرا از نوافل یعنی توفیق ده مرا که در این ماه مستحبات بسیار بجا آورم که باعث زیادتی قرب من شود بدرگاه تو و از این جهت است که نوافل در این ماه زیاده از اوقات دیگر وارد شده است اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابرهیم و آل ابرهیم

و بلغنا الی شهر رمضان سنین کثیرة مع الصحة و السلامة و القوة و العافیة و وفقنا فیه لاداء الفرائض و اتیان النوافل بحق محمد و عترته الطاهرة و اینها هم معرفت آن خود بخود حاصل نمیشود بلکه موقوفست بجستجوی علیه و اخذ علوم از اهل آن نسا و از این جهت است که در فقرهٔ دوم است که واکرمنی فیه باحضار المسائل یعنی خدایا گرامی بدار مرا در این ماه یا در این روز بحاضر شدن در مجالس مسائل علمیه تا عالم شوم بآنچه باعث زیادتی بجا آوردن او و قرب خدا شود زیرا که عبادت با جهل غالبا فاسد است چنانچه می بینی که بسیاری از مردم بجماعت نمیشوند و در رکعت سیم یا چهارم میرسند و امام در حال قیام مشغول بتسبیح اربعه است و در همان وقت اقتداء نمایند و مثل اقتدا در رکعت سیم یا چهارم اول و دوم قرائت نمیخوانند و با امام برکوع میروند و حال اینکه در اینجا کسی که اقتدا در رکعت سیم یا چهارم باشد باید تامل کند و قتیکه امام برکوع رفت اقتدا کند یا اگر در وقت اقتدا باید مشغول قرائت شود و اخفا هم بخواند اگرچه نماز جهری هم باشد و در اینجا با مجال قرائت حمد و سوره قرائت میکنند و رکوع امام را درک میکند که باید هر دو را بخواند و اگر مجال حمد را ندارد ولی نشود برسد که اگر بخواهد بخواند برکوع نمیرسد در اینجا خلافی نیست که خواندن سوره ساقط است و اگر چنانچه مجال حمد هم تمامی نمیکند با اینکه اگر بخواهد تمام بخواند برکوع امام را درک نمیکند در اینجا خلافست بعضی لازم میدانند قصد فرادا کرده از جماعت دست بردارد و بخواند حمد و سوره را و خود نماز خود را اتمام کند و بعضی میگویند که نیت اتمام کند و در سجده با امام ملحق شود و بعضی میگویند که حمد را قطع کند و در رکوع را درک نماید و این قول اقوی است اگرچه قصد فرادا احوطست مقصود اینست جهلا که بسیاری از اعمال بواسطه او فاسد است و جهل بمسئله عذر نیست بی خلاف و از این جهت است که عمل جاهل که موافق شرع نباشد فاسد است اگرچه بواسطه جهل باشد مثل اینکه بسیاری از عوام الناس را اعتقاد اینست که نماز در مکان غصبی یا وضو یا غسل در آن مکان بکنند و بعد از صاحب او حلیت طلب کند عیبی ندارد و حال اینکه این از غلطهای مشهوره است و فاسد است منتهای امر اینست که حلال کردن بعد باعث اینست که ذمه از اجرة المثل بری میشود نه باعث صحت عمل و همچنین بسیاری از ورثه اموال صغار میت را تصرف مینمایند باذن مادر یا برادر بزرگ با اینکه ایشان هم ولی ندارد و حال اینکه ایشان ولی نیستند اگر وصی باشد بلکه ولی اول جد پدری و بعد از آن وصی ایشان و بعد حاکم شرع منصوب از اهل ایمان و چه بسیار از اعمال از این جهت فاسد است مثلا اینکه قضا خانه فوت میشود و حال منتقل میشود بورثه و ورثه ایشان هم بسیار صغار متعدد هستند و اصلا ملتفت این مرحله نمیشوند و از آب وضو میکنند و در آن خانه در روی فرشهای او نماز میکنند و همه فاسد است در ایام ماه رمضان بسیاری از مبتدی که شک دارند که مغرب شده است یا نه افطار میکنند بمحض شنیدن صدای توپ اگر از او سؤال کنی که یقین داری مغرب شده است یا نه میگویند شک دارند میگوئی یقین داری که غایت درست است میگوید چه میدانم و مع ذلک افطار میکنند و حال اینکه تا یقین بمغرب حاصل نماید افطار نمیتواند نماید و از ان طرف چون صبح را میخواهد بخواند تا صدای توپ یا اذان نمیشنود نماز صبح بسیار را تمام میکند و حال

اینکه بسا هست یقین صحیح ندارد و نافهمی تصحیح نکند یا اقلا دو نفر عادل شهادت بدهند بدخول وقت
نمیتواند داخل نماز بشود بجهت مقصود نیست که فواید همه طاعات بعلم است چنانچه از جناب رسول روایت شده که
فرمودند مثل عبادت جاهل مثل حیوان آسیا است که زحمت میکشد متصل راه میرود و همیشه بجای خود است
و مثالی نمیتوان بعنوان عبادت جاهل زدن بهتر از آن که عبادت میکند زحمت میکشد ولیکن جائی نمیرسد زیرا که از
راه نمیرود پس عمده تحصیل معرفت و طلب علم است و از این جهت است که احادیث بسیار در فضیلت طلب علم وارد
شده احدی اینکه وارد شده است که هر قدمی ثواب پیغمبری باو داده میشود و در بعضی اخبار رسیده است که یاد
گرفتن یک مسئله بهتر است از احیای هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز بکند چه بسا هست که بواسطه
جهل بیک مسئله عبادات شخص فاسد میشود مثلا اینکه نمیداند که مبطل عمل است و بجای عبادات را بر باطل
میاورد و حال آنکه علاوه بر اینکه عبادات او فاسد است بهر دو پای بلکه کبیره کرده است و ترک تحصیل علم واجب هم
گناهی کرده است چنانچه البته شنیده اید که عمر ملعون در مواضع بسیار گفت لولا علی لهلک عمر و همه بجهت
جهل بود که اگرچه مثال ها بسیار است باز بود باز نرسد ملعون از جهالت و حماقت خود اقدام در امور عظیمه
مینمود چنانچه از ابن عباس روایت شده که شخصی در زمان خلافت عمر نزد او آمد و گفت فرزندی دارم در
آذربایجان و معاش من از اوست بر من یاغی شده اند دست من بمیرند چاره از برای من در این باب
ابن عمر کیف بر واستغاثه کن بجناب احدیت تا و گفت من بسیار استغاثه بخدا کرده ام هرچند که پیشتر فهم حاجت من
بر نیامد عمر نوشت باین مضمون که این نوشته است از عمر امیر المؤمنین بسوی متمردین جن و شیاطین که نرم
کنند این شتران را از برای او آن مرد رقعه را برداشت و رفت ابن عباس گوید که من بسیار غمگین شدم پس
بخدمت جناب امیر رفتم و قصه را نقل کردم گفت عنقریب میگردد با نامه و نرسید بمراد قدری غم من فرو
نشست منتظر ماندم تا اینکه ناگاه او را دیدم شکستگی در پیشانی داشت که در دست او فرو میریخت باو گفتم که چه
شد گفت چون رقعه را نزد آنها آوردم بعضی از آنها بر من حمله کردند و یکی لگدی بر من زد و مرا این صورت کرد گفتم
برو نزد عمر و او را اعلام کن او نزد عمر رفت و نزد او جمعی بود گذشته را گفت عمر تنگ باد کرد و بانک بر او زد
و گفت دروغ میگوئی رقعه را نبرده ای مرد قسم یاد کرد که بردم آن ملعون بجهت علاج فضاحت خود باز تکذیب آن بیچاره را
نمود و او را بیرون کرد ابن عباس گوید من او را بخدمت جناب امیر بردم آنجناب تبسم کرد فرمود من نگفتم پشیمان
و خواهد گشت بعد از آن متوجه آن مرد شد فرمود چون با آن موضع میرسی این دعا بخوان اللّٰهُمَّ اِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ
نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَاَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِیْنَ اخْتَرْتَهُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ اللّٰهُمَّ ذَلِّلْ لِیْ صُعُوْبَتَهَا وَاکْفِنِیْ شَرَّهَا فَاِنَّکَ
الْکَافِی الْمُعَافِی وَالْغَالِبُ الْقَاهِرُ آن مرد رفت و سال دیگر آمد قدری مال از منفعت آنها بار کرده بود بخدمت
جناب امیر آورده آنجناب فرمود تو خبر میدهی مرا یا من خبر دهم مرا عرض کرد یا علی تو خبر ده مرا آنجناب گفته شده را
نقل کرد آن مرد گفت چنین بود گویا تو با من بودی و التماس کرد که آن مال را قبول فرمائید آنجناب قبول نفرمود و چون

این خبر بعمر رسید آن ملعون مغموم شد و جناب امیر فرمودند هر کرا مشکلی در امر مال یا ولد یا امر دیگر
رخ دهد متوسل شود باین دعا تا کفایت امور او شود عزیزمن البته ترجمهٔ این دعا را ملتفت شدی که تو سل
بجناب رسول و اهل بیت آن بزرگوار بجهت تسهیل صعوبات و شدائد نمیدانم آیا ملتفت هستی که چه میخواهم
عرض کنم یا نه میخواهم عرض نمایم آیا فاطمه زهرا از اهل بیت رسول الله بود یا نه میتوان گفت حضرت از اهل سنت
هم این معصومه را از اهل بیت رسول الله میدانند بلکه حدیث فَاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنِّیْ مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِیْ را روایت
کرده اند بسیاری از ایشان و مضمون اینست که فاطمه پارهٔ تن من است هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است
آیا پهلوی او را شکستن و محسن او را سقط کردن اذیت رسول نبود و حال اینکه جناب رسول خود بدون اذن آن معصومه
داخل خانه نمیشد تشریف میاوردند در خانه سلام میکردند تا سه مرتبه و میفرمودند آیا داخل شوم اگر اذنها
اذن میداد داخل میشدند و الا مراجعت میفرمودند حالا که جناب رسول خدا داخل آن بدون اذن نمیشد
آیا عمر را سزاوار بود که در را بسوزاند و بدون اذن داخل شود در وقتیکه آن معصومه گوی باد در دهلیز
ضعف کرده و در بیماری کردن امیر المؤمنین بیند که آن ند و بمسجد ببرند آیا اینها اذیت فاطمه نبود که بچه را که در
آغوش خود پرورده بود زخم بسیار او زنند و او را در خاک صحرا بیندازند و سر او که وقتیکه
کردن گریه میکرد که مبادا پهلوی آن کند شود بر سر نیزه جفا بزنند و شهر بشهر بگردانند و لبهای
که از پستان او شیر خورده بود و او را مکرر بوسیده بود در مجالس متعدد چوب جفا خسته نمایند آه و اویلا
آیا اذیت بفاطمه نمیکند بنتی که در وقت وصیت عرض کرد یا علی من در طفولیت یتیم شدم دختر هایکه ما نرسند
او از دنیا میرود دل شکسته میشود یا علی بعد از من دختران مرا تسلی ده و مگذار که غبار یتیمی بر دل آنها بنشیند
آیا اینکه دل آنها شکسته شود نه اف بر تو باد همین دختران را بر شتران برهنه سوار کردند و در بازارها
برابرها گردانیدند بلکه از فاطمه دختر امام حسین روایت شده است که عصر عاشورا افتاده بودم نیمه
پاره کردن گوش بجهت گوشوار عمام بیالین من آمد نظر کردم که استخوانها گوشوار چنان این باشد که یک آن ملعون
از بسیاری مشک سیاه شد بعضی از بس تازیانه بر بدن او زده بود سیاه شد بود آیا چه گذشت بر این مظلومه که داغ
شش برادر دید داغ دو فرزند دید چه فرزند برادر دید مثل قاسم که یادگار برادر جناب امام حسن بود
و مثل علی اکبر که شبیه ترین خلق بود بر سول الله و مع ذلک میدید حال این اطفال را که مثل بهم بهلرزید داد
دشمنان تازیانه میخوردند و مع ذلک کله در کتاب بستان الواعظین روایت ذکر این مظلومه را دید بلکه
و نظر بجان کشتگان افکند برفت بکنار و دست بآسمان بلند کرد که خداوندا این قلب را بنی بر آن زمان بنفرما
چه مقام بلندی داشت این مظلومه رحمهالله الفدا مقصود از ذکر این واقعه چه چیز بود اول اینکه واضح شود که بجهة
جهالت چه میکند و ظاهر است که عمر بداند که اینکار دکار از رتبه است و تفاوت و خباثت ذات نمیکنند
دیگر اینکه واضح شود که آن مرد بیچاره اولا بجهت جهالت نمیدانست بلکه تا بتو مراجعت رفت بردم

نمود بعد متوسل بالها این شد و بمراد خود رسید و از اینجا واضح شد و واضح هم بود که نجات از
شدائد دنیویه و اخرویه متوسل به محمد و آل محمد و اینان اند وسیله نجات خلق در دنیا و عقبی و هر کس بایشان
التجا اورد فرج برای او حاصل شد چنانچه در کتب مناقب مذکور است که روزی جناب امیر در کوفه بمجلس قضا نشسته
بودند که جوانی فریاد بر اورد و میگفت پناه میبرم بخدا و بتو یا امیرالمؤمنین انجناب مستفسر شدند که چه واقعه
است عرض کرد که منم فلان پسر فلان پدرم با قومی بسفر دریا رفت بتجارت و مال بسیاری داشت و قوم با
امدند از ایشان احوال پدرم پرسیدم گفتند که او دنیا را حلت کرد گفتم مال او چه شد گفتند برای ما نماند پدرم را
مظنه است که ایشان پدرم را کشته باشند و مال او را متصرف شده اند پس پناه بتو اورده ام که حق مرا از ایشان
بخواهی جناب امیر فرمودند که ساکت باش که بحق پسر عم رسول خدا که در این قضیه حکمی کنم که هر که بشنود در تعجب
ماند و خدا بان راضی باشد و حق بمستحق رسد انگاه پس فرمود تا ان قوم را حاضر کردند و ایشان هفت
نفر بودند با ایشان فرمایش فرمود که من میدانم که شما با پدر این غلام چه کرده اید اگر شما را گمان اینکه من
نمیدانم پس من از جاهلین میباشم انگاه فرمود تا اینکه ایشان را از یکدیگر جدا کردند کسی بر ایشان موکل کرد
و فرمود تا یکی از ایشان را اوردند و کاتب خود را فرمودند که هر کلام هر چه میگوید بنویس پس فرمود واقعه
پدر این جوان چیست گفت پدرش با ما بسفر دریا امد وفات کرد در فلان شهر دیدیم و دفن کردیم و دیگر
هیچ مطلبی ما نمیفهمیم کاتب گفته او را نوشت و او را در موضعی پنهان نشانیدند و دیگری را طلبیدند و از وی پرسیدند
گفت پدرش با ما بسفر دریا امد در کشتی وفات کرد و ما او را کفن نموده بر او نماز کردیم و او را در دریا انداختیم
و با او هیچ مالی نبود پرسید بیماریش چه بود و برای که کرد و او را که شست و بر او که نماز کرد گفت و کاتب نوشت و او را جای
دیگر نشانیدند و سیم را طلبیدند و از او پرسیدند گفت پدرش با ما بسفر دریا بود خواستیم که در دریا شهر بمیرد در
بیمار شد و وفات کرد امیر شهر همه مال او را برد کاتب گفته او را نوشت و او را در محل دیگر نشانیدند و چهارم را
طلبیدند و از او مستفسر شدند او گفت پدر او با ما بسفر امد بعد با شهر رسیدیم چون بد شهر رسیدیم که مقصود ما
بود انچه خواستیم خریدیم و او هر چه از ایجه خواست فیمابین ما اختلاف حاصل شد و از ما جدا شد در کشتی
دیگر غیر کشتی ما نشست و ما شنیدیم که ان کشتی غرق شد و ما را از حال دیگر خبر نیست کاتب گفته او را نوشت
و در جای دیگران چهارم اعتراف کرد بموعظه انجناب گفت که ما او را کشتیم و مال او را در فلان موضع دفن
کردیم و بعد از ان باقی هم یکیک اعتراف کردند فرمودند تا مال او را حاضر کردند به پسر مقتول دادند پس گفت که
میخواهم که فیمابین ما و ایشان یکی در روز جزا در خداوند شود انجناب ایشانرا قصاص نکردند پس ابن کوا عرض کرد
که این قصه را از کجا دانستید فرمود ای پسر کوا از داود پیغمبر عرض کردند که چگونه بود حکم داود فرمود که داود در
بعضی کوچها میگذشت جمعی از اطفال را دید که بازی میکردند و کودکی میان ایشان بود و ایشان او را مات الدین میخواندند
داود دار نام او نمونه دید و کودک را طلبید فرمود که این نام را کی بر تو نهاده گفت مادرم فرمود پدرت کجاست گفت

مرا نزد مادر خود برد همراه رفتند نزد مادر او و از مادر او پرسیدند که این چه نامست که بر این پسر نهاده گفت
پدرش وصیت کرده فرمود واقعه پدرش را از برای من بیان کن که پندارم در ان سری هست گفت پدرش مال
بسیار داشت و بتجارت رفت و با جمعی رفاقت کرد و یکسال غایب بود انگاه رفقای او امدند و او نیامد از ایشان
حال او را پرسیدم گفتند فوت شد گفتم مالش چه شد گفتند مالی از او نماند گفتم هیچ وصیت کرد گفتند اری گفتم
چه بود گفتند گفت زن من حامله بود و بر او بگوئید اگر خدا او را پسری دهد او را مات الدین نام بگذارد که بزرگترین
وصیتهای من اینست من او را از اینجهت این نام نهادم پس داود گفت که این قصه عجیبیست پس چنان کرد که من کردم
و حق ان طفل را باو رسانیدند و فرمود بمادرش که حال او را عاش الدین نام بگذار و از این قبیل قضایا و وقایع در
احوال هر یک از ائمه علیهم السلام بسیار است که ذکر انها موجب طول است و مقصود اینست که توسل بایشان نه تنها نجات امت است
بلکه در ازمنه سابقه هر کس التجا بایشان کرد بمقصود رسید مگر نشنیده که روزی امر فرمود بزمین که بگیر
قابیل را عرض کرد پروردگارا شیطان مخالفت امر تو کرد و بادم سجده نکرد امر نکردی بزمین که او را فرو برد
خطاب رسید بلی اما شیطان قتل نفس نکرد ای زمین فرو بر او را تا کمر فرو گرفت عرض کرد که پروردگارا پدرم
ادم را از شجره نهی کردی و مخالفت کرد نفرمودی بزمین که او را فرو بر خطاب رسید بلی اما او قطع رحم نکرد
ای زمین فرو بر او را تا سینه فرو گرفت عرض کرد پروردگارا شنیدم از پدرم که ترا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین قسم داد توبه او را قبول نمودی حال منهم ترا بحق ایشان قسم میدهم که مرا از این بلیه مستخلص بفرما خطاب
شد بزمین که او را بیرون بینداز چنان زمین او را بیرون افکند که در کوه قاف فرود امد خطاب شد
بجبرئیل که بکوب بسر او چرا که ایشان را وسیله قرار داد و او را امان مده جبرئیل چنان از اتش بر سر او کوبید که فورا بدوزخ واصل
شد پس ببین که باز التجا ثمر بحال او کرد بلکه انبیا سابقین از شداید نجات نیافتند مگر بالتجاء بایشان
در احوال حضرت موسی مذکور است که بعد از انکه موسی مامور شد که بنی اسرائیل را بردارد و از رود
نیل بگذرد تا فرعون و اتباعش هلاک شوند انجناب بنی اسرائیل را برداشت و بکنار رود نیل رسید
و عصا زدند بر رود نیل و فرمایش فرمودند که شکافته شو رود نیل شکافته نشد تا مرتبه دیگر عرض کرد که
ای موسی من مامور بامر تو نیستم که شکافته شوم موسی عرض کرد پروردگارا رود نیل شکافته نمیشود خطاب
رسید از ما بخواه تا امر کنیم شکافته شود انجناب از خداوند سؤال نمود خطاب رسید بگو بواسطه دعا مستجاب
نمیشود عرض کرد کدام واسطه تمام خطاب رسید انوار خمسه محمد و علی و فاطمه حسن و حسین را انوقت موسی
قسم داد خداوند را بحق این پنج تن دعای او مستجاب شد و رود نیل شکافته شد موسی و اتباع او
گذشتند و البته شنیده اید که بعد از انکه مشیت و اراده حضرت حق تعلق گرفت بقبول توبه ادم جبرئیل را امر
فرمود که بیا و اسماء خمسه آل عبا را تعلیم او نماید و انها را شفیع نماید تا توبه او قبول شود بعد از انکه
جبرئیل امد و کلمات اسماء انها را تعلیم ادم نمود و خواند او را بحق ایشان و توبه او قبول شد و اینست تفسیر فتلقی ادم من ربه

کلماتٍ فتابَ علَیهِ در اخبار است که آن کلماتی که آدم اخذ نمود از پروردگار او پس توبه او قبول شد اسما
پنج تن آل عبا بود اما عزیز من در خبر است که آدم بجبرئیل فرمایش فرمود که ای جبرئیل چه چیز باعث اینکه
هر گاه من چهار اسم را بر زبان خود جاری مینمایم مسرور میشوم اما همین که اسم پنجم که حسین باشد میبرم غمگین
شده مهموم میشوم و بی اختیار اشک از چشم من جاری میشود پس جبرئیل عرض کرد که وَلَدُکَ هذا یُصابُ بِمُصیبَةٍ
تَصغُرُ عِندَها المَصائِبُ یعنی ای آدم میرسد باین ولد تو مصیبتی که همه مصیبتهای عالم در جوف
آن کوچک است آدم فرمود چه مصیبتی بر او میرسد جبرئیل عرض کرد کشته میشود از روی ظلم و کینه و ستم با
فرزندان و برادران و خویشان و اصحاب آدم فرمود در چه روز و در چه زمین جبرئیل عرض کرد در روز
دهم محرم در زمینی که اسم او کربلا است جبرئیل بنا کرد تا رسید باینجا که گفت فَاِنَّهُ یُذبَحُ کَذَبحِ الشّاةِ الکَبشِ
یعنی ذبح میشود مانند گوسفند تفکر کنید که غرض جبرئیل چه تشبیه بوده آیا در بریدن سر او که گوسفند را
تشنه نمیکشند بلکه آب را باو مینمایند که اگر تشنه باشد سیراب شود که مبادا تشنه باشد اما این بزرگوار را
مگر با لبهای تشنه فرمودی وقت آخر بیشتر فرمودند کلامی که مضمونش این بود که خدایا مرا میکشند بکجرم
از آب بلب تشنه من ... عزیز من گوسفند را پیش رو ذبح میکنند این بزرگوار را از عقب سر بریدند
عزیز من علما فتوی گفته اند که سر گوسفند را یکدفعه ببرند اما سر این بزرگوار را بچند دفعه
بریدند و قطع نمودند گوسفند را نمی بینید که بعد از بریدن ... اما این بزرگوار را بدین حال ... او را
در حال جان از زخم تیر و نیزه و سنگ و عصا پاره پاره کردند گوسفند را در پیش بچه او و طفل او ذبح
نمیکنند اما این بزرگوار را ... در مقابل چشم او جوان هجده ساله او را از پا در آوردند در کنار او طفل شیر
خواره او را تیر زدند در دامن او و عبدالله برادرزاده او را دستش را قطع کردند گوسفند را سر در بر
نیزه کسی خاطر ندارد کرده باشند اما این بزرگوار را سر او را بر سر نیزه دور کوچه ها شهرها بازارها گردانیدند
دفعه دیگر بگویم آتش زدند ... گوسفند را ... نمیکنند تا جان که دارد ... پوست او را میکنند
اما ابی عبدالله را بعد از بریدن سر بلا فاصله لباسهای مبارکش را از بدن نازنینش بیرون کردند حتی پیراهن
سوراخ سوراخ را که با خون بر بدن نازنین او خشکیده بود آن پیراهن را هم بیرون آوردند صلی الله علیک
یا ابا عبدالله روحی لک الفدا لعنة الله علی القوم الظالمین ابد الآبدین.

مجلس سی و پنجم در شرح دعاء روز ششم

ذکر ثواب این وارد است که هر کس این دعا را بخواند عطا فرماید خداوند تعالی باو در بهشت هزار قصر از نور
در برجد و مروارید ... در نماز این شب ... است که هر کس در این شب ... رکعت نماز کند در
هر رکعت بعد از حمد ... قل هو الله احد را ... باشد و برده شود نامه عمل او در روز
... دعا اینست اللّهمّ ... بالرحمة وارزقنی فیه التوفیق والعصمة وطهرنی فیه ...

غیاهب التهم یا رحیماً بعباده المؤمنین فقره اولی اینست که خداوندا مغشوش گردان مرا در این ماه
برحمت و مغشوش نما یعنی مخلوط فرما در من رحمت را و این دو احتمال دارد یکی اینستکه مخلوط شامل گردان
این ما برحمت خود یعنی رحمت خود را شامل احوال من نما که آمرزیده شوم احتمال دوم اینستکه مخلوط شامل
من در این ماه رحم را بدیگران که رحم کنم بدیگران بنابراحتمال اول واضح است که کسیکه طالب باشد که رحمت
الهی شامل حالش شود باید نوعی کند که قابل این مرحله باشد و آن باستکمال ایمان است و از جمله اسباب استکمال
ایمان عمل نمودن باین حدیث شریف است که در حدیث معتبر از حضرت صادق رسیده و در کتب معتبره مانند ...
عین الحیوة مجلسی ... که آنجناب فرمودند که پدرم میگفت که چهار چیز است که در هر که بوده باشد ایمان او
کامل است اگر چه گناه او را از سر تا پا فرو گرفته باشد اول از آن چهار صدق کلام است که در سخن گفتن راستی
را شعار خود نماید و بداند که دروغ منافی اعتبار است و همیشه ترسناک است که مبادا کذب او واضح شود
و رسوا شود و باعث بی آبروئی است در دنیا علاوه برآنها از جمله گناهان است بلکه بسیاری او را از کبیره میدانند
از آنجناب مروی رسیده که فرمودند که هر گاه مؤمن بدون عذر شرعی دروغ گوید هفتاد هزار فرشته او را لعن کنند
و از دل او بوی گندی ... که تا عرش برسد و خداوند بسبب آن دروغ گناه هفتاد زنا بر او مینویسد که آسانترین
آنها زنائی باشد که با مادر خود کرده باشد و مردم گمان میکنند که ... در ... میکنند
و حال آنکه همین بزرگوار فرمودند که دروغ ایمان را خراب میکند و فرمود که دیدم که مردی نزد من آمد گفت برخیز
برخواستم و با او روانه شدم تا رسیدیم بدو نفر که یکی نشسته بود و دیگر ایستاده بود و در دست او قلابی
بود از آهن او را فرو میبرد یکطرف سر او و میکشید تا شانه او میرسید بعد از آن بیرون می آورد و در طرف دیگر فرو
میبرد گفتم این چه کار است گفت این مرد که نشسته مرد دروغگو است که باین نحو عذاب میشود در قبر تا روز قیامت
و ایضاً این بزرگوار فرمودند که شما را خبر دهم به بزرگترین گناهان کبیره و آن شرک است و عقوق والدین و دروغ
و حضرت امام محمد باقر فرمودند که خداوند از برای بدی قفل قرار داده است و کلید این قفلها شراب است و دروغ
بدتر از شراب است جناب امیر فرمودند که بنده مزه ایمان را نمییابد تا دروغ را ترک نکند خواه دروغ از روی شوخی
باشد یا از جد و مردم از این معنی غافلند و چنان گمان میکنند که دروغ از روی شوخی عیبی ندارد بلکه بسا مستحسن
که بهجت مجلس است ... دیگران دروغها میگویند و حال آنکه از جناب رسول مروی است که فرمودند وای بر آن کسیکه
سخن دروغ بگوید که خاطر ... بخنداند وای بر او وای بر او و چنانچه از جمله دروغهائیکه متعارف
و مردم اعتنا ندارند که دروغ میگویند میگویند خدا میداند که چنین است و حال آنکه خداوند خلاف
آنرا میداند پس این دروغ بر خدا است و از گناهان کبیره است باجماع و بسا است در روز دو سه مرتبه میگوید
و روزه خود را بفتوای کثیری از علما باطل میکند و وارد شده است که چون بنده خدا را گواه میگیرد بر امر خلاف
واقع ملائکه گویند خدا شاهد است اگر چنانست خداوند عالم میفرماید از من ضعیفتر نیافتی که مرا بر این امر دروغ

کلماتٍ فتاب علیه در اخبار است که آن کلماتی که آدم اخذ نمود از پروردگار او پس توبه او قبول شد اسامی
پنج تن آل عبا بود اما عرض من در خبر است که آدم بجبرئیل فرمایش فرمود که ای جبرئیل چه چیز است باعث اینکه
هر یک از این چهار اسم را بر زبان خود جاری میسازم مسرور میشوم اما همین که اسم پنجم که حسین باشد میبرم غم
بدل من مستولی میشود و بی اختیار اشک از چشم من جاری میشود بر مسموم جبرئیل عرض کرد که و ولدک هذا یصاب بمصیبة
تصغر عندها المصائب یعنی ای آدم رسیده میشود باین ولد تو مصیبتی که همه مصیبتهای عالم در جنب
آن کوچک است آدم فرمود چه مصیبتی براو میرسد جبرئیل عرض کرد کشته میشود از روی ظلم و کینه و ستم با
فرزندان و برادران و خویشان و اصحاب آدم فرمود در چه روز و در چه زمین جبرئیل عرض کرد در روز
دهم محرم در زمینی که اسم او کربلا است و جبرئیل بنا کرد تا رسید باینجا که گفت فانه یذبح کذبح الشاة الکبش
یعنی ذبح میشود مانند گوسفند فقیر گوید که با غرض جبرئیل مجرد تشبیه بود و الا در بریدن سر گوسفند
تشنه نمیکشند بلکه آبش و میدهند که اگر تشنه باشد سیراب شود که مبادا تشنه باشد اما این بزرگوار
مگر را لبهای تشنگی فرمود حتی وقت آخر بشمر فرمودند کلامی که مضمونش این بود که حالا که مرا میکشی یکجرعه
آب بلب خشک من رسان عرض من که گوسفند را در پیش رو ذبح میکنند این بزرگوار را از عقب سر بریدند
عرض من علما فتوی گفته اند که سر گوسفند را یکدفعه ببرند اما سر این بزرگوار را بچند دفعه بریدند و از ده ضرب
بریدند و قطع نمودند گوسفند را بعد بریدن سر بکهنه میکشند اما این بزرگوار را بدن مبارک او را
در حال حیات از زخم تیر و نیزه و سنگ و عصا پاره پاره کردند گوسفند را در پیش بزرگ و طفلان او ذبح
نمیکنند اما این بزرگوار را در مقابل چشم او جوان هجده ساله او را از پا در آوردند در کنار او طفل شیر
خواره او را تیر زدند در دامن او عبدالله برادرزاده او را دستش را قطع کردند گوسفند را سرش را بر
نیزه کسی خاطر ندارد که کرده باشند اما این بزرگوار را سر او را بر سر نیزه در کوچها و شهرها و بازارها گردانیدند
دیگر بگویم آتش زدند لهذا گوسفند را تا مرا میکنند تا جان که دارد دانوقت پوست او را میکنند
اما ابی عبدالله را بعد از بریدن سر بلا فاصله لباسهای مبارکش را از بدن نازنینش بیرون کردند حتی پیراهن
سوراخ سوراخ را که با خون بدن نازنین او خشکیده بود آن پیراهن را هم بیرون آوردند صلی الله علیک
یا اباعبدالله روحی لک الفدا لعنة الله علی القوم الظالمین ابد الآبدین

مجلس سی و پنجم در شرح دعای روز شنبه

ذکر ثواب این وارد است که هر کس این دعا را بخواند عطا فرماید خدای تعالی باو دو بهشت هزار قصر از در و
زبرجد و مروارید چنانچه در نماز این شب وارد شده است که هر کس در این شب دو رکعت نماز کند در
هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد را از مرحومات باشد ثبوت شود نامه عمل او در روز
هفتم آسمان و دعا اینست اللهم ضیفنی بالرحمة و ارزقنی به التوفیق و العصمة و طهر فیه قلبی

شبابه اللهم ارحمنا به عباده المؤمنین فقره اولی اینست که خداوند امغشوش مرحمتدار در این ماه
برحمت و مغشوش تا یعنی مخلوط فرما در من رحمت را و این دو احتمال دارد یکی اینست که مخلوط شامل رحمت
این ماه برحمت خود یعنی رحمت خود را شامل احوال من ساکه امر زیده شوم احتمال دوم اینست که مخلوط شا
بمن در این ماه رحم را بدیگران که رحم کنم بدیگران بنابراحتمال اول واضح است که کسیکه طالب باشد که رحمت
الهی شامل حال او شود باید نوعی کند که قابل این مرحله باشد و آن باستکمال ایمان است از جمله اسباب استکمال
ایمان عمل نمودن باین حدیث شریف است که در حدیث معتبر از حضرت صادق رسیده و در کتب معتبره مانند وسائل و
عین الحیوة مذکور است که آنجناب فرمودند که پدرم میگفت که چهار چیز است که در هر که بوده باشد ایمان او
کامل است اگرچه گناه او را از سر تا پا فرو گرفته باشد اول از آن چهار صفت کلام است که در سخن گفتن راستی
را شعار خود نماید و بداند که دروغ منافی اعتبار بیست و همیشه ترسناک است که مبادا کذب او واضح شود
و رسوا شود و باعث بسیاری است در دنیا علاوه بر اینها از جمله گناهانست بلکه بسیار اوز اکبر میداند
از جناب رسول خدا رسید که فرمودند که هر گاه مؤمنه بدون عذر شرعی دروغ گوید هفتاد فرشته او را لعن کنند
و دل او نعفن و کندی کند که تا بعرش برسد و خداوند بسبب آن دروغ گناه هفتاد زنا بر او مینویسد که آسانترین
آنها از زنانی باشد که با مادر خود کرده باشد و مردم گمان میکنند که بدترین و شنیعترین بمیلند اصنف
و حال آنکه همین بزرگوار فرمودند که دروغ روزی را کم میکند و فرمود که دیدم که مردی نزد من آمد و گفت برخیز
برخواستم و با او روانه شدم تا دیدم بدو نفر که یکی نشسته بود و دیگر ایستاده بود و در دست او قلابی
بود از آهن او را فرو میبرد بیکطرف سر او و میکشید تا شکم او میرسید بعد از آن بیرون میاورد و در طرف دیگر
میبرد گفتم این چیست گفت این مرد که نشسته مرد دروغگو که باین نحو عذاب میشود در قبر تا روز قیامت
و ایضا این بزرگوار فرمودند که شما را خبر دهم به بزرگترین گناهان کبیره آن شرک است و عقوق والدین و دروغ
و حضرت امام محمد باقر فرمودند که خداوند از برای بدی قفل قرار داده است و کلید این قفلها شراب است و دروغ
بدتر از شراب است جناب امیر فرمودند که بنده مزه ایمان را نمییابد تا دروغ را ترک نکند خواه دروغ از روی شوخی
باشد یا از جد و مردم از این معنی غافلند و چنان گمان میکنند که دروغ از روی شوخی عیبی ندارد بلکه بسا
که بجهت خندانیدن دیگران دروغها میگویند و حال آنکه از جناب رسول مرویست که فرمودند وای بر آن کسیکه
سخن دروغ بگوید که خاطر این جماعت بخندد وای بر او وای بر او و چنانچه از جمله دروغهائیکه متعارف
و مردم اعتنا ندارند که دروغ میگویند میگویند خدا میداند که چنین است و حال آنکه خداوند خلاف
آنرا میداند پس این دروغ بر خداست و از گناهان کبیره است باجماع و بسا است که روزه بروزه هم میگوید
و روزه خود را بفتوای کثیری از علما باطل میکند وارد شده است که چون بنده خدا را گواه میگیرد برامر خلاف
واقع مثل اینکه گوید خدا شاهد است که چنانست خداوند عالم میفرماید از من ضعیفتری نیافتی که مرا براین امر دروغ

دروغ از کناهان عظیمه است

شاهد او و دیگر چنانچه از جمله دروغهای متعارفه نهادن ناحق و نفهمیده داد نست در جنبه وارد است که
بابت پوست مباد و چنانچه از جمله دروغهای متعارفه که فیما بین مردم است که متاعهای خود را بدروغ میفروشند
مثلا اینکه راس المال را دروغ میکویند یا میکویند مشتری بیا داشت یا فلان زید میخرید و من ندادم اما
اینها که خود مردم مبتلا شده‌اند جناب رسول فرمودند که کسیکه متاع خود را بدروغ بفروشد از جمله کسانیست که خدا
در روز قیامت با او سخن نمیکوید و نظر رحمت باو نمیافکند و عمل او را قبول نمیفرماید و از اینها بدتر اینست که قسم
هاد دروغ بیاد میخورد و در حدیث معتبر وارد است که سه کناهست که عقوبت آنها هم در دنیاست و هم در عقبی
اول ظلم دوم قطع رحم سیم قسم ناحق و موجب کمی در عمر است ملخص مطلب مجملا مؤمن باید از دروغ اعراض کند و
از ضررهای دنیوی و اخروی او غافل نشود و بداند که رستکاری در صدق و راستی است از جناب امام باقر مرویست
که فرمودند براستیکه مرد بواسطه راستکوئی بمرتبه صدیقین میرسد و از جناب امام جعفر صادق مرویست که هر که
زبان او براستکو باشد عمل او پاکیزه است و هر که نیت او نیک باشد روزی او زیاد میشود و هر که با اهل
خانه نیکوئی کند عمر او دراز میکردد مجملا منافع صدق نه اینهاست که بتوان بیان نمود در این اوراق و زبان و عقل حکم
در حسن صدق و قبح کذب جو دانستی این مرحله را اینرا ملتفت باش که در نماز که میکوئی ایاک نعبد و ایاک نستعین
یعنی خدا و ندا ترا عبادت و بندکی میکنیم و بس از تو طلب یاری در امور خود میجوئیم پس ملتفت باش که دروغ نکوئی
در نماز در حین عبادت مشغول معصیت باشی در نزد کسیکه حقیقت اشیا برا و واضح است و هم چنین بروی
ظاهر خود را بجانب خدا کرده باشی و روی باطن خود را بغیر او کرده باشی این هم دروغ فیما بین و از این چهار خصلت
امانت است که خیانت نکند با او در امانت و نکند تصرف در آن بدون اذن صاحبش نباید مثل اینکه چیزی نزد او کرو یا امانت
کذارده اند حال تصرف در آن میکند خیانت است یا حیوانی را کرفته است که خود سوار شود دیکری را سوار کند یا خود دیکری
با هم سوار میشوند یا انکه لباسی را بعنوان خود میکیرد و دیکری میپوشد یا بکرو زده مثلا میکیرد و دو روز میپوشد
با کاغذی باو میدهد که بدیکری بدهد میکشاید و میخواند و همکذا و این صفت خیانت با امانت قطع نظر از اینکه از
معاصی کبیره است و باعث اشتغال ذمه بحق الناس است مایه بی کرکی و بی اعتباری در دنیا است و در حدیث وارد است
که چهار چیز است که هر کاه یکی از انها در هر خانه پیدا شود برکت از ان خانه میرود و سابقا ذکر شد و نذکر از ذکر آن
دزدی و خیانت با امانت و زنا و شرب خمر و اما سبب بی اعتباری کردن واضح است و محسوس که هیچکس ندیدیم کسیرا
که خائن است هر چیز از هر کس بخواهد باو بدهند و هیچکس هم او را در هیچ امری امین نمیکند و باین واسطه از بسیاری
از منافع محروم میشود چون تفصیل در این باب بعنوان سابقا ذکر شده لهذا در حسن امانت بذکر این حکایت
بر سبیل اجمال اکتفا میشود ذکر کرده اند که وقتی تاجری روانه سفر چین شد شخصی امد نزد او و کفت که من امانتی
بتو میدهم که میبری و در دریا بکی او را میدهی دریا انداز ان شخص تاجر قبول کرد تا هنکام رفتن امد و باری
اورد که این بار قلع است و باید چون در دریا انداخت باسم او در دریا اندازد نکرد و تمسک بر کشتی نشست و ان بار را در کشتی

در مدح امانت و مذمت خیانت

حکایت در وفاداری
ادای امانت

کذارد غافل از وصیت امرد شده و از خاطر او رفت تا وقتیکه وارد چین شده بخاطر او امد و وقتی بود
که کذشته بود بنظر او چنین امد که حالا خوبست که او را از برای صاحبانش بفروشم در مقام فروش برامد خریدار
پیدا شده او را بعنوان اینکه قلع است فروخت بهفتصد باجاقلی و او کرفته از برای صاحبان ضبط نمود و وقتی
بوطن برکشت از احوال صاحب امانت پرسید کفتند مرده است از وارث او پرسید کفتند وارثی ندارد الا پسر
برادری که او چند زمانیست که اینجاها نیست و ایمرد هم با او بد بود و باین واسطه چنین وصیت کرد که امانت را
در دریا اندازی که میراث بان پسر برسد آن مرد تاجر آن باجاقلوها در مکانی محفوظ کذارده تا وارث او پیدا
پیدا شود بعد از چند وقتی آن جوان خریدار امد نزد او و کفت که این بار قلع که فروختی بمن قلع نبود بلکه تمام
طلا بود و پس چون دیدم که چنین است در آن تصرف نکردم و از چین باینجا امدم که او را بتو رد نمایم امرد
تاجر تفصیل احوال را کفت و کفت که بمن دخلی ندارد از فلانیست و تفصیل حال او چنانست جوان خریدار کفت
که امرد عم من بوده است و من پسر برادر اویم و چون میخواسته است که ارث او بمن نرسد اموال خود را کلا تمام طلا کرده
که در دریا ریخته شود و بمن نرسد حالا خدا و ندا نخواست و هفتصد باجاقلو را که از خود او بود کرفت و تمام اینها
متصرف شد و صاحب کلی دولت شد و نرسید باین دولت حلال الا بواسطه امانت و دیانتی که در انها امده بود و هفتصد
باجاقلو از دست او رفته بود و تصرف او هم در طلاها بظاهر خلاف شرع بود و حرام و لیکن چون در مقام امانت
ازبرای او چنین شد که شنیدی و بسیار صفت امانت را از دست ندهی امر است که در وقتی که جناب سید الساجدین
بجهت مبادران فرمودند که اکر قاتل پدرم شمشیری که بان پدرم را شهید کرده اکر نزد من امانت میکذارد هر اینه
باو رد میکردم و باین همه اهتمام در امانت مردم خوب امانتهای رسول خدا را حفظ کردند یکی را پهلو شکستند
یکی را فرق شکافتند یکی را جکر پاره پاره کردند یکی را بدن پاره پاره کردند سر او را بالای نیزه کردند در بیابانها
و کوچها و بازارها کردانیدند لعنة الله علیهم سیم از آن چهار خصلت حیاء است و آنها البته که مانع است
انسان را از بسیاری از اعمال قبیح شرعی مانند کشف عورت و نماز را از دست بجا نیاوردن و فحش کفتن و روزه را افطار
کردن و بعضی از اعمال قبیح عرفی مانند برهنه کردن سر فیما بین مردم و پای خود را در جمع مردم دراز کردن و نزد
ایشان خوابیدن و در جائیکه مردم بدن او را ببینند قضاء حاجت نمودن و نحو اینها و حیا سرمایه ترک قبایح است زیرا که
صاحب آن هر قبیحی را که بخواهد بجا اورد حیا او مانع است او را از بجا اوردن اینست که از جناب رسول خدا مرویست
که ثلث ایمان سخاوت است و ثلث آن تقوی و ثلث آن حیا چه قدر تمام بیان فرمودند زیرا که از سخاوت ادای حقوق مالیه میشود
و از تقوی اتیان بواجبات میشود و از حیا ترک کناهان کبیره میشود بلا تزین حیاها حیاء از خلاق جهانست زیرا
که اعظم و اکبر از کل موجودات است و واضح و ظاهر است که هر چه شخص حاضر بزرکتر است حیای از او بیشتر است
مثلا حیای از سلطان بزرکتر است از حیای هر کس و همکذا و از این جهت است که میبینی که شخص از رو برو و دست اهل
حضور از اهل خود چندان احتراز ندارد از بجا اوردن اعمال قبیحه در حضور ایشان چون در نظر او عظمی ندارد

در فضیلت صفت حیا

واما اندیکر این هر که عظم او بیشتر است حیا از او بیشتر است پس اگر بنده خداوند را حاضر نداند که کفر است
واگر همه جا بداند واعتنائی بشان او ندارد باز هم کفر است واگر اعتنا دارد البته ترك قبایح در نظر او میکند واگر
احیانا و ندرتا امر قبیحی صادر شد و منافی با حیا شد فورا باید عذر بخواهد یکی از جهات اعتذار جناب رسول
و ائمه طاهرین از حضرت حق جل شانه این بود که معرفت ایشان نسبت بحضرت حق جل شانه کامل بود حتی اینکه جناب سید
اولیا فرمایش فرمودند لو اعبد ربا لم اره یعنی عبادت نکرده ام خدائی را که ندیده باشم او را ومعلوم است که این دیدن
دیدن بچشم نیست بلکه دیدن بقلب است وهم چنین فرمودند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی هرگاه برداشته شود
پردهائیکه فیما بین خالق ومخلوقست یقین من زیاد نمیشود و واضح است که این مقام خاصه این بزرگوار نبود
بلکه همه ائمه طاهرین دارای این مقام بودند پس هر یك گویا خالق خود را میدیدند و زیاد واضح است که در
حق را خواب وغفلت وغیبت نیست بلکه هر چیز را در هر وقتی محیط است لیکن نه بطریق مماس بلکه بنحویکه کیفیت
او بر ما معلوم نمیشود پس کسیکه چنین معرفتی دارد باید در هر حال ودر هر آن تمام توجه او بمولای خود باشد و یکی
از غیر او غافل باشد وچون ایشان اشتغال بلوازم بشریت مانند اکل و شرب و نوم و وقاع و توجه بعیال و نحو اینها
البته داشتند واگر چه اشتغال هم بامر حضرت ذو الجلال بود ولیکن منافی با ساحت حضور حق نسبت بمعرفت ایشان
بود و مکرر هم این امور اتفاق میافتاد بجهت حفظ مقام بشریت که مکلف باو بودند لهذا در شبانه روز در مقام
اعتذار از حضرت حق بودند و صدور این افعال را از اعضا و جوارح خود گناه میشمردند و طلب عفو از مولی
مینمودند سبحان الله ایشان از این امورات طلب عفو میکردند و من تو لا ینقطع اشتغال بگناهان صغیره
وکبیره دارم و از آن عذر نمیخواهم عزیز من در بعضی از کتابها مذکور است که چهار ملك از ملائکه حامل عرش
باین صورت یکی بصورت انسان است وطلب روزی از برای بنی آدم میکند ویکی بصورت شیر است وطلب روزی از برای سباع
میکند ویکی بصورت گاو است وطلب روزی از برای بهایم میکند ویکی بصورت خروس است وطلب روزی از برای طیور میکند
و در این حدیث مذکور است حکمت اینکه گاو سر خود را بالا نمیکند آن اینست که از آن زمانیکه
تو را پرستید دیگران ملائکه بصورت گاو است از خجلت سر بالا نکرده و نمیکند لهذا تمام کارهای ... هم چنین
ببین حیوان را و از او یادگیر ببین که معصیت را دیگران کرده اند و با آنها هیچ دخلی نداشته است ولیکن چون در آن
صورت بوده است لهذا از حیا سر بالا نمیکند و من که تو شبانه روز چه قدر معصیت میکنم و اصلا از حیا نمیکنم و ...
مثل ... توجه کند در دقت کرد در تفسیر یا من اظهر الجمیل وستر القبیح ... که از برای ...
انسان مثالی در عرش هست که هر کاری که در دنیا این فرد انسان میکند ... همان مثال هم ...
مشغول است مثلا اینکه در آن هر نحوکه صورت مشغول میکرد ... و ...
... اطاعت انسان صورت عرش را هم ملائکه میبینند و هنگامیکه مشغول معصیت میشود فورا ... صورت
... مثال ... میفرماید که ملائکه نبینند او را و مطلع بر عصیان او نشوند ... خود ... که ...

و هم چنین سزاوار است که چنین بیمارها از ما صادر شود و حال اینکه اگر بعد یکی از اطفال مثل بی حیائی میکنیم مثل
مدارا خداوند حیا میکرد هم چنانکه فی دعا ما را اللهم وفقنا لما تحب وترضی ولا تؤاخذنا بسوء اعمالنا
چهارم از آن چهار خصلت حسن خلق است و خوبی او واضح و در موثق است شخص را محبوب خالق و خلق میکند فرمود
جناب رسول که سه خصلت است که در هر کس نباشد هیچ عملی از اعمال او تمام نمیشود یعنی ثمره بر آن مترتب نمیشود
اول اینستکه ورعی داشته باشد که او را مانع شود از معصیت خداوند زیرا که اگر آن ورع نباشد معصیت
میکند و طاعت را اگر باشد معارض از برای او ثواب هست و دوم حلمیکه بآن رد کند جهل جاهلین را سیم خلقیکه بآن
مدارا کند با خلق اخبار در مدح حسن خلق بسیار است و سابقا اشاره شد بسیاری از آنها حقیقت تمام در شخص
کامل نمیشود تا اینکه این سه خصلت را نسبت بسه چیز داشته باشد نسبت بخدا ونیز خوف داشته باشد در هر حال
نسبت بخلق خلق داشته باشد با هر مخلوقی نسبت بخود از حد خود تجاوز ننماید در هر مقام و خارج از شأن
خود نشود و اعتقاد این فقیر اینست که مایه سعادت دنیا و آخرت این سه خصلت است چنانچه البته شنیده این حدیث شریف را
که خداوند جمع نمیفرماید در بنده دو خوف اگر در دنیا خائف باشد او را در آخرت ایمن میفرماید واگر در دنیا
ایمن باشد در آخرت او را خائف میگرداند و در حسن خلق بس است که از جمله جهات و حکمتهائیکه خداوند شفاعت را بجناب
خاتم الانبیا مرحمت فرمودند اینستکه چون آن بزرگوار رحمة للعالمین بود و در هیچ وقتی هلاکت از برای مردم نخواست
لهذا خداوند شفاعت را بآنجناب تفویض فرمود و بجلال انبیا بسبب حسن رأفت و رحمت بکجا رسید که در اخبار
معتبره وارد شده است که روزی حضرت رسول جناب امام حسن را بر ران راست خود نشانیده بود و جناب امام حسین را
بر ران چپ گاهی این را میبوسید و گاهی آن را در آن وقت جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله تو اینها را دوست
داری فرمود چگونه دوست ندارم اینها دو ریحانه منند در دنیا و دو نور دیده منند جبرئیل گفت یا نبی الله حق تعالی
از برای ایشان حکمی کرده است صبر کن حضرت فرمود کدام است آن حکم جبرئیل گفت حسن را بزهر جفا شهید خواهند کرد و حسین را
بقهر شهید خواهند کرد پس هر چه خواهی دعا کن که حق تعالی این مصیبتها را از ایشان بردارد
و دفع کند واگر خواهی مصیبت ایشان را ذخیره کن از برای شفاعت گناهکاران امت خود در روز قیامت حضرت
فرمود که یا جبرئیل من بحکم پروردگار خود راضیم و هر چه از برای من پسندیده از برای خود میخواهم و میخواهم که
مصیبت ایشان را وسیله شفاعت گناهکاران امت خود گردانم زهی رحمت و شفقت که با وجود این کثرت محبت
باین دو فرزند و استجابت دعا در رفع این مصیبتها از ایشان راضی شد که بر ایشان وارد شود و آنچه شد که گناه
کاران امت را نجات یابند این بود که در آن شبی که این بزرگوار در روضه جد بزرگوار خود آمد در مدینه و زیادتی
از دست امت نمود و گریه بسیار کرد آنجا بخواب رفت پس در عالم رؤیا جد بزرگوار خود را دید که فرمود یا
حسین اخرج الی العراق فان الله قد شاء ان یراک قتیلا یا حسین بیرون رو که خداوند خواسته تو را کشته ببیند
... اسیران بزرگوار از خواب بیدار شده مراجعت بمنزل نمود و امر کرد که کجاوه و محملها بر شتران ببندند ...

شدند اما میدانم ای عزیز من که آیا ملتفت شدید که این بزرگوار در مقام اثبات این امر هیچگونه مسارعت
فرمود که همان شب امر کرد روانه شدند محمد حنفیه آمد بر سر راه و گفتگوی بسیار کرد که مقام اقتضا ندارد ذکر آنها
را تا آخر الامر بانجا رسید که عرض کرد ای برادر حالا که خود میروی پس این زنان را با خود مبر فرمودند که باید ببرم
ای شیعه میدانی از برای چه از برای اسیری در بلدها از برای گردانیدن در کوچها و بازارها از برای حاضر کردن
در مجالس نامحرمان از برای سر برهنه در خرابها از برای دیدن مصیبتها و داغها آیا کسی در عالم شنیده که زنی
در یکروز داغ شش برادر ببیند جز زینب محزونه آیا شنیده کسی در عالم غیر از زینب مظلومه زنی را که سر بریده
برادرش را در پیش روی او بر سر نیزه کنند جز از زینب مظلومه آیا کسی در عالم شنیده که در حضور خواهر
چوب بر لب سر بریده برادر زنند جز زینب مظلومه آه آه از دل پر درد این زن که در آن وقتیکه دید یزید
با چوب بر لب و دندان برادرش میزند گویا از جای خود برخواست فرمود ای یزید بردار چوب را از این
لب و دندان که محل بوسگاه رسول خدا است ای شیعه ببین که دنیا چه قدر بیوفا است یکمرتبه زینت
خدا ملتجا میکند لبیک میشود یکمرتبه شیر از زبان پیغمبر میخورد یکمرتبه شیر از پستان فاطمه میخورد یکمرتبه رسول
او را میبوسد یکمرتبه قرائت قرآن میکند بهتو و تفکر مسلمانان میشود و یکمرتبه چوب یزید بر لب و دندان او میخورد
و متحمل میشود ابو برزه اسلمی برخواست گفت ای یزید مکرر دیدم همین لبها را پیغمبر میبوسید و میمکید
حال تو چوب بر آن میزنی یا ابا عبدالله روحی لک الفدا لعن الله ظالمیک الی یوم الجزاء مجملا هر گاه طالب باشد
که درجه ترا فرو گیرد باید در مقام استباق برآئی و از آنجمله عمل باین حدیث شریف است که این چهار خصلت را
که راستی کلام و امانت و حیا و حسن خلق باشد شما خود نمائی مخفی نماند که اگر حقیر در ابتدای کتاب و در
اواسط مکرر اشاره کرده ام باز هم اشاره میکنم که اهل منبر و ناظرین این کتاب بنا را نگذارند که هر چه نوشته
شده در شرح دعاها همه را بگویند زیرا که واضح است که کسالت میآورد و ملالت میشود و عظم فایده
مطلب بکلی تمام میشود بلکه اقتضای مجلس را ملاحظه کنند غایت امر اینست که اکتفا کنند بر شرح یکفقره با احادیث
که در ذیل خصال مذکور است بکلی اکتفا کنند لب نهار را بگویند حقیر هم که مجالس را با اقتضا نوشتم غرض
حقیر بکلی جمع اخبار است بلی اینکه نوعی نوشته شود که اهل منبر بلکه تمام اهل ایمان در همه اوقات از آن منتفع
شوند الحاصل ترجمه فقره ثانیه وَارْزُقْنِي فِيهِ التَّوْفِيقَ وَالْعِصْمَةَ یعنی خداوندا روزی فرما مرا در اینماه را
در این روز توفیق بندگی و نگاهداشتن خود را از عصیان و مخالفت اوامر تو زیرا که اگر چه انسان فاعل مختار
است ولی توفیق را زیاد مدخلیت است در اختیار خیر و توفیق بنده را مجبور بر خیر نمیکند بلکه توفیق فراهم
اسباب اختیار خیر است و فراهم شدن اسباب باعث بر این نمیشود که شخص مجبور شود بلکه باعث میشود که شخص با اختیار
خود اتیان بطاعات و احتراز از سیئات مینماید و این توفیق لطف خاصی است از جانب حضرت حق جل شأنه
که شامل حال بعضی میشود ولی دایر مدار قابلیت محل است که هر کسی قابل آن باشد شامل حال او میشود

حکایت ابی برزه اسلمی

خداوندا بحق محمد و آل محمد توفیقات خاصه خود را شامل احوال ما نما باید ولی اگر چه توفیق از
جانب حضرت حق است جل شأنه ولی سبب آن غالبا از خود شخص است باین معنی که عملی از او
صادر میشود که مستوجب این احسان میشود چنانچه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
جوانی بود یهودی که میآمد خدمت جناب رسول و آنجناب را دوست میداشت و گاهی بعضی
از خدمات آنجناب را صورت میداد تا اینکه مریض شد و چند روز خدمت آنجناب مشرف نشد آن
بزرگوار مستفسر احوال او شد عرض کردند مریض است آنجناب بعیادت او تشریف بردند وقتی وارد
شدند آنجوان در احتضار بود و پدر او هم یهودی بود و ببالین او نشسته بود باین جوان گفتند بگو لا اله
الا الله محمد رسول الله آن جوان نگاه بر پدر خود کرد آنجناب پدر را فرمودند اذن بده اذن داد آنجوان
شهادتین را گفت از دنیا مفارقت کرد و آنچه باعث این توفیق شد آن بود که گاهی بخدمت جناب رسول
مشرف میشد و از این قبیل حکایات و احادیث بسیار است که از شخص عملی صادر میشود و باعث توفیق
طاعت میشود چنانچه در حدیث وارد است که هر کس صبح ده مرتبه سوره توحید را بخواند در آن روز داخل
گناه نمیشود اگر چه شیطان دماغ خود را بخاک بمالد و هم چنین هر گاه روز جمعه ناشتا گردانار بخورد
تا چهل روز از وسوسه شیطان در امان باشد و هم چنین هر گاه شخص سر و بدن خود را بسدر
بشوید همین خواص را دارد و هم چنین هر گاه غسل جمعه بجا آورد با طهارت معنویه باشد تا جمعه دیگر
و مراد بطهارت معنویه گویا این باشد باطنا طاهر باشد و طهارت باطنیه احتراز از گناهست زیرا که
طهارت چهار مرتبه دارد هر مرتبه فوق مرتبه دیگر اولی طهارت بدنست از حدث و خبث که یکی از مقدمات
نماز است ولی این دو فرق دارد طهارت حدث از شرایط نفس الامریه است که بدون آن نماز باطل است مطلقا
هر گاه نماز کرد باعتقاد اینکه وضو دارد و بعد معلوم شد که وضو نداشته است و از این بابت که هر گاه
یقین در طهارت دارد و شک در حدث باین معنی که یقین دارد که فلان وقت وضو ساخته و شک دارد که
آیا بعد از آن حدثی از او صادر شد یا نشد شرعا محکوم است باینکه وضو دارد و باید با همان وضو داخل نماز
شود حال هر گاه آمد داخل نماز شد یا در اثناء نماز یا بعد از آن یقین کرد بحدث نماز او باطل است اگر وقت
هم گذشته باشد باید قضا کند و هم چنین هر گاه شخص شب خواب ببیند که جنب شده و بیدار شد و اصلا
آثاری ندید که شک کرده که آیا واقعا جنب شده یا نه شرعا جنب نیست و میتواند که وضو گرفته داخل نماز
شود حال هر گاه چنین کرد و بعد مشخص شد که جنب بوده باید غسل کند و آنچه نماز در این بین کرده باید
کلا را قضا نماید و هکذا اینست طهارت حدثیه شرط واقعی است که هر گاه نماز کند بدون او اگر چه سهوا باشد فاسد است
بلکه هر گاه چیزی سهوا نمود و غسل بعمل نیاورده و بعد معلوم شد که فاسد بوده است باید قضا نماید و اما طهارت
خبثیه چنین نیست پس هر گاه شخص چنین اعتقاد داشت که جامه یا بدن او طاهر است و نماز

در معنی توفیق

در اقسام طهارت

کرده و بعد از نماز معلوم شد که غسل نبوده است نمازش صحیح است ولی هرگاه نسیان داشته که غسل نبوده و فراموش کرد تطهیر نماید
و نماز کرد نماز او باطل است چه بعد از نماز خاطرش بیاید چه در اثناء نماز متذکر شود و مرتبه دوم طهارت فوق مرتبه سابقه است
طهارت اعضا و جوارح است از گناهان چنانچه نجاسات ظاهر نجس میکند بدن را و چنانکه مانع توجه حضرت حق است البته
بطریق اولی گناهان نجس میکند اعضا جوارح را و این نجاسات اشد است از نجاسات ظاهری و چنانچه آب مطهر از نجاسات است
هم چنین آب توبه هم مطهر این نجاسات است و باید مؤمن ملتفت باشد که اعضا و جوارح خود را نگذارد که باین نجاستها
متنجس شود و هرگاه احیانا شد آنها را با آب توبه تطهیر نماید و شکر حضرت حق نماید که چنین مطهری از برای او مقرر
داشته است مرتبه ثالثه طهارت که فوق مرتبه سابقه است طهارت نفس است از اخلاق رذیله و صفات خبیثه که
هرگاه نفس او متصف باشد بیکی از آنها مانند بخل و حسد و کینه و کبر و نحو اینها نفس او متنجس است و قابل توجه
حضرت حق نیست جهت اینکه بسبب آنها آلوده باشد مثل ماها و باید اولا آنها را از خود دور نماید و زینت
دهد خود را بصفات حسنه مانند تواضع و حسن خلق و سخا و امثال اینها مرتبه چهارم که فوق مراتب سابقه است
طهارت قلب است از ماسوی الله و اصل آن پسندیدن آنها هم عنوان از برای او و تعبیر میشود از دو طهارت اولی
بشریعت و از طهارت ثالثه بطریقت و از طهارت رابعه بحقیقت و طالب مقاربت و توجه جناب اقدس جل شأنه
باید تحصیل مراتب اربعه نماید تا شایسته این معنی باشد و هرگاه یکی از آنها مختل شود مشکل است مقصود
او حاصل شود و ما میخواهیم بدون تحصیل اینها مشمول الطاف خاصه حضرت حق جل شأنه شویم و آن صورت
پذیر نیست مگر بشنیده تفسیر وارده از اهل بیت علیهم السلام را از برای آیه شریفه یا موسی فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ
إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى وارد شده است که بعد از آنکه حضرت موسی زوجه خود را که صفورا بنت شعیب
بود برداشت و روانه مصر شد بجهت زیارت مادر و پدر و برادر و گوسفند از آن نیز برداشت در شب تاریکی که آن شب
جمعه بود و هوا در غایت سردی و تاریکی بود و برف میبارید و نزدیک وادی ایمن راه را گم کردند و زن او وضع حمل
رسید و گوسفندان از باد و برف متفرق شدند موسی آتش زنه برداشت و چندان که بر سنگ زد آتش بیرون
نیامد موسی آن سنگ را از دست بینداخت سنگ بزبان آمد گفت یا موسی آتش چه میفرمایی ما خدا این وقت
نماید امشب همه آتشها را فرو نشانیده موسی در کار خود حیران ماند که ناگاه از جانب کوه آتشی پیدا
شد موسی بکسان خود گفت درنگ کنید که من آتشی دیده ام شاید که بیاورم برای شما تا گرم شوید چون متوجه
آن آتش شد و نزدیک شد دید آتشی سراپای درخت را فرا گرفته و در حوالی آن هیچکس نبود متحیر شد در بعضی
از کتب مذکور است که آنجا که موسی صفورا را گذارد تا این موضع سیصد فرسخ راه بود موسی به یک قدم در
آنجا رسید دسته از خار و خس بر سر عصا بسته با آن آتش داشت آتش خود را بالا کشید بر سر درخت رفت
موسی از این حال و روشنی و سبزی درخت متعجب شد که ناگاه ندا رسید که ای موسی منم پروردگار تو ذکر کرده اند
چون ندا بموسی رسید با خود گفت که باید اکنون و سخن گوینده که باشد و از [illegible] آمد که إِنِّي أَنَا رَبُّكَ یعنی منم پروردگار

تو و چون ندا از جمیع جهات میشنید دانست که کلام پروردگار است و چون نزدیک شجره رسید دید درختی
دید که از زیر و بالای او آتشی سفید برافروخته بود و از ملائکه شنید که زبان بتسبیح گشوده بودند و نور عظیم
از آنجا باسمان کشیده بود نه سبزی درخت آتش را فرو مینشاند و نه آتش سبزی درخت را متغیر مینمود بیهوش شد
و افتاد حضرت حق تعالی دل او را قوی گردانید تا از مشاهده عجایب و غرایب بیتابی نکرد و دلداری داد او را که گوسفندان و
عیال او خطاب رسید فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ای موسی بکن نعلین خود را برهنه که در وادی مقدسی یعنی محبت مال و
عیال را از دل بیرون کن برهنه که در مقام قرب و این دو با هم جمع نمیشود و هم چنین در احوال حضرت ابراهیم
مذکور است سبب مامور شدن آن بزرگوار بذبح اسمعیل آن بود که روزی هاجر او را داشته بود و گیسوان او را شانه زده
بود و لباس فاخر او پوشانیده بود حضرت ابراهیم چون نظر باو افکند محبتی خاص از او در قلب آنجناب افتاد در آن
مامور شد بذبح فرزند خود که کنایه است از اخراج محبت او از قلب خود که قلب او خاصه خلاق عالم باشد و هم چنین
سبب عمده ابتلای یعقوب بفراق یوسف آنکه آنجناب افراط نموده بود در محبت آن فرزند که منافی با اختصاص قلب بصاحب
آن بود از این جهت است که بعد از آنکه بیت الاحزان را ساخت و در آنجا مشغول بگریه شد روزی برادر او بدیدن او آمد
دید رنگ او زرد شده بدنش ضعیف شده قامتش چون کمان کردیده گفت این چه حالت است که در تو مشاهده
میکنم گفت خداوند مرا مبتلا بفراق نموده و مفارقت او مرا چنین کرده بعد از آنکه رفت جبرئیل نازل شد
و عرض کرد که ای یعقوب [illegible] میفرماید که ما چند [illegible] بوده ایم فرمود در [illegible] عرض کرد که خداوند [illegible]
کند یک [illegible] گفت تو [illegible] روز دنبه [illegible] عوض داری و مع ذلک شکار [illegible] و شکایت ما را نزد
[illegible] میبری [illegible] خوف نکنی که ما از دست تو [illegible] و حال آنکه عوض از برای ما نیست ای یعقوب بعد
از این اگر اسم یوسف بر زبان خود جاری کردی نام ترا از دیوان انبیا محو مینمایم این بیچاره از بردن اسم ممنوع
روزها که میشد میامد بر سر راهها که فرزندان ایشان یوسف بودند صدا میزدند یعقوب خود را
بشنیدن اسم تسلی میداد جبرئیل نازل شد که باید اسم یوسف را نشنوی که اگر گوش داده بشنوی اسم او اسم ترا
از دیوان انبیا محو مینمایم ای آنجناب ممنوع شد از اسم و شنیدن چون ممنوع شد حزن خود را فرو میداد و
اظهار نمیکرد این بود که بخار حزن متصاعد شد و چشم او را سفید کرد چنانچه حضرت حق میفرماید وَابْيَضَّتْ
عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ یعنی سفید شد دو چشمان او از حزن و حال آنکه او کظم حزن خود مینمود یعنی فرو
میبرد [illegible] باید بنده خدا قلب خود را خاصه حضرت حق داند و بکلی توجه او را با او نماید تا بتواند بمقام قرب رسد
و از آنچه ذکر شد اگر [illegible] تو میفهمی مقام جناب ابی عبدالله را که چه قدر بلند است زیرا که ابراهیم بعد از آنکه
مامور بذبح فرزند شد او را بر زمین [illegible] بجهت ذبح و باو مطلب را اظهار کرد که من مامورم بذبح فرزند و او
هم اظهار شوق باین معنی را نمود که چه بهتر که من قابلیت آن داشته باشم که قربانی راه حق باشم بعد از آنکه
او را خوابانید [illegible] از آسمانها در تعجب از حال این پدر و پسر که آیا کدام شجاعتر اند آیا پدر [illegible] که

ذبح اسمعیل مامور نمودن ابراهیم

درد کردن سفید شدن چشم یعقوب

چنین فرزندی گذشت یا پسر سخت تر است که از مجالس گذشته مادر روز عاشورا هم جلسه که حیران بلکه همه
موجود است متعجب که این چه سختی است که ابا عبدالله دارد که هم از جان گذشته و هم از فرزند چه فرزندی جوان هیجده
ساله مثل علی اکبر طفل شیرخواره مثل علی اصغر خود علی اکبر را بر اسب عقاب سوار میدانست این حنفیه کرد جگر
فرزند شیرخواره خود نمیتوانست برود خود او را برداشته بمحل ذبح او رود نه همین از فرزندان تنها گذشته
بلکه از برادران و برادرزادگان گذشته عزیز من در احوال یعقوب مذکور است که بعد از اینکه برادران خون
آلوده یوسف را آوردند و باو گفتند که یوسف را گرگ پاره کرده صیحه بر او وارد افتاد و بیهوش شد
که او را گرگ پاره کرده بیهوش میشود و ضعف میکند اما مظلوم صحرای کربلا بچشم خود می بیند که کرگان
زمین کربلا ریختند بر سر فرزندان او و او را از شمشیر و نیزه و خنجر پاره پاره میکنند صبر میکند و در مقام
رضای الهی تسلیم مینماید اما این بزرگوار هم وقتی دید بچشم پاره پاره را نظر بما المدینه صیحه بر او وارد یا علی
یا ولدی یا ثمرة فؤادی علی الدنیا بعدک العفا باز هم بتو نمیچیزی که آتش زند دلها شعبان را و مقام
امام را خوب واضح نماید موسی در مقام فرزندان و عیال بود که خطاب شد فاخلع نعلیک اما مظلوم کربلا
مال و عیال را برداشته بزمین کربلا آورد که در راه خدا و بلد دل این بود که در وداع آخر که قلب عالم را آتش
خطاب فرمود که ای اهل من این آخر وداع است این آخر کلام است دیگر کلام مرا نمیشنوید بیائید و خوب برای
آن زنان داغ دیده آن خستگان تشنه آن ضعیفان افسرده که این صدا را شنیدند بیرون دویدند این بزرگوار را
گرفتند هر یک بیانی کردند که جگرها را آب کرد اگر احمد تا اینجا رسید که ای مؤمنین اداره بصحرای
پرشور و این زمین پرخطر که میسپارید فرمودند شما را بخدا میسپارم و افسوس که چه حالت داشت این بزرگوار
تو هر گاه سفری خواهی بروی متصل سفارش عیال و اطفال خود را بدوستان خود مینمائی با اینکه همه چیز
از برای آنها گذارده و در محل امنند با این بزرگوار که میداند که بعد از شهادتش این ناتوانان را اسیر میکنند و
بدور شهرها میگردانند چه حالت داشته که در چنین بزرگواری مقام او چقدر جمیع اهل عالم که چه قدر
صبر داشت صلی الله علیک یا اباعبدالله یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزا عظیما مجملا چون در این فقره دعا
خواسته شد توفیق و عصمت از گناهان که طهارت باطن از نفس است در فقره سیم خواسته میشود
نظهیر قلبم و طهر قلبی من غیاهب التهمة غیاهب جمع غیهب و آن در لغت عرب بمعنای ظلمت و تاریکی
است و معنی این فقره شریفه بسبب که ظلمات را پاک کن که از تاریکیها که حاصل میشود در قلب از تهمت
بخالق و خلق گمان میکنید که کسیکه تهمت زند بخداوند ... خطاب شد بحضرت موسی که دشمن
ترین خلق نزد من کسیست که شب را صبح نماید در حالیکه مرا متهم دارد و روز را شام نماید در حالیکه ... و بسا اتفاق افتاد که کسی
از انسانها که عمر خود را ... نماید و نه تحصیل دنیا و نه تحصیل آخرت نماید فی الحقیقه خسر الدنیا و الآخره
ذلک هو الخسران المبین و معنای این شنیع ... اراذل خلق این زمان که می بینی که روز را

احوال حضرت یعقوب

دشمنی ترین خلق

بهره کی تماشا میکنند و در بین دکانی آن دکان زیر بازار جهار سرکذر همانجا نشسته و متصل این علیا
متعفن را میکشند و مشغول حرف مفت و غیبت مسلمانان تا شام سر میبرند در منزلها و میافتند تا صبح
اینکه چون کنی این دارند بی کسیبه بسر برند تا نوقت دور میافتند در خانهها و دکانها دست انداز بر مال مسلمانان
میماینند و چون از حرامست ضرر میشود بر مصارف حرام از زنا و شرب خمر و نحو اینها اینست که فی الحقیقه بیکاری
و بیعاری راس کل شر و راست بجمله باز فرموده که دشمنترین خلق نزد من کسی است که بمن تهمت زند حضرت
موسی عرض کرد پروردگارا کیست که بتو تهمت زند خطاب رسید که آن کسی است که من تقدیر کرده ام از برای
او چیزهائیکه صلاح او در آنهاست و او چنین گمان میکند که اگر چنین نبود بهتر بود و راضی بتقدیر من نیست
بعضی فی الحقیقه گمان میکند که غیر آنچه از برای او مقدر شده که با و میرسد اصلح است از برای او و این
فی الحقیقه متهم داشته حضرت حق را در تقدیر او و اکثر از ما ها گرفتار این بلیه میباشیم چه میزان این امر در
معلوم میشود اللهم اجعلنا کما تحب و ترضی و وفقنا لما تحب و ترضی و رضنا بما قدرت لنا فی الدنیا و
العقبی و همینکه این حالت در شخص حاصل شد که راضی بتقدیر نیست همیشه دل مرده است افسرده و دل شکسته
انشاطی از عبادت ندارد کانی ندارد ما تهمت خلق پس نستجیر بالله از آن که چه قدر در اخبار مذمت وارد
شده است که هر کس تهمت زند برادر مؤمن خود را ایمان در قلب او چنانچه آب میشود نمک در آب یعنی تمام
شود و در حدیث دیگر است کسیکه تهمت زند بر مؤمن خود در میل و ملعونست ملعون و در حدیث دیگر است
که کسیکه تهمت زند برادر مؤمن خود را در روز قیامت نگاه میدارند او را در تلی از آتش و باو بگویند که تا
کی او را از این قبیل احادیث بسیار است پس باید فعل خالق و مخلوق را مقرون بصحت داند و هر گاه
چنین راضی بتقدیر است هیچ میشود و انما ائمه طاهرین مانند شمشیر نکشیدن جناب امیر و حق خود را انکار
و صلح کردن جناب امام حسن و رفتن جناب امام حسین بعراق با عیال خود و هکذا در باقی ائمه سلام الله علیهم
که از هر یک صادر شد تعجب شد که شاید بنظرها ظاهر بین چنان آید که چرا چنین شد کلا در ایشان میداند
غایت امر اینست که زمان بر ما معلوم نیست انشان می بینند چیزهائی را که ما نمی بینیم و میدانند چیزهائی
که ما نمیدانیم و هم چنین نسبت بما عبادالله و باین واسطه است که از جمله فواید معارف شرح مقلد
مسلمین العامة و الخاصة حمل افعال مسلمین است بر صحت و از این بابست که هر گاه ما نو مجلس شد و دیدی عیال
خود با دیگری که تطهیر نماید دانستی که شسته نشد تو نمیدانی که در دست شسته آیا نه نگو درست نشسته
طفل را عیال تو تطهیر کرد نمیدانی که آیا درست تطهیر کرده یا نه نگو درست تطهیر کرده گوشت از قصاب میخری
نمیدانیکه آیا درست ذبح کرده یا نه نگو درست ذبح کرده خادم تو میرود از برای تو چیزی بخرد میخرد نمیدانیکه آیا درست
خریده یا نه نگو درست خریده و هکذا در فعل خود میدانی جامه را شسته نمیدانیکه بعد از کشیدن زمانی آیا وقت
شستن درست شسته یا نه نگو درست شسته ام و از این جهت است که از جمله شکوکیکه اعتبار ندارد شک بعد از فعل

هر عملی که از تو صادر شد خواه عبادت خواه معامله هر گاه بعد از اینکه از آن فارغ شدی و شک در درست
واقع شدن و نادرست واقع شدن او نمائی بگو درست واقع شده است مختصر قلب باید پاک باشد از ظن بد نسبت بخدا
و خلق گمان نکنی که این فقره دعا منافات دارد با آنچه ذکر شد در فقره سابق دعا که گفتیم از اینکه طهارت قلب به پاکیزه
کردن قلب است از غیر خدا و در این فقره دعا چنین مینماید که طهارت قلب به پاکیزه داشتن اوست از تهمت زیرا
که اولاً منافات ندارد که طهارت قلب بهر دو باشد و ثانیاً این طهارت از آن طهارت حاصل میشود زیرا که همینکه
دل پاکیزه شد از غیر ذات حق همه را میخواهد و نیز دیگر توجه بچیزی غیر او ندارد و چون محبوب او ست آنچه هم از او
است هر چه باشد محبوب است و این مقام بلند است و باعتقاد بسیاری هر چه توجه بذات حق زیاده است مقام
بلند تر است خطاب بداود شد که ای داود تو اراده میکنی و منهم اراده مینمایم و هر چه من اراده مینمایم همان میشود
پس اگر تو اراده خود را تابع اراده من قرار دهی اجرهم داری و الا هر چه من خواسته ام شده تو هم بی اجر مانده و
از این جهت بود که با اینکه جناب رسول فرزند دیگر داشت ابراهیم نام و بنا بر بعضی از روایات سه سال از عمر شریف
او گذشته بود روزی آنجناب او را با جناب سید الشهدا در دامان خود نشانیده بودند جبرئیل نازل شد و عرض کرد
یا رسول الله حضرت حق ترا سلام رسانیده میفرماید که ما این دو را از برای تو نمیگذاریم یکی را اختیار نما و دیگری
را ما ببریم آنجناب فرمود که اگر حسین از دنیا برود دل من میسوزد و دل علی بن ابیطالب میسوزد و دل فاطمه
میسوزد اما هرگاه ابراهیم از دنیا برود دل من تنها میسوزد لهذا من او را فدای فرزندم حسین نمودم ابراهیم سه روز
ناخوش شد و از دنیا رفت بیرون دو تشییع او را بعد از اینکه آن بزرگوار او را دفن کردند میگریستند بعضی عرض کردند
یا رسول الله شما ما را امر بصبر در مصیبتها میفرمودید حالا خود در مصیبت ابراهیم چنین گریه مینمائید فرمودند
دل میسوزد و اشک جاری میشود اما چیزی نمیگویم که موجب غضب پروردگار باشد پس آن بزرگوار فی الحقیقه فرزند
خود ابراهیم را فدای جناب سید الشهدا نمودند این بود که آن بزرگوار بجناب سید الشهدا میفرمودند مرحبا بکسیکه من فرزند
خود را بفدای او نمودم و مقام آنجناب باین مرحله معلوم میشود با وجود این اعز بر من در بعضی از کتب مسطور است
که بر آنجناب مشکل بود که ببیند آفتاب بر قبر فرزند خود ابراهیم بتابد خدا و بجهت تسلی خاطر آن بزرگوار درختی
رویانید و بعضی گفته اند آن درخت سدر بود که سایه میانداخت بر قبر ابراهیم یا رسول الله بر شما گران بود که آفتاب
بر قبر ابراهیم بتابد حال آنکه بدن ابراهیم با کفن بدون صدمه در زیر خاک پنهان بود و او را فدای سید الشهدا نموده بودی
پس نمیدانم چه گذشت بر شما اگر البته عالم بودی بلکه میدیدی که بدن این بزرگوار را برهنه با زخم بسیار بر روی
خاک گرم کربلا افتاده بود و آفتاب بر آن بدن مطهر میتابید آفتاب طلوع میکرد بر آن بدن طلوع میکرد غروب میکرد
بر آن بدن غروب میکرد یکروز نه دو روز بلکه بنا بر بعضی روایات ده روز و از اینجا عرض مذکور است که روزی جناب
رسول تشریف آوردند بر سر قبر ابراهیم دیدند که موش صحرائی روزنه گشوده است بسوی قبر که داخل میشود از آن روزنه
عنایت امر فرمودند که آن روزنه را سد نمودند واویلا یا رسول الله بر تو چه شد اگر بفرمائی که موش صحرائی داخل قبر

ابراهیم شود و امر فرمودی سد کردند پس نمیدانم چه گذشت بر شما وقتیکه جمعی اسبها خود را بنا بر آنچه مذکور
است نعل تازه بستند و بر بدن نازنین سید الشهدا تاختند که استخوانهای آن بدن مجروح را در هم شکستند بلکه
مضمون این شعر که مذکور است که آنجناب با سکینه یا سید سجاد یا بهر دو و از برای شیعیان خود پیغام فرموده اند
میگدازد قلبها که فرمودند وَأَنَا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي وَبِجُرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِي
یعنی منم فرزند پیغمبر که مرا بدون جرم و گناه کشتند حلال را حرام نکرده بودم و حرام را حلال نکرده بودم
بدعتی در دین نگذارده بودم خیانتی با کسی نکرده بوده بودم و با وجود اینکه مرا بی تقصیر کشتند بعد
از کشتن بعوض دفن کردن سائیدند بسم اسبها بدن مرا که مضمون اینستکه بهم کوبیدند بدن مرا این بود که
بعد از اینکه خبر این اراده بسمع شریف علیا جناب زینب رسید بفضه فرمودند که ای فضه بدن برادرم زخم دار
است طاقت نعل اسبها ندارد در این باب فکری کن این بود که مذکور است رفت شیر را خبر کرد و بعضی از علما
جمع کرده اند که هر دو واقع یا اسب تاختن پیش از آمدن شیر بوده یا بعد از رفتن او بوده شبهه که حکم شکال
میشود از اینکه عمر سعد ملعون روز یازدهم ماند در کربلا و اجساد خبیثه خود شان را دفن کردند اما معلوم
دفن بدن عزیز فاطمه این سلوک را با او کردند اما اگر اولاد آدم چنین کردند طیور بغیر آمدند و مذکور است
که آمدند پر بر پر یکدیگر کردند که آفتاب نگیرد بر آن بدن بتابد صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ أَبَدَ الْآبِدِينَ

مجلس بیست و ششم در شرح دعای روز بیستم

دیگر ثواب وارد است که هر کس یک شب عبادت کند در شب [illegible] و خداوند او را اکرام کند بکرامت انبیا گرامی دار
است و دعا اینست اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ بِالشُّكْرِ وَالْقَبُولِ عَلَى مَا تَرْضَاهُ وَيَرْضَاهُ الرَّسُولُ مُحْكَمَةً فُرُوعُهُ
بِالْأُصُولِ بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بیان اینکه ماه شریف بیست که چون
روز آخر صوم است و از جمله تکالیف واجبه الهیه جل شانه روزه ایشان است که برای ترک آن عقوبت بسیار آورد و بر
بجا آوردن آن ثواب یاد رسیده است و در دعای اول این ماه بیان شد که روزه سه قسم است روزه عام و روزه
خاص و روزهٔ خاص الخاص و ذکر شد که روزه عام امساک و احتراز از مفطرات شرعیه است و روزه خاص آنست
که از مفطرات شرعیه احتراز نمایند و اعضا و جوارح او هم روزه باشد و احتراز داشته باشد از معاصی و گناهان و روزه
خاص الخاص آنست که علاوه بر آنچه ذکر شد قلب هم از غیر حضرت حق روزه است و ثواب این روزه ها مختلف است
اول ثوابی در بهشت [illegible] بیشتر و عمده [illegible] است حالا چون ما خود میدانیم که روزه ما قسم دویم و سیم نیست
بلکه قسم اول است [illegible] معلوم است که نیست چنانچه در حق بسیاری از جهال چنین است با اینکه اولا مشکوک است
بلکه اشکال است که بتوان اطمینان حاصل کرد بر اینکه بظاهر شرع صحیح بوده است لهذا در فقره اولی دعا امروز خواسته
است که خداوند بگرداند روزه مرا در این ماه مقرون بجزا و قبول کردن یعنی جزا و ثوابیکه مقرر فرموده از برای
روزه داران بمن بدهد از فضل و کرم خود عنایت فرما نگوئی که اگر روزه دارای شرایط است که مقبول است و البته ثواب

مضر است زیرا که خداوند خلف وعده نمیفرماید اگر دارای شرایط نیست که فاسد فاسد باطل است و در اخبار
ثوابی را میخواهد با وجود اینکه روزه نگرفته است زیرا که اینکلام فاسد است زیرا که بسا هست روزه فاسد است
باشد که در درجه اولی است و ثواب آن کامل نیست لهذا میخواهد بوسیله سؤال و التماس ثواب صحیح را با
ثواب کامل را عطا نماید سؤال این مرحله نتواند بشود و همین است جواب بعض کسانیکه در دعا شبهه کرده اند
که اگر آنچه را بنده میخواهد صلاح در آن هست که خداوند البته مرحمت میفرماید بدون دعا هم و اگر مصلحت
نیست که خدا عطا نمیفرماید با دعا هم زیرا که خداوند خلاف مصلحت عبد نمیفرماید جواب این حرف
اینست که بسا هست مصلحت نیست که عطا فرماید ولی با دعا مصلحت میشود بیان آن اینکه خداوند جلّ شأنه
قادر است بر هر چیزی و واضح و ظاهر است که خداوند قدرت دارد که آنچیزیکه باعث شد که مصلحت در عطا نبود
طلب عبد باشد بدون دعا است همین که دعا کرد و سؤال از حضرت قادر کریم جلّ شأنه نمود مصلحت در عطا میشود
با اینکه چون رد سائل با تمکن از عطا خصوص با عدم ورود نقص قبیح است و قبیح از خداوند صادر نمیشود لهذا
هرگاه مصلحت حتمیه نباشد البته محروم نمیفرماید سائل را و مصلحت را تغییر میدهد خصوص بعد از اینکه خود
فرموده است ادْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ وَاِذَا سَئَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَاِنِّی قَرِیبٌ اُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ
فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ و حال اینکه عقلا هم حکم میکند بحسن آن ولیکن اینکه در اخبار ائمه
اطهار علیهم سلام الله الغفار وارد شده است که خداوند بنده سائل را محروم نمیکند و اگر مصلحت در اعطا
عین مقصود نباشد بعوض آن یا مکروهی از مکروهات دنیویه را دفع میفرماید یا احسان دیگر میفرماید یا عفو از
گناهان او میفرماید یا ذخیره در بهشت برای او عطا میفرماید چنانچه در بعضی از اخبار وارد شده است که بنده را
روز قیامت بموقف حساب میاورند و چون نامه عمل او را بدست او میدهند میبیند که سراپای او گناه هست خطاب
میشود که از گناهان تو عفو نمودیم بجهت اینکه در دنیا فلان مطلب را از ما خواستی و مصلحت در عطا
آن نبود بعوض آن امروز از گناهان تو گذشتیم حاصل آنکه خداوند جلّ شأنه سائل را محروم نمیفرماید بجهت اینکه
از او قبیح صادر نمیشود و رد سائل با تمکن از عطاء مسؤل و وارد نیامدن نقص بر آنکس که از او سؤال میکنند
قبیح است و خداوند هم قادر و هم کریم است و از خزانه او چیزی کم نمیشود اگر چه بهر کس هر چه سؤال کند
عطا فرماید پس البته محروم نمیفرماید علاوه خلف وعده با تمکن از وفا بآن خوب نیست و شبهه در آن
نیست که خداوند امر بدعا فرموده و وعده اجابت هم فرموده پس با دعا البته خلف نمیفرماید غایت امر این است
که اگر مصلحتی که باعث شده است بر چیزیکه بنده دفع آنرا از خدا خواسته سؤال حتمیه نیست و تغییر آن ممکن است
آن مصلحت را تغییر میدهد و مصلحت را در دفع آن و اعطاء سؤال مقرر میفرماید و اگر حتمیه است عوض
احسن عطا میفرماید پس حرمان سائل حاصل نشده است مقصود اینست که بدعا ترک بسیاری از امور را میتوان کرد
و این کلام که میگویند که دعا اثر ندارد بجهت اینکه اگر خیر میخواهی صلاح هست که خداوند عطا میفرماید چه

بخواهی چه نخواهی اگر صلاح نیست که عطا نمیشود و خواستن ثمر ندارد جواب آن ذکر شد که بسا هست
دادن آنچیز بدون دعا صلاح نیست و با دعا صلاح میشود چون خداوند قادر بر تغییر مصالح است و مثلا
دعا اسباب تغییر آن مصلحت موجود نبود لهذا تغییر داده نمیشود اما بعد از دعا اسباب تغییر او موجود شد پس تغییر داده
میشود عزیز من مثال محبوس مثل توبه از گناه قبل از توبه شخص استحقاق عذاب دارد و با توبه استحقاق برطرف
میشود پس چنانچه توبه سبب است از اسباب دفع عذاب همچنین دعا هم سبب است از اسباب حصول مقصود اگر قصد
پس اینکه چون روزهای ما دارای شرایط قبول نیست لهذا مستحق قبول آن نیست حالا ما التماس میکنیم که خدا
این عبادات را قبول فرماید این سؤال و دعا سبب میشود از برای قبول چنانچه در عالم ظاهر کسی از برای سلطان هدیه
ناقصی میبرد خود ملتفت است عرض میکند بسلطان که این هدیه قابل نیست ولی التماس من اینست که از بزرگی
و کرم خود قبول نمائی حالا آن سلطان مستحسن است قبول آن هدیه ولی قبل از التماس نبود که قبول آن مستحسن نبود
پس بنابر این در فقره اولی اینکه دعا و سؤال شده است که خداوند اکرام آن روزه ما را در این ماه مقرون بجزا دادن و
قبول کردن و قبول کردن مراتب دارد یک مرتبه او اینست که قبول میشود و آثار آن عقاب نکردن بر ترک واجب یک مرتبه دیگر
اینست که قبول میشود و جزاء کمی داده میشود و یک مرتبه دیگر اینست که قبول میشود و جزای کامل داده میشود و این اختلاف
درجات قبول بواسطه اختلاف مراتب اصل عمل است پس اگر عمل همان دارای شرایط ظاهره صرف باشد پس قبول میشود
و آثار آن دفع عقاب ترک است و اگر دارای شرایط ظاهره هست و قدری هم از شرایط باطنیه دارد پس قبول
میشود و دفع عقاب را دارد علاوه جزاء جزئی هم دارد نه جزای کامل و اگر دارای شرایط باطنیه و ظاهریه
هر دو باشد پس قبول میشود و ثواب کامل داده میشود بدین واسطه در فقره ثانیه دعا خواسته شده که خداوند
قبول فرماید روزه ما را بر آن قسمی که خود پسندیده و میپسندد رسول تو یعنی این روزه ناقص را مثل روزه دارای شرایط
ظاهریه و باطنیه مقرر فرما و اجر کامل مقرر از برای آن عطا فرما نه قبول اولی که محض دفع عقاب ترک روزه باشد نه قبول
دویم که جزای ناقص دارد بلکه قبول سیمی که جزای کامل دارد و جزای کامل روزه ماه مبارک رمضان کم نیست از ابی
سعید خدری منقول است که رسول خدا فرمود که هر که از شب اول ماه رمضان تا آخر ماه حق تعالی بهر سجده هزار و هفتصد
حسنه برای او بنویسد و بنا کند در بهشت برای او خانه از یاقوت سرخ که او را هفتاد در باشد از زمرد و یاقوت و بهر روز
که روزه دارد قصری در بهشت باو عطا فرماید که هزار در داشته باشد از در و از برای او هفتاد هزار فرشته که صبح تا
شام استغفار نمایند و بهر سجده که کند خواه در روز و خواه در شب درختی در بهشت از برای او بنشانند که سواره
صد سال در زیر آن برود و نتواند بیرون رود و از یکی از اخبار منقول که گفته که حضرت موسی در مناجات عرض کرد که خداوندا
من در الواح نور امتی را میبینم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند تو گناه گذشته ایشان را بیامرزی ایشان را
از امت من گردان حق تعالی فرمود ایشان از امت محمد صلی الله علیه و آله اند ایشان را از برای ثواب بدهم که هیچ امتی را
نباشد و بدانم ای مؤمن روزه ماه رمضان را فریضه کرده ام و هر که نزد من آید و در صحیفه اعمال او روزه ماه رمضان

باشد

باشد از جملهٔ محسنان باشد و اگر بهشت ماه رمضان باشد از جملهٔ ابرار باشد و اگر سی ماه رمضان باشد مرتبهٔ او از مرتبهٔ شهدا بالاتر بود ای موسی چون ماه رمضان داید جملهٔ عرش را امر نمایم که از عبادت خود باز ایستند و گوش بدعای
روزه داران دهند تا هرگاه که ایشان دعا کنند آن فرشتگان امین گویند و من قسم خورده که دعای ایشان را
رد ننمایم و در اول اینکتاب این حدیث شریف ذکر شد که جناب رسول فرمودند که بخشیده شده است امت من در ماه رمضان
پنج چیز که داده نشده بامت دیگر پیش از من اول آنکه هرگاه روز اول شود از ماه رمضان نظر کند حق سبحانه
و تعالی بامت من بنظر رحمت و چون نظر رحمت حضرت بجهة افتد عذاب نمیکند او را دوم آنکه بوی دهن ایشان در
وقت افطار خوشتر است نزد حضرت از بوی مشک سیم آنکه ملئکه استغفار میکنند در هر روز و شب از برای
روزه داران ماه رمضان چهارم آنکه بهشت را زینت دهند از برای ایشان تا فرحناک شوند از دیدن
او پنجم آنکه چون شب آخر این ماه شود بیامرزد خداوند کاهمه را بجهة ثواب روزهٔ ماه رمضان این
قدر است که بتوان بیان نمود در این مجالس خداوند همه را توفیق عطا فرماید وا زهمه قبول فرماید ماههای
رمضانی از برای ما هم مقدر فرماید که در آن روزه داریم و عبادت نمائیم حضرت حق جل شأنه انه علی
کل شیء قدیر نیز است در ملح آن که از برای جناب رسول و ائمه آن بزرگوار مقرر شده است چون
جناب رسول اشرف و افضل از سایر انبیاء و اوصیاء انجا افضل اوصیاء امت آن جناب هم افضل از سایر امتها میباشند
و هر نوع عبادتی هم فرد افضل آن از برای ایشان مقرر شده است بجهة آن نماز یکه افضل نمازهاست از برای
این امت مقرر شده است آن روزه که افضل روزه هاست از برای ایشان مقرر شده است که روزهٔ ماه رمضان و نهادن
و بزرگی این ماه و شرافت روزهٔ آن ادعیه و وداع که در آن وارد شده است که معصوم خاصه سید سجاد
در دعای وداع صحیفهٔ کامله چنان وداع میکند او را که گویا دوست بسیار عزیزی از دست او میرود و چگونه
چنین نباشد و حال آنکه لقب است شهر الله نفسها در آن ثواب تسبیح داشته خوابیدن در آن ثواب عبادت
دعاهای در آن مستجاب بود طاعات در آن مقبول بود شیاطین در آن غل بوده و آن باخود سید و از دست
مرد جزئی از آن هم غنیمت است پس تو هم باید وداع نمائی او را هرگاه دوست بسیار عزیزی که نفع از او بسیار
بود سد مریض تو و محتضر شود بخواهد از دنیا برود در هر وقت احتضار او بر تو چه وارد میشود چگونه
او را وداع میکنی چگونه در فراق او گریه میکنی حال امروز در احتضار این ماه است گویا نفسهای او بشماره افتاده است
پس باید بگریی بر فراق آن و تضرع نمائی بدرگاه حق که از زبان بر سالته اجابت در ادعیه وداع وارد شده
و از این ماه نشد بخواهی که حال که مشرف از دست شو مشرف باشد نه شاکی و یاد کنی طریق وداع این ماه عزیز
و دوست شفیق را از وداع کردن شهدای صحرای کربلا با اهل و عیال خود و باکسان خود که وداع هر یک جگر
های عالم را کداخته است خاصه وداع جناب سید الشهداء با جناب ابی الفضل العباس چون جناب عباس بعنوان
اب آوردن روانه شد با کسی از زنان و دیگران وداع نکرد جناب سید الشهداء با جناب ابی الفضل بعلم امامت

میدانستند

میدانستند که دیگر ابی الفضل بر نمیگردد همینکه جناب عباس چند قدمی رفت باخود خیال کرد که ای عباس
شاید دیگر بر نگشتی و چشم تو دیگر بر جمال برادر نیفتاد برگرد تو تشنه از جمال برادر همینکه برگشت که تو تشنه
برادر در دیدن برادر را که با آن پیاده از عقب بیاید و گریه میفرماید ای برادر از کی هستی تا به بینم دیگر تو با
دیگر جناب عباس پیاده شدند دو برادر دست در گردن یکدیگر و داعی کردند که ملئکه را بگریه در آوردند اما
برگشت در خیمه ایشان منتظر که آیا عباس آب میاورد یا نه یکمرتبه صدا انا العباس بلند شد که یا اخا ادرک اخاک
برادر در یاب برادر خود را انجناب مدتی سالی بود که نمیفرمود الان انکسر ظهری وقلت حیلتی برادر حالت من
و حیله من کم شد الحی هیچ برادری ندیده یکطرف علم افتاده یکطرف مشک افتاده یکطرف دست راست یکطرف دست چپ
یکطرف فرق دو شقه شده یکپاره پاره در خاک افتاده سر او را بر دامن گرفتند و مکالماتی فرمودند که
یکی از آنها این فقره است اللهم انی اسئلک بحق هذین الاخوین ان تحشرنا معهما فی الدارین ولا تفرق بیننا طرفة عین
و تقضی بها یا من بیده سعادة الثقلین بحق محمد و آله سادات الکونین مجملا بعد از آنکه در فقره اولی
سوال شد از حضرت حق که قبول کند روزهٔ ناقص او در فقره دوم خواسته شد که قبول نمود ناقص باشد بلکه بر
خوبی باشد که مرضی او و رسول او است لکن مخفی نماند که هر چیز را اصلی و فرعی مراد با اصل چیز در این مقام
آن چیزیست که تحقق و قوام چیز با نست مثل پی دیوار که اصل دیوار است و ریشهٔ درخت که اصل
درخت است و مثل جهاد دیوار و سقف اطاق که اصل اطاق است بخلاف در و پنجره که اینها فرع اند و از اینجا معلوم
میشود معنی اصول دین که مراد باینها چیزهائی است که تحقق دین موقوف باینها که اگر نباشد دین نیست و از کلمات علما
چنین مستفاد میشود که در عدد اصول دین خلاف دارند بعضی سه شمرده اند و گفته اند که اینها توحید نبوت و معاد است و گفته اند
که عدل و امامت از اصول دین نیستند بجهت اینکه اگر از اصول دین باشند مثل توحید نبوت و معاد لازم میاید
منکر این دو هم مثل منکر اینها کافر و نجس باشد و حال آنکه چنین نیست بلکه هر گاه کسی اینها معتقد باشد عدل را
منکر باشد مثل جبریه یا امامت را منکر باشد مثل سنیها یا اینکه هر دو را منکر باشد مثل سنیه که جبریه باشند پاک است
و مسلم است و احکام ظاهرهٔ اسلام بر او مترتب میشود بجهت او حلال و عبادت او مال او محفوظ و دختر از او میتوان گرفت
و دختر باو میتوان داد بجهت سلوک حضرات ائمه سلام الله علیهم اجمعین با حضرات سنیها عصر خود چنین بوده
پس معلوم میشود که عدل و امامت داخل اصول دین نیستند و بر مثال اینها نیستند و بعضی شمرده اند که عدل
و امامت هم داخل اصول دین باشند و مشهور فیما بین مردم هم از قدیم تا بحال چنین بوده است لکن بنظر تحقیق خلافی
فیما بین طائفتین نیست بلکه نزاع فیما بین ایشان لفظی است بلکه آنها که گفته اند که اصول دین سه است مراد ایشان اصول
اسلام است و اصول دین ظاهری که بظاهر بواسطهٔ آنها حکم باسلام شخص میشود و مراد آنها که گفته اند پنج است اصول
دین کامل و دین حقیقی که باعث نجات است و هر دو طایفه مقصود یکدیگر را قبول دارند اصول دین ناقص ظاهری است
و اصول دین کامل و حقیقی پنج است پس آنسه دلیل اصول اسلام است و اصول دین ظاهری است و این پنج اصول دین کامل و

حنفیه

معنی اصول دین

حنیفی است وازاینها تعبیر میشود باصول ایمان و اصول نجات پس بقبول داشتن سه تای اول شخص مسلم
میشود و بقبول داشتن پنج شخص مؤمن میشود پس طالب نجات باید بداند که نجات بدون این پنج حاصل نمیشود
ومراد بتوحید شناختن خداست باینکه عالم را خدائی هست بی شریک و بی نظیر دارای کمال خالی از جمیع نقایص
ومراد بعدل اینست که خداوند کار زننده هر چیزی را در موضع خود و آنچه از او صادر شده و میشود در محل خود است
اگرچه حکمت او بر ما مخفی است ومراد از نبوت اینست که خداوند پیغمبران و انبیا فرستاده دیگر عدد مخصوص نمیخواهد
همین قدر پیغمبران و انبیا فرستاده بجهت هدایت وارشاد بندگان که از جمله ایشان ادم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و
محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود وختم نبوت باو شد و آنجناب اشرف و افضل است از جمیع انبیا و مراد
بامامت اینست که امام و خلیفه و جانشین جناب رسول بعد از ان بزرگوار جناب امیر ع و یازده نفر اولاد
معصومین ان بزرگوار که مشهورند ومراد بمعاد اینست که خداوند خلق را بعد از مردن زنده میفرماید و ارواح
را باید بها برمیگرداند بجهت رسیدگی بجزای اعمال خود ومثل معاد است تصدیق بضروریات دین که منکر انها کافر است
ومنکر انها بعلم و یقین است و کفایت نمیکند تقلید در اینها و غیر اینها از احکام دین فروعست و طریق معرفت انها
اجتهاد است یا تقلید اول از برای مجتهدین و دوم غیر ایشانست و چنانچه استحکام هر چیزی باصول اوست و هر گاه
اصول او نباشد یا باشد محکم نباشد فرع را بقا و ثباتی نیست هم چنین استحکام فروع دین و بقا و ثبات انها
باصول است پس شخص مکلف باید در مقام اتقان و استحکام اصول باشد تا ثمره بر فروع مترتب شود این مطلب که تمهید
پس بدانکه روزه را هم اصولی و فروعی هست چنانچه از فقره اخیره مستفاد میشود واصول روزه دو احتمال دارد یکی همین
اصول دین است پس مراد که یا همین باشد که محکم باشد فروع روزه باصول ان واین خلاف ظاهر است احتمال دوم
اینست که مراد باصول روزه قصد قربت و احتراز از مفطرات ان و مراد بفروع ان خواندن ادعیه و مواظبت سنن و اداب
ان باشد و این احتمال اقربست از احتمال اول پس مراد که یا این باشد که قبول فرما این روزه را بنحویکه
مرضی تو و رسول تو است در حالتیکه محکم باشد فروع روزه ما مثل مبالغه در خواندن ادعیه و اذکار و اوراد
ومواظبت بر سنن و اداب ان باشد باصول ان که بجا اوردن اوست از روی معرفت با قصد قربت با احتراز از مبطلات
وچون این مطلب عمده مطلبی است و از همه مطالبی که در اینها بود اهم است لهذا در اینجا ختم شد بحمد خدا
بحق سید ما محمد و آل طاهرین ان بزرگوار که اشرف موجودات اند و خداوند مقرر فرموده که هر که سؤال کند از
او بحق ایشان اورا محروم نفرماید چنانچه در تمام انبیا بتوسل بایشان حاجت مقرون کردید و در مجالس سابقه بان
اشاره شد عزیز من مقصود کی که اگر خدا نخواسته روزه تمام ما مقبول نشود و ما از روزه داران نباشیم چه ثمره
بر اعمال مستحب ما مترتب میشود مثلا مستحب عبادت است و احیاء ان نواب بسیار دارد و در بعضی اخبار وارد است که
کسی از شب قدر زنده بدارد و عمل کوزیکه کار کرد مزد خود را بعد از فارغ شدن ... مکر پس مستحب بردن روزه دارا
پس مزد را کسی ... که کار کرده باشد ... پس کسیکه کار نکرده مثل اینکه العیاذ بالله افطار در روز ماه کرده

معنی اصول و فروع روزه

باشد باینکه کار ... کرده ... فرمایش کار فرما بجا اورده چنانچه شخص المعروف و مردی را اورد
بالبیرات ... خداوند ... عنایت فرماید ... شخص در مجامع اخیار و عباد مؤمنین در این شب حاضر شود الحمد لله
کرده ... نزد انها داده میشود و حشر شامل حال انها شود شامل حال این شخص هم بشود چون خداوند
کریم است اینها از کرم خود او هم محروم نمیفرماید چنانچه در مفاتیح القلوب ذکر شده که دو برادر بودند یکی اهل معصیت
و دیگری اهل طاعت انیکی که اهل طاعت بود اجل او رسید و مختصر شد مادر ان جوان چندان بیطاقتی و اضطرار
نمود بعد چندگاه ان برادر که اهل معصیت بود ناخوش شد و مختصر شد مادر زیاد اضطراب جزع و فزع مینمود
ان جوان بمادر خود گفت ای مادر ان برادر از من بهتر بود رو برفت از دنیا جزع و فزع مینمودی حالا که من
از دنیا میروم اینقدر جزع و فزع میکنی مادر گفت ای فرزند ان برادر که از دنیا میرفت مطمئن بودم که در
از برای او بهشت و منعم است بجهت انکه اهل طاعت بود اما تو اهل معصیت و میترسم که معذب باشی از این جهت
در مصیبت تو جزع و فزع مینمایم ان جوان بمادر گفت که ای مادر برادرم اگر عمل داشت منهم که خداوند را دارم
تو که ... مرا معذب نتوانی دید بچه سبب خداوند بمراتب بلندتر و بهتر است این را گفت و از دنیا رفت مادر او
در خواب دید که در درجات عالیه منزل دارد و استفسار حال او نمود گفت ای مادر دیدی من در بهشت هفتاد برابر از برادر
بالاترست او را بعمل اجر دادند و مرا بکرم پس در این شب بجامع مؤمنین حاضر شوید بلکه خداوند از کرم خود ما را محروم
ننماید بلکه از کرم او دور نیست بعضی از اهل این مجلس العیاذ نمایند بعضی را محروم ننماید چنانچه یکی از حکمتهای نماز
جماعت همین است که موجب مغفرت بجا اورندگان است بلکه گناهانیکه مانع است مغفور شود و در رحمت الهی شامل شود
و اعمال ان بسیار است اول استهلال است که مستحب است شود از فقها اهل ان محروم نشوید و غسل در این شب وارد است
و اول مغرب بشود بهتر دوم موضوع کردن و بیرون کردن فطره است از طعام خود بغیر یکه در مجالس سابقه ذکر
شد و اجماع از برای خود و عیال خود و مملوک خود و واجب النفقه خود ما دام که عیال دیگری نباشد مهمان خود را از برای
سه من تبریزی نیم من بوزن شاه عباسی گندم یا جو یا مویز یا خرما احتیاطا یا قیمت انها را از مال خود بیرون کنید و در پیش از نماز
عید مستحقان برسانید سیم دو رکعت نماز از جناب امیر روایت شده که بجا میاورد در شب عید فطر در رکعت
اول بعد از حمد هزار مرتبه قل هو الله احد نشسته هم بجا میتوان اورد و ایستاده بانشسته باهم هم نیز میتوان بجا اورد
و صد مرتبه هم وارد شده است و بعد از فراغ از نماز بسجده برود و در سجده صد مرتبه اتوب الی الله بگوید و این دعا را
بخوان یا ذا المن و الطول یا ذا المن و الجود یا مصطفی محمد صلی الله علیه و آله صل علی محمد و آله
و حاجات خود را طلب کن انجناب قسم یاد کرده و فرمود بحق خداوندیکه جانم بید قدرت اوست که همه حوائج او برآورده
کردد و گناهان او امرزیده شود اگرچه بعدد ریگ بیابان باشد و دعاهم بعد از نماز وارد شده است و ان ظاهر اثر صحت
نماز نباشد ولی اولی خواندن اوست البته خوانده شود بسیار دعا بلند مضمونی است چهارم نماز دیگر که در کتب ادعیه
مذکور است وان بجمله است شش رکعت ... در هر رکعت بعد حمد پنج مرتبه سوره توحید

اعمال شب عید فطر

بیجمرده مرتبه دعای یا دائم الفضل که در شبهای جمعه وارد است اگرچه بخصوص وارد نشده ولی البته ترک نشود
اکثار صلوات بر محمد و آل محمد است اقلا از دویست مرتبه کمتر نشود بلکه ببرکت صلوات مورد شفاعت ایشان شوم
زیرا که هیچ چیز از آن در دفع شدائد بعد از توکل بخداوند عالم بهتر از توسل بائمه اطهار نیست چه بسیار از در
ماندگان که ملتجی بایشان شدند و از مکاره نجات یافتند چنانچه حصول نجات از شدائد عقبی موقوف است بولایت و محبت
ایشان هم چنین نجات یافتن از مکاره دنیوی بتوسل بایشان است و چون کلام باینجا رسید مناسب است ذکر این مطلب که
در اخبار اختلاف شدیدی هست در اینکه آیا دوستان ائمه طاهرین بجهنم میروند یا نه در بعضی از اخبار هست که
دوستان ایشان بجهنم نمیروند و در بعضی از اخبار بلکه در بسیاری هست که بجهنم میروند و بعد از سوختن زمانی
نجات می‌یابند و در بعضی از اخبار بعد از هفتاد سال وارد شده در بعضی از اخبار بعد از هفت هزار سال وارد شده
و در بعضی بعد از هفتاد هزار سال و در بعضی بعد از صد هزار سال و در بعضی بعد از سیصد هزار سال وارد
شده و واضح است که این اشخاص که نجات می‌یابند دوستان اهل بیت و مؤمنین اند زیرا که غیر اهل ایمان باجماع داخل
بهشت نمیشوند و نجات از برای ایشان حاصل نخواهد بود این اختلاف در دوستان و منزلت بر اختلاف اهل کبائر
مؤمنین هرچه گناه بیشتر است زمان مکث ایشان بیشتر است در آتش و باید هم چنین باشد زیرا که واضح است
که عذاب آنکه گناه او کمتر است بقدر کسیکه گناه او بیشتر است نیست خلاف عدل است پس این اختلاف احادیث در این باب
اهل نار است بحکم و زیادی معصیت پس علی ای حال مؤمنین بمقتضای این اخبار بجهنم میروند و زمان مکث ایشان
در زیادتی معصیت ایشان است و هم چنین است از بعض احادیث مستفاد میشود که دوستان ایشان بعد از مردن اصلا
عقوبتی ندارند بهیچ وجه و در بعضی اخبار هست که فرموده اند که برزخ را بگذرانید قیامت با ما و از اینها
چنین واضح میشود که در برزخ عقاب دارند اما در قیامت ندارند پس اخبار بر سه قسمت یک قسم دلالت دارد که اصلا
از برای دوستان ایشان عقوبتی نیست و چون مجلس بطول میانجامد بنقل احادیث نمی‌پردازیم و یک قسم اینست که در
برزخ معذب هستند اما در قیامت نیستند و یک قسم اینست که در قیامت هم عذاب دارند حالا چگونه باید فیما بین
احادیث جمع نمود علما هم در مدارک مختلف شده اند و آنچه بنظر حقیر میرسد اینست که محبت مختلف است یک محبت محبتی است که
شخص دارد بخوبان از خویشان و بیگانگان که دوست میدارد او را و بسرور او مسرور و بحزن او محزون است و غم او را دارد
و منزله او را میخواهد اما دیگر ایستادگی پا ندارد از مال و جان و غیره و یک محبت محبتی است که شخص دارد و بغیر از
خود که طالب رضایت اوست رضای او را میکند خود را در تعب اندازد و پای جان خود ایستاده است و یک محبت
محبتی است که شخص بخود دارد که بر هر چیز و بر همه کس مقدم میدارد و هیچ چیز را از آن ... بدارد حالا اگر
محبت شخص بائمه طاهرین علیهم السلام از قبیل محبت اولی باشد مثل غالب خلق که محبت ایشان از این قبیل است بسرور ایشان
مسرور و بحزن ایشان محزون و بد ایشان را نمیخواهند ببینند ولی دیگر پای مال و جان ایستادگی ندارند بلکه حقوق
مالیه ایشان را ادا نمیکنند و اگر صرف هم میکنند بجهت تحصیل اغراض نفسانیه خود است چون حاجات و مطالب دارند و یافته اند

که صرف مال در راه ایشان موجب حصول مقصود است لهذا صرف میکنند اما بجهت خود ایشان نیست و شاهد این است
که غالبا خمس و سهم امام را نمیدهند و بدون مطلب نیست صرف مال در راه ایشان نمیکنند صاحب این قسم محبت ناجی است
ولی بواسطه گناه خود معذب است و اگر بسیار است که در برزخ دفع آن نمیشود بجهنم هم میرود و بقدر گناه خود گرفتار
اما چون محبت را هم داشته است آخر الامر نجات می‌یابد و اگر محبت از قبیل محبت ثانیه باشد که علاوه بر مقام اول صرف اموال
در راه ایشان میکند و خود را هم بتعب در رضای ایشان میاندازد اما پای جان خود نایستاده است و این کم است و شاهد
بر آن اینست که می‌بینی بقدری که مردم در مقام تحصیل رضا و خوشنودی اولاد خود هستند در مقام رضایت و تحصیل
خوشنودی ائمه خود نیستند و بقدری که اولاد را تالم نمیرسانند بانقدر از تالم ایشان احتراز ندارند چه واضح است
که ایشان بواسطه اطاعت خدا مسرور و بواسطه معصیت محزون و مغموم میشوند و می‌بینی که چه قدر معصیت
زیاد و طاعت کمست پس معلوم میشود که محبت بائمه علیهم السلام حقیقة کمتر است از محبت باولاد و بجمله صاحب این مرتبه
محبت در برزخ گرفتار است بجهت گناهان خود اما در قیامت رستگار است و اگر محبت از قبیل محبت ثالثه باشد که پای جان
ایستاده باشد و ایشانرا بر همه کس و بر همه چیز مقدم میدارد و رضای ایشانرا تحصیل و از کراهت ایشان احتراز دارد
و محبت ثابت قدم دارد که هم او ایشانند و ذکر او ایشانند صاحب این مرتبه اصلا گرفتاری بعد از مردن ندارد و بعد
از فوت محشور میشود با ایشان و باختلاف این مراتب معصیت هم مختلف است پس آن احادیث که دلالت دارد که دوستان
ایشان بجهنم میروند آن دوستانی مراد است که صاحب محبت اولی باشند و آن احادیث که دلالت دارد که در برزخ معذبند
اما در قیامت عذاب ندارند دوستانی اند که صاحب مرتبه ثانیه اند و آن احادیث که دلالت میکند که ایشان در روز قیامت
از هر جهتی ایمنند و از هیچ جهت عقوبت ندارند و بعد از فوت رستگار و متنعمند مراد با ایشان دوستانی اند که صاحب
مرتبه ثالثه باشند که فوق مرتبه اولیه اند این جمع حکم و اخبار متفرقه است و این جمع را از حقیر داشته باشید
و گویا سابقا هم باین مطلب اشاره شد اما تذکار و تکرار او ضرری ندارد هر مطلبی بجای خود باید گفته شود اگرچه
در روز سابق گفته شده باشد بجهت اختلاف اهل مجالس و غلبه نسیان بر ایشان علی ای حال هر چه خواهیت در
محبت ایشان نشته هر چه بیشتر مقام بالاتر و نعمت زیادتر در آخرت پس بر طالبین نجات سزاوار است بلکه لازم است
که در شب و روز بکوشند در زیاد کردن محبت خود نسبت بایشان و از خدا بخواهند حفظ او و تا رستگار شوند
و زیادتی محبت فرع بر زیادتی معرفت است خود بخود حاصل نمیشود اللهم ارزقنا معرفتهم و محبتهم ولا تفرق بیننا
وبینهم واحشرنا معهم في الدنيا والاخرة بفضلك وكرمك يا اكرم الاكرمين پس واضح شد که میزان
نجات از مکاره عقبی محبت ائمه ما است و در دنیا هم هر کسی دست بدامان ایشان زد رستگار شد از شدائد
نجات یافت چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که در زمان جناب امام زین العابدین فقیری بود بغایت محتاج و پریشان
که از فقر و فاقه بجان آمده ولی از دوستان خانواده رسالت بود روزی اظهار حال خود را بجناب امام زین العابدین کرد
آنجناب باحوال او گریستند عرض کرد یابن رسول الله سبب گریه شما چیست گویا فرمودند چگونه گریه نکنم و حال آنکه

میبینیم بنده‌ها از بندگان خدا که امر او چنین تنگ شده است بعد از اینکه اهل مجلس متفرق شدند یکی از دشمنان
آنجناب بود در این مجلس بعد از آنکه از مجلس بیرون آمد نزد آمد گفت بسیار تعجب است از حال اینها که میگویند
که ما جنبانیم آسمان و زمین بدست ماست هرگاه بخواهیم آسمان را زمین و زمین را آسمان میکنیم و مشرق را مغرب و
مغرب را مشرق مینمائیم و میگویند پریشان و دست خود گرسنه میکنند مع ذلک دعوی میکنند که بر جمیع خلق ظاهر است
و باطنند و از اسرار در حضرت محرمیم و میگویند خدا و زمین و آسمان و ما بینهما را بجهت ما و دوستان ما خلق کرده
پس آمد درویش از کلام سرکش و بغایت ملول گشته خدمت امام زمان شد و گریان و نالان خدمت آن حضرت زمین
و آسمان عرض کرد مقصد را آن بزرگوار دو قرص نان جو بان مرد پریشان دادند و فرمودند این دو نان در تمام عمر ترا
کافی است آن مرد آنها را برداشته روانه منزل شد و در قلب خود متفکر بود که دائماً امام زمان برد دروغ و خلاف
واقع بر بست و مع ذلک این دو قرص نان جوین چگونه مرا در تمام عمر کافی است و در این خیال بود که نظرش بر ماهی
افتاد که صیاد داشت و بغایت گندیده شده بود و کسی امید بخریدن آن نبود آمد یکی از آن دو نان را داده آن ماهی را خرید
قدری راه رفته در دکان دستید دید قدری نمک و خاک مخلوط شده چونکه کسی رغبت بر خریدن آن نیست
نان دیگر را داده و آن نمک را گرفته و آن ماهی و نمک را برداشته بخانه آورده نزد عیال خود بر زمین نهاد عیال
شاد شدند و بطبخ ماهی اقدام نمودند در آن مرد ماهی فروش و نمک فروش رسیدند نانها را باو دادند و
گفتند ما ماهی و نمک را باو بخشیدیم و نانها را نمیخواهیم زیرا که از بس خشک شده ما نمیتوانیم خورد و بکار ما
نمیاید آن مرد نانها را گرفته چون شکم ماهی را پاره کرده که او را پاکیزه نماید دیدکه دو دانه ثمین از شکم او بیرون آمد که
چشم از آن خیره میشد پس آن مرد را خبر داد بغایت شاد گردیدند در آن وقت شخصی رسید دق الباب کرد دیدند
در بیند خادم امام بود و گفت حجت خدا میفرماید که دو نان ما را رد کن که بکار غیر ما نمیخورد و مقصود
تو حاصل شد و سید او نیز اغنی فرموده آمد سعادتمند نانها را برداشته بخدمت آنجناب رسید دست و پای
آنجناب ابوسعید عرض کرد مولای من شما اگر باین نحو قادرید که شخصی را غنی فرمودید پس چرا چنین فقر
میفرمائید فرمودند ما بندگان خدائیم و در مشیت و اراده ما سبقت نمیگیریم بهر چه خواسته است راضی
میباشیم و از این فرمایش حل بسیاری از شبهات میشود که اگرچه حضرات قادر بر رفع شدائد و مکاید و اعداء هستند
ولی در مقام تسلیم و انقیاد امر حقند و آنچه او خواسته راغب و طالب و تجاوز از مشیت و اراده او نمینمایند و از
این جهت بود که همین بزرگوار را با اینکه علیل و ناتوان بود آنجناب را بر شتر برهنه سوار کردند شهر بشهر دیار بدیار
گردانیدند از همچنان کلاه و ردائیشان است که مجلس یزید پلید ملعون آنچنان جناب وارد شد که ما دوازده نفر بودیم
از خانواده اهل بیت رسالت که ما را بمجلس یزید پلید بردند و غلها در گردنهای ما بود و ما را بر ریسمانها بیکدیگر
بسته بودند من گفتم بخدا سوگند میدهم ترا ای یزید که اگر حضرت رسالت ما را باین حالت مشاهده کند چه خواهد گفت
پس فاطمه دختر امام حسین گفت ای یزید دختران حضرت رسول را اسیر میکنی پس حاضران گریستند مگر اکرمه از خانه

یزید ملعون بلند شد پس آن ملعون امر کرد که سر مطهر آن امام را بر طشتی گذاردند و نزد آن ملعون حاضر کردند چون
نظر جناب امام زین العابدین بر سر مطهر پدر بزرگوارش افتاد آهی از دل پر درد برکشید اشک خونین از
دیده‌ها فرو ریخت و بعد از آن هرگز کله گوسفند تناول نفرمود چون نظر زینب خاتون بر سر برادر افتاد بی‌تاب
شد و گریبان طاقت چاک کرد و با صدائی حزین که دلها را پاره پاره کرد فریاد برآورد که یا حسیناه ای حبیب رسول
ای فرزند مکه و منی ای فرزند فاطمه زهرا ای جگر گوشه محمد مصطفی پس اهل مجلس بگریه درآمدند آن ملعون
دل سنگین از زنان داغ دیده و از اسیران دل شکسته و از صبیه‌ای [illegible] و از کاسه‌ای [illegible]
چون خبر [illegible] بردند تنها آن جناب صبر را [illegible] از این کلام که میگفت کاش اشیاخ و بزرگان من که در جنگ بدر کشته
حاضر بودند و میدیدند که من چگونه انتقام ایشان را از فرزندان [illegible] ایشان کشیدم پس آن [illegible] در آن مجلس
گفت [illegible] حسین [illegible] [illegible]
من نمود [illegible] آنکه در آن وقت چه گذشت بر آنجناب [illegible] طرف [illegible] عمها و خواهران که ایشان را
در مجلس نامحرمان حاضر کرده‌اند و مثل [illegible] و از یکطرف [illegible]
چوب آن ملعون [illegible] از یکطرف [illegible] دشمن خود را که در کمال استقلال بر تخت خود نشسته [illegible] و شماتت کند
از یکطرف خود بیمار و علیل و ناتوان و دست بسته غل در گردن [illegible] ایستاده نه معینی و نه ناصری
پناهی مولای من [illegible] گذشت بر تو [illegible] الظالم [illegible] فاطمه نمودن مظلوم
مضطر بسته دامان زینب را گرفته گویا میگفت عمه [illegible] کبری [illegible] بودم داغ [illegible]
در بدر [illegible] زینب مظلومه [illegible] کرد یا جدا یا رسول الله سر برادر [illegible] انظر
خار و ذلیل شد دشمنان با ایشان چه کرده در آن وقت خروش بلند شد [illegible]
رسالت صلی الله علیک یا ابا عبد الله یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزا عظیما اللهم اجعل لنا [illegible]
والاخرة واصرف عنا شر الدنیا والاخرة واحشرنا مع محمد وعترته الطاهرین [illegible] بیننا وبینهم فی الدار
الفانیة والباقیة انک قادر علی اجابة الادعیة تمام شد آنچه مقصود از شرح [illegible] سی گونه [illegible]
بالغایت تعجیل و پریشانی حواس و تراکم اشغال [illegible] تا مجلس سی و شش مجلس شده است در [illegible]
چون این کتاب [illegible] برای عنوان موعظه از برای خواص نسبت بعوام نوشته شده که [illegible]
مناسبت که چهار مجلس دیگر افزوده شود که چهل مجلس تمام شود یک مجلس در کیفیت موعظه [illegible]
نظر یکی هم در کیفیت مطالب [illegible] یکی هم در کیفیت موعظه شب [illegible] و یکی هم در کیفیت [illegible]
روز عاشورا چون در این روزها روز اجتماع خلق است [illegible]

مجلس سی و هفتم که اول از چهار مجلس [illegible] موعظه شب عید [illegible]

قال الله تبارک وتعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا [illegible]

کنند مرا تا یاد کنم شما را و معلوم است مراد باینکه میفرماید یاد کنم شما را معنی حقیقی آن نیست بلکه مراد الله اعلم
لازم اینست که احسان و انعام است چون هیچ کسی که یاد نمود در مقام اکرام و انعام او بر میاید همین که این یاد کردن
از خوف باشد و چون در این مقام حضرت حق جل شانه یاد کردن خود بندگان را متفرع بر یاد کردن ایشان فرموده
پس ظاهر مراد به یاد کردن خداوند ایشان را احسان با ایشان باشد چنانچه مراد به یاد کردن بندگان خداوند را اینست که
حقوق او را فراموش نکنند و بدانند که او است پروردگار صاحب جود و کرم و آنچه دارند کلا از او است و از جود و
کرم او است بدون اینکه ایشان استحقاق داشته باشند و همین که ملتفت این مرحله شدند البته در مقام
اطاعت او بر میایند و اطاعت او را بر اطاعت هر کس مقدم میدارند و واضح است مراد محض یاد کردن
نیست چنانچه در شعر منسوب بجناب سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء اگر دیدند که از راه حلقوم بریده
بجناب مکرمه سکینه خاتون فرمودند چون بدن بی سر کشته بگو بشیعیان من شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای شیعیان من هر وقت آب خوشگوار بنوشید یاد کنید … مرا
مرا که با لب تشنه کشتند و هر چه طلب آب نمودم یک جرعه آب ندادند از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش دل
خوموت مهمان کربلا مولای من از خاطر شیعیان نمیرود گویا بگوش خود میشنوند که میفرمود که ای لشکر سر او من
تشنه بکشید بگذارید بروم از این آب فرات جرعه بر دارم اینجماعت بر همه چیز روا داشتند اما بر لب تشنه نور دیده
فرمودند گویا هر وقت غریبی یا شهیدی بشنوید پس مرا بیاد آرید که هیچ غریبی مثل من نشد که سرش بالای
نیزه بدنش برهنه بروی خاک افتاده با زخمهای بسیار مجملا مقصود از عنوان کردن این آیه شریفه در
این وقت اینست که شما در این مجلس حاضر شده اید و دانسته اید امشب مژده است که خلاق عالم جل شانه مزد …
روزه داران و اطاعت کنندگان در این ماه شریف را و چون ما ها روزه و طاعتی نداریم که مطمئن باشیم که دارای آن
بوده … در دست نداریم که امید مزد داشته باشیم پس در این مجلس اجتماع نموده ایم که بلکه ببرکت اجتماع مؤمنین
رحمت الهی شامل ما و سیاهان هم بشود پس عمده مقصود اینست که خداوند در حال احسان بمطیعان در روز …
ما را هم یاد فرماید با احسان و خداوند جل شانه کلید او را در دست داده است در این آیه شریفه که فرموده است یاد نمایید
مرا تا یاد کنم شما را پس در این وقت باید یاد نمائید خدا را اولا باینکه او چگونه احسانها کرده گوناگون و نعمتهای پی در پی بما مرحمت فرموده
در شب و روز که از حد … و ثانیا تامل کنید و ببینید که در مقابل چه کرده ایم با او ما در شب و روز
معصیت … میشود … میکنیم که جا خود دارد طاعتهای ما معصیت است زیرا که از جمله طاعات ما
این نماز است خود انصاف بدهید که با دارای شرایط … آنچه بجا میاوریم مطابق است با امر خداوند یا بد …
میدانید که مطابق نیست پس مخالفت امر واجب را مینمائیم و این عین معصیت است و همچنین در طاعات دیگر اینست در دعا
ابوحمزه ثمالی که از جناب سید سجاد زین العابدین در این ماه مبارک وارد شده است که سحرها … خیرک الینا نازل
وَشَرُّنا اِلَیْکَ صاعِدٌ وَلَمْ یَزَلْ وَلا یَزالُ مَلَکٌ کَرِیمٌ یَأْتِیکَ عَنّا فِی کُلِّ یَوْمٍ بِعَمَلٍ قَبِیحٍ فَلا یَمْنَعُکَ ذٰلِکَ مِنْ اَنْ

تَحُوطَنا بِنِعَمِکَ وَتَتَفَضَّلَ عَلَیْنا بِآلائِکَ فَسُبْحانَکَ ما اَحْلَمَکَ وَاَعْظَمَکَ ای پروردگار خیر تو با فرود
میاید و شر ما بسوی تو بالا میاید همیشه بوده و خواهد بود که ملک کریمی که کرام الکاتبین باشند میایند بسوی
تو از جانب ما در هر روزی بعمل قبیحی و منع نکرده است ترا این حالت تا از اینکه احاطه فرمائی ما را بنعمتهای
ظاهره خود و تفضل فرمائی بما بنعمتهای باطنه خود چه بسیار است حلم تو و چه بسیار است بزرگی تو بعد از ملاحظه
این دو چیز که نعمتهای خداوند باشد و عصیانهای خود البته پشیمانی و شرمندگی شامل حال ما میشود و همین
این حالت اصل شد که خداوند رحمت خود را شامل حال ما میفرماید زیرا که آنچه از اخبار وارد است از حضرات ائمه اطهار
واضح میشود اینست که بنده همینکه در مقام عذر خواهی آمد از اعمال شرمنده نمود خداوند از فضل عمیم در مقام
ترحم او بر میاید چنانچه حکایت قوم یونس که در قرآن مذکور است و هم مشهور است که بعد از اصرار … یونس بر نزول
عذاب خداوند انزال فرمود و آنجناب قوم خود را وا گذارد و رفت و آثار نزول عذاب ظاهر شد ترسان و هراسان دور
پادشاه خود جمع شدند و چاره این امر را طلب کردند در میان مردی عاقل بود گفت که یونس را طلب کنید گفتند که رفته است پادشاه
گفت اگر یونس رفت خدای او که ما را باو دعوت میکرد باقی است و دانا و شنوا و طلب او بجهان … که توبه ایمان آورده
اکنون که رفته است بیائید که جمله بصحرا رویم و بدرگاه حق رو نموده عجز و شکستگی پیشه نمائیم تا شاید بر ما رحم کند
پس پادشاه سر و پای برهنه پلاس پوشید و رعایا و لشکریان نیز بهمان صورت روی بصحرا نهادند و مرد و زن و خورد و
بزرگ خروش و فریاد کنان روانه شدند و کودکان را از مادرها جدا کردند و بچه های خود را خالص کردند و عرض
کردند خدایا ما یونس را میخواستیم در دفع این عذاب وسیله خود سازیم اکنون که از میان ما بیرون رفته ما بدرگاه تو آمده ایم
و توسل مینمائیم بوجود وحدانیت تو خدایا برحمت واسعه خود بفضل کامله و بعزت و جلال و مجد و منزلت
یونس که این عذاب را از ما بردار و بعضی از آنها عرض میکردند که خدایا یونس میگفت که بندگان خود را آزاد نما
ما بندگان توئیم ما را بکرم خود آزاد نما برخی میگفتند که خدایا امر فرموده بد سکر … بیچارگان مائیم بیچارگان
پس دستگیری کن ما را گروهی میگفتند که یونس پیغمبر تو که تو نهی فرموده از رد سائلها و ما سائلیم پس رد مفرما
ما را پیر صالح عالم در میان آنها بود گفت بگوئید دعا را بخوانید یا حَیُّ یا قَیُّومُ یا حَیُّ حِینَ لا حَیَّ یا مُحْیِیَ الْمَوْتیٰ لا اِلٰهَ
اِلّا اَنْتَ چون اینحالت در میان ایشان رخ داد و باین قسم مناجاتها کردند دعای ایشان مستجاب شد خطاب بملائکه شد
که این بندگان رو بمن آورده اند و بدرگاه من مناجات و استغاثه میکنند منم پروردگار ارحم الراحمین و اکرم
الاکرمین چگونه ایشان را محروم نمائیم ما با یونس بنده خود وعده نکردیم که ایشان را هلاک نمائیم بلکه وعده
کردیم که عذاب بر ایشان نازل نمائیم و بوعده خود وفا کردیم ای اسرافیل برو بسوی ایشان و برگردان عذاب را
بسوی کوهها پس اسرافیل بزمین آمد و بامر الهی وفا نمود و آنقوم ببرکت تضرع بسوی خداوند نجات یافتند
پس چه خوبست که ما هم در اینوقت سحر که وقت استجابت دعا است غنیمت شماریم و بسوی خداوند تضرع نمائیم بلکه
خداوند بر ما رحم نماید و ما را از شدائد دنیا و عقبی مستخلص فرماید قوم یونس وسایطی مثل وسایط ما نداشتند

که محمد و آل محمد باشند و ما بحمد الله وسایطی مثل ایشان داریم دست توسل بدامان ایشان زنیم و
ایشانرا شفیع اوریم بلکه ببرکت ایشان حاجات همه ما شود چه مناسبست که در این وقت دست بیندا
زنیم و دامان بابالحوائج موسی بن جعفر را بگیریم و یاد کنیم مصائبی را که بان بزرگوار وارد شد که آن
جناب را بحبس هرون لعنه الله قبل از وفات خود مسیب زندانبان موکل خود را طلبید فرمود ای مسیب در
این شب بمدینه جد بزرگوارم میروم که فرزند خود علی را وداع نمایم و او را وصی خود گردانم و ودایع خلافت و
امامت را باو بسپارم چنانچه پدرم بمن سپرده است مسیب گفت یابن رسول الله چگونه من درها را و قفلها را بگشایم و حال
اینکه حارسان و نگهبانان بر دروازه ها نشسته اند آنجناب فرمود که ای مسیب یقین تو ضعیف است در قدرت خدا و بزرگی
ما مگر نمیدانی که خداوندیکه درهای علوم اولین و اخرین را بر ما گشوده است قادر است بر اینکه مرا از اینجا بمدینه ببرد
بی انکه درها گشوده شود مسیب عرض کرد یابن رسول الله دعا کن که خدا مرا با یمان ثابت بدارد حضرت دعا کرد اللهم
ثبته پس فرمود که میخواهم در این وقت خدا را باسمیکه اصف برخیا خدا را باین یاد نمود و تخت بلقیس را از دو ماه
راه بیک چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر کرد آن اسم را بخوانم تا انکه جمع نماید فیما بین من و فرزندم علی در مدینه
مسیب میگوید پس حضرت مشغول دعا شد و چون نظر کردم او را در مصلای خود نیافتم و حیران در آنجا ایستادم و متفکر
و متحیر بودم بعد از اندک زمانی دیدم که حضرت باز در مصلای خود پیدا شد و زنجیرها را در پای خود گذاشت پس بسجده
در امد و شکر کردم خدا را که مرا بقدر و منزلت آنجناب عارف گردانید حضرت فرمود که ببر دار ای مسیب بدانکه دو روز
دیگر من از دنیا رحلت مینمایم مسیب میگوید چون این خبر وحشت اثر را شنیدم قطرات اشک از دیده خود ریختم حضرت فرمود که گریه
مکن که بعد از من علی فرزندم امام شما و خلیفه و وصی من است پس دست بدامان او بزن که تا با او باشی دست
از متابعت او بر ندار که هرگز گمراه نشوی گفتم الحمد لله چون روز سیم شد مولای من مرا طلبید فرمود که ترا
خبر دادم امروز سفر اخرتم چون شربت آبی از تو بطلبم و بیاشامم و شکم من از زهر نفخ کند و اعضایم ورم کند
و چهره ام بزردی مایل شود و بعد از ان سرخ و سبز و برنگهای مختلف براید زنهار که با من سخن نگوئی و احدی
را قبل از وفات بر احوال من اطلاع ندهی مسیب گوید که من در عده آنجناب را منتظر بودم و حزین و غمگین ایستاده بودم
تا انکه بعد از ساعتی از من آب طلبید نوش فرمود که آثار زهر در بدن مبارکش ظاهر گردید انچه فرموده بود واقع شد
رنگ مبارکش مختلف شد اما کسی نبود که مراقب احوال او باشد ای دنیا اف بر تو باد که این دکان [illegible] در توجه نکند
یکی آب مطلبد و بادوا بر میکند و یکی در حالت جان کندن مبتلا میشود یکی دیگر آنچه طلب میکند یکی بجرعه آبی و مبتلا یکی از [illegible]
رنگ بدنش مختلف میشود و یکی دیگر از ترج اخضر رنگ بدنش متغیر میشود یکی از زهر شکم مبارکش نفخ میکند یکی
دیگر از اثر زهر کوبا ناف مبارکش سوراخ میشود بجوریکه از عقب سر بیرون میآید واویلا [illegible]
روحی فداکم و منا موالاتکم و حبکم فی الدنیا زیارتکم و فی الاخرة شفاعتکم اللهم آمین یا رب العالمین

مجلس بیست و هشتم در و تمام از چهار مجلس

قال الله تبارک و تعالی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی ترجمه ظاهر ایه شریفه اینستکه تحقیق که
رستگار شد کسیکه زکوة داد و یاد کرد اسم پروردگار خود را پس نماز کرد در مجالس المتقین ذکر شده است که حقتعالی خبر
داده است که مکلف بعد از اینکه ماه شهر رمضان را بانجام رسانید رستگار از آتش جهنم شد بشرط اینکه این سه امر را در روز
العید بعمل اورد یکی زکوة فطره دوم ذکر الله سیم نماز پس باید این سه امر را فهمید انها را بجا اورد و قبل از
بیان این سه امر مناسبست ذکر مطلبی را مطلب اینستکه عیدها سه قسم است بعضی عیدیست از برای مسلمین در جمیع
طوایف دیگر مثل عید اضحی است که سبب عید شدن ان چند چیز است اول اینکه فدا از برای اسمعیل برداشته شد
ذبح از ان بزرگوار و از این جهت است که زیاد محترم است این عید نزد اعراب چون وضع لشاعر بلند نسبت بانجناب
بوده تمام شد میقات پروردگار با موسی در روز عید اضحی در روز ختم چهل روز بنا بر بعضی از روایات و از این جهت
استکه وارد است در دو رکعت نماز شبهای دهه ذی الحجه بعد از حمد سوره خواندن آیه و واعدنا موسی
فراغت حاج است در این روز از اعمال حج و ادای این تکلیف عظیم و بعض اسباب دیگر هم ذکر کرده اند که مقام مقام ذکر
انها نیست و بعضی عیدهاست که برای اهل اسلام مثل عید مولود جناب رسول و یوم مبعث ان بزرگوار و روز جمعه
و روز عید فطر که سبب عید شدن مولود ولادت جناب رسول است و سبب روز مبعث بعثت ان بزرگوار است
و روز جمعه سبب عید شدن ان در تمام ظاهر در کتاب حیوة القلوب ذکر کرده بعد از هجرت جناب رسول از مکه بسوی
مدینه و قوت اسلام مسلمانان جمع شده نزد جناب رسول و عرض کردند چنانچه یهود و نصاری روزی دارند که در هفته
که او را عید میکنند و از کارهای خود دست برمیدارند ما میخواهیم که ما هم عیدی داشته باشیم در هفته
انجناب روز جمعه را مقرر کردند که نام او از ابتداء عروبه بود جمعه نامیده شد بجهت اجتماع مسلمین در ان روز
بجهت نماز جمعه و سبب دیگر انکه هم از ان ناشی شده اینستکه ابتداء خلقت عالم از روز یکشنبه بود و تمام ان شش
روز شد و روز جمعه روز ششم بود و آن روزی بود که تمام ارواح جمع فرمود بجهت عهد گرفتن ایشان از برای
خود بخدائی و از برای جناب رسول به پیغمبری و از برای دوازده امام بامامت از اینجهت بود که مسمی بجمعه شد امر
بنماز جمعه امر شد باجتماع مسلمین در ان که متذکر شوند عهد خود را و از اینجهت بود که جناب رسول از برای مسلمانان
این روز را معین فرمودند و وجه تعلق این روز باین جناب معلوم شد و از اینجهت است که سبب امامت و فضائل
ایشان بیانست که لهما مقام ذکران نسبت بجمعه و روان بیانست عظم ان کشف و اگر هم در سایر روزها
معلوم میشد و مردم از خبران غافلند و اگر خداوند عمر با توفیق داد بکر بیان مخصوص در فضائل و اعمال او خواهم
انشاء الله الرحمن و سبب عید شدن عید فطر اینستکه در این روز روزه داران مزد میدهند چنانچه از جناب رسول
صلی الله علیه و آله مرویست که در اخر هر روز از روزهای ماه مبارک رمضان در وقت افطار حقتعالی هزار هزار
کس را از آتش جهنم آزاد میکند و چون شب جمعه و روز جمعه میشود در هر ساعتی هزار هزار کس را از آتش جهنم
ازاد میکند که هر یک مستوجب عذاب شده باشند و در شب آخر و روز آخر بعدد انچه در تمام ماه ازاد

کرده است اراده میکند و چون شب قدر میشود خدا ندا میکند جبرئیل را که بزمین آید با لشکر عظیمی
از ملائکه و با خود علم سبزی میاورد و در بام کعبه نصب میکند و او ششصد بال دارد و دو بال آن را نمیگشاید مگر در شب قدر
آن دو بال را میگشاید از مشرق و مغرب میگذرد و میفرستد جبرئیل آن ملائکه را در این شب قدر
در اطراف زمین پس سلام میکنند بر هر ایستاده و نشسته که مشغول نماز و ذکر خدا باشد و با ایشان مصافحه
میکنند و چون صبح طالع میشود ندا میکند جبرئیل که ای گروه ملائکه کوچ کنید و از اینجا بروید پس ملائکه
میگویند ای جبرئیل خدا چه کرد در حوائج مؤمنان از امت محمد جبرئیل میگوید خدا ایشان همه را آمرزید
مگر کسیکه همیشه شراب خوارد یا عاق والدین یا قطع رحم کند یا با مؤمنان عداوت کند و چون شب عید
فطر میشود و آن را شب جوائز میگویند خدا مزد هر که عمل کنند کان ماه رمضان بایشان میدهد و چون بامداد روز عید
میشود حقتعالی ملائکه را بجمیع شهرها میفرستد که بر زمین میایند و بر سر کوچها و بازارها میایستند و
میگویند ای امت محمد بیرون روید بسوی درگاه پروردگار کریم که عطای بزرگ میبخشد گناهان عظیم را میامرزد
پس چون بمصلی میروند برای نماز عید حقتعالی بملائکه گوید ای ملائکه من چیست جزای مزدوری که کار
خود را بکند ملائکه میگویند ای خداوند ما و آقای ما جزای او آنست که مزدش تمام داده شود حقتعالی
میفرماید که ای ملائکه گواه میگیرم که ثواب روزه روزهای ماه رمضان و عبادت شبها ایشان را عطا کردم و از ایشان
راضی شدم و گناهان ایشان را آمرزیدم پس ندا میفرماید مؤمنان را که در آن مجمع حاضر شده اند که ای بندگان
من هرچه خواهید از من سؤال کنید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که در این مجمع شما هر حاجت که از
برای آخرت و دنیای خود سؤال کنید البته عطا میکنم و عیبهای شما را میپوشانم تا از من در گردن نشوید مزد
شما را مضاعف میدهم و شما را در میان گناهکاران رسوا نمیکنم برگردید از مصلی آمرزیده بدرستیکه خوشنود
گردانیدید مرا و خوشنود شدم از شما پس ملائکه شاد میشوند و یکدیگر را مبارکباد میگویند بانچه حقتعالی
بامت محمد مصطفی عطا کرد و از این حدیث شریف خوب واضح میشود سبب عید شدن این عید و سبب مبارکباد گفتن
مؤمنین بعضی بعضی را زیرا که هرگاه ملائکه یکدیگر را مبارکباد گویند بسبب رحمتهای خداوند بامت جناب محمد
مصطفی پس خود مؤمنین سزاوارترند بمبارکباد گفتن که اهل نعمتند پس چون در این روز عید آمرزیده میشوند
و حضرت پروردگار از ایشان راضی میشود و حوائج ایشان را با ایشان عنایت میکند لهذا این روز عید گشت از برای امت
جناب رسالت و بعضی از عیدها عید اهلبیت است از برای مؤمنین مانند روز غدیر بلکه عید نوروز و عید نهم
ربیع الاول و سبب اختصاص آنها بمؤمنین اختصاص آنهاست بایشان چه سبب عید شدن عید غدیر اینست که در آن روز
جناب رسالت امیر را منصوب بخلافت نمود و سبب عید شدن نوروز نیز همانست از اینجمله است که در آن روز عثمان
ملعون بجهنم واصل شد و جناب امیر در آن روز برتخت سلطنت و خلافت متمکن گردید و سبب عید شدن روز نهم ربیع الاول
اینست که در آن روز عمر ملعون بدرک اسفل واصل شد پس باید بفهمی که تمام این دهر ایام مذکوره خاص شیعیان اهلبیت

بجمله پس سبب عید شدن امروز واضح شد پس باید بفهمید که اعمال این روز چه چیز است تا آنها را بجا آورده مشمول
رستگار شوید و اعمال آن بسیار است مثل نماز و زیارت و ادای زکوة فطره و دعاهای بسیار که در کتب ادعیه مذکور است اما
خلاصه پس اگرچه در وقت که در تمام روز میتوان بجا آورد ولی بهتر آنست که قبل از ظهر بجا آورد و در شرع واجب است که
بلکه او را پیش از نماز عید بجا آورد و دیگر نماز زیارت با غسل بجا آورده شود اما نماز پس واجب است که بجا آورده
شود و واجب است که بجماعت بجا آورده شود و وقت آن از بعد از طلوع آفتاب تا زوال است و آن دو رکعت است در رکعت اولی
بعد از حمد و سوره پنج تکبیر میگوید و بعد از هر تکبیری قنوتی میخواند و مستحب است که قنوتی که وارد شده خوانده
شود ولی شرط صحت نیست بلکه مطلق قنوت بدعا کفایت میکند مثل قنوت نماز یومیه بلکه هرگاه مردد شود
که قنوتیکه درست میخواند بخواند و این وارد را غلط بخواند آن قنوت صحیح را بخواند و این قنوت غلط را
نخواند و بسیاری از مردم از این مسئله غافلند همین طالبند که این قنوت را بخوانند و لحاظ نمیکنند که او را غلط
میخوانند و مخارج او را نمیدانند صورتی از آن میخوانند اگر صورت دارم بخوانند غالب اعراب و مخارج را
غلط میخوانند و این اشتباه هست مجملا بجماعت یا فرادی خواه این نماز خواه نماز دیگر هر قنوتی را که
صحیح میخواند بخواند اگرچه صلوات باشد غایت امر اینست که در صورت طول قنوت امام تو صلوات را مکرر
بخوان و در رکعت دوم بعد از حمد و سوره چهار تکبیر میگوئی و بعد از هر تکبیری قنوتی میخوانی پس رکعت اولی
پنج قنوت دارد و رکعت ثانیه چهار قنوت و در هر دو رکعت بعد از قنوت آخر تکبیر میگوئی و برکوع میروی
و حکم جماعت این نماز بعینه مثل جماعت نماز یومیه است و جمیع آنچه معتبر است در یومیه نسبت بماموم و مقتدا
و ترک مبطلات در این نماز نیز معتبر است و باید قصد کند که دو رکعت نماز عید فطر بجا میاورم قربة
الی الله و اگر بجماعت میکند قصد کند دو رکعت نماز عید فطر بجا میاورم اقتدا بامام حاضر قربة الی الله
و اما زیارت پس تاکید بسیار دارد و ثواب بسیار در آن وارد است و البته مؤمن ترک نباید نماید باید با حضور دل
بخواند و در اثناء ملتفت شود که حال در کربلا چه خبر است از عرب و عجم در ضریح جناب ابی عبدالله چه میکنند
و سعی کند که با توجه بخواند و از اطراف چشمهای خود اشک جاری نماید بداند که از برای غنا و فقر بعد دعا
و تمام است و همین که تو توجه نمودی البته بتو توجه میشود سلطان قبرش در صحرای هندوستان بدست کفار
شد با وجود اینکه در هند نبود بخیال آنکه در مدینه است توجه بان سمت نمود و با وجود اینکه در آن وقت جناب
ابی عبدالله داغ علی اکبر و بسیار جوانان بر قلب مبارکش نهاده و کمر مبارکش از داغ برادران خمیده بود و جراحت
بسیار بر بدن نازنینش وارد شده بود و لب مبارکش خشکیده و جگر مبارکش از شدت عطش کباب شده
بود و شکم مبارکش گرسنه بود و در میان صد هزار نامرد بی کس و تنها بود همین سلطان توجه بان بزرگوار
نمود آن بزرگوار بفریاد او رسید و او را مستخلص نمود عزیز من تو وقتیکه میگوئی السلام علیک یا ابا عبدالله
با توجه و حضور قلب و دخیل شو بان بزرگوار البته بتو توجه میفرماید بالخصوص اگر متذکر مصیبات آن بزرگوار شوی و گریه کنی و

عباس از برادر کوچکتر خود ساخته بود همان نحو بکند که در زیارت میکنند تو هم همان نحو مراقب باش وقت زیارت آنجناب بدین
بر دست عبدالله او را با ستون نهاد شکسته در پیش روی خیمه نمائی و زیارت کنی و وقتیکه زیارت علی اکبر میکنی
متذکر شو ارتحال این جوان ماه لقا را در نظر بیاور که با فرق شکافته بال سر اکرفته که باخون
خیمه‌ها میامد بابا بابا کرفته از کجا افتاده بودی که بدنت چون خوار کرد و دست اکرفته بود تا یکی نیزه بر پهلو زاد
از اینجا روانه شو بقبر شهدا و یاد کن بدن در هم شکسته قاسم بن حسن را و دست بریده عباس را و کلوی تیر
خورده علی اصغر را و بدن مجروح شهدا را و از اینجا روانه شو متذکر شو روی نعش ابی الفضل العباس و یاد کن
دیدی که این مظلوم حضرت رضای تشنه بود و شدت عطش از کرفته دست راستش و چپش قطع و از هر دو نحو مانند
نان در کجا بود و دشمن اطراف او را احاطه کرده بود چون دست نداشت لشکر را متفرق کند سعی هم داشت که آب را
به لب تشنکان اطفال صغیر برساند از ترکات دشمن دورمیکرد تا اینکه او را تیر باران کردند از اطراف و جوانب لیزه بر آن
بدن نازنین می‌باریدند تا اینکه یکی تیر بر مشکش رسید آبها او ریخت امید او تا امید شد مشک را در هجر کرد که اکر این
قطره واقع شد باشد که تیر بر چشم مبارکش خورده باشد چشم میسوزد و دست نیست که بیرون آورد این تیر که چه
است فجعل یحرک وجهه یمینا و شمالا شروع کرد سر را از طرفی بطرفی حرکت داد تا اینکه از اسب افتاد و ندا داد
داد که یا اخا ادرک اخاک برادر دریاب برادرت ولکن در اینمقام مثل کسی است که برادر
خود را بخورد چو برادر را تمام کرد انوقت لعنة الله علی القوم الظالمین ابد الابدین الی یوم الدین بهلا
مندتوانیست که با تو چه بخوان این تو نیست دعایت نماید و کرنه مقلب میشود و که بعد از آن مشمول مورد نظر امام
خواهی شد اما زکوة فطره که از اهم اعمال این روز و از واجبات ترجیه دار زکوة فطره مثل جهت است
که فطره بمعنی خلقت است چونانکه زکوة باعث حفظ مالست همچنین این زکوة هم باعث حفظ بدن است چنانکه
در حدیث وارد است که امام علیه السلام بوکیل خرج خود فرمود که فطره عیال مرا بده و همه را بده و یا اینستکه فطره بمعنی فطرت
اسلامست چنانچه در حدیث است که کل مولود یولد علی الفطرة یعنی هر مولودی متولد میشود بر فطرت اسلام مکر اینکه
والدین او او را یهودی یا نصاری یا مجوس نمایند و این زکوة باعث حفظ اسلامست و یا اینستکه فطره بمعنی
افطار کردنست پس این زکوة افطار است یا زکوة افطار روزه است و سهو که در اثنای ماه کرده هر کاه خلل سهوی از روزه واقع
شده باشد جبران او بدادن این زکوة میشود و علی ای حال باید مؤمن اهتمام در اداء فطره داشته باشد و بسیاری از خلق
عمل را بجا نمیاوردند چون جاهل باحکام او میباشند مثل بسیار احکام که بر دوش و فائدت شرع از آن واقع نمیشود لهذا مناسب
بیان احکام اجمالا در این بطریق اختصار و کلام در آن بطور اجمال در چند مقام است اول آنکه بر کی باید داد مقام دوم
فطره چه اشخاص باید داد مقام سیم چه باید داد مقام چهارم چه وقت باید داد مقام پنجم بکه باید داد اما مقام اول
پس کسی باید بدهد که دارای چهار شرط باشد اول بلوغ پس بر صبی واجب نیست دوم عقل پس بر دیوانه واجب نیست سوم آنکه بر خود و بر عیال واجب النفقه او نباشد
او هم نباشد که فطره او را از منان بدهد بلکه هر کاه کسی نان کند که طفل باو نفقه دهند مثل مادر و پدر

دایه او یا مربیه او یا خادمه او فطره او هم بر او زیرا که از عیال او واجب النفقه از خود شان زکوة عقل و حکم او مثل حکم
صغیر است و در حکم اینست صغیر علیه وقت رؤیت هلال شوال هر که بر او واجب است فطره او دیده فطره عیال
او سیم حریت پس بر عبد واجب نیست بر سید نحویکه در صیغه ذکر شد چهارم غنی و مراد بغنی در اینمقام اینست که صاحب
یکی از دو چیز باشد یا مال که مؤنه سال خود و عیال واجب النفقه خود باندازه شأن و ذی وی باشد
و از مؤنه است فرضی که باید ادا نماید یا دینی که ادا او برسد یا صاحب کسبی که لایق بحال او باشد که مدخل
او وافی بمؤنه او باشد نباید بر هر کاه هیچیک از این دو دانسته باشد بر او واجب نیست ولکن مستحب است اداء فطره
نماید اگر چه بدین نحو که یکصاع را دست بدست بکرداند باین طریق که مالک فطره عیال بیکی از مکلفین عیال خود دهد و آن
بدیگری و هکذا و آن آخری بفقیر خارجی بدهد و میخواهد بیکی از دیگران بدهد و احوط اولی
بیرون دادنست و هر کاه فیما بین عیال صغیره باشد متولی کرفتن از برای او و اخراج از جانب او ولی او باید
و اما مقام دوم در اینست که فطره کی را باید بدهد بعد از تحقق شروط اربعه مذکوره باید فطره خود را بدهد
اول خود را دوم واجب النفقه خود اگر چه عیال او نباشد بنا بر احوط مادام که عیال دیگری نباشد سیم هر کس
عیال او باشد که مخارج او را متکفل باشد اگر چه تبرعا باشد ولی احتیاط در شخص و خادم شخص که خرج او را شخص میکند
من باب اجرت عملا و داخل در عیال او نیستند اگر چه احوط اینستکه بدهد فطره اینها را هم چهارم مهمان
شخص باید هر یک از اصناف مذکوره متصف باشند بصفات مذکوره وقت رؤیت هلال پس هر کاه
بعد از هلال واجب النفقه یا عیال یا مهمان شوند یا اینکه پیش از رؤیت هلال خارج شوند واجب نیست و طفل
در رحم و لکن مستحب است فطره او اداه اینکه قبل از هلال متولد شود و اکر هم بکسی دادن یا دانه خرما افطار بکسی داد
باعث وجوب فطره نمیشود چنانچه هر کاه کسی را وعده کرفته باشد که بعد از شام بیاید واجب نیست فطره او بود
هر کاه دو کسیکه فطره این اصناف را باید بدهد فقیر باشد و این اصناف غنی باشند از هر دو ساقط است ولی لازم
اینستکه در اینصورت یعنی فطره خود را بدهد و هر کاه بخواهد مهمانها حاضر در بر صاحبخانه وارد نشود
معادل فطره خود را از ماکول باو صلح نماید و او بدهد فطره خود را اما مقام سیم چه چیز باید داد پنج چیز را
اجماعا کندم و جو و مویز و خرما و قوت غالب هر یک از اجناس مذکوره میکند چه اقط و لبن و فرش و
ماکول مانند نان و نخود و عدس و نحو اینها هر کاه بخواهد بدهد بقیمت اجناس خمسه مذکوره و باید هر
یک از اینها یکصاع بوزن شاه من الا بیست مثقال و سه ربع مثقالست و اولی دادن نیم من تمام است
اما مقام چهارم در چه وقت باید داد وقت رؤیت هلال که وقت غروب شب عید است تعلق میکیرد بمکلف و وقت دادنش
دادن آن از صبح عید تا زوال ظهر و اولی اینستکه شب عید مقدار فطره را از مال خود بیرون نماید و پیش از نماز
عید بدهد و هر کاه بیرون کرده باشد جایز است تا آخر نماز عید با انتظار فقیر بدهد و با انتظار و جایز نیست تاخیر هر کاه
عزل کرده تا آخر وقت از زوال روز بدهد لکن بقصد قربت مطلقه اما مقام پنجم بکه باید بدهد باید که بدهند

دارای چهار شرط باشد اول اسلام دوم ایمان سیم فقر چهارم غام بودن هرگاه نطره دهنده غامی باشد
پس فطره بکافر نمیدهد چنانچه بغیر اثنی عشری نمیدهد و بفقیر هم نمیدهد و معنی غنی را پیش ذکر کردیم پس هرگاه کسی
مؤنه سال خود را ندارد و کسی که مداخل او وفا بمخارج او نمیکند فطره میتواند بگیرد و عدالت در مستحق
فطره شرط نیست ولی اولی اخیار اهل علم است از جناب امیر مرویست که صدقه بر پنج قسمست اول یکی بده
صدقه مؤمن صحیح البدن فقیر است دیگر یکی بهفتاد و این صدقه بمؤمن فقیر علیل الاعضا است سیم یکی بهفتصد
و این صدقه بفقیر رحامست چهارم یکی بهفتاد هزار و این صدقه بوالدین است پنجم یکی بصد هزار و آن
فقیر طالب علم است و از این معنی تعجب مینماید براکه والدین سه اند اول والدین حقیقی و آن محمد و آل محمد
مثلا چه همه اجزاء عالم از اشعه نور ایشان مخلوق شده و ایشانند اصل جمیع مخلوقات و از این جهت که
ایشان والدین حقیقی هستند طاعت ایشان بر جمیع مخلوقات واجب است و چنانچه دعا بوالدین میباید کرد همچنین
دعا با ایشان هم باید نمود و دعا با ایشان صلوات فرستادن است بایشان چنانچه از عقوق والدین ظاهری احتراز
باید نمود هم از عقوق ایشان بطریق اولی باید احتراز نمود با آنجناب ایشانرا مجاز بشرط معتاد را تمام نیست در مجاز
سابقه تتمه از این مطلب ذکر شد علی ای حال شبهه در والدین حقیقی بودن ایشان نیست دوم
والدین روحانی و آن علما یند که تربیت روح مینمایند بواسطه تربیت ایشان و عمل کردن بفرمایشات
ایشان روح ترقیات باطنیه مینماید عروج بدرجات عالیه مینماید براکه عروج بمعنا است و آن فرع
معرفت است و معرفت از علما حاصل میشود و خود ملاحظه نما همین فطره چه قدر مسائل دارد و بسیاری از آن محل
اشکال و خلاف است تا علما نباشند تو از کجا عارف باحکام آن میشوی و هرگاه احکام او را ندانی ایشان
کرنخوی میدهی که مال تو از دست تو رفته و ذمه تو هم بری نشده است و همچنین بسیاری از عبادات را از این جهت است
که بشر علما هرگاه عمل بعلم خود نماید در نزد خدا و ند نسبیا صحیح است اینکه در خبر است که اما زدن میشود در بهشت
دیگران و شاهد علما کردن بهتر است از هفتاد هزار سال عبادت خدا اگرچه سیم والدین جسمانی که
والدین ظاهری مثلا و بقدر یکه روح از جسم افضل است بهمان قدر والدین روحانی از والدین جسمانی
افضل است الکلکه والدین جسمانی بوالدین روحانی است پس چنانچه مختص باید اطاعت والدین جسمانی را نمود
باید اطاعت والدین روحانی را هم نماید و چنانچه باید اطاعت این دو والدین را نماید باید اطاعت والدین
حقیقی را نماید و مخفی نماند که علاوه بر اینکه محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین والدین حقیقی اند
والدین روحانی هم هستند زیراکه آنچه علم است از علما و غیر هم همه ماخوذ است از علوم ایشان زیرا ایشانند
اصل هر چیز و رجوع هر چیز بایشانست جعلنی الله فداهم وحشرنی فی زمرتهم و زمرة محبیهم بحرمتهم آمین
پس ای عزیز هرگاه والدین جسمانی وصیتی نماید فرزند باید در مقام عمل بوصیت ایشان باشد پس هرگاه والدین
حقیقی وصیتی کرده باشد بطریق اولی باید در مقام عمل بوصیت برآمد خصوص هرگاه اجر بر آن مقرر

شده باشد و خصوص هرگاه تاکید بسیار داده و وصیت کرده باشد چنانچه خواننده عید که ابو الدین حقیقی
که جناب رسول است بوده باشد چه قدر وصیت نمود درباره ذوی القربی خود با مسلمانان خواهش اینکه مودت و دوستی ایشان
مزد رسالت مقرر داشت و در مقام اظهار فضل ایشان فرمود که خداوند خلق کرد انبیا را از درختهای
مختلفه و خلق فرمود من و علی را از یک درخت که من بشه آن درختم و علی فرع او است و حسنین میوه های او و شیعیان ما
برگهای او و آنکسیکه تعلق نماید بشاخه از این درخت نجات یابد و کسیکه اعراض نماید هلاک شده است
هرگاه بنده عبادت خدا کند هزار سال پس از آن هزار سال تا اینکه مثل خیک پوسیده شود و ملاقات خدا نکند
بمحبت اهل بیت خدا او را برو در آتش جهنم اندازد پس رسول الله بعوض محبت شاخهها را شکستند
میوهها را پامال نمودند برگها را ریختند چون روز عید است فلهذا اشاره بمصیبات خمسه آل عبا میشود که
ملتجی بدامان ایشان شویم و ایشانرا شفیع درگاه الهی نمائیم شاید ببرکت ایشان رحمت الهی فرو گیرد ما را
دستها را بعد از اینکه با خود رسول کردند آنچه کردند از شکستن پهلوی نورانی و شکافتن لبهای آنجناب و
مجروح کردن بازوی آنجناب تا اینکه بر هر شهید آنجناب یک خبر باقی بود پهلوی او را شکستند محسن او را
سقط کردند تازیانه بر بازوی او زدند بنحویکه ضعف کرد و در خانه افتاد با حالت افسرده و دل شکسته و حنا
امیر او بیمار کردن کردند و او را با خاک ملکه با بازو بسته بمسجد بردند و او را با شمشیر کردند تا اینکه
عبادات فرق مبارکش را شکافتند فرزند دلبند حسن را مصلی از زیر پایش کشیدند ردا از دوش مبارکش ربودند
و بر سرش ریختند تا اینکه خنجر بر ران مبارکش زدند سر عصا زهر آلود بر پایش فرو بردند و چندین دفعه
او را مسموم کردند تا اینکه پاره پاره های جگرش در طشت ریخته شد فرزند دیگرش جناب ابی عبدالله
را کشتند بنحویکه در حدیث که کشتند ابی عبدالله را بکشتنی که جناب رسول نهی فرموده که بکشند و را با آنکه
بقتل برسانند ابی عبدالله جانور را تشنه نمیکشند جانور را از قفا سر نمیبرند جانور را پیش از کشتن
بدنشان را از زخم شمشیر و نیزه و تیر و سنگ و عصا پاره پاره نمیکنند جانور را سر بر نیزه نمیکنند جانور را
بدن پامال سم اسبان نمیکنند جانور را ابرهنه روی خاک در آفتاب نمیاندازند جانور را فرزند پیش روی
نمیکشند جانور را تراب از کشتن با صاحب اعضا پاره پاره میکنند خود انصاف بده که یک از اینها نسبت
بجناب ابی عبدالله واقع شد یا همه باز اسیر کردن عیالات و ایشان را دور شهرها گرداندند در مجلس نامحرمان حاضر
کردند ... فی الامر ... وانهم کما بالحسین ... یا اباعبدالله اشفع لی عندالله
قال الله تبارک و تعالی ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله الی منها اربعة حرم ترجمه ظاهر
آیه شریفه والله یعلم اینستکه بدرستیکه شماره ماهها در نزد خدا است در کتاب خدا بعضی از انها چهار
ماهست حرام که حرامست در آنها قتال و آن چهار ماه رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم است و از این جهت
چنین مستفاد میشود که این چهار ماه ... دیگر این منافات ندارد با اینکه شعبان و ماه رمضان

از اینها اشرف باشد از جهت دیگر زیرا که جهت مختلف است این چهار ماه از جهت ماه حرام بودن اشرفند از این دو ماه از جهات دیگر افضلند و از مطاوی اخبار چنان مستفاد میشود که چهار ماه مجموع من حیث المجموع افضلند از ماههای دیگر یعنی ماه رجب و ماه شعبان و ماه رمضان و ماه ذی الحجه جهت فضل ماه رجب تولد جناب امیر است و بعثت ختمی رسول است در آن و جهت فضل ماه شعبان تولد جناب سید الشهداء و جناب امام دوازدهم در آن و جهت شرافت ماه رمضان بودن لیلة القدر است در آن و جهت شرافت ماه ذیحجه بودن ایام شریفه است در آن و از آن جمله است عید غدیر و جهات دیگر هم هست که مقام مقتضی ذکر آنها نیست زیرا که مقصود بیان مطلب دیگر است و آن مطلب اینست که همینکه ماهی بواسطه روزی یا شبی شرافت پیدا کرد البته انسان باید محترم داشت بغفلت نگذراند خاصه آن روز و شب را اکراماً لها چنانچه قبله بواسطه بزرگی محترم شد نه البته این بزرگ بطریق اولی محترمست مثلا سادات بواسطه انتسابشان بجناب سید انبیا محترمند البته خود جناب رسول بطریق اولی محترمست و این مطلب محسوس و احتیاج بزیاد بیان ندارد دانستی عمده شرافت ماه شعبان بواسطه شب نیمه است پس البته شب نیمه محترمست و باید او را بغفلت نگذرانند چه این شب در نزد خلاق عالم بقدری محترمست که تمام ماه بواسطه آن مکرم شده است پس چگونه مؤمن راضی میشود که این شب با این شرافت را از دست دهد و چون هر چیزی فرع معرفت است لهذا باید عمده سعی در تحصیل معرفت لیله مبارکه نمود و بعد از آن هم معرفت مقتضی قوه و شوق میشود بر اینکه مؤمن او را از دست ندهد و تفصیل کلام در بیان این مطلب مقتضی دو مقامست مقام اول در سبب فضیلت این شب چیست مقام دوم در اینست که در این شب چه باید کرد **اما مقام اول** پس از اخبار مستفاد میشود اینست که سبب فضیلت آن ولادت باسعادت امام دوازدهم عجل الله فرجه است و چون سبب ولادت محمد و آل محمد است در شب قدر تفضیل آن در معنی شده و بدان واسطه شرافت پیدا کرده و چون شرافت قدر از آن شد قرآن در آن نازل شد چون نزول آن در روز شریف باشد در روز عید غدیر در آن شد اکمال دین و این دنیا و این واسطه منزلت جمیع ایام پیدا کرده که دو روز از آن اشرف نیست و در این شب هم در آن بوجه تفصیل و کمال ولادت باسعادت جناب خاتم الائمه در آنست و بدین واسطه شرافت پیدا کرده است و بعد از شب قدر از همه شبها افضل است و بنابر این شب قدر دیگر قدر و ولایت است و این است که تمام ولایت شده است و از این جهت که شب قدر را مال نبوتست و این شب را خداوند با ایشان عنایت فرموده است بعوض شب قدر که بجناب رسول خدا داشته است و اینها را بواسطه اینست که ظاهر شود قدر عترت طاهره که خداوند شب قدر را بواسطه ایشان این قدر و شرافت داده است و در این شب خداوند قسم یاد فرموده است که سائل را از درگاه خود محروم بر نگرداند و مبادرت دارد بندگان بعبادت و همه بیچاره ها را در این شب ها ایشان و بواسطه ایشان شرافت پیدا کرده است سائلی نگوید که واضح است که این مرتبه از برای اهل عصیان از مؤمنین است زیرا که غیر ایشان قابل نیستند و که نیستند شاید این شب هست و علاوه اوقات شریفه دیگر هم هست که خداوند مبادرت دارد در آن گناهکاران

فضیلت شب نیمه شعبان

مثل شبهای جمعه و روزهای آن که در هر ساعتی ششصد هزار گناهکار آمرزیده میشوند و مانند شبهای ماه مبارک رمضان و روزهای او و شبهای قدر و شب عید فطر و شب و روز عید غدیر و غیر اینها و شبهه نیست که اگر این اوقات نبود و فرضا یکشب هم بیش نبود باز هم گناهکاران از امم انبیا از گذشتگان و موجودین معلوم نیست که بعدد موهای چهارپایان و پشمهای ایشان باشند زیرا که تصور کن ببین که معلوم چه قدر انسانها و گاوها و شترها و قاطرها و موشها و حیوانات صحراها و دریاها چه قدر است و عدد مو و پشم و پشم هر یک چه قدر پس البته عدد آن زیاده است از تمام گناهکاران پس معنی حدیث چیست جواب گوئیم مراد اینست که رحمت الهی در این شب این قدر عمومیت دارد که هر گاه این قدر گناهکار میبود آمرزیده میشد پس اگر نباشد بوسعت رحمت الهی در این شب ضرری وارد نمیاید یا میگوئیم شاید عوالم دیگر باشد که در آنها گناهکاران نیز باشند که عدد اینها با آنها برابر میشود مجملا این دو شرافت که وسعت رحمت الهی این قدر و رد نکردن هیچ سائلی نسبت بزرگست حال شخص با هوش از این معنی پی میبرد باینکه آل محمد چه قدر محترمند که این اوقات این همه شرافت را پیدا کرده اند بواسطه فی الجمله تعلق بایشان اینست که در زیارت جامعه است اِن ذُکِرَ الخَیرُ کُنتُم اَوَّلَهُ وَاَصلَهُ وَفَرعَهُ وَمَعدِنَهُ وَمَأواهُ وَمُنتَهاهُ و اگر گوئی جهت اختصاص شب ولادت این بزرگوار باین شرافتها چیست بخلاف شب ولادت سائر ائمه علیهم السلام که مخصوص این شرافت در این شب مقرر شده جواب از دو جهت یکی بواسطه آنست اینکه در حدیث وارد شده است که ذکر حلقه در بهشت در بخود دادن در بهشت یا علی است بجهت اینکه اشاره باشد باینکه داخل بهشت نمیتوان شد مگر بمحبت ائمه و ایضا در احادیث بسیار وارد شده است که امر شده است بمحبت و مودت بآل محمد و اینکه حب ایشان ایمانست و بدون دوستی و ولایت ایشان نجات ممکن نیست که حاصل شود و حال اینکه خدا و رسول از ایشان افضلند پس سبب اینست که محبت ایشان لازم دارد محبت خدا و رسول را و ولایت ایشان لازم دارد توحید و نبوت را و اعتقاد بایشان منفک نیست از اعتقاد بآنها و چون این بزرگوار خاتم الاوصیا والائمه است اعتقاد بامامت آنجناب لازم دارد ولایت سایرین را و احترام آنجناب لازم دارد احترام سایرین را و همچنین اعتقاد بامامت و ولایت سایرین از ایشان لازم ندارد پس فی الحقیقه باظهار فضل آنجناب اظهار فضل سایرین شده است و باظهار مقام این بزرگوار اظهار مقام سایرین شده است پس لهذا بخصوص شرافت در شب ولادت آنجناب مقرر شده است که بدین واسطه شرافت آن بزرگوار واضح شود و بوضوح شرافت آن بزرگوار شرافت سایرین معلوم میشود و باعتقاد بامامت آنجناب اعتقاد بامامت سابقین هم حاصل میشود و این مطلب فی الجمله با تأملی واضح میشود و دیگر اینست که بالاجماع حضرات ائمه علیهم السلام هر یک کتاب الله ناطقند و هر یک از ایشان رمز نکته از کتاب الله است و صاحب مقام ایشان و مظهر فضایل ایشان و مروج امامت ایشان و مفصل احکام ایشان و ابراز کننده علوم ایشان کلاً این بزرگوار است با جمیع که این بزرگوار مظهر کمالات باطنیه ایشانست و در این بزرگوار ظاهر میشود شرافت کامله حضرات

که هر یک دارا هستند جمیع فضایل و شرافت را ولی بواسطه موانع وجه نسبتا ظاهر نشد و حکمت الهی اقتضا نمود که ظهور انها در این بزرگوار بشود و فی الحقیقه بولادت این بزرگوار همه متولد شده اند و امر همه در این شب کانه رایج شد و فضایل همه در اینشب نسبتا ظهور و جلال شد تا انتقام از ظلم کنند کان ائمه سابقین این بزرگوار میکشد بخلاف شبهای ولادت پیشینیان که اگرچه متولد شده اند در ان شبها ولی مدد و زیند اثار کامله وجود ایشان و معرفت در حق ایشان حاصل نشد ولی این جناب چنین نیست امده تا اظهار جمیع اثار در وقت خود و تمامیکه مقامات خود و اجداد طاهرین خود بمردم در اوان خود بخوبی بخواهی بفهمی شب ظهور و بروز امامت و با اثار خود و شب طلوع شمس ولایت با اشراقات و اضائت خود و صبح طلوع فجر با فواید خود این شب است لهذا این شرافت در این شب منفرد شد بیان واضحتر و مختصرتر این شرافت شب از برای طلوع شمس امامت است با اثار خود و چون این مرحله خاصه این بزرگوار است و در ما بقی چنین نبوده بواسطه موانع و حکم منظوره الهیه لهذا این شرافت در شب ولادت این جناب منفرد شد با بمعنی که اگر از سایرین هم مثل این بزرگوار شد بود هر اینه هر شب ولادت ایشان هم چنین میشد پس فی الحقیقه عید بزرگیست که در ان ممنون شد کسیکه از او ظاهر میشود اثار امامت و اثر افتاب ولایت دفع میشود میتابد بر اطراف عالم و مقامات باطنیه کلیه ائمه و ولایت در هر یک موجود بود ظاهر میشود لهذا این شرافت منفرد شد اما شبهای دیگر ولادت حضرات ائمه سلام الله علیهم اجمعین چنین نیست و در اینجا مطلب پنهانی دارم خواهان اظهار دارم میکردم ولی امید وارم که بالمنا حق باشد هذا لَا الله بِمَنِّهِ وَجُودِهِ و از اینجا این فقره که کسا دیبا کردم در جهت فضل این واضح شد که نامیکه اورا شب برات براه میبینند اگرچه شب برات موثق بودن راست چنانچه از بعضی از احادیث هم مسموع شده اگر داوی عرض کرد که مردم میگویند که شب برات شب نیمه است فرمودند دروغ گفته اند شب برات شب قدر است ولی از پاره از اعمال وارده در ان چنانچه خواهید فهمید انشاء الله استنتاما میشود که این شب را هم مدخلیتی در تقدیر هست و مفضلتها احقر از مشارکت این لیله شریفه بالیلة القدر در قضایا چنان مینماید که این شب را هم مشارکتی در تقدیر هست و علی ای حال شاید تقدیر اجمالی در اینشب باشد و تفصیلی در شب قدر یا بعضی در اینشب و بعضی در باقی با نزول در لوحی در اینشب و نزول در لوح دیگر در ان شب الله یعلم و بنا وجه نامیدن او بشب برات ان باشد که براتی از اتش که اهل ایمان در این شب چنانچه مقتضی حدیث سابق است که با تعدد گناه امرزیده میشود و شبهه نیست که اگر همه اهل ایمان امرزیده شوند با تعدد نیز رسد و شنیده از بعضی که ذکر کرده اند که نامیدن این شب را بشب برات بجهت انست که در شب سیزدهم ماه شعبان جبرئیل برات ازادی ثلث از امت را اورد و جناب رسول قبول نفرمودند و شب چهاردهم برات ازادی دو ثلث را اورد باز انجناب قبول نفرمودند و شب نیمه برات ازادی کل را اورد و حضرت قبول فرمودند و ندیدم این حدیث را در کتب معتبره و دور نیست که عام باشد مجملا از بیان احقر واضح شد مرتبت اینشب که معلوم شد که اینشب با مثل شب قدر است یا تالی اوست در فضیلت و چون از بیانات ائمه سابقین مشهور شده بود

برخلفاء جور و اتباع ایشان واضح شد که دوازدهم ایشان انتقام میکشد و اظهار حق را میکند و باطل و اهل انرا نابود میکند و حق و اهل او را اظهار میکند و منتهی نمیشود انچه پیشینیان شده اند و بعلاوه بکه خداوند بایشان داده است دفع دشمنان میفرماید لهذا مثل فرعون و نمرود در مقام اطفاء نور ان بزرگوار بوده اند و عازم بر کشتن انجناب در طفولیت بوده اند لهذا خداوند حمل انجناب را مثل ابراهیم و موسی مخفی داشت که اطلاع بر ان پیدا نکنند که در مقام هلاکت انجناب برایند چنانچه از حکیمه خاتون مرویست روزی بمجلس شریف امام حسن عسکری رفتم و زمانی از کلمات شریفه ان بزرگوار مستفیض شدم و بعد از ان خواستم بروم فرمودند ای عمه امشب نزد ما باش که خلف ال محمد متولد میشود و ان شب نصف شعبان بود گفتم یا ابن رسول الله از کدام زوجات فرمود از نرجس گفتم علامت حمل بر وی ظاهر نیست فرمود ابعه مثل او مثل ام موسی کلیم است که تا وقت حمل بر او ظاهر نبود تا وقت زائیدن پس انشب با امر انجناب در انخانه بیتوته کردم و قریب بنصفه شب برخواستم و وضو ساختم و مشغول نماز شب شدم و چون از نماز شب فارغ شدم چنان گمان بردم که صبح نزدیک شده با خود گفتم صبح عنقریب طالع میشود و ان بعد هنوز طالع نشد ناگاه صدای ابو محمد را شنیدم که گفت العجلة مکن ساعتی صبر کن من از خجالت خود منفعل شدم و از اطاق که شب در انجا بودم بیرون امدم و متوجه ان اطاق شدم که نرجس در انجا بود چون بدر اطاق رسیدم نرجس استقبال من کرد نزدیک من امد در انوقت رعشه بر بدن نرجس افتاده و مضطرب بود او را در بر گرفتم و بسینه خود ملصق کردم بعد بیرون خانه اش بردم و قل هو الله احد و انا انزلناه و ایة الکرسی بر او خواندم ناگاه شنیدم که ان طفل در رحم در خواندن با من موافقت میکرد و چون نرجس بر زمین نشست دیدم که خانه روشن شد و ان هلال اوج سعادت از افق رحم نرجس طالع شد نور او ساطع شد و بجانب قبله متولد گردید و در ان حال زانوهای مبارک بر زمین نهاد و حضرت واجب الوجود را سجده کرد پس ان بزرگوار را بر داشتم و در بر گرفتم در حالتیکه پاک و پاکیزه بود و در ان حین اواز ابا محمد را شنیدم که میگفت ای عمه قرة العین مرا بیاور پس انعینه گلشن سعادت را بنزد والد ماجدش بردم و انحضرت او را از من گرفته بر ران راست خود نشانید و زبان معجز بیان خود را در دهان او نهاد و ان خلف صدق زبان ابی محمد را میمکید اذان در گوش او گفته دست بسرش فرود اورد و بزانوی خود نشانید گفت انطق یا بنی باذن الله یعنی ای پسر من سخن گوی بفرمان حق پس حضرت صاحب الامر تکلم نمود و گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا کَانُوا یَحْذَرُونَ بعد از ان گفت صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی وَعَلِیٍّ الْمُرْتَضَی وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالْحَسَنِ الْمُجْتَبَی وَالْحُسَیْنِ الشَّهِیدِ بِکَرْبَلَا وَعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِیِّ بْنِ مُوسَی وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ ابی حکیمه روایت میکند که در انوقت که خلف ال رسول تولد نمود مرغان سبزی دیدم که بر اطراف خاطر ان میکردند حضرت امام حسن عسکری نظر بیکی از مرغان کرد و او را نزد

خود صلیبت گفت این فرزند از حمید مرا نجابت نما تا آنوقت که حقتم رخصت دهد از اظهار شانش
این آیه کریمه را تلاوت فرمود اِنَّ اللهَ بالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً گفتم یا ابن رسول الله عجب
مرغان خوش رنگ و طایران خوش آهنگند فرمود این مرغان سبز که می‌بینی ملائکه رحمتند و آن مرغ که
بان سفارش فرزند دلبندم را نمودم جبرئیل است بعد از آن ابومحمد فرمود بعمه این فرزند را ببرد مادرش
برسان کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَلا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ اَنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَلکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ پس امر بحضرت آن نور حدیقه
نبوت بعد از آن را بمادرش رسانیدم و حکیمه خاتون گفت که در آنوقت که متولد شد بعد از طهارت دالوک
ختون و دو نشان یافتم ختنه کرده متولد شده و بر بازوی راستش نوشته بود جاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ اِنَّ
الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً تمام شد مقصود از ذکر این حدیث بیان فضیلتی از فضائل آن بزرگوار بود و بیان مخفی بودن آن جناب بود
حتی حمل آن جناب معلوم نبود بجهت حفظ آن بزرگوار و مخفی نماند که در ولادت هر یک از ائمه طاهرین عجائب
بسیار ظهور رسید که در کتب مناقب مذکور است چنانچه عجائب ولادت جناب ابی عبدالله مشهور است از آنجمله
جبرئیل با ملائکه زمین که تهنیت جناب رسول هم چنین نجات یافتن فطرس در دار دنیا و [illegible]
آن بزرگوار و هم چنین آمدن لعیا حور بقابلگی آن جناب با چندین هزار حور دیگر اما وقتیکه لعیا حور بر فاطمه وارد
شد دید حجره آن مظلومه فرشی نبود که در زیر پای لعیا بیندازند زیرا که در خانه جناب امیر فرشی نبود جز یک پوست
که شبها با فاطمه بر روی آن میخوابیدند و بالش ایشان از پوست بود که در آن لیف خرما کرده بودند و روز بر پشت
آن پوست شتر ایشان علف میخوردند همینکه لعیا وارد شد گویا آن مظلومه خجل شد نزد او بجهت نبودن فرش خطاب
شد بجبرئیل که ببر یکی از فرشهای بهشتی را از برای فاطمه و بینداز از برای لعیا که حبیبه ما خجلت نکشد جبرئیل
آورد و لعیا بر روی آن قرار گرفت و مشغول قابلگی جناب ابی عبدالله شد همینکه نور جمال آن بزرگوار از افق رحم
فاطمه طاهره ظاهر شد لعیا نگذارد که آنجناب بروی زمین بیاید و آنجناب را گرفت در آغوش خود قلب شیعه
مشتعل میگردد اینجا لعیا مبادا نمیگذارد که بدن صحیح ابی عبدالله بروی زمین بیاید اما عصر روز عاشورا این بزرگوار با بدن
پاره پاره از اسب بر زمین قرار گرفت با لب تشنه شکم گرسنه جگر داغ دیده یکی نیامد بدن او را در آغوش گیرد
بلکه از اطراف و جوانب انواع جراحات بر او وارد میشد از بسکه ضعف بسیار داشت حالت نشستن نداشت گویا
خاک گرم کربلا را جمع نمود و سر خود را بر روی خاک نهاد چرا خاک را جمع نمود گویا از برای اینکه تیرها بر بدن
مبارکش زده بودند بر بدن مطهرش فرو رفته اگر جمع نمیکرد زمین بلند شود و آن تیرها بر بدن مبارکش
فرو رود یا مولای یا ابا عبدالله چه قدر غریب بودی این قدر میتوانند جگرهای ما که از خیمه گاه تا قتلگاه مسافتی بود
و علیا نوحه‌ها میکردند که یا ابن [illegible] بلکه همه در آن خیمه مضطرب و مشوش و تشنه و گرسنه داغ دیده
و اسیر و نالان که کجا بود اَللّهُمَّ الْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَیْنِ وَاَصْحابِهِ [illegible] مطلب چون دانستی شرافت
این شب را پس مناسب است که در این مقام در آن نکته بیان جهت اختفاء و غیبت آن بزرگوار است چون بعضی از

اصحاب مذکور است مبین مجملا معلوم میشود بیان آنست که مشیت الهیه اقتضا کرده است که عدد
ائمه دوازده باشد نه زیاد و نه کم بوجوه بسیار که حال مقام ذکر آن نیست لکن بجهت تیمن چهار وجه ذکر میشود
اول اینکه چون کلمه توحید که لا اله الا الله و کلمه نبوت که محمد رسول الله است هر یک دوازده
حرفست و ائمه چون مبین حقیقت این دو چیزند لهذا باید عدد ایشان دوازده باشد تا عدد مبین و مبین
مطابق باشد دویم چون عدد خلفاء انبیاء سلف دوازده بود عدد اوصیا و خلفاء این جناب هم مقرر شد
که دوازده باشد تا مطابق باشد سیم اینست که چون قوام ظاهر عالم بسیر آفتاب و ماهست در دوازده
برج که بر یاد دیگر آن نظم عالم مختل میشود و معلوم است که قوام باطن عالم بوجود امامست پس مقرر شد
که آفتاب ولایت در دوازده نفر سیر نماید که مطابق باشد عدد آنچه قوام باطن عالم باوست با آنچه قوام
ظاهر عالم باوست چهارم عدد ماههای سال دوازده است مقرر شد که عدد ائمه هم دوازده باشد وغیر از
اینها وجوه دیگر هم ذکر کرده اند و بالجمله آنچه از اخبار مستفاد میشود عدد ائمه باید دوازده باشد نه زیاد
و نه کم وجود ثانیه این مرحله را باید دانست که این بزرگوار مامور است باحکام واقعیه حقیقت امور عمل نماید نه بظاهر
مثل آباء طاهرین خود زیرا که اصحاب ایشان را نماید مقامات ایشان را ظاهر نماید والا حمل احکام واقعیه
نخواهد بود زیرا که دیگری نیست که اظهار نماید یا نقاص نماید زیرا که ختم امامت با این بزرگوار شده است و معلوم است
که مردم طاقت واقع امور را ندارند زیرا که بسا هست بعضی قاتلند بعضی خانهای ایشان غصب و بعضی اموال ایشان
غصب بعضی اولاد زنا باشند بعضی کفار باشند بعضی زنهای ایشان حرامست و هکذا و هرگاه امام حقیقت امور
امور را ظاهر نماید بخواهد بحقیقت واقع رفتار نماید واضح است که مخالف با هواهای خلق است و البته تمکین نمیکنند
و شورش میکنند پس باید در این جا یا بقوه باطنیه با ایشان جهاد کند بقتل در دادن ایشان را یا کشته شود یا تغییر طرز
و بظاهر با ایشان مماشات نماید پس اگر بکشد ایشان را دفعه هر یک مؤمنین بسیار هستند که کشتن ایشان لازم
نیاید و اگر کشته شود زمین خالی از حجت میماند و او را بدل نیست زیرا که ختم امامت باین جناب
شده است و بوجوهی که ذکر شد وغیر آن نباید عدد ائمه زیاده از دوازده باشد و اگر بخواهد بظاهر با ایشان رفتار
نماید تکلیفا و نیست پس لابد باید غائب شود تا وقتیکه مصلحت در جهاد و کشتن معارضین باشد پس خوب بفهم
آنچه میگویم عزیز من امر این بزرگوار خالی از چهار قسم نیست یا باید ظاهر باشد و با مردم بطرز ظاهر رفتار نماید یا آنکه
ظاهر باشد و بباطن رفتار نماید و معارضین را بکشد یا ظاهر باشد و بباطن حکم کند و همینکه معارضین
بر سرش هجوم آورند تسلیم کند و کشته شود یا باید که غائب شود و تصرف نکند اول تکلیف او نیست بجهت آنکه باید
حقیقت امور واضح شود و احکام واقعیه بیان شود وغیر از آن بزرگوار کسی نیست که ظاهر نماید دویم باعث اتلاف چند
کرور از مؤمنین است که از اصلاب آنها آمده و میاید سیم باعث خالی شدن زمین از حجت است و باید از حجت خالی
نباشد که سبب نزول رحمت و منع بلاها از خلق باشد زیرا که اگر بنده کاملی از جانب خدا در میان خلق نباشد که استحقاق

نزول بارانها و برکتها باشد مرا به این عقیده خلق را میسود اند همه ابا یند باران وجود و بزرگی طاعت و عبادت
فراموش نماید این معصیت دیگران را و معاشرت نماید با ان مثل القشها را چنانچه خسوف و کسوف و سپیده که از خلق چون غیبت
چیزی ظاهر نمیشود پس اینستکه وجود امام لطف است مانعی ندارد و باید باشد لا محاله پس اگر کشته شود چون خاتم و لایت برای
از برای و نیست بهمین از امام و حجت خاتم میشود پس معین شد چهارم که غایب شود و اگر کسی ظاهر باشد هیچ تصرف
نکند کو نمیم لا محاله باید نفعها میکشند او را مثل ابا طاهرین او که بسیاری از ایشان بهیچ امری کار نداشتند و گوشه را گرفته
بودند و مشغول عبادات حضرت حق جل شانه بودند مثل سید سجاد و امام موسی کاظم و بعضی دیگر علیهم السلام
و مع ذلک انها را شهید کردند اینست که جز بودن و غایب بودن قسم دیگری نیست خوب بفهم انچه نوشتم تا نفع این
از تو نشود و لکن حال اینکه اگرچه غایب است ولی قطع نظر از برکات باطنیه آن وجود مبارک که بعینه مثل فواید افتاب است که
زیر ابر باشد فواید ظاهریه هم چون فریاد رسیها که از مؤمنین خاص میفرماید بسیار از انها در کتب مناقب مذکور است
ولی بجهت تیمن باین حکایت اکتفا میشود چنانچه از جعفر بن محمد بن قولویه روایت میکند که در سال سیصد و هفده
کان سالی که قرامطه حجر الاسود را بعد از اینکه از رکن بیت الله برده بودند و بعد از آن رد نمودند میخواستند که
در موضع خود نصب کنند در آن سال من به بغداد رسیدم و تمامت همت من باین مصروف بود که خود را بوقتی بمکه برسانم
در واضع الاسود در مکان خود به بینم چه در کتب دیده بودم که البته معصوم و امام وقت او را بجای خود نصب میکند چنانچه در
زمان حجاج امام زین العابدین او را نصب نمود اتفاقا بیمار شدم بیماری صعب چنانچه امید از خود قطع کردم و دانستم که
باین مطلب نمیتوانم رسید ابن هشام نامی را نایب خود کردم و عرضه داشتی نوشته مهر بران نهادم و در انجا از امام
عصر سؤال نموده بودم و اینکه در این مرض از دنیا خواهم رفت یا مهلتی هست و با و گفتم که از تو التماس دارم که سعی بلیغ
نمائی و هر کسی را به بینی که حجر الاسود را بجای خود نهاد این رقعه را باو برسانی ابن هشام روایت کند که چون بمکه رسیدم
دیدم که خدام بیت الله عازم بر آنند که حجر را نصب نمایند مبلغی کلی بخشیدم بکسی از خدام دادم قبول کرد تا که مرا نزد او بدند
در انجا ادا دهند و کسی را با من همراه کردند که از من خبردار باشد و ازدحام خلق را از من دور کند هر که از [illegible]
فوج فوج میامدند که حجر را بجای خود بگذارند و هر یک که آن حجر را بجای خود میگذارد میلرزید و مضطرب
و هر حیله که میکردند قرار نمیگرفت و میافتاد و جمیع مردمان در این واقعه حیران بودند [illegible]
ناگاه دیدم سبزه رنگی از جانب مسجد الحرام با وجاهت تمام متوجه بیت الله الحرام شد چون نزدیک رکن حجر رسید
حجر الاسود را استلام کرد و حجر را بدستهای خود برداشت و در محلی که اول بود گذاشت و حجر بجای خود قرار گرفت و قرار یافت
از خواص و عوام صدای تکبیر مسجد الحرام بر آمد آن جوان از میان خلق بیرون آمد من از جای خود برجستم و چشم بر وی
دوختم و در عقبش براه افتادم و از کثرت ازدحام و از اینکه مبادا از من غایب شود و بسبب دور کردن مردم و بردن
چشم از او نزدیک بود که عقلم زایل شود تا اینکه اندکی هجوم خلق کم شد دیدم که ایستاد و بمن ملتفت شد و فرمود
بده چه در دست داری آن رقعه را دادم بی آنکه در رقعه نگاه کند و بخواند فرمود او را از این علت خوفی و ضرری نیست بعد از سی سال

دیگر او را با بیمار توجه دارد الا امیر خواهد شد چون این حال را مشاهده نمودم مرا لرزه در بدن شوق متحیر
گریه دست داد تا چشم گشودم آنجوان را ندیدم و بعد از آن خبر بابوالقاسم رسانیدم و ابوالقاسم تا سال سیصد
شصت و هفت زنده بود و در آن سال وصیت نمود و قبرم را مهیا نموده منتظر فوت باشید و دستانکه معلوم امد
میگفتند که ما امید شفا را داریم و ناخوشی تو اینقدر ها نیست گفت نه چنین است علامتی که بمن داده اند رسیده
بعد از این است که بجانب خود بیست و در این مرض برحمت حق واصل گردید مقصود از ذکر این واقعه اینستکه وجود
این بزرگوار با غیبت هر تصرفی که از این قبیل باشد میکند فواید عمده بر آن مترتب است و از فواید عمده تولد این
بزرگوار است در شب با اینکه بعض نوشتن نبود بلکه در کتاب منهاج العارفین و غیر آن مذکور است و اما مقام
که در این شب چه باید کرد اما ادعیه آن پس بسیار است در کتب ادعیه مذکور است و شب برات بودن در اخبار شیعه
چیزی درست بدست نیست بلکه از بعض اخبار چنان ظاهر میشود که این برات بودن از عامه است چنانچه در حدیثی
مذکور است که راوی عرض کرد که مردم میگویند یعنی عامه میگویند که شب برات شب نیمه است حضرت فرمودند
که دروغ گفته اند شب برات شب قدر است و دور نیست که برات گفتن بواسطه آن باشد که در این شب عموم رأفت و
رحمت خداوند بر آن ازادی همه بندگان مرحمت میفرماید و علی ای حال برات بودن این سه روز اصلا وجهی ندارد
و راهی مخصوص از برای خیرات اموات نیافته ام بلی چون امشب و فردا روز و شب شریفی میباشد و رحمت الهی واسع
بجزئی سببی میامرزد بندگان را پس البته خیرات هرچه بشود از برای اموات بسیار خوب است که بجزئیهای
جزئیه خداوند عفو میفرماید از اموات پس هرچه بشود بسیار خوب است و از بعضی اعمال وارده در آن چنین ظاهر میشود
که امشب را مدخلیتی در تقدیر امور هست و دور نیست که اجمالا از تقدیرات با بعضی تقدیرات در آن شب است بالجمله در این
وارد است که بعد از نماز مغرب با کسی سخن نگفته این دعا را بیست بار گریه بخوانند نه بمیرند تا سال آینده و دعا اینست
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انک علیم ذو اناة و لا طاقة لنا بحلمک یا الله یا الله یا الله الامان الامان من
من الطاعون و الوباء و موت الفجاءة و سوء القضاء و شماتة الاعداء ربنا اکشف عنا العذاب انا
انا مؤمنون برحمتک یا ارحم الراحمین و ایضا از سید اسمعیل بحرینی از تلامذه مرحوم میرداماد است نقل
کرده که از اسرار محروسه ما است که هر کس در نیمه شعبان بیست یک هزار دانه از آن گلبرنه سوره قل هو الله
را با سه تیر صلوات بخوانند و [illegible] بخورند و هر یک [illegible] هفت المنکر بخورند در آن سال از جمیع امراض
و اسقام و اوجاع و وباء و طاعون و مفاجاة و امثال آن محفوظ بمانند و زنده بمانند تا سال آینده و مجرب نمانده که
این بخورند در شب نیمه خورده شود و خواندن سوره و صلوات هر گاه در روز چهاردهم باشد اما در شب نیمه
عیبی ندارد و ایضا وارد است که در شب نیمه مویز دو خطی را [illegible] بجوشانند و در آن [illegible] دعا را سه مرتبه
بر آن بخوانند هر کس دو کوزه از آن آب بنوشد در آن سال از جمیع بلاها محفوظ باشد و دعا اینست اللهم صح
جسمی و اکتب فی السعداء اسمی و حببنی فی قلوب الصالحین و عظمنی فی عیون الصالحین و اصرف عنی شر جمیع الظالمین

و تحمیلك یا ارحم الراحمین و ایضاً در این شب سه سوره یس بخوانند یکی بقصد زندگی و یکی بقصد رزق
و یکی بقصد توانگری و ایضاً در این شب صد بار از سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر را صد مرتبه
بگوید که در حکم دادن شده است گناهان او آمرزیده شود و حوائج او برآورده شود خواه از خداوند بخواهد دنیوی
خواهد و ترك نكند و در این شب صلوات را اقلاً هزار مرتبه و ثواب را هدیه نماید از برای امام زمان و سوم
شخص با نجابت و غفران ذنوب و اصلاح امور او ... و دفع شدائد و دفع هموم و غموم و آلام و اگر هزار و چهارصد
مرتبه بفرستند و ثواب را هدیه نماید بارواح مطهرات منورات چهارده معصوم بجا زیاده هست در فضائل
و دعا کنند که در این شب جناب امیرالمؤمنین بکمیل بن زیاد تعلیم فرمودند البته بخوانند دعا اصل اعمال جوع
ادعیه نماید و عمده اینست که مواظب و مراقب باشند و تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار را بسیار بفرستند که از فوت شدن
شب محروم نباشند که حقیقة بسیار تفاوت میخواهد که کسی در این شب آمرزیده نشود و از جمله وسائل آمرزش
خود و اصلاح امور و قضاء حوائج دانند خیرات از برای اموات و نه بنحوی که داب اهل این زمانست که حلوا
با نان بو پاشند و باحرماتیکه تکه دانه دانه میدهند باراذل و اوباش که سر راهها هستند بلکه اگر میخواهند
خیرات نمایند این پولی که صرف این میهمانی نمایند در پیش چند نان با حلوای درست مثلا فقیری را بدهند که
او و عیال او را سیر نماید یا جمعی از مؤمنین را بخانه خود ضیافت طلب نمایند و ثواب و سرا از برای اموات مقرر دارند
یا قدری پول بفقیر بدهند او و عیال او را دعا خواهند ... نماید با نان و خورش در خانه او بدهند که با عیال
صرف نماید یا طالب علمی را در حجره خود ضیافت نماید یا بقصد رد مظالم از برای میت تنقل یا بدهند یا
بقصد میت بدهد و عمده همان نیت است و دیگر بجهت فضل میخواهد ثواب بر قصد بعد مترتب میشود همان
که در دادن نیت کند که این کار را از برای فلان میت بجا میاورم قربة الی الله و بخصوص ...
که هرگاه شخصی بنیت مؤمنی تصدق بکند حضرت جبرئیل را امر نماید که با هفتاد هزار ملك نزد قبر او بروند و
هر یك طبقی در دست دارند از نعمتهای الهی هر یك باو میگویند السلام علیك ای ولی خدا این هدیه
فلان مؤمن است از برای تو پس قبر او روشن میشود و هفتاد هزار شهر در بهشت باو کرامت میفرماید و هزار حور
باو تزویج میفرماید و هزار حله باو میپوشانند و هزار حاجت او را روا میکند و از حضرت صادق منقول است
که بسا باشد میت در تنگی و شدت بوده باشد حق تعالی باو وسعت دهد و تنگی او را از او بر دارد پس باو گویند
که این فرحی که بتو رسید بسبب نمازیست که فلان برادر مؤمن برای تو کرد و ... دو میت را در دو رکعت نماز
میتوان شریك کرد فرمود بلی فرمود که میت شاد میشود بآن که برای او برند و فرمود که بر میت داخل میشود در قبرش
نماز و روزه و حج و تصدق و سایر عملهای خیر و دعا و ثواب این اعمال برای کسی که کرده و برای مرده هر دو نوشته شود و بالجمله
این عمل بسیار خوب است که انسان مضایقه کند از بجا آوردن اعمال خیر از برای اموات و حال آنکه نقل کرده در بعضی از کتب
که شخص مؤمنی در قبرستان عبور کرد و چون نیمه شب شد دید که اموات هر یك از قبر بیرون آمده و از برای هر یك چراغی

و طبقی و از نعمتهای الوان حاضر شد پس هر یك چراغ و طبق خود را گرفته خوشحال بمنزل خود رفتند مگر جوانی
در یکی گوشه سر فرو برده مکدر و محزون گفت بنزد او رفته گفتم ترا چه حالتست که تو همی بینی گفتم مگر کسی را
نداری گفت مادر و پدری دارم لیکن بمن در خشم است و در فلان محله و فلان خانه نشسته اند سلام مرا باو برسان و بگو
ای مادر دو بار یکی قبر و عذاب من صورتم تغییر یافته ... بر من رحم کن و برای من چیزی صدقه کن چون
صبح شد بجستجوی مادر او رفتم و کیفیت خانه را ... و سلام او را بوی رسانیدم مادرش گریه
و کیسه زری نزد من حاضر ساخت و گفت بیت فرزندم اینها را صدقه کن چنان کردم شب دیگر او را خوشحال
شاد دیدم آنجوان گفت مادرم را بگو بمن رحم کردی خدا بر تو رحم کند مرا از عذاب نجات دادی خدا ترا از آتش
نجات دهد مجملا البته اموات را هر وقت باشد بخیرات بهر چه و هر قدر باشد یاد کن که از برای شما و ایشان
هر دو نافع است و بنحوی که عرض کردم یك کار در سنا اگرچه او را از برای چند نفر هدیه نمائی و اگر بزیارت
قبور مؤمنین بروی که از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین رسیده وقت ورود سلام کن بطریقیکه از
ایشان رسیده از جناب امیرالمؤمنین ع مرویست که چون داخل قبرستان شوی این سلام را بنمائی حق ثواب
عبادت پنجاه ساله باو بدهد و گناه پنجاه ساله از او و پدر و مادرش محو کند بسم الله الرحمن الرحیم السلام
علی اهل لا اله الا الله من اهل لا اله الا الله یا اهل لا اله الا الله بحق لا اله الا الله کیف وجدتم
قول لا اله الا الله من لا اله الا الله یا لا اله الا الله بحق لا اله الا الله اغفر لمن قال لا اله الا الله
واحشرنا فی زمرة من قال لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و از جناب امام حسن ع مرویست
که هر کس داخل قبرستان شود و بخواند این دعا را حق تعالی بعدد همه خلایق از زمان آدم تا قیام قیامت حسنات از برای او بنویسد
اللهم رب الارواح الفانیة والاجساد البالیة والعظام النخرة التی خرجت من الدنیا و هی بك
مؤمنة ادخل علیهم روحا منك و سلاما منی و از جناب رسول ص مرویست که هرگاه مرور کند بر قبرستان
مسلمین بگوید لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر دوست
فرماید خداوند ... آن قبور را ... این کلمه را و بنویسد از برای او ده هزار حسنه و
بلند کند از برای او در بهشت هزار هزار درجه و محو کند از او هزار هزار سیئه و چون سلام کردی
و این دعا را خواندی بخوان البته یازده مرتبه سوره قل هو الله احد را و ثواب او را هدیه نما از برای اموات
کل مؤمنین و مؤمنات بعدد ایشان از برای تو حسنه نوشته میشود و بخوان یازده مرتبه دیگر و هدیه نما از
برای اموات خصوصا آن قبرستان که در آن وارد شدی بعدد هر کس در آن دفن شده از برای تو حسنه نوشته شود
و اگر بخوانی سوره یس را چهل روز عذاب از اهل آن قبرستان تخفیف میفرماید و وارد شده که هر که
آیة الکرسی بخواند و ثواب آنرا هدیه اهل قبور کند حق تعالی بعدد هر حرفی ملکی خلق کند و تسبیح گوید برای
او تا روز قیامت و دیگر بر سر قبر شخص مخصوصی بخوانی فاتحه بخوانی یکمرتبه و ... قل هو الله ثواب یکختم قرآن

داردبا الحمد و چهار قل هو الله ثواب ختم قرآن دارد و در احادیث متعدده وارد شده خواندن
هفت سوره انا انزلناه که اگر چنین کند خداوند او را صاحب بهره بهره ببامرزد و او را از ترس بزرگ در روز
قیامت ایمن فرماید و پیغمبر شما زیارت اموات را خصوص والدین خود را خصوص در روز جمعه که هر کس
زیارت کند قبر والدین یا یکی از ایشان را در روز جمعه نوشته شود از برای او ثواب حج مقبول و مبادا که
بگذری از قبرستان بدون سلام و دعا و در حدیث از جناب رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود یا علی
چند چیز از جهالت است اول ترک دعا و والدین خود و هر روزه نخوانند و در زیارت بعد دعا و سلام از اهل قبور
گذشتن ستم در مسجد دو رکعت نماز نکردن و گذشتن چهارم از عالم و همسایه تعلیم دین نکردن پنجم
جوانی را بغفلت ضایع نمودن ششم حرمت پیران نداشتن هفتم اجابت دعوات حلال را نکردن هشتم
سیر خوردن با همسایه گرسنه نهم پیش از نماز جمعه از شهر بیرون رفتن و در احادیث معتبره وارد شده که
هر کس دست رسی بزیارت ما ندارد پس زیارت نماید صالحین شیعیان ما را و از این احادیث چنین مستفاد میشود
که زیارت صالحین شیعیان ایشان زیارت ایشانست و باید همچنین باشد زیرا که شیعه از اشعه انوار
ایشان خلق شده است و زیارت شعاع چیزی زیارت صاحب شعاع است علاوه بر اینها باید دانست که این ایام
در معانی دیگر هستند و بسیار است که بفاتحه خوانی مومنین از برای ایشان و دعا در حق ایشان امر زیده
میشوند زیرا که این ایام و لیالی جمعه که ابواب رحمت الهی گشوده است بسیار رحمت الهی در این اوقات
فرود میآید باطنا معلوم شده احوال اموات هم معلوم علاوه بر ایشان علاوه بر اینها همسایگان را
ممکن است بعد از نوحه ها فتح سازند کان یاد تو میکنند این سفر پیشکه همه در پیش داریم و باید که ما
دائما نیکی بخواهند که در حق گذشتگان تا احسان کنند در حق تو آیندگان چنانچه جناب رسول صلی الله
در اواخر عمر خود مامور شدند که بقبرستان بقیع روند و از برای اهل آن مقبره استغفار کنند پس حضرت
دست امیرالمؤمنین را گرفت و با بعضی از خواص صحابه بقبرستان بقیع رفتند و زمانی طولانی در آنجا مکث
نموده از برای اهل مقبره دعا و استغفار نموده و آنگویند حضرت اینقدر استغفار و طلب آمرزش از برای اهل
آن مقبره کردند که من آرزو کردم که کاشکی از اهل آن مقبره بودم ای پدر فلان پیغمبر مهربانی بود از ام سلمه مرویست
که در شب نیمه شعبان در روزیکه نتوانستند بمسجد تشریف بردند من در گوشه ایستاده بودم و آن
بزرگوار با پروردگار در مناجات بود و در ماه شعبان چند بیرون در کار عرض میکرد چون گوش فرا
داشتم شنیدم که میگوید الهی امیدوار از آتش و رخ نجات دهی و حبا فاطمه را با ایشان مهلا و آسان کن پس
بنا گذاشت که بعد از آنکه این بزرگوار در حق امت مهربان است ما امت روسیاه هم در انبوهی سلیبی با بین
بزرگوار شویم و دست بدامان او افکنیم و اشک در مصیبت آنجناب جاری نمائیم و آنجناب را شفیع خود نمائیم
شاید در آن روز رحمت شامل حال ما شود فکر کن چه قدر صدمات با آنجناب رسید و همراه من با باب آفت و حمت

متحمل شد در احوال ارتحال خود با وجود شدت المصائب مبارک بست و تکیه بر دوش جناب امیر و فضل بن
عباس نمود بتکلف بمسجد آمد و بپله اول منبر نشست و مردم جمع شدند پس خطبه مشتمل بر حمد الهی خواند پس گفت
ای یاران میبینم که از میان شما بیرون میروم و رفته ام و چون از شما جدا شوم مرا فراموش نکنید بدل از من جدا
نشوید دعایت و احترام اهل بیت مرا بجا آورید از کفته ایشان تخلف ننمائید هر یک از مهاجر و انصار
را در حق یکدیگر سفارش فرمود پس فرمود ایها الناس من چگونه پیغمبری بودم برای شما در راه خدا جهاد
کردم و دندان مرا شکستند و رخساره مرا خون آلود نمودند رنج و بلا کشیدم و از سفیهان و جاهلان قوم
عظیم کشیدم و بر گرسنگی صبر نمودم و نیز از امت را بر خود و اهل بیت خود ترجیح دادم همگی یکدفعه گفتند
نعم الرسول انت بلکه پیغمبری بودی در راه خدا صبر نمودی و جهاد کردی و ما را بجاده هدایت نمودی و از بلا
باز داشتی جزاک الله عنا خیرا خداوند تو را جزای خیر دهد یا رسول الله ما هم عرض میکنیم بحق ذات
اقدست یا حبیب سولی بود که شکنبه شتر بر سرت ریختند خاک بر سرت ریختند صبر کردی پیشانی
نورانیت را مجروح نمودند خون بر محاسن مبارکت جاری شد نفرین نکردی و از همه این صدمات گذشته چه خواهی
دنیا نیکه بر قلب مبارکت زدند تحمل نکردی تا اینکه جهاد کردی حق جهاد و با اینها اکتفا نکردی تا راضی شدی برای اولاد دلبند
بیناکه کنه کاران امت نجات یابند شنیدیکه جبرئیل خبر داد که چه میکنند در حق اولاد تو تا اینکه اگر بخواهی دفع
میشد نمودی اهتمام کنه کاران و صحه انها را بر صدمه امت مقدم داشتی راضی شدی که در پهلوی دختر تو زنند
تا زیانه بر بازوی او بزنند دست بر گردن شوهرش نمایند آتش بر در خانه اش بزنند زهر بکام حسن بریزند
پاره پاره جگرش بر روی طشت ریخته شود راضی شدی فرزند دلبندت ابی عبدالله علیه السلام با لب تشنه و شکم گرسنه خود
و کشته شود در زمین کربلا پاره پاره شوند سرها بنیزه ها زده و در شهرها جولان دهند دختران بیکس
با سیری مانند اسیران ترک و زنگبار ببرند در کوچه ها و بازارها بگردانند در خرابها منزل دهند
در مجالس نامحرمان با سرهای بی چادر حاضرشان کنند طمع بکنیزی ایشان نمایند در پیش روی ایشان سرهای
برادران جوانانشان بر سر نیزه باشد فرزند بیمارت غل در گردن دست بسته بر شتر برهنه از کربلا تا شام
با سیری و برند و آبی فرشی به غذای بسامان بی غذا بی نگهبان یا رسول الله راضی شدی همه بشود اما امت تو
با آتش نسوزند صلی الله علیک یا رسول الله اما چه قدر بد امتی بودند که از یکجرعه آب فرزند تو مضایقه
کردند از آب محرم کردند تو فریبان مخمورانیشد عزت خیمه کربلا اروا حنا لکم الفدا و حشرنا الله معکم فی
یوم الجزاء بحق سیدنا و بمکرمی التنهار المعصومین رب العالمین مجلس چهلم که چهارم از چهار مجلس در
موعظه روز عاشوراست بسم الله تعالی والفجر ولیال عشر والشفع والوتر ترجمه ظاهر آیه شریفه قسم
که صبح صادق باشد و شبها ده گانه که شبهای دهه ذی الحجه باشد بنا بر بعضی تفاسیر و شفع که نماز شفع

در تفسیر فجر

باشد و شفع و وتر ظاهر و واضح است که حقتعالی را چه حاجت بقسم در آنچه پیغمبر باید شناخت و لیکن تمام
علت این قسمهائیکه در کتاب مجید پروردگار حمید یاد میفرماید واضح کردن مقام آنهاست که در نزد خداوند
محبوبست زیرا که واضح و ظاهر است که قسم بمحبوب خورده میشود پس واضح میشود از این قسمها که فجر و لیالی عشر و
شفع و وتر نزد خداوند محبوبست و در تفسیر ظاهر چند چیز گفته شده است بعضی در فجر سفیده صبح و در
صبح و روز اول فجر محرم که ابتدای سال نو یا صبح جمعه و یا صبح ذی الحجه یا انفجار آبها از چشمها و منبعها یا انفجار
ناقه صالح از سنگ یا انفجار آب ز چشمه موسی گفته شده و در شفع و وتر یا تمام اشیا هرچه هست یا طاق
یا جفت یا شفع مخلوق هرچه هست مخلوقست جفت استچنانچه حقتعالی فرمود و من کلّ شیءٍ زوجین و
وتر خالق یا شفع روز عید قربان و وتر عرفه یا شفع صفا و مروه و وتر بیت الله الحرام یا غیر اینها از
معانی دیگر که در کتب تفسیر ذکر شده و لیالی عشر یا لیالی عشر دهه ذی الحجه یا لیالی عشر دهه محرم یا لیالی
دهه آخر ماه مبارک رمضان یا غیر اینها و امّا باطن آن پس تفسیر شده است فجر بجناب بقیّة الله و لیالی عشر به ائمّه
امام حسن تا امام از ذریّه جناب بقیّة الله چون در ظلمت اضلال و ضلالت بنی امیّه و بنی عبّاس بودند و شفع
بجناب امیر و فاطمه علیهما السّلام و وتر بجناب رسول و سبب تفسیر جناب بقیّة الله در قسم در ضمن بیان آنکه
بعون الله و فضله و تأییده عرض میشود ذکر خواهد شد انشاء الله بدان ایعزیز سبب تشبیه جناب بقیّة الله بفجر چند
چیز است بچند اکتفا میشود اوّل آنکه بعد از آنکه جناب رسول از دنیا رحلت فرمود و بدار بقا
انتقال نمود ند غصب خلافت جناب امیر را نمودند و آنجناب را خانه نشین نمودند و آنجناب بسبب عدم معاون
چنانچه شب فاطمه را بر دراز گوش سوار نمود و دست حسنین را گرفتند در کوچهای مدینه در ب خانهای مهاجر
و انصار میکردید و میفرمود که چهل نفر از شما با من بیعت نمائید و متفق شوید تا من حق خود را بگیرم
وعده میکردند که صبح میائیم چون صبح میشد جمع نمیشدند جز سلمان و ابی ذر و بعضی دیگر مجملاً چون تنها بود
شده و معین نداشت و اگر شمشیر میکشید بایدهمه را بکشد اسلام از میان برمیخاست چاره جز تمکین نمود این
که تمکین کرد بلکه بظاهر بیعت کرد چون دست برادر نشدند و او را اکراه بدان امر نمودند چه مامور بدفع
آنها نبود که بجهت آنچه ذکر شد بجهت اینکه این اسباب امتحان مسلمانان بود لهذا مسلم حقیقی است و کیست
بیرون بظاهر همه اهل ایمان بودند و همه وجیه بودند ولی باطناً بعضی مثل سلمان و بعضی مثل عمر و ابی بکر و
عثمان و خالد و ولید و امثال ایشان بود و اگر اسباب امتحان فراهم نمیامد همه متوقع بودند بهشت را و اجر
مثل سلمان و امثال او را و حال اینکه در باطن قابل نبودند لهذا این اسباب فراهم شد تا امتحان اینها شود
و باطن هرکدام ظاهر شود و هرکدام باقتضای استعداد و قابلیت خود با آنچه مستحق بودند برسند
اگر جناب امیر علیه السّلام شمشیر میکشید یا تمکین میکردند یا همه مقاومت مینمودند همه کشته میشدند یا
[illegible]

مصیبت امام حسن

میبود و اگر قسم دوم میشد اسلام از میان میرفت و اگر قسم سیم میشد ایمان از میان میرفت این بود که آن
جناب چاره نداشتند جز اینکه بیعت کنند این بود که خانه نشین شد و بیعت نمود و چون چنین فرمود ظلمت ضلال
و اضلال آنها عالم را گرفت بعد از آنجناب بعد خلیفه او جناب امام حسن بود اول با او بیعت کردند و بعد از آن
همان ابطمع مال دنیا و ریاست آن بتطمیع لعین ابن لعین معاویه علیه اللعنه با او برگشتند مصلی از زیر پا
کشیدند رداء از دوش مبارک او برداشتند خنجر بر ران مبارکش زدند تا ملجأ شد بجهت عدم ناصر و معین
و حفظ مؤمنین و خویشان و خود و عیال و اخوان با معاویه صلح نمود و معاویه و اتباع آن ملعون کردند آنچه
کردند و بکلی حق از میان رفت و هرچه بود ضلالتها و بدعتهای آن ملاعین بود و حق و اهل آن مخذول
و منکوب بودند بلکه جرئت اظهار نمیکردند این ملعون قرار داده بود که هر دوستی از دوستان خانواده
رسالت را بیابند او را بقتل آورند خانه او را خراب نمایند بلکه هر که را متهم بدوستی آنجناب نمایند با او این
معامله را بنمایند لهذا حق بکلی از میان رفته بود و بعد از آن ملعون فرزند ملعون او یزید کفر باطنی را خوب
ظاهر کرد و بر ملا شرب خمر و قمار و غیر اینها از فسق و فجور مرتکب شد و سلطان زمانهم بود لهذا بسبب چنین میشود
بالجمله مفتضح میشود دین فروع دین از میان رفته و مردم تابع آنجماعت طاغیه باغیه ضاله شده بودند تا
آنکه بعد از جناب امام حسن که در ظاهر امامت با جناب سید الشهدا روحی فداه شد این بزرگوار دائم
[illegible] بودند و از او بیعت خواستند و عزم کردند و اسباب آن در مکه و مدینه مهیا کردند بر اینکه یا از این
بزرگوار بیعت برای یزید لعین بگیرند یا آنجناب را بقتل رسانند آنجناب هم اگر بیعت مینمود بر مردم
امر خوب مشتبه میشد و چنین میفهمیدند که حق با بنی امیه است و خلافت یا ظلم بر حق است چه جناب امیر علیه السلام
که بیعت نمود و جناب امام حسن که صلح نمود امر را با معاویه واگذارد جناب امام حسین هم چنین نمود معلوم
[illegible] بر اطراف عالم خوب معلوم میشد این بود که تکلیف این بزرگوار بیعت ننمود و اگر بیعت
[illegible] و در [illegible] میفرمود و آنجا کشته میشد شناعت بنی امیه و قباحت و ظالمیت آنها خوب واضح نمی شد
و اگر [illegible] میفرمود و آنجا کشته میشد هتک حرمت حرم خدا میشد و باز فساد آنها خوب واضح نمی شد
بهمراه او زنان و مردان و زنان را برداشته روانه زمین کربلا شد بعد از آنکه وارد زمین کربلا شد همه
[illegible] کردند با آن بزرگوار که بر کل اهل عالم ظاهر شد شقاوت و خباثت و ظالمیت بنی امیه سعادت و حقیت و مظلو
اولاد رسول [illegible] آنجناب استغاثه کشته شد که داشت تشنه کشتن چرا عیال او تشنه گذارد که چرا بر فرض هم
تشنه باید باشند طفل شیرخواره را آب ندادن چرا او را بر دو دست پدر کشتن چرا با وجود آنکه آنجناب فرمود
که اینها اگر بزرگان ما بزعم شما گناهکارند این طفل صغیر شیرخواره است از تشنگی نزدیک بهلاکت است
آب بدهید تشنه او بیاشامید آب ندادند بلکه حلقوم او را زدند و همین بود علت ظهور طفل شیرخواره با آنکه
[illegible] صغر آمد گوارا که زیاد اصرار کردند که پدر این طفل شیرخواره را بگذارید نزد مردم که او تشنه است [illegible]

مصیبت جناب علی اصغر

بابد او را ببرم زیرا که اگر نیاورده بودند بازشناعت اعمال انها خوب معلوم نمیشد چرا که در حلّه وارد شده اگر کشند اسعبد الله وابکشته که رسول خدا همی فرموده بو که بکشند بان نحو کلا بر ادوصل این حدیث شریف ظاهر است زیرا که پاره پاره کردند بدن چرا از عقب سر بریدند چرا برهنه کردن بدن چرا نعش برهنه مجروح را پایمال سم ستوران کردن چرا اورا دفن نکردن چرا سر بالای نیزه کردن چرا از منزل اینها گذشته خیمها را آتش زدن چرا اموال را غارت کردن چرا زنانیکه اولاد رسول بودند غارت کردن بعد انها را اسیر کردن چرا کریم که اسیر کردند دو شهرها گردانیدند و در بازارها گردانیدند چرا چوب بر لب سر بریده زدن چرا و هکذا واضح شد از انچه ذکر شد حکمت آوردن عیال با انکه محمد حنفیه عرض کرد برادر لکن که برای چه میبری این عیال را همراه خود میبری فرمودند باید ببرم زیرا که اگر نیاورده بود کار ناتمام بود بلکه عمده عناد و کفر و شقاوت بنی امیه از سلوک با عیال انجناب بود و از این جهات بود که کشته شدن انجناب در مکه و مدینه نبایستی باشد زیرا که اگر غرض همان بود اینها نمیشد و مقصود حاصل نمیشد پس باید با این کیفیت بیاید بکربلا تا این نحو شود که بر کل عالم تا قیامت حال انها واضح شود عزیز من اگر نبود جز این فرمایش جناب ابی الفضل العباس کافی بود فرمود ای لشکر ایا شما کافرید یا مسلمان گفتند مسلمانیم فرمود ایا در اسلام رواست که از اب فرات بیاشامند یهود و نصاری و سگها و کفار و بر او وارد شوند کلاب و خنازیر و اولاد رسالت از ان نیاشامند لشکر اطفال صغیر را از تشنگی هلاک کنند بگذارید مشکی اب از برای انها برده باشم مفید نشد پس چنین کرد و کفر انها را واضح نمود و مردم را از انها متنفر نمود حتی اینکه خارجین هم که اثر ذکر کرده اند چنانچه حکایت یهودی و اهل شام از ازدحام و یحیی شهید و نصرانی مجلس یزید و غیر اینها را شنیده اید پس خباثت انها واضح شد و اما حقیت خود را از معجزات روز عاشورا از حکایت در ویش و کشکول و اظهار شجاعت با انحال که چندین اسباب ضعف و نقاهت مهیا بود و مع ذلک چندین هزار را بخاک انداخت و کیفیت مسلمان شدن نصرانی و معجزاتیکه از سر مطهر منزل بمنزل بظهور میرسید و متصل جمع کثیر مسلمان میشدند تا در مجلس یزید هم نصرانی مسلمان و با ایمان شد و معجزاتیکه از بدن مطهر ش ظاهر شد از حکایت مرغان خاصه ان مرغیکه بمدینه امد و در باغستان مرد یهودی امد و ببرکت خون امام دختر مفلوج او خوب شد و جمع کثیر از یهودان از کفر خارج شدند و حکایت امدن شیر و هکذا این بود که این بزرگوار را تشبیه بفجر کردند زیرا که چنانچه قبل از طلوع ان ظلمت گرفته است مشارق و مغارب را و همینکه فجر طالع شد هر چه بلند میشود ظلمت دفع میشود و عالم روشن میشود همچنین قبل از زمان ان بزرگوار ظلمت ضلالت بنی امیه عالم را گرفته بود همینکه بظاهر امامت انجناب مستقر گردید دوز بروز ظلمت ضلالت انها کم شد و نور حقیقت گرفت عالم را تا اینکه بواسطه ظلم بر انجناب و عیال او بنی امیه مستحق شدند که خداوند مسلط نمود بر ایشان مختار و غیر او را تا اینکه بکلی همه را مستاصل نمودند این یک جهت تشبیه ان بزرگوار بفجر پس خوب بفهم اوراز انچه ذکر شد که ببرکت این بزرگوار اسلام و ایمان از اصول و فروع بر پا شد زیرا که این بزرگوار که چنین کرد انها مضمحل شد حقیت خانواده رسالت واضح شد اصول ایمان که علم او و ولایت است و موت گرفت انوقت

فروع صورت میگیرد و از این جهت است که بعد از نمازها مستحب است زیارت انحضرت و در شبهای شریفه و اوقاتهای متبرکه مخصوص زیارت ان بزرگوار مستحب است و وجدان اینستکه همه انها ببرکت انحضرت بر پا شد بکلی از میان رفته بود لکن ادای حقوق او مقتضی اینستکه زیارت ان بزرگوار شود با اینکه متعلق بغیر انجناب مثل شبهائیکه متعلق بجناب امیر است ولی زیارت انجناب در انشب نیمه شعبان که متعلق بامام دوازدهم است زیارت این بزرگوار وارد است و هکذا اوقات شریفه پس این تحقیق را خوب تامل کن تا معرفت در حق این بزرگوار زیاد شود و رفع بسیاری از شبهات بشود خصوص اینکه میگویند انجناب میدانستکه این رفتارها میشود چرا امد و چرا چنین امد و چرا ان واقع شد که رواج دین و احکام شرع سید المرسلین موقوف باین جهاد و این قسم از جهاد بود هر جزئی از اجزاء وقایع کربلا نشده بود جهاد کامل نشده بود و این اثار بران مترتب نبود فجزاک الله یا ابا عبد الله عن الاسلام و اهله خیر الجزاء وجه دویم از وجوه تشبیه کردن انجناب را بفجر اینستکه شبهه نیستکه خداوند خلق فرموده خلق را فاعل مختار و شبهه که خداوند عالم بوده و هست بانچه بندگان او باختیار بجا میاورند و حقیقت این بیان را خوب درک نما که انچه بندگان میکنند باختیار خداوند با ودانا است نه اینکه انچه خداوند دانسته است ایشان بجا میاورند و این دو مقدمه را خوب بفهم وجه سیم اینستکه اغلب انچه از خلق صادر میشود عصیان و مخالفت است بلکه طاعت و عبادت در جنب او مضمحل است و باین واسطه ظلمت عصیان بر نور طاعت غالب است پس در عالم معنی عصیان خلق عالم را تاریک کرده است این بزرگوار در مقام دفع این ظلمت خلق که مملو کرده مشارق و مغارب را در انوقتیکه در عالم ذر خطاب شد بارواح انبیا و اولیا که کیست ان صاحب همتیکه در مقام دفع این ظلمت بر اید که گناهان ایشان امرزیده شود در برابر جان و مال و عیال این جناب در اینمقام بر امد گویا عرض کرد من قبول دارم گویا خطاب فرمود یا حسین باید تشنه و گرسنه شهید شوی عرض کرد راضیم خطاب رسید یا حسین سر تو باید بنیزه شود و در شهرها و بیابانها و مجلسها گردانیده شود عرض کرد راضیم خطاب رسید یا حسین بدن تو باید پاره پاره برهنه بروی خاک افتاده شود عرض کرد راضیم خطاب شد که باید اصحاب کشته شوند تسلیم نمود خطاب رسید که در بندگان من جوانان هستند باید جوان هجده ساله عزیزت در برابر چشمت کشته شود تسلیم نمود خطاب رسید که در ایشان زنان هستند باید بجهت رفاهیت ایشان عیالت با سر برهنه شهر بشهر دیار بدیار در کوچه و بازارها گردانیده شوند در مجلس نامحرمها حاضر شوند تسلیم نمود خطاب شد که باید فرزند بیمارت با غل و زنجیر بر شتر برهنه سوار وادی بوادی منزل بمنزل گردانیده شود تسلیم نمود مجملا جمیع صدمات و بلیات بر او القا شد و همه را تسلیم نمود بجهت رفاهیت امت این آنست که بکمان فقیر است ناحق واقع شده است زیرا که این بزرگوار نجات خلق را خواست از او همه چیزهای او را خواستند و همه را تسلیم نمود اولاد را داد عیال را داد اموال را بغارت داد خیمها را سوختند گوشتهای بدن او از صدمه تشنگی و گرسنگی اب شده بود خونهای او از تیرها و نیزها و خنجرها بیرون امده بود لباسهای بدن او را بغارت بردند باید استخوانها هم برود این بود که اسبان را بر بدن نازنینش تاختند گویا در

بعالم معنی عرض کرد ایخدا با این جوانانم این طفل شیرخوار و این همه زنانم این کوشتهای بدنم اینهم استخوانهایم
و این بود حکمت تسلیم در اینجا و اینکه بعضی انکار کرده اند که نباید این مرحله واقع شده باشد و شبهه کرده اند
که نباید بر قبر منور دیگر پیش رفت کاو ابسند پیش رفت چگونه اسب دوانیدن پا گذارد در جواب و اینست که او لا
چه مفسده نجات که امکان بود و ان در اینجا این بود که اسب دوانیدن با بدن پامال شود تا هیچ چیز داده شود و نجات هم
حاصل شود و در اینجا نجات مقتضی بقاء نبود که بسبب بارش ان و التجاء بان و توجه در باب وارا و نجات حاصل
شود و ثانیا اینکه امام را مظاهر مختلفه هست که باید جمیع کمالات او ظاهر شود در حکایت ابستن و کاو بستن
ده بنا اعجاز بود اما در کربلا مقام خضوع و خشوع و انقیاد و تسلیم بود اینجا باطنها اعجاز انها پیش برود اینجا باید
باطنها خضوع و خشوع و تسلیم اسب و در کربلا انند کمال الخضوع را که در همه تمام بندگی و رضا جوئی و چنان تسلیم شوند
در بر دیگر زمین برهنه با زخم بیشمار و سر بریده بر روی خاک کرم شده در افتاب افتاده میشود چنان تسلیم میشود
که اسبها نعل تازه زده شود استخوانهای او درهم شکسته شود و حکایت امد شیر منافاتی ندارد چه احتمال میرود
پیش از امد شیر واقع شده باشد یا بعد از دفن او و این عمل شنیع شده باشد علاوه در زیارت ناحیه تصریح شده که ای
جد بزرگوار با بیماسین تاراوده و شعر منسوب بانحضرتست وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعد القتل
عمدا سحقونی منم سبط پیغمبر تو که بدون جرم و تقصیر او کشتند و سم اسبها استخوانهای مرا سائیدند در روایت هست
که این ده نفر را اوردند و مختار بسیار کرد در حکمت استشفاء از تربت چندین وجه مذکور است منجمله خاک کربلا
شد با خون دوستان مختلط منفعت و انست که این بزرگوار ما مقصر است که روشن میکند شب را و دفع ظلمت شب را میکند این
بزرگوار هم دفع نمود و اخبار و تمام بلیات ظلمت که اهان خلق را با اباعبدالله و دحی لك الفدا و جعلنی ممن فاز بشفاعتك
یوم الجزاء تفصیل کلام در ان توجه انستکه چون خلاق عالم از فرط رافت و مرحمت در حق بندگان در مقام امرزش ایشان
حنا بخره و بعضی از کتب بنظر رسید که جناب سواد میکائیل پرسید که خداوند بزبان فارسی تکلم نمود عرض کرد که فرمود
حکیم با این مشت خاک چرا انکه بیامرزم و همچنین مروی که وقتی حضرت ادم از بهشت بیرون امد گفت بسم الله الرحمن الرحیم
جبرئیل عرض کرد او نفس کرد که کلام بزرگی گفتی شاید بواسطه او امرزیده شوی خطاب شد ای جبرئیل بگذار که برود که اگر نال
بیامرزم این یک نفر را امرزیده ام بگذار برود بزمین از او نسلی پیدا شود تا فوج فوج گنه کار بیامرزم و همچنین در بعضی
اخبار وارد شده است که اگر این خلق معصیت نکنند خداوند خلقی را خلق میکند که معصیت بکنند بیامرزد ایشان را تا عقاید
ظاهر شود مجملا از این اخبار و عقل و نقل حکم میکند که خداوند جل شانه در مقام امتنان و مغفرت بندگانست و دافع
گناهان موکول بسبب زیرا که هرگاه نباید امرزیده شود بسبب باید جمیع ایشان را بیامرزد زیرا که هرگاه بنا باشد که بدون سبب
ترجیح بعضی را بر بعضی ترجیح بلا مرجح است و ان قبیح و امرزیدن جمیع بندگان خلاف عدل و حکمت است زیرا که انتقام نکشیدن از ظالم
با عدم منافات و هرگاه بنا بر این شد و حاصل اطمینان بندگان بر مغفرت میشود این موجب هرج و مرج و انتظام عالم می شود
و هرکس هرکار که بخواهد میکند مطمئن با مرزیدن میشود علاوه بر قرار دادن معاقبت میشود پس باید سببی از برای امرزش

باشد در هرکس پیدا شد مغفرت شامل حال او شود و در هرکس پیدا نشد بجزای اعمال خود خواهد رسید و از اسباب
که امرزش قرار داده تا بندگان با اخلاق عالم جل شانه است زیرا که بندگان چه میدانند چه چیز باعث
امرزش است و اسباب مغفرت چند چیز است اول توبه است و واضح است که ضمانت بر عفو میشود و در عفو و قبول
بان کرامت چنانچه مسامحه هم از خطا خود و خطا دیگران و هرگاه بنا باشد که کناره کاران با وجود ان امرزیده شود
خواهند شد از ایشان الا قلیلی اعمال صالحه که ببرکت انها گناهان امرزیده شود با اینکه ثواب اعمال امرزش باشد که در اخبار
رسیده مثل اینکه در اداب اکل وارد شده که در لقمه اول غذا بگوید بسم الله و الحمد لله رب العالمین لقمه از گلوی او
پائین نمیرود مگر اینکه امرزیده شود و در اداب خوردن در احادیث متعدد وارد شده که نباید هست که اب میخورد و
بواسطه ان مستحق بهشت میشود عرض کردند که چگونه میشود فرمود اب به نفس میخورد در اول هر نفسی بسم الله
میگوید و در اخر ان الحمد لله میگوید و در اداب خواب وارد شده که هرکس در وقت خواب سه مرتبه بگوید استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه خداوند او را بیامرزد اگرچه گناهان
او بعدد ریگهای بیابان و ستاره های اسمان باشد و این استغفار با اندک اختلافی بعد از هر نماز سه دفعه هم ثواب
وارد شده که هرکس بعد از نماز فریضه بخواند سوره قل هو الله احد را خداوند جمیع گناهان را برای او جمع نماید و اخرت
و بیامرزد او را و والدین او را و در ثواب تسبیح فاطمه زهراء وارد شده که هرکس بعد از نماز پیش از انکه زانوی خود
را حرکت دهد این تسبیح را بگوید و بعد از فارغ شدن یکمرتبه بگوید لا اله الا الله استغفر الله خداوند او را بیامرزد
و همچنین وارد شده که هرگاه دو مومن با یکدیگر مصافحه کنند در حالیکه دست خود را در دست دیگری می کنند
صلوات فرستند گناه از هر دو میریزد چنانکه برگ از درخت میریزد و همچنین در ثواب تشییع جنازه وارد شده از
حد که خداوند بمومن میت میدهد انستکه مشیعین او را بیامرزد و از این قبیل اخبار متواتره در اعمال بسیار است چنانچه
در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده نظیف گناهان بواسطه ان مثل رفتن بنماز جماعت و در حق رفتن وارد شده که هر
قدمی هفتاد هزار حسنه نوشته میشود و هفتاد هزار سیئه محو میشود و هفتاد هزار درجه در بهشت از برای او
بلند کرده و بعد از مردن او هفتاد هزار ملک به تشییع جنازه او حاضر شوند او را شفاعت نمایند در قبر مونس او
باشند و در قیامت با او باشند تا داخل بهشت شود و در تعقیب نماز صبح وارد شده که هرکس بعد از نماز صبح هفتاد
مرتبه استغفر الله بگوید هفتاد هزار گناه او امرزیده شود و در اداب غذا خوردن وارد شده که هرگاه بعد از فراغ
از غذا این صدر ابگوید کفاره نصف گناهان او باشد الحمد لله الذی رزقنیه بلا حول منی و لا قوة و در اداب
اب خوردن وارد شده که هرکس بعد از اب خوردن لعنت کند بر قاتلین ابیعبدالله صد هزار حسنه در نامه عمل او
نوشته میشود و صد هزار سیئه محو میشود و صد هزار درجه از برای او بلند شود و با دعطا شود ثواب ازاد کردن صد
هزار بنده از اولاد اسمعیل محشور شود در قیامت خنک دل و مبدانی جهت این مرحله چه چیز است بهمان دلیست که تعلیل
شده بانکه شیعه مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی
بسیار بد و صیت و خواهش که مکرر شنیدکه پیغام فرمودند

و شهید مانند یعنی گو یا فرمودند ای شیعیان من در روز زمین کربلا ای جان عزیزم از شما مضایقه نکردم ازجانب
برادران تا زینب مضایقه نکردم از اهل و عیال مضایقه نکرد خواهش از شما ها دارم که هر وقت آب سرد
بنوشید یاد از لب تشنه من نمائید هرگاه اسم غریبی یا شهیدی بشنوید بر من ندبه نمائید چه هیچ غریبی و شهیدی
مثل این جناب نشد که حیا لیش باشند نگذارند که بیا لینش و بیا بند و بعد از شهادت ابنه صد تا بر بدن نازنینش
زنند و از این قبیل احادیث در ثواب اعمال حسنه وارد که لا تعد و لا تحصی است و آنها که گفته شد در میزان اعمال
صالحه در مقابل سیئات هستند ولی این فرع دارا بودن اعمال صالحه است شرایط صحت و قبول و جاری بودن
شرایط زکات چه از جمله درست بودن و خالص بودن از برای حضرت حق است جل شانه و کم علی است کردار
این و شرط باشد چه جا شرایط دیگر پس نجات شخص بواسطه اعمال صالحه نا پیداست **دوم** از اسباب
مغفرتها بلا است بلاهای دنیوی مانند فقر و ضیق معاش و علت مزاج و اینکونه اذیت دشمنان و ظلم ظالمان
و وفات ارحام و اقارب و اولاد و عیال و امثال اینها که صریح از اخبار است آمرزش بواسطه اینها و لی اهم
موقوف است بصبر و رضا و تسلیم و اقلا صبر براه و لا اقل شکایت نداشتن و خیالات فاسد ننمایند و این هم
هم بسیار مشکلست در ابتلا معلوم میشود خدا و ند بحق محمد و آل محمد و سایر شفعای درگاه خود که ما را مبتلا
نفرماید بآنچه وجوه **سیم** از اسباب مغفرت اعمالی است که بعد از وفات شخص از برای او بجای او رفته اند
در دنیا و دستها و قرائت قرآن و اطعام گرسنگان و ما نند آن که بصریح اخبار و کتب موجب تخفیف عذاب و آمرزش
گناه میشود چنانچه در مجالس سابقه اشاره ببعضی از آنها شد ولی این فرع است که این اعمال که بجا میآورند دارای
شرایط باشد و آن معلوم نیست بلکه معلوم است که دارا نیست **چهارم** از اسباب مغفرت آمرزش بوت بعض
خاصه اند در مکانهای خاصه یا در اوقات خاصه مانند شب قدر سالکی و این مرحله اضح است که مختص نمیشود
نسبت بیاد بعضی از اشخاص و کافی و وافی نیست و ذالنی که این اسباب هیچکدام وافی نیست و اغلب مبنی بر انتقضا
استحقاق جهنم روند و آمرزش بدون سبب هیچ شد لهذا از فرط رأفت و رحمت خود اسبابی
فراهم و ذکر وافی باشد با بنکه خدمت بندگی و بندگی عظیم نماید که مستحق شود بواسطه آن خدمت شفاعت رحمت هر کسی که نما
سزاوار باشد قبول نماید این نحو کرد رعایا و خطا یا مصلحت که کسیت که این خدمت عظیم را اقدام نمود دان جناب
علیه السلام و انولک تفصیل خدمت بیان شد که باید جمیع صدمات و بلیات را بر خود هموار نمائی از مصیبات و کلیه امتحانات از جوان و طفل و مصیبت برادران
با فقدان یاران و برادرزادگان با ایستادگان از جوان مصیبت ها با قتل ان کند متحمل باشد تنهائی یا اعجاز چون هذا
بنو بردوش گرد که بزرگتر خدمتها بود که عمل از ان جهت که نزد او است آن چه گفتیم تصحیح کنیم این هدایت و اند مالک
منحو میشود هر کس را شفاعت کند خدا او را بیامرزد چنانچه معروف و قتی شاهی لشکار دفت صیکه ای از امد عقب و دفت تا از لشکر
شد و ایشان را گرد و گرسنه شد سیاه چادری بنظر او آمد رفت بسوی از بدید عنصری دان مکان است که ...

و جوبان ننمایم و خواسته گوسفند را ذبح کرد و جوان نمود پادشاه از ان خورده رفت زن از نزد او رفت و گفت شوهر
شوهر و پسر تو آمدند تمنا را بردار و بیاورد در شهر من در نزد پادشاه قربی دارم تا شاید توسط نمایم در نزد پادشاه
و فراوانی از برای شما بدهد آن زن چون شوهر و پسر او آمدند واقعه را با ایشان گفت و ایشان را برداشته بشهر آمد و بالا
بالای قصر نشسته نظر او بان زن افتاد و شناخت او را با وزراء و ارباب مشورت کرد که چه باید کرد و هر چه گفتند
گفت کشت تا رسید بنصف دولت پادشاه گفت کشت گفتند عجب است که این زن جز گوسفند ذبح نکرده و مال عزیز
میکنیم میخواهی کشت پادشاه جواب گفت بلی این زن نداشت جز بات گوسفند او در راه ما داد پس هر چه
داشته داده مکافات مقتضی اینست که منهم هر چه دارم بادبدهم هرگاه چنین کنم جزای عمل او را داده ام تصدیق
کردند از این مثال حقیقت معلوم میشود که این بزرگوار هر چه داشت در راه خدا داد تا خداوند هر چه داشت
او فرماید کشته از آنچه ذکر شد معلوم میشود آن شبهه که کرده اند که چگونه میشود که بقطره اشکی بار بارها خدمت
خداوند بیامرزد زیرا که این جزاء جزاء این جزئی عمل نیست بلکه این جزای عمل اعظم است که بواسطه آن خدمات امداد
از هر کس فی الجمله از بساطی با جناب پیدا کند خداوند به برکت آنجناب میکذرد از گناهان عظیمه و بسی تعجب کلی بر طرف میشود
که خداوند بگذرد از جمیع دوستان این بزرگوار و عقلا سزاوار است چنانچه ذکر کرده اند که وقتیکه مرد تیر با سمان
انداخت خطاب سید بجبرئیل که این بندهٔ طاغی یا سنگ رو بما کرد تیر او را بر یکی از ماهیها در یا فرو داوورده و خون آلود
بر گردان تا مسرور شود تیر او را بر گردانده ماهی فرو خونالوده برگشت مسرور شد که کشتم خدای ابراهیم را اما هم عمر
که بخداوند امیدوار هی بنده طاغی خود را محروم بر نگردانی تیر او را من میکناه وارد میکنا خطاب سید جهت این
که بر نو وارد شد حرارت آهن از آن اهتباد در یا ما تا روز قیامت بر داشتم اینست که صید ماهی نکنند پس هرگاه
چنین باشد خداوند این البته بجهت زنده همانکه روز عاشورا بر بدن جناب ابی عبدالله وارد شد صدا و حرارت دوزخ را
از همه دوستان او بر دارد بلکه بجهت همان تیر بکه بر گلوی طفل شیرخوار وارد شد تیر بکه بر چشم نازنین ابی الفضل
العباس وارد شد تیر بکه بر گلوی عبدالله وارد شد تیر بکه بر سینه جناب ابی عبدالله وارد شد از عقب سر بیرون آمد
و امثال اینها که ذات را با رای تقریر و قلم را یارای تحریر نیست در حالتیکه مقام جناب ابی عبدالله کجا و مقام ماهی کجا
صدمات ما کجا این یک تیر کجا هیچکس در عالم شنیده که کشته را بعد از کشتن یا کشته بعد بدون سینها بر نعل دار ...
بگذارند بکه او را پایمال سم ستوران نمایند هیچکس در عالم شنیده طفل شیرخوار را بر دو دستهای پدر واحد هیچکس در عالم شنیده
زینکه داغ جگر جوان ... پیش پدر سر جوان ... چندین منزل بنیزه نموده هیچکس در عالم شنیده زینکه داغ
برادر و ... در پیش زنها چوب بر لب و دندان سر برادر برهند داد بلا و مصیبت این اباشند ابد و جانیکه طفل
خوار را بعد از کشتن سر او از این جدا نمایند که مذکور است که مقدار علی اصغر را از بر شاه ... او رند و سر او را نیزه
نمود شعبت بلکه جبرئیل با دم خبر داد که یا آدم و لدت هذا یقتل ... بی نصر غیرها التسلیت ای آدم و ... میشود
با بن ولد تو مصیبتی که کو جانست در نزد ان جمیع مصایب الله یا ابا عبدالله لقد جلت و عظمت مصیبتک فی الاسلام

عمل جمیع اهل السموات و فی الارض علی اهل الارض مجملا پس این جناب فی الحقیقه سبب دفع ظلمت کفر از جهان خلق شد
وقت باید از باطن آن بزرگوار یاری کرد و الحق از انصاف دور است که با این همه حقوق آنجناب شخص در مقام خدمت آنجناب
کوتاهی کند خصوص در تعزیه داری هر قسمی که ممکن باشد خاصه در این روز که اجزای عالم منقلبست و باید مؤمن
انواع خدمت را نماید و دلا محزون باشد قلبا که از علامات ایمانست چنانکه از حضرت امام رضا مرویست که ماه محرم ماهی
بود که کافران در این ماه جنگ کردن را حرام میدانستند منافقان این امت در این ماه خون ما را حلال میدانستند و
هتک حرمت ما را نمودند و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند و آتش در خیمه‌های ما زدند و اموال و اسباب ما را غارت کردند
و حرمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در باب ما رعایت نکردند بدرستیکه مصیبت حضرت امام حسین ع
چشمهای ما را مجروح کرده و آب دیده ما را جاری کرد و واقعه کربلا برای ما میراث کرد تا روز قیامت پس باید که بر مصیبت
آنحضرت گریه کنند گریه کنندگان بدرستیکه گریه بر آنحضرت گناهان بزرگ را برطرف میکند پس فرمود پدرم امام موسی ع
چون ماه محرم داخل میشد کسی آنحضرت را خندان نمیدید و اثر حزن و اندوه بر آنحضرت ظاهر بود در مجموع دهه اول ماه محرم
و چون روز دهم میشد روز مصیبت و گریه و اندوه او بود و میگفت امروز روز شهادت جد حسین است پس امروز
باید در این روز باطنا محزون و دل شکسته و مصیبت دار باشی بلکه آثار آنهم باید در تو ظاهر باشد بلکه میخواهم بگویم
که بند گریبانها باید گشاده باشد و لباس سیاه هم در این اوقات راجح است برای اظهار مصیبت داری مانند کسانیکه پدر
عزیزشان مرده باشد زیرا که چه پدر بهتر از آن بزرگوار بزرگتر و مهربانتر که خود و جمیع کسان خود را در معرض این
همه صدمات در آورد بجهت رفاهیت و نجات ما که کاروان و تا بتوانی ترک کن در این روز پی کار رفتن را چنانکه از حضرت امام
رضا مرویست که هر که تواند کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا و پی کار نرود حق تعالی حوائج دنیا و آخرت او را
برآورد و هر که روز عاشورا را روز اندوه و مصیبت و گریه خود قرار دهد حق تعالی روز قیامت را روز فرح و شادی او گرداند
و دیده‌اش در بهشت بما روشن گردد و هر که روز عاشورا را روز برکت نامد و از برای منزل خود در آن روز چیزی ذخیره
نماید خدا آن ذخیره را برای او مبارک نگرداند و در روز قیامت با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد علیهم اللعنه
محشور گردد و تا آنجا بقدر مقدور سعی کند در گریه و عزاداری آن بزرگوار که قطع نظر از اینکه از لوازم ایمانست و
ثوابهای بسیار دارد کم عملی است در مستحبات که ثواب آن بقدر گریه در مصیبت جناب ابی عبد الله ع باشد بخصوص در حدیث معتبر وارد
شده است از جناب امام جعفر صادق ع که چون روز دهم ماه محرم میشود گروهی بسیار از ملائکه نازل میشوند و با هر یک از ایشان
شیشه بلور سفید باشد در دهها مع تعزیه امام حسین میگردند اشکهای گریه کنندگان آن بزرگوار را در آن شیشه‌ها میکنند
و چون روز قیامت میشود آن اشکها را بر آتش جهنم میافشانند بحدی اثر از گریه کنند هزار ساله دور میشود و در ابتدا
خود شخص باید عزای آن بزرگوار را که هر درهمی که صرف تعزیه داری آنجناب کند هفتاد برابر عوض دارد و خاصه آنکه
این روز روزه نگیرد چنانکه بنی امیه بجهت اظهار فرح و سرور روزه گرفتند بلکه امساک نماید و وقت عصر با شربت آبی
افطار نماید حکمت را اینست که این وقتی بود که جناب ابی عبد الله ع از دست جد بزرگوار خود آب طلب فرمود یار و غمخوار بزرگوار

راهم

راهم در این وقت آب داد بنابر این شیعه هم تاسی باو نموده در عطش آن جناب باید در یاد آورد در این روز هزار مرتبه
لعنت کند بر قاتلان آنجناب باین لفظ اللّهمّ العن قتلة الحسین ع هر لعنی هزار حسنه در نامه عمل او نوشته میشود
و ما اعتقاد در این روز هزار مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند بصریح حدیث خداوند نظر رحمت بسوی او فرماید و هر کس
را خداوند نظر رحمت باو کرد او را عذاب نخواهد نمود و تا ممکن اهتمام تمام در زیارت آنجناب باید نماید زیرا که در حدیث است
عملی که ثواب آن بقدر زیارت عاشورا باشد زیرا که دوازده حدیث ثواب دارد اول هزار هزار حسنه دوم محو هزار هزار
سیئه سیم بلند هزار هزار درجه چهارم یافتن ثواب شهدای صحرای کربلا و شرکت ایشان در درجات ایشان پنجم
یافتن ثواب هر پیغمبری و رسولی ششم داده شدن ثواب هر کس آنحضرت را زیارت کرده از روزیکه شهید شده هفتم
دو هزار حج هشتم دو هزار عمره نهم دو هزار جهاد که هر یک را با رسول خدا کرده باشد دهم
برآمده شدن هر حاجت را که بخواهد و اگر دعای علقمه را بعد از آن بخواند ثواب یاد دارد یازدهم دارد که نام او در دفتر
بهشت باشد و آزاد شده از آتش جهنم دوازدهم دارد که قبول شفاعت او باشد در حق هر کس که شفاعت
کند الا آنکه در حق دشمنان اهل بیت ع باشد و چون بعضی دانند که اغتشاشی در متن حدیث زیارت شده مردم چنین
میدانند که صد مرتبه لعن و سلام شرط صحت زیارت نیست بلکه از فواید این عمل شریف زیارت آنجناب محروم میشوند
و حال آنکه چنین نیست و خلاصه آنست که زیارت آنجناب هم مثل سایر اعمال مراتب و درجات دارد و اقل مراتب آن است
که اشاره کند بقبر آنجناب بسلام یعنی سلام بکند و بعد از آن جهد نماید که بر لعن بر قاتلان آنجناب باین لفظ اللّهمّ
العن قتلة الحسین ع و او را مکرر بگوید و بعد از آن دو رکعت نماز بکند اقل زیارت حاصل کرده و اگر بخواهد اعلا
زیارت عاشورا با صد مرتبه این و بعد از تمام شدن اصل زیارت دو رکعت نماز بکند زیارت شده است و اما
مرتبه وسطی پس چند قسم حاصل میشود یک قسم او اینست که میخواند زیارت عاشورا را و چند
لعن میخواند از بیست مرتبه کمتر نشود و سلام را میگوید اگرچه یک مرتبه باشد و الحاصل چند مرتبه است و بعد از
آن دعای علقمه را تا سجده و دو رکعت نماز میکند این یک قسم از درجه وسطی زیارتست و اقسام دیگر هم
که ذکر آنها را مقام اقتضا ندارد و اما درجه علیا آنهم چند قسم میشود یک قسم آن اینست که اول چند مرتبه الله اکبر
میگوید و بعد از آن سلام مختصر میکند باین نحو که اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ
اللهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ و بعد از آن چند دفعه میگوید اقلا بیست مرتبه اَللّهُمَّ الْعَنْ
قَتَلَةَ الْحُسَیْنِ وَ اَصْحابِهِ و دو رکعت نماز میکند و بعد از آن مشغول زیارت بزرگ میشود و میخواند با صد
مرتبه لعن و سلام و دعای کوچک و دعای سجده و بعد از آن دو رکعت نماز و بعد از آن دعای علقمه مشتمل
بر توسل بجناب امیر علیه السلام است مناسب است که قبل از زیارتی هم از آنجناب بخواند اگرچه زیارت مختصر
هم باشد و هر گاه بدین قسم زیارت کند قطعا زیارت عاشورا را کرده است و دیگر صحن گشاده و بام بلند
شرط نیست اولی اینست که در یک مجلس بجا آورد و بلی قلیلی باطراف زمین ضرر ندارد و حرف زدن و غلیان

دعای روز عاشورا

وامثال این ضرر ندارد و در دیگر تفصیل را هر کس طالب باشد رجوع نماید بان تفصیل که حقیر در بوستان نوشته
ونهم از اعمال روز عاشورا اینست که وقتیکه بیکدیگر برمیخورند بگویند عَظَّمَ اللهُ اُجُورَنا وَ
اُجُورَکُم بِمُصابِنا بِالحُسَینِ وَجَعَلَنا وَاِیّاکُم مِنَ الطّالِبینَ بِثارِهِ مَعَ وَلِیِّهِ الاِمامِ المَهدیِّ مِن آلِ مُحَمَّدٍ
ودهم از اعمال روز عاشورا اینست که این دعا را هفت مرتبه بخوانند تا ذنبه بماند تا سال اینده بسم اللهِ
الرَّحمنِ الرَّحیمِ سُبحانَ اللهِ مِلءَ المیزانِ وَمُنتَهَی العِلمِ وَمَبلَغَ الرِّضا وَزِنَةَ العَرشِ وَسَعَةَ الکُرسیِّ لا مَلجَأَ مِنَ
اللهِ اِلّا اِلَیهِ سُبحانَ اللهِ عَدَدَ الشَّفعِ وَالوَترِ وَعَدَدَ کَلِماتِ اللهِ التّامّاتِ بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ وَلا حَولَ وَلا
قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلیِّ العَظیمِ وَهُوَ حَسبی وَنِعمَ الوَکیلُ نِعمَ المَولی وَنِعمَ النَّصیرُ وَصَلَّی اللهُ عَلی خَیرِ خَلقِهِ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ الطّاهِرینَ پس ده صلوات بفرستد و بگوید یا فارِجَ کَربِ ذِی النُّونِ یَومَ عاشُوراءَ یا کاشِفَ ضُرِّ اَیّوبَ
یَومَ عاشُوراءَ یا جامِعَ شَملِ یَعقُوبَ یَومَ عاشُوراءَ یا غافِرَ ذَنبِ داوُدَ یَومَ عاشُوراءَ یا سامِعَ دَعوَةِ مُوسی وَهارُونَ
یَومَ عاشُوراءَ یا رَحمنَ الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَرَحیمَهُما صَلِّ وَسَلِّم عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلی جَمیعِ الاَنبیاءِ وَالمُرسَلینَ وَ
اقضِ حاجاتی فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَطَوِّل عُمری فی طاعَتِکَ وَرِضاکَ بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ ای عزیزان حقوق
جناب ابی عبدالله ع بسیار است وجه بسیار از فواید دنیویه واخرویه که ببرکت انجناب بخلق رسیده ومیرسد وباید
شخص مسلم حقوق انجناب را کم نشمارد و از هیچ چیز در راه انجناب مضایقه نکند خاصه که این روزها مصیبت
انجناب و برپا داشتن عزای انجناب بسیار عجب است از جوانان این زمان که در این روزها که اهل ایمان بیشتر مشغول
تعزیه داری اگر پیران شکسته اند و از قوه ایشان برنمیاید کاملا اهتمام در اقامه عزا و مع ذلک سر کوچه ها و
گذرها مشغول لهو ولعب وعیش و طرب بلکه العیاذ بالله اشتغال بقمار دارند و بسیار عجب است از مردم
که ایشان را منع نمیکنند یا این جوانان خبر نمیبینند حاشا وکلا و همچنین بسیار تعجب از بسیاری که همینکه
روز عاشورا گذشت شب یازدهم وبعد از ان مشغول بعیش با عیال خود میشوند و صبح بحمام میروند و سرها
می تراشند خضاب میکنند و حال اینکه روز عاشورا اول عزاست و همچنین همینکه روز عاشورا میگذرد شب یازدهم
برداشته می شود و بکلی منصرف میشوند و حال اینکه عزای هر کس را الا ثلاثه روز نگاه میدارند پس مناسب که حال اهل
الا ثلاثه و اقلا تا دهم بر پا باشد شیعیان در این سه روز نیز باسم عزاداری مشغول شوند اخر تامل کن شب یازدهم بدن جناب
ابی عبدالله ع چه غریب بود پس اگر در رختخواب روند یاد کنند که ان بدن برهنه با جراحت بسیار روی خاک افتاده
اگر سرها را بر بالش میگذارند یاد کنند که سر مطهر جناب ابی عبدالله در این شب اول بر سر نیزه بود نعوذ بالله
اگر این خبر با اصل باشد که بعد از ان در تنوره اسب خولی بعد از ان در تنور خانه ان لعین بر روی خاکستر بود
واگر عیال شما دور شما جمع شوند یاد کنند که ایا در این شب عیال انجناب چه حال داشتند همه داغ دیده همه جگر
سوخته همه دل شکسته همه افسرده اگر در کربلا بودند چه حالی داشتند نه خیمه نه چراغ نه فرش نه مونس

شب پیش

اعمال ... مصیبت ...

شب پیش لیلی علی اکبر داشت مثل امشب جوان او در کنارش افتاده بود علی اصغر داشت گویا مثل
امشب بعد از خوردن آب شیر در پستان آمده پستانها درد گرفته همی میکشند نمی دید علی اصغر کجا
پستانها که من پر از شیر است اما مادر قاسم چه حالی داشت امشب اما زینب چه حالها داشت که در یک روز
داغ چند برادر دیده بود حال خود یک طرف توجه در حال اسیران و یتیمان یکطرف بدن نعشها
برادر یک طرف غم اسیری یک طرف اما حال بیمار کربلا چه بگو بود بیماری اسیری و بی پدری
بی برادری گرسنگی حیرانی ناله یتیمان گریه اسیران بی شرمی کوفیان و شامیان ... باید بلیان ان
بزرگوار نه بالش دارد نه فرش دارد نه دوا دارد نه غذا نه ارام نمیدانم چه گذشت بران بزرگوار واگر
اهل بیت را عصر عاشورا بوده باشند پس جگرها شکافته میشود که این زنانیکه غارت شده پای برهنه
بر اطراف صحرا دویده تازیانه خورده دیگر چه حالت سفر دارند ومع ذلک بنا بر اشهر همان وقت ایشانرا
بر شتران سوار روانه کوفه کردند اما از ان حالت که ایشانرا در کنار شهر کوفه تا صبح معطل داشتند و
صبح چه گذشت در کوچه های کوفه در مجلس ابن زیاد در حضور نامحرمان و هکذا شب بعد که در مجلس ان
لعین بودند مجملا مقصود اینست که غافل نشوید از این روز و شبها اگرچه بود حالت بدن جناب ابی عبدالله
و سر مطهر انجناب و عیال و در بدران بزرگوار و اطفال خونین جگر انجناب و بریزید اشکها و برآورید
ناله ها و تاسی بفاطمه زهرا نمائید تا شفاعت ایشان شامل حال ما شود و رستگاری
حاصل شود اَللّهُمَّ ارزُقنا بِهِم خَیرَ الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَادفَع بِهِم عَنّا
بَلاءَ الدُّنیا وَالآخِرَةِ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ وَبِکُلِّ شَیءٍ خَبیرٌ یا
اَللهُ یا رَحمنُ یا رَحیمُ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرینَ وَاقضِ
حَوائِجَنا بِحَقِّهِم بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ
سابع من شهر رجب المرجب
سنه ۱۳۳۲

تمام شد نسخه مبارکه عنوان الکلام و چون
نسخه دیگر از مرحوم مولف مسمّی بعشره تامه است
راجع بدهه عاشورا و خیلی مطلوب بود در مزید
ر اخر کتاب شد

هذه النسخة
المباركة المسمّاة بالعشرة
لمؤلّف عنوان الكلام
رحمة الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين ولا حول ولا قوّة الّا بالله العلي العظيم وصلى الله على خير خلقه محمد واله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين **وبعد** چنين گويد تراب اقدام محبين ائمة طاهرين ابن محمد جعفر محمد باقر الفشاركی بعرض اخوان مؤمنين ميرساند كه چون اعظم اسباب نجات واكمل وسائل از براى وصول بنعيم باقيات و نجات از شدائد تبعات توسل باذيال خانوادهٔ طاهرات ورسالت است وفوائد دنيويه واخرويه از حد افزون وسبب عظيم از براى اجتماع خيرات دين ودنيا وعزّت وسعادت نشأتين است واين ضعيف حسب المقدور در ايام تعطيل وايام متفرقه قطع نظر از اينكه در دورهٔ سال اول صبح واول شب براى استماع مصروف در بيان مقامات وفضائل ومصائب اين خانوادهٔ جليل در منبر ميبودم واز اين جهت كمال انتظار داشته ام وهميشه طالب اين سعادت بوده ام ودوست داشتم وميدارم كه در اوقات تعطيل مجالسی مرتب نمايم مشتمل برماحتاج خلق كه حاوی باشد براصول وفروع وفضائل ومصائب ومقربات اين مطالب باشد وبدين واسطه مؤلفی تمام مشتمل برشرح ادعيه بومية مختصرهٔ ايام شهر صيام مضامين مسمى بعنوان الكلام نوشتم مشتمل برچهل مجلس ومؤلّفی دیگر مسمى بذخيرة المعاد مشتمل براقسام اربعه از اركان اربعهٔ ايمان نوشتم ولیكن ناتمام از خداوند اتمام آن را اميدوارم كه توفيق اتمام آن را عنايت فرمايد وچند عشريه كه مشتمل است هر كدام برده مجلس از براى ايام عاشورا بطريق اختصار نوشته ام **مجلس اوّل** بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي نوّر قلوبنا بنور الايمان وجعلنا من اهل المعرفة والايقان وهدانا الى طريق الفوز بنعيم الجنان والنّجاة من الجحيم والنيران واعظم اجورنا بالاتيان بالصّالحات وامتحننا بانزال البليّات والمصيبات وامرنا بالصّبر على الشدائد والكدورات واجلّ رزايانا برزايا اعلى الموجودات سيّما رزيّة ابى السّادات ومنبع السّعادات خامس اصحاب الكساء سبط سيّد الانبياء وفرع عين سيّد الاولياء وفلذة كبد الزّهراء واخ الحسن المجتبى وابو الائمة النّقباء الذي تحت قبّة اجابة

مجلس اول

الدّعاء وفى تربته الشّفاء جسمه غريق فى الدّماء وجسده مطروح فى الصّحراء المذبوح من القفاء ذامى الوريد بن منعفر الجدّين مقطوع الودجين العطشان لدى النّهرين الاسير بايدى الفرقتين غريب العراقين سيّدنا ومولانا ابى عبد الله الحسين السّلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح الّتى حلّت بفنائك وانا اخت برحلك اللّهمّ العن اوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وال محمّد واخر تابع له على ذلك **وبعد** فقد قال الله تبارك وتعالى مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ توجه آية شريفه بحسب ظاهر وباطن وتفسير وتاويل چند وجه ذكر كرده اند از هر يك بيك وجه اكتفا ميشود **امّا** تفسير ظاهر آيه يعنى خداوند فرستاد دو دريا را دريای آسمان وابر فرستاد از براى باران ودرياى زمين واب راى جوشيدن از زمين كه اين دو دريا بيكديگر ملاقات كنند وفيما بين اين دو دريا برزخ واسطه است از زمين وهوا كه اينها تعدّى نميكنند يعنى باد باريدن وزياد جوشيدن كه هر كدام موجب غرق وهلاكت وتمام شدن نعمتهاست چنانچه در طوفان نوح واقع شد وامر شد بباريدن از آسمان وجوشيدن از زمين بقدريكه آب بلند شد بنابر بعضى اخبار از كوهها بسيار بلند چهل ذرع تجاوز كرد وبودن مكر بامر خداوند كه دو دريا را تجاوز وتعدّى داد از قدر حاجت پس اين دو دريا وعدم تجاوز آنها از حصهٔ مقرره نعم بزرگند از پروردگار وآيه عظيمه اند از براى وجود صانع در عالم وقدرت حضرت آفريدگار پس ميفرمايد خطاب بجن وانس پس بكدام نعمت از نعمتهاى پروردگار خود تكذيب وانكار ميكنيد وميگويند نعمت از من نيست باز در مقام امتنان خود بر بندگان ميفرمايد يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ يعنى بيرون مياييد از آن دو دريا لؤلؤ ومرجان باينكه از درياى آسمان دانهاى باران كه ميبارد صدف دهان خود را ميگشايد در درياى واقع ميشود قطرهاى باران در دهان آنها پس خلق ميشود مرواريد كوچك از قطرهاى كوچك ومرواريد بزرگ از قطرهاى بزرگ وبعضى از آنها مرجان ميشود **وامّا** تاويل اين بحرين كنايه است از على بن ابيطالب وفاطمه كه جناب امير بحر علم است وفاطمه بحر عصمت خداوند فرستاد بحر جناب على را با بحر فاطمه كه بيكديگر ملاقات ميكنند يعنى متصل شدن بايشان بيكديگر مثل اتصال دو دريا وباكمال اتصال وملاقات بيكديگر ستم نميكنند باآنكه ستم از شباهت هر دو دور است كه كنايه از عصمت آنهاست كه ستم بنفس خود وغير نفس نميكنند وفيما بين اين دو دريا واسطه است كه كنايه از رسول خداست ووجهت برزخيت آنجناب واسطه بودن در رسانيدن اين دو بزرگوار بيكديگر باو واسطه است كه در دو عالم حقيقت ومعنى اين دو بزرگوار از يك نور بودند وبواسطهٔ آنجناب منتقل از يكديگر يافتند كه نور فاطمه در صلب ونور جناب امير در صلب ابى طالب مستقر گرديد يا برزخيت آنجناب بواسطهٔ واسطه بودن آنجناب است فيما بين خالق وخلق يعنى فيما بين اين دو دريا برزخى است يعنى واسطهٔ كه فيما بين آنهاست كه دلالت بر اين دارد اين حديث شريف كه خداوند خلق فرموده است انبيا را از اشجار در شجرهٔ وخلق فرموده من وعلى را از شجرهٔ واحده كه من ريشه آن درختم وعلى

بن ابی طالب کند این درخت وائمهٔ طاهرین شاخهای اند درخت وشیعیان برگهای این درخت هستند وریشه کسب از زمین میکند واز ان بکنده واز کنده بشاخها واز شاخها ببرگها چون جناب رسول کسب از مبدأ مینماید وازانجناب بجناب امیر وازجناب امیر بشاخها واز شاخها ببرگها پس انجناب برزخست یعنی واسطه مثل درخت که واسطه فیما بین زمین واب واجرام درخت با بجهات دیگر که مجلس اقتضا ندارد مجملا بیرون میاید ازاین دو دریا لؤلؤ که جناب امام حسن ع ومرجان که جناب امام حسین ع باشد جناب امیر ع از قبیل بحر اسمان وجناب فاطمه از قبیل بحر زمین است که رحم ان مظلومه صدف است که قطرهٔ از بحر وجود مرتضی علی امیر در دریای وجود فاطمه ع وصدف رحم فاطمه دهن میگشاید وان قطره را در خود جذب مینماید ومروارید میشود که جناب امام حسن ع باشد وهمچنین ازان باران میبارد در زمین رحم فاطمه وازان مرجان که جناب امام حسین باشد میروید پس اگر نبود رحم این مظلومه هیچ محل قابل نبود که قطره باران از بحر مرتضی علی ع ببارد ومثل این دو بزرگوار متکون شوند پس چنانچه لؤلؤ ومرجان از بزرگترین عظمت الهیه است از بحرین متکون میشوند این دو بزرگوار هم دو نعمت عظیمه اند که این دو بزرگوار ازایشان بوجود امده اند ودر این ایه شریفه کنایات زیاد وملیحه هست که درک نمیکند انها را مگر اهل معرفت بشان وعصمت وطهارت ومقامات ایشان پس واضح شد ازاین ایه شریفه که جناب ابی عبدالله ع مرجانست که مخلوق از این دو بحر عظیم است وسبب تشبیه انجناب همان سبب است که در خلقت بدن این بزرگوار است قطع نظر ازاینها اصلا انحضرت از میوهٔ بهشت است چنانچه در کتاب مدینة المعاجز وکتاب ریاض وغیرهما از عروهٔ بارقی روایت میکند که گفت در بعضی سالها حج کرده بمدینه رفتم وداخل مسجد وقبر رسول شدم دیدم که انجناب نشسته است ودو طفل نوزادان بزرگوار مسند کاهی این یک را میبوسید وکاهی دیگری را ومردم که بانحضرت کار داشتند درخدمت بودند وعرض حاجت نمیکردند تا انکه انجناب فارغ شد از محبت با انها ومیل داشتند که از چه راهست محبت انحضرت با ایشان تا من رسیدم وعرض کردم یا رسول الله پسرهای تو میباشند فرمودند پسرهای دختر من هستند وپسرهای برادر من وپسرهای پسرعم من هستند وانکسیکه از همه بیشتر دوست دارم او را او بمنزلهٔ گوش وچشم من است من از او واو از من است وانکه باندوه او اندوه ناک میشوم واو باندوه من اندوهناک میشود عرض کردم یا رسول الله تعجب میکنم از شدت محبت شما نسبت بایشان ورفتار دیگر با ایشان میکنی فرمود ترا خبر دهم نقل کنم از برای تو وقتیکه بمعراج رفتم وداخل بهشت شدم در بهشت تفرج میکردم درختی را دیدم شاخه‌ها امده از ...

... میوه این دو درخت بخوردم این ... است وچون خوردم این پند را ازان بهره یافتم وجبرئیل نیز ازان میوه‌ها بمن میداد ومن میخوردم وهمچو به سیر نمیشدم کفتم ای جبرئیل در بهشت درختی بهتر ازاین دو درخت ندیدم ... جبرئیل گفتنا مبدأ

نام این دو درخت را گفت درخت اول امام حسن ع ودرخت دویم امام حسین است چون بزمین رفتی تو را با خدیجه مقاربت کن که از طعم ومیوه این دو درخت میرویید در رحم خدیجه ودران نطفه بسته میشود واز برای تو زیاد دختری متولد میشود ونام او فاطمه است وان دختر را تزویج کن بپسرعم خود که از او دو پسر بوجود خواهد امد نام یکی را حسن ونام دیگری را حسین بگذار پس چون بزمین رسیدم فورا با خدیجه مقاربت کردم وچون این دو طفل متولد شدند جبرئیل نازل شد بمن کفتم ای برادر چه قدر مشوق دارم بان درخت جبرئیل کفت هر وقت شوق میکنی بانها حسن وحسین را ببوکن بوی ان دو درخت را خواهی شنید من هر وقت شوقی ان درختانرا هم میرسانم این دو طفل را میبوسم وازایشان بوی ان دو درخت را می شنوم بعد ازان فرمودند که ای اصحاب من بدانید که من عمر خود را با ایشان قسمت مینمایم از جهت انکه محبت زیاد با ایشان دارم وایشان دو ریحان منند پس عروه تعجب نمود از وصف کردن پیغمبر ایشانرا چه قدر در دنیا بی وفاست چه قدر بد دل پوست امّا ملاحظه کنید کسیرا که پیغمبر میخواهد عمر خود را باو بدهد وچنین در نزد انجناب عزیز است که در دامان خود مینشاند ومانند گل میبوید ومیبوسد وراضی نمیشود که غبار غم دل بر ان جناب بنشیند امت با او بنحوی سلوک میکنند که از وطن مالوف واز مجاورت قبر جد ومادر وبرادر دست برمیدارد واز خویشان وارحام خود میگذرد واز وطن خود اواره میشود بجهت انکه در انجا نمیتواند توقف نماید چنانچه از مکالمات انجناب بمادر ووداع با قبر جد خود معلوم میشود حضرت امد بروضهٔ جد بزرگوار خود چون نزدیک ضریح رسید عرض کرد با چشم گریان السلام علیک یا رسول الله انا الحسین بن فاطمة فرخک وابن فرختک وسبطک الذی خلفتنی فی امتک یا رسول الله گواه باش که حرمت ترا نگاه نداشتند ومرا یاری نکردند واز حرم تو محروم ساختند این مجملی بود از بیوفائی جفا کاران امت که بتو گفتم چون ترا ملاقات کنم صورت وقایع را مفصلا عرض میکنم پس بسیار گریست وبعد ازان مشغول نماز شد تا طلوع صبح بخانه مراجعت فرمودند شب دیگر نیز رفت وچند رکعت نماز کرد وبسیار گریست در شب مناجات بدرگاه قاضی الحاجات نمود وگفت خداوندا این قبر پیغمبر است ومن نیز فرزند پیغمبر توام مرا امری روی داده ومیدانی که من دوست میدارم نیکی را وبا مر میکنم ودشمن میدارم بدی را وازان نهی مینمایم واز تو سؤال میکنم یا ذا الجلال والاکرام بحق این قبر وصاحب این قبر که اختیار کن از برای من انچه در ان رضای تو ورسول تو در او باشد بسیار تضرع وزاری نمود وسر مبارک را بر ضریح گذارد وبخواب رفت ناگاه دید که جد بزرگوارش با جمعی ملائکه ظاهر شدند وانحضرت را در بر کشیدند وفرمودند ای حسین عزیزم
جدت بر تو فدا چنین می بینم که در زمین کربلا با لب تشنه در زمین ماریه سر از تنت جدا کنند ودر خون خود دست وپا زنی وانها که این امر کنند با امید شفاعت از من داشته باشند وحاشا که شفاعت من با ایشان برسد حبیب من پدر ومادر وبرادر تو بر تو مشتاقند وبسیار منتظر تو اند وهمگی بدیدار تو اشتیاق داریم ای حسین

ای جان گرامی چنان می بینم که با لب تشنه و شکم گرسنه شهید شوی در صحرای کربلا و بدن [illegible] را در صحرا افکنده باشند بر روی خاک و خون و سر تو بر نیزه کرده شود شهر بشهر دیار بدیار میگردانند ای فرزند دلبند من صبر پیش گیر در کار خود مردانه باش که در بهشت عنبرسرشت درجات چند از برای تو هست که بدون این مصیبت ها ترا میسر نمیشود ای حسین نزدیک شد که مثل پدر مظلوم و مادر مغموم و برادر مسموم خود شهید شوی سعی کن که در کربلا بروی آنحضرت عرض کرد که ای جد بزرگوار مرا بدنیا احتیاجی نیست الحال مرا با خود ببر و از همه غمها خلاص کن فرمود ندای نور دیده ترا چاره نیست از رفتن بدنیا تا شربت شهادت بنوشی و درجه بلند دارد با بی پس آنجناب بیدار شده بمنزل مراجعت فرمود و صورت واقعه را با اهل و عیال خود و اعوان و انصار در میان آورد پس دران وقت از خانواده بنی هاشم صدای گریه و ناله بلند شد و ابواب هموم و غموم بران خانواده مفتوح شد پس آنجناب مهیای سفر گردید و در شب آخر بنا بر بعضی اخبار بر سر تربت مادر آمده با چشم گریان گفت السلام علیک یا اماه فرزند تو حسین بوداع قبر تو آمده است و این آخر زیارت او است مر ترا ناگاه از بالای ضریح مقدس آوازی بلند شد که السلام علیک ای مظلوم مادر ای شهید مادر ای غریب پسر گریه بگلوی بر آنحضرت مستولی شد که نتوانست سخن بگوید و از آنجا بسر قبر برادر خود امام حسن آمد پس سلام کرد و وداع کرد چون صبح شد فرمود تا کجاوه های خواتین عصمت و طهارت را بر ناقها ببندند و مشغول بار کردن شدند وداع میکردند و صدای گریه بلند کردند که هیچوقت بر بنی هاشم تا آن روز چنین حالتی رخ نداده بود و آن امام غریب یک یک را وداع میکرد اما از آن وقتیکه نوبت وداع بفاطمه صغری رسید آن مظلومه در آن وقت بیمار بود و تب شدیدی داشت آنجناب خود را بدامان پدر انداخت و التماس میکرد که با بیماری مرا بدرد هجران و فراق مبتلا نفرمائید و مرا با خود ببرید باشید آنجناب گویا فرمودند نور دیده نور دیده تو بیماری و طاقت نداری بعد ما جده تو ام سلمه پرستاری ترا مینماید یا ابن رسول الله شیعیان عرض میکنند فاطمه را بجهت بیماری همراه خود نبردی که مبادا صدمه بر او وارد شود و حال آنکه خود و برادران شما و اولاد و اصحاب همه همراه بودند در کمال عزت بود بشما چه گذشت در شام در باطن در حیات بودی و مطلع و آگاه بودی که چه گذشت بر فرزند بیمارت علی بن الحسین بر شترهای بی جهاز سوار غل جامعه بر گردن پاها بر زیر شکم شتر بسته پاهای مبارکش مجروح گشته خون جاری بود در منازل نه دوائی نه غذائی نه سایه نه پناهی [illegible] سید برهنه ماند نهایت چادر اسیر و گرفتار جمال اسفارش فاطمه را بام سلمه فرمودند و او دلداری دادند فرمودند غصه مخور که جده ات ترا پرستاری میکند و عنقریب شفا خواهی یافت و کسی را میفرستم که ترا نزد ما بیاورد و زیاد سفارش او را بام سلمه فرمود چه قدر شبیه است این وداع بوداع سکینه بعد از ظهر عاشورا در وداع آخر جناب ابی عبدالله زیاد گریه کرد و عرض کرد که ای پدر ما را در این صحرا بکه میسپاری

ای پدر بعد از تو بکجا التجا برم و بکه پناه برم و قطرات اشک از دیده میبارید آنجناب فرمودند ای نور دیده مسوزان قلب مرا با اشک خود ای سکینه خاتون مادامیکه روح در بدن من است او را نوازش فرمودند و در دانه شد ندا الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دوم

الحمد لله الذی جعلنا من نقطة الوجود الواصل الی مقام الغیب والشهود منبع الفضل والکرم والجود محمد الاحمد المحمود ومنّ علینا بان جعلنا من شیعة آل الرسول ومحبی ذریة البتول الذین هم لکتاب الله حمول وتفضل علینا بان وفقنا للعویل والبکاء واقامة الماتم والعزاء لخامس اصحاب الکساء قرة عین سید الانبیاء ونور حدقة سید الاوصیاء ومهجة قلب سیدة النساء واب الائمة النقباء النجباء وسید الشهداء وزین السعداء الاتقیاء الباکی الکفرة والذبیح بسیف الجفاء من الفقاء غریب الغرباء الممنوع من الفرات بکربلاء الشفیع فی یوم الجزاء سیدنا المظلوم وامامنا المغموم ابی عبدالله ارواحنا له الفداء و بعد قال الله تبارک و تعالی والذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون خداوند عالم جل شانه در این آیه شریفه در مقام تعداد صفات مؤمنین برآمده و از جمله صفاتیکه از برای ایشان میشمارد اینست که میفرماید مؤمنین آنچنان کسانی هستند که امانت و عهد را رعایت میکنند همین قدر که هر امانتی بایشان سپرده میشود یا عهدی مینمایند با خالق یا خلق عهد خود را وفا میکنند و نقض عهد و خیانت بامانت که هر یک از اینها از گناهان کبیره است احتراز میکنند چنانچه در بعضی از روایات رسیده است که کم منبری بود که جناب رسول خدا این چند کلمه را نفرمود از منبر بزیر آید اول میفرمود لا دین لمن لا امانة له کسیکه امانت ندارد هیچ دینی ندارد زیرا که در هر دینی و مذهبی امانت را رعایت مینمایند و خیانت بان نمیکنند کسانیکه هیچ دین و مذهبی ندارند از قبیل دهری و طبیعی وغیرها بامانت خیانت نمیکنند دویم میفرمودند لا ایمان لمن لا عهد له کسیکه بعهد خود وفا ندارد ایمان ندارد یعنی دین او ظاهری است و حقیقت ندارد و از روی قلب و واقعیت نیست سیم میفرمودند لا صلوة لمن لا یتم رکوعها و سجودها نماز نکرده است کسیکه رکوع و سجود را باتمام بجا نیاورد چهارم میفرمودند ما [illegible] کسیکه با مردم مکر نماید بجمله الخلف عهد را عقل و نقل حکم میکند بقبح آن هر معصیتیکه بسبب آن بزرگست خداوند جل شانه کفاره برای آن مقرر فرموده مثل افطار روزه ماه رمضان و مثل قتل نفس و از برای خلف عهد کفاره مقرر فرموده است که یکی از سه کار باید بکنید یا بنده آزاد کردن یا شصت مسکین طعام دادن یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن در حدیث از جناب رسول وارد شده که آنجناب فرمود که هرگاه شش چیز در میان امت شایع شود خداوند ایشان را بشش بلیه مبتلا نماید اول آنکه هرگاه زنا زیاد شود مبتلا میشوند بناگاه مردن و دردهای بد که در میان ایشان نبوده دویم هرگاه شایع شود منع زکوة و خمس مبتلا میشوند بمردن حیوانات و تمام شدن برکات از زراعات آنها سیم هرگاه امر بمعروف و نهی منکر را ترک کردند مبتلا میشوند بتسلط بدان بر نیکان و مستجاب نشدن دعای نیکان چهارم هرگاه در ترازو کم کردند مبتلا میشوند بگرانی و قحطی

پنجم هرگاه قطع رحم کردند مبتلا میشوند بتمام شدن برکت در عمرها و مالها و افتادن اموال بدست شریران
ششم هرگاه نقض عهد کردند مبتلا میشوند بتسلط پادشاه جابر ظالم مجملا شخص عاقل و مؤمن باید
عهد نکند با خالق و اگر کرد باید بعهد خود وفا کند ذکر کرده اند در کتب سیر و تواریخ که پادشاهی اراده
مملکت پادشاه دیگر را کرد بعد از آنکه آن پادشاه دید که از عهده او بر نمیاید با خداوند عهد کرد که هرگاه
خداوند او را فتح عطا فرماید آنچه در خزینه دارد انفاق کند بر فقرا خداوند او را فتح عطا فرمود مدتی
گذشت که در خزانه جواهر بی بها است اگر بدهد موجب قصور و فتور در سلطنت میشود جمع کرد علما را و با ایشان
شور کرد که چه باید کرد علما تدبیر کردند که آنچه در خزانه هست بدهد بلشکر چون لشکر هم از فقرا ند
وفا بعهد شاه شده باشد و آنچه در این سالها مالیات میشود بیاورند در خزانه این تدبیر اگرچه بنظر هم صورتی
داشت ولیکن مطمئن نشد که وفا بعهد شده باشد و غرض فقرا غیر لشکر بوده وقتی بزرگی باو وارد شد
اینمطلب را باو در میان آورد آن شخص بزرگ گفت اگر کسیکه با او این عهد را کرده اید با او بعد از این کاری
داشته باشی با او نداری از اصل وفا بعهد نما و اگر بعد از این کاری با او داری البته وفا نما بعهد که اگر بعد
محتاج شوی باز ترا یاری کند پادشاه ملتفت شد که اگر خلف نماید بعد از این امر او مشوش خواهد شد
عجب بیانی است این بیان شما مردم هم ملتفت باشید که در دنیا و در عهود خود اگر خلف نمائید باز اگر در
شدائد واقع شوید شما را اعانت نخواهند کرد اگرچه چندها نمائید بسا هست که مؤمنی بواسطه عهدیکه مؤمن
دیگر با او کرده است در مهلکها واقع میشود و صدمها بر خود قرار میدهد که مقصودی که دارد حاصل شود
و بعد از او تخلف میکنند بیچاره در صدمها واقع شده آن مقصود هم حاصل نمیشود چه تقدیر نشده ا
این چنانچه حضرت مسلم را با واسطه عهدیکه آن کوفیان بی وفا کردند و نامها نوشتند که شهرها و دیه‌ها
همه سبز است و ما ها در یاری تو مستعد مهیا هستیم و ما امامی و پیشوائی نداریم و صحراها سبز است و میوه‌ها
مارسیده است قدم رنجه فرما بسوی ما و آنجناب بحسب ظاهر مأمور و مکلف بود باجابت ایشان بلا تشبیه خدا
میداند که مردم ایمان به پیغمبرها نیاورند و آنها را صدمه میزنند و اذیت میکنند و ایشان را میکشند و این
صدمها با ایشان میزنند ولی مع ذلک حکمت و اتمام حجت مقتضی فرستادن پیغمبرهاست بسوی ایشان لِیَهْلِکَ مَنْ
هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَیَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ هرگاه بدون ارسال رسل و انزال کتب در روز قیامت با غیر قیاس
عقاب فرماید ایشان را بجهت افعال و اعمال ایشان از برای آنهاست که عرض کنند که خداوندا میخواستی رسولی
بفرستی که ما را امتثال سازد ما اطاعت میکردیم و جواب خداوند باینکه من میدانستم که شما اطاعت نخواهید
نمود و میکشید رسول را ملزم آنها نیست بر وجهیکه حجت بر آنها تمام باشد پس حکمت و اتمام حجت مقتضی این است
که رسولان بفرستد تا اینکه حجت تمام شود و آن کسیکه اطاعت میکند ممتاز (مختار) شود و اجر کامل دریابد اینمطلب را
که دانستی حل میشود شبهه اینکه جناب سید الشهدا اگر میدانست که با او و کسانش چه میکنند چرا مسافرت کرد

اتمام حجت حضرت سید الشهدا (ع)

نهایت در مکه یا مدینه نمیتوانست توقف کند بجوئیکه محمد حنفیه عرض کرد برو در یمن یا بلاد دیگر و اگر در
آنجا نتوانست توقف کند برو در صحراها و بیابانها و کوهها چنانچه این معقول ناصر این طور حکم میکند ولیکن
این بحسب نظر ابتدائی است و بعد از تعمق و تدقیق نظر خوب مطلب واضح میشود که با آن همه نامها و اصرارها
که از اهل کوفه شده بود باینکه با مسلم بن عقیل بیعت کرده اند اگر جناب ابیعبدالله ع حرکت بآن سمت نمیفرمودند
و سفر نمیفرمودند میدانستم که اگر من میآمدم با من چنین و چنان میکردید مثل آن بود که خداوند پیغمبر را نفرستد
بسوی بندگان و بفرماید میدانستم که اگر پیغمبر بفرستم بسوی شما چنین و چنان با او خواهید کرد چنانچه این کافی
نبود نسبت باتمام حجت از ذات اقدس همین طور بود نیامدن جناب ابیعبدالله ع بلکه چنانچه خداوند باید پیغمبر را
بفرستد اگرچه بداند که او را میکشند جناب ابیعبدالله هم باید بیاید بجانب کوفه اگرچه بداند که با او چه خواهند
کرد بلکه با عیال و اولاد آمد که ای مردم کوفه بدانید که من نیامده ام که مراجعت نمایم بلکه آمده ام که بمانم و
از وطن خود و مجاورت قبر جد خود و مادر و برادر خود دل کنده ام با اطمینان مکاتبات و عهود شما آمده ام
و از این جهت با وجود اینکه میدانست ثمر ندارد و قبول نخواهند کرد لیکن من باب اتمام حجت باید این فرمایش را
فرموده باشد چنانکه این فقره که عرض میکنم در کتابهای معتبره مشهوره ندیده ولیکن گمانم اینست که من باب
اتمام حجت واقع شده باشد بعد از اشتداد عطش از عطشا و بلند شدن صدای اطفال به العطش آنجناب
تشریف آوردند بمیدان و ندا کردند که ای لشکر ساکت شوید و قرار گیرید که مرا با شما سخنی است لشکر ساکت شدند
فرمودند گوش بدهید از این خیمها چه صدا میاید چون گوش دادند شنیدند ندا از اطفال صدای العطش
بلند است زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد فریاد العطش ز بیابان کربلا این فقره بحسب قوانین ظاهره
دور نیست که بجهت اتمام حجت واقع شده باشد که نگویند ما نمیدانستیم تشنگی اطفال را مجملا بعد از
آنکه تشریف آوردند و اتمام حجت شد بآمدن آنجناب صبح روز عاشورا پیش از وقوع جنگ بعد از
صف آرائی طرفین عمامه رسول خدا را بر سر و شمشیر آنحضرت را حمایل نمودند اسب خاصه آنجناب را سوار شدند
و بمیدان آمدند در برابر کفار ایستادند و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت انشاء فرمودند و بعد از
حمد الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی فرمودند آیا مرا میشناسید گفتند بلی تو فرزند زاده پیغمبری
فرمودند سوگند میدهم شما را که میدانید که جدم رسول خدا است گفتند بلی فرمودند میدانید که مادرم فاطمه
زهرا است گفتند بلی فرمودند میدانید پدرم علی مرتضی است گفتند بلی فرمودند میدانید جده ام خدیجه
کبری است گفتند بلی

مجلس سیم

الحمد لله الذی اجل مصیبتنا بمصیبة سید اهل الجنان و سبط
سید الانس و الجان الذی بکـ … لائکة السماء و الجنان و النیران و ناحت علیه الوحوش و الطیور الغر[باء]
عن الاوطان و عن الاقارب … الاخوان الوالد الحیران الذبیح العطشان و الشهید السلیب العریان الذی
هو للعوامین و للغاوی امانٌ … لی الثقلین ابیعبدالله الحسین ارواحنا له الفدا و بعد فقد قال الله

مجلس سیم

تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم بسم الله الرحمن الرحیم والتین والزیتون وطور
سینین وهذا البلد الامین لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم روایت شده است که هر کس این سوره
را در نمازهای واجب و مستحب بخواند عطا شود باو بهشت اما ترجمه آن معلوم است که خداوند جل شأنه
هر چه میفرمایند حاجت بقسم ندارد زیرا که یا کسی اعتقاد بخداوند دارد یا ندارد و اگر ندارد که فرمایش
او را اصلا قبول ندارد چه با قسم باشد چه بی قسم و اگر اعتقاد دارد و او را از کذب و عری و بری میداند چنانچه
عمده ادله بر یکی بودن خداوند اخبار همین انبیا خداوند است بر وحدت او و نبودن شریک از برای او در
تمام کتابهای آسمانی و همین اخبار حجت است زیرا که یا صدق است یا کذب اگر صدق است مطلب ثابت است و اگر کذب
لازم میاید دروغ بر حضرت واجب الوجود تعالی عن ذلک علوا کبیرا با وصف آنچه ذکر شد بر قسم خوردن ذات
اقدس بامورکه در قرآن و غیر قرآن قسم بانها خورده شده است غیر از اثبات مطلب چند چیز است و یکی
آنها اظهار شرافت آنچیز است که باو قسم یاد میفرمایند زیرا که تا چیزی شریف و بزرگ نباشد خداوند باو
قسم یاد نمیفرمایند و از آنجمله در این سوره شریفه چهار چیز قسم مجهور در تین که انجیر است و زیتون که
معروفست و طور سینا که معروفست کوهیست که خداوند در آنجا با موسی تکلم فرمود و بلد امین که مکه
معظمه است اما شرافت انجیر از میوهای بهشت است نه هسته دارد نه پوست غذائیست لطیف و دوائی که بسیار
نفع دارد ملین طبع محلل بلغم پاکیزه کننده قلب و ریگ مثانه را دفع میکند بدن را فربه مینماید و دافع بواسیر
است غذائی است و دوائی است بدون اذیت علاوه از آنها خوش طعم و خوش صورت و شیرین است دیگر
از ماکولات که این جهات در او موجود باشد اما زیتون فاکه است و خود ثمر است و دوای هر درد و روغن
او مسهل است خاصه با آب گرم و مالیدن او بر اعضا موجب تسکین درد آنها است از عرق النسا و درد
و درد مفاصل بر پا نافع است و با آب گرم جهت تپش دل و کرم معده نافع است بهر حال غذائیت
ندارد ولیکن در دوائیت کاملست از جهت مالیدن و مخلوط کردن با مرهمها و برای تسکین دردها
و مرضها نفع بسیار دارد اما طور سینا شرافت ظاهر او واضح است در خبر است که خداوند خطاب فرمود
بکوههای قدس در شبی که از شماها با موسی تکلم میکنم هر یکی با خود خیال کردند این شرافت با غیر ما است
الا کوه طور که او اظهار خضوع کرد و گفت من از همه کوچکتر و کوتاهتر و قابل نیستم که محل مکالمه ذات اقدس
الهی با موسی شوم خداوند خطاب فرمود بموسی که مکالمه در کوه طور واقع خواهد شد بجهت تواضع و فروتنی
که نمود اما تمام که معظمه واضح است شرافت و فضیلت آن دارد و اشرف بقاع زمین است و اول زمین است محل خانه خدا
مطاف عامه خلق است ام القری است کل شهرها از او خلق شده است و رسول خدا از اهل آنست و این جهت آنحضرت را
امی میگویند یکی از جهتها امی بودن رسول خدا اینست اینها ظواهر این چهار چیز است اما بواطن آنها چنانچه
ذکر کرده اند و اخبار وارد شده از ائمه طاهرین اشاره بآنها شده است بیکی از آنها اکتفا میشود و آن اینست که

مراد از تین جناب امام حسن است و تشبیه آنجناب بتین از جهت اینست که ذکر شد که تین که انجیر باشد
دوائیت و غذائیت و ماکولیت دارد و هیچ اضراری عیب باطن و فضله عیب ظاهر از برای او نیست عیب
خوش صورت و عیب رنگ و بو خوش رنگ و خوش بو و خوش طعم است و جناب امام حسن دارا بود کمالات
ظاهره و باطنه را و اصلا در وجود مبارک او تغیر و غضبی نبود با دوستان در کمال فتوت و جوانمردی و با
دشمنان کمال مدارائی داشت اینست در حسن مدارای آنجناب که مثل اسماء ملعونه که آنجناب را مسموم
نمود او را خواستند در خلوت و افشاء سر او نفرمودند هرچه اصرار دیگران بزرگوار نمودند که با او اینها ملا
نمود آنجناب کتمان نمودند و در نفاس آن ملعونه فرمودند که تو را حیف از جوانی من نیامد که با من چنین کردی
و اطفال مرا یتیم کردی برو که خیر نخواهی دید و در حضور آنجناب سب میکردند پدر آنجناب خود آنجناب را و آن
بزرگوار متغیر نشدند بجملا در کمال حلم و مدارائی بود حتی آن ملعون موصلی در موصل میزبان آنحضرت بود
چند مرتبه باعانت معاویه آنجناب را مسموم نمود و آنحضرت حلم ورزیده آن مرد کور موصلی که سر عصای
خود را حدادی کرد و او را مسموم کرد در پای آنجناب گذارد و قوت کرد که فرو رفت و از کف پای آنحضرت
سر بیرون آورد آنجناب صیحه براورد و افتاد و گویا ضعف کرد آن مرد کور را گرفتند خواستند او را بقتل رسانند
فرمود واگذارید او را در دنیا و عقبی سزای خود خواهد رسید بجملا اگر بخواهم شرح حالات و مقامات و حسن
حالات آنجناب را بنویسیم این ورقها و این مختصرها وفا ندارد و مقصود تشبیه آنجناب است بانجیر و اما زیتون
تفسیر شده بجناب ابی عبد الله و وجه تشبیه آنجناب بزیتون آنست که زیت دوائیت او غالب است از برای امراض
ظاهره و باطنه و زخمها و دردها و سردیها نافع است جناب ابی عبد الله از برای جمیع دردهای ظاهره و باطنه
توسل بآنجناب موجب اصلاح امور دنیویه و اخرویه است هر حاجتمند و دردمندی که متوسل بآنجناب بمراد
خود رسیده بلکه ذره تربت آنجناب شفاست چنانچه گریه بر آنحضرت دافع مرض گناه است کلا از همه مرضها
بدتر است که در حدیث قدسی خطاب شد بحضرت موسی که نیست مردی در دنیا که گریه کند در مصیبت ابی عبد الله
چه در روز عاشورا و چه در غیر عاشورا و اشکش بر صورتش جاری شود جز اینکه میآمرزم گناهان او را اگر
چه زیاده از کف دریاها باشد و عطا میکنم باو بهر قطره اشکی ثواب صد شهید و زیارت آنجناب همین اثر را
دارد بلکه زیاده دارد بجملا مقام ابی عبد الله مقام زیتونست که دوائیست برای علت و امراض ظاهره
و باطنه و دردهای صوریه و معنویه چنانچه حکمت و لطف اقتضا میکند خداوند جل شانه از برای امراض جسمانیه
دواها خلق فرموده که بواسطه آنها علاج شود آن امراض و از برای امراض نفسانیه معالجات مقرر فرموده هم چنان
حکمت اقتضا میکند که دوائی بجهت امراض گناهها که بدترین مرضهاست مقرر دارد که هر گاه بنده را مثل
ماها مبتلا نموده باین مرض مهلک در معالجه مقام بر آید و آنچه از مطاوی اخبار واضح میشود که علاج مرض گناه
میشود پنج چیز است **اول** توبه است که بنص آیات قرآن و اخبار متواتره از عترت طاهره است و هر گاه

توبه محقق شود حق جل شانه گناهان تائب را عفو فرماید حدیثی در این باب جز این حدیث بنظر ندارم
که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل خدمت آنجناب رسید و عرض کرد شخصی در ب خانه
ایستاده گریه کنان میخواهد خدمت شما برسد آنجناب اذن دادند و داخل شد و عرض کرد یا رسول الله
من گناه بزرگی کرده ام از برای من طلب آمرزش کن آنجناب فرمودند گناه تو بزرگتر است یا کوهها و زمینها
عرض کرد گناه من فرمودند گناه تو بزرگتر است یا آسمانها عرض کرد گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا عرش
و کرسی عرض کرد گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا رحمت خدا عرض کرد رحمت پروردگار فرمودند
بیان مرا بکن گناه بزرگت را مگر صاحب رحمت بزرگ نیست الحال بگو چه گناهی کرده عرض کرد شغل من کفن دزدی بود شبها در
قبرستان گردش میکردم کسیکه تازه از دنیا میرفت قبر او را میشکافتم و کفن او را بیرون میآوردم و باین شغل
مداومت داشتم تا اینکه روزی دختری از مهاجرین از دنیا رفت او را دفن کردند من رفتم و قبر او را شکافتم و
بدن او را بیرون آوردم مهتاب بود دیدم بدن سیمین و سفید و لطیف داشت شیطان مرا فریب داد و زنا
با او را در نزد من تا اینکه با او زنا کردم بعد از صدور این عمل شنیع صدائی از آن جسد شنیدم که میگفت ای بد
که جنب محشور شوی چنانچه مرا جنب کردی بعد از شنیدن این ندا چنان خوفی بمن رخ نموده است که میترسم مرا
مرگ دریابد و بروم باین حالت در روسیاهی و شرمندگی از دنیا آنجناب با اینکه وجود رحمة للعالمین بود فرمودند که دور
شو که میترسم صاعقه بر تو نازل شود و مرا هم فرو گیرد آمرد مأیوس از خدمت آنجناب بیرون رفت سر بصحرا گذاشت
شب و روز مشغول گریه و اظهار شرمندگی میکرد تا آنکه بعد از چهل روز عرض کرد خداوندا اگر مرا نیامرزیده و
نخواهی آمرزید قبض روح من شود امر شد بجبرئیل که برو نزد حبیب من و بگو که من پروردگار میباشم دوست
میدارم بنده گناهکار را که از گناه توبه کرده باشد و بسوی من بازگشت نماید بفرست علی بن ابیطالب را که او را مژده
دهد جناب امیر تشریف بردند و کیفیت پیدا کردن او احتیاج نیست شاهد همین است که این شخص با وجود گناهان
کبیره و عظیمه و با آنکه آن دختر در حق او چنین نفرین کرد بتوبه مشمول رحمت الهیه گردید و این خبر زیاده بر ذیان
با رجاست از قبول توبه اگرچه حاجت باین اخبار نیست همان حکم عقل قاطع است با نص کتاب کافی است و بسیاری
از متکلمین را اعتقاد اینست و حق هم همین است که قبول توبه بر خداوند واجب است چه قبول او از کمال و عدم قبول از
کریم غنی علی الاطلاق نقص است و نقص بر خداوند محالست و حکایات منقوله در قبول توبه صاحبان گناهان عظیمه در کتب
اخبار و اخلاق بسیار است و در حقیقت توبه اختلافیست در اخبار و کلمات علمای اخیار و اقوی اینست که حقیقت توبه
متحقق میشود بدو چیز اول ندامت از گناهان گذشته دویم عزم بر ترک معاصی در زمان آینده باین دو چیز توبه
متحقق میشود و آنچه در بعضی اخبار وارد است که شش چیز در آن شرطست اول ندامت از معاصی گذشته دویم عزم بر
ترک معاصی در زمان آینده سیم ادا کردن حقوق خداوند که بر ذمه او است از قبیل نماز و روزه و قضا و کفارات و اخماس
و زکوات و رد مظالم و امثال اینها چهارم حقوق خلق که بر ذمه او است پنجم چشانیدن تلخی طاعت بخود بقدر که

در حقیقت توبه

لذت معصیت برده ششم گداختن گوشتها که در بدن او پیدا شده از معصیت و آنچه مشغولست بر درجه
کامل توبه است بعضی معاصی است که بخصوص منصوص است که توبه از آن قبول نیست مثل قتل نبی و امام و ارتداد
از فطرت اسلام که بر اسلام متولد شده باشد و بالغ شود مسلم و بعد مرتد شود توبه او هرگاه مرد باشد در حیث
قبول نیست باجماع امامیه و اخبار مستفیضه دالّه اینست که زوجه او بر او حرامست و مال و منقل بوارث
منتقل میشود و باید کشته شود و در قبول توبه او میان او و خداوند اگر حقیقتاً تائب شود فیما بین علما اختلاف است
و اقوی قبولست جناب سید الشهداء ع توبه حر را قبول فرمودند اگرچه این سند نیست زیرا که اولاً ارتداد معلوم
نیست ثانیاً در خصوص فعل امام شاید حکم و مصالحی باشد که در خصوص این موضوع موجود بوده است
ولیکن در فقه مشروحاً نوشته ام که در باطن مقبولست بلی در قاتل نبی و امام قطعاً قبول نیست چنانچه
بسیاری از قتله انبیاء و ائمه بعد از صدور این عمل شنیع اینها نادم و پشیمان شدند ولیکن پشیمانی سودی
نداشت و اما مطلق قتل نفس حتی مؤمنین اگرچه از بعضی اخبار مستفاد میشود عدم قبول توبه
اینها لیکن در اخبار خاصه وارده در موارد خاصه مستفاد میشود که چنانچه در خصوص وحشی قاتل حمزه
سید الشهداء رسیده است که نادم و پشیمان شد و توبه کرد و جناب رسول ص قبول فرمودند توبه او را اما فرمودند
رو بمن نباشد که من نمیتوانم قاتل عمم را ببینم ای شیعه انصاف بده جناب رسول ص با آن همه علم و حلم و
صبر با آن مقام نبوت نمیتوانند قاتل عم خود را ببینند پس چه حالتی داشته امام زین العابدین ع از کربلا تا شام
شب و روز می بیند قاتل پدر خود را و قاتل برادر خود را و قاتل عم و عمزاده خود را چه حالتی دارد
که میبیند قاتل جوانان هجده سالهٔ خود را با اینکه سر آنجوان را در مقابل مادر بر سر نیزه و همچنین چه حالتی
داشت مادر علی اکبر و چه حالتی داشت زینب با سکینه و سایر زنان و دختران که از کربلا تا شام این همه قتله
همراه آنها بود تا چه همراه بودنی که آنها همه در کمال عزت و عیش و عشرت و این بیچاره در کمال گرفتاری و حزن
و ذلت نمیدانم واقعاً چه گذشت شیعیان در ایام عاشورا گریه میکنند که در مثل این روز دسته دسته وارد
زمین کربلا شد هر دسته که وارد میشد بنای قتل اهل بیت را میکشیدند از آن طرف صدای طبل و همهمه از این طرف
صدای شیون و گریه بلند بود و تا اینکه مثل جناب سید الشهداء و سایر اعوان و انصار بودند چه گذشت
بر این زنان بیچاره در بین راه شام سر برهنه چادر در کجاوه های بی روپوش بر شترهای بی جهاز سوار بودند در هر
منزلی که میرسیدند اینها میرفتند در خیمهها خود را سوده اینها در بیابان در آفتاب بی فرش بدون غذا امان از
حالت سید الساجدین و دیدن سرهای بریده ها و دیدن عمها و خواهران بآن حالت و دیدن دشمنان بآن
کیفیت خود را بغایت علیل و ناتوان گریان و نالان بدون دوا و غذا این بود که تا بد شب ابد غل جامعه بگردن
آنحضرت و نمیدانم از آن زمانی که آفتاب آن غل میتابید و آن غل گرم میشده نمیتوانستند که آن غل را بردارند
بعضی اوقات پناه بسایه بیرون بعضی از خیمها برده صاحبان خیمه مطلع شده آنها را از خیمه خود دور

نموده الا لعنة الله على القوم الظالمين **مجلس چهارم** الحمد لله الذى اجل رزيتنا برزية ابن يعسوب
العرب واشرف الناس فى الحسب والنسب سلالة الاطهار وقصة الابرار ونور الانوار الاسير بايدى الكفار
الذبيح بسيف الاشرار قتيل العبرات ورهين الكربات المسبية النساء والبنات صاحب الرؤس المرفوعات
والدماء السائلات والاعضاء المقطعات والاجساد المجرحات والصدور المحطمات المطروح فى الفلوات
شفيع الكائنات منبع السعادات سيدنا المظلوم مولانا المغموم ابى عبد الله الحسين **و بعد** قال الله
تعالى انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب در مجلس ششم ذكر شد كه چنانچه خداوند از حكمت خود دواها
از براى امراض بدنيه مقرر فرموده است از فرط رحمت ومرحمت خود دواها از براى بدترين مرضها كه مرض
گناه است مقرر فرموده كه بان دواها معالجه ميشود اين گناهها از جناب سيد اوليا روايت شده كه
فرمودند من از چند طايفه تعجب دارم اولاً از ان كسانيكه عفو از زيردستان خود نميكنند چگونه اميد دارند
كه خداوند تقصيرات انها را عفو فرمايد دوم تعجب دارم از كسانيكه رحم نميكنند بخلق چگونه اميد دارند كه
خداوند رحم كند بايشان سيم تعجب دارم از كسانيكه بنده كان را ازاد ميكنند چرا ازاد ها را بندهٔ خود نمى كنند
چهارم تعجب دارم از كسانيكه احتراز ميكنند از غذاهاى ضرر ناك كه مبادا مريض شوند چرا احتراز از گناهها
نميكنند كه مبادا گناهان انها را هلاك كند بهلاكتيكه علاج پذير نباشد پنجم تعجب دارم از بخيليكه انفاق
نميكند كه مبادا فقير شود وحال انكه واقع ميشود از انچه فرار ميكند ششم تعجب دارم از كسانيكه ميبينند نشاه
دنيا را واختلاف خلق كه ظالم دارند ومظلوم دارند غنى دارند فقير دارند قوى دارند ضعيف دارند
چگونه انكار ميكنند نشاه عقبى را كه تلافى كند اين نشاه را مجملاً گناه درد بسيار صعبى است هلاك كننده
دارد وصدمها داده وصدمات ونعبات كه از هنگام مرگ تا روز قيامت در پيش است كلّاً ناشى از
معصيت است پس ما ها گرفتار اين مرض مهلك مبتلا هستيم بايد در مقام معالجه ان برائيم وان معالجاتى كه
از طبيبهاى الهيه رسيده است از جمله انها توبه است چنانچه در مجلس سابق اشاره شد ديگر از جمله چيزها
كه خداوند مكفر ورافع گناهان قرار داده صدمات ومصيباتيست كه در دنيا بشخص ميرسد چه مالية چه
بدنيه ومصيبت عرضيه كه از اين بابست كه در حديث وارد است كه تب يك شب كفاره گناه يكساله است معلّل
باينكه اثر او تا يكسال در بدن باقى ميماند وتب دو شب كفاره گناه دو ساله است در حديث ديگر وارد شده كه
بيمار نفس كشيدن او ثواب تسبيح دارد وناله كردن او ثواب تهليل دارد واز پهلو بپهلو گرديدن ثواب جهاد
دارد ودر حال مرض مينويسند از براى او ثواب طاعات وعباداتيكه در حال صحت بجا مياورد وبواسطه
مرض از ان محروم شده بود واز ان مرض هر گاه شفا يافت ملائكه باو ميگويند عمل را از سر گير كه خداوند از
گناهان تو عفو فرمود وهر گاه بميرد امرزيده از دنيا ميرود وايضاً در حديث وارد است كه هر گاه مصيبتى بكسى وارد
شود وصبر نمايد خداوند ... بار عطا فرمايد ثواب هزار شهيد وايضاً در حديث وارد است كه عوض مؤمن از مصيبت

اولاد بهشت است خواه در مصيبت او صبر نمايد وخواه صبر نمايد وايضاً وارد است كه يك اولاد كه شخص پيش فرستد
بهتر است از هفتاد اولاد كه باقى بمانند بعد از ان ودر زمان قائم ظاهر شوند پس آنست كه مدح صبر همين ايه شريفه انما
يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب در خبر كه از براى همه اهل حسنات ميزان نصب نمايند الا از براى اهل ابتلا كه اجر انها
بدون حساب وميزان عطا فرمايند مجملاً اگر بخواهم متعرض اخبار وارده در اين باب بشوم خارج است از وضع اين مجالس
امريكه بايد ملتفت باشند اينست كه صدماتيكه وارد ميشود اگر شخص راضى باشد علاوه بر انكه موجب كفاره گناهان است
موجب ازدياد درجات است واگر بمقام رضا نباشد وخود را باكراه وادار بصبر بكويد چيزيكه خلاف رضاى خداوند باشد
وهر گاه اين طور باشد موجب كفاره گناهان است وهر گاه العياذ بالله چيزى گفت كه خلاف رضاى خداوند است
وتشكّى نمود اجر خود را ضايع ميكند وبكلى محروم ميشود اينست كه در خبر وارد است خطاب رسيد بداود كه اراده
وبنده من اراده مينمايم يعنى تو ميخواهى چيزيرا ومن ميخواهم چيز ديگر را وانچه من ميخواهم ان ميشود واگر تو خواستى خود
را انچه خواسته من تسليم نمائى انچه خواهى دارى والا انچه من خواسته ام همان شده وميشود واجر نخواهى داشت پس بايد
ملتفت باشد كه جزع وفزع وبدگوئى وبدخيالى در مصيبات وشدايد دنيا نكند كه بى ثمر است واگر در بليه وصدمات
صبر ايشان نخواهند ساز د اجر خواهد داشت والان شد آنست دارد اجر هم نخواهد داشت بلى خوبست توفيق هر چيزيرا از خدا
بايد خواست بايد توفيق صبر را هم از خداوند خواست چنانچه بجهت دستور العمل اشياء وقتى رسول خدا وارد خانه
بتول مدرا شد ديد انمظلومه چشمهايش گود شده شكم بعقب ... خساره اش زرد شده فرمود نور ديده
چه حالتست دختر تو مشاهده ميكنم عرض كرد اى پدر من بار حكايات ... من باب شكايت نيست زياده از سه روز است من وحسنين غذا
نخورده ايم انجناب بادرهم متاثر شدند انمظلومه عرض كرد باخداوند اذن داده بنده كانرا در حيوانات دگر چه عا فرمود خدا
دوست ميدارد حيوانات ... را انمظلومه برخواست شد دو ركعت نماز خوانده بعد از ان در مقام مناجات برامد
عرض كرد بنانرا طاقت ... با طاقت تحمل يا فرجى كرامت فرما فوراً مائده از بهشت امد كه دفع شد كرسنگى
شد واين حديث شريف سرمشق است از براى ماكه بايد دو چيز بخواهيم پس مقتضاى حكمت ومقتضاى طبع وخلقت دنيا
دارد فقر دارد غنا دارد مرگ دارد حيات چنانچه در خبر است كه اگر سه چيز نبود مردم سر بزير نميكردند مثل مرض وفقر ومرگ
بسيار در حال مرض بندگى ميكنند بجهت دفع او وبسيار در صحت بجهت خوف وقوع در مرض وكذلك فقر وغنا و
كه از اين دو غافلند بجهت خوف از مرگ يا بجهت نجات بعد از مرگ بحديث شريفست حقيقت اگر اين سه چيز
نبود احدى بندگى نميكرد الا ارباب توحيد حقيقى بلكه از انكه واضح شد صدمات در دنيا از مقتضيات عالم است بلكه
مستور است از تشبيهات وصدمات چيزها ... بسبب خداوند از فرط تلطف بجهت تحمل انها اجر مقرر فرموده يا كفاره
گناه اهل گناه هست يا رفع درجات اگر اهل معصيت نباشد واز اين جهت بود كه در حديث صحيح وارد است كه در شب
معراج وحى شد بجناب رسول كه من ترا امتحان ميكنم بسه چيز بايد در اين سه چيز صابر باشى اول انكه ...
ومحتاج امت خود را بر خود مقدم دارى دوم انكه صدمات نسبت از امت تو بتو خواهد رسيد ... سيم انكه ميگو

ساحر و شاعر و مجنون و کذاب نسبت به پیغمبر تو میدهند و دندان ترا میشکنند و خار بر سر راه تو میریزند صدمات بسیار از امت جفاکار بتو میرسد باید بر آنها صابر باشی سیم بعد از تو صدمات بسیار بر پسر عمت علی و دختر تو فاطمه و دو فرزندان حسن و حسین از امت تو میرسد دختر تو فاطمه حق او را غصب میکنند درب خانه او را میسوزانند تخته در پهلویش میزنند محسن او را سقط میکنند بازوی او را مجروح میکنند تا اینکه از این صدمات از دنیا میرود برادر تو علی را حق او را غصب میکنند ریسمان بر گردن او میکنند او را باکراه از خانه بمسجد میبرند تا اینکه بعد از صدمات در محراب عبادت سر او را از شمشیر ستم میشکافند اما فرزندت حسن چه صدمات که از این امت بعد از پدر با و وارد میشود نقض بیعت او میکنند ردا از دوش مبارکش برمیدارند مصلی از زیر پای مبارکش میکشند خنجر بران مبارکش میزنند چند مرتبه او را زهر میدهند تا آنکه جگر او را از زهر میشکافند و او را بدرجه رفیعه شهادت میرسانند و اما فرزندت حسین را اهل کوفه دعوت میکنند بکوفه و با او نقض عهد میکنند تا او را با لب تشنه و شکم گرسنه در کنار فرات شهید میکنند اما در عوض صدمات چه خواهم داد دختر فاطمه را در روز قیامت در میان خلق خود حاکم میکنم هر چه حکم در حق هر که نماید اما پسر عمت را اختیار کوثر را باو میدهم هر کس را بخواهد از آن سیراب میکند و اختیار بهشت و دوزخ را باو واگذارم هر کس را خواهد بهشت برد و هر کرا خواهد بجهنم اما دو فرزندت حسن و حسین را عرش خود را با آنها زینت میدهم و هر کس که در دنیا بزیارت آنها رفته باشد یا در مصیبت آنها گریسته باشد او را از آتش جهنم آزاد خواهم کرد پس واضح شد که این تفضلات در حق این خانواده طاهره بواسطه تحمل ایشان بوده بر صدمات بیش از غیر ایشان بطریق اولی و از این جهت است که آنچه بجناب ابیعبدالله عطا شده بدیگران داده نشده شفا در تربت استجابت دعا در تحت قبه قرار دادن ائمه از ذریه آنحضرت محسوب نشدن زمان زیارت از عمر شخص زائرین و همه ثواب در زیارت مغفرت گناهان گریه کنندگان قضاء حاجت متوسلین باینجناب یا دنی شفاعت آنحضرت در حق گنه کاران محبت خاصه در قلوب اهل ایمان و غیر از اینها از فضائل دیگر که از برای اینجناب هست که مخصوص باینجناب است از قبیل افتخار ملائکه بخدمات صادره از ایشان باینجناب مجملا تا اینکه از برای جناب ابیعبدالله مقرر است و مخصوص است باینجناب یاد است براستی و مقام اینجناب همینکه بجزئی توسل یا جزئی ارتباط با جزئی صورت خدمت از برای اینجناب کرد رستگار میشود از برای او و حاصل شد چنانچه در کتب متعدده این فقره مذکور است که در شهری زنی فاحشه بود که باعمال ناشایسته معروف بود و او را همسایه بود که مواظبت داشت تعزیه داری جناب خامس آل عبا روزها و روزها که مشغول تعزیه داری و طعامی از برای اهل مجلس عزا مهیا نموده بود و مشغول بتجدید ماتم بود این زن فاحشه محتاج شد بآتش آمد از خانه همسایه اش آتش بیرد چون رد آتش دید خاموش شده این زن فاحشه مشغول شد بروشن کردن آتش و بواسطه ماندن در آن و حرارت آتش قدری آب از چشم آن زن جاری شد پس آتش برداشت و بخانه رفت بعد که خواب رفت بخواب دید که قیامت برپا شده و زبانیه جهنم اشتغال یافت ملائکه غلاظ و شداد او را گرفتند و بغلها و زنجیرهای آتشین ببندند و گفتند ای زن اینه خدای تعالی ترا غضب کرده و ما را امر فرموده

که ترا بجهنم بریم و او فریاد میکرد و کسی بفریاد او نمیرسید ملائکه عذاب او را میکشیدند تا کنار جهنم رسیدند خواستند که در جهنم بیندازند شخص نورانی جلیلی ظاهر شد و صیحه زد و فریاد میکرد که دست از او بردارید ملائکه عذاب از او دور شدند و با کمال ادب عرض کردند که این فاحشه فرمودند بلی اما در این روز داخل شد بجماعتی که مشغول تعزیه داری بودند آتش بجهت ایشان روشن کرده با این سبب از حرارت آتش دست و متألم شده از چشمش بیرون آمد چون ملائکه این سخن را از او شنیدند او را بر گرد انیدند و گفتند کرامة لک یا ابن الشافع والشافی او را از او در گذشتند پس این ضعیفه بواسطه این منت از آذر رستگار شد همین قدر راست قبول شود اگر قبول شد اگر جزئی باشد ثواب او کلی است در بعضی از کتب معتبره نقل کرده که یکی از بنی اسرائیل موسی را دید که تند میرود و رنگ زرد او زرد شده و بکلاو لاغر گردیده و اعضا او میلرزد چشمان فرو رفته این جهت آن بود که از خوف خدا بمناجات میرفت چنان میشد پس آن شخص شناخت او موسی است دست ایمانم او رده بود نزد موسی رفت و سلام کرد و گفت یا نبی الله گناه عظیمی از من صادر شده التماس دارم که هر وقت بمناجات میروی التماس کنی که خدا از سر تقصیر من در گذرد موسی قبول کرد چون بمناجات الهی نایل شد عرض کرد یا رب العالمین سؤال میکنم از تو و حال آنکه تو قبل از سؤال من عالمی خطاب شد که ای موسی بخواه هر چه میخواهی که بتو عطا فرمایم عرض کرد فلان بنده از بنی اسرائیل گناه عظیمی کرده و بمن التماس کرده که از تو بخواهم که او را عفو فرمائی فرمود که ای موسی هر که از من بخواهد و یا تو بخواهی که او را بیامرزم میامرزم مگر قاتل حسین را که او را نخواهم آمرزید عرض کرد حسین کیست وحی رسید که همانست در خاک طور و قتیکه ما ترا مبعوث کردیم به پیغمبری از او و منزلت او بود و جلال خود قسم که دنیا را خلق نکردیم مگر بواسطه محمد و آل محمد و خلوقی از ایشان برگزیده تر ندارم موسی عرض کرد که کی خواهد او را کشت وحی رسید که امت طاغی یاغی جد او که بر خود نسبت اند دین او را و من بیزارم از ایشان در زمین کربلا او را شهید میکنند و بعد از کشتن او اسب در رم کند و اشک از دیده بیارد و بهر طرف تاخت آورد با زین برگشته و شیهه و ناله کنان بحیثیتی که دل سنگ آب شود که فلان شود از احوالات آنست که بزبان بی زبانی بگوید الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت رسول الله او بنت نبیها داد و فریاد از امتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را بعد از آن ابن بدن برگزیده آنجناب را بر روی خاک بی غسل و بی کفن بیندازند و خیمه و اسباب او را بغارت ببرند و زنان و اطفال او را اسیر نمایند و شهر بشهر بگردانند و خویشان و یاران او را پاره پاره کنند ای موسی اطفال کوچک ایشان از تشنگی بمیرند و بزرگ ایشان پوست بیندازند از برهنگی و گرما و مثله در بیمان و زنجیرها تازیانه و هر قدر استغاثه کند کسی بفریاد او نرسد و بهر کس پناه برند کسی بایشان پناه ندهد حضرت موسی از استماع این سخنان بسیار گریست و عرض کرد خداوندا دشمنان او را چه نوع عذاب خواهی نمود وحی شد که چنان عذاب کنم که اهل جهنم از آن در امان باشند و رحمت من بر ایشان نخواهد رسید و شفاعت جد ایشان ابدا نخواهد یافت و اگر بعلت برکت و کرامت جد که از صلب او خواهد بوجود آمد نبود هر آینه ایشان را بزمین فرو میبردم موسی عرض کرد خداوندا منهم از ایشان بیزارم ای موسی تو و هر کس بفعل ایشان راضی باشد وحی رسید ای موسی کسانیکه او را شاد نمایند و او را دوست بدارند دیگر

مصیبت ایشان متالم شوند و دشمنان او را لعن نمایند از بندگان رحمت بی پایان من ایشان را در خواهد یافت و شفاعت خود و جد و پدر و مادر و برادرش در بارهٔ او قبول است اگرچه گناهان او چون کف دریاها و ریگ بیابانها باشد و هر که گریه کند یا بگریاند کسی را در مصیبت او یا آنکه او را گریه نیاید خود را شبیه بگریه کنند بسازد بهشت را بر او واجب کنم و بدن او را بر آتش دوزخ حرام کنم فقیر گوید یاد گیرید تمام افراد انسان خاصه دوستان و شیعیان گریه و ناله و حقوق و وفا را از این حیوان حال آنکه حقوق این خانواده بر عامهٔ افراد انسان خاصه اهل ایمان واضح است و دخلی ندارد حقوق ایشان بر آن حیوان زبان بسته اول دید که صاحب او بآن حالت بروی زمین قرار گرفت و ضعف و بیحالی بر آنجناب مستولی شد آنحیوان با زین برگشته گریان و نالان شیهه زنان فریاد کنان سر بصحرا نهاد و بعد از آن آمد در به خیمهای طاهرات همینکه صدای او را اهل حرم شنیدند علیا مکرمه زینب خاتون فرمود بسکینه خاتون ای سکینه صدای اسب پدرت میآید از میدان برگشته شاید از برای تو آب آورده باشد مظلومه از خیمه بیرون آمد همینکه نظر نمود اسب را با زین واژگون و یال پر از خون غرق تیر که با نالان فریاد کرد یا ابتاه واالله لقد قتل بعینای عمه بخدا پدرم کشته شد زنان همه از خیمه بیرون آمدند دور آن حیوان زبان بسته کرده هر کدام بنحوی با او سخن میگفتند یکی میگفت برادرم را بردی چرا نیاوردی یکی میگفت شوهرم را چه کردی یکی میگفت امامم را چه کردی بر سر او چه آمد سکینه خاتون لجام او را گرفته فرمود یا ذا الجناح هل سقی ابی ام قتل عطشانا ای ذو الجناح آیا پدرم را آب دادند یا آنکه او را با لب تشنه شهید کردند آنحیوان باوفا بنا بر خبر معتبر خود را بنهر فرات انداخت یا شهربانو بر آن سوار شد با سر بصحرا گذارد و کسی دیگر او را ندید بجلا اعتبار ندارد در خبر معتبر است که آن حیوان زبان بسته دوباره آمد سر بدن جناب ابیعبدالله ع و عمر سعد فریاد کرد که این اسب خاصهٔ رسول الله است او را گرفته برای یزید برید لشکر دور او را احاطه کردند آنحیوان با آنکه تشنه بود تیر بسیار هم بر او خورده بود از صبح تا آنوقت کمال صدمه را خورده بود معلوم است که حرارت و گرد آن زمین بآن حیوان زیاد صدمه زده بود مع ذلک از ضرب لگد و دندان علی ما روی چهل نفر را بخاک هلاک انداخت عمر گفت که با او بستیزه نخواهند یا من کفت بگذارید ببینم چه مینماید از سر راه رفتند دیدند آنحیوان بیالین امام ع آمد قد را بگرد آنجناب گردش نمود گویا عرض میکرد آقا برخیز سوار شو برویم بخیمه زنان منتظر هستند مأیوس شد دانست که صاحبش کشته شده آنقدر خود را بر زمین زد که مرد عجب حیوان باوفائی بود از وفای او همین بس که ابیعبدالله ع وفای او را اظهار فرمودند یا ذا الجناح انت عطشان و انا عطشان یعنی تو تشنه هستی و منهم تشنه آنحیوان آب نخورد آنحضرت بجهت آنکه آنحیوان آب بیاشامد کفی آب برداشت نزدیک دهان مبارک رساند گویا ملتفت گردید که زنان و اطفال تشنه‌اند آب خوردن منافی است با مقام امامت و بعلاوه برادران و فرزندان با لب تشنه شهید شدند از حقوق و وفا دور است علاوه معاهده شده بود که با لب تشنه شهید شود بحسب ظاهر ملعونی ندا کرد یا اباعبدالله تو آب میخوری و لشکر رو بخیام نمودند در بعضی اخبار است که ظالمی تیری انداخت آمد بر دهان آنجناب آنحضرت آب را انداخت با لب تشنه و دهان خون آلود از نهر فرات

بیرون آمد الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس پنجم

الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة شهید الفجر بدر الدجی سبط النبی المصطفی و قرة عین الولی المرتضی و نور حدقة سیدة النساء اخ الحسن المجتبی الذی سفک دمه و استبیح حرمه و نهب امواله و نحر نحره و رض صدره و دفع علی القناة راسه و سلب بدنه و انبذ رداه و قطع یده و جرح جناحه و اسر عیاله النبی الغایب النجم بن القرب العطشان لدی النهر بن الاسیر یا بنی المنکسر بن الجبار بن المنقطع الوتین المقتول الولدین سیدنا و مولانا ابی عبدالله الحسین و بعد قال الله تبارک و تعالی اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله ترجمه ظاهر آیه شریفه اینست که اما آنچنان کسانیکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند پس عطا میکند بایشان اجرهای ایشان را و زیاد میکند بایشان از فضل خود در مجلس سابق ذکر شد که بدترین دردها و مرضها مرض گناه است و از برای آن معالجاتیست چند که هر کس مبتلا گردید باید در مقام معالجهٔ آن برآید و نگذارد که باقی باشد که منتهی بمعاصی آن دامن گیر شخص شود در دنیا و عقبی و ذکر شد که بهترین معالجات آن توبه است و لیکن تحقق آن مشکل است و دیگر از معالجات آن ذکر شد که صدمات و مصیباتی است که در دنیا بشخص وارد میشود که آنها هم مکفر معاصی است بشرطیکه صادر نشود از آن چیزیکه موجب تمام شدن اجر او بشود مثل آنکه العیاذ بالله شاکی شود و خیال بد نسبت بخدا نماید در حدیث قدسی هم اشاره نماید چنانچه حضرت موسی سؤال نمود از پروردگار خود که از مبغوضترین خلق نزد تو خطاب شد مبغوضترین بندگان نزد من کسانی هستند که شب را تا صبح مثل مردار میخوابند و روز را ببطالت شام میکنند و کسانیکه مرا متهم میدارند موسی عرض کرد پروردگارا کیست از بندگان تو که ترا متهم میدارد خطاب رسید کسانیکه من از برای ایشان بنحوی مقدر کرده ام و چنان گمان میکنند که صلاح ایشان در آن تقدیر نیست و اصلح بحال آن غیر آن بوده و من در حق ایشان آنچه اصلح و بهتر بوده است نخواسته ام و کسانیکه یقین دارند که اصلاح امور بدست من است و امید و آرزو بغیر من دارند مقصود از ذکر این حدیث شریف تأکید این مطلب است که در مجالس سابقه اشاره شد که بندهٔ خدا باید ملتفت باشد که آنچه از خدا وارد میشود عین صلاح است و تجاوز در تسلیم آن موجب حصول ثواب و اجر است نوعی نکند که صدمه و مصیبت بر او وارد شود و اجرهم باو نرسیده باشد مستتر از چیزها آنکه موجب رفع خطیئات و محو سیئات است و آمرزش گناهان اعمال صالحه است که از شخص در دنیا صادر میشود اگرچه در تکفیر معاصی بغیر توبه علما اختلاف نموده اند بسیاری اعتقاد دارند که طاعات و معاصی هر یک در نامهٔ عمل او ثابت است و هر یک بحال خود است و رافعی از برای حسنات بغیر از خروج از ایمان و از برای سیئات بغیر از توبه نیست و هر یک بحال خود است تا در میزان سنجیده شود متشبث شده اند با آیات و اخبار وارده بر میزان و بعضی دیگر قائل شده اند باینکه طاعات ببعضی از معاصی بغیر از خروج از ایمان حبط میشود و همچنین معاصی مخصوص ببعضی از طاعات و اعمال حسنه دفع میشود و متشبث شده اند بخصوص بعض اخبار صادره در هر یک از دو مقام و حق در مسئله تفصیل است فیما بین حبط و تکفیر باین معنی که نص معتبری نیست که دلالت داشته باشد بر حبط طاعات بمعاصی الا معدودی از اخبار و آحاد و اخبار آنها بر شرایط جواز عمل معلوم نیست و اما تکفیر

پس بعضی کنایت نتوان از اخبار معاد روه از ائمه اطهار ظاهر میشود اما از کتاب الله شریف ان الحسنات یذهبن السیئات پس اخبار هرچند نوع است یکنوع از اخبار دال براینست که خداوند بعضی گناهان را از تلافی گناهکار بواسطه بعد و از فلان عمل او و حدیث دال بر عفو گناه کار بواسطه اصلاح شارعی و حدیث دال بر عفو گنه کار بواسطه دعای مضطری و حدیث دال بر عفو از سید حمیری و دعبل خزاعی و غیر از اینها بواسطه گفتن قصیده و نحو اینها و از این قبیل اخبار بسیار است که دلالت میکند که در روز قیامت خداوند عالم عفو میفرماید از گناهکار که گناه ایشان بسیار بواسطه عمل صالح خاصی که در دنیا از اینها صادر شده است مثل حدیث دال بر عفو از گنه کاری بواسطه گفتن تکبیره و حدیث دال بر عفو گنه کار بواسطه قطرهٔ اشکی که از چشم او بواسطه مصیبت جناب ابیعبدالله در دنیا ریخته میشود که قیمت کند او را انبیا و اولیا تا ببیا و در خدمت جناب ابیعبدالله الخ و حدیث که دلالت میکند براینکه خداوند عفو میفرماید در قیامت از جمعی که کاران بواسطه احترام معمرین و از جمعی بواسطه آب دادن تشنگان و حدیث دال براینکه شش طایفه اند که پیش از همه از کوثر سیراب میشوند و کسیکه از کوثر سیراب شد خداوند او را عذاب نمیفرماید و آن شش طایفه اینها میباشند فرزندیکه بمیرد در حالتیکه والدین از او راضی باشند و کسیکه قرض الحسنه بدهد بمسلمانان بدون منت و کسیکه فرزند خود را بیاد گرفتن مسائل بدهد و زنیکه عزت شوهر خود را نگاه دارد و مردیکه بزوجه خود بگوید که هیچ سائلی را محروم مکن و کسیکه صبح و شام نزد عالمی حاضر شود و چیزی از احکام دین یاد گیرد و حدیث که دلالت میکند که سه طایفه با امام محشور میشوند مؤذن و حافظ او نماز و کسیکه مداومت داشته باشد بر خواندن دو رکعت در دو شب از ایه از قرآن و حدیث که دلالت میکند براینکه چهار زن با فاطمهٔ زهرا محشور میشوند زنیکه بسازد بر کج خلقی شوهر و زنیکه صبر کند بر فقر و پریشانی شوهر و زنیکه هبه کند مهرش را بشوهر مجملا از این قبیل اخبار در مطاوی کتب اخبار بسیار است و بر دوی هم مفید قطع است باینکه خداوند جلشانه گنه کاران را در قیامت و در غیر آن عفو میفرماید بواسطه عمل صالحی که از اینها صادر شده که از اینها مستفاد میشود که اجر و ثواب این عمل مغفرت گناهانست نوع سیم اخبار کثیره متواتره است واینکه ثواب فلان عمل مغفر کل گناهانست از صغیره یا کبیره یا بیرون آمدن از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده یا آمرزیده میشود گناهان او که اینکه این عمل را بجا آورده اند اگر زیاده از کف دریا باشد گناهان او یا ثواب فلان عمل آمرزش هزار گناه یا هفتصد یا هشتاد هزار و یا هفتاد هزار گناه یا صد هزار یا محو سه سیئه یا ده سیئه یا صد گناه و امثال اینها و حقیر رسالهٔ مخصوص در این باب نوشته ام و بر حسب آنچه در متفرقات بدست آمد جمع نموده ام و شاید اینها از دویست متجاوز باشد و شاید که اخبار وارده در خصوص بعض از اینها متواتر باشد یا مستفیض و اگر کسی فی الجمله تتبع در اخبار وارده از حضرت رسول و سایر ائمه داشته باشد در خطابات کرده و احادیث قدسیه باینها سلف شده تعیین میکند باینکه اعمال خیر نبوده است مگر اینکه ثواب بالاترش گناهانست باستغفار اینهاست و از آنجمله معد و گردر اینجا ذکر میشود یکی تشییع جنازهٔ مؤمن است

و حدیث معتبر وارد است که بهر قدمی صد هزار حسنه باو عطا میشود و صد هزار گناه از نامهٔ عملش محو میشود و از آنجمله گرفتن اطراف جنازه و بهر طرفی بسبب تربیع گناه کبیره او آمرزیده میشود و از آنجمله غسل دادن مؤمن و در خبر معتبر وارد شده است که هر که غسل بدهد میت مؤمنی را گناهان او آمرزیده شود و از آنجمله نماز کردن بر میت مؤمن است که بنابر بعضی از اخبار موجب مغفرت گناهانست از آنجمله زیارت اهل قبور و خواندن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و در خبر وارد است که خداوند میامرزد گویندهٔ او را و او از نور رحمت خود داخل بهشت آن قبرها میفرماید و در کتب متعدده روایت کرده اند این حدیث معتبر را که هرگاه کسی بر سر قبر مؤمن هفت مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بخواند خداوند بیامرزد او را و صاحب قبر را و ملکی خلق فرماید که تا قیامت در آن قبر مشغول عبادت شود و از برای صاحب قبر باشد ثواب او و محشور شود خوانندهٔ در روز قیامت در حالتیکه ایمن باشد از فزع اکبر چنانچه هرگاه کسی در وضو یا در نماز چه واجب چه مستحب بخواند این سورهٔ مبارکه را از آن عمل بیرون نرود مگر آمرزیده شود و از آنجمله آوردن مهمان بخانه چنانچه در حدیث وارد است که گفتند این چه چیز است که خداوند بمیزبان عطا فرماید اینست که او را و اهل خانه او را بیامرزد و در حدیث دیگر روایت که هرگاه کسی بشنود صدای نعل مهمان را او مسرور شود خداوند بیامرزد گناهان او را اگرچه از زمین تا آسمان را مملو کرده باشد و از آنجمله آب دادن بتشنه است در حدیث وارد است که هرگاه کسی آب تشنه را دهد در حالتیکه آب نباشد ثواب بنده آزاد کردن باو عطا شود و اگر آب هست تشنه را در جائیکه آب باشد بهر مکیدن هفتاد هزار حسنه باو عطا شود و هفتاد هزار گناه از او محو شود و از آنجمله رفتن بنماز جماعت است در حدیث معتبر وارد است که بهر قدمی هفتاد هزار حسنه در نامهٔ عمل او نوشته شود و هفتاد هزار سیئه از نامهٔ عملش محو شود و هفتاد هزار درجه از برای او بلند شود و بعد از مردن او هفتاد هزار ملک در قبر او مشایعت کنند و براو نماز کنند و در قبر با او انس گیرند و از آنجمله در وقت خوردن غذا در اول بگوید بسم الله الحمد لله رب العالمین اللهم از کلوی و فرو بمیرد جز اینکه آمرزیده شود و از آنجمله بعد از آب خوردن لعنت بر قاتلین حضرت ابیعبدالله کردن آنچه بفارسی و چه بعربی مثل لعنة الله علی قاتل الحسین عطا شود باو صد هزار حسنه و محو شود از نامهٔ عملش صد هزار گناه و بلند شود از برای او صد هزار درجه و عطا شود باو ثواب آزاد کردن صد هزار بنده از اولاد اسمعیل و در روز قیامت محشور شود خنده دل و از آنجمله است مسرور کردن مؤمن در حدیث وارد است که خداوند خطاب فرمود بداود که ای داود بدرستیکه بنده من میاورد حسنه را که بواسطه آن حسنه میامرزم او را عرض کرد که آن حسنه چیست فرمود مسرور میکند بنده از بندگان مرا و شبهه نیست که هرگاه بندهٔ مؤمن باشد ثواب او زیادتر است چنانچه هرگاه سید باشد مجملا هرچه مقام این شخص بالاتر است ثواب مسرور کردن او زیادتر است تا برسد برسول خدا که هرگاه کسی مسرور کند آنجناب را البته اجر و ثواب او بقدر است که ممکن نیست احصا نمود و شبهه نیست در اینکه برپا داشتن عزای حضرت ابیعبدالله و گریستن در مصیبت آنحضرت موجب سرور رسول خدا خواهد بود و این نص واضح و روشن دارد و مدلول علیه اخبار بسیار است موضع این دعوا نیست که

آنحضرت از غزوهٔ احد مراجعت فرموده بودند و متعلقین و کسان آنهائی که در آن غزوه شهید شده بودند مشغول
تعزیه داری شدند از برای خود چون حمزه در مدینه غریب بود کسیکه بر آنجناب گریه کند نبود که در مشعرای وا ابتا کند
الا بتول عذرا و جناب رسول خدا زیاد از این جهت مهموم و مغموم بودند اصحاب چون مطلع بر هم و غم آنحضرت شدند
نوحه خوانهای خود را فرستادند که بروند در خانهٔ رسول الله بر حمزه گریه کنند و بعد از آن بر شهدای خود جناب
رسول خدا در این مرحله بسیار مسرور شدند بلکه در بعض از اخبار است که دعا در حق ایشان فرمودند انصاف بده
ای شیعه که مقام حمزه کجا مقام جناب ابیعبدالله کجا هر گاه آنحضرت بجهت گریستن بر حمزه مسرور شوند البته بجهت
گریستن بر ابیعبدالله زیاد تر مسرور میشوند و قطع نظر از اینکه موجب سرور آنحضرتست موجب سرور بتول عذرا
و سایر ائمه هدی خواهد شد بخصوص در حدیث معتبر از حضرت صادق در مسلمه آنکه فرمودند که هر کس گریه کند
در مصیبت جناب ابیعبدالله یاری جده ام فاطمه کرده و هواداری رسول خدا کرده و حق ما اهل بیت را ادا کرده است روز
سیزدهم ماه مبارک رمضان جناب امیر در مسجد کوفه موعظه میفرمودند در حالتیکه پای منبر جناب امام حسن طرف
راست و جناب امام حسین در طرف چپ بودند فرمودند نور دیدهٔ من حسن چه قدر از این ماه گذشته است عرض کرد
سیزده روز فرمودند نور دیدهٔ حسین چه قدر از این ماه باقی است عرض کرد هفده روز بعد از آن اشک آنجناب
جاری شد فرمودند نزدیک است این محاسن من بخون سر من خضاب شود بعد فرمودند که گمان میکنید که این گریه
من بواسطهٔ ترس از مرگ است قسم بخدا که انس من بمرگ زیاد تر است از طفل به پستان مادر ولیکن
این گریه بواسطهٔ این دو فرزند من است که در شهر غربت مبتلا میشوند بعد از من و حرم من آگاه باشید
من با آنها میشود هر یک از اینگونه شهید میشوند پس فرمودند بجابر بن سلام مرا بغائبین واصل کن از دوستان و
شیعیان من برسانید و بگوئید با آنها که هر کس زیارت کند این دو فرزند مرا یا بگرید در مصائب ایشان اجر او
با من است و اجر او در نزد من ضایع نخواهد شد هر کس طالب کلان بزرگوار در دنیا باید بیاد و تفقد بفرمایاد
سعی در زیارت و گریه بر آن دو بزرگوار نماید خاصه بر جناب ابیعبدالله و حال آنکه مهربانی الهی موجب امرزش گناهان
گریه بر آنحضرت است چنانچه در حدیث قدسی خطاب بحضرت رسول است که ای احمد هر مرد و زنی که گریه کنند در مصیبت ابیعبدالله
چه در روز عاشورا و در غیر آن و اشک او جاری شود جزای او اینست که گناهان او را اگر چه باندازه کف دریا
باشد عطا میکنم با او بعدد هر قطره اشکی ثواب صد شهید جناب امام رضا بریان بن شبیب فرمودند ای پسر شبیب اگر خواهی
که بر چیزی گریه کنی بر جگر حسین گریه کن که بر او گریه بر تر کناهان بزرگ را و نظیر این فرمایش در کتب اخبار بسیار دیده
میشود گنهکاران باید غنیمت بشماریم و از دست ندهیم این فیض عظیم را خاصه در ایام عاشورا که سالها است در مصیبت
آنحضرت خود عمر سعد ملعون از جمله کسانی بود که در کتب مذکور است که مستدعی نامه بآنجناب نوشته بود و آنحضرت را
دعوت نموده بود و مع ذلک اول کسیکه بسرکردگی لشکر وارد زمین کربلا شد همین ملعون بود که تدبیر درهم و دینار کرد بعد از
بالنتیجه و طرهستان با چهار هزار نفر وارد زمین کربلا شد و خواست کسی را بفرستد بحضور آنجناب بپرسد که گفته

چون نامه نوشته بودند بکفر قبول نکرد تا آنکه کثیر بن عبدالله که سلک بیحیا بود گفت مرا بفرستید و اگر بخواهید او را
بقتل آورم گفت که قتل او را نمیخواهم برو بگو با و که از برای چه آمدهٔ باین شهر پس آن ملعون آمد اصحاب آنحضرت آثار شرارت
از بشرهٔ او دیدند و او را استقبال کردند گفتند بر او که خود را باز کن آن ملعون قبول نکرد مراجعت نموده قرة بن قیس را فرستادند
آمد پیغام عمر را داد حضرت فرمودند اهل ولایت شما نامها نوشتند امر به بیعت نمودند تا آمدم حال که نمیخواهید بر میگردم
چون قره خواست مراجعت نماید حبیب گفت بکجا میروی بیا از قوم ستمکار مبر و بیعت با امام هدایت و نور دیدهٔ رسالت
میکنی گفت جواب مخبر را میبرم و بعد فکر میکنم هر چند ای من بر آن قرار ذکر نمیکنم از جناب امام محمد باقر روایت
شده است که فرمودند پدرم علی بن الحسین در روز عاشورا بمرض اسهال مبتلا بودند در خیمه خوابیده بودند و من طفل
بودم میدیدم که یاران و شیعیان ملحق میشدند و او را وداع میکردند متابعت او مینمودند در جانثاری و بچشم خود
دیدم که جدم حسین چه قسم بر میمنه حمله مینمود و ایشان را میدید بر میگشت و بر میسره حمله میکرد و از آنجا بر میگشت
و بر قلب لشکر عمر سعد حمله میکرد و بسیار بر ایشان میفرمود وَلَقَدْ قَتَلُوهُ شَرَّ قِتْلَةٍ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُقْتَلَ بِهَا
الْكِلَابُ هر قسم سلاحی را بکشتن او بکار بردند از تیر و نیزه و شمشیر و سنگ و غیر آن و بعد از آن اکتفا نکردند تا آنکه
او را پایمال سم اسبان کردند از فرمایش امام و بعض شواهد دیگر چنین مینماید که این عمل شنیع را آنجماعت شریر نمودند
اگر چه کلینی روایت نموده از انس بن عبدالله که قصه بأذن علیا مکرمه زینب خاتون رفت و شبها اخر کرد و او ملعون آن
ملاعین چون باین جهل راداد دیدند از آن عمل منصرف شدند و این خبر اعتبار او معلوم نیست عمدا که شیر امر غریب و عجیبی اگر
واقع شده بود لا محاله شایع شده بود آنلا معروف و ذکر روایت کرده بودند بعلاوه بودن بیشه در آن نزدیکی نمودی که
قصه بر وارد او را باور دو مستبعد است شواهد و نوع این عمل بسیار استبعادی که بعضی کرده اند که چگونه میشود
اسب بر قبر ببندند و نرود و کاو ببندند و نرود و اسب و دیگر جسد این استبعاد نفعی است که از برای امام
مظاهر مختلفه است در یکجا مظهر خضوع و فناست و یکجا مظهر قدرت و اعجاز در روز عاشورا در مقام خضوع
و خشوع و صبر و تحمل و فناست باید چنین باشد که اسب و دیگر خضوع و فنا واضح شود اما در حکایت کاو در مقام
قدرت و اعجاز است باید نرود و بعلاوه چون غرض نجات یافتن گنهکاران است در حکایت عاشورا نجات کار موقوف
بود بدادن کار در راه خدا اصحاب را اول دادند بعد ارحام و اقارب را دادند نوبت بفرزندان رسید آنها را هم دادند
گوشتهای بدن از شدت گرسنگی و تشنگی و داغها و حرارت و زخمها و خونها بدن از زخمها ریخته شد باقی نماند جز
استخوانها آنها هم پامال شد اموال هم از لباسهای بدن و آنچه در خیمهها بود بغارت بردند عیالشان هم باسیری بردند پس هر چه
داد و هر که کار از او ارکرد اما در واقعه قبر نجات گنهکاران باقی بود این قبر شریف تا روز قیامت که گنهکاران و دردمندان
مندان و حاجتمندان گرفتاران بلیه دنیوی و اخروی ملتجی باین قبر شوند و از شدائد نجات یابند امراض از
آن تربت منوره شفا یابند دعوات ارباب حاجات در آن مشهد شریف باجابت مقرون شود و هکذا با این همه فوائد
و فیوضات دنیوی و اخروی که آن مرقد شریف بخلق رسید و میرسد بر این مترتب میشود اگر انسان فی الجمله شعوری

داشته باشد مفهمد که هرچه بخواهی نوابد این مرثیه شریف را احصا کنی محال است نتوان احصا نمود یکی از فواید
تفهمان زیادتی ثوابست بتسبیح تربت و بدفع نقص سهو نماز ببرکت سجده بر تربت انحضرت پس شاید وقوع این عمل
شب یازدهم محرم روز عاشورا و صبح قبل از آمدن شیر باشد زیرا که وقت ورود اهلبیت بقتلگاه شیر نبود شاید بعد از
دور شدن اهل بیت واقع شده باشد نقه از برای حضرت ذکر کرده که بعد از دفن این عمل واقع و علما مکرم زینب خوانون تشریف
آوردند بر سر او فضه با او فرمود که تو رحمت را بنحو قرار دادی ما بنی امیه کار خود را تمام کردند و این شعر منسوب بسید الشهدا
شاهد قویست بر وقوع این عمل شنیع وَاَنَا السِّبْطُ الَّذِی مِنْ غَیْرِ جُرْمٍ قَتَلُوْنِی وَبِجُرْدِ الْخَیْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُوْنِی

مجلس ششم

بسم الله الرحمن الرحیم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَجَلَّ رَزِیَّتَنَا بِمُصِیْبَةِ سَیِّدِ اَهْلِ الْجِنَانِ رَیْحَانَةِ سَیِّدِ الْاِنْسِ وَالْجَانِ الْمُرْتَضِعِ
لِاَیْمَانِ الْغَرِیْبِ عَنِ الْاَوْطَانِ الشَّهِیْدِ اللَّهْفَانِ التَّلِیْبِ الْعُرْیَانِ الْمَسْبِیِّ الْاَهْلِ وَالنِّسْوَانِ الْجَوْعَانِ الْعَطْشَانِ الظَّمْآنِ شَمْسِ
الضُّحٰی وَبَدْرِ الدُّجٰی وَنَجْمِ الْعُلٰی وَالْکَهْفِ النُّقٰی مُحَرَّقِ الْخِبَاءِ مَسْلُوْبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ جَسَدُهٗ مَطْرُوْحٌ فِی الصَّحْرَاءِ الَّذِیْ دَمُهٗ غِسْلُهٗ وَ
شَیْبُهٗ قُطْنُهٗ وَالتُّرَابُ کَافُوْرُهٗ وَنَسْجُ الرِّیَاحِ اَکْفَانُهٗ غَرِیْبِ الْعِرَاقَیْنِ سَیِّدِنَا الْمَظْلُوْمِ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَیْنِ وَبَعْدُ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی
بسم الله الرحمن الرحیم اَلْهٰکُمُ التَّکَاثُرُ حَتّٰی زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ثُمَّ کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ظاهر این شریفه اینست که بازی داد و
مشغول کرد و بلهو انداخت شما را تکاثر یعنی زیاد کردن مال و اولاد و سایر اسباب دنیوی که شب و روز بخیال زیاد کردن آنها میباشید
هر کدام هرچه دارید قانع نیستید باز میخواهید چنان محسوس است از بادشاها که بالاتر نیستند مردم مع ذلک میبینیم که تمامها
در مقام زیاد کردن چیزیکه دارند میباشند چنانچه مشهور است که اولاد آدم اگر دو وادی از طلا از برای او حاصل شود وادی سیم
طلب میکند و شنیده ذوالقرنین مهر تحصیلات ندکانی رسید میبیند که در حالتیکه راه میبرد ریگهای مینی بهم میخورد و صدا
خوش داشت از همرهان پرسید که در این زمین چیست حضرت خضر همراه بود فرمایش فرمود که اینها چیزیست که هر که بردارد
پشیمان میشود و هر کس هم برندارد پشیمان میشود بعضی برداشتند بعضی برنداشتند و قتیکه بروشنائی رسیدند دیدند که آن سنگ
ریزها جواهر بود آنها که برداشته بودند پشیمان شدند که چرا زیادتر برنداشتند و آنها که برنداشته بودند پشیمان بودند که چرا
برنداشتند بعین حال اهل دنیا انکه ندارد مهموم که چرا ندارد و انکه دارد مهموم که چرا زیادتر ندارند پس علی ای حال در
غصه و هر کس طالب یاد کردن نسبت هر قدر داشته باشد هرچه باشد از خانه و اثاث البیت و اسباب تجمل و غیر ذلک
این دنیا و اشتغال بزیاد کردن مشغول دارد و اولاد آدم شبانه روز نظر میکند که زیادتر کنند اموال را و حال انکه بقدر یکه تا
زنده است باشد در کمال وسعت بکذرانند مع ذلک شبانه روز حرص میزنند و حال انکه زیاد از کفاف در دنیا اسباب
شدت و زحمت آورد و اسباب حسرت و ندامت و طول وقوف در محشر بلکه هلاکت از برای عاقبت و آخرت میباشد که وقتی جناب پیغمبر
در سفر طیبه هجرت سفر فرمودند در بین راه رسیدند بقبیله از او شیر طلب نمودند گفتند بچه صبح دوشیدم قبیله خود دادند
و آنچه در پستان انهاست از عصر قبیله است بانجناب عرض کردند خدا و ند اما مال او زیاد فرما از انجا گذشتند بقبیله دیگر رسیدند
شیر طلب نمودند ندیگر شیر دادند کوسفند هم بنابر بعضی اخبار اورد از برای انحضرت عرض کرد خداوند او دعا کن که
او را بقدر کفاف مرحمت فرما بعضی که حاضر بودند عرض کردند اولی که شیر نداد دعا فرمودید که مال او زیاد

داستان حرص بنی آدم

شود و دویم را دعا کردید که روزی او بقدر کفاف باشد حضرت فرمودند همینکه مال زیاد میشود زحمت و وبال
صاحب خود را در دنیا زیاد میکند و حسرت و ندامت و حساب او را در آخرت زیاد میکند و همینکه بقدر کفاف باشد
در دنیا و عقبی آسوده است ولیکن حالا انسان چنین نیست بلکه بتعب و مشقت میاندازد خود را از برای زیاد کردن مال
که از برای او ثمر ندارد و اینست که خداوند جل شانه در کمال عطوفت و مهربانی متنبه میسازد ایشانرا که بازی داد و
بلهو انداخت شما را زیاد کردن امتعهٔ دنیویه پس زود باشد که بدانید در شب اول قبر مفاسد آنها را باز زود باشد
که بدانید که قیامت است یعنی بعد از آنکه در قبر رفتند شک و دیدید که شما امتعهٔ دنیویه را گذاردید و دست خالی
از دنیا رفته اید و نبرده اید با خود الا عمل خود را و مبتلا شده اید بچیزها تیکه آنها میماند و انوقت پشیمانی شود
که چرا از برای خود چیزی پیش نفرستادیم که در این اوقات بکار آید و پشیمانی سودی ندارد دستیاولیا علی مرتضی
از قبرستانی عبور میفرمودند و سلام کردند بانها که سلام بر شما باد ایمردمان غریب سلام بر شما باد ایمردمان تنها
سلام بر شما باد ای اهل خاک بدانید که اموال شما را قسمت کردند و زنان شما شوهر کردند و اطفال شما خانه
و خانهای شما اهل سکنای دیگران شد و این خبریست که در نزد ما است پس شما خبر دهید مرا با آنچه در نزد شماست
یکی از آنها گفت یا علی گوشتهای بدن ما خوراک جانوران قبر شد استخوانهای بدن ما بند از بند جدا شد آنچه
پیش فرستاده بودیم بجزای آنها رسیدیم مشغول میباشیم بحساب کردن کشتهای خود در دنیا وارد است که مردم
در روز قیامت در تحصیل و انفاق اموال بر چهار قسمند یک قسم از حلال پیدا کرده در حرام صرف کرده اند دویم
از حرام پیدا کرده در حلال صرف کرده اند سیم از حرام پیدا کرده در حرام صرف کرده اند این سه طایفه هالک هستند
چهارم از حلال پیدا کرده در حلال صرف کرده اند این نیز از معاتبات و مشقات ناجی هستند پس شخص عاقل باهوش
چرا باید از حال خود غافل باشد و فکر خود نباشد اگر اعتقاد بحساب قبر و معاد و بهشت و جهنم دارد چرا باید بفکر خود
نباشد تو کار خود را درست کن دیگران خود دانند اگر اعتقاد نداشته باشد یقین ندارد که بهشت موجود است
و در صورت مشکوک باشد قطعی است که دنیا فانی میشود و قطعی است که آنچه شخص زحمت کشیده پیدا کرده از دیگرانست
موافق حکم اینست که از برای انجا که شک است تدارک داشته باشد شاید صدق باشد و حقیقت داشته باشد و حال
انکه نمیتوان انکار نمود حقیقت آنرا اینکه در دنیا ظالم هست و مظلوم و مطیع عاصی و نیکوکار و بدکار با رحم
و بیرحم غنی و فقیر اگر چنانچه همه بمیرند بعد از مردن هم تلافی نشود منافات با عدل الهی دارد مثلا انکه پادشاهی در
مملکت انواع ظلم و تعدی را بجا آورد بعضی بعضی شود بسیاری از ایشان با انواع بدی فتنه و مخالفت پادشاه مشغول و بسیاری کمال
خوش رفتاری و اطاعت را داشته باشد و این پادشاه مطلع بر حالات هریک باشد و قادر بر مواخذه باشد و اصلا اعتنا نکند
چه قدر این پادشاه در نظر خاص و عام با فهم و بی فهم زشت و قبیح است چه قدر مستحق است هر گاه در مقام مواخذه و حکم بعدل
بر اید بلکه همینکه در مقام بر نیامد با علم و قدرت مثل انکه راضی بان عمل قبیح باشد رضا بقبیح قبیح است جمله عقلا بر همین حکم
میکنند با انکه لازم است خداوند حکیم علیم عادل مواخذه ستمکاران نماید و احسان نیکوکاران نماید علاوه بعد از انکه پیغمبر قرآن را

مکالمهٔ حضرت عیسیٰ با اهل قبور

بفهمند وحق دانسته بدو یقین دارید بحقیقت آنچه گفته اند که ضرری کلادیانست چنانچه بنظر رسید که در بعضی اخبار که خطاب شد بحضرت موسی که بگو باولاد آدم که سه چیز است که تمام میرسد هرچه از آن فرار کنید اول مرگست که کل نفس ذائقة الموت دوم روزی مقدّر سیم جزای عمل هرچه ازین سه شخص فرار کند باو میرسد پس خوبست شخص ملتفت باشد و در دنیا قانع باشد بآنچه خداوند روزی او فرموده و از کثرت آن بگذرد و عمر خود را صرف کند در آنچه نافع است از برای او از اعمال که تا در آخرت منعّم باشد بعیش علاوه در دنیا هم بدین واسطه آسوده است و از جناب رسول خدا روایت شد که فرمودند که بر در بهشت نوشته است بعد از سه کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیء حیلة وحیلة طیب العیش بالدنیا اربعة خصال ترک الحقد وترک الحسد والقناعة ومجالسة اهل الخیر یعنی از برای هر چیزی حیله هست وحیلهٔ پاکیزه بودن عیش در دنیا چهار چیز است اول ترک کند کینه و عداوت با بندگان خدا را دویم ترک کند حسد را سیم قناعت بآنچه خداوند عطا فرموده چهارم همنشینی با اهل خیر الحق همین طور است چه قدر شخص مورد صدمه و زحمت و مشقتها در شب و روز هر گاه قانع نشد حریص شد و بعلاوه بچه قدر از معاصی بواسطهٔ این صفت مبتلا میشود چنانچه در متعدد از کتب اخبار دیدم که شیطان گفت طایفه اند که هلاک کنندهٔ مرا با ایشان کاری نیست بواسطهٔ آنکه خود هالک میشوند بجهت این صفاتیکه دارند اول عجول یعنی کسیکه عجله در کارها داشته باشد و همان عجله عمل او ضایع است و حساب خود را اندک میشمارد دویم سیم حریص چهارم سوء خلق پنجم حسود و دیگر شیطان آمد بخدمت حضرت نوح بعد از طوفان و هلاک کردن از زمان الا آنکسانیکه در کشتی بودند و عرض کرد ترا برمن حقی است آمده ام حق ترا ادا کنم فرمود چه حقی بود عرض کرد نفرین کردی همه را هلاک کردی الا معدودی و مرا از گمراه کردن ایشان آسوده نمودی تا دیگر خلقی پیدا شود و جمعیت بهم رسد آسوده ام از این جهت برمن حق داری میخواهم حق ترا ادا نمایم باینکه چند نصیحت بتو کرده باشم فرمود مرا وحی پروردگار کافی است محتاج نصیحت تو گنه کار نیستم جبرئیل نازل شد و عرض کرد خدا میفرماید بدکردار و ملعون است دخلی بکلام او ندارد کلام او را گوش کن فرمود بگو عرض کرد از سه چیز اعراض نما اول از کبر و خود بینی که من عبادت پروردگار در سموات عدیده کثیره کردم و خود بینی و کبر ورزیدم و سجده بآدم نکردم و خود را بهتر از او دانستم ملعون ازل و ابد حضرت احد گردیدم دویم از حرص اعراض کن که پدر شما آدم را خداوند در بهشت سکنی داد و تمام نعمتهای بهشت را از برای او مباح گردانید الا گندم را و لیکن او قانع نشد بان نعمتها و حرص زد در گندم را خورد بدین واسطه او را از بهشت بیرون کردند سیم از حسد اعراض نما که هابیل و قابیل دو برادر بودند از صلب آدم قابیل حسد برد بر هابیل و او را کشت و مخلد در آتش شد مجملا مخفی نیست است که مرتبست بر حرص ترک طاعات و ارتکاب سیئات و بیان جمله این همه فساد اگر بعد از جمع کردن مال از برای شخص بقائی بود و دوامی داشت از آن با بهره و منتفع میشد خوب بود و حال آنکه بیوفائی دنیا بهر کس واضح است و گذاردن مال و رفتن محسوس است و ترتب حساب و عقاب بر آن معلوم پس عاقل باید عبرت گیرد از حال دیگران

و فریب نفس اماره و شیطان را نخورد تا بتواند ذخیره نماید اعمال صالحه را از برای وقت حاجت و هیچ عملی بهتر از توسل بخانوادهٔ عصمت و طهارت نیست موجب سعادت و عزت دارین است و بهتر این است که حدیث شریف از برای شما ذکر شود از ابن عباس در کتاب ریاض روایت کرده که از جناب پیغمبر اکرم رسول خدا روایت آمده پس حضرت فاطمه زهرا از دیدگان مظلومه اند و هناک و غمگین است فرمودند اندوه تو چیست عرض کرد ای پدر بزرگوار بیاد آوردم محشر و برپا ایستادن مردم در حضور ملائکه و خدا بسوی در روز قیامت پس اندوه او را مر آنحضرت فرمودند ای فرزند دلبند روز عظیمی است ولیکن جبرئیل مرا خبر داده از جناب احدیت که فرمود اول کسیکه بزمین محشر میاید من خواهم بود و بعد از من پدرم ابراهیم و بعد از آن شوهر تو علی بن ابیطالب بعد از آن خدای جبرئیل را با هفتاد هزار ملک مبعوث کند نزد تو و هفت قبه از نور بر سر قبر تو میزنند و اسرافیل با سه حله از نور میآید در بالای سر تو بایستد و صدا زند ترا که ای فاطمه برخیز بصحرای محشر حاضر شو پس تو برخیزی در نهایت ایمنی و خاطر جمع پوشیده باشد آن حله‌ها را اسرافیل بود هر که تو بپوشی بعد از آن زرقائیل شتری از نور بیاورد که مهار آن از مروارید تر باشد بر روی آن حفه از طلا باشد تو سوار شوی زرقائیل بکشد مهار شتر را و هفتاد هزار ملک که در دست هر یک علم تسبیح باشد و پیش پیش تو بیایند و همینکه قدری راه رفتی هفتاد هزار حور باستقبال تو بیایند و در دست هر یک مجمره از نور باشد که بوی عود از آنها بوزد بدون آنکه آتش در آن باشد و هر یک تاجی از جواهر بر سر داشته باشد که مرصع بزبرجد سبز باشد و آنها از طرف راست تو بیایند و چون شتر تو مقداری راه طی کند مریم دختر عمران با هفتاد هزار حوری بهمان اساس بیایند استقبال کنند و سلام کنند بر تو و از طرف چپ تو راه افتند بعد از آن مادرت خدیجه که اول زنی است که بمن ایمان آورده با هفتاد هزار ملک که با هر یک علمهای تکبیر باشد بیایند و بعد از آن حوا با هفتاد هزار ملک و آسیه دختر مزاحم با ایشان باشد در همه آنها همراه تو باشند تو در میان ایشان باشی و چون نزدیک شوی بمحشر منادی از زیر عرش ندا کند که همه اهل محشر بشنوند که بپوشید چشمهای خود را تا فاطمه دختر محمد مصطفی بگذرد پس کسی نتواند بتو نظر نماید مگر جدت ابراهیم و شوهرت علی بن ابیطالب و آدم ابوالبشر در تفحص حوا باشد و او را با تو ببیند با مادرت خدیجه پس منبری از برای تو نصب نمایند و او را هفت پله باشد که از هر پله تا پله صفهای ببینی از ملائکه با در دست ایشان علمهای نور باشد حورالعین از چپ و راست منبر صف کشیده باشند و همینکه بر منبر قرار گرفتی جبرئیل بیاید نزد تو و بگوید ای فاطمه حاجتیکه داری از خدا بخواه در آن وقت تو بگوئی یا رب ارنی الحسن والحسین خداوند ندا نماید بمن فرزندان مرا بهمان هیئتیکه بر سر ایشان آمده پس حسن با رنگ زعفرانی و رنگ زرد و جگر پاره پاره از حلقوم مبارکش ریخته نزد تو حاضر شود و حسین با بدن بی سر از رگهای گردن او خون چون فواره جستن کند و بزبان بلند و فصیح گوید یا رب خذ لی الیوم حقی ممن ظلمنی ای پروردگار من بگیر از برای من حق مرا از کسانیکه بمن ظلم کرده اند و تو صیحه زنی که از صیحه تو تمام اهل محشر در افتند

و فرید کار جبرئیل بغضب در آید و تمام ملائکه بغضب در آیند و جهنم بخروش آید و چنان جوش و خروش آرد آن بر خیزد
که مجموع قاتلان و فرزندان حسین را بر چیند بجناب اقدس الهی امر کند که اولاد اولاد ایشان را بر چیند دهر چه کنند گویند
که خداوندا ما حاضر نبودیم در صحرای کربلا و در خون شهیدان ما را تقصیری نیست خداوند فرماید بجهنم که
بشناس ایشان را بر و سیماهی کورچشمان که ایشان را و ببینداز در درک اسفل که اینها از پدران خود بدتر بوده‌اند
نسبت بحسین که او را کشتند بعد از آن جبرئیل گوید که ای فاطمه حاجت خود را از خدا بخواه تو عرض کنی خداوندا فریاد شیعیان
و دوستان من برس ایشان را رحم کن وحی رسد که ای فاطمه همه ایشان را بخشیدم دامن پدرم در آن وقت گویی که شیعیان
و دوستان اولاد مرا ببخش و رحم کن وحی رسد که ای فاطمه برو و بهشت با هر که تو خواهی برو و دست توسل بدامن اولاد
محبت تو زده است در آن وقت تمام خلق آرزو کنند که خود را منسوب تو کنند و بروی با شیعیان خود و شیعیان امیر
المؤمنین و شیعیان اولاد خود در حالتیکه از هر ترس و بیم و اضطرابی ایمن باشند و عورتهای ایشان پوشیده باشد
و از همه شداید و هولها خلاص شده باشند و از همه عقبات گذشته باشند باسانی و سهولت و همه خلایق
در ترس و بیم باشند و از تشنگی هر دم از زبان مردم له میکنند تا اینجا مقصود بود ذکر این حدیث شریف اگرچه طول داده شد ولیکن
مقصود از این حدیث بیان توسل باین خانواده بود خوشا بحال کسیکه در دنیا ملتفت شود و دست توسل بدامن
این خانواده زند تا در قیامت رستگار شود چه در انجا خانه خیر است هر کس فرق نمود در اینجا سلوک کرده در
انجا بروز میکند کسیکه در دنیا متوسل باین خانواده نبود محروم است و هر کس متوسل بود در انجا محروم نیست
نهایت قرب ایشان باندازهٔ توسل و معرفت است در اینجا چه قدر این پیغمبر رحیم و مهربان بود بیان این فضایل را نمود
که هم گوش بشنود اظهار مرحمت و ملاطفت در حق ایشان فرموده بلکه مردم بشنوند و این قدر ظلم نکنند این
اشقیا اصلا اعتنا نکرده بلکه این ظلم را کجا میتوان گفت که نهر فرات که خداوند بر تمام وحوش و طیور
و سایر انواع خلق مباح کرده از این خانواده رسالت منع کردند چنانچه جناب ابی الفضل العباس خطاب فرمود بان لشکر
که ای لشکر آیا شما مسلمانید یا کافر گفتند ما مسلمان میباشیم فرمود آیا در اسلام روا باشد که از نهر فرات همه یهود
و نصاری و مجوس و سگها و خوکها و طیور هوا و وحوش صحرا آب بیاشامند بلکه سگها و خوکها سیراب شوند و اولاد
فاطمه رسول خدا از تشنگی نزدیک بهلاکت کنند یک مشک آب بجهت اطفال بدهید ظالمها فریاد کردند ای ابوالفضل این نهر فرات را اگر تمام آن آب
شود خواب بیاشامید اسب خود را سیراب کرد اما از برای تو نداد دعبا او برملا فرمود ظالم من آب بخورم و فرزندان رسول خدا تشنه باشند
شمشیر کشید و مشغول جنگ شد لشکر را متفرق کرد وارد فرات شد از شدت تشنگی کفی از آب برداشته که بیاشامد ملتفت گردید
شد تشنگی ابی عبدالله را و اطفال را بخاطر آورد آب را ریخت و مشک را پر کرد از فرات بیرون آمد رو بخیام محترم نهاد تمام لشکر دور آن
مظلوم را گرفتند کردند آنچه کردند **مجلس هفتم** نحمدک اللهم یا من اجل مصیبتنا بمصیبة من بکت علیه
ملائکة السماء بالدماء فی ذریة سید الانبیاء المصیبة سید الاولیاء وناحت علیه سیدة النساء
الذی هو سید الشهداء و ثالث الائمة السعداء و خامس اصحاب الکساء و اب الائمة النجباء النقباء

الذبیح والمقطوع والاسیر بایدی المعاندین والمقصی عن الاقارب والارحام والمحبین شفیع الخلائق فی
الدنیا والدین والممنوع من الماء المعین المزکور للملائکة المقربین والانبیاء والمرسلین والاوصیاء
والصالحین الذی صاحب عجبا الملائکة السموات والارضین سید المظلومین و سید الملهوفین
باکی العینین و العطشان لدی النهرین ابی عبدالله الحسین **و بعد** قال الله تبارک و تعالی المال والبنون زینة
الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا ترجمه ظاهر آیه شریفه اینست که
مال و اولاد که بندگان شب و روز در مقام تحصیل انها و حفظ آنها و مشقتها باز انها میکشند عمر خود را که بهترین
سرمایه است صرف در آنها میکنند زینت فانیه میباشد و فنا و بقا از برای آنها نیست و نخواهد بود و نخواهند آنها را اگذارد
و رفت هر قدر باشد و هرچه باشد تا بحال از بد و خلقت تا کنون از برای همه همین طور بوده است و هیچکس مال خود را
همراه خود نبرده است مثلا اولاد هیچ مخصوص است اولاد هرچه عزیز باشد مفارقت از آنها صدمه اش بیشتر است زیرا که
علاقه با انها بیشتر است و شخص عاقل با هوش باید سعی نکند در زیاد کردن انها و تکمیل و تحسین نماید بر چیزی که
بگذارد دو حسرت و ندامت او را همراه بوده باشد زیرا که هر یک از اینها دشمن قوی آدمی است و بر فرض که دوست باشند
همین که معلوم شد بیوفا است دل بستن باو و زحمت درباره او کشیدن و خرج او کردن کال بی نصافی خصوص
در مقابل او دوستی باوفائی باشد که در آنحال شخص عاقل بکلی ترک آن دوست بیوفا کرده مراعات دوست باوفا میشود
خداوند جل شانه در این آیه شریفه در کمال تلطف و مهربانی تنبیه میفرماید که مال و اولاد زینت زندگی دنیا
است عاقبت ندارد و وفا ندارد واگذارد نخواهد بود آنچه باقیست باقیات الصالحات است که بهتر است از جهت ثواب
داشتن از پروردگار و از جهت آرزو داشتن بکار شخص در حیات خود آید و هم بعد از ممات آنها و از آن منتفع شود و باقیات الصالحات
با اعمال صالحه است که ثواب در اجر او باقی است یا صدقات جاریه است که شخص در حیات خود آنها را بر پا نماید و بعد از شخص
اثار و خیرات آن عاید آن شخص میشود چنانچه در حدیث است که هرگاه پسر ادم از دنیا رفت عمل او از همه چیز منقطع
میشود مگر شش چیز که آثار و فیضان بعد از مردن باو میرسد اول اولاد صالحی است که بعد از شخص
بماند استغفار و طلب آمرزش نماید بلکه اگر صالح هم نباشد هر عمل صالحی که فرزند شخص بجا آورد
قبل از تکلیف کل ثواب آن از برای پدر و مادر است و بعد از تکلیف نصف ثواب آن از خود او و نصف ثواب
از والدین او است دوم قرآنی است که بعد از او بماند که از آن قرائت نمایند ثواب قرائت آن بان شخص
که از او مانده میرسد سیم چشمه آبی است که شخص جاری مینماید چهارم کتاب در علمی از علوم
شرعیه تالیف یا تصنیف کرده باشد که مردم از او منتفع شوند پنجم سنتی از سنن شرعیه جاری نماید
مثل اذان گفتن و شاد کردن و سر تراشیدن یا عمامه بر سر گذاشتن یا غسل جمعه کردن یا امثال اینها
ششم صدقه جاریه که هر یک از اینها اسبابیست که بعد از فوت شخص ثمره انها عاید خود شخص میشود و موجب
آمرزش گناهانست یا بواسطه طلب آمرزش مؤمن مستجاب الدعوه از برای او و یا بواسطه کثرت حسنات و فوتها

که بواسطهٔ انتفاع از او بخلق خدا باید معشود سیئاتش و تخفیف میدهد مغفور میشود مجملاً باید مؤمن اهتمام
در صدقات جاریه داشته باشد و الا باقی از وزر او نیست در خلل باو نمی رسد حساب و وبال آن از برای او است و انتفاع
از این جهت نیا و عقبی از دیگران است چنانچه محسوس است بخصوص اکر دیگران صرف در امور خیر نمایند چنانچه در حدیث
وارد شده است که جناب رسول بابی ذر غفاری فرمود که شدید ترین ناس بحسب حسرت در روز قیامت طایفه اند اول کسی
که مردم را هدایت مینماید و خود او بقول خودش عمل نمیکند روز قیامت که میشود میبیند که متصلا مردمی که
کلام او را شنیده اند بقول او عمل کرده اند نجات میابند و بهشت میروند و خود او بواسطه آنکه بعلم خود
عمل نکرده است بجهنم میرود اینها از اهل حسرت باشد دوم مولائیکه غلامی داشته باشد و آن عبد اطاعت خدا و اطاعت مولای
خود را کرده باشد روز قیامت که میشود آن عبد مملوک و اسیر ذلیل بوده است بهشت میرود و آن مولا بواسطه مخالفت و عصیان
او امر الهیه بجهنم میرود چه حالتی دارد می بیند حسرت او زیاد میشود سیم مالداری که از مال خود انفاق نکند و بگذارد
و برود و بعد از آن ورثه انفاق نمایند آن مال را در راه خداوند و ثواب نفقات اعمال کرده اند خدا و نیت میشود
روز قیامت که میشود مالک می بیند که حساب آن مال و عقاب آن با مالک است و ثواب انفاقات در نامه اعمال دیگرانست
این مالدار دائم حسرت و ندامت زیاد از یرا که زحمت کشیده و مال تحصیل کرده و جمع نموده و انفاق نکرده
باید از عهده حساب آن برآید و عقاب آن با او باشد اما ثواب انفاق آن با دیگرانست مثل آن میماند که کسی
درختی را تربیت نماید بزحمت بسیار و آن درخت میوه دار شود بعد از ملک او خارج شود و آن شخص ببیند
که زحمت زیاد کشیده است ثمره آنرا دیگران میبرند فی الجمله شعوری میخواهد که درک اینمطلب بکند که بدا بحال آن
انفاق شی فی سبیل الله خاصه صدقات جاریه که بعد از آنکه شخص از دنیا رفت دستش از دنیا کوتاه شد در قبر
ماند غریب و مبتلا باعمال خود شد متصل باو بهره میرسد از آنچه باقی گذارده و مانده است از صدقات جاریه
و از اینجا این فقیر که در کلام واضح شد فمثلت ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ و حال آنکه
آن بزرگوار یک ضرب زد و آن ملعون را بدرک واصل کرد چگونه میشود که افضل باشد از عبادات ثقلین و حال آنکه جناب
ابیعبدالله الحسین روحی و ارواحنا الفداه با اینکه آنجناب بزرگ بر یک سر نیزه زده بود که یکی از آنها نیزه صالح بن وهب
و یکی نیزه سنان بود و یکی از آنها تیر سه شعبه زهرآلود بود که از عقب بر پهلو وارد شد و از همه بالاتر بر یک کلو
اعضای آنجناب زده ضرب و از اینها همه بالاتر برهنه کردن بدن آنجناب است و پامال کردن از سم مرکبان و همینها
سبب صد مشکه بر آنجناب وارد شد از آنجمله صد و هفتاد تن که بر سید الساجدین وارد شد که چگونه محضر را
و شهر بشهر در آید باری گرفتار شد بالحاصل که مشهور است در السنه و افواه مذکور است مع ذلک کلمه ضربت امیر
از کل اینها افضل است و جهتش اینست که در غزوه احد چونکه عمرو بن عبدود ملعون لعینیکه هیچکس مبارزت او جرأت نکرد چون
او را فارس یلیل میگفتند جهت آنکه او را فارس یلیل میگفتند این بود چنانچه در کتاب بعض غیر مذکور است
اینست که یلیل اسم موضعیست در ما بین راه شام و فی قافله از آنموضع عبور میکرد و این عمر با آنها بود که جمع کثیری از دزدان که ذکر کرده

که جمعیت آنها از هزار متجاوز بودند عمر گروه شریره را از یک نفر سپر خود کرده و از دست دیگر با آنها جنگ
نمود و تمام آن هزار نفر را متفرق کرد و این فقره اگر واقع شد خیلی عجیب است و خیلی شجاعت است که از یک نفر گروه شریر که فتنه
و از دستی سپر با هزار نفر جنگ کردن آنها را متفرق کردن خیلی حکایتیست بزبانهای کهنه میشود و بقلم آنها نوشته
بعد از آنکه جناب امیر با میدان مبارزت گذاشتند در حالتیکه پیاده بود جناب رسول فرمودند فَقَدْ بَرَزَ الْإِسْلَامُ
كُلُّهُ فِي مُقَابِلِ الْكُفْرِ كُلِّهِ اسلام کل ظاهر شد در مقابل کفر کل یعنی اگر علی بن ابیطالب غالب شد کل اسلام بر کفر
غالب شود و اگر عمر غالب شود کل کفر غالب شود کل اسلام را و اسلام بکلی از میان میرود چنانچه بسیاری از منافقین که
خدمت حضرت بودند بنا گو چیک اوردند در بغل خود که هدایا شستند که اگر کفار غالب شوند بگویند ما با شما در
باطن متفق بودیم بسیاری عزم کردند که اگر آثار شکستگی در اسلام ظاهر شد بگریزند و ملحق بکفار شوند چنانچه عمر
متصلا مبارز میطلبید و کسی جرأت مبارزت او را نداشت و آن ملعون میگفت اگر شما میگویید هر کس کشته شود با من
بهشت میرود چرا بمیدان نمی آیید جناب رسول متصل میفرمودند که کیست که رفع شر این نامرد را نماید جواب نمیدادند
جز جناب امیر عرض کرد یا رسول الله کیست که دست از جان خود شسته و با چنین پهلوانی که در عالم نظیر ندارد
مقاتله نماید خود را بکشتن دهد این شخص عمرو بن عبدود فارس یلیل میگویند در ایام جاهلیت بسفر شام
میرفتیم و قافله سنگین بودیم و هزار جوان رشید از قریش همراه بودند که یک مرتبه اعرابی از فلان طایفه که عدد
ایشان زیاده از دو هزار بودند بر سر ما ریختند که قافله را غارت نمایند مردم مهیای فرار شدند هر کس
بفکر خود بود نه فکر مال نه فکر اولاد منهم بودم از میان بیرون آمد سلاحی نداشت شمشیر دیگری از او گرفت و عوض سپر
بچه شتری را بر سر دست گرفت و رو بدزدان نهاد و قریب هزار نفر ایشان را کشت صدای الحذر الحذر و الامان الامان
از ایشان بلند شد و آن قافله و اموال ایشان این یک نفر سالم ماند و این شخص مشهور است که سوار است مقابل هزار سوار
اصحاب چون این سخنان را شنیدند نزدیک شد از ترس همه بمیرند مجدداً جناب امیر عرض کرد یا رسول الله مرا بفرست
پس حضرت رسول جناب امیر را طلبیدند و زره ذات الفضول را باو پوشانیدند و شمشیر ذوالفقار را بر کمر او بستند
و عمامه سحاب را بر سر او بستند دعا خواندند و از خداوند حفظ آنجناب را خواستند فرمودند که یا علی برو در
حفظ خدا باش پس آنجناب بمیدان آمد و شد و جناب رسول عرض کرد خدا او را در تو سپردم و کر بستند چون جناب امیر مقابل
رسیدند رجزی در کمال فصاحت و بلاغت انشاء کردند عمر پرسید کیستی فرمودند علی بن ابیطالب بن هاشم بن عبد
مناف گفت ای پسر برادر پدرت ابوطالب برادر من بود و تو طفلی نمیخواهم در دست من کشته شوی برو دیگری از
کبار نبرد یکی از کفار باشد بفرست فرمودند اما من خوش آید که تو در دست من کشته شوی پس عمر در غضب شد و گفت حالا عذری برخواسته
و دست بشمشیر خود برده که از غلاف بکشد حضرت فرمودند ای عمر شنیدم که بپرده کعبه و بحجت بودی و با خدا عهد
کرده بودی که هر کس در جنگ سه حاجت از تو بخواهد لا محاله یکی را برآوری گفت چنین است حالا مطلب چه چیز است
فرمودند اول آنکه مسلمان شوی گفت این سخن را مگو فرمودند دوم آنکه برگردی و این لشکر را از محمد برگردانی اگر

پیغمبر هست و رسالت دارد و دراست گوشت با پیغمبر عناد تو زیبنده نیست و اگر پیغمبر نیست همین کرکهای عرب او را کافیست که با او جنگ دارند عمر گفت اگر این قبل از آمدن من گفته شده بود قبول میکردم اما میترسم کرد نام عرب مرا ملامت کنند در مجالس خود که آمد و ترسید و برگشتم حضرت فرمودند سبحان انکه من پیاده ام تو نیز پیاده شو تا با هم نبرد کنیم آن ملعون فورا از اسب پیاده شد و اسب خود رها کرد پس سبقت کرد ضربتی حواله حضرت کرد آنجناب سپر را حایل کرده ضربت او را رد نمودند بروایتی هفتاد طعن و ضرب فیما بین آنجناب و عمرو رد و بدل شد تا آنکه آن ملعون در غضب شد و ضربتی بر سر آنجناب زد که سپر شکافته شد بر پیشانی آنحضرت رسید حضرت فرمودند ای عمر ترا این بس نیست که مثل من طفل بمبارزت تو آمده ام و تو فارس و شجاع پهلوان عربی که دفع بجهت خود آورده عمرو روی خود را بعقب کرد که ببیند کیست حضرت شمشیر حواله او نمودند که پاهای او را قطع کرد عمر بر زمین افتاد و گرد عظیمی برخواسته بود که اصلا حالت جنگ این دو نفر پیدا نبود و اکثر اصحاب حضرت رسول قاطع بر این بودند که حضرت کشته شده است بعد از آنکه گرد تمام شد دیدند که آنجناب بر سینه عمر نشسته و یکدست ریش او را گرفته و بدست دیگر میخواهد او را ذبح نماید پس سر او را بریده و در خدمت جناب رسول در حالتیکه خون از سر حضرت میریخت پس جناب رسول از دست مبارک خود خون از سر و صورت آنجناب پاک میکرد و میفرمود ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ و میفرمود کجا خواهم بود تو قتیکه ریش مبارک ترا بخون سر خضاب نماید میکرده است وجهها فضلیت ضربت آنجناب بر عبادت ثقلین چند چیز است یکی از آنها همانست که اشاره نمودم که هر کس قتل و سینه جاری نماید با علمی را تعلیم نماید هر که عمل نماید بانی در ثواب عمل شریک است و چون بواسطه ضربت علی پشت لشکر کفار شکسته و عمده شد از برای خذلان کفار و قوت اسلام و اهل اسلام زیرا که اگر این ضربت نبود کفار بر مسلمین غالب شده بودند و اسلام از میان میرفت پس کانه مسجد اسلام را این بزرگوار ساخته پس هر عبادتی که در اسلام میشود و اسلام هر مسلمین بواسطه این عمل است پس این است که افضل است از عبادات ثقلین که از عبادات ثقلین است شهادت جناب ابیعبد الله زیرا که اگر اسلام نبود هیچ عملی واقع نمیشد پس شهادت آنجناب و ترویجات و هدایت سایر ائمه و کل ناس منبعث و متولد از این ضربت است و مقصود از این بیان و ذکر این مطلب شریف توضیح مقصود بود که هر کس قتل جاری و بر پا نماید تا نماید بلکه این قتل بر پاست و هر کس بواسطه این عمل خیر نماید آن صاحب صدقه شریک است مثلا آنکه مسجد بنا نماید هر کس در آن مسجد عبادات بجا آورد سازنده مسجد در آن شریک است بواسطه موضعات که با و میرسد تخفیف در معاصی و حاصل میشود و بنا باشد که منتهی بغفران کل معاصی میشود و اگر از اهل عصیان باشد بر او زیاد در او میشود اما بیبی دنبا را ملاحظه کنید که کسیکه صاحب این ضربت است بهترین خلق و شقی ترین ناس بفرق مبارکش ضربتی میزند بفرق تا ابرو میشکافد سه جا از پیشانی چهارده معصوم شکافته شد اول پیشانی رسول خدا بود در غزوه احد از سنگ جفا شکافته شد دوم پیشانی سید اولیا بود که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان در محراب عبادت بسرش که از شمشیر زهر آلوده شکافت سیم پیشانی حضرت ابیعبد الله بود

حکمت در افضلیت ضربت علی از عبادت ثقلین

اما پیشانی رسول خدا را از سنگ تنها شکافتند دیگر شمشیر با و نزدند بلکه بعد او را بستند و پیشانی جناب امیر را از شمشیر شکافتند دیگر سنگ بر او نزدند بعد از شکافتن بیچو زخم جراحت جگر بر غالب بر او گذاردند اما جگر شیعه میسوزد از برای پیشانی سیم که هم سنگ و هم تیر و هم شمشیر بر او زدند و آن تیر چه تیری بود از باب مصیبت نوشته اند تیری که میشکافد لهذا و آن اینست که از یکطرف سر تا عقب سر مسافتی ندارد و علاوه استخوانهای پیش سر در کمال استحکام است خداوند بحکمت بالغه خود او را بنهایت استحکام خلق فرموده که چون محل ورود صدمات است و محل دماغ است از صدمات جزئیه شکسته نشود که پریشانی در دماغ حاصل نشود و مع ذلک نوشته اند که تیر بر پیشانی آنجناب زدند که از عقب سر آنجناب بیرون آمد نمیدانم چه تیری بود که باین نحو فرو رفته که خون از پیشانی حضرت جاری شد بر محاسن و صورت خون ما لید زیادتی کرد بر عمامه ما لید باز هم زیادتی کرد حضرت دامن پیراهن را بالا کردند که این خون را پاک نمایند بر زمین نیاید سینه مبارکش نمایان گردید فورا تیر سه شعبه دیگر آمد و خورد بر سینه که مخزن علوم ربانی بود و محل بوسه گاه سید انس و جان بود بعضی گفته اند تیر را هم از عقب سر بیرون آورد که با همین تیر بود که بر قلب نازنین آنجناب رسید که آنجناب تاب سواری نیاورد دلیل آنحضرت دیگر گون گردید و طاقت جناب گو یا دیگرگون بود از اسب بر زمین آمد زمانی نگذشت که مالک بن بشر بعضی از ارباب مصیبت ذکر کرده اند جان شمشیری بر سر آنجناب زد که تمام آنحضرت بر زمین افتاد ظالم عمامه مبارکش را برداشت الا لعنة الله على القوم الظالمين

مجلس هشتم بحمد الله اللهم یا من اعظم مصیبتنا بمصیبة الامام الراکع الساجد ابن المنابر و المساجد ابن الناقه العاقر ... الكافر الجاحد لي الملك الماجد ابن سدرة المنتهى وابن مكة ومنى وابن زمزم و صفا ثمرة لبيبة الزهراء حجة الله الكبرى وابن الله العظمى نور الانوار وبقية الابرار سلالة الاطهار رفيق الاشباه وارث علوم النبيين حاوي مكارم الصديقين سيد الشهداء الاولين والاخرين مذبوح الطين والطغاة الوثين الاسير بايدي المشركين غريب الراقين معفر الخدين مقطوع الودجين العطشان للحسين ابي عبد الله و لعنة الله تبارك وتعالى بسم الله الرحمن الرحيم وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ خداوند عالم جل شانه در این سوره مبارکه قسم یاد میفرماید که ظاهری دارد و باطنی و تفسیری و تاویلی در اخبار اشاره بیان باطن و تاویل است اما ظاهر آن دو تفسیر فجر اول سفیده صبح قسم یاد فرموده و سبب قسم خوردن بان بیان شرافت است چنانچه در خبر مسلمه که بهترین ساعات شب و روز چهار ساعت است اول ساعت اول روز دوم ساعت اوایه والکه ساعت اول از نصف دوم روز سیم ساعت اول شب چهارم ساعت اول نصف دوم شب که وقت نماز شب نماز مستحب و جهت استجابت دعا است بر بندگان اگر چه نماز در این وقت مستحب میشود چون وقت کسالت و استراحت و غلبه خواب است و ابتلا بجنابت و احداث شب میشود که بسیاری از خلق ترک مینمودند و مؤمنین هم لاکن تنها بود و بعلاوه خیر شد بود در این وقت بر خواستن و مهیا مقدمات شدن و نماز کردن خدا را مستحب فرموده و لیکن مستحب و فیض و فضل و خواص آن با دادن و واجب و فریضه کس بهنجار رسید از مداومت بر آن بود و مقام مقتضی ذکر فضایل آن نیست بس است در شرافت آن که بر مثل خاتم النبیین واجب شد و شعار صالحین بود

ذکر مصیبت

نقل از حدیث در ساعات روز و شب

بکلید هر خیری از خیرات دنیویه و اخرویه است و چون خواص و فواید ان بسیار است شیاطین و نفوس اماره باعانت ایشان نمیگذارند که اغلب خلق بان متذکر شوند و چون این باب ان خاصیت و فضیلت است بجهت تسهیل و عدم حرج مستحب شد و همچنین نمازهای واجب بحسب حکمتهائی که در اخبار اشاره بانها شده بحسب کمال و ثواب باید در اوایل اوقات واقع شود ولیکن چون خداوند ارحم الراحمین است نسبت به بندگان در کمال عطوفت و رافت است وسعت داده اوقات انها را که مردم در تعب و تنگی واقع نشوند و بسبب ترک انها نشوند که موجب هلاکت انها گردد چه قدر بد بندگانی هستیم ما ها که با وجود این وسعت اوقات نماز ها را باز اغلب ترک میشود تفسیر دویم از برای فجر نماز صبح است که چون نماز صبح اول روز واقع میشود بحیثیت اول عبادتست که مردم میکنند از برای خداوند بلکه نماز صبح است که از ان مؤمن از کافر امتیاز داده میشود چنانچه در حدیثی وارد شده است در حکمت نماز صبح که چون بت پرست و افتاب پرست وقت طلوع افتاب سجده میکند با فتاب خداوند مقرر فرموده که خدا پرستان پیش از طلوع افتاب سجده کنند از برای خدا تا انکه این علامتی است که با این امتیاز داده میشود خدا پرستان از غیر خدا پرستان پس باید اهل اسلام ملتفت باشند و نگذارند این نماز قضا شود که از این فیض عظیم که سجده کردن از برای رب رحیم است محروم شوند قطع نظر از اینکه هر گاه چنین شود کارهای شخص در ان روز اصلاح نمیشود و اگر هم اصلاح شود میمون و مبارک نیست ولیال عشر تفسیر شده بلیالی عشر که شبهای دهه ذی الحجه باشد چون این ده روز و شبهای اوقات شریف است بلکه بعد از شهر رمضان و روز غدیر و شب نیمه شعبان معلوم نیست که او قات باشد از این ایام ولیالی و شفع تفسیر شده بنماز شفع که دو رکعت است بعد از هشت رکعت نماز شب مستحب است بجا اورده شود چنانچه وتر هم تفسیر شده است بمفرده و تر که بعد از دو رکعت شفع بجا اورده میشود و قول با ینکه نماز شفع و وتر یک نماز ند و از این جهت اشکال کرده اند در قنوت شفع و اکتفا نموده اند در قنوت این دو نماز بهمان قنوت کردن در وتر وارد شده است ضعیف است و اقوی اینست که شفع و وتر هر یک نماز مستقل اند و هر یک قنوت علحده دارند و فضیلت این دو نماز بسیار است اگر بخواهم شرح دهم فضیلت این دو نماز را خارج از وضع مجلس است ولیکن طالب خیر باید غنیمت بشمارد نماز شب را خاصه این سه رکعت را اگر فرض شود کسی موفق بنماز شب نشود این سه رکعت را از دست ندهد چنانچه روایت شده که جناب رسول فرمودند بانس بن مالک که برا تعلیم کنم سه چیز یکی از برای طول عمر و یکی از برای زیادتی خیر و برکت مال تو و یکی از برای انکه بعد از مردن با صلحا محشور شوی واما انچه از برای طول عمر است برتو باد بزیادتی سلام کردن و وجه ان هم واضح است سلام دعائی است بر انکسی که سلام میکنی و در اخبار متعدد وارد شده است که هر کس در حق برادر مؤمن خود نماید ملئکه اند عا را در حق او میکنند پس همینکه شخص سلام کرد بمؤمنی دعا در حق ایشان کرده معنی سلام علیک یعنی سلامتی بر تو باد یعنی خداوند ترا سالم بدارد پس ملئکه این دعا را در حق سلام کننده میکنند و دعای ملئکه مانع از استجابت ندارد پس دعای ایشان موجب سلامتی شخص است از بلیات و لازمه ان طول عمر است پس سلام شخص احسانی است در حق او و از اسباب طول عمر احسان بندگان خدا است فرمودند انچه موجب زیادتی خیر و برکت است در خانه تو شستن دستها پیش از غذا خوردن و بعد از

واضح است چون بجهت احترام غذا و نعمت است و احترام یک نوع از شکر است و شکر نعمت موجب زیادتی نعمت است و مردم از این سنت سنیه محروم هستند اگر جائی دارند در مجلس ضیافت سنگین است اما در ضیافت جزئی و در منزل خود غالبا از این معنی غافلند حال انکه فضیلت این بسیار است پس چه خوبست ملتفت باشد دست خود را بشوید اگر چه تا وقت ناصله قلیلی باشد و دست شستن بعد از غذا جهت تنظیف و پاکیزگی است فرمودند انچه بجای اورد که بعد از مردن با صلحا محشور شوی نماز شب است و قطع نظر از نماز شب سلسلهٔ ادعیه در سحر و مناجات با خداوند بهترین توشهاست از برای بعد از مردن پس باید مؤمنین از ان غفلت نورزند چنانچه در کتاب مصباح الفلاح نقل کرده اند حدیثی که حاصل مضمون ان اینست که حضرت عیسی با مادر خود مشغول عبادت پروردگار بودند و روزها را مشغول عبادت پروردگار بودند و بعلف صحرا افطار میکردند روزی از روزها رفت بجهت علف ماکولی بجهت افطار خود و مادر خود عیسی وقتیکه مراجعت کرد دید مادرش در سجده از دنیا رفته متحیر ماند در صومعه که چه کند با جنازه مادرش بجهت تجهیز او جبرئیل نازل شد و او را تعزیت گفت در مصیبت مادر و عرض کرد که من مامورم که ترا اعانت کنم در تجهیز و چشمهٔ ابی پیدا شد و او را غسل دادند و کفن از بهشت اوردند و او را در مکانیکه مامور بودند دفن کردند شبی در همان او را در خواب دید چون بکلم قسام وحی بانبیا خواهند وحی بر پنج قسم است یک قسم از همه نازلتر است رؤیا است و از این قبیل بود رؤیای حضرت ابرهیم در ذبح اسمعیل و رؤیای جناب رسول که در منبر خود بوزینه ها دید پس ایه نازل شد ما جعلنا الرؤیا التی اریناک الخ که در عوض شب قدر دادند بانجناب در امت انجناب عنایت شد و از این قبیل است قسم دویم از این قسم بالاتر است و بعضی گفته اند که قسم سیم انکه ملک است و صحبت داشتن وحی او دیدن بدیدن ملک و این قسم از قسم سابق بالاتر است قسم چهارم مرتبه اش بالاتر از انکه ملک است وحی او دیدن بدیدن پیغمبر ملک را قسم پنجم تکلم از ذات احدیت است با او بدون زبانی و ایجاد کلام در هوا و این مراتب خلاف انبیا است و باختلاف مرتبه انبیا و رسل است چون جناب خاتم النبیین دارای کل مراتب بودند و هر پنج قسم از برای انجناب بود بتفصیلیکه مقام اقتضای ذکر ان ندارد مجملا حضرت مریم در خواب بعیسی خود دادند که مقام در جنت بلندی ساکن بود در کمال جلال از مادر خود پرسید که ایا با این مقام و انچه از برای تو خداوند در دنیا مهیا نموده و برا برگزید بر زنان عالمیان ترا بدان عزت غسل دادند و کفن بهشت کفن کردند ایا دیگر ارزوئی در دل داری گفت ارزو دارم برگردم بدنیا و در شبها در سحرها با خداوند خود مناجات کنم با شما ای بندگان خدا در نیمه شب این مقام و درجه ارجمند بود و این واضح است چون قلبیست که غبار در نیمه شب از قلوب کم شود و از این جهت شد و غذا از وقت تحلیل رفته و شخص از سنگینی غذا اسوده است و باب مفتوح است و توجه بیشتر و در کار خالق است و هر امور خاصه و شغل کمتر است بان جهت سحر اولیا بوده است که و بالاسحار هم یستغفرون در احوالات حضرت سلیمان مذکور است که زنجیری از سقف خانه معلق انداخته شبها زنجیر را بر گردن خود میانداخت و تا صبح در پا ایستاده با خدا مناجات میکرد در احوالات رسول مذکور است که شبها انقدر بر روی پای مبارک خود ایستاده بود که پاهای مبارک ورم

کرده بود جبرئیل نازل شد و این آیهٔ شریفه را آورد بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ای پیغمبر
طیب و طاهر ما قرآن را بسوی تو نفرستادیم که خود را در مشقت اندازی و گریه‌ها جناب امیر در صحراها و بیابانها معروف است و حکایت
ابی درداء و دیگر در نخلستانها دیدن و شنیدن ناله و مناجات حضرت را و بعد از آن غش کردن در ظاهر و بعد آمدن ابی درداء مثل
چوب خشک که گمان کرد که انجناب از دنیا رفته‌اند در خانهٔ حضرت فاطمه طاهره و انجناب را تعزیت گفتن در مصیبت انجناب
فرمودند پسر عم را بهمین حالت دیدی و واقعه را عرض کرد فرمود در هر شب چندین دفعه پسر عم از خوف خدا غش میکند
وهمچنین مواظبت جناب صدیقه طاهره بر عبادات و بیدار بودن اسحار در مسند که از اخبار سید شاهد بر این مطلب
معروف است که در هنگام وفات از جمله وصیتها که بجناب امیر نمودند یکی این بود که یا علی این شیشه و حقه را همراه من
در قبر گذار فرمودند اینها چیست عرض کرد که این شیشه در اشکهای چشم منست که در سحرها از چشم خود در
این شیشه ذخیره کرده‌ام چونکه از پدرم رسول خدا شنیدم که فرمودند هرگاه یک قطره اشکی که در تاریکی شب از خوف خدا
جاری شود بدیده‌ها آتش جهنم خاموش میکند و من جمع نمودم اشک خود را که چون روز قیامت شود
و آتش احاطه کند امت پدرم را از این اشک چشم بران ریخته شود که از آنها دور گردد این ظلوم این قدر
امت پدر بزرگوار بود اما امت خوب تلافی کردند نهر فرات را از جگر سوختهٔ اولاد تو منع کردند و هر چه طلب جرعهٔ
آب نمودند آتش جگر اولاد تو زیاد شد آتش در دورا نها افروختند و بچه‌های تشنهٔ آنها را بسوزاندن این بیچاره‌ها پای
برهنه از خیمه‌ها بیرون آمدند سر به صحراها و بیابانها نهادند نامحرمان جمع شدند و غارت نمودند چادر و مقنعه و
گوشواره و خلخال آنها را و آنها در اطراف بیابانها میدویدند و فریاد وا محمدا و اغریبا از آنها بلند گردید بدین
ای امروز کسی در این صحرا نیست که بفریاد اولاد رسول برسد و عوض فریادرسی سنان نیزه بر شانه‌های آنها
میزدند چنانچه حکایت فاطمه نو عروس این مدعا شاهد است مجملا جناب امیر فرمودند یا فاطمه این حقه چیست
عرض کرد شبیکه مرا میاوردند بخانهٔ شما دو پیراهن داشتم یکی کرباس و یکی ابریشم یکی نو بود یکی کهنه در بین
راه سائلی سوال کرد که من برهنه هستم مرا بپوشانید پیراهن نو را بسائل دادم و کهنه را خود پوشیدم
پدرم دید فرمود پیراهن نو را چه کردی عرض کردم بسائل دادم فرمود اگر کهنه را بسائل داده بودی در نو را
بجهت شوهرت پوشیده بودی بهتر بود عرض کردم بشما تاسی کردم شب سائل سوال کرد شما انداختید جبرئیل
پیراهن او را انفاق کردی و بدن خود را بحصیر ستر کردی که جای حصیر در بدن مبارک شما نمودار بود صبح بلال
امد الصلوة گفت فرمودی امروز مرا معذور دارید که پیراهن نپوشیده‌ام بدنم برهنه است منهم بشما تاسی نمودم
جبرئیل بر پدرم نازل شد که فاطمه را بگو که هر چه میخواهی از ما بخواه تا بتو عطا کنیم من عرض کردم نمیخواهم جز دیدار
الهی را پدرم چون در فکر امت بود فرمود از خداوند بخواه امرزش امت را و من طلب امرزش کردم جبرئیل نازل شد
که خداوند میفرماید انقدر از امت بتو بخشم که راضی شوی پدرم فرمود جبرئیل دوست میدارم که در این باب کتابی
سند نامه از پروردگار بجهت شفاعت مادر روز جزا باشد جبرئیل رفت و مراجعت کرد جامه را از بهشت آورد در

قدرت بران نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم کتب ربکم علی نفسه الرحمة لامة محمد واستشهد علی ذلک جبرئیل
ومیکائیل واسرافیل وسائر الملائکة المقربین پدرم او را گرفت و بمن داد که من همراه خود در قبر گذاشته باشم
روز قیامت بجهت افتخار دست گرفته شفاعت کنم گنهکاران امت را فقیر گوید این حکایت حقه از باد تخلف
اخبار در وقت نزول این مضمون نقل کرده‌اند یکی از طرق آن بطریق اختصار این بود که ذکر نقل کردم و از برای اهل
معرفت از همین فقره معلوم میشود که چه قدر رحمت و عنایات از جانب ذات اقدس نسبت باین مظلومه بجهت
آن پیراهن که در راه خداوند انفاق کرد با اینکه عوض داشت و یکی او هم صحیح بود و شب هم شب زفاف بود پس
چه خواهد بجناب سید الشهداء مرحمت فرماید بجهت آنکه آنچه داشت داد در راه خدا از متاع دنیا و اعوان و برادر
و برادرزادگان و فرزندان و عیال و اموال و تمام لباس بدن بغیر از آنکه وقت وداع از عطیا مخدرات در بعضی از روایات
بعضی از اخبار جامهٔ کهنه مندرس طلب فرمود ایتینی بثوب عتیق لا یرغب فیه احد بپوشیم و در زیر جامه کهنه
که احدی در آن رغبت نکند و آن مظلوم جامه‌ای در بار و صفا نکه کهنه بود انجناب از شمشیرها پاره پاره کرد و در زیر
لباسها پوشید بنابر بعضی از اخبار آن مظلوم چون این کیفیت را دید عرض کرد ای برادر بجهت چه چنین کردی فرمود
در این مطلب سر هست آن مظلوم اصرار نمود انحضرت برحسب اصرار آن مظلومه فرمودند بعد از کشته شدن من بدن
مرا برهنه میکنند این جامه را پوشیدم بلکه او را بیرون نیاورند و بدن مرا برهنه بروی زمین نیندازند جگر
شیعه بسوزد که از اهم از بدن او بیرون آوردند فلما قتلوه جردوه امان از این مصیبت که قلب شیعه را مشتعل
او لا این بدن بدینست که از برای او از بهشت آوردند خداوند از برای انجناب چندین دفعه از بهشت لباس
خلق بجا پیراهن پاره پاره داد در بدن او در وا نداشتند دیگر آنکه لباسها و سایر اموال انجناب را که بردند مالیت
داشت اما این پیراهن مالیت و قیمت بحسب ظاهر نداشت بعض عداوت و اذیت باین بدن نازنین چنین کردند
که مهیشکافتند قلبها را واضح است که هرگاه یک شخص سوزه یا زخم کوچکی داشته باشد یا آنکه حجامت کرده باشد
و پنبه یا کهنه بروی او گذارده باشد و چسبیده باشد کندن او چه قدر صدمه دارد باید با کرم برداشته شود
مگر کسی که این همه جراحت بر بدن او وارد آمده بود و جامه با خاک و خون بر بدن انجناب خشکیده از حرارت هوا و آن ظالم
هم تامل نکرد که جای نیزه بر بدن او در بحیف و شدت کند یا از بیرون انجام بان بدن شریف سید جهان
و هنگام جناب رسول خدا از دنیا رحلت فرمودند شتری از انجناب باقی بود علف نخورد در دیر حجره صدیقه طاهره
خوابید شروع کرد به ناله کردن سر خود را بر زمین زدن تا مردم خبر بجناب امیر دادند انجناب امر کرد ریسمانهای او
بستند و او را از مدینه بیرون بردند بنابر آنچه بعضی ذکر کرده‌اند او را کفن کردند و دفن کردند بعضی عرض کردند
یا وصی از جناب رسول در این باب شده بود انجناب فرمودند خیر و لیکن چون حیوان سواری انحضرت بود احترام
انجناب را منظور کرده او داده فرمودند قلب شیعه شکافته میشود یا علی امت جفا کار را که وحش بیابان احترام
بران داده و بیرون او را بپا کرده بر همه در بیابان افتاب گذاردند بلکه با سمها اسبها کوفتند که نذ

ورا از سم اسبان در هم شکستند الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مجلس نهم** نحمدك یا من نور قلوبنا بمعرفة سادات عدنان وشرح صدورنا بمحبة اولیاء الرحمن الذین هم شرفاء عالم الامکان وحجج علی الانس والجان وجعلنا من یهتدی بهدیهم ونستضیئ بانوارهم ونقتفی باثارهم ونسلك سبیلهم فبلغنا بهم امالنا فی الدنیا والاخرة وادفع عنا بلاء الدنیا والاخرة انك علی کل شیئ قدیر وبالاجابة جدیر ونسئلك اللهم یا من اجلّ رزیتنا برزیة سید شباب اهل الجنان وسبط رسول الملك المنان والبعید عن الاوطان والعفید عن الاقارب والاخوان الذبیح العطشان والسلیب العریان المدفون بلا اکفان المطعون برمح صالح وسنان علیهما اللعنة والنیران الذی قال فی حقه سید الثقلین وقبلة العالمین حسین منی وانا من حسین وفی تفسیر قال الله تبارك وتعالی بسم الله الرحمن الرحیم والفجر ولیال عشر والشفع والوتر در مجلس سابق ذکر شد تفسیر بعض باقی ماند تفسیر باطن او که تاویل باشد چون از برای قران ظاهر است وباطن وباطن باطن تا هفت بطن بلکه هفتاد بطن وهمه مراد است در مقام خود ولیکن عالم باینها نیست جز اهل بیت عصمت که اهل قرانند وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم چنانچه در متعدد از اخبار وارد است ومنافاتی فیما بین ظاهر وباطن نیست وانچه در علم اصول عنوان شده است وحقیر هم در کتب اصول مشروحا نوشته‌ام که استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد صحیح نیست واین در غیر قرانست که کلام الله است نظر بایات واحادیث که در این باب رسیده است مثل بیان ایه شریفه حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی ظاهران نمازهای پنجگانه است ونماز وسطی یا نماز عصر یا نماز ظهر یا نماز مغرب علی الاختلاف وباطن مراد پنج ال عبا هستند ومراد بنماز وسطی بتول عذرا فاطمه زهرا سلام الله علیها که هر دو در مقام خود صحیح است وایضا در ایه شریفه واستعینوا بالصبر والصلوة که ظاهر صبر قطع از معنای خود روزه است وباطن ان رسول الله است چنانچه باطن صلوة امیر المؤمنین است وهکذا مقصود بسنتی تاویلات ایات قرانی نظر بهاطن دارد وتفسیر نظر بظاهر دارد هر دو در مقام خود صحیح وارد شده است کرام یا حسنا والدین کتاب الله این دو بزرگوارند پس در این سوره مبارکه هم وارد شده است که فجر جناب ابی عبد الله الحسین است که بتفصیل معاصی تشا خواهد شد در شهادت که امام حسن وتمام اسامی ذریه او جناب ابی عبد الله چون در زمانی بود که ظلمت بنی امیه اطراف عالم را گرفته بود شمشیر جناب ظاهر کرد اما هستند محل کرد تمام ایشان باشد وشفع جناب امیر وفاطمه واز این ایه شریفه مستفاد میشود افضلیت جناب فاطمه از انبیاء اینکه جناب امیر افضل بود وفاطمه هم که خدا جفت وهمتای انجناب یا دفرمود پس افضل است وحال انکه در حدیث معتبر از جناب رسول روایت شده که سید جزایری نقل کرده واستدلال باین بر افضلیت فاطمه نموده که انجناب فرمود که اگر علی بن ابیطالب نبود از برای فاطمه کفوی نبود پس افضل از انبیاء است ای شیعه فکر کن بسینه ذیاچه میکند که زنیکه احدی از انبیا مثل وهمتای او نبود عمر ملعون در نیمسوخته پهلوی او میزند غلاف شمشیر بازوی او میزند بلکه خود عمر نوشته بمعاویه که چنان سیلی بر صورت فاطمه زدم که اثر دست من بصورت انمظلومه باقی ماند ولکه ذخم زبانی بر قلب انمظلومه زد که این سخنها احمقانه زنانه را بکنار بگذار و بجای خود بنشین که فتنه میخواهی بشوی جناب امیر را

بمسجد ببرند انمظلومه مانع بود عمر ملعون امر کرد بقنفذ غلام خود که بزن زهرا را ببین که چه قدر شقاوت غالب میشود که سنی وشیعه این حدیث را در کتب خود نقل میکنند که رسول خدا میفرمود فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی یعنی فاطمه پاره تن منست کسیکه اذیت کند او را مرا اذیت کرده است شیعه فکر کن در خبر پیغمبر را قنفذ غلام عمر ملعون اذیت کند ظلمها محکی اگر بلا این جسارتها منسوب میشود مبتلا شیع ان دیده گوارند و دو نصیب ربانی بیاشد وجهت ولایت انجناب نسبت که عدیل ونظیری نداشت بواسطه انکه دارای مقاماتی بود که خاص الحبیب بود مثل خاتم انبیا بودن ومعراج جسمانی تا بمقام قاب قوسین او ادنی رسید ومثل علت ایجاد ممکنات بودن ودارای نبوت عامه بودن که پیغمبر کل خلق بوده باشد بشهادت نص ایه شریفه بسم الله الرحمن الرحیم تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا ونص حدیث مروی از انجناب که بعثت علی کافة الخلایق والخلایق العالمین هم رد ومحلی بلام است افاده عموم میکند بالاتفاق وکیفیت پیغمبر بودن انجناب بر کل خلق این مجلس قضا ندارد ودر کتاب عنوان الکلام وذخیرة المعاد نوشته‌ام وعلاوه براینکه نبوت عامه داشت ولایت عامه که ولایت وسلطنت بر کل ممکنات باشد وولایت مطلقه را که هر نحو که بخواهد بنماید مختار باشد داشت وولایت عامه نسبت بافراد است وولایت مطلقه نسبت بانحاء تصرفات است ومستند این دو ولایت ایه شریفه انما ولیکم الله است که ولایت او را که اقدس جل شانه تعالی وولایت خود قرار داده وایه انفسنا وانفسکم وهمین ایه اثبات ولایت کلیه را که جامع ولایت عامه ومطلقه است از برای جناب امیر ثابت نموده است چنانچه ابن ابی الحدید که از اعاظم علماء عامه است در شرح نهج البلاغه صریحا ذکر کرده که از این ایه شریفه مستفاد میشود که جناب امیر دارا است کل کمالات رسول خدا را الا نبوت عامه کمال باجماع خارج است زیرا که حقیقت ممکن نیست که ایه این حمل شود معین است که اقرب مجازات است واقرب مجازات اتحاد است در کمالات واز جمله کمالات جناب رسول ولایت عامه واین از برای جناب امیر ثابت است پس جناب امیر دارا بود ولایت کلیه را بدلیل انفسنا وباقی ائمه دارا بودند بشهادت بودن ایشان یك نور واز این جهت است افضلیت ائمه از کل انبیا وانبیاء سلف هیچکدام دارای ولایت عامه نبودند وولایت عامه از نبوت خاصه با علی مراتب بالاتر است ودلیل بر افضلیت ایشان زیارت وارث وغیر وارث است که دلالت دارد براینکه ایشان وارث ادم ونوح وابرهیم بودند واین وراثت در مال نیست بلکه در علم وکمالات است یعنی هر یك از انها دارا بودند همه انها را دارا بودند باز یاده پس افضلند دلیل دیگر بر افضلیت احادیث متعدده است که دلالت براین دارد که اسم اعظم هفتاد وسه حرف است یك حرف را خداوند تعلیم احدی نفرموده است واز هفتاد ودو حرف دیگر هر پیغمبری را تعلیم فرموده باعداد مخاصله از این حروف وهیچکدام را هفتاد ودو حرف تمام تعلیم نفرموده وتمام هفتاد ودو را تعلیم محمد وال محمد فرموده پس ایشان افضلند بر کل مجملا مقصود بیان تفصیل نبود غرض اشاره اجمالیه است که فی الجمله فخری از برای اهل ایمان حاصل شود پس حضرات دوازده امام افضلند از تمام انبیاء سلف وملئکه چه این مجملا ذکر شد دلیل ایشان دارا بودند ولایت کلیه را وانبیا دارا نبودند دوم هرچه خداوند بانبیاء سلف داده بود

افضلیت ائمه بر پیغمبران سلف

بایشان داده بود که حق سبحانه عطا فرموده بود همانا که دو حرف را بایشان اما جناب سید الشهدا را کلا دادا
بود و علاوه بر هم خصایصی بود برای آنجناب بود که در هیچکس نبود از قبیل معراج جسمانی و نبوت عامه در یکی از آنها که آیت
پسر آنجناب و وراثت یعنی طاقت یعنی عدیل و نظیر و کفوی و همتائی ندارد و این مطلب خوب واضح میشود بملاحظه آنچه در
بحار و حیات القلوب و غیرها از کتب اخبار مذکور است و صریح است اینکه آنجناب را اگر در یک کفه میزان گذارند و کل خلایق
را در کفهٔ دیگر آنجناب سنگین کرد در تمام خلایق و واضح است که این میزان ترازوی جسمانی نیست و آنچه سنجیده
عنصری و با صورت جسمی و امثال اینها نیست بلکه میزان عدل است که سنجیده حقیقت آن بزرگوار را با حقایق سایر خلق و
آن بزرگوار سنگین تر بود در حقیقت کلا اما فجر بودن جناب ابی عبدالله بواسطهٔ اینست که فجر همین که طالع میشود هر چه بلند
میشود تاریکی شب کم میشود تا اینکه بکلی برطرف میشود چون جناب ابی عبدالله برطرف فرمود ظلمت کفر و ضلالت بنی
امیه که آفاق را گرفته بود و دفع فرمود و میفرماید ظلمت گناهان را از شیعیان و دوستان خود در دنیا و عقبی اما
دفع ظلمت بنی امیه بواسطهٔ این بود که بعد از ارتحال جناب رسول خدا غصب نمودند خلافت را از خانوادهٔ رسالت تا جناب امیر
بواسطهٔ خدا و مصالح چند که حال مقام ذکر آنها نیست مداهنه فرمودند با خلفاء ظالمین در عالم ظاهر بلکه بعضی
ذکر کرده اند که باکراه بعد از صدیقهٔ طاهره بیعت نمودند بلکه از مکالمات خالد بن ولید و تکلم ابی بکر در نماز قبل از سلام
چنان ظاهر میشود که آنجناب با ابی بکر بیعت از روی تقیه و اکراه مجملا سازش کردن آنجناب در ظاهر با آنها مسلم است
بلکه بسیاری از علمای عامه معلل میکنند حقیت خلافت ابی بکر را و دیگران را بتسلیم آنجناب و قبول ندارند مکروه شدن
آنجناب را و میگویند آنجناب کسی نبود که بتوانند او را اکراه نمایند یا از عهدهٔ کسی بیرون نتواند برآید بعد از ارتحال
آنجناب که نوبت خلافت بجناب امام حسن رسید با آنجناب کردند آنچه کردند تا اینکه سبب آن بزرگوار شد که با معاویه
ملعون صلح نماید در زمان خلافت معاویه چنان رواج گرفت امر آن ملعون که شیعیان حضرت امیر را تمام کرد و اختراعات کرد
که اسم آنجناب را بر زبان جاری کنند چون جناب امام حسن بعد از صلح با معاویه بکوفه توقف نفرمودند با اهل
و عیال و خواهرها به مدینه رفتند و زیاد بن ابیه که حرامزاده بود که هفت نفر در نطفهٔ او شریک بودند که یکی از آنها
ابوسفیان بود و شباهت صوری بسیار باو داشت و دلش میخواست که او را ملحق بخود نماید و اما نظر بفرمودهٔ جناب
رسول الولد للفراش کسی را یارای این نبود که این عمل را نماید و او را زیاد بن ابیه میگفتند یعنی زیاد پسر پدرش
چون پدرش معلوم نبود و جناب امیر نظر بشجاعت و کیاستی که داشت چون حرامزاده ها بسیار شیطانند او را ملتزم کرد
معاذ کرد او نیست او را بر ملک فارس و اهواز حاکم فرموده بود و نیز در حیات آنجناب اخلاص کیشی آنجناب مساعی جمیله مبذول
داشت تا اینکه آنجناب شهید شد و بعد از آن ملعون متمسک بجناب امام حسن بود و معاویه او را تهدید و وعید بجانب خود خواند و رد نشد اخو
او را به معاویه نوید برادری و شریک ملکی بجانب خود کشید چون وارد شام شد او را همراه خود بمسجد برد و در منبر تصریح
ببرادری با خود نمود و بعد او را والی عراقین ساخت و چون استقصا کلی از احوال جناب امیر و شیعیان آنحضرت داشت و اغلب ایشان
در کوفه بودند آنها را پیدا میکرد و نمیگذاشت هر یک را بقتل رسانید بسیاری را از آنجناب تبری نماید و بسیاری را کور کرد و این سعی را

کرد در آن باب که نماند در عراق کسیکه معروف و مشهور باشد مگر اینکه کشته شود یا در حبس مؤبد بماند یا آواره
یا منتشر شود یا اخراج بلد و معاویه ملعون بعمال از زمان خود گفته بود که شهادت احدی از دوستان علی را قبول نکنند و شیعیان عثمان
و محبان بنی امیه و کسی که اظهار محبت ایشان نماید دوست بدارند و فضایل ایشان را روایت کند اکرام کنند و اسم او و پدر او و قبیلهٔ او
او را در دیوان ثبت کنند و منصب و عطیه و جایزه زیاد بدهند پس چنان کردند احادیث بسیار جعل نمودند در مدح
عثمان و معاویه و سایر بنی امیه و طعن و لعن و مذمت جناب امیر را با اینها رواج دادند در مدارس و مساجد و مجامع روایت
کردند و بسیاری از فاجران باور کردند و باین جهت امر بنی امیه روز بروز رواج شد این احادیث را بمعلمین دادند تعلیم
اطفال کردند که از طفولیت بهمین طور تربیت یابند و اینها را بغض جناب امیر و اولاد آنجناب و محبت بنی امیه را
نمودند تا آنکه نوشت معاویه ملعون بعمال خود که هر کس را بدانید مظنه شده در دوستی علی بن ابیطالب یا اینکه شیعهٔ او باشد
متهمش کنید و او را بزنید و بقتل رسانید مجملا کار بجائی رسید که هرگاه کسی را دوستان کفر باز نسبت میدادند یا علانیه او را بیهود
یا زنا یا لواط میکرد کسی را با او کاری نبود و اگر کسی سهواً یا غفلتاً اسم علی را بر زبان جاری مینمود و لعن نمیکرد او را
تهمت تشیع میزدند و بقتل میرسانیدند و در همهٔ بلاد شهره این بود خاصه اهل کوفه و بصره و قریه که اهل دنیا بودند بیشتر
منتشر شد و میگرفتند احادیث وضع کرده را با سنادهای جعلیه روایت کردند و خواندند تا اینکه خوب رواج گرفت فضایل
بنی امیه را ادعا کردند و فضایل جناب امیر را بکلی از میان بردند بلکه اخبار در مذمت آنجناب روایت کردند در مجالس
و مجامع انتشار دادند که اکثر مردم در بغض و عداوت و لعن آنجناب را نشستند و اطفال و ضعفا را بر همین طور تربیت
دادند و حق را باطل کردند و باطل را حق نمودند و بعد از وفات جناب امام حسن زیاد ابن مطلب را فوت داد تا اینکه یزید
را که اغلب مردم فاجر و فاسق و ملحد میدانستند از جهت شرب خمر و قمار و سایر افعال شنیعه ولیعهد خود کرده و از برای او از
همه کس از همه جا بیعت گرفتند و هیچکس نتوانست تخلف نماید جز چهار نفر جناب ابی عبدالله و عبدالله زبیر و عبدالله عمر و عبدالرحمن
و هر چه اصرار در این چهار نفر کرد بیعت نکردند مجملا کفر و خلافت بنی امیه مسلم شد که تا این سیر نور حق بکلی
منسوخ شد و دین بکلی از میان رفت اگرچه بظاهر توحید و نبوت بود ولیکن هر دو ناقص و کالعدم بود تا توحید و نبوت و امامت
جمع نشود حقیقت ایمان حاصل نشود و نجات حاصل نخواهد شد و اشاره باین مطلب است حدیث مشهور از جناب امام رضا که آنجناب فرمودند
من قال لا اله الا الله وجبت له الجنة ولکن بشرطها وشروطها وانا من شروطها یعنی کسیکه بگوید لا اله الا الله داخل بهشت
برای او واجب میشود ولیکن بشرط او که نبوت باشد و شروط او که امامت باشد و منم از شروط او و از این جهت است که در زیارت ابا عبدالله
است که یا ثالث شروط لا اله الا الله و در بعضی از روایات ماثوره از برای جناب امام رضا که السلام علیک یا ثامن شروط
لا اله الا الله پس واضح شد که حقیقت اسلام از میان رفته بود و اسلام ناقص باقی مانده بود موقوف بود که دفع این مفسده نمود
شود که خبث طینت و کفر و ظلم باطنی اینها بوضع شرعی واضح شود بر ارباب عقول و فساد معجزات و خوارق عادات این شجره
ملعونه منتشر گردد در آفاق و این انجام نمیشود مگر که این بزرگوار در مقام مقابله با اینها برآید و اینها در مقام دفع آنجناب برآیند و آن سر
صبر را شعار خود فرمود کسانیکه بنفس نفیس اند با عشق کامل مدتی در این بین با اینها هم صبر شعار خود نمایند و نفرین نکنند متهم نشوند تا اینها

شرح مبتلو نشد بکشند تا حقیقت حال همه واضح شود و عیال او را در بازارها بگردانند تا در جمیع بلاد جور واضح شود و از این
جهت بود که اطفال آنجناب را دختران کوچک و زنان را همراه بردند و این شبهه که در قلب بعضی از ضعفا العقول خطور میکند که آنجناب که میدانست
که اینها را شهید میکنند و اگر اجر او را از مدینه بیرون آورد و با تنها اجر او را در کربلا میبرد او را و اگر بنا و زنان و بچه‌ها را با او نبرد
او ستمهای اینها خوب واضح نمیشد تمام خلق عالم خداپرست و بت پرست همه طبعی خوب بود نصرانی بطفل کوچک رحم میکند این حضرت
طفل را آورد و بلند کرد تمام لشکر ببینند او را و تشنگی او را ملاحظه کنند و اگر آب ندادند تا بتیر بیجا او را کشتند و او را
اما او را دفن کردند دیگر قتل او را بیرون آوردند و او را سر بریدند بنا میبریم بخدا اگر این قسم واقع شد باشد این ظلمها تا نمیشود
مگر از کمال شقاوت و همچنین شبهه وارد میشد از همراه بردن آنحضرت عیال خود را در زمین کربلا بخصوص در بعضی از کتب
مسطور است که محمد حنفیه عرض کرد که ای برادر حالا که بعراق میروی این زنها را همراه خود مبر اگر از برای تو خوب شد و با تو در مقام
وفا و همدمی کنند برامدند بعد بغیر بهشت عیال را نبرند و قطع نظر از این عرض موافق قانون عقلا هم در ظاهر چنین است که شخصی که بجنگی
برود عیال را در وطن بگذارد خاصه شخص بزرگ و او لخوم همراه اگر از برای تو خوب شد سفر عیال خود را همراه مبر و آنجناب در جواب محمد حنفیه فرمود که
اینها را برده باشم و اگر نبرم بر تو مقصود حاصل نمیشد و واضح نیست که اگر عیال همراه نبود اسیر نمیشدند این شرارتها که از آن جماعت بروز کرد
واضح نمیشد میگفتند که امام حسین بر امام زمان خروج کرد و جنگ کرد و لازمه جهاد کشتن است اما عذری که از برای اسیر نمودن
عیال منسوب اند فاما بنا عیال که مسلم بود از خانواده رسالت و نجابت بودند اینها را کرده اسیر نمودند بذلت و خواری بردند مانند اسیران
روم و فرنگ در بازارها و شهرها گردانیدند و در مجلس نامحرمان بردند و زخم زبان بآن جگر گوشه‌های سوخته زدند امر بقتل علیا مکرمه زینب
خاتون نمودند البته زن داغ دیده بزرگ زاده از نجابت و تراد بدبخت شود و بد میگوید بجا کشتن بیست اگر امر بقتل کنند التماس هیچ
قبول نشود الا الاعتبرین و لیس گفت ای جبر تو چه دکار از زنیکه داغ برادر و برادرزاده و فرزند دیده با بذلت اسیر کرده باشند
مثال گرسنه تشنه باشد خلاصه ملعونها عیال خود شاد در زنجیر اسیر و عیال هرگز صدا افغان بلند نکند اطفال کوچک چادر زیر
افتاده بودند و برشتر بی جهاز سوار بودند و اینها امور نیست که انکار بردار دیگر آنچه در کتب معتبره مصیبت نوشته‌اند که اینها را بر روی خار
دوانیده‌اند تازیانه بر بکتانها زدند و امثال اینها که در بابا گفتن ندارد همه اسیر کردن دختران و حاضر نمودن در مجالس عام کافی است چنانچه
هند دختر عبدالله عامر زن یزید وقتیکه در آمد در مجلس عام یزید و راه ملامت کرد و گفت که ای یزید عیال و کنیزان خود را در عقب پرده‌ها
و حجره‌ها مستور داشته اما دختران خانواده رسالت را در مجلس نامحرمان جا داده پس آنچه ذکر شد حکمت او در آنجناب عیال را معلوم شد که
اگر با ورود تو مقصود حاصل نمیشد شناعت اعمال یزید اتباع او و بنا بنی امیه منکشف نمیشد بلکه واضح شد حکمت صبر و تحمل
آنجناب از امام زین العابدین و بنا عیال همراه او در و متحمل شدید شک تا خبث ذات این ملعونها بر تمام عالم واضح شود و حکمت تعجیل
نکرد که خدا در مدد مؤاخذه و انتقام واضح شد حکمت برگشت عیال و اطفال بان نحوها در شهرها و بازارها از گوشه و کنار خلق
و هو و امثال و نصارا و بنا فرق مستفسر کرانند که اینها کیستند چرا با بنی آدم و خود آگاه اینها را اسیر کرده‌اند بر اهل این زمانها
بلکه تا روز قیامت واضح شود که بنی امیه یزید اتباع او باطل بوده‌اند و حق بوده‌اند و لیکن خدا از رسول الله قسمت ناشناسند محض ظلم بوده و بعد
بواسطه صدمه اعمال شنیعه واداروی که این صدمه ما عظیمه مستحق شوند که خدا مختار و ابوالعباس سفاح و غیر را بر ایشان مسلط فرمود

که دیشه اینها کنده شود پس رافع کفر و ضلالت بنی امیه و قالع شجره خبیثه و اغراق با قیه جناب ابی عبدالله بود و واضح شد
مقام مجبریت آنجناب و چون مجرد دفع اینها در اثبات حقیت آنجناب کافی نبود خداوند جاری نمود معجزات و خوارق عادات از جسد مطهر
و سر منور و عیال در بدر آنجناب ظاهر فرمود مثل سخن گفتن سر بریده و قرائت قرآن کردن بر سر نیزه و در مجالس و مجامع
جمع شدن طیور و سایه انداختن بر آن بدن شریف و متفرق شدن در اطراف و حکایت قطره خون بدن آنجناب بر بکان در خیبر
یهود و عاجزه و صحیح شدن اعضای او و وقایع صادره از سر مطهر در خانه خولی و شمر و بازار کوفه و شام و مجلس یزید
و پسر یزید و واقعه بجای یهودی در راه شام و واقعه دیر راهب و امثال اینها که بر درجه فوق متواتر است که کم منزلی بود
از منازل و کم مجلسی بود از مجالس که معجزه از سر مطهر ظاهر نمیشد و جمعی شیعه و مسلمان نمیشدند در مجلس یزید از درجات
و بازار عام متکلم عالم داودی و جاثلیق نصرانی و مسلمان شدند اینها و خشکیدن دست ظالم که درازی نمود بسوی فاطمه نو
عروس یا ام کلثوم علی الاختلاف بطبع کنیزی منتشر شد فضایل اهل البیت در اطراف و موجب تلالؤ انوار این خانواده در
اصحابه کرد فرو سهل ساعدی که نصرانی بود در دو راه شام که دید قرائت سر مطهر را ... و شمشیر کشید با آن کفار مقاتله
نمود تا شهید شد و حکایت ملاکردن پیر مرد جفا امام زین العابدین را و خواندن آنجناب آیات قرآنیه را از برای او و
توبه کردن او و مرگ خود را از خدا خواستن در اغلب کتب مصیبت مذکور است مجملا صبر و تحمل آنحضرت کفر اینها را واضح
نمود و زمین را از خباثت اعمال و افعال و فجور اینها پاک کرد انجلی با اظهار معجزات و خوارق عادات در اغلب وقت حقیت خود را
فرمود و مردم را از این زمان تا روز قیامت از ورطه ضلالت خارج نمود پس اینها که دست نداشتند بواسطه عصبیت و عناد و دنیا
و حب ریاست بود لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ خوب
این چند وجه تسلی که نهر فرات مملو از آب باشد بر همه کس مباح باشد و از جرعه آب اصحاب عیال و اطفال را منع نمایند
اگر چه این فقره را در کتابها معتبره ندیدم و لیکن دور نیست که من باب التحقیق واقع شده باشد که در روز عاشورا وقتی جناب
ابی عبدالله وارد میدان شدند فرمودند لشکر گشته شهید را حقی هست لشکر ساکت شدند فرمودند گوش دهید بان خیمها و به
چه صدا از آنها میآید گوش دادند بشنیدند ای لشکر شنیدند صدا العطش اطفال ابی عبدالله را جناب ابی الفضل فرمود لشکر
والله ما اطفال کوچک دارم نزدیک بهلاکت هستند از تشنگی فرمود شما کافرید یا مسلمان گفتند ما مسلمانیم
عباس فرمود اباد اسلام ذره که از آب فرات یهود و نصارا و وحوش و طیور هوا از آن سیراب شوند و ما نمیگذاشته باشند
اما اولاد رسول از تشنگی بهلاکت رسیده باشند اصلا اثر نکرد در قلب از سنگ سخت تر آن ملعونها قاسم بن حسن وقتیکه
بمیدان آمد عمر سعد علیه اللعنة را گفت امروز اسب خود را آب داده با کمتر مملو اسب خود را آب داده ام فرمود ای ظالم آیا
خود را آب میدهی و حسین که رسول خدا است در حق او فرمود و حی فداک از آب منع کرده از این جهت بود که علیا مکرمه
زینب خاتون در قتلگاه از جهت همکلماتی که با برادر خود نمود یکی این بود که ای برادر اگر همه مصیبت تمام را
فراموش کنم این مصیبت را هرگز فراموش نمیکنم که ترا در میان دو نهر با لب تشنه شهید کردند هرچه طلب قطره
آب نمودی از تو منع کردند عبث نبود که حضرت سید الساجدین هر وقت آب میدید گریه میکرد و میفرمود

یا ابن رسول الله عطشان شیعه چگونه فراموش میشود کرد در اخوام انجناب لبشر فرمود بدان کُنت لا بُدّ من
قلبی فاسقنی شربةً من الماء الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دهم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
جعلنا من احباء الحسین و خصّنا بالبکاء علی الحسین و منّ علینا بان وفّقنا لاقامة عزاء الحسین و اجری دموع
اعیننا فی مصائب الحسین و احرق قلوبنا فی رزایا الحسین و الهفا علی تلک الوجوه الکریمة و الرؤوس
المرفوعة و الشیاب المخضّبة و الاوداج المقطوعة و الاجساد المجروحة و الصدور المحطمة و الابدان
العاریة و اسفا علی تلک النساء المسبیّة و الاعراض المهتکة و الحرمات المضیّعة و احزنا علیک یا ابا عبد الله
و الهفا علیک یابن رسول الله آه ثم آه مما ورد علیک فی یوم عاشورا آه ثم آه مما ورد علی نسائک و عیالک یا حجة
الله خصوصا الاطفال الصغیرة و البنات المضعفة بنات الزهراء فی الفصول مصوّر و ال رسول الله فی السلوک فجزاک
الله یابن رسول الله عن الاسلام و اهله افضل الجزاء یا لیتنا کنّا لک الفداء **و بعد** قال الله تبارک و تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
والفجر ولیال عشر الی آخر الآیه در مجلس سابق ذکر شد که فجر تعبیر شده بجناب خامس آل عبا ابا عبد الله و جهت این است که آن
بزرگوار فجر است در دنیا چنانچه اشاره شد در مجلس سابق بعضی از مضامین معروض گردید که ... است که ظلمت گناه
خلق در عالم ... و اغلب خلق الآن محشور میشوند بار گناه و نامه مملو از گناه ... و شر کردن
اعمال ... از عذاب ... و محشر ... باب ...
در این مقام ... بواسطه بزرگی و شفیع عظیم که حق با که بشفاعت او ... خلق را ... باشد ...
را اگرچه شفاعت کند تمام خلق را ... کسی است که خدمت بزرگی کرده باشد بواسطه آن خدمت ... و این بزرگوار
بجناب ابی عبد الله ... بالا ترین خدمات فنا فی الله ... از ما سوی الله در راه خدا و بمصلحت ... جود
کرد مقام ... الی الله و ... امر الله ... داشت ... از برای ... و انصار و برادر و برادر زاده
و اولاد صغیر و کبیر ... تمام ... لباس از این جهت است که بعضی از اهل تحقیق نوشته اند ... شد ... خون ...
... و ... که ... تمام شد ... و ...
... فرمایا ... آن جناب ... سخنان ... و ...
... فرمود ... و انا السبط ... بعد ... محمد اسحق و محمد ... باشد ...
ذکر کرد ... بزرگوار ... که ... عالم ظاهر ... از برای ... سوال ...
... شهادت ... ل ... از خدا ... که ... تا ...
و لیکن ... شوق ... انجناب فرمود ... اگرچه ... و ...
... بیعت ... و ... که ... داد ...
...
...

در بکران العباس بالله اقدام نکرد ند این بزرگوار اقدام فرمود چه این فاسد است چه خداوند جل شانه از هر کدام هر چه خواستند
کال تسلیم و انقیاد و اطاعت نمودند و این بزرگوار در همه آنها بود که مقتضای آن زمان این بود که ارکان ... در مجلس سابق ذکر
شد آثار بان شد که هر یک از حضرات در این ... از آنها بروز میکرد آنچه از این بزرگوار بروز کرد بدرجه کراهت میکند
میزد ... کمال ... خود ... بلکه میتوانم بگویم که صدمات که بجناب امام زین العابدین وارد آمد هیچکدام
وارد نیامد فی الجمله ... این بزرگوار در عاشورا چه این مقاله در روز عاشورا وارد شد شهادت بکل اولاد این
بزرگوار هم مثل جناب ابی عبد الله نبود بعلاوه از برای انجناب مصیبت نبود مثل ابی الفضل ... که از برای ابی عبد الله بود و ...
از ملاحظه مصائب الحسین معلوم میشود که مظلوم مثل انجناب نبود لیکن خصوص گذشتن از ما سوی الله مظهر او جناب ابی عبد الله
بود که چه خوش شاعر ساخته ترکت الخلق طرا فی هواکا چه این بزرگوار گذشت در عالم بندگی از کل خداوند هم ... بوده
است که ... هر کس توسل بانجناب بکند از آنچه ذکر شد ... شبهه که بعضی ... اند ...
در حق منتسبین باین بزرگوار مثلا بکمال ... پاک ... که خداوند ...
و کبیره اگرچه ... هکذا و حال این است که ... ثواب ... و امثال ... نیست بلکه ... ثواب ... این بزرگوار
که خداوند ... این بزرگوار را ... که ... ذکر ... معلوم شد که این ... عطیه ...
اعمال جزئیه نیست بلکه بواسطه انتساب بانجناب ذکر کرده که ... جانب ... انداخت که ...
... این ... طاعنی ... بجانب ما انداخت ما او را محروم نمیکنیم ...
او ... و ...
ان ... از جمیع ... بیان ...
بجناب ... از ... که ... انجناب ... بود که ...
... بلکه شعبه از آتش جهنم ... ان ... بر علی ... و ...
... قطع نظر ... بواسطه ... شهدا وارد شد ...
ان ابی عبد الله ... خاصه روز عاشورا ... ثواب ... السلام یا ... الشهداء ...
... که در مقام ... انجناب ... بگوشد ...
و مودت ... انجناب کردی و محروم ... اهل ایمان عرض میکنند
که یا ابا عبد الله یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا عظیما ... روز عاشورا
و ... حیکوند ...
... روز ... این ...
... که قطع نظر ...
...
... کفایت حوائج ...
بوده باشد

هو المالك بالاستحقاق

اشتريت هذا الكتاب المستطاب المسمى بعنوان الكلام

بثمانية قرانات ونصف قران في ارض الغري الأقدس

في يوم الاربع من الاسبوع وتسع عشر من شهر المبارك

شعبان المعظم في ١٣٤٤

